حیات فکری و سیاسی
امامان شیعه علیهم‌السلام

رسول جعفریان

بسم الله الرحمن الرحيم

حیات فکری و سیاسی امامان شیعه علیهم‌السلام

نویسنده:

رسول جعفریان

ناشر چاپی:

انصاریان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵
حیات فکری و سیاسی امامان شیعه علیهم‌السلام ----- ۱۴
مشخصات کتاب ----- ۱۴
فهرست مطالب ----- ۱۴
[پیشگفتار] ----- ۱۹
اشاره ----- ۱۹
تشیع و تاریخ‌نگاری ----- ۲۰
تاریخ‌نگاری شیعه در آغاز عصر تدوین ----- ۲۰
آثار شیعی در سیره نبوی در قرون نخست ----- ۲۱
کتابهای قصص الانبیاء ----- ۲۴
کتابهای دلائل از قرن چهارم تا ششم ----- ۲۵
کتابهای کلامی- تاریخی ----- ۲۶
کتابهای حدیثی- تاریخی ----- ۲۷
کتابهای رجالی- تاریخی ----- ۲۸
تواریخ دوازده امام علیهم السّلام از قرن پنجم تا هفتم ----- ۲۹
تواریخ محلی از قرن چهارم تا هشتم ----- ۳۰
آثار عربی و فارسی سنیان دوازده امامی ----- ۳۱
آثار فارسی امامی مذهبان از قرن هفتم تا دهم ----- ۳۳
تاریخ‌نگاری در آستانه عصر صفوی ----- ۳۴
تاریخ‌نگاری شیعی در دوره صفوی ----- ۳۶
مقتل‌نویسی در دوره صفوی و قاجار ----- ۳۸
تحول در تاریخ‌نویسی در دوره اخیر ----- ۴۰
برخی از آثار جدید درباره چهارده معصوم علیهم السّلام ----- ۴۱

امام علی علیه السّلام ----- ۴۵
اشاره ----- ۴۵
امامت امیر مؤمنان علیه السّلام ----- ۴۵
امیر مؤمنان علیه السّلام در زمان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله ----- ۴۶
امام علی علیه السّلام پس از رحلت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله ----- ۵۰
بیعت مردم با امیر مؤمنان علیه السّلام ----- ۵۵
دشواریهای امام ----- ۵۹
اصلاح، سیاست اصولی امام ----- ۶۵
امام در برابر پیمان‌شکنان [جنگ جمل] ----- ۶۹
جنگ با ستمگران در صفین ----- ۷۶
جنگ با خوارج ----- ۸۵
آخرین تلاشها ----- ۸۸
شهادت امیر مؤمنان علیه السّلام ----- ۸۹
ویژگیهای امیر مؤمنان علیه السّلام ----- ۹۱
امام حسن علیه السّلام ----- ۹۴
اشاره ----- ۹۴
شخصیت امام حسن علیه السّلام ----- ۹۴
امام مجتبی علیه السّلام و مسأله امامت ----- ۹۸
خصلتهای مذهبی و سیاسی مردم کوفه ----- ۱۰۳
نخستین اقدامات امام و معاویه ----- ۱۰۷
معاویه و درخواست صلح ----- ۱۱۳
دلایل پذیرش صلح ----- ۱۱۴
امام حسین علیه السّلام و صلح ----- ۱۱۹
متن صلحنامه ----- ۱۲۰

درباره امام مجتبی علیه السّلام ----- ۱۲۵
شهادت امام حسن علیه السّلام ----- ۱۲۶
امام حسین علیه السّلام ----- ۱۲۹
اشاره ----- ۱۲۹
امام حسین علیه السّلام پیش از کربلا ----- ۱۲۹
مخالفت امام حسین علیه السّلام با خلافت یزید ----- ۱۳۴
اعزام مسلم به کوفه ----- ۱۳۶
حرکت امام به سمت عراق ----- ۱۳۹
مردم کوفه و رخداد کربلا ----- ۱۴۱
فشار ابن زیاد بر مردم کوفه ----- ۱۴۳
ارزیابی سفر به عراق ----- ۱۴۷
امام در برابر سپاه عراق ----- ۱۵۳
آگاهی از شهادت در کربلا ----- ۱۵۹
انحرافات دینی و کربلا ----- ۱۶۲
آثار سیاسی رخداد کربلا در شیعه ----- ۱۶۵
حکمت شهادت امام حسین علیه السّلام ----- ۱۶۶
عاطفه و برداشت سیاسی ----- ۱۶۹
دو تجربه صلح و انقلاب ----- ۱۶۹
تجربه سیاست یا فرهنگ ----- ۱۷۰
مفهوم امام ----- ۱۷۱
تأثیر غالیان ----- ۱۷۲
حکمت شهادت و امر سیاست ----- ۱۷۳
نگاه صوفیانه ----- ۱۷۵
هدف و آگاهی پیشین ----- ۱۷۶

بسوی برداشت سیاسی ----- ۱۷۹
هدف سیاسی: شهادت ----- ۱۸۰
سخن آخر ----- ۱۸۱
امام سجّاد علیه السّلام ----- ۱۸۲
اشاره ----- ۱۸۲
امام سجّاد علیه السّلام و شیعیان ----- ۱۸۹
برخوردهای امام با امویان ----- ۱۹۳
بهره‌گیری امام سجّاد علیه السّلام از دعا ----- ۱۹۵
امام سجّاد علیه السّلام و بردگان ----- ۱۹۹
امام باقر علیه السّلام ----- ۲۰۱
اشاره ----- ۲۰۱
موقعیت علمی امام باقر علیه السّلام ----- ۲۰۳
امام درگیر اختلافات فقهی بین فرق اسلامی ----- ۲۰۶
مبارزه با یهود و اسرائیلیات ----- ۲۱۱
میراث فرهنگی امام باقر علیه السّلام ----- ۲۱۳
وضع و موقعیت شیعه از دیدگاه امام ----- ۲۱۶
امام و مسائل سیاسی ----- ۲۲۲
امام صادق علیه السّلام ----- ۲۲۶
اشاره ----- ۲۲۷
شخصیت اخلاقی و فقهی امام صادق علیه السّلام ----- ۲۲۸
شیعیان امام صادق علیه السّلام ----- ۲۳۲
امام صادق علیه السّلام و غلوّ ----- ۲۳۵
فقه شیعه مبتنی بر روایات اهل بیت علیهم السّلام ----- ۲۴۰
قرآن حاکم بر حدیث ----- ۲۴۷

کتاب حدیث در عصر امام صادق علیه السّلام ----- ۲۴۸
امام صادق علیه السّلام و مبانی فقهی اهل سنت ----- ۲۴۹
فشار سیاسی بر شیعیان ----- ۲۵۰
امام صادق علیه السّلام و رخدادهای مهم سیاسی ----- ۲۵۱
الف: قیام زید ----- ۲۵۱
ب: امام صادق علیه السّلام و دعوت ابو سلمه ----- ۲۵۴
ج: برخورد با منصور ----- ۲۵۵
د: برخورد امام با نفس زکیّه ----- ۲۵۸
امام کاظم علیه السّلام ----- ۲۵۹
اشاره ----- ۲۵۹
امامت پس از امام صادق علیه السّلام ----- ۲۶۲
برخوردهای سیاسی امام کاظم علیه السّلام ----- ۲۶۵
امام کاظم علیه السّلام و هارون الرشید ----- ۲۶۹
اشاره ----- ۲۶۹
بخش نخست برخی از این روایات نشان می‌دهد که هارون در اوایل کار نسبت به امام چندان سختگیری نشان نمی‌داد، ولی به مرور زمان و بنا به د
بخش دوم درباره زندانی شدن امام، اخبار متعدد و مختلفی نقل شده است. ----- ۲۷۱
اشاره ----- ۲۷۱
نمونه‌ای از حوادثی که منجر به زندانی شدن امام گردید: ----- ۲۷۲
بخش سوم توقیف و زندانی شدن امام دلایل دیگری نیز داشت؛ ----- ۲۷۴
شهادت امام کاظم علیه السّلام ----- ۲۷۹
نمونه‌های دیگر از مبارزه امام با خلافت ----- ۲۸۰
امام کاظم علیه السّلام و مباحث کلامی و فکری ----- ۲۸۲
مواضع کلامی امام کاظم علیه السّلام در برابر اهل حدیث ----- ۲۸۳
امام رضا علیه السّلام ----- ۲۹۱

اشاره ----- ۲۹۱
مسأله ولایتعهدی ----- ۲۹۵
هدف مأمون از طرح مسأله ولایتعهدی ----- ۲۹۵
عکس العمل امام علیه السّلام ----- ۲۹۸
امام رضا علیه السّلام و مأمون ----- ۳۰۲
شهادت امام علیه السّلام ----- ۳۰۴
امام علیه السّلام و تبلیغات ضدّ علوی ----- ۳۰۵
امام رضا علیه السّلام و مسائل کلامی ----- ۳۰۷
امام رضا علیه السّلام و ایران ----- ۳۱۴
امام جواد علیه السّلام ----- ۳۲۰
اشاره ----- ۳۲۰
امامت امام جواد علیه السّلام ----- ۳۲۱
حیات تاریخی امام جواد علیه السّلام ----- ۳۲۴
مناظرات علمی امام جواد علیه السّلام ----- ۳۲۸
مناظره درباره فضائل خلفا ----- ۳۳۱
میراث علمی امام جواد علیه السّلام ----- ۳۳۲
برخورد با فرقه‌های منحرف ----- ۳۳۳
اصحاب امام جواد علیه السّلام ----- ۳۳۴
ارتباط شیعیان ایران با امام جواد علیه السّلام ----- ۳۳۵
امام هادی علیه السّلام ----- ۳۳۷
اشاره ----- ۳۳۷
امامت امام هادی علیه السّلام ----- ۳۳۹
سیاست متوکل در برابر امام هادی علیه السّلام ----- ۳۳۹
احضار امام هادی علیه السّلام به سامرا ----- ۳۴۰

اقامت امام در سامرّاء ----- ۳۴۲
برخوردهای متوکل با امام علیه السّلام ----- ۳۴۳
وکلای امام هادی علیه السّلام و اختیارات آنان ----- ۳۴۷
اصالت قرآن در مکتب امام هادی علیه السّلام ----- ۳۴۹
امام هادی علیه السّلام و علم کلام ----- ۳۵۰
امام هادی علیه السّلام و فرهنگ دعا و زیارت ----- ۳۵۳
اشاره ----- ۳۵۳
۱- ایجاد پیوند میان مردم و اهل بیت علیهم السّلام ----- ۳۵۳
۲- تأکید بر مقام والا و رهبری اهل بیت علیهم السّلام ----- ۳۵۳
۳- تأکید بر مکتب اهل بیت علیهم السّلام ----- ۳۵۴
۴- مبارزه با ظلم و ستم ----- ۳۵۴
امام هادی و شیعیان غالی ----- ۳۵۵
امام هادی علیه السّلام و خلق قرآن ----- ۳۵۷
امام هادی علیه السّلام و شیعیان او در ایران ----- ۳۵۸
امام عسکری علیه السّلام ----- ۳۶۰
اشاره ----- ۳۶۰
امامت آن حضرت ----- ۳۶۲
امام عسکری علیه السّلام در سامرا ----- ۳۶۲
موقعیت امام علیه السّلام در سامرا ----- ۳۶۴
دورانهای بازداشت امام ----- ۳۶۵
امام و رابطه او با شیعیان ----- ۳۶۸
اصحاب امام و حفظ میراث فرهنگی شیعه ----- ۳۷۴
امام عسکری علیه السّلام و یعقوب بن اسحاق کندی ----- ۳۷۵
کتب منسوب به امام عسکری علیه السّلام ----- ۳۷۶

رحلت امام عسکری علیه السّلام ----- ۳۷۸
امام مهدی علیه السّلام ----- ۳۷۹
اشاره ----- ۳۷۹
مادر حضرت مهدی علیه السّلام ----- ۳۸۰
نکاتی درباره تولد امام زمان علیه السّلام ----- ۳۸۰
آگاهی برخی از شیعیان از تولّد امام زمان علیه السّلام ----- ۳۸۲
اختلاف پس از رحلت امام عسکری علیه السّلام ----- ۳۸۳
زمینه‌سازی غیبت توسط پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و امامان شیعه علیهم السّلام ----- ۳۸۶
مسائل کلامی و جانشینی حضرت مهدی علیه السّلام ----- ۳۸۷
حضرت مهدی علیه السّلام و نوّاب خاصه ----- ۳۸۸
اشاره ----- ۳۸۸
۱- عثمان بن سعید عمری سمّان ----- ۳۸۹
۲- ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری ----- ۳۸۹
۳- ابو القاسم حسین بن روح ----- ۳۹۰
۴- ابو الحسن علی بن محمد سمری ----- ۳۹۱
مروری بر اقدامات نواب در ارتباط با شیعیان ----- ۳۹۲
اشاره ----- ۳۹۲
الف: مبارزه با غلات ----- ۳۹۲
ب: رفع شک و تردیدهای موجود درباره حضرت مهدی علیه السّلام ----- ۳۹۳
ج: سازماندهی وکلا ----- ۳۹۴
د: مخفی نگاه داشتن امام زمان علیه السّلام ----- ۳۹۵
عدم جواز افشای نام آن حضرت در غیبت کبری ----- ۳۹۶
جریان رو به رشد تشیع در دوران غیبت صغرا ----- ۳۹۷
سیرت امام مهدی علیه السّلام ----- ۴۰۰

اشاره ----- ۴۰۰
الف- سیرت دینی ----- ۴۰۰
ب: سیرت خلقی ----- ۴۰۰
ج- سیرت عملی ----- ۴۰۱
د- سیرت انقلابی ----- ۴۰۱
ه- سیرت سیاسی ----- ۴۰۲
و- سیرت تربیتی ----- ۴۰۳
ز- سیرت اجتماعی ----- ۴۰۳
ح- سیرت مالی ----- ۴۰۳
ط- سیرت اصلاحی ----- ۴۰۴
ی- سیرت قضایی ----- ۴۰۵
فهرست نامها «۱» ----- ۴۰۵
درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ----- ۴۲۸

حیات فکری و سیاسی امامان شیعه علیهم‌السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : جعفریان، رسول، ۱۳۴۳ -

عنوان و نام پدیدآور : حیات فکری و سیاسی امامان شیعه علیهم‌السلام/ رسول جعفریان.

مشخصات نشر : قم: موسسه انصاریان، ۱۳۸۱.

مشخصات ظاهری : ۶۳۱ ص.

شابک : ۱۲۵۰۰ریال ۹۶۴-۴۳۸-۰۰۱-۰ : ؛ ۱۲۵۰۰ ریال (چاپ ششم) ؛ ۱۵۰۰۰ ریال (چاپ هفتم) ؛ ۱۵۰۰۰ ریال (چاپ هشتم) ؛ ۳۰۰۰۰ ریال: چاپ دهم ۹۷۸-۹۶۴-۴۳۸-۰۰۱-۳ : ؛ ۴۰۰۰۰ ریال (چاپ یازدهم)

یادداشت : چاپ قبلی: موسسه انصاریان: مرکز جهانی علوم انسانی، دفتر تحقیقات و تدوین متون درسی، ۱۳۷۶.

یادداشت : چاپ ششم: ۱۳۸۱.

یادداشت : چاپ هفتم: ۱۳۸۳.

یادداشت : چاپ هشتم: ۱۳۸۴.

یادداشت : چاپ دهم: ۱۳۸۶.

یادداشت : چاپ یازدهم: ۱۳۸۷.

یادداشت : کتابنامه: ص. [۶۰۵] - ۶۱۶؛ همچنین به صورت زیرنویس.

یادداشت : نمایه.

موضوع : ائمه اثناعشر -- سرگذشتنامه

موضوع : اسلام -- تاریخ

رده بندی کنگره : BP۳۶/۵/ج۷ح۹ ۱۳۸۱

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵

شماره کتابشناسی ملی : م۸۱-۱۶۶۸۵

فهرست مطالب

در آمد تشیع و تاریخ‌نگاری ۱۳

تاریخ‌نگاری شیعه در آغاز عصر تدوین ۱۳

آثار شیعی در سیره نبوی در قرون نخست ۱۴

کتابهای قصص الانبیاء ۱۸

کتابهای دلائل از قرن چهارم تا ششم ۱۹

کتابهای کلامی- تاریخی ۲۰

کتابهای حدیثی- تاریخی ۲۱

کتابهای رجالی- تاریخی ۲۳

تواریخ دوازده امام علیهم السّلام از قرن پنجم تا هفتم ۲۴

تواریخ محلی از قرن چهارم تا هشتم ۲۶

آثار عربی و فارسی سنیان دوازده امامی ۲۷

آثار فارسی امامی مذهبان از قرن هفتم تا دهم ۲۹

تاریخ‌نگاری در آستانه عصر صفوی ۳۱

تاریخ‌نگاری شیعی در دوره صفوی ۳۳

مقتل‌نویسی در دوره صفوی و قاجار ۳۶

تحول در تاریخ‌نویسی در دوره اخیر ۳۸

برخی از آثار جدید درباره چهارده معصوم علیهم السّلام ۳۹

امیر مؤمنان علی علیه السّلام امامت امیر مؤمنان علیه السّلام ۴۷

امیر مؤمنان علیه السّلام در زمان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله ۴۸

امام علی علیه السّلام پس از رحلت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله ۵۳

بیعت مردم با امیر مؤمنان علیه السّلام ۶۱

دشواریهای امام ۶۶

اصلاح، سیاست اصولی امام ۷۵

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۶

امام در برابر پیمان‌شکنان [جنگ جمل] ۸۱

جنگ با ستمگران در صفین ۹۱

جنگ با خوارج ۱۰۴

آخرین تلاشها ۱۰۸

شهادت امیر مؤمنان علیه السّلام ۱۱۰

ویژگیهای امیر مؤمنان علیه السّلام ۱۱۲

امام مجتبی علیه السّلام شخصیت امام حسن علیه السّلام ۱۱۹

امام مجتبی علیه السّلام و مسأله امامت ۱۲۵

خصلتهای مذهبی و سیاسی مردم کوفه ۱۳۲

نخستین اقدامات امام و معاویه ۱۳۸

معاویه و درخواست صلح ۱۴۷

دلایل پذیرش صلح ۱۴۸

امام حسین علیه السّلام و صلح ۱۵۶

متن صلحنامه ۱۵۸

درباره امام مجتبی علیه السّلام ۱۶۵

شهادت امام حسن علیه السّلام ۱۶۷

امام حسین علیه السّلام امام حسین علیه السّلام پیش از کربلا ۱۷۳

مخالفت امام حسین علیه السّلام با خلافت یزید ۱۸۱

اعزام مسلم به کوفه ۱۸۳

حرکت امام به سمت عراق ۱۸۸

مردم کوفه و رخداد کربلا ۱۹۱

فشار ابن زیاد بر مردم کوفه ۱۹۳

ارزیابی سفر به عراق ۱۹۹

امام در برابر سپاه عراق ۲۰۸

آگاهی از شهادت در کربلا ۲۱۷

انحرافات دینی و کربلا ۲۲۱

آثار سیاسی رخداد کربلا در شیعه ۲۲۵

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۷

حکمت شهادت امام حسین علیه السّلام ۲۲۷

عاطفه و برداشت سیاسی ۲۳۱

دو تجربه صلح و انقلاب ۲۳۲

تجربه سیاست یا فرهنگ ۲۳۴

مفهوم امام ۲۳۵

تأثیر غالیان ۲۳۶

حکمت شهادت و امر سیاست ۲۳۹

نگاه صوفیانه ۲۴۱

هدف و آگاهی پیشین ۲۴۲

بسوی برداشت سیاسی ۲۴۹

هدف سیاسی: شهادت ۲۵۰

سخن آخر ۲۵۲

امام سجاد علیه السّلام امام سجاد علیه السّلام ۲۵۵

امام سجّاد علیه السّلام و شیعیان ۲۶۴

برخوردهای امام با امویان ۲۷۰

بهره‌گیری امام سجّاد علیه السّلام از دعا ۲۷۳

امام سجّاد علیه السّلام و بردگان ۲۸۰

امام باقر علیه السّلام امام باقر علیه السّلام ۲۸۵

موقعیت علمی امام باقر علیه السّلام ۲۸۸

امام درگیر اختلافات فقهی بین فرق اسلامی ۲۹۲

مبارزه با یهود و اسرائیلیات ۳۰۰

میراث فرهنگی امام باقر علیه السّلام ۳۰۲

وضع و موقعیت شیعه از دیدگاه امام ۳۰۸

امام و مسائل سیاسی ۳۱۵

امام صادق علیه السّلام شخصیت اخلاقی و فقهی امام صادق علیه السّلام ۳۲۷

شیعیان امام صادق علیه السّلام ۳۳۳

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۸

امام صادق علیه السّلام و غلوّ ۳۳۷

فقه شیعه مبتنی بر روایات اهل بیت علیهم السّلام ۳۴۵

قرآن حاکم بر حدیث ۳۵۵

کتاب حدیث در عصر امام صادق علیه السّلام ۳۵۷

امام صادق علیه السّلام و مبانی فقهی اهل سنت ۳۵۸

فشار سیاسی بر شیعیان ۳۵۹

امام صادق علیه السّلام و رخدادهای مهم سیاسی ۳۶۱

الف: قیام زید ۳۶۱

ب: امام صادق علیه السّلام و دعوت ابو سلمه ۳۶۵

ج: برخورد با منصور ۳۶۷

د: برخورد امام با نفس زکیّه ۳۷۱

امام کاظم علیه السّلام امامت پس از امام صادق علیه السّلام ۳۷۹

برخوردهای سیاسی امام کاظم علیه السّلام ۳۸۴

امام کاظم علیه السّلام و هارون الرشید ۳۹۰

بخش نخست ۳۹۱

بخش دوم ۳۹۳

بخش سوم ۳۹۷

شهادت امام کاظم علیه السّلام ۴۰۴

نمونه‌های دیگر از مبارزه امام با خلافت ۴۰۶

امام کاظم علیه السّلام و مباحث کلامی و فکری ۴۰۹

مواضع کلامی امام کاظم علیه السّلام در برابر اهل حدیث ۴۱۱

امام رضا علیه السّلام مسأله ولایتعهدی ۴۳۰

هدف مأمون از طرح مسأله ولایتعهدی ۴۳۱

عکس العمل امام علیه السّلام ۴۳۶

امام رضا علیه السّلام و مأمون ۴۴۱

شهادت امام علیه السّلام ۴۴۵

امام علیه السّلام و تبلیغات ضدّ علوی ۴۴۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۹

امام رضا علیه السّلام و مسائل کلامی ۴۵۰

امام رضا علیه السّلام و ایران ۴۵۹

امام جواد علیه السّلام حیات تاریخی امام جواد علیه السّلام ۴۷۶

مناظرات علمی امام جواد علیه السّلام ۴۸۲

مناظره درباره فضائل خلفا ۴۸۶

میراث علمی امام جواد علیه السّلام ۴۸۸

برخورد با فرقه‌های منحرف ۴۹۰

اصحاب امام جواد علیه السّلام ۴۹۱

ارتباط شیعیان ایران با امام جواد علیه السّلام ۴۹۲

امام هادی علیه السّلام سیاست متوکل در برابر امام هادی علیه السّلام ۵۰۲

احضار امام هادی علیه السّلام به سامرا ۵۰۳

اقامت امام در سامرّاء ۵۰۶

برخوردهای متوکل با امام علیه السّلام ۵۰۷

وکلای امام هادی علیه السّلام و اختیارات آنان ۵۱۲

اصالت قرآن در مکتب امام هادی علیه السّلام ۵۱۶

امام هادی علیه السّلام و علم کلام ۵۱۷

امام هادی علیه السّلام و فرهنگ دعا و زیارت ۵۲۱

۱- ایجاد پیوند میان مردم و اهل بیت علیهم السّلام ۵۲۲

۲- تأکید بر مقام والا و رهبری اهل بیت علیهم السّلام ۵۲۲

۳- تأکید بر مکتب اهل بیت علیهم السّلام ۵۲۳

۴- مبارزه با ظلم و ستم ۵۲۴

امام هادی و شیعیان غالی ۵۲۴

امام هادی علیه السّلام و خلق قرآن ۵۲۸

امام هادی علیه السّلام و شیعیان او در ایران ۵۳۰

امام عسکری علیه السّلام امامت آن حضرت ۵۳۷

امام عسکری علیه السّلام در سامرا ۵۳۷

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۰

موقعیت امام علیه السّلام در سامرا ۵۴۰

دورانهای بازداشت امام ۵۴۲

امام و رابطه او با شیعیان ۵۴۶

اصحاب امام و حفظ میراث فرهنگی شیعه ۵۵۴

امام عسکری علیه السّلام و یعقوب بن اسحاق کندی ۵۵۶

کتب منسوب به امام عسکری علیه السّلام ۵۵۸

رحلت امام عسکری علیه السّلام ۵۶۰

امام مهدی علیه السّلام ولادت امام زمان علیه السّلام ۵۶۵
مادر حضرت مهدی علیه السّلام ۵۶۷
نکاتی درباره تولد امام زمان علیه السّلام ۵۶۷
آگاهی برخی از شیعیان از تولّد امام زمان علیه السّلام ۵۷۰
اختلاف پس از رحلت امام عسکری علیه السّلام ۵۷۱
زمینه‌سازی غیبت توسط پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و امامان شیعه علیهم السّلام ۵۷۵
مسائل کلامی و جانشینی حضرت مهدی علیه السّلام ۵۷۷
حضرت مهدی علیه السّلام و نوّاب خاصه ۵۷۹
۱- عثمان بن سعید عمری سمّان ۵۸۰
۲- ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری ۵۸۱
۳- ابو القاسم حسین بن روح ۵۸۲
۴- ابو الحسن علی بن محمد سمری ۵۸۳
مروری بر اقدامات نواب در ارتباط با شیعیان ۵۸۴
الف: مبارزه با غلات ۵۸۵
ب: رفع شک و تردیدهای موجود درباره حضرت مهدی علیه السّلام ۵۸۷
ج: سازماندهی وکلا ۵۸۸
د: مخفی نگاه داشتن امام زمان علیه السّلام ۵۸۹
عدم جواز افشای نام آن حضرت در غیبت کبرا ۵۹۰
جریان رو به رشد تشیع در دوران غیبت صغرا ۵۹۲
سیرت امام مهدی علیه السّلام ۵۹۶
حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۱

[پیشگفتار]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ و الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی محمد و آله الطاهرین پژوهش در زمینه تاریخ زندگی امامان شیعه علیهم السّلام سابقه دیرین در ادبیات شیعه دارد. گزارش تفصیلی آن را تحت عنوان «تشیع و تاریخ‌نگاری» در ادامه آورده‌ایم. کتاب حاضر، نخستین بار به صورت مقالاتی در مجله «نور علم» به چاپ رسید. پس از آن به صورت کتابی مستقل درآمد. متن حاضر به دنبال پیشنهاد «مرکز جهانی علوم اسلامی» مبنی بر تهیه متن آموزشی برای تاریخ زندگی امامان علیهم السّلام، با هدف آموزشی بازنویسی و ویرایش شده و در اختیار دوستداران قرار می گیرد.

لازم به یادآوری است که هدف از تألیف این اثر، پرداختن به جنبه‌های سیاسی و فکری زندگی آن بزرگواران بوده و لذا به مسائل شخصی کمتر توجه شده است. امید است که کتاب حاضر مقبول درگاه احدیت قرار گرفته و دوستداران شناخت زندگی امامان را در شناخت بهتر آن دوران کمک کند.

اربعین حسینی ۱۴۱۸ پنجم تیر ماه ۱۳۷۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ و الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی محمد و آله الطاهرین

تشیع و تاریخ‌نگاری

امام سجاد علیه السّلام:

کنّا نعلّم مغازی رسول الله کما نعلّم السورة من القرآن البدایة و النهایة، ج ۳، ص ۲۴۲

سبل الهدی و الرشاد، ج ۴، ص ۲۰

تاریخ‌نگاری شیعه در آغاز عصر تدوین

شیعیان به موازات سایر مسلمانان در تدوین دانشهای اسلامی کار خود را آغاز کردند. یکی از این دانشها، دانش تاریخ بود. در کنار جنبش تاریخ‌نگاری عراق، شیعه نیز فعالیت خود را آغاز کرده و در آن جنبش مساهمت و همکاری کرد. صرفنظر از شیعیان عراقی «۱» همانند ابو مخنف، هشام کلبی و یا کسانی چون ابن اسحاق که متأثر از جریان تشیع عراق بودند، کسانی از شیعیان امامی نیز به همین میزان در نگارش تاریخ اسلام همراهی می‌کردند. موضوعات گونه‌گون سیره نبوی و نیز تاریخ تحولات عراق از موضوعاتی بود که شیعیان کاملا به آنها علاقه‌مند بودند و به هیچ روی خود را جدای از آن تحولات نمی‌دیدند. طبیعی بود که در آن میان، حرکتها و جنبشهای شیعی یا متمایل به تشیع و یا حتی مخالف دولت اموی برای آنها- گاه از سیره نبوی نیز- مهم‌تر بود، زیرا آنها شاهد آن بودند که به هر روی سیره نبوی نگارش می‌یابد و دیگران هم به آن توجه دارند اما اخبار علویان و جنبشهای شیعی از میان می‌رود و یا به صراحت تحریف می‌شود. دیگر تحولات، نظیر بحث از تاریخ خلفا نمی‌توانست توجه شیعیان را به خود جلب کند. دلیل آن نیز آن بود که شیعه پیوندی میان تاریخ خود و تاریخ آنها نمی‌دید، طبعا جز از زاویه منفی به آن نمی‌نگریست.

در قرون نخست اسلامی تک‌نگاریهای تاریخی در میان سنی و شیعه رواج داشت. اما مهم آن است که در میان اهل سنت، طبری دست به ابتکار جالبی زد و بخش معظم رساله‌های

---

(۱). شیعیان عراقی، شیعیانی هستند با این ویژگیها: امام علی علیه السّلام را بر عثمان ترجیح می‌دهند. اهل بیت را تقدیس می‌کنند. در امامت به نص اعتقادی ندارند. فضائل اهل بیت را روایت می‌کنند. شیخین را قبول دارند. امامی یا زیدی مذهب نیستند. نمونه شاخص، به جز آنها که در متن از ایشان یاد شده، مسعودی مورخ و ابو الفرج اصفهانی است.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۴

تراثی کوچک و بزرگ تاریخی را در موسوعه عظیم خود فراهم آورد. چنین اقدامی در شیعه صورت نگرفت و همزمان با از بین رفتن رساله‌های تک‌نگارانه در تمدن اسلامی، بخش مهمی از تراث تاریخی شیعه از میان رفت. تنها نمونه‌های اندکی نظیر وقعة صفین نصر بن مزاحم از اوائل قرن سوم و کتاب الغارات ثقفی از همان قرن به دست ما رسیده است. همین‌ها نشانگر اهمیت فراوان این قبیل آثار در ثبت تحولات تاریخی است.

باید گفت پس از گذار از عصر اول، نگرش تاریخی شیعه، محدود به بحث مختصر در سیره و نیز زندگی امامان و مسائلی شد که در اطراف مسأله امامت مطرح بود. این وضعیت تا زمانی که مجددا دولتی شیعه برپا شد و تاریخ‌نگاری آن حکومت شیعه باب شد، ادامه داشت.

آثار شیعی در سیره نبوی در قرون نخست

درباره سیره نگاری می‌توان در تفاوت دو نگرش شیعی و سنی این مسأله را مطرح کرد که شیعه با دید مقدسانه‌تری به زندگی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نگریسته و اساس را عصمت آن حضرت قرار می‌دهد. گفتنی است که در تاریخ‌نویسی سنی، گرچه حالت اعجاب نسبت به زندگی آن حضرت کاملا- مطرح است اما به عصمت آن هم در همه ابعادش توجه نمی‌شود. نمونه آن تألیف کتابی با عنوان زلّة الانبیاء توسط ابو الفضل مشّاط بود «۱» که در برابر کتاب تنزیه الانبیاء سید مرتضی نوشته شده است. «۲» برابری این دو اندیشه را مؤلف شیعه کتاب معتقد الامامیه در قرن هفتم هجری گزارش کرده است. «۳» حتی در قرن سوم عالم سنی دیگری کتابی با نام معاصی الانبیاء نوشت که البته مورد انکار متکلم سمرقندی مشهور یعنی ابو منصور ماتریدی قرار گرفت. «۴»

تا آنجا به سیره نبوی مربوط می‌شود، باید گفت تعلیم مغازی در دستور کار امامان بوده است. مهمترین شاهد سخن امام سجاد علیه السّلام است که فرمود: کنّا نعلم مغازی رسول الله کما نعلم السورة من القرآن «۵» در میان اخبار امام باقر و امام صادق علیهما السلام نیز اخبار سیره فراوان بوده و بسیاری از آنها در مآخذ مکتوب آمده است. به عنوان نمونه ابن اسحاق اخباری چندی از امام باقر علیه السّلام در سیره خود نقل کرده است. برخی از این نمونه‌ها در طبقات ابن سعد نیز دیده می‌شود. در میان آثار شیعی، قریب یک چهارم تفسیر علی بن ابراهیم قمی در اخبار مربوط به سیره و تاریخ انبیاست. در این کتاب که سر جمع تدوین نهایی آن از چند اثر انجام شده، از آثار مکتوبی استفاده

---

(۱). کتاب نقض، ص ۲۴۴

(۲). کتاب نقض، ص ۱۱

(۳). معتقد الامامیة، ص ۴۷ (چاپ دانش‌پژوه، تهران، ۱۳۳۹)

(۴). نک: ادبیات فارسی استوری، ص ۷۲۵

(۵). الجامع الاخلاق الراوی، ج ۲، ص ۲۸۸؛ البدایة و النهایة، ج ۳، ص ۲۴۲؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۴، ص ۲۰

شده که در قرن سوم و چهارم در دسترس بوده است. به عنوان مثال، در تفسیر علی بن ابراهیم قمی از کتاب المبعث و المغازی ابان بن عثمان استفاده شده است. تفسیر قمی از جمله آثاری است که بخش سیره آن تقریبا به طور انحصاری از اخبار امام باقر و امام صادق علیهما السّلام است. یکی دلیل آن داخل شدن تفسیر ابی الجارود در آن است که تمامی اخبار آن از امام باقر علیه السّلام بوده و به تناسب شأن نزول آیات، مطالبی از سیره در آن آمده است. اخبار ابو الجارود از سایر قسمتها متمایز می‌باشد. تمامی اخبار این کتاب را علامه مجلسی در مجلدات تاریخ نبینا در بحار آورده است.

نمونه دیگر کتاب مبعث النبی و اخباره صلّی اللّه علیه و آله از عبد الله بن میمون القداح است که خود راوی اخبار امام باقر و امام صادق علیهما السّلام بوده است. «۱» به هر روی اینها شواهدی است بر توجه امامان و شیعیان به اخبار سیره. اما تاریخ اسلام به طور عموم نیز مورد علاقه شیعیان بوده است. اصبغ بن نباته از کهن‌ترین مؤلفان شیعی است که کتابی در مقتل امام حسین علیه السّلام داشته است. «۲» احمد بن عبید الله ثقفی نمونه دیگر است. عناوین برخی از کتابهای وی عبارت است از کتاب المبیضّة فی اخبار مقاتل آل ابی طالب، کتاب فی تفضیل بنی هاشم و ذم بنی امیة و اتباعهم. «۳» برخی از آثار محمد بن زکریّا بن دینار، به روایت نجاشی، عبارتند از: الجمل الکبیر، الجمل المختصر، صفین الکبیر، مقتل الحسین، «۴» کتاب النهر [و إن]، مقتل امیر المؤمنین، اخبار زید، اخبار فاطمه. «۵» نمونه دیگر ابراهیم بن محمد الثقفی است. وی نیز که ابتدا زیدی مذهب بود و بعد امامی شد آثاری تاریخی

دارد که برخی از عناوین آن عبارت است از کتاب المبتدأ و المغازی و الردّة، اخبار عمر، اخبار عثمان، کتاب الدار، الغارات (که این اثر باقی مانده) اخبار زید، اخبار محمد [نفس زکیه و برادرش] و ابراهیم. «۶» آثار جابر بن یزید جعفی نیز در زمینه همین تحولات است: کتاب الجمل، کتاب صفین، کتاب النهروان، کتاب مقتل امیر المؤمنین، کتاب مقتل الحسین. «۷»

برخی از آثار تاریخی علی بن حسن بن علی بن فضال عبارتند از کتاب الدلائل، کتاب الانبیاء، کتاب البشارات، و کتاب الکوفة. «۸»

---

(۱). رجال النجاشی، ص ۲۱۳

(۲). تنقیح المقال، ج ۱، ص ۱۵۰

(۳). الفهرست ابن ندیم، ص ۱۶۶

(۴). این کتاب به روایت محمد بن سلیمان کوفی در مجامع زیدی مذهب بوده است. نک: مقدمه مناقب الامام امیر المؤمنین، ج ۱، ص ۱۲. در همین کتاب مناقب نیز در پنجاه مورد (نک: مجلد سوم همان کتاب، ج ۳، ص ۱۷۷) کوفی مطالبی در فضائل امیر المؤمنین علیه الصلاة و السلام که بسیاری از آنها تاریخی است از محمد بن زکریا بن دینار آورده است.

(۵). رجال النجاشی، ص ۳۴۷

(۶). رجال النجاشی، ص ۱۸ و نک: لسان المیزان، ج ۱، صص ۱۰۳- ۱۰۲؛ معجم الادباء، ج ۱، ص ۲۳۳

(۷). رجال النجاشی، ص ۱۲۹

(۸). رجال النجاشی، ص ۲۵۸، ش ۶۷۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۶

برخی از عناوین آثار تاریخی عبد العزیز جلودی ازدی که در شمار عالمان شیعی معروف شهر بصره بوده عبارت است از: کتاب الجمل، کتاب صفین، «۱» کتاب الحکمین، کتاب الغارات، کتاب الخوارج، کتاب ذکر علی علیه السّلام فی حروب النبی، کتاب مآل الشیعة بعد علی علیه السّلام، أخبار التوابین و عین الوردة، أخبار المختار، أخبار علی بن الحسین، أخبار أبی جعفر محمد بن علی علیه السّلام، أخبار عمر بن عبد العزیز، أخبار من عشق من الشعراء، أخبار قریش و الأصنام، کتاب طبقات العرب و الشعراء، کتاب خطب النبی صلّی اللّه علیه و آله، کتاب خطب عثمان، کتاب رسائل عمر، کتاب رایات الأزد، کتاب مناظرات علی بن موسی الرضا (ع). «۲»

احمد بن إسماعیل بن عبد الله بجلی که از مردمان قم بوده، آثاری در تاریخ داشته است.

از مهمترین آثار او کتاب العباسی است که نجاشی درباره آن نوشته است: و هو کتاب عظیم نحو من عشرة آلاف ورقة من أخبار الخلفاء و الدولة العبّاسیة. رأیت منه أخبار الأمین. این کتاب در دست محمد بن حسن قمی بوده و چهار مورد از آن در تاریخ قم نقل کرده است. «۳» علی بن احمد جوّانی نیز کتابی در اخبار صاحب فخ و کتابی در اخبار یحیی بن عبد الله بن حسن نوشته است. «۴» احمد بن محمد بن خالد برقی محدث برجسته قمی کتابی با عنوان کتاب المغازی در سیره داشته است.

همو آثار تاریخی دیگری دارد که عبارت است از: کتاب الشعر و الشعراء، کتاب البلدان و المساحة، کتاب التاریخ، کتاب الانساب، «۵»

از برجسته‌ترین چهره‌های مورخ در عصر امامان، ابان بن عثمان احمر بجلی است. وی کتاب با ارزشی در اخبار انبیاء و نیز سیره رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله داشته که متأسفانه بخشی از آن بر جای مانده است. شیخ طوسی درباره کتاب او نوشته است: و ما عرف من مصنفاته الّا کتابه الّذی یجمع المبتدأ و المبعث و المغازی و الوفاة و السقیفة و الردّة». آنگاه افزوده است: و هناک نسخة أخری أنقص منها رواه القمیّون. «۶» این کتاب در دسترس علی بن ابراهیم قمی بوده و در تفسیر مکرر از آن نقل کرده است. نجاشی نیز با کتاب آشنا بوده است. وی نوشته است: له کتاب حسن کبیر یجمع المبتدأ و المغازی و الوفاة و الردة. «۷» این کتاب در دسترس

عالمـان فراوانی بوده امـا مفصـل‌ترین نقـل را از آن شـیخ طبرسـی در کتاب اعلام الوری کرده است. ما بخشـهای بازیافته از اثر او را تحت عنوان

---

(۱). ابن طاووس در مهج الدعوات از کتاب صـفین او دو دعایی که امام علی ۷ پیش از جنگ صـفین خوانده نقل کرده است. نک: کتابخانه ابن طاووس، ص ۵۲۵.

(۲). رجال النجاشی، ص ۲۴۱، ۲۴۴

(۳). رجال النجاشی، ص ۹۷، ش ۲۴۲. نک: کتابشناسـی آثار مربوط به قم، ص ۱۹. موارد نقل شده در صـفحات ۱۴۵، ۲۰۰، ۲۳۶، ۲۳۷ تاریخ قم آمده است.

(۴). رجال النجاشی، ص ۲۶۳

(۵). رجال النجاشی، ص ۷۶، ش ۱۸۲

(۶). الفهرست: ۱۸، ۱۹

(۷). رجال النجاشی: ۱۳

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۷

کتاب المبعث و المغازی به چاپ رسانده و در مقدمه به تفصیل درباره وی و کتابش سخن گفته‌ایم.

در اینجا شماری از آثاری که درباره رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نوشته شده و بیشتر جنبه موضوعی دارد اشاره می‌کنیم:

کتاب صفات النبی صلّی اللّه علیه و آله از وهب بن وهب (نجاشی، ص ۴۳۰)

کتـاب وفود العرب الی النبی صـلّی اللّه علیه و آله از منـذر بن محمـد بن منـذر (برخی دیگر از آثـار وی عبارتنـد از: کتـاب الجمل، کتاب صفین، کتاب النهروان، کتاب الغارات) (نجاشی، ص ۴۱۸).

مسألهٔ فی ایمان آباء النبی صلّی اللّه علیه و آله از ابو یعلی محمد بن حسن بن حمزهٔ جعفری (نجاشی، ص ۴۰۴)

کتاب مسألهٔ فی معرفهٔ النبی صلّی اللّه علیه و آله از شیخ مفید (نجاشی، ص ۴۰۲)

کتاب زهـد النبی صـلّی اللّه علیه و آله، کتاب اوصاف النبی صـلّی اللّه علیه و آله، کتاب فی معرفهٔ فضل النبی صـلّی اللّه علیه و آله و أمیر المؤمنین و الحسن و الحسـین علیهم السلام از شیخ صدوق (نجاشی، ص ۳۸۹، ۳۹۱) و نیز کتابی با نام کتاب فی عبـد المطلب و عبد الله و ابی طالب از همو (نجاشی، ص ۳۹۰).

کتـاب البیـان عن خیرهٔ الرحمن فی ایمـان ابی طـالب و آباء النبی صـلّی اللّه علیه و آله از علی بن بلال المهلبی الازدی (نجاشـی، ص ۲۶۵).

کتاب مبعث النبی صلّی اللّه علیه و آله و اخباره از عبد الله بن میمون القداح (نجاشی، ص ۲۱۳)

کتاب وفاهٔ النبی صلّی اللّه علیه و آله از سلمهٔ بن الخطاب براوستانی اذدورقانی (نجاشی، ص ۱۸۷)

کتاب الرد علی من زعم ان النبی صـلّی اللّه علیه و آله کان علی دین قومه قبل النبوهٔ از جعفر بن احمد بن ایوب سـمرقندی (نجاشـی، ص ۱۲۱)

کتاب الرد علی من زعم النبی صلّی اللّه علیه و آله کان علی دین قومه از حسین بن اشکیب خراسانی (نجاشی، ص ۴۴).

کتـاب اخبـار النبی صـلّی اللّه علیه و آله از ابو علی احمـد بن محمـد بن عمـار کوفی. وی کتـابی نیز بـا عنوان کتاب ایمان ابی طالب داشته است (نجاشی، ص ۹۵)

کتاب ذکر النبی صـلّی اللّه علیه و آله و الصـخرهٔ و الراهب و طرق ذلک از احمـد بن محمـد بن سـعید سبیعی همدانی (نجاشـی، ص

(۹۴

کتاب فضل النبی صلّی اللّه علیه و آله از احمد بن محمد بن عیسی اشعری (نجاشی، ص ۸۱)

کتاب سیرة النبی و الائمة علیهم السّلام فی المشرکین از حسین بن علی بن سفیان بزوفری (نجاشی، ص ۶۸)

کتاب الوفود علی النبی صلّی اللّه علیه و آله از حسین بن محمد بن علی الازدی (نجاشی، ص ۶۵).

کتاب نسب النبی صلّی اللّه علیه و آله کتاب کتب النبی صلّی اللّه علیه و آله، کتاب اخبار الوفود علی النبی صلّی اللّه علیه و آله. این سه عنوان از عبد العزیز جلودی ازدی است. (نجاشی، ص ۲۴۱- ۲۴۴).

کتاب أسماء آلات رسول الله و أسماء سلاحه و کتاب وفاة النبی از علی بن حسن بن علی بن فضال.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۸

(رجال النجاشی، ص ۲۵۸)

کتاب المغازی از احمد بن محمد بن خالد برقی (نجاشی، ص ۷۶)

المنبئ عن زهد النبی صلّی اللّه علیه و آله از ابو محمد جعفر بن احمد بن علی قمی ابن الرازی. ابن طاووس در چندین اثر خود از این کتاب نقل کرده است. «۱»

کتاب اسماء رسول الله صلّی اللّه علیه و آله، از حسن بن خرزاد (نجاشی، ص ۴۴)

سیره نبوی بعدها نیز مورد توجه جامعه علمی شیعه بود. اما این توجه تنها در زمینه آگاهی از آن، آن هم بیشتر در مسیر مباحث کلامی مورد نظر شیعه بود. ابن ابی الحدید می‌نویسد: در سال ۶۰۸ نزد محمد بن معد علوی فقیه مذهب شیعه رفتم که منزلش در درب الدواب بغداد بود. شخصی نزد او مغازی واقدی می‌خواند. رسید به نقلی از واقدی که با کلمه فلان و فلان اشاره به کسی کرده بود که جنگ احد از صحنه می گریختند. محمد بن معد به من گفت: مقصود أبو بکر و عمر است.

من انکار کردم و او گفت: در میان صحابه کسی نیست که چنان موقعیتی داشته باشد که لازم باشد نامش را نیاورده و کلمه فلان بجایش بگذارند. من باز نپذیرفتم اما احساس کردم که از من سخت رنجیده است. «۲»

کتابهای قصص الانبیاء

کار در زمینه تاریخ الانبیاء با عنوان کتاب المبتدأ در آثار تاریخی مسلمانان انجام شده است. این اصطلاح شامل تاریخ بشر از ابتدا تا قبل از آخرین پیامبر الهی می‌شود. در این زمینه، بخش کتاب المبتدأ و المبعث و المغازی ابان بن عثمان احمر که موارد آن را در مقدمه کتاب المبعث و المغازی وی آورده‌ایم، نشان می‌دهد که در میان شیعیان رسمی بر نگارش این قبیل اخبار بوده است. البته همان اثر نیز حاوی اخباری است که برخی از منابع اسرائیلی است و طبعا غیر قابل اعتبار.

در میان منابع شیعی بخش تاریخ انبیاء به طور پراکنده به صورتی بسیار گسترده آمده است. علامه مجلسی مجموعه این اخبار را در مجلد یازدهم تا چهاردهم بحار آورده است.

عمده آنها در آثار صدوق، تفسیر علی بن ابراهیم قمی، تفسیر عیاشی، تفسیر مجمع البیان و نظایر آنهاست و همانگونه که گفته شد در این قبیل آثار، اخبار اهل سنت که بر گرفته از کسانی چون کعب الاحبار، عبد الله بن سلام و بویژه وهب بن منبه است فراوان آمده است. ابن طاووس از کتابی با نام قصص الانبیاء که آن را از محمد بن خالد بن عبد الرحمن برقی دانسته مطلبی در فرج

---

(۱). کتابخانه ابن طاووس، ص ۴۴۹، ۴۵۰

(۲). شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، صص ۲۳- ۲۴

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۹

المهموم نقل کرده است. «۱» اما گویا کسی دیگر از این کتاب خبر نداده است. از میان آنچه به طور مستقل بر جای مانده، می‌توان به کتاب قصص الانبیاء از قطب الدین راوندی اشاره کرد که با تحقیق استاد غلامرضا عرفانیان توسط بنیاد پژوهشهای اسلامی چاپ شده است. این اثر افزون بر تاریخ انبیاء بخشی نیز شامل معجزات آن حضرت (باب نوزدهم از ص ۲۸۰ به بعد) و بخشی شامل احوال رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله است که باب بیستم کتاب می‌باشد و از این حیث نیز باید مورد توجه قرار گیرد. راوندی نیز مأخذی برای نوشته خود نیاورده و غالبا اسنادی را می‌آورد که در بسیاری از موارد روشن نیست از چه کتابی بر گرفته است. احتمال می‌رود که بخش مهمی از باب بیستم آن از تفسیر علی بن ابراهیم قمی باشد.

پس از راوندی، کتاب النور المبین فی قصص الانبیاء از سید نعمت الله جزائری (م ۱۱۱۲)، به طور ویژه به قصص انبیاء پرداخته است.

کتابهای دلائل از قرن چهارم تا ششم

بخشی از کتابهای تاریخی شیعه کتابهایی است که از اساس برای ثبت معجزات امامان به قصد اثبات امامت آنها نگاشته شده است. طبعا در این آثار بخشی از زندگی تاریخی امامان نیز درج شده است. از قدیمترین آثار در این زمینه کتاب دلائل الائمه محمد بن مسعود عیاشی عالم شیعی اواخر قرن سوم و اوائل قرن چهارم است که در سمرقند می‌زیسته و آثار وی از جمله همین اثر را ابن ندیم یاد کرده است. «۲» این کتاب بر جای نمانده است. کتاب الدلائل و المعجزات از ابو القاسم کوفی که متهم به غلو است نیز در این زمینه است. همو کتابی با عنوان کتاب تثبیت نبوة الانبیاء نوشته است. «۳» کتابی نیز با عنوان دلائل النبی صلّی اللّه علیه و آله توسط احمد بن یحیی بن حکیم اودی صوفی کوفی نوشته شده است. «۴» اسماعیل بن علی بن بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت هم کتابی با عنوان کتاب الاحتجاج لنبوة النبی صلّی اللّه علیه و آله نگاشته است. «۵» دو کتاب با عنوان کتاب الدلائل یکی از ابو العباس عبد الله بن جعفر حمیری و دیگری از ابو عبد الله محمد بن ابراهیم بن جعفر نعمانی از مصادر ابن طاووس در برخی از آثارش بوده است. «۶» ابو محمد عبد الباقی بن محمد بصری از علمای شیعه در قرن ششم کتابی با نام دلائل داشته کما این که کتابی هم با عنوان الحجج و البراهین فی امامة امیر المؤمنین و

---

(۱). کتابخانه ابن طاووس، ص ۴۸۶

(۲). الفهرست، ابن ندیم، ص ۲۴۵

(۳). رجال النجاشی، ص ۲۶۶

(۴). رجال النجاشی، ص ۸۱

(۵). رجال النجاشی، ص ۳۲

(۶). کتابخانه ابن طاووس، ص ۲۲۷، ۲۲۸. اربلی نیز موارد فراوانی از دلائل حمیری نقل کرده است. نک:

علی بن عیسی اربلی و کشف الغمه، ص ۱۰۹

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۰

اولاده الاحد عشر ائمة الدین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین داشته است. «۱» کتاب دیگر دلائل الامامة محمد بن جریر طبری معاصر شیخ طوسی است که به چاپ رسیده است. نمونه دیگر الخرائج و الجرائح از قطب الدین راوندی (م ۵۷۳) است که به تفصیل از معجزات پیغمبر و امامان علیهم السلام سخن گفته است. متأسفانه، راوندی منابع خود را یاد نکرده است. این کتاب تخلیص شده و تخلیص آن نیز با عنوان کفایة المؤمنین ترجمه شده است. متن عربی در سه مجلد توسط مؤسسة الامام المهدی علیه

السّلام به چاپ رسیده است.

نمونه کهن دیگر از این دست، کتاب الثاقب فی المناقب از ابو جعفر محمد بن علی معروف به ابن حمزه (متوفای بعد از ۵۵۲) است. این اثر نیز اخباری در معجزات انبیا، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله او همچنین معجزات حضرت فاطمه و سایر امامان علیهم السّلام آورده است. یکی از مصادر این کتاب، کتاب مفاخر الرضا علیه السّلام از حاکم نیشابوری است.

در میان اهل سنت کتابهای چون دلائل النبوۀ از بیهقی و نیز ابو نعیم اصفهانی در همین موضوع تألیف شده است. کتاب تثبیت دلائل النبوۀ از قاضی عبد الجبار همدانی نیز همین شیوه را دنبال کرده جز آن که بحث را به صورت کلامی عرضه کرده است.

کتابهای کلامی- تاریخی

بخشی از تألیفات کلامی شیعه به تناسب اهمیتی که بحثهای مربوط به امامت در میان شیعه داشته، لزوما به بحث از تاریخ کشیده شده است. بحثهای امامت عمدتا شامل دو بخش است. بخشی عقلی که مطالبی در اثبات ضرورت وجود امام و لواحق آن است و بخشی دیگر که مباحثی تاریخی در اثبات وجود نص، دلیل عدم اعتنای دیگران به نص، و نیز در انتقاد از صحابه عرضه می‌کند. بخش تاریخی این آثار نوعا انتقاد از خلافت و خلفاست، چیزی که تحت عنوان مطاعن از آن یاد می‌شود. نکته قابل توجه در این زمینه آن است که برخی از این آثار کلامی- تاریخی است و برخی تاریخی کلامی که عمدتا در شکل حدیث ارائه می‌شود.

نمونه‌ای از این کتابها که بر جای مانده، کتاب الاستغاثه فی بدع الثلاثۀ از ابو القاسم کوفی متهم به غلوّ است که به چاپ هم رسیده است. کتاب دیگر کتاب سلیم بن قیس است که صرفنظر از شبهاتی که در مورد برخی از اخبار آن وجود دارد نصی کهن در دفاع تاریخی از عقائد کلامی شیعه در قالب حدیث، در باب امامت است. اثبات الوصیۀ مسعودی را نیز که باید به طور قطع از کسی جز مسعودی صاحب مروج الذهب دانست، می‌توان در ردیف آثار حدیثی- تاریخی-

---

(۱). الفهرست، منتخب الدین، ص ۷۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۱

کلامی عنوان کرد. در شمار کهن‌ترین آثار در این زمینه، کتاب المقنع فی الامامۀ از سدّآبادی- روستایی از روستاهای شهر ری- است که انتشارات اسلامی در قم آن را چاپ کرده و کوچک است. از مشهورترین این آثار کتاب الشافی سید مرتضی است که به چاپ رسیده است. شیخ طوسی تحت عنوان تلخیص الشافی تحریر جدیدی از آن بدست داده که آن نیز به چاپ رسیده است. آثار متعدد شیخ مفید نیز حاوی مطالب تاریخی فراوانی است که به مناسبت حدیث غدیر و معنای ولایت و یا جز آن دارد. از کتاب الجمل شیخ مفید باید بیشتر به عنوان یک اثر تاریخی- کلامی یاد کرد نه بالعکس. این اثر در ادامه آثار تاریخی محض شیعی است که در قرن سوم معمول بوده و در امتداد تک‌نگاریهای تاریخی است که شیعیان عراق برای ثبت مسائل تاریخی مورد نظر خود می‌نگاشته‌اند. تاریخی بودن این اثر قابل تردید نیست اما این که شیخ مفید تاریخ علمی را وسیله‌ای برای اثبات دیدگاههای شیعه در برابر عثمانیه و معتزله قرار داده از ابداعات شیخ مفید در تلفیق مکتب تاریخی با دانش کلام است. در برابر، کتاب کشف الیقین علامه حلی کتابی است غالبا کلامی که برخی از آگاهیهای تاریخی نیز در آن آمده است.

کتابهایی که در سرگذشت شکل‌گیری فرق شیعی نگاشته شده به نوعی حاوی بحثهای کلامی- تاریخی است. دو اثر مهم که شباهتی بیش از نود درصد بهم دارند، کتابهای فرق الشیعۀ نوبختی و المقالات و الفرق سعد بن عبد الله اشعری است. این دو اثر حاوی اطلاعات ذی قیمتی از تاریخ شیعه‌اند. کتاب الاحتجاج طبرسی نیز در شمار کتابهایی است که گرچه مناظرات را فراهم آورده، آگاهیهایی درباره زندگی امامان ایران در آن آمده است. کتاب الطرائف فی معرفۀ- المذاهب نیز مشتمل بر آگاهیهای

تاریخی و حدیثی در نقد مذهب مخالف است.

کتابهای حدیثی- تاریخی

می‌دانیم که حدیث و تاریخ ارتباط نزدیکی داشته‌اند. در این زمینه گاه تأکید بر تاریخ بوده و گاه بر حدیث. در میان آثار حدیثی شیعه در قرن سوم و چهارم، همانند اهل سنت، مواد تاریخی فراوانی یافت می‌شود. در کتاب کافی بخشی که به بحث امامت یا حجت اختصاص داده شده، مطالبی تاریخی از زندگی امامان را در بر دارد. متأسفانه کتاب کهن دیگری نظیر کافی در این زمینه نیست. شاید بتوان به بصائر الدرجات اشاره کرد که آن نیز کما بیش مطالبی تاریخی دارد. در باره تاریخ زندگی امام رضا علیه السّلام اثر جاودانه عیون اخبار الرضا علیه السّلام از شیخ صدوق برجسته‌ترین اثر است. زندگی امام و شیعه در این دوره کاملا در این کتاب منعکس شده است. دیگر آثار صدوق نیز هر یک به نحوی مشتمل بر اخبار تاریخی است. کتاب علل الشرایع در این میان برجستگی خاص دارد. در امالی نیز این قبیل اخبار را می‌توان یافت. از آنجا که صدوق در آستانه پیدایی

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۲

جریان تألیف کتابهای پرحجم و همزمان از بین رفتن بخشی از تراث رساله‌ای شیعه بوده و از بسیاری از آنها در منابع خود بهره برده، باید کتابهای او را از این زاویه مغتنم شمرد.

در زمینه تاریخ غیبت سه کتاب با ارزش بر جای مانده که هر کدام بخش مهمی از تاریخ شیعه را در قرن سوم منعکس می‌کند. کتاب کمال الدین صدوق، کتاب الغیبه شیخ طوسی و کتاب الغیبه نعمانی از مهمترین آثار در این زمینه هستند. تاریخ شیعه در این دوره مبتنی بر این چند اثر است. آثار مشابه فراوانی بوده که از میان رفته است. دو نمونه از این قبیل متعلق به محمد بن بحر رهنی دانشمند قرن سوم هجری بوده که بخشی از مطالب آن در کمال الدین آمده است.

در شمار کتابهای حدیثی، باید از کتابهای مناقب یاد کرد. این قبیل آثار نیز به نوعی تاریخ‌نگاری است. از کهن‌ترین کتابها در این زمینه، کتاب مناقب الامام امیر المؤمنین از محمد بن سلیمان کوفی قاضی است که در قرن سوم می‌زیسته است. «۱» این کتاب مملو از آگاهیهای تاریخی است که در زمینه سیره رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و نیز زندگی امیر مؤمنان می‌توان از آن بهره برد. علی رغم آن که مؤلف شیعه زیدی است و قاضیان الهادی الی الحق امام زیدیان یمن، روایات فراوانی از امام باقر علیه السّلام دارد.

درست نظیر کتاب بالا در میان شیعیان اسماعیلی مذهب، کتاب پرارج شرح الاخبار «۲» از قاضی نعمان بن محمد تمیمی مغربی (م ۳۶۳) است که بسیار پرتألیف و برجسته‌ترین عالم اسماعیلی مذهب در طول دوران حکومت فاطمیان است. این اثر کتابی است در فضائل که بعد تاریخی آن هم قوی است. به عنوان مثال جزء دوم و سوم آن که در مجلد اول متن چاپ شده آمده، شرحی است از همراهی امام علی علیه السّلام با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و مشارکت ایشان در جنگهای بدر، احد، خندق و جز آن. جزء چهارم کتاب شرح جنگ جمل و صفین است. جزء پنجم ادامه اخبار صفین است. جزء پنجم تا مقتل حجر بن عدی. جزء هفتم، هشتم، نهم و دهم فضائل امیر المؤمنین علیه السّلام است. جزء یازدهم ادامه فضائل اهل بیت بویژه فضائل فاطمه زهرا (س) است.

جزء دوازدهم فضائل امام حسن علیه السّلام و تاریخ زندگی آن امام همراه مقتل امام حسین علیه السّلام. جزء سیزدهم نیز ادامه مصائب اهل بیت است که ضمن آن به بسیاری از بزرگان اهل بیت از جمله جعفر بن ابی طالب و حضرت سجاد علیه السّلام و بسیاری دیگر پرداخته شده است. جزء چهاردهم بحث از امام صادق علیه السّلام و تاریخچه فرقه‌های شیعه است تا زمان معتضد عباسی و ظهور مهدی فاطمی.

جزء پانزدهم خصائص مهدی است و جزء شانزدهم به عنوان آخرین جزء آن، در فضائل شیعیان

---

(۱). درباره او نک: تاریخ التراث العربی، التدوین التاریخی، ص ۲۰۸، ۲۰۹. کتاب مناقب توسط محقق بزرگوار علامه محمد باقر محمودی در سه مجلد توسط مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة به چاپ رسیده.

(۲). این اثر به کوشش سید محمد حسینی جلالی توسط انتشارات اسلامی چاپ و منتشر شده است.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۳

است. این اثر به لحاظ نگارش تاریخ اهل بیت، با توجه به قدمت آن، و صرفنظر از گرایشات مختصر اسماعیلی آن، باید اثری معتبر و جامع و و در محدوده زمانی خود بی‌نظیر به شمار آید.

اگر توجه داشته باشیم که قاضی نعمان، اخبار غدیر این کتاب خود را از کتاب الولایة طبری برگرفته، به اهمیت این اثر در اشتمال بر بسیاری از ناگفته‌ها که در آثار مکتوب در دسترس او بوده پی خواهیم برد، گرچه متأسفانه وی مأخذی برای بسیاری از نقل‌های خود نمی‌آورد.

العمدة ابن بطریق را نیز باید از همین قبیل آثار شمرد.

کتابهای رجالی- تاریخی

دانش رجال یکی از شعب مهم تاریخ است. در شیعه نیز این شعبه مورد توجه بوده و بارها فهرستی از اصحاب امامان، و یا مؤلفان و راویان اخبار شیعی نگاشته شده که متأسفانه بسیاری از آنها از بین رفته است. مهمترین اثر بر جای مانده که بخش مهمی از دیدگاههای تاریخی شیعه در آن آمده، کتاب اختیار معرفة الرجال یا رجال کشی است که از هر نظر باید مهم تلقی شود. کتاب رجال النجاشی نیز صرفنظر از رجالی بودن و نیز اطلاعات با ارزش کتابشناسی آن، تاریخ فرهنگی شیعه است. این قبیل آثار در دوره‌های بعد کمتر تدوین شده اما هر چه تدوین شده، از حیث تاریخی باید مورد توجه قرار گیرد. آثاری نظیر الفهرست و نیز رجال شیخ طوسی و همچنین رجال علامه حلی از این دست است. کتاب پرارج الفهرست ابن ندیم نیز باید یک اثر کاملا شیعی تلقی شود، مطلبی که در جای خود اثبات شده است. ابن ابی طی عالم شیعی قرن هفتم هجری و متوفای ۶۳۰ کتابی با نام طبقات الامامیة داشته که متأسفانه مفقود شده است. ابن حجر عسقلانی نقلی از آن را در الاصابه در ذیل شرح حال یغوث صحابی آورده است. کتاب مهم دیگر او کتاب تاریخ ابن ابی طی بوده که گویا بر حسب سالها تنظیم شده بوده و نقل بازمانده از آن را صفدی در نکت الهمیان که در احوال نامیان نابینا است آورده است. «۱»

از کتابهای انساب نیز که به نحوی به دانش تاریخ مربوط است، نباید غفلت کرد. این دانش نیز در میان شیعیان رواجی داشته و یکی از کهن‌ترین آنها کتاب المجدی (تألیف سال ۴۴۳) از ابو الحسن علی بن محمد بن علی بن محمد العمری است که عالمی امامی مذهب است. «۲»

این نشانگر تلاش امامی مذهبان در این دانش است. و دیگری سرّ السلسلة ابو نصر بخاری است.

در بخش تاریخ اهل بیت این شعبه از دانش غیر قابل اغماض است. فهرستی است از عالمان نسابه

---

(۱). نک: الذّریعة، ج ۳، ص ۲۱۹

(۲). المجدی، ص ۱۵۷. در آنجا تصریح می‌کند که: ... و نحن اثنی عشریة.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۴

را آیة الله مرعشی در مقدمه لباب الالقاب بیهقی آورده است. بیشتر این کتابها علاوه بر یاد از نسب، مشتمل بر مطالب تاریخی نیز هست.

زمانی که در دوره صفوی و قاجار موسوعه‌های مفصل‌تری نظیر ریاض العلماء و یا روضات الجنات نگاشته می‌شود، آگاهیهای تاریخی مفصل‌تری را بویژه در زمینه تاریخ فرهنگ در اختیار ما قرار می‌دهد.

تواریخ دوازده امام علیهم السّلام از قرن پنجم تا هفتم

کتابی کهن با نام تاریخ الائمه یا تاریخ المواليد و وفیات اهل البیت و اسامی مشابه، در دست است که در آن سالها تولد و وفات امامان به نقل از امام باقر، امام صادق، امام رضا و امام عسکری علیهم السلام در آن آمده است. این اثر گاه به ابن خشاب گاه به نصر بن علی جهضمی و گاه به احمد بن محمد فریابی و نیز ابن ابی الثلج منسوب می‌شود. هر چه هست باید در شمار کهن‌ترین کتابهایی باشد که در این زمینه از قرن سوم بجای مانده است. «۱» کتابی هم با نام زهرة المهج و تواریخ الحجج که باید در زندگی امامان باشد، مورد استناد ابن طاووس قرار گرفته اما آگاهی خاصی درباره آن نیست. «۲»

کتابهای خاصی به شرح حال دوازده امام پرداخته است. کهن‌ترین اثر در این زمینه که به تفصیل به این بحث پرداخته، کتاب الارشاد شیخ مفید است. وی درباره امام علی علیه السّلام مفصلتر سخن گفته و عملا شرحی از سیره پیامبر را هم با تأکید بر موقعیت امام علیه السّلام در کتاب خود آورده و سپس تا انتها مطالبی درباره امامان آورده که عمدتا بحثهای تاریخی و کلامی است. وی گرچه در هر مورد منابع خود را نیاورده اما از اسناد وی آشکار است که از منابع معتبر و مهم رایج استفاده کرده است. اصولا ویژگی عمده شیخ مفید در این موارد آن است که به کتب موجود در عراق که مورخان عراقی تألیف کرده بودند کاملا آشنا بوده است. مسار الشیعة شیخ مفید نیز آگاهیهایی در باره امامان در اختیار می‌گذارد. پس از آن باید به کتاب اعلام الوری از ابو علی فضل بن حسن طبرسی (م ۵۴۸) یاد کرده که از لحاظ علمی کتابی مطمئن و دقیق می‌باشد. کتاب اعلام الوری شامل سیره پیامبر و نیز امامان بوده و در بخش ائمه مطالب تاریخی- کلامی در اثبات امامت ائمه، همانند ارشاد شیخ مفید دارد. مؤلف با دقت مصادر خود را ثبت کرده و از این جهت بر ارزش کتاب افزوده است. گذشت که یکی از مآخذ مهم شیعه در سیره پیامبر کتاب ابان بن عثمان بوده که

---

(۱). این کتاب تحت عنوان تاریخ اهل البیت توسط آقای جلالی در قم تصحیح و توسط مؤسسة آل البیت چاپ شده است. وی در مقدمه به تفصیل درباره نام کتاب، نام مؤلف و مطالب دیگر مربوط به کتاب سخن گفته است.

(۲). کتابخانه ابن طاووس، ص ۶۰۴

بخشهای مهمی از آن را طبرسی در این اثر خود آورده است. اثر جاودانه دیگر المناقب از محمد بن علی معروف به ابن شهر آشوب سروی مازندرانی است. این اثر مهم و مفصل، با بهره‌گیری از صدها کتاب تألیف شده و مؤلف با نقل از مصادر مختلف و یاد از اسامی آنها، کار با ارزشی انجام داده است. بخش اعظم کتاب شامل زندگی امیر مؤمنان و فضائل آن حضرت از مصادر اهل سنت است. اما پیش از آن سیره پیامبر را نیز آورده و در ادامه اخبار مربوط به امامان را نقل کرده است.

کتاب روضة الواعظین از فتال نیشابوری (م ۵۰۸) اثر دیگری است که بدون نقل مصادر خود، به بحث از زندگی دوازده امام پرداخته است. اثر بازمانده دیگر از قرن هفتم، کتاب مختصر احوال النبی و الائمة الاثنی عشر علیهم السلام از شیخ راشد بن ابراهیم بن اسحاق بحرانی است که نسخه‌ای از آن بر جای مانده است. «۱» منتخب الدین کتابی را با نام سیر الانبیاء و الائمة از شمس الاسلام حسن بن حسین بن بابویه قمی ساکن ری یاد کرده که اثری از آن نمانده است. «۲» همو از کتاب دیگری با نام المغازی و السیر از السید ابو القاسم زید بن اسحاق جعفری یاد کرده که نشانگر آن است که این دانش هنوز مورد علاقه جامعه شیعه بوده

است. شیخ ابو الحسن علی بن هبهٔ الله بن عثمان بن احمد موصلی هم کتابی با عنوان الانوار فی تاریخ الائمهٔ الابرار داشته است. «۳» اثر مهم دیگر از قرن هفتم کتاب کشف الغمّهٔ فی معرفهٔ الائمه از علی بن عیسی اربلی است.

این اثر که بر گرفته از مآخذ مختلف شیعه و سنی است و بسیار معتدل نگاشته شده، از تاریخ تألیف آن در ربع آخر قرن هفتم به بعد، نقش بسیار مهمی در ترویج تشیع در عالم اسلام بر عهده داشته و بارها به فارسی ترجمه شده است. این کتاب شرحی است از تاریخ زندگی چهارده معصوم. ما در کتاب مستقلی به بررسی این اثر و منابع آن پرداخته‌ایم. کتاب دیگر الدر النظیم فی مناقب الائمهٔ اللهامیم از شیخ یوسف بن حاتم شامی، شاگرد محقق حلی (م ۶۷۶) است. «۴» این اثر نیز که نسخی از آن بر جای مانده در شرح حال امامان و فضائل آنهاست. لهامیم در این عبارت به معنای بزرگان و سادات است.

در این دوره مقتل‌نویسی برای عاشورا هم مورد توجه بوده است. ابن طاووس (م ۶۶۴) دو کتاب یکی با نام اللهوف و دیگری با نام المصرع الشین فی قتل الحسین نگاشته است. کتاب مقتل ابو مخنف که رایج است و در حقیقت مطابق اصل نیست، از کتابهایی است که منسوب به همین قرن است. محتمل است که این اثر هم از آن ابن طاووس باشد. «۵»

---

(۱). نسخه منحصر آن در اختیار مرکز احیاء التراث الاسلامی در قم است.

(۲). الفهرست، منتخب الدین، ص ۴۷

(۳). الفهرست، منتخب الدین، ص ۷۶

(۴). نک: ذریعه، ج ۸، ص ۸۶

(۵). کتابخانه ابن طاووس، صص ۷۸- ۸۰

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۶

تواریخ محلی از قرن چهارم تا هشتم

شیعه نیز سهمی در نگارش تواریخ محلی داشته است. از آثار کهن در این زمینه که بر هر اثری تقدم دارد، کتاب نحل العرب از محمد بن بحر رهنی است. «۱» یاقوت درباره این مؤلف و کتاب او نوشته است: له تصانیف منها: کتاب سماه کتاب نحل العرب یذکر فیه تفرق العرب فی البلاد فی الاسلام، و من کان منهم شیعیا و من کان منهم خارجیا او سنیا فیحسن قوله فی الشیعهٔ و یقع فیمن عداهم. وقفت علی جزء من هذا الکتاب ذکر فیه نحل أهل المشرق خاصهٔ من کرمان و سجستان و خراسان و طبرستان. از این کتاب جز آنچه یاقوت در معجم البلدان نقل کرده چیزی بر جای نمانده است.

کتاب البلدان و المساحهٔ یا با نام التبیان فی احوال البلدان از احمد بن محمد بن خالد برقی است. مؤلف تاریخ قم در قرن چهارم از این کتاب در تاریخ شهر قم بهره گرفته که محتمل است از همان کتاب البلدان او استفاده کرده باشد. «۲» در نسخه چاپی در موارد متعددی به نقل از برقی مطالب تاریخی مربوط به قم آورده و در یک مورد می‌گوید: برقی در کتاب بنیان چنین آورده ... «۳» محتمل است که بنیان تصحیف بلدان باشد. احتمال دیگر آن که کشف الظنون آورده و آن این که نام کتاب التبیان فی احوال البلدان بوده است. «۴»

کتابی با نام البلدان و المساحهٔ به پدر احمد، یعنی محمد بن خالد نیز نسبت داده شده است. «۵» کتابی نیز با نام البلدان و المساحهٔ ابو جعفر محمد بن عبد الله بن جعفر بن حسین بن جامع حمیری در قرن سوم داشته است. وی در جستجوی کتاب احمد برقی بوده و در این باره از بغداد و ری و قم جستجو کرده، اما آن را نیافته، پس از آن خود کتابی در این باره نوشته است. «۶»

کتاب مهم دیگر در این زمینه تاریخ قم از حسن بن محمد بن حسن قمی است که آن را در سال ۳۷۸ نوشته است. این اثر مهم

تاریخی، جالب‌ترین و علمی‌ترین کتابی است که در تمدن کهن اسلامی نگاشته شده است. تواریخ محلی که در تمدن اسلامی نگاشته شده بخش عمده‌اش شرح حال رجال شهرهاست در حالی که کتاب تاریخ قم، به دقت به نگارش مطالب علمی درباره تاریخ شهر پرداخته است. مؤلف در مقدمه کتاب را به بیست باب تقسیم کرده که متأسفانه تنها

---

(۱). معجم الادباء، ج ۱۸، ص ۳۱؛ الوافی بالوفیات، ج ۲، ص ۲۴۴؛ الذّریعهٔ، ج ۲۴، ص ۸۳

(۲). آقای مدرسی موارد نقل شده از کتاب التبیان را در تاریخ قم یاد کرده‌اند. نک: کتابشناسی آثار مربوط به قم، ص ۱۸، قابل یادآوری است که رافعی در التدوین صص ۴۴- ۴۸ چندین مورد از کتاب التبیان نقل کرده است.

(۳). تاریخ قم، ص ۵۶

(۴). نک: الذّریعهٔ، ج ۳، ص ۱۴۵، ش ۴۹۷

(۵). الذّریعهٔ، ج ۳، ص ۱۴۵

(۶). رجال النجاشی، ص ۳۵۵

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۷

ترجمه فارسی پنج باب آن بدست آمده است. از متن عربی آن نیز خبری در دست نیست. متن فارسی آن از حسن بن علی بن حسن بن عبد الملک قمی است که در سال ۸۰۵ به انجام رسیده است. در این کتاب صرفنظر از آگاهیهایی که درباره شهر قم آمده، اطلاعات گرانبهایی از وضعیت خراج در آن روزگار بدست داده است. بعلاوه درباره قبیله اشعری از زمانی که در یمن بوده و پس از آن نزد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آمده و آنگاه به عراق و سپس به قم مهاجرت کرده‌اند به تفصیل پرداخته است. در آن میان از نقش آنها در فتوحات بویژه فتح برخی از مناطق ایران نیز سخن گفته شده است.

کتاب با ارزش اما مفقود دیگر تاریخ ری منتخب الدین صاحب الفهرست است که در قرن ششم می‌زیسته است. تنها مواردی از این کتاب را ابن حجر در لسان المیزان نقل کرده است.

ابو سعید منصور بن حسین آبی مؤلف کتاب ادبی پرارج نثر الدر هم کتابی با نام تاریخ ری داشته است. «۱» در این مجموعه، در مقالی مستقل به معرفی آثار جغرافیایی برقی، رهنی، ابو سعد آبی و منتجب الدین پرداخته‌ایم.

کتاب دیگر تاریخ طبرستان از ابن اسفندیار است. این اثر جاودانه، مهمترین متنی است که در تاریخ طبرستان نگاشته شده و مؤلف که در قرن ششم می‌زیسته، از مورخان شیعی بوده است.

تاریخ رویان از مولانا اولیاء الله آملی نیز از دیگر تواریخ محلی بسیار با ارزش است. وی در این کتاب بخشی از دیدگاههای تاریخی شیعه را به ویژه تا زمان امامان علیهم السّلام بدست داده است.

آثار عربی و فارسی سنیان دوازده امامی

از میان اهل سنت نیز کسانی به دلایلی شرحی بر زندگی دوازده امام نوشته‌اند. این جدای از کسانی از آنهاست که آثاری درباره اهل بیت نوشته و مرحوم استاد عبد العزیز طباطبائی در سلسله مقالات خود با عنوان اهل البیت فی المکتبهٔ العربیه در تراثنا آنها را شناسانده‌اند. از این افراد با اصطلاح شیعه دوازده امامی می‌توان یاد کرد.

مجمل التواریخ و القصص از ابن شادی، که در حدود سال ۵۲۰ به فارسی تألیف شده، در بخش تاریخ خلافت پس از پیغامبر می‌نویسد: و از پس پیغامبر علیه السلام، أبو بکر صدیق بود ...

بعد از آن شرح حال سایر خلفا را هم آورده است. همو در بخشی دیگر، فصلی در ذکر جماعتی از اهل بیت پیامبر علیهم السلام

آورده. در آنجا از فاطمه زهرا علیها سلام آغاز کرده، شرح حال فرزندانش حسن و حسین علیهما السلام را نوشته پس از آن به ترتیب سایر امامان را تا ابو القاسم

---

(۱). الذّریعهٔ، ج ۳، ص ۲۵۴

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۸

محمد بن حسن عسکری علیهم السلام به اختصار آورده است. «۱»

تذکرهٔ الخواص اثر یوسف بن فرغلی بن عبد الله بغدادی سبط ابن ابو الفرج عبد الرحمن بن الجوزی (۵۸۱- ۶۵۴) به شرح مناقب اهل بیت و از جمله دوازده امام پرداخته و در زمینه آثاری از این قبیل باید یکی از نخستین آثار به شمار آید. کتاب الال از ابن خالویه (م ۳۷۰) نیز باید از این قبیل کتابها باشد که اربلی مواردی از آن را در کشف الغمه نقل کرده است. از چهره‌های برجسته این جریان کمال الدین محمد بن طلحه شافعی (م ۶۵۲)، نویسنده اثر پرارج مطالب السئول فی مناقب آل الرسول است. اربلی از وی به دلیل آن که در کتاب خود شرح حال دوازده امام را آورده ستایش کرده است. عبد العزیز بن محمد معروف به ابن اخضر گنابادی (م ۶۱۱) در کتاب معالم العترهٔ النبویهٔ و معارف اهل البیت الفاطمیهٔ العلویهٔ، تنها تا امام یازدهم آمده و به همین دلیل مورد انتقاد علی بن عیسی اربلی قرار گرفته است. «۲»

حمد الله مستوفی (م ۷۴۰) نویسنده نزههٔ القلوب و تاریخ گزیده، در کتاب دوم خود، ابتدا شرحی از تاریخ خلفای نخستین را بدست داده و سپس به بیان شرح زندگی و فضائل امام امیر المؤمنین می‌پردازد. در ادامه در صفحه ۱۹۸ شرحی از زندگانی امیر المؤمنین و حافد رسول رب العالمین امام المجتبی حسن بن علی المرتضی علیه السّلام آورده است. فصل سیم از باب سیم کتاب را نیز به دیگر امامان اختصاص داده با این عبارت که: در ذکر تمامی ائمه معصومین رضوان الله علیهم اجمعین که حجهٔ الحق علی الخلق بودند، مدت امامتشان از رابع صفر سنه تسع و اربعین تا رمضان سنه اربع و ستین و مأتین دویست و پانزده سال و هفت ماه. ائمه معصوم اگر چه خلافت نکردند اما چون مستحق، ایشان بودند تبرّک را از احوال ایشان شمه‌ای بر سبیل ایجاز ایراد می‌رود. این شرح تا بیان زندگانی امام زمان علیه السّلام ادامه یافته است. «۳» دو نمونه مهم دیگر یکی از الفصول المهمهٔ فی معرفهٔ احوال الائمهٔ از ابن صباغ مالکی (م ۸۵۵) و دیگری الشذرات الذهبیهٔ فی تراجم الائمهٔ الاثنی عشریهٔ عند الامامیهٔ از شمس الدین محمد بن طولون (م ۹۵۳) است.

اثر مهم دیگر کتاب فصل الخطاب خواجه محمد پارسا از قرن نهم است که با وجود اصرار بر تسنن و حتی موضعگیری تند بر ضد روافض، شرح از احوال امامان را آورده است. این بخش از کتاب در میراث اسلامی ایران دفتر چهارم به چاپ رسیده است. کتاب بهجهٔ التواریخ از قرن

---

(۱). مجمل التواریخ و القصص، (به کوشش ملک الشعراء بهار، تهران، کلاله خاور) صص ۴۵۴- ۴۵۸

(۲). کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۰۶. گویا از کتاب معالم اثری باقی نمانده گرچه قطعاتی از آن در کشف الغمه نقل شده است. نک: علی بن عیسی اربلی و کشف الغمه، ص ۱۲۱

(۳). تاریخ گزیده، ص ۲۰۷

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۹

دهم هجری و تألیف شده در حوزه عثمانی، شرحی از زندگی خلفا و امامان را آورده است. «۱»

مؤلف کتاب روضات الجنان و جنات الجنان، یعنی درویش حسین کربلائی از قرن دهم نیز فصلی بلند به شرح حال امامان اختصاص

داده است. کتاب مزبور به چاپ رسیده است. کتاب با ارزش وسیلة الخادم الی المخدوم در شرح صلوات چهارده معصوم اثر فضل الله بن روزبهان خنجی (م ۹۲۷) که به ضدیت با تشیع و دولت صفوی شهره است، در شرح زندگانی چهارده معصوم تألیف شده است. «۲» کنه الاخبار از مؤلفات قرن دهم هجری در سایه دولت عثمانی تألیف شده و شرح حال دوازده امام را دارد. «۳» الصواعق المحرقة اثر ابن حجر هیتمی که آن را در رد بر روافض نگاشته، مشتمل بر شرح حال امامان و مناقب آنهاست. یکی از مهمترین چهره‌های این نگرش ملا- حسین کاشفی است که در کتاب روضة الشهداء شرحی مختصر از زندگی انبیاء و دوازده امام و نیز مطالبی در عزاداری برای آنها آورده و در آن مفصل‌ترین بخش را به امام حسین علیه السّلام اختصاص داده است. کتاب دیگر در این زمینه کتاب المقصد الاقصی از کمال الدین خوارزمی است که ضمن آن علاوه بر شرح حال خلفا، شرح حال دوازده امام را نیز آورده است.

آثار فارسی امامی مذهبان از قرن هفتم تا دهم

کتابهای اندکی از شیعیان فارسی زبان در این دوره بر جای مانده که در حد خود قابل توجه است.

اثری جاودانه با عنوان نقض از عبد الجلیل قزوینی رازی که کتابی است کلامی- تاریخی در دفاع از شیعه در برابر کتابی که در رد شیعه نوشته شده بوده است. این اثر مهم، مشتمل بر آگاهیهای منحصر به فرد از قرن ششم هجری بویژه درباره شیعه و نیز وضعیت فرهنگی و احیانا سیاسی آن دوره است. وی در همان کتاب یادآور شده که کتابی درباره حدیث افک یا دفاع از عایشه نگاشته است. «۴» وی این مطلب را به این دلیل یاد می‌کند که بگوید شیعیان به همسران رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله طعنه نمی‌زنند.

سه اثر از یک نویسنده پرکار شیعی در اواخر قرن هفتم در اصفهان تألیف شده که همگی کارهای کلامی- تاریخی است. عماد الدین طبری نویسنده کامل بهایی، مناقب الطاهرین و تحفة الابرار نگرشی کلامی- تاریخی بر موضوعات مهم شیعی کرده و از زمانه خود نیز گاه‌وبیگاه

---

(۱). فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی ایران، ج ۱، ص ۳۶۵

(۲). پیش از این، این کتاب به کوشش ما در سلسله انتشارات کتابخانه آیة الله مرعشی چاپ شده بود. چاپ جدید آن که با نسخه‌ای جدید مقابله شد توسط انتشارات انصاریان عرضه شده است.

(۳). در معرفی آن نک: نشر دانش، سال چهاردهم، شماره اسفند، ص ۵۸

(۴). کتاب نقض، ص ۱۱۵، ۲۹۵

آگاهیهایی به دست داده است. کتاب پرحجم احسن الکبار فی معرفة الائمة الابرار از سید محمد بن ابی زید بن عربشاه ورامینی در شرح زندگی امامان معصوم در سال ۷۴۰ هجری نگاشته شده و نسخه‌هایی از آن- از جمله در کتابخانه آیة الله مرعشی- بر جای مانده و خلاصه آن با نام لوامع الانوار از علی بن حسن زواره‌ای در دست است. کتاب رامش‌افزای آل محمد از محمد بن حسین محتسب اثری ده جلدی در تاریخ انبیاء و امامان بوده است که منتخب الدین آن را دیده و بخشی از آن را نزد مؤلف خوانده، «۱» چنانکه دو نقل از آن در مناقب ابن شهر آشوب آمده که یکی درباره زندگی امام مجتبی و دیگر درباره علم امام صادق علیه السّلام است. «۲» و در الفهرست منتجب الدین از آن یاد شده اما اثری از وی از پس از قرن هشتم یافت نشده است. مباهج المهج فی مناهج الحجج از قطب الدین کیدری نویسنده برجسته شیعی است که به احتمال بسیار قوی در قرن ششم زندگی می‌کرده است. این کتاب که به عربی بوده توسط حسن بن حسین شیعی سبزواری در قرن هشتم به فارسی در آمده و مترجم نامش را بهجة المباهج گذاشته

است. وی این ترجمه را به خواجه نظام الـدین یحیی بن شـمس الدین که از سال ۷۵۳ تا ۷۵۹ به عنوان یکی از فرمانروایان سربداری در خراسان حکومت داشته اهدا کرده است. بهجهٔ المباهج در قرن دهم توسط شاعری کاشانی با نام حیرتی تونی به نظم کشیده شد. «۳» حسن شـیعی سبزواری کتابی هم با نام راحـهٔ الارواح و مونس الاشـباح که مشـتمل بر حکایتها و لطایفی درباره زنـدگی پیامبر و اهل البیت است نگاشته که به چاپ رسیده است. «۴»

متنی با عنوان تاریخ محمدی یا تاریخ رشیدی یا تاریخ دوازده امام یا فهرست ائمه که در وصف آن گفته شده: در تاریخ تولد پیامبر و امامان با نام و نسب و لقب و زادگاه و جای قبرشان به نظم با تاریخ بیسـتم ذی قعده ۸۱۹ که نسخه‌ای از آن در کتابخانه ملی تبریز به شماره ۳۶۲۶ نگهداری می‌شود. «۵» این اثر از ملا حسن کاشـی است که از نزدیکان سـلطان محمـد خدابنده بوده و در تشـیع آن دوره سهمی بسزا دارد. وی این کتاب را در سال ۷۰۸ که شصت سال از زندگیش را سپری کرده بوده در حله و بغداد نگاشته است. «۶» کتابی هم با نام تاریخ عترت در سال ۸۰۳ در حلب

---

(۱). الفهرست، منتجب الدین، ص ۱۰۸

(۲). نک: تعلیقات الفهرست، منتجب الدین، چاپ ارموی، ص ۴۳۵، ش ۳۹۴

(۳). ادبیات فارسی استوری، ص ۷۸۵، ۷۸۶

(۴). برای نسـخه‌های آن نک: ادبیات فارسـی استوری، ص ۷۸۵. چاپ آن به کوشـش آقای محمد سـپهری در سال ۱۳۷۵ در سری انتشارات میراث مکتوب به انجام رسیده است.

(۵). فهرست نسخه‌های خطی فارسی منزوی، ص ۲۷۰۴

(۶). استوری، ص ۸۹۹

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۱

تألیف شده که متن آن را دانش‌پژوه چاپ کرده است. «۱»

از مفصل‌ترین آثار در زمینه تاریخ صدر اسلام در میان فارسی زبانان شیعه، باید از نزهۀ الکرام و بستان العوام یاد کرد که چند سالی است با تصحیح محمد شیروانی چاپ شده است. این اثر از محمد بن حسین بن حسن رازی است که در اواخر قرن ششم و اوائل قرن هفتم هجری می‌زیسته است. کتاب در دو مجلد حاوی اخباری است از در سیره رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله تا باب بیست و یکم. و پس از آن تا باب سی‌ام که در مجلد اول کتاب چاپ شده درباره أبو بکر و مسائلی دیگر.

مجلـد دوم کتاب تا باب شصـتم اخبار معجزات معصومین را تا امام زمان علیه السّـلام آورده است. این اثر باید در کنار احسن الکبار یکی از کاملترین آثار فارسـی شـیعه دوره میانی تاریـخ ایران از تاریـخ صـدر اسـلام تلقی شود. گفتنی است که این کتاب با این که فارسـی بوده به لحاظ اهمیت مورد توجه ابن طاووس قرار گرفته و وی که فارسـی نمی‌دانسـته آن را داده تا برایش ترجمه کننـد. در یـک مورد هم از آن در فرج المهموم نقل کرده است. «۲» مقتلی هم به فارسـی و البته به نظم در قرن شـشم توسط ابو المفاخر رازی سروده شده که بخشی از اشعار آن در روضۀ الشهداء کاشفی بر جای مانده است.

تاریخ‌نگاری در آستانه عصر صفوی

پس از گـذر از دوران شـکوه تمدن اسـلامی تا قرن شـشم و هفتم، تألیف در غالب زمینه‌های علمی گرفتار رکود، تکرار، شـرحهای بیهـوده و اغلب فاقـد روشـهای علمی می‌شود. البته موارد نـادری وجود دارد که بایـد آنهـا را اسـتثنا کرد و گـاه در برخی از زمینه‌ها چندان نیز نادر نیست. به عنوان.

مثال، دانش تاریخ‌نویسی در عصر مغول مرتبت بالایی دارد و آثاری نظیر جامع التواریخ و یا جهانگشای جوینی و نیز آثار حافظ آب رو نشانگر این مرتبت والاست. بعد از آن به جز حوزه‌های شامات و مصر که دانشمندان برجسته‌ای نظیر ذهبی، صفدی، ابن حجر، ابن عماد حنبلی، صالحی شامی، مقریزی، کتبی و بسیاری دیگر را تربیت کرده، در شرق خبری نیست. نه سنیان و نه شیعیان آثار برجسته‌ای را که در قرون نخست نظیر تاریخ نیشابور یا تاریخ بیهق یا تاریخ جرجان یا تاریخ ری و امثال آنها را تولید کردند، دیگر ندارند. تاریخ‌نویسی این دوره بجز تواریخ محلی نسبت به برخی از دولتها، گرفتار رکود است. به همین نسبت درباره تاریخ اسلام نیز کاری انجام نمی‌شود. صوفیانی که در این زمان در شرق سلطه دارند، آثار محدودی را در قرن نهم پدید آوردند که نوعا شرح طبقات اقطاب آنها و سلسله مشایخ بود که طبعا شامل بخشی از تاریخ اسلام

---

(۱). نک: مقدمه بستان الکرام، ص ۱۵. در این مقدمه دانش‌پژوه شرحی از کارهایی که در عربی و فارسی در باره اهل بیت از طرف سنیان و شیعیان نگاشته شده آورده است. ای کاش اطلاعات جامعتری در این باره عرضه می‌کرد.

(۲). کتابخانه ابن طاووس، ص ۴۸۲

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۲

و نیز تاریخ امامان شیعه می‌شد. در این تواریخ به دلیل غلبه نگرش صوفیانه، نوعی نگرش غیر تجربی در تاریخ و نیز شرح‌حال‌نویسی رواج یافت که سر سلسله آن رشته تألیف طبقات الاولیاء و امثال آن در چند قرن پیش از آن بود. زندگی اقطاب خارج از دائره معمول زندگی انسانها شکل می‌گیرد و همه چیز بارها فراتر از حد طبیعی خود قرار دارد. لیست طویلی از این قبیل آثار تاریخی که نوعا نیز فاقد ارزش علمی در حوزه تاریخ‌نگاری بوده و همزمان با از میان رفتن تصوف ارزش خود را از دست داده است، در ادبیات فارسی استوری، بخش تاریخ، آمده است.

برخی از مشهورترین آنها در میان اهل سنت صوفی مسلک که مردم عمدتا نگرش تاریخی خود را از آنها می‌گرفتند عبارت بودند از: المقصد الاقصی فی ترجمهٔ المستقصی، از متن عربی آگاهی در دست نیست و ترجمه به دست کمال الدین حسین خوارزمی در قرن نهم انجام شده است. «۱»

المجتبی من کتاب المجتبی فی سیرهٔ المصطفی «۲» سیر النبی از جامی، «۳» مولود حضرت رسالت پناه محمدی از جامی، «۴» شواهد النبوهٔ لتقویهٔ یقین اهل الفتوهٔ ایضا از جامی. «۵» این کتاب بسیار شهرت یافته و صدها نسخه خطی از آن بر جای مانده است. بیان حقائق احوال سید المرسلین از جمال الدین احمد اردستانی مشهور به پیر جمال صوفی مشهور، «۶» معارج النبوهٔ فی مدارج الفتوهٔ از معین الدین فراهی (م ۹۰۷). «۷» این کتاب نیز شهرت فراوانی دارد. روضهٔ الاحباب فی سیر النبی و الآل و الاصحاب از امیر جمال الدین عطاء الله بن فضل الله حسینی دشتکی شیرازی که در سال ۹۰۰ تألیف شده و از شهرت چشمگیری برخوردار بوده است. «۸» تحفهٔ الاحباء فی مناقب آل العباء از همو در مناقب اهل بیت نگاشته شده است. «۹» آثار احمدی از احمد بن تاج الدین حسن بن سیف الدین استرآبادی «۱۰» که از آثار سنیان دوازده امامی است و اخیرا نیز به کوشش آقای میر هاشم محدث در سری انتشارات میراث مکتوب چاپ شده است. آثاری دیگر که با به نثر است یا به نظم و حاوی نگرش قدسی از نوع صوفیانه در این دوره فراوان است. عناوینی نظیر نادر المعراج و بحر الاسرار، حمله حیدری، محاربه غضنفری. یاد از این کتابها در این مقال، به دلیل تأثیری است که در ادبیات تاریخ‌نگاری شیعه داشته است. نمونه واضح در ارتباط این دو ادبیات، روضهٔ الشهداء ملا حسین کاشفی است که دقیقا دیدگاههای حاکم بر هرات را به تشیع ایران انتقال داده و خود تا صدها سال متنی پرنفوذ در میان شیعیان بوده است.

---

(۱). تاریخ ادبیات فارسی، استوری، ص ۷۷۵

(۲). استوری، ص ۷۹۱

(۳). استوری، ص ۷۹۲

(۴). استوری، ص ۷۹۵

(۵). استوری، صص ۷۹۷- ۸۰۳

(۶). استوری، ص ۷۹۲، ۷۹۳

(۷). استوری، صص ۸۰۳- ۸۱۰

(۸). استوری، صص ۸۱۰- ۸۱۸

(۹). استوری، ص ۸۱۸

(۱۰). استوری، ص ۸۱۹

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۳

تاریخ‌نگاری شیعی در دوره صفوی

باید توجه داشت که در دوره صفوی، بخشی از تاریخ‌نویسی مربوط به ثبت تحولات تاریخی دولت صفوی و احیانا دولتهایی است که درآمد این دولت بوده‌اند. ما در اینجا قصد شرح چگونگی آن قبیل تألیفات را که نمونه‌های مشهور آن عالم‌آراهای مختلف «۱» و یا خلاصة التواریخ و جز آنهاست نداریم بلکه صرفا قصدمان اشاره به کتابهای تاریخی است که به تاریخ صدر اسلام اعم از سیره رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و تاریخ امامان علیه السّلام پرداخته‌اند.

گفتنی است که مؤلفان آثار از نوع اول، نه عالمان دین، بلکه طایفه دیگری از فرهیختگان جامعه عصر صفوی مانند منشیان و دبیران و احیانا شاعران بودند. در اینجا دوره صفوی و قاجار را که از این لحاظ و از بسیاری جهات کاملا به یکدیگر شباهت دارند، یکجا مورد توجه قرار می‌دهیم. با گذشت مرحله نخست تشکیل دولت صفوی به عهد اسماعیل اول، نوبت به مرحله دوم آن یعنی دوره تثبیت دولت صفوی رسید که شاه طهماسب متکفل آن بود. از اهرمهای اصلی این دولت، توجه به تشیع و نگاهبانی از آن به عنوان یکی از بنیادهای اصلی دولت جدید بود. شاه طهماسب با درک این مطلب به کار تعمیق اندیشه شیعی در ایران پرداخت و از زوایای مختلف برای تحکیم این امر چهل سال تلاش کرد. در حوزه تاریخ، هدف عمده آشنایی مردم از جنبه اثباتی آشنا کردن مردم با زندگی امامان و از نظر انتقادی، نقد اعمال مخالفان ائمه در صدر اسلام بود. گفتنی است که ایران، بویژه در بخش شرقی کاملا با مناقب ائمه آشنا بودند، اما به هر روی توسعه این آشنایی، به رواج هر چه بیشتر تشیع کمک می‌کرد. توجه به این نکته که شاه طهماسب سه بار دستور ترجمه کتاب با ارزش کشف الغمه را صادر کرده و این دقیقا به هدف اشاعه تشیع میان مردم بوده، مؤیدی بر مطلب فوق الذکر است. نعمت الله بن قریش رضوی یکی از این مترجمان است. وی در مقدمه ترجمه‌اش می‌نویسد چون «همواره خاطر عاطر آن جامع مفاخر [شاه طهماسب] متوجه بر این بود که تولا و تبرا در میان مردم آشکار شود و معلوم و مقرر بود که بیشتر مردمان این زمان از اکثر احوال ائمه طیبین علیه السّلام غافلند و معرفت ثواقب مناقب ایشان به تفصیل حاصل ندارند، فرمود که کتاب کشف الغمه فی معرفة الائمة که جامع‌ترین کتب است در این باب، اگر کسی به فارسی کند نفع آن عام شود و موالیان همه در معرفت امامان کامل و تمام شوند و این نعمتی عظیم و برکتی شامل و عمیم بود.» وی سپس شرح می‌دهد که وی به این خدمت قیام کرد. «۲»

---

(۱). نظیر عالم‌آرای شاه اسماعیل، عالم‌آرای شاه طهماسب، عالم‌آرای صفوی، عالم‌آرای عباسی. و پیش از صفوی عالم‌آرای

نادری، و بعد از صفویه عالم‌آرای نادری.

(۲). نک: علل بر افتادن صفویان، مقاله ترجمه متون دینی به پارسی در دوره صفوی، ص ۳۸۶. دو ترجمه

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۴

دلیل دیگر پرداختن به تاریخ اسلام در این دوره، رشد اندیشه‌های اخباری و حدیثی بود.

می‌دانیم که در میان اهل سنت نیز، بسته شدن باب اجتهاد از یک سو و غلبه اخباریگری، فقه و عقل (فلسفه) را تضعیف کرد اما در عوض به تاریخ و رجال مجال بروز داد. در شیعه نیز این مرحله از پس از شیخ مفید، هم فقه اجتهادی تقویت شد چون باب اخبار بسته شده بود و هم کلام و فلسفه رشد کرد و در عوض تاریخ و رجال محدود شد. با رشد مجدد اخباریگری در دوره صفوی، تا اندازه‌ای تاریخ نیز مجال ظهور یافت. جز آن که عامل دیگری سبب محدود شدن آن در استفاده از تاریخ در بحثهای کلامی آن هم به طور اختصاصی مباحث امامت شد. این مباحث همانهایی بود که در قرن سوم در کتابهایی نظیر الاستغاثه فی بدع الثلاثة ظاهر شده بود.

یک ویژگی عمده آثار دوره صفوی، حتی در حوزه شیعیان خارج از ایران در بحرین آن است که آثار تاریخی گسترده در اختیارشان نبوده است. در این زمان، بر خلاف زمان ابن طاووس و اربلی که کتابهای اهل سنت در عراق رواجی کامل داشته و شیعیان هم از آنها بهره می‌برده‌اند، تنها کتابهای شیعی در اختیار بوده است. آنچه از کتابهای اهل سنت در آثاری نظیر اثبات الهداة یا بحار یا جز آنها آمده، مطالبی است که نوعا از طریق ابن بطریق، ابن طاووس، اربلی و امثال آنها نقل شده است. البته باید چند کتاب محدود لغت و امثال آنها را استثنا کرد. منابع تاریخی کهن نظیر تاریخ طبری یا آثار ذهبی یا ابن کثیر که شایع‌ترین آثار در جهان اهل سنت بوده در اختیار عالمان شیعی نبوده است. هنوز نیز یک نسخه از تاریخ طبری در بیست مجلد فهرست کتابخانه آیة الله مرعشی معرفی نشده است و تنها یک نسخه از مروج الذهب مسعودی در این بیست جلد شناسانده شده است. از تاریخ یعقوبی نیز که اثری شیعی است یادی در این فهرست نیست بلکه نسخه‌ای خطی از آن در ایران وجود ندارد. و نیز باید دانست که نسخه‌ای از کتاب الجمل شیخ مفید حتی در اختیار علامه مجلسی قرار نداشته است. این همه نشان می‌دهد که این دوره، از لحاظ داشتن منابع تاریخی رایج چه رسد به منابع گمنامی نظیر انساب الاشراف و امثال آن، بسیار بسیار فقیر بوده است. در چندین رساله که در نیمه دوم دولت صفوی درباره ابو مسلم نوشته شده، هنوز این تردید وجود داشته که آیا وی یک شیعه امامی است یا مدافع عباسیان! و زمانی که یک نویسنده خواسته است تا او را مدافع عباسیان نشان دهد، تنها مروج الذهب را در اختیار داشته و به گونه‌ای از آن سخن گفته که گویی گوهری ناشناخته یافته است. «۱»

نوشته‌های فارسی و عربی فراوانی در این دوره در زمینه سیره و اخبار امامان علیه السّلام نوشته

دیگر نیز در همانجا معرفی شده است.

(۱). نک: میراث اسلامی ایران (از انتشارات کتابخانه آیة الله مرعشی)، دفتر دوم، سه رساله درباره ابو مسلم و ابو مسلم مه‌ها.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۵

شده است. اما هیچ‌کدام از لحاظ گستردگی و نظم به پای مجلدات بحار الانوار علامه مجلسی نمی‌رسد. از مجلد یازدهم تا چهاردهم بحار به قصص انبیاء اختصاص دارد که ضمن آن از مهمترین مصادر شیعه، آنچه در این باره بوده، به ضمیمه آیات قرآنی و تفسیر آنها و احیانا توضیحات خودش، مطالب لازم را فراهم آورده است. سیره نبوی هم شامل هشت مجلد از مجلد ۱۵ تا ۲۲ است که نسبتا بسیار مفصل می‌باشد. نوع تقسیم‌بندی علامه مجلسی نسبتا قابل توجه و مانند سایر قسمتها با دقت انجام شده است.

جلد پانزدهم از اجداد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آغاز شده و تا جوانی آن حضرت ادامه یافته است.

مجلد شانزدهم از ماجرای ازدواج با خدیجه تا انتهای مسائل شخصی مربوط به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از جمله اخلاق و سنن آن حضرت را در بر گرفته است.

مجلد هفدهم در یک قسمت شامل بحث عصمت و سهو النبی و در ادامه مشتمل بر معجزات آن حضرت است.

بخش نخست مجلد هجدهم نیز معجزات و در ادامه مبعث و در انتهای آن خبر معراج آمده است.

مجلد نوزدهم اخبار دوران بعثت تا غزوه بدر را شامل می‌شود.

مجلد بیستم ادامه غزوات رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله تا حدیبیه و نامه‌نگاری به شاهان و امیران است.

مجلد بیست و یکم تا حجة الوداع امتداد یافته است.

مجلد بیست و دویم شامل اخبار اقارب رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بویژه همسران و برخی از اصحاب و خواص آن حضرت و در انتها اخبار مربوط به وفات رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را آورده است.

از مجلد بیست و سوم تا بیست و هفتم به مبحث امامت اختصاص داده شده است. مجلد بیست و هشتم تا سی و یکم به تاریخ خلفا اختصاص دارد که به تازگی چاپ شده است. از مجلد سی و دوم تا پنجاه و سوم به تاریخ و سیره امامان اختصاص داده شده که برای برخی از امامان تا چند مجلد و برای برخی دیگر یک مجلد در نظر گرفته شده است. علامه مجلسی صرفنظر از برخی از آثار شیعی- مانند کتاب الجمل شیخ مفید- که ندیده، آنچه که از آثار شیعی در این زمینه بوده در این اثر خود آورده است. کتابی دیگر مانند کار علامه در زمان وی انجام شده که نامش عوالم العلوم بوده و کاری است نظیر کار علامه در یکپارچه کردن آثار شیعی در موضوعات متنوع.

برخی از مجلدات آن نیز درباره امامان توسط مؤسسة الامام المهدی علیه السّلام به چاپ رسیده است.

گفتنی است که علامه مجلسی کتاب جلاء العیون را فارسی در تاریخ چهارده معصوم نگاشته که یکی از رایجترین آثار فارسی در چند سده اخیر در زمینه سیره معصومین بوده است.

کتاب اثبات الهداة از شیخ حر عاملی در باب امامت و بیان اخبار چندی از زندگی امامان

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۶

در نوع خود کتابی جامع و کم مانند است. مجموعه اخبار معجزات را نیز سید هاشم بحرانی (م ۱۱۰۷ یا ۱۱۰۹) در مدینة المعاجز فراهم آورده است. این اثر به تازگی در هشت مجلد به چاپ رسیده است.

نوشته‌هایی که در این دوره در مناقب و امامت و تاریخ امامان نوشته شده خارج از حد شمارش بوده و تقریبا بخش اعظم آنها فاقد ارزش علمی است. این وضعیت در دوران صفویه و قاجار یکنواخت بوده و علی رغم بهتر شدن مناسبات خارجی ایران در دوره قاجار بویژه رفت و آمد به عتبات و حج، رشد کتابخانه‌ای در ایران وجود ندارد و به همین دلیل کار عمده تازه‌ای نیز صورت نمی گیرد.

قابل تذکر است که در دوره قاجار نه تنها عالمان دینی، بلکه دبیران حکومتی نیز به کار تألیف در تاریخ اسلام بویژه مقتل‌نویسی می‌پرداختند. نمونه آن فیض الدموع بدایع‌نگار است که با نثری زیبا نوشته شده و اخیرا توسط میراث مکتوب چاپ شده است. نمونه دیگر فرهاد میرزا معتمد الدوله فرزند عباس میرزاست که برای سالهای متمادی حکومت فارس و نواحی دیگر را داشت. وی کتاب قمقام زخار و صمصام بتار را در مقتل امام حسین نگاشته که مکرر چاپ شده است. «۱» موسوعه بزرگ تاریخی این دوره ناسخ التواریخ از محمد تقی سپهر است که در حال حاضر بجز بخش تاریخ قاجاریه آن فاقد ارزش تاریخی و در واقع منسوخ التواریخ است.

مقتل‌نویسی در دوره صفوی و قاجار

بخش مهمی از تاریخ‌نویسی در حوزه‌های شیعی در چند سده اخیر، مقتل‌نویسی است. اهمیت یافتن عزاداری برای امام حسین علیه السّلام از پیش از دولت صفوی در شرق ایران کاملا مشهود است.

کاشفی روضهٔ الشهداء را برای هرات و خراسان نوشت آن هم زمانی که هنوز دولت صفوی در آن نواحی قدرتی نداشت و تازه در غرب ایران شکل گرفته بود. با روی کار آمدن دولت صفوی، مراسم عاشورا شدت یافت و متونی تازه در این زمینه تألیف شد. این وضعیت همچنان در تزاید و تزاید بود و تا انتهای دوره قاجار با قوت تمام ادامه داشته و هر سال تألیف یا تألیفاتی در این زمینه از نثر و نظم بر میراث پیشین افزوده می‌شد.

متأسفانه در این دوره دقت تاریخی وجود ندارد و همانگونه که گذشت، از مصادر دقیق استفاده نشده است. آنچه از لحاظ بینشی در مقتل‌نویسیهای این دوره وجود دارد آن که عمدتا از زاویه اندوه و غم و مصیبت و ابتلاء به قضیه نگاه شده و کوشیده شده تا پیش از آن که متنی تاریخی

---

(۱). استوری، ص ۸۶۵

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۷

در اختیار بگذارد متنی حزن‌زا آن هم به قصد روضه‌خوانی تهیه کند. غالب این آثار به شماره، برای مجالس سوگواری تألیف شده و هدف عمده‌اش فراهم کردن زمینه برای گریه بوده است.

نمونه‌های از این کتابها را که از دوره صفوی به بعد تألیف شده و عمده آنها از دوره قاجاری است نقل می‌کنیم:

ابتلاء الاولیاء (استوری، ۹۹۳)، ازالهٔ الاوهام فی البکاء (ذریعه ۱۱/ ۶۱)، اکسیر العبادهٔ فی اسرار الشهادهٔ از ملا آقا دربندی (استوری، ۹۸۶)، امواج البکاء (استوری، ۹۷۹، مرعشی، ۷۱۶۵)، بحر البکاء فی مصائب المعصومین (ذریعه ۲۶/ ۸۴)، بحر الحزن (استوری، ۹۹۰)، بحر الدموع (مرعشی ۲۵۹۲)، بحر غم (استوری، ۹۶۴)، بستان ماتم (استوری، ۱۰۰۱)، بکاء العین (مرعشی، ۶۵۸۲)، بلاء و ابتلاء در رویداد کربلا (استوری، ۹۶۰)، بیت الاحزان (استوری، ۹۷۶)، خلاصهٔ المصائب (استوری، ۱۰۱۷)، داستان غم (استوری، ۹۶۴، مرعشی ۲۹۱۶)، دمع العین علی خصائص الحسین (استوری، ۹۹۵)، الدمعهٔ الساکبهٔ فی المصیبهٔ الراتبه (الذّریعهٔ ۸/ ۲۶۴)، ریاض البکاء (ذریعه ۱/ ۶)، روضه حسینیه (استوری، ۹۵۱، مرعشی، ۶۲۲۴، ۶۵۴۵)، روضهٔ الخواص (مرعشی، ۳۰۰۱)، روضهٔ الشهداء یزدی (مرعشی، ۱۵۶)، ریاض الاحزان (استوری، ۹۷۲)، ریاض الاحزان، (فهرست مسجد اعظم، ص ۲۱۵)، ریاض الشهادهٔ فی ذکر مصائب السادهٔ (استوری، ۹۵۸)، سر الاسرار فی مصیبهٔ ابی الائمهٔ الاطهار (استوری، ۹۹۶)، طریق البکاء (ذریعه ۱۵/ ۱۶۴)، طوفان البکاء (استوری، ۹۶۷)، عمان البکاء (استوری، ۹۸۲)، عین البکاء (استوری، ۹۴۱)، عین الدموع (مرعشی، ۴۴۰)، فیض الدموع (استوری، ۹۸۸)، قبسات الاحزان (استوری، ۹۸۹)، کنز الباکین (استوری، ۹۶۹)، کنز الباکین (مرعشی، ۴۵۵۰)، کنز المحن (استوری؛ ۹۹۱)، کنز المصائب (استوری، ۹۶۹، ۹۸۷)، لب عین البکاء (استوری، ۹۴۲)، لسان الذاکرین (استوری، ۹۷۰)، ماتمکده (استوری، ۹۶۳، ۹۷۵)، مبکی العیون (مرعشی، ۵۰۰۶)، مجالس المفجعهٔ (استوری، ۹۴۵)، مجری البکاء (ذریعه ۲/ ۴۰)، مجمع المصائب فی نوائب الأطایب (مرعشی، ۳۳۶۹ ، ۵۴۲۵ ، ۶۶۴۳)، مجمع المصائب مازندرانی (مرعشی، ۶۵۷۲)، محرق القلوب (استوری، ۹۴۳)، محیط العزاء (استوری، ۹۴۵)، مخازن الاحزان فی مصائب سید شباب اهل الجنان، مخزن البکاء (مرعشی، ۱۶۴۵، استوری، ۹۶۹)، معدن البکاء فی مقتل سید الشهداء (مرعشی، ۳۰۱۷)، مفتاح البکاء فی مصیبهٔ خامس آل عبا (مرعشی، ۲۳۶۳)، مفتاح البکاء (کتابخانه مطهری، ۵/ ۹۲۱)، مناهل البکاء (مرعشی، ۳۴۵۵)، منبع البکاء (ذریعه ۲۲/ ۳۵۸)، مهیج الاحزان (استوری، ۹۵۹)، نجات العاصین (استوری، ۱۰۰۰)، نور العین فی جواز البکاء (ذریعه ۲۴/ ۳۷۲)، وسیلهٔ البکاء (مرعشی، ۵۵۰۰)، وسیلهٔ النجاهٔ (استوری، ۹۶۱)، ینبوع الدموع

(مرعشی، ۳۰۸۳) هم و غم فی شهر المحرم، ملا- حسین بن علی حسن (مرعشی ۵۶۲۷)، نوحهٔ الاحزان و صیحهٔ الاشجان، محمد یوسف دهخوارقانی، (مرعشی ۱۷۳۱)، ابصار الابکار لانتصار سید الابرار (مجلس، ۱۲ / ۹)، ریاض الکونین فی مصائب الحسین (کتابخانه شهید

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۸

مطهری، ف ۵/ ۷۷)

دقت در اسامی این کتابها، نشانگر آن است که چند مفهوم کلیدی در آنها وجود دارد که عبارت است از بکاء، حزن، ابتلاء، اشک، مصیبت. کربلا در این دوره بیشتر از زاویه این مفاهیم مورد توجه قرار گرفته و همانگونه که اشاره شد کمتر دید تاریخی در آن مد نظر بوده است.

نکته دیگر در این آثار، آن است که تعجب از شکست اصحاب امام حسین علیه السّلام سبب شده است تا آمار کشته‌های دشمن رو به ازدیاد بگذارد. در این باره نگاهی به اسرار الشهادهٔ ملا آقا دربندی و حتی تذکرهٔ الشهداء ملا حبیب الله کاشانی، این قبیل ارقام نجومی را که با هیچ ملاک تاریخی قابل اثبات نیست نشان می‌دهد. این قبیل آثار به قدری دور از واقع بود که میرزا حسین نوری که خود عالمی اخباری بود و بخش اعظم روایات ضعاف را در مستدرک وسائل فراهم آورد، بر آن داشت تا با نوشتن کتاب لؤلؤ و مرجان به جنگ مقتل‌نویسان و مقتل‌خوانان برود.

تحول در تاریخ‌نویسی در دوره اخیر

در تمام دوره قاجار و حتی مدتها بعد از آن، نگارش آثار تاریخی مربوط به صدر اسلام، در همان قالبهای کهنه ادامه داشت. تاریخ در این نگاه، بیشتر به عنوان یک ابزار برای تأمین خواستهای عوام مردم در حفظ آداب و رسوم مذهبی مورد استفاده قرار می‌گرفت. طبعا به دلیل قوت آداب و رسوم مذهبی در جامعه، و نیاز طبیعی مردم برای تأیید آنها از سوی مورخان مذهبی، باب نقد و نظر بسته شده بود. به علاوه، تاریخ امامان، به عنوان یک دوره مقدس، در مقایسه با بخشهای دیگر تاریخ اسلام مورد بررسی و تحلیل قرار نمی‌گرفت. افزون بر آن، با رشته تاریخ به عنوان یک مبحث عالمانه، آنچنان که درباره سایر موضوعات دینی برخورد می‌شد، نگاه نمی‌شد.

تاریخ وسیله موعظه و نصیحت بود و با صرف مطالعه منابع، قابل وصول. در حوزه‌های علمی با این درس به عنوان یک رشته علمی برخورد نمی‌شد، بلکه اصولا- پرداختن به آن کار افراد اهل منبر بود که همیشه چندین درجه از متخصصین علوم اسلامی پایین‌تر دانسته می‌شدند.

دانش تاریخ، از چندین دهه قبل به این سو، مورد توجه بیشتر قرار گرفته است. «۱» شاید

---

(۱). در سالهای اخیر، افزون بر آن که درس تاریخ اسلام به عنوان یک درس جنبی در کنار درسهای حوزوی در برنامه درسی مدیریت حوزه پذیرفته شده، نخست بار در مرکز آموزشی امام خمینی- رحمهٔ الله علیه- به کوشش مؤلف این سطور، گروه تاریخ شکل گرفت. پس از آن در دفتر همکاری حوزه و دانشگاه نیز بخش تاریخ کار آموزشی خود را آغاز کرد. افزون بر آن، در مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی نیز کار کامپیوتری کردن متون تاریخ اسلام آغاز شده و تاکنون قدمهایی برداشته شده است. باید کار مراکز

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۹

مهمترین دلائل آن اینها باشد: نخست تحولات سیاسی ایران که درگیر شدن علما در آن، تحلیل تاریخ را می‌طلبید و آنها را به اجبار

واداشت تا تاریخ اسلام را جدی‌تر تلقی کنند. دیگر آن که، ورود آثاری از کشورهای عربی بویژه مصر و سوریه و عراق به ایران سبب شد تا جامعه شیعه به اهمیت تاریخ در میان علوم اسلامی پی ببرد. در حقیقت دانش تاریخ به عنوان یک دانش نقلی در میان اهل سنت که به نقل بهای بیشتری می‌دادند، بیشتر بود و به همین دلیل این آثار در آن مناطق پدید آمده و به سوی ایران نیز سرازیر شد. عامل دیگر بالا گرفتن انتقادهای روشنفکران به مسائلی بود که بخشی از آنها به تاریخ بر می‌گشت. نمونه آن، آثار کسروی در ارتباط با اسلام و تشیع بود که موجی از مراجعه علما را به تاریخ برای پاسخگویی ایجاد کرد. نمونه دیگر کتاب بیست و سه سال که آن نیز خود زمینه تحقیق و پژوهش در سیره رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را جدی‌تر کرد. تأثیر شیوه‌های تاریخ‌نویسی غربیها و نیز مارکسیستها نیز در رویکرد مجدد جامعه ما به تاریخ قابل ارزیابی است. این مسأله بویژه در تحلیل بخشهای انقلابی تاریخ شیعه بیشتر مورد توجه قرار گرفته است. محسوس‌ترین بخش تاریخ برای جامعه شیعه، تاریخ کربلا بوده که به هر روی و در هر سال این تاریخ بازگو و مرور می‌شده است. اهمیت این واقعه در جامعه شیعه، و نقش سیاسی حساس- آن، سبب شده تا بیش از هر دوره دیگر مورد توجه قرار گرفته و آثاری در آن زمینه پدید آید.

برخی از آثار جدید درباره چهارده معصوم علیهم السّلام

در اینجا برای راهنمایی عزیزانی که به طور کلی قصد آشنایی با منابع جدید تاریخ زندگی چهارده معصوم علیهم السّلام را دارند، مروری بر این آثار خواهیم داشت. گرچه باید دانست که تحلیل این منابع و بحث از چگونگی تألیف آنها و شیوه‌های مختلف آنها در بحث و بررسی مسائل تاریخی، امری است که باید در جای دیگری به آن پرداخت. در اینجا، بدین مناسبت که مکرر در برابر این سؤال قرار گرفته‌ام که «آثار مناسب در تاریخ زندگی چهارده معصوم علیهم السّلام چیست،» گزیده‌ای از این منابع که در زبان فارسی و عربی نوشته شده معرفی خواهم کرد.

در زمینه سیره رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از جمله نخستین کارهای علمی و انقلابی، اثر با ارزش انقلاب تکاملی اسلام اثر جلال الدین فارسی است که هنوز نیز خواندنی و قابل بهره‌وری است.

وی پس از انقلاب اسلامی، سه جلد کتاب با نامهای پیامبری و انقلاب، پیامبری و جهاد و پیامبری و

تحقیقاتی را در زمینه نشر متون شیعی که بخشی از آنها تاریخی است و نیز کارهای پژوهشی برخی از مؤسسات تحقیقاتی قم را در زمینه تاریخ، بر آنچه گذشت افزود. این قبیل کارها در مؤسساتی نظیر مرکز تحقیقات وابسته به دفتر تبلیغات اسلامی، بنیاد معارف اسلامی، مؤسسه آل البیت- بویژه در نشریه وزین تراثنا- انجام می‌گیرد.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۰

حکومت نوشت که مجموعه‌ای موضوعی در سیره پیامبر صلّی اللّه علیه و آله می‌باشد. کتاب با ارزش دیگر، تاریخ پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله از مرحوم محمد ابراهیم آیتی است که با اضافات آقای دکتر ابو القاسم گرجی مکرر چاپ شده و ویژگی عمده آن، نقل متن سیره بدون تحلیل است. کار دیگر کتاب فروغ ابدیت اثر استاد جعفر سبحانی، کتابی است تحلیلی که مکرر به چاپ رسیده و در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفته است. کتاب در آستانه سالزاد پیامبر از دکتر محمود رامیار، گزارشی است از وضعیت جزیرة العرب در آستانه پیدایی اسلام است. کتاب محیط پیدایش اسلام از شهید بهشتی اثری است در همین زمینه. کتاب خیانت در گزارش تاریخ در سه جلد، از مصطفی طباطبائی حسینی، گزارشی است در نقد کتاب بیست و سه سال. کتاب رحمت عالمیان از فضل الله کمپانی و نیز کتاب زندگانی حضرت محمد خاتم النبیین از سید هاشم رسولی محلاتی، دو اثر در شناخت سیره نبوی است. محمد خاتم پیامبران مجموعه مقالاتی است که در حسینیه ارشاد درباره سیره نبوی فراهم آمده و عمده نویسندگان آن، چهره‌های

برجسته علمی کشور بوده و هستند. کتاب سیره نبوی از استاد مطهری، اثری کوچک اما خوانی در سیره آن حضرت در شکلی تازه است. اثری با همین عنوان سیره نبوی از استاد مصطفی دلشاد که تاکنون سه مجلد آن نشر شده، به تفصیل شیوه استاد را در تحلیل سیره نبوی دنبال کرده است. در منابع عربی کتاب سیرة المصطفی از هاشم معروف حسنی اثری است عمومی و خواندنی. کتاب کارنامه سیاسی اجتماعی اخلاقی محمد از محمد حسین مظفر که توسط مصطفی زمانی ترجمه شده، مروری است بر سیره نبوی. کتاب با ارزشی که از هر جهت برداشتهای گذشته را از سیره نبوی مورد انتقاد قرار داده کتاب الصحیح من سیرة النبی الاعظم صلّی اللّه علیه و آله از استاد سید جعفر مرتضی است. این اثر که چاپ جدید آن در ده جلد منتشر شده و حوادث تا سال ششم هجرت را در بر دارد، به نقد اخبار تاریخی سیره پرداخته و نکات تازه فراوانی را روشن کرده است. کتاب موسوعة التاریخ الاسلامی از شیخ محمد هادی یوسفی هم که مجلد اول آن نشر شده، سیره‌ای است مبتنی بر اخبار شیعه و از این جهت، نسبت به آثار دیگر ممتاز است. کتاب تاریخ سیاسی اسلام از نویسنده این سطور که مجلد نخست آن سیره رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله است، تلاشی است عمومی برای بازنگری در سیره نبوی.

مجموعه‌های متعددی درباره زندگی چهارده معصوم یا دوازده امام نگاشته شده که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم. شاید قابل‌توجه‌ترین مجموعه، مجموعه استاد باقر شریف قرشی باشد که که هر یک یا دو جلدی با عنوان حیاة الامام ... اختصاص به یک امام دارد. تا آنجا که بنده اطلاع دارم، تاکنون بجز زندگانی امام علی علیه السّلام زندگی سایر امامان علیهم السّلام منتشر شده و بیشتر آنها به فارسی هم نشر شده است. مجموعه قادتنا از آیة اللّه میلانی، مروری است بر زندگانی امامان علیهم السّلام کتاب سیره معصومان سید محسن امین با ترجمه استاد علی حجتی کرمانی که در اصل از کتاب

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۱

اعیان الشیعة بر گرفته شده، متنی است استوار در این زمینه. کتاب سیرة الائمة الاثنی عشر از هاشم معروف حسنی که با نام زندگی دوازده امام توسط محمد رخشنده به فارسی در آمده، مروری است عمومی بر زندگی دوازده امام. کتاب ائمتنا از علی دخیّل با اختصار زندگی دوازده امام را مورد بررسی قرار داده و به فارسی هم ترجمه شده است. سیری در سیره ائمه اطهار علیهم السّلام از استاد مطهری، مشتمل بر نکاتی تحلیلی از زندگی برخی از امامان است. سیره پیشوایان از آقای مهدی پیشوائی مشتمل بر زندگانی دوازده امام. کتاب نقش ائمه در احیاء دین از علامه مرتضی عسکری اثری است تحلیلی در مواضع فکری امامان علیهم السّلام در برابر انحرافات فکری. آقای حسین شاکری مؤلف کتاب موسوعة المصطفی و العترة که به عربی نوشته شده، کوشیده تا به بررسی تفصیلی زندگانی چهارده معصوم بپردازد. استاد عزیز الله عطاردی در مجموعه‌ای که هر یک جلد یا چند جلد آن اختصاص به یک امام دارد و با عنوان مسند الامام ... نامیده شده، کوشیده تا تمامی اخباری که از یک امام یا درباره آن حضرت در منابع شیعه و سنی نقل شده، جمع‌آوری کند. تاکنون بسیاری از مجلدات آن منتشر شده است. کتاب سیرة رسول الله و اهل بیته که توسط مجمع اهل بیت نشر شده، مشتمل بر زندگانی چهارده معصوم است. کتاب حیات فکری و سیاسی امامان شیعه علیهم السّلام که در حال حاضر تحریر جدید آن عرضه شده، پیش از این چاپ و در عربی با عنوان الحیاة الفکریة و السیاسیة لائمة اهل البیت چاپ شده است.

در خصوص زندگی امیر مؤمنان علیه السّلام چندین کتاب منتشر شده است. زندگانی امیر المؤمنین علیه السّلام از سید هاشم رسولی محلاتی کتابی است مفصل در این زمینه. کتاب طرحهای رسالت در پنج جلد، از مرحوم احمد مطهری شرحی است از تحولات بعد از رحلت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله تا شهادت امام علی علیه السّلام. کتاب علی آئینه حق نما از سید ابراهیم حسینی سعیدی، در سه جلد، شرحی است عمومی از زندگانی امام. الامام علی از احمد رحمانی همدانی در زبان عربی، اثری است که با تتبع و تحقیق نوشته شده است. کتاب پژوهشی پیرامون زندگی علی علیه السّلام از استاد جعفر سبحانی، کتاب علی از ولادت تا شهادت از محمد کاظم قزوینی با ترجمه علی کاظمی، کتاب حیاة امیر المؤمنین علیه السّلام از محمد صادق صدر، کتاب جاذبه و دافعه امام

علی علیه السّلام از استاد مطهری، کتاب سیاست نظامی امام علی علیه السّلام از اصغر قائدان نمونه‌هایی از آثار بیشماری است که درباره زندگی آن حضرت نوشته شده است. آقای حسین شاکری در یک مجموعه سه جلدی با نام علی فی الکتاب و السنهٔ متون مربوط به زندگی و فضائل آن حضرت را گردآوری کرده است.

درباره زندگی حضرت زهرا علیها السّلام کتابهای فراوانی نوشته شده و کتابنامه زندگی ایشان نیز تدوین شده است. برخی از آثار در زمینه زندگی آن بانو عبارتند از: بانوی نمونه اسلام از استاد ابراهیم امینی، نخبهٔ البیان از سید عبد الرسول شریعتمدار جهرمی، زهراء و زمان‌شناسی «چشمه در

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۲

بستر» از مسعود پورسید آقایی، فاطمهٔ الزهراء بهجهٔ قلب المصطفی از احمد رحمانی همدانی، فاطمهٔ الزهراء من المهد الی اللحد از محمد کاظم قزوینی، فاطمه زهرا از توفیق ابو علم با ترجمه علی اکبر صادقی، مسند فاطمهٔ الزهراء از عزیز الله عطاردی، مسند فاطمه از مهدی جعفری، تحلیل سیره فاطمه زهراء از علی اکبر بابازاده.

در خصوص زندگی امام حسن مجتبی علیه السّلام، کتاب الامام المجتبی از استاد حسن مصطفوی، کوشیده تا اخبار زندگی آن حضرت را از منابع موجود استخراج و تنظیم کند. صلح الحسن از شیخ راضی آل یاسین کتابی است پرارج که فارسی‌شده آن با نام صلح امام حسن علیه السّلام توسط آیهٔ الله خامنه‌ای منتشر شده است. کتاب صلح الامام الحسن علیه السّلام از محمد جواد فضل الله اثری است در زبان عربی و البته خواندنی و مفید. کتاب زمامداری امام مجتبی علیه السّلام از مرحوم احمد مطهری، کتاب حسن کیست از فضل الله کمپانی، کتاب حقائق پنهان از احمد زمانی و کتاب شخصیت امام مجتبی علیه السّلام از علی اکبر قرشی، همه از آثار مفیدی هستند که در این زمینه نوشته شده‌اند. کتاب الحیاهٔ السیاسیهٔ لامام الحسن علیه السّلام از استاد جعفر مرتضی، تنها به بررسی زندگی آن حضرت در دوران خلفا پرداخته است. کتاب مسند الامام المجتبی علیه السّلام از آقای عطاردی مشتمل بر بیشترین نقلهایی است که درباره آن حضرت در منابع شیعه و سنی آمده است.

تردیدی نیست که درباره زندگی امام حسین علیه السّلام بیش از هر امامی نوشته شده است. ما در مباحث پیش به بخشی از این آثار اشاره کردیم. در اینجا چند اثر جدید را معرفی خواهیم کرد. در خصوص مقتل‌نویسی، کتاب مقتل الحسین از عبد الرزاق مقرم، از آثار خوب و ماندنی است.

کتاب نفس المهموم مرحوم شیخ عباسی قمی نیز اثری است متتبعانه و متکی به منابع که مرحوم شعرانی به فارسی در آورده است. کتاب پرارج عبرات المصطفین در دو جلد از علامه شیخ محمد باقر محمودی مشتمل بر اخبار تاریخی دست اول درباره امام حسین علیه السّلام و نهضت عاشور است.

در بخش کتابهای عمومی باید از کتاب بررسی تاریخ عاشورا از محمد ابراهیم آیتی، کتاب گوشه‌ای از سرگذشت و شهادت امام حسین علیه السّلام از علی غفوری، کتاب سالار شهیدان از حسین شیخ الاسلامی، کتاب زندگانی خامس آل عبا ابی عبد الله الحسین سید الشهداء از ابو القاسم سحاب، کتاب نهضت حسینی از سید علی فرحی، کتاب مقتل الشمس از محمد جواد صاحبی، کتاب ادب الحسین و حماسته از احمد صابری همدانی، کتاب مع الحسین فی نهضته از اسد حیدر و کتاب قصه کربلا از علی نظری منفرد یاد کرد. در بخش تحلیلی، نخستین اثر کتاب شهید جاوید از صالحی نجف‌آبادی بود که واکنشهای زیادی را به دنبال داشت و چندین نقد از جمله کتاب هفت‌ساله از شیخ علی پناه اشتهاردی، و کتاب شهید آگاه از آیهٔ الله صافی گلپایگانی بر آن نوشته شد. برخی کتابهای تحلیلی دیگر عبارتند از: کتاب درسی از حسین علیه السّلام باید آموخت از شهید عبد الکریم هاشمی‌نژاد، کتاب

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۳

حسین بن علی را بهتر بشناسیم از آیهٔ الله محمد یزدی، کتاب بعد از پنجاه سال از استاد سید جعفر شهیدی، کتاب الفبای فکری امام

حسین علیه السّلام از محمد رضا صالحی کرمانی، کتاب پژوهشی پیرامون زندگی امام حسین علیه السّلام از محمد مهدی شمس الدین و با ترجمه مهدی پیشوایی. در بخش سخنان امام حسین علیه السّلام باید از کتاب سخنان حسین بن علی از محمد صادق نجمی و کتاب مفصل موسوعهٔ کلمات الامام الحسین علیه السّلام از محمود شریفی و ... یاد کرد. فرهنگ عاشورا از آقای جواد محدثی، عنوان دائرهٔ المعارف مختصری است درباره نهضت عاشورا. حماسه‌سازان عاشورا ترجمه کتاب ابصار العین از شیخ محمد سماوی شرح حال شهدای کربلاست.

درباره زندگی امام سجاد علیه السّلام چندین کتاب در دسترس است. کتاب امام سجاد جمال نیایشگران از گروه تاریخ بنیاد پژوهشهای اسلامی، کتاب زندگانی علی بن الحسین علیه السّلام از دکتر سید جعفر شهیدی، کتاب الامام زین العابدین علیه السّلام از عبد الرزاق مقرم و ترجمه فارسی آن با عنوان زندگانی امام زین العابدین از حبیب روحانی، کتاب النظریهٔ السیاسیهٔ لدی الامام زین العابدین از محمود البغدادی، کتاب جهاد الامام السجاد علیه السّلام از سید محمد رضا حسینی جلالی و کتاب تحلیلی از زندگی امام سجاد علیه السّلام که در اصل ترجمه حیاهٔ الامام السجاد علیه السّلام باقر شریف قرشی است.

درباره امام باقر علیه السّلام عجالتا دو کتاب هست. نخست حیاهٔ الامام الباقر علیه السّلام از باقر شریف قرشی و دیگر کتاب امام باقر جلوه امامت در افق دانش از گروه تاریخ بنیاد پژوهشهای اسلامی.

در خصوص زندگی امام صادق علیه السّلام مفصلترین اثر کتاب الامام الصادق و المذاهب الاربعه از اسد حیدر است. کتاب الامام الصادق از محمد حسین مظفر، کتاب حضرت صادق از فضل الله کمپانی، کتاب الامام الصادق از محمد جواد فضل الله، و کتاب موسوعهٔ الامام الصادق علیه السّلام از محمد کاظم قزوینی در چهار جلد آثار دیگر در این زمینه‌اند. از سنیان ابو زهره و عبد الحلیم الجندی، هر کدام یک کتاب تحت عنوان الامام الصادق نوشته‌اند.

درباره امام کاظم علیه السّلام دو جلد کتاب تحلیلی از زندگانی امام کاظم علیه السّلام ترجمه کتاب حیاهٔ الامام الکاظم باقر شریف قرشی مفصل‌ترین اثر است. کتاب مسند الامام الکاظم علیه السّلام از آقای عطاردی به تفصیل اطلاعات مربوط به آن امام را از منابع متعدد در سه مجلد فراهم آورده است.

درباره زندگی امام رضا علیه السّلام مهمترین اثر کتاب الحیاهٔ السیاسیهٔ للامام الرضا علیه السّلام از استاد سید جعفر مرتضی عاملی است که تحت عنوان زندگانی سیاسی امام رضا علیه السّلام توسط پرویز اتابکی به فارسی در آمده و خلاصه فارسی‌شده آن تحت عنوان زندگی سیاسی هشتمین امام توسط خلیل فارسی در آمده و خلاصه فارسی‌شده آن تحت عنوان زندگی سیاسی هشتمین امام توسط خلیل خلیلیان ترجمه شده است. مجموعه مقالات کنگره جهانی امام رضا علیه السّلام در سه مجلد فارسی و سه مجلد عربی، حاوی تازه‌ترین پژوهشها درباره آن امام است. کتاب الامام الرضا از محمد جواد فضل الله اثر خوب دیگری است که در این زمینه تألیف شده است.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۴

درباره زندگی امام جواد علیه السّلام کتاب مختصر الحیاهٔ السیاسیهٔ للامام الجواد از استاد سید جعفر مرتضی منتشر شده و به فارسی نیز ترجمه شده است. کتابهای دیگر در این زمینه عبارتند از: الامام الجواد علیه السّلام از محمد کاظم قزوینی، کتاب الامام محمد بن علی الجواد از عبد الزهراء عثمان محمد، کتاب مسند الامام الجواد از آقای عطاردی، و کتاب وفاهٔ الامام الجواد از عبد الرزاق مقرم که تحت عنوان زندگانی امام جواد توسط پرویز لولاور به فارسی در آمده است.

در خصوص زندگی امام هادی علیه السّلام کتاب حیاهٔ الامام الهادی علیه السّلام باقر شریف قرشی تحت نام تحلیلی از زندگانی امام هادی توسط آقای محمد رضا عطائی به فارسی در آمده. کتاب امام هادی و نهضت علویان از محمد رسول دریایی اثر دیگری در این زمینه است. کتاب الامام الهادی از محمد رضا سیبویه، کتاب منهاج التحرک عند الامام الهادی علیه السّلام، و کتاب دهمین

خورشید امامت از آقای علی رفیعی آثاری دیگر در این زمینه‌اند.

در خصوص زندگی امام عسکری علیه السّلام کتاب حیاة الامام العسکری از محمد جواد طبسی مفصل‌ترین کتابی است که نوشته شده است. کتاب حیاة الامام العسکری از استاد باقر شریف قریشی هم تحت عنوان زندگانی امام حسن عسکری علیه السّلام به فارسی ترجمه شده است. در کتاب مسند الامام العسکری علیه السّلام از آقای عطاردی هم اخبار مربوط به آن امام فراهم آمده است.

درباره زندگی امام مهدی علیه السّلام کتابهای بیشماری تألیف شده که فهرست آنها را آقای علی اکبر مهدی‌پور در کتابنامه حضرت مهدی علیه السّلام آورده است. برخی از این کتابها عبارتند از:

آشنایی با امام زمان علیه السّلام از سید محسن امین که از اعیان الشیعة به فارسی در آمده است. من هو المهدی از استاد ابو طالب تجلیل تبریزی، کتاب مهدی انقلابی بزرگ از ناصر مکارم شیرازی، کتاب منتخب الاثر از آیة الله صافی گلپایگانی، مصلح جهانی و مهدی موعود از دیدگاه اهل سنت از سید هادی خسروشاهی، کتاب آخرین تحول زیر نظر محمد مهدی خلخالی، کتاب نور مهدی از جمعی از نویسندگان، کتاب آخرین امید از داود الهامی، و کتاب تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم از استاد جاسم حسین که اثری است با ارزش در تحلیل زندگی امامان آخر و مسأله غیبت. در همین زمینه کتاب تاریخ الغیبة الصغری نیز ارزشمند و خواندنی است.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۵

امام علی علیه السّلام

اشاره

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۷

حسن بصری درباره امیر مؤمنان علیه السّلام:

أراهم السّبیل و أقام لهم الدّین اذا اعوجّ راه را به مردم نشان داد و زمانی که دین گرفتار کجی شد آن را راست کرد.

المصنف، ابن ابی شیبه، ج ۱۲، ص ۸۳

امامت امیر مؤمنان علیه السّلام

امیر مؤمنان علی علیه السّلام، بنابر قول مشهور، در سیزدهم رجب سال سی‌ام عام الفیل (ده سال پیش از بعثت و بیست و سه سال قبل از هجرت) به دنیا آمد. «۱» در برخی نقلها از هفتم شعبان، بیست و سوم شعبان و نیمه رمضان به عنوان روز تولد آن حضرت یاد شده است. «۲» تولد آن حضرت در سال سی‌ام عام الفیل، در خبر کلینی و دیگران آمده است، «۳» در حالی که اخبار زیادی از سن هفت سال تا پانزده سال را در هنگام اسلام آوردن آن حضرت حکایت دارد. آنچه مشهورتر و قابل‌قبول‌تر است سن ده تا دوازده است. «۴» شهادت آن حضرت نیز در بیست و یکم رمضان سال چهلم از هجرت در شهر کوفه واقع شده است. پدر آن حضرت ابو طالب علیه السّلام و مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف است. رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله وی را مادر خود می‌خواند و در وقت رحلت وی، لباسش را کفن آن بانو قرار داد و در تشییع جنازه‌اش شرکت کرد و بر او گریست.

---

(۱). الارشاد، ص ۹؛ اعلام الوری، ص ۱۵۳؛ التهذیب، ج ۶، ص ۱۹

(۲). مسار الشیعهٔ، ص ۳۵؛ اثبات الوصیهٔ، ص ۱۳۴

(۳). الکافی، ج ۱، ص ۴۵۲؛ الارشاد، ص ۹؛ التهذیب، ج ۶، ص ۱۹

(۴). تواریخ النبی و الآل، ص ۲۳

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۸

امیر مؤمنان علیه السّلام در زمان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله

امام علی علیه السّلام این افتخار را داشت که از کودکی در خانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله رشد یافت. «۱» در این باره نقلهای جالبی وجود دارد که ابن ابی الحدید آنها را یکجا فراهم آورده است. از جمله، از زید بن علی بن الحسین علیه السّلام نقل شده است که در آن دوران، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله گوشت و خرما را در دهانشان نرم کرده تا خوردن آن را راحت‌تر شده، آنگاه آن را در دهان امام می‌گذاشت. «۲» به دلیل همین قرابت بود که امام، نخستین کسی بود که به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله ایمان آورد. او خود فرمود: لم یسبقنی الّا رسول الله بالصلاهٔ. «۳» در این باره به قدری شهادات و شواهد وجود دارد که جای هیچ گونه تردیدی را برای افراد منصف باقی نمی‌گذارد. درباره اسلام آوردن امام، گزارش شده است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از او دعوت کردند تا اسلام را بپذیرد. این امر بلوغ فکری امام را نشان می‌دهد. «۴» مسعودی می‌گوید: برخی سن امام را در وقت اسلام آوردن کم گفته‌اند تا بگویند او در زمانی که اسلام آورده طفلی بیش نبوده است. «۵»

فداکاری امام در راه اسلام سبب شد تا جملات فراوانی از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در باره فضائل امام صادر شود. احمد بن حنبل می‌گفت: آن اندازه که برای علی علیه السّلام فضایل صحیح و قابل قبول وارد شده، برای هیچ یک از صحابه وارد نشده است. «۶»

همو می‌گفت: «إن ابن أبی طالب لا یقاس به أحد»؛ «۷» هیچ کس با علی بن ابی طالب

---

(۱). انساب الاشراف، ج ۲، ص ۹۰

(۲). شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، صص ۲۰۱- ۱۹۸

(۳). نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱

(۴). المعیار و الموازنه، صص ۶۹- ۷۰. اسکافی در این متن اشاره دارد که دعوت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از امام علی علیه السّلام برای پذیرش اسلام، نشان از بلوغ فکری وی دارد. وی تأکید دارد که اسلام در آن برهه، نیاز به اسلام افراد بالغ و عاقل داشت و نباید حضرت از طفلی دعوت کرده باشد. او می‌پذیرد که حد اکثر سن بلوغ پانزده است، امّا بسیاری از افراد در سیزده سالگی بالغ می‌شوند. روایت دعوت در منابع اهل سنت این است که وقتی امام نماز پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را دید، درباره آن سؤال کرد. حضرت فرمود: هذا دین الله یا علی.

سپس از امام علی علیه السّلام خواست تا اسلام را بپذیرد. امام در پاسخ گفت: أنظرنی حتی أتفکر فیه اللیلهٔ، فأنظره ثم أصبح مسلما بعد الرویّهٔ و الفکرهٔ؛ به من مهلت ده تا امشب درباره آن بیندیشم. حضرت به وی مهلت داد و صبح آن روز امام علی علیه السّلام مسلمان شد. و نیز نک: انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۱۲

(۵). التنبیه و الاشراف، ص ۱۹۸

(۶). مناقب احمد بن حنبل، ابن جوزی، ص ۱۶۰؛ طبقات الحنابله ج ۱، ص ۳۱۹

(۷). مناقب احمد بن حنبل، صص ۱۶۳- ۱۶۳

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۹

قابل مقایسه نیست.

ابو سعید خدری می‌گفت: «کان لعلیّ من النبیّ صلّی اللّه علیه و آله دخلهٔ لیست لأحد، و کان للنبی صلّی اللّه علیه و آله من علیّ دخلهٔ لیست لأحد غیره فکانت دخلهٔ النبی صلّی اللّه علیه و آله من علی أن النبی صلّی اللّه علیه و آله کان یدخل علیهم کل یوم». «۱» علی نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله رفت و شدی داشت که کسی جز او نداشت. همین طور، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نزد علی رفت و شدی داشت که برای کسی جز او نبود. رفت و شد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله چنان بود که هر روز بر آنها وارد می‌شد.

زید بن ثابت نیز به امام گفت: و «أنت من رسول الله صلّی اللّه علیه و آله بالمکان الذی لا یعد له أحد». «۲» موقعیت تو را نسبت به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله هیچ کس ندارد.

زید زمانی این سخن را می‌گفت که سرسختانه از عثمان طرفداری می‌کرد.

همین سبب شده بود که امام چنان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را بشناسد که دیگر اصحاب آن چنان معرفت را به آن حضرت نداشتند. «۳» یکی از شواهد اعتنای رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به امام آن بود که دخترش فاطمه را که از زنان برگزیده عالم بود، به عقد آن حضرت درآورد.

پیش از آن أبو بکر و عمر به خواستگاری رفته بودند و حضرت قبول نکرده بود. زمانی که امام به خواستگاری رفت، آن حضرت پذیرفت و فرمود: لست بدجّال، «۴» فاطمه از آن توست. زمانی که امام با فاطمه ازدواج کرد، حضرت از او خواست تا خانه‌ای پیدا کند.

حضرت خانه‌ای دور یافت. پس از ازدواج رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از آنها خواست تا نزد او باشند. این کار با گذشت حارثهٔ بن نعمان و واگذاری خانه‌اش انجام شد. «۵» شاید به همین دلیل بود که عبد الله بن عمر می‌گفت: اگر می‌خواهید موقعیت علی را نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بدانید، موقعیت خانه او را نسبت به خانه آن حضرت نگاه کنید. «۶» در جریان

---

(۱). المصنف، عبد الرزاق، ج ۱۰، ص ۱۴۰؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۹۸ و در پاورقی از: تاریخ دمشق، ج ۳۸، ص ۳۳؛ امالی ابن الشیخ، ص ۳۳، حدیث سوم مجلس ۲۷

(۲). الفتوح، ج ۲، ص ۱۶۵

(۳). نک: سبل الهدی و الرشاد، ج ۶، ص ۶۴۲

(۴). طبقات الکبری، ج ۸، ص ۲۲. این سخن را به دو صورت می‌توان خواند: «لست» و «لست». ابن سعد به صورت اول خوانده و تفسیر کرده است که من دجال نیستم. یعنی قبلا وعده فاطمه را علی داده بود.

کاوشی در روایات خواستگاری نشان می‌دهد که هیچ صحبت وعده نبوده است. بنابراین معنای سخن پیامبر چیست؟

(۵). طبقات الکبری، ج ۸، ص ۲۲

(۶). انساب الاشراف، ج ۲، صص ۱۸۱- ۱۸۰

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۰

برقراری عقد اخوّت میان مسلمانان، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله، علی علیه السّلام را به عنوان «برادر» خود برگزید. «۱»

زمانی که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله خطبه می‌خواند، امام علی علیه السّلام در فاصله‌ای دورتر سخنان آن حضرت را بازگو می‌کرد. «۲» و آنگاه که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله خشمگین می‌شد، کسی جز امام جرأت سخن گفتن با وی را نداشت. «۳» مردم امام علی علیه السّلام را واسطه خود در حل مسائلشان قرار می‌دادند. «۴» سنّیان از عایشه نقل کرده‌اند که گفت: از زنان فاطمه علیها

السّلام، و از مردان علی علیه السّلام محبوبترین اشخاص نزد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بودند. «۵» رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در یکی از درست‌ترین احادیث؛ یعنی حدیث منزلت، نسبت ایشان را با خود همچون نسبت هارون با موسی دانست. «۶» هر بار که مشکلی پیش می‌آمد و نیاز به آن داشت تا کسی برای اصلاح کارها اعزام شود، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله امام علی علیه السّلام را می‌فرستاد. «۷» از امام پرسیدند که، چگونه است که شما بیش از دیگر صحابه حدیث نقل می‌کنید؟

آن حضرت فرمود: «لأنّی کنت إذا سألته أنبأنی و إذا سکتت ابتدأنی» «۸» امام پاسخ داد:

برای این که زمانی که من از آن حضرت سؤال می‌کردم، به من علم می‌آموخت و زمانی که من ساکت می‌شدم آن حضرت خود آغاز سخن می‌کرد.

آن حضرت می‌فرمود: من به نکته مجهولی بر نخوردم جز آن که درباره آن از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله سؤال کردم و پاسخ آن را در خاطرم نگه داشتم. «۹» و می‌فرمود: هر چه از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شنیدم آن را حفظ کردم و هیچ‌گاه چیزی را فراموش نکردم. «۱۰» امام در نامه‌ای نوشت: «و أنا من رسول الله کالصنو من الصنو و الذراع و العضد»، «۱۱» من و رسول

---

(۱). صحیح ترمذی، ج ۱۳، ص ۱۷۰؛ المصنف، ابن ابی شیبه، ج ۱۲، صص ۶۲، ۸۲؛ المستدرک، ج ۳، ص ۱۴؛ ربیع الابرار، ج ۱، ص ۸۰۷؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۷۰، ج ۲، ص ۱۴۵

(۲). ربیع الابرار، ج ۳، ص ۷۳۲

(۳). انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۰۷؛ المستدرک، ج ۳، ص ۱۳۰

(۴). التراتیب الاداریه، ج ۱، صص ۵۶- ۵۸

(۵). الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۷۸؛ تاریخ جرجان، ص ۲۱۸

(۶). همانطور که در متن اشاره شد، هیچ کس در این حدیث تردید ندارد.

(۷). طبقات الکبری، ج ۷، ص ۴۳۵؛ التراتیب الاداریه، ج ۱، صص ۴۴۴- ۴۴۳؛ بحار الانوار، ج ۳۸، صص ۷۵- ۷۳

(۸). انساب الاشراف، ج ۲، ص ۹۸

(۹). نهج البلاغه، خطبه ۲۰۸

(۱۰). انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۲۱

(۱۱). نهج البلاغه، نامه ۴۵

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۱

خدا صلّی اللّه علیه و آله چون دو شاخیم از یک درخت رسته و چون آرنج به بازو بسته.

امام می‌فرمود: من همچون نوزاد شتری که دنبال مادرش می‌رود، دنباله‌رو پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بودم. «۱» و می‌فرمود: إنی لم أردّ علی الله و لا علی رسوله ساعهٔ قطّ، من حتی لحظه‌ای در برابر خدا و رسول اظهار مخالفت نکردم. «۲» در مسأله اعلام برائت، خداوند به رسول خود فرمود: این پیام را باید خودت به مردم ابلاغ کنی یا کسی که از تو باشد. به همین دلیل بود که آن حضرت، ابو بکر را از نیمه راه بازگرداند و پیام را به امام علی علیه السّلام داد تا در روز حج اکبر بخواند. «۳»

امام در خطبه قاصعه، درباره نزدیکی خود به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله جملات زیبایی دارد. «۴»

امام آن چنان به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نزدیک بود که می‌فرمود: به خدا سوگند آیه‌ای فرود نیامد مگر آن که من آگاهم که درباره چه و در کجا نازل شده است. «۵» ابن عباس می‌گفت: خداوند سوره‌ای را فرود نفرستاد جز آن که علیّ امیر و شریف آن بود.

خداوند اصحاب محمد صلّی اللّه علیه و آله را سرزنش کرد، اما درباره علی جز به نیکی چیزی نفرمود. «۶»

احمد بن حنبل درباره شگفتی کسانی از این که علیّ تقسیم کننده بهشت و جهنم باشد، می گفت: مگر روایت نشده است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به علیّ فرمود: لا یحبک إلا مؤمن و لا یبغضک إلا منافق؟ گفتند: آری. گفت: از آنجا که مؤمن جایش در بهشت است و منافق جایگاهش در آتش، بنابراین علی علیه السّلام تقسیم کننده بهشت و جهنم است. «۷»

عمر بن عبد العزیز می گفت: اگر این مردم نفهم، از آنچه ما درباره علیّ می‌دانستیم، آگاه بودند، دو نفرشان از ما متابعت نمی کردند. «۸» سلمان می گفت: اگر علی از میان شما برود، کسی نیست تا از اسرار پیامبرتان برای شما بگوید. «۹» ابن ابی الحدید

---

(۱). تصنیف نهج البلاغه، ص ۳۵۵

(۲). نهج البلاغه، خطبه ۱۹۵

(۳). انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۸۲، ج ۲، صص ۱۲۳، ۱۵۵

(۴). نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲

(۵). انساب الاشراف، ج ۲، ص ۹۹

(۶). معرفة الصحابة، ج ۱، ص ۲۹۸؛ المعجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۲۶۴؛ حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۴

(۷). طبقات الحنابله، ج ۱، ص ۳۲۰

(۸). ربیع الابرار، ج ۱، ص ۴۹۹

(۹). انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۸۳

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۲

به درستی می گوید: هیچ کس به اندازه ابو طالب و فرزندانش علی و جعفر، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را یاری نکردند. «۱» زمانی که کسی به خاطر مسأله‌ای از امام، نزد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شکایت کرد، آن حضرت سه بار فرمود: «علی را راحت بگذارید، فإنّ علیّا منّی و أنا منه و هو ولیّ کل مؤمن.» «۲»

امام در شب هجرت جان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را نجات داد. «۳» در بدر نزدیک به سی تن از مشرکان را به قتل رساند. در احد، در حالی که بسیاری از صحنه جنگ گریختند، در کنار پیامبر صلّی اللّه علیه و آله ماند و جان آن حضرت را نجات داد. یک ضربه شمشیر علی در خندق، که بر عمرو بن عبد ود فرود آمد، از طرف پیامبر صلّی اللّه علیه و آله، برتر از عبادت جن و انس دانسته شد. این ضربت سبب شد تا دشمن به هزیمت کشانده شود. «۴» آن حضرت در بیشتر جنگها پرچمدار سپاه اسلام بود. «۵»

بی‌شبهه در میان اصحاب پیامبر صلّی اللّه علیه و آله کسی دانش امام را نداشت. این مطلبی است که در کلام خود رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و اصحاب آمده و تاریخ نیز بر آن گواهی داده است. حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ۵۲ امیر مؤمنان علیه السلام در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله ..... ص : ۴۸

ن سخن رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله که فرمود: أنا مدینة العلم و علیّ بابها، بهترین گواه بر این مطلب است. سخن خود امام علیه السّلام در بالای منبر به این که: سلونی قبل أن تفقدونی، «۶» نشانگر دانش برتر امام بود. این ادعایی بود که به قول سعید بن مسیب هیچ کس از صحابه جز امام آن را مطرح نکرد. «۷» رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله امام را موظف فرمود تا به مردم وضو و سنّت را تعلیم دهد. «۸» عایشه که دشمنیش نسبت به فاطمه و علی علیهما السّلام به همان زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بازمی گشت، می گفت: علی أعلم الناس بالسّنه، «۹» عطاء از تابعین معروف

---

(۱). شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۱۷۴

(۲). الامالی فی آثار الصحابهٔ، ص ۸۰، و در پاورقی آن از: مسند احمد، ج ۴، ص ۴۳۷، صحیح ترمذی، ش ۳۷۹۶؛ مسند طیالسی، ش ۸۲۹؛ خصائص علی علیه السّلام، سنن نسائی، ص ۶۵؛ حلیهٔ الاولیاء، ج ۶، ص ۲۹۴؛ المستدرک، ج ۳، ص ۱۱۰؛ المعجم الکبیر، ج ۱۸، ص ۱۲۸؛ و نک: الاستیعاب، ج ۴، ص ۳۲۲

(۳). انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۶۰

(۴). تاریخ مختصر الدول، ص ۹۵؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۷

(۵). انساب الاشراف، ج ۲، ص ۹۱، ۹۴؛ حیاهٔ الصحابهٔ، ج ۲، صص ۵۱۵- ۵۱۴

(۶). نهج البلاغه، خطبه ۱۸۹

(۷). تاریخ یحیی بن معین، ج ۳، ص ۱۴۳

(۸). طبقات الکبری، ج ۴، ص ۵۲

(۹). تاریخ الکبیر، بخاری، ج ۲، ص ۲۵۵

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۳

می گفت: علی علیه السّلام فقیه‌ترین فرد از میان اصحاب رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله است. «۱» عمر بن عبد العزیز نیز، امام را زاهدترین اصحاب پیامبر صلّی اللّه علیه و آله خواند. «۲»

امام علی علیه السّلام پس از رحلت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله

اگر این سخن درست باشد که در حیات رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله دو جریان سیاسی مختلف در میان مهاجران وجود داشته و کسانی برای به دست آوردن خلافت تلاش می‌کرده‌اند، باید پذیرفت که میان امام و شیخین از همان زمان مناسبات خوبی نبوده است. در اخبار سیره چیزی که شاهد نزاع اینان باشد دیده نشده، اما هیچ خاطره‌ای نیز که رفاقت اینها را با یکدیگر نشان دهد وجود ندارد. دشمنیهای عایشه با امام علی علیه السّلام که به اعتراف خودش از همان زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله وجود داشته، می‌تواند شاهدی بر اختلاف آل ابی بکر با آل علی تلقی شود. گفته‌اند، زمانی که فاطمه علیها السّلام رحلت کرد، همه زنان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در عزای بنی هاشم شرکت کردند، اما عایشه خود را به مریضی زد و نیامد و حتی برای علی علیه السّلام چیزی نقل کردند که گویا عایشه اظهار سرور کرده بود. «۳» هر چه بود، بلافاصله پس از خلافت أبو بکر، و اصرار امام در اثبات حقانیت خود نسبت به خلافت، سبب بروز مشکلاتی در روابط آنان شد.

حمله به خانه امام و حالت قهر حضرت فاطمه علیها السّلام و عدم اجازه برای حضور شیخین بر جنازه آن حضرت، «۴» اختلاف را عمیق‌تر کرد. از آن پس امام گوشه‌گیر شده و به سراغ زندگی شخصی رفت. حکومت انتظار داشت که امام، همانطور که بیعت کرده، دست از ادعای حقانیت خود نیز بردارد و شمشیر به دست برای تحکیم پایه‌های قدرت آنان با مخالفانشان از مرتدان بجنگد. امام این درخواست را رد کرد. با چنین موضعی، طبیعی بود که حکومت باید او را در دیدگان مردم تحقیر می‌کرد. این سیاست می‌توانست به انزوای بیشتر آن حضرت بینجامد.

---

(۱). مقتل الامام امیر المؤمنین علیه السّلام، ص ۱۰۷

(۲). همان، ص ۱۰۷

(۳). شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۱۹۸

(۴). نک: المستدرک، ج ۳، ص ۱۶۲؛ طبقات الکبری، ج ۸، صص ۳۰- ۲۹؛ التنبیه و الاشراف، ص ۲۵۰؛ وفاء الوفاء، صص ۹۹۶- ۹۹۵، ۱۰۰۰

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۴

امام در نفرین به قریش فرمود: خدایا! من از تو بر قریش و آن که قریش را کمک کند یاری می‌خواهم «فإنّهم قطعوا رحمی، و صغّروا عظیم منزلتی، و أجمعوا علی منازعتی أمرا هولی» «۱» آنان پیوند خویشی مرا بریدند و رتبت والای مرا خرد کردند و در چیزی که حق من بود با من به ستیز پرداختند. امام در ادامه می‌فرماید: نگریستم و دیدم نه مرا یاری است نه مدافعی و مددکاری جز کسانم، که دریغ آمدم به کام مرگشان برانم، پس خار غم در دیده خلیده چشم پوشیدم.» «۲»

این سخن امام اشارت به سیاست خلفا در تحقیر امام است. امام در خطبه شقشقیه نیز با اشاره به شوری می‌فرماید: چون زندگانی او (عمر) به سر آمد، گروهی را نامزد کرد، و مرا در جمله آنان در آورد. خدا را چه شورایی! من از نخستین چه کم داشتم که مرا در پایه او نپنداشتند و در صف اینان داشتند. «۳»

قرار گرفتن امام در کنار کسانی چون طلحه و زبیر و عثمان، برای امام شکننده بود. تازه در این جمع هم امام را تحقیر کردند. عجیب آن است که عمر در زمانی که شش نفر را برگزید، هر یک از آنان را متهم به صفتی کرد. در این میان، صفتی به امام نسبت داد که بی‌اندازه بی‌پایه بود و در عین حال خردکننده. عمر امام را متهم کرد که «فیه دعابة» «۴» فرد شوخی است. بعدها معاویه «۵» و عمرو بن عاص بر اساس همین سخن عمر، درباره امام می‌گفتند: فیه تلعابه. «۶» امام اتهام عمرو بن عاص را بشدت رد کرده و این در اصل رد سخن عمر بود. «۷»

زندگی امام در انزوای مدینه، سبب شد تا آن حضرت ناشناخته باقی بماند.

زمان به سرعت می‌گذشت و امام تنها در مدینه، آن هم در میان چهره‌های قدیمی صحابه، چهره‌ای آشنا بود. اما در عراق و شام کسی امام را نمی‌شناخت. تنها برخی

---

(۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۷۲؛ الغارات، ج ۱، ص ۳۰۹

(۲). نهج البلاغه، خطبه ۲۱۷. این خطبه در دو مورد در نهج البلاغه آمده که در اینجا اضافاتی دارد؛ و نک:

الجمل، ص ۱۲۳، و در پاورقی همانجا از: الامامة و السیاسة، ج ۱، ص ۱۵۵؛ الغارات، ص ۲۰۴

(۳). نهج البلاغه، خطبه ۳.

(۴). تاریخ مختصر الدول، ص ۱۰۳

(۵). شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۵

(۶). الامتاع و المؤانسه، ج ۳، ص ۱۸۳

(۷). نهج البلاغه، خطبه ۸۴؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۵۱؛ نهج السعادة، ج ۲، ص ۸۸

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۵

قبایل یمنی که از زمان سفر چندماهه امام به یمن آن حضرت را دیده بودند، با وی آشنایی داشتند. جندب بن عبد الله می‌گوید: زمانی پس از بیعت با عثمان به عراق رفتم، در آنجا برای مردم فضایل علی علیه السّلام را نقل می‌کردم. بهترین پاسخی که از مردم می‌شنیدم این بود که، این حرفها را به کناری بگذار، به چیزی فکر کن که نفعی برایت داشته باشد. من می‌گفتم: این مطالب، چیزهایی است که برای هر دوی ما سودمند است، اما طرف برمی‌خاست و می‌رفت. «۱»

به نقل ابن ابی الحدید، تحلیل محمد بن سلیمان این بوده است که یکی از عوامل اختلاف در دوره عثمان تشکیل شوری بود؛ زیرا

هر یک از اعضای شوری هوس خلافت داشتند. طلحه از کسانی بود که در انتظار خلافت می‌بود. زبیر نیز، هم به او کمک می‌کرد و هم خود را لایق حکومت می‌دید. امید آنان به خلافت بیش از امید امام علی علیه السّلام بود. دلیلش نیز این بود که شیخین او را از چشم مردم ساقط کرده و حرمت او را در میان مردم خورد کرده بودند. به همین جهت او فراموش شده بود.

بیشتر کسانی که فضایل او را در زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله می‌شناختند مرده بودند و نسلی به پیدایی در آمده بود که او را همانند سایر مسلمانان می‌دانستند. از افتخارات او تنها همین مانده بود که پسر عموی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله همسر دختر او و پدر نوادگاه او است. باقی.

امور فراموش شده بود. قریش نیز چنان بغضی به او می‌ورزید که به هیچ کس چنان نبود. قریش به همین اندازه طلحه و زبیر را دوست می‌داشت؛ زیرا دلیلی برای وجود کینه نسبت به آنها وجود نداشت. «۲»

ابن ابی الحدید پس از اشاره به این نکته که مردم در صفین، منتظر بودند تا حضور عمار را در یک جبهه معیار حقانیت آن جبهه بدانند می‌گوید: تعجب از این مردم است که عمار را به عنوان ملاک حق و باطل می‌پذیرند اما خود علی را که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله حدیث ولایت را درباره‌اش فرموده و نیز فرمود: لا یحبّک إلا مؤمن و

---

(۱). شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۵۸

(۲). شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۲۸. از امام سجاد علیه السّلام سؤال شد که: چرا این اندازه قریش به پدرت (جدت) کینه داشتند. حضرت فرمود: لأنّه أورد أوّلهم النار و ألزم آخرهم العار. نثر الدر، ج ۱، ص ۳۴۰

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۶

لا یبغضک إلا منافق، معیار قرار نمی‌دهند. دلیل این مطلب آن است که تمامی قریش از همان آغاز در پوشاندن فضایل او، فراموش کردن یاد او، محو خصایص او و حذف مرتبت والای او از سینه‌های مردم کوشیدند. «۱» ابن ابی الحدید تحلیل جالبی از علل بغض قریش نسبت به امام علی علیه السّلام به دست داده است. «۲»

یک بار کسی از امام علی علیه السّلام می‌پرسد: به اعتقاد شما، اگر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرزند پسری می‌داشت که بالغ و رشید بود، آیا عرب حکومت خود را به او می‌سپرد؟ امام پاسخ داد: اگر جز آنچه من می‌کردم انجام می‌داد، او را می‌کشتند. عرب از کار محمد صلّی اللّه علیه و آله متنفر بود و نسبت به آنچه خداوند به او عنایت کرده بود، حسادت می‌ورزید ... آنها از همان زمان حضرت کوشیدند تا کار را پس از رحلت آن حضرت، از دست اهل بیت او خارج کنند. اگر نبود که قریش نام او را وسیله‌ای برای سلطه خویش قرار داده و نردبان ترقی خود می‌دید، حتی یک روز پس از رحلت آن حضرت خدا را نمی‌پرستید، و به ارتداد می‌گرایید ... اندکی بعد فتوحات آغاز شد، سیری پس از گرسنگی و ثروت پس از ناداری. این باعث شد تا اسلام عزیز شود و دین در قلوب بسیاری از آنان جای گیرد، چرا که به هر حال اگر حق نبود چنین و چنان نمی‌شد. بعد از آن این فتوحات را به فکر و تدبیر امرا و ولات نسبت دادند. در میان عده‌ای را بزرگ کرده و عده دیگری را از یاد مردم بردند:

«فکنّا ممن خمل ذکره و خبت ناره و انقطع صوته و صیته، حتی أکل الدهر علینا و شرب، و مضت السنون و الأحقاب بما فیها، و مات کثیر ممن یعرف و نشأ کثیر ممن لا یعرف» ما از کسانی بودیم که یادش به فراموشی سپرده شده، نورش به خاموشی گرایید و فریادش قطع شد، آن چنان که گویی زمانه ما را بلعید. سالها به همین منوال گذشت، بسیاری از چهره‌های شناخته شده مردند و کسانی که ناشناخته بودند بر آمدند. در این شرایط فرزند پسر چه می‌توانست بکند. می‌دانید که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مرا به خاطر خویشی به خود نزدیک نمی‌کرد. بلکه برای جهاد و نصیحت چنین می‌کرد. «۳»

---

(۱). همان، ج ۸، ص ۱۸

(۲). همان، ج ۱۳، ص ۳۰۰- ۲۹۹

(۳). همان، ج ۲۰، ص ۲۹۹- ۲۹۸

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۷

درست به دلیل همین فراموشی امام در جامعه مسلمانان بود که آن حضرت در دوره خلافت، می‌کوشید تا از هر فرصتی برای معرفی خود و تلاشهایش برای اسلام در زمان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله برای مردم سخن بگوید. «۱»

روابط امام با أبو بکر بسیار سرد بوده و گویا خاطره‌ای باقی نمانده است. در برخورد با عمر خاطرات زیادی به دست آمده است که عمدتا کمکهای قضایی امام به عمر و نیز پاسخ به برخی رایزنیهاست که در بحثهای پیشین برخی از آنها را آورده‌ایم. عمر از پرخاش ظاهری به امام خودداری کرده و به احتمال امام نیز مراعات می‌کرد. اما عثمان چنین نبود، او تحمل اظهار نظرهای امام را نداشت و یک بار به امام گفت: تو نزد من بهتر از مروان بن حکم نیستی؟ «۲» عباس از عثمان خواست تا هوای امام را داشته باشد. عثمان گفت: اولین حرف من با تو این است که اگر علی خودش بخواهد، کسی نزد من عزیزتر از او نخواهد بود. «۳» البته امام حاضر نبود به خاطر عثمان و رفاقت با وی از انحرافات چشم‌پوشی کند. به همین دلیل روابط امام با عثمان، از جهتی نزدیک‌تر و از جهت دیگر تندتر شد. «۴» یک بار که زنی از انصار با یکی از زنان بنی هاشم نزاعی داشت، پس از آنکه به نفع زن انصاری حکم شد، عثمان به او گفت:

این رأی پسر عمویت علی است.! «۵»

مخالفت با حکومت برای امام کار دشواری بود. امام، بویژه در سالهای نخست کوشید تا با پناه بردن به انزوا خود را از مواجه شدن با حکومت بازدارد. سعد بن عباده تجربه خوبی بود. او بیعت نکرد و ناگهان در زمان خلافت خلیفه اول یا دوم، خبر رسید که جنیان او را کشتند. در جای خود اشاره کردیم که برخی از مصادر اشاره دارند که قتل او سیاسی بوده است. «۶»

ابن ابی الحدید می‌گوید: من از ابو جعفر نقیب (یحیی بن ابی زید) پرسیدم:

---

(۱). به عنوان مثال نک: نهج السعادة، ج ۲، صص ۲۲۲، ۳۱۴

(۲). مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۲

(۳). انساب الاشراف، ج ۵، ص ۱۴

(۴). تاریخ المدینة المنوره، ج ۳، صص ۱۰۴۶- ۱۰۴۵

(۵). تاریخ المدینة المنوره، ج ۳، ص ۹۶۷؛ منتخب کنز العمال، ج ۲، ص ۲۰۴

(۶). نک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۶۲

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۸

شگفتی من از علی است که چگونه در این مدت طولانی بعد از وفات رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله زنده ماند و با وجود آن همه کینه‌های قریش، جان سالم بدر برد. ابو جعفر به من گفت:

اگر او خود را تا به آن اندازه کوچک نکرده و به کنج انزوا نخریده بود، کشته شده بود.

اما او خود را از یادها برد و به عبادت و نماز و قرآن مشغول کرد، و از آن زیّ اول خود خارج شد، و شمشیر را به فراموشی سپرد، گویی چون فتک کننده‌ای که توبه کرده، به سیر در زمین پرداخته و یا راهب در کوهها است. و از آنجا که به اطاعت حاکمان زمان پرداخت، و خود را در برابر آنان کوچک کرد، او را رها کردند، اگر چنین نکرده بود او را به قتل رسانده بودند. او سپس به اقدام

خالد برای قتل امام اشاره می‌کند. «۱» مؤمن الطاق نیز بر این باور بود که عدم تلاش سیاسی از طرف امام در این دوره، ترس از آن بوده است که مبادا جنیان او را (همانند سعد) بکشند. «۲»

البته این بدان معنا نبود که امام از فرصتهای مناسب برای حق از دست رفته خود تلاش نکند. آن حضرت در همان مرحله نخست، برای چند ماهی از بیعت خودداری کرد. «۳» به علاوه در همان روزهای نخست، دست زن و فرزندان خود را گرفته و به خانه‌های انصار می‌رفت تا حق از دست رفته را بازیابد. این اصرار در حدی بود که او را متهم کردند که حریص بر خلافت است. امام فرمود: یکی گفت:

پسر ابو طالب! تو بر این کار بسیار آزمندی! گفتم: نه، به خدا سوگند شما آزمندترید.-

به رسول خدا- دورتر و من بدان مخصوصترم. من حقی که از آنم بود خواستم، و شما نمی‌گذارید، و مرا از رسیدن به آن بازمی‌دارید. «۴»

امام نظیر این استدلال را فراوان داشتند: «یا معشر قریش! إنا أهل البیت أحق بهذا الأمر منکم، أما کان فینا من یقرأ القرآن و یعرف السنّة و یدین بدین الحق»؟ «۵» این قریشیان! اما ما اهل بیت به این امر از شما سزاوارتر نیستیم. آیا در میان ما قاری قرآن، عارف به سنت و متدین به دین حق نیست؟

---

(۱). همان، ج ۱۳، ص ۳۰۱- ۳۰۲

(۲). همان، ج ۱۷، ص ۶۲

(۳). انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۵؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۲۵

(۴). نهج البلاغه، خطبه ۱۷۲؛ الغارات، ج ۱، ص ۳۰۸

(۵). الغارات، ج ۱، ص ۳۰۷

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۹

درباره ارزیابی امام از خلافت سه خلیفه، باید گفت: امام در هیچ زمانی آزاد نبود تا ارزیابی خود را از شیخین به دست بدهد. بر عکس نسبت به عثمان، هر آنچه که به آن اعتقاد داشت، فرصت بازگو کردن آن را داشت. دلیل این امر این بود که سپاه او در کوفه، کسانی بودند که جز عده محدودی، شیخین را پذیرفته بودند و امام نمی‌توانست در جمع آنان در سخن گفتن درباره آنها آزاد باشد. یک بار که فرصتی بدست آمد، به بیان بخشی از رنجهای خود پرداخت و بلافاصله از ادامه سخن بازماند و در برابر اصرار ابن عباس به ادامه صحبت فرمود: «تلک شقشقهٔ هدرت»، نه ابن عباس! آنچه شنیدی شعله غم بود که سر کشید. «۱»

با همه احتیاطی که امام داشت، در زمان شورای خلافت، حاضر به پذیرفتن شرط عبد الرحمن بن عوف برای قبول خلافت نشد. ابن عوف شرط کرد: اگر امام بپذیرد تا به سیره شیخین عمل کند حاضر است خلافت را به او واگذار کند، اما امام فرمود: تنها به اجتهاد خود عمل خواهد کرد. این رد آشکاری از امام نسبت به روش و سیره شیخین بود که به اعتقاد امام در قسمتهای زیادی بر خلاف سیره رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و بر پایه اجتهادی نادرست صورت گرفته بود. امام اطاعت خود را نیز از أبو بکر، در اموری دانسته که او از خدا اطاعت می‌کرده است. «۲» سخنان امام در دوره خلافت، و نیز روش برخورد امام با مسائل مختلف نشان می‌دهد که امام شیوه‌های گذشته را نمی‌پسندیده است.

بعدها معاویه در نامه‌ای به امام نوشت که تو بر خلفای پیشین حسد برده بر آنها بغی کردی! امام در پاسخ او نوشتند: و پنداشتی که من بد همه خلفا را خواستم و به کین آنان برخاستم. اگر چنین است- و سخنت راست است- تو را چه جای بازخواست است؟ جنایتی بر تو نیاید تا از تو پوزش خواستند ... و گفتی مرا چون شتری بینی مهار کرده می‌راندند تا بیعت کنم.

به خدا که خواستی نکوهش کنی، ستودی، و رسواسازی، خود را رسوا

---

(۱). نهج البلاغه، خطبه ۳؛ نثر الدر، ج ۱، ص ۲۷۴

(۲). الغارات، ج ۱، ص ۳۰۷

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۶۰

نمودی. مسلمان را چه نقصان که مظلوم باشد و در دین خود بی‌گمان.

یقینش استوار و از دودلی به کنار؟ ... و از این که بر عثمان به خاطر برخی بدعتها خرده می‌گرفتم، پوزش نمی‌خواهم. «۱»

با وجود انتقادات صریح امام، بویژه برخورد امام در شورا، نمی‌توان به داشتن برخی ارتباطات خانوادگی میان امام و عمر یا عثمان، برای اعتقاد امام به درستی حکومت آنان استناد کرد. حتی تمجیدهایی که امام از برخی از خلفا در قیاس با برخی دیگر دارد دلیلی بر پذیرش اصولی آنها از سوی امام نیست. زمانی که امام دریافت توانایی در افتادن با این حزب را ندارد، و به مصلحت اسلام نیز نیست تا مبارزه‌ای را آغاز کند، راه مصالحه در پیش گرفت. امام در چندین مورد بیعت خود با أبو بکر و پذیرفتن او را که به اصطلاح مهاجر و انصار نیز او پذیرفته بودند، بر اساس ضرورت و حفظ وحدت میان مسلمانان توجیه می‌کرد. «۲» امام در توجیه سکوت خود به این سخن هارون در برابر موسی علیه السّلام استناد کرد که گفت: إنّی خشیت أن تقول فرّقت بین بنی اسرائیل. «۳» و نسبت به سقیفه می‌فرمود: بل عرفت أنّ حقی هو المأخوذ و قد ترکته لهم، تجاوز اللّه عنهم. «۴»

در گذشته، اهل سنت همین را نیز که اهل بیت خود را سزاوارتر از دیگران یعنی خلفای نخست به خلافت می‌دانستند نمی‌پذیرفتند، اما اکنون جناحهای نسبتا روشن اهل سنت قبول دارند که علی علیه السّلام صرفا به خاطر وحدت با أبو بکر بیعت کرد در حالی که خود را احق به خلافت می‌دانست. «۵»

به هر روی زندگی منزویانه امام در آن جامعه، نشان آن است که هم امام و هم خلفا می‌دانستند که نمی‌توانند با دیگری به نحوی برخورد کنند که به معنای تأیید دیدگاه او بویژه در امر خلافت باشد. در عین حال رفت و شد در مسجد، و حتی برقراری روابط خانوادگی نظیر ازدواج عمر با ام کلثوم، امری معمول بود. این ازدواج

---

(۱). نهج البلاغه، نامه ۲۸؛ وقعهٔ صفین، ص ۹۱- ۸۶ در اینجا متن کامل نامه معاویه و پاسخ امام آمده است.

(۲). نک: انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۸۱؛ الغارات، صص ۱۱۱- ۱۱۰

(۳). طه، آیه ۹۴؛ نک: المقنع، ص ۱۰۹

(۴). نک: وقعهٔ صفین، ص ۹۱

(۵). تفسیر المنار، ج ۸، ص ۲۲۴

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۶۱

به اصرار عمر صورت گرفت و امام با وجود مخالفت اولیه آن را پذیرفت. کما این که امام همسر أبو بکر، یعنی اسماء بنت عمیس را پس از درگذشت او به عقد خود در آورده و فرزند أبو بکر، یعنی محمد را در خانه خویش تربیت کرد.

بیعت مردم با امیر مؤمنان علیه السّلام

کمترین تردیدی وجود ندارد که امام در دوره خلافت سه خلیفه نخست، مشارکت فعال سیاسی در امور جاری نداشته و جز مشورتهایی که در برخی امور قضایی، و محدودتر از آن در مسائل سیاسی در کار بوده، حضور جدی در صحنه سیاست نداشته

است. به عبارت دیگر، در مجموع ترکیب حکومتی خلفا، امام علی علیه السّلام عضویتی نداشته و توان گفت که دو را دور رهبری حزب مخالف را عهده‌دار بوده است. پیروزی امام علی علیه السّلام پس از عثمان، تا حدود زیادی، به معنای غلبه مخالفان قریش و خط ضد اموی بود. این مخالفان اولا- از حمایت قبایل عراقی و مهاجران مصری و ثانیا از همدلی و همراهی انصار و مردم بومی مدینه بهره‌مند بودند. تعدادی از مهاجرین نیز که در رأس آنان عمار بن یاسر بود، جزو این گروه به حساب می‌آمدند. اینها بخشی از مخالفان عثمان را تشکیل می‌دادند. در کنار اینان، گروهی از خود قریش، به دلیل بی‌توجهی عثمان به آنان، و توجه خاصش به امویان، در کنار مخالفان قرار داشتند. در رأس این گروه، طلحه، و زبیر و عایشه بودند. عمرو بن عاص نیز که از حکومت مصر معزول شده بود بر ضد عثمان فعالیت می‌کرد. البته همه اینان مدعی آن بودند که عثمان از سنت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فاصله گرفته است. بدین ترتیب، جهت‌گیری کلی آن شورش، بازگشت به سیره رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله رعایت عدل و انصاف و عدم ظلم و اجحاف در حق مردم بود.

از همان آغاز اعتراضات مردم بر ضد عثمان، امام علی علیه السّلام واسطه دو گروه و به عبارتی سخنگوی مخالفان و منتقل کننده اعتراضات مردم به عثمان بود. با این حال در این نقش میانجی‌گرایانه خود، میانه روی را حفظ کرد. آن حضرت گرچه خود به

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۶۲

برخی از اعمال ناشایست عثمان اعتراض می‌کرد، «۱» اما در شرایطی که میانجی بود حقوق عثمان را نیز رعایت کرده، با گرفتن تعهد از وی، در رعایت شرایط معترضان، مخالفان را آرام می‌کرد. البته طبیعی بود که وقتی عثمان کشته شود و علی علیه السّلام سر کار آید، بنی امیه و برخی از جناحهای قریش، علی علیه السّلام در این باره متهم کنند؛ در حالی که امام نقشی در این رخداد نداشت. با وجود این، بسیاری از کسانی که به صورت یاران نزدیک آن حضرت در آمدند جزو معترضان بوده و حتی متهم بودند که مستقیم در قتل عثمان نقش داشته‌اند. کسانی که امام علی علیه السّلام را مطرح کردند، همگی ضد عثمان بودند و همان گونه که اشاره شد، این آغاز نضج‌گیری تشیع در میان کوفیان است که مهمترین فعالیت سیاسی خود را در آغاز، در ضدیت با خلیفه حاکم شکل دادند. آنان نسبت به أبو بکر و عمر گویی رضایت کلی داشته‌اند.

به هر روی قوت جناح طرفدار امام که متشکل از انصار، بسیاری از صحابه، و نیز قراء کوفه بودند آن اندازه قوی بود که اجازه بروز و ظهور به طلحه و زبیر نداد.

همین طور یادی از سعد بن ابی وقاص نیز نشد. «۲» در ادامه روایت طولانی سعید بن مسیب درباره قضایای قتل عثمان که پیش از این نقل کردیم، آمده است که پس از آن علی علیه السّلام به منزل خود آمد و تمامی مردم به سمت خانه او هجوم آورده و اظهار می‌کردند که علی علیه السّلام خلیفه است، آنان از آن حضرت می‌خواستند تا دست خود را برای بیعت بسوی آنان دراز کند. امام فرمود که بیعت مربوط به شما نیست، بیعت از آن «اصحاب بدر» است. هر کسی را که آنها خلیفه کنند خلیفه می‌شود. پس از آن تمامی اهل بدر که زنده بودند نزد علی علیه السّلام آمدند و خواستار بیعت با آن حضرت شدند. «۳»

در برابر اصرار صحابه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله امام از پذیرفتن خلافت خودداری کرد.

طبری از محمد بن حنفیه آورده است: پس از کشته شدن عثمان، جمعی اصحاب نزد

---

(۱). سعید بن مسیب می‌گوید: شاهد منازعه لفظی تند علی علیه السّلام و عثمان بودم و کار بجایی رسید که عثمان برای علی علیه السّلام تازیانه بلند کرد و من آنان را مصالحه دادم؛ نک: انساب الاشراف ج ۴، ص ۱۳۲، ش ۱۱۲.

(۲). سعد در گیرودار حکمیت می‌گفت که او از همه کس به خلافت اولی‌تر است چون دستی در قتل عثمان و فتنه‌های اخیر نداشته است؛ نک: انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۴۴

(۳). انساب الاشراف، الجزء الرابع، صص ۵۶۰- ۵۵۹، ش ۱۴۱۹

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۶۳

پدرم آمدند و گفتند: ما سزاتر از تو به خلافت، کسی را نمی‌شناسیم؛ علی علیه السّلام گفت: من وزیر شما باشم بهتر از آن است تا امیر شما باشم. آنان گفتند: جز بیعت با تو، چیزی نمی‌پذیریم. «۱» آن حضرت گفت که بیعت او در خفا نمی‌تواند باشد و باید در مسجد باشد. ابن عباس می‌گوید: ترس آن داشتم مبادا در مسجد مشکلی پیش آید. «۲» وقتی به مسجد رفت مهاجرین و انصار به مسجد آمده با او بیعت کردند. از ابو بشیر عابدی نیز نقل شده که مردم، پس از کشته شدن عثمان، بارها به سراغ علی علیه السّلام آمدند تا بالاخره او را وادار به پذیرفتن خلافت کردند. آن حضرت بر منبر رفت و فرمود: نیازی به خلافت نداشته و با کراهت آن را پذیرفته و تنها با تعهد پذیرش این که مردم کاملا با وی همراهی کنند، حکومت بر آنان را خواهد پذیرفت.

در این روایات آمده که در جمع این مردم، طلحه و زبیر نیز حضور داشتند.

زمانی که همه در مسجد گرد آمدند طلحه نخستین فردی بود که بیعت کرد. سعد بن ابی وقاص از بیعت خودداری کرد و گفت: تا وقتی همه مردم بیعت نکنند او بیعت نخواهد کرد. عبد اللّه بن عمر نیز از بیعت خودداری کرد. روایتی در این باره که طلحه و زبیر از ترس شمشیر مالک بیعت کردند در طبری آمده که با نقلهای دیگر سازگار و هماهنگ نیست. امام از آنان خواست تا خود خلیفه باشند و او با آنان بیعت کند. اما آنها که هیچ زمینه‌ای برای خود نمی‌شناختند، به بیعت با امام راضی شدند تا از این طریق، جایی برای خود دست و پا کنند. از قضا از سخنان بعدی آنها معلوم شد که مقصود آنان از بیعت زور، همین بوده است که کسی را در مدینه نداشته‌اند تا با آنها بیعت کند، در حالی که امام علی علیه السّلام هواداران فراوانی داشته است. قبل از این در بحث بیعت اشاره کردیم که اصولا امام اهل آن نبود که از کسی به زور بیعت بگیرد، همانگونه که بعد از غائله شورشیان جمل، از مروان که می‌گفت: تنها اگر زور باشد بیعت خواهد کرد، بیعت نگرفت. «۳»

---

(۱). تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۴۲۹؛ نک: انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۱۹

(۲). در نقل اسکافی آمده: ابن عباس گفت: من ترسیدم که برخی از سفیهان در مسجد سخنی بگویند یا کسانی که پدر و یا عموی خویش را در مغازی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از دست داده‌اند اعتراض کنند؛ المعیار و الموازنه، ص ۵۰

(۳). انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۶۳

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۶۴

بلافاصله پس از بیعت، از آن حضرت خواستند بصره و کوفه را به آنان واگذار کند؛ اما، امام نپذیرفت. محمد بن حنفیه می‌گوید: «همگی انصار جز چند نفر با علی علیه السّلام بیعت کردند. مخالفان عبارت بودند از حسان بن ثابت، کعب بن مالک، مسلمهٔ بن مخلّد و محمد بن مسلمه و تنی چند نفر دیگر که از «عثمانیه» به شمار می‌آمدند. از مخالفان غیر انصاری، می‌توان به عبد اللّه بن عمر، زید بن ثابت، و اسامهٔ بن زید اشاره کرد که همه از بهره‌مندان خان نعمت خلافت عثمان بودند. طبری می‌گوید: تا آنجا که ما می‌دانیم احدی از انصار از بیعت با علی علیه السّلام تخلف نکرد. «۱» بنابراین محتمل است که برخی از کسانی که از آنان چنین یاد شده که با علی علیه السّلام بیعت نکردند، کسانی باشند که بعدها در جمل، صفین و نهروان شرکت نکردند، نه آنکه در اصل برای خلافت نیز با علی علیه السّلام بیعت نکرده باشند. «۲» به روایت دیار بکری، تمامی شرکت کنندگان در بدر که تا آن زمان زنده بودند، با علی علیه السّلام بیعت کردند. «۳» از عبد الرحمن بن ابزی نقل شده که می‌گفت: ما تعداد هشتصد نفر از کسانی که در بیعت رضوان حاضر بودیم در صفین شرکت کردیم که شصت و سه نفرمان، که عمار از آن جمله بود، کشته شدند. «۴»

به روایت ابن اعثم، امام در آغاز از بیعت خودداری کرد و فرمود: من کار را آن چنان متشتت می‌بینم که قلبها بر آن آرام نگرفته و

عقلها بر آن ثبات ندارند. آنگاه با مردم نزد طلحه رفت و از او خواست تا به عنوان خلیفه با او بیعت شود! اما طلحه گفت که سزاوارتر از تو بر خلافت کسی نیست. نظیر همین سخن با زبیر نیز مطرح شد و هر دو تعهد سپردند که کاری بر خلاف میل او مرتکب نشوند. «۵»

---

(۱). نک: تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۴۲۷- ۴۳۱ و درباره کلام امام با طلحه نک: ص ۴۳۴. و درباره درخواست حکومت کوفه و بصره توسط طلحه و زبیر نک: انساب الأشراف، ج ۲، ص ۲۱۸

(۲). در ادامه شواهدی بر این نظریه خواهد آمد؛ یعقوبی می‌نویسد: همه مردم بیعت کردند جز سه نفر از قریش که یکی نیز اول مخالفت نمود اما بعد بیعت کرد. نک: تاریخ الیعقوبی، ج ۲، صص ۱۷۹- ۱۷۸

(۳). تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۲۶۱. درباره بیعت مهاجرین و انصار نک: الجمل، صص ۱۱۰- ۱۰۲

(۴). تاریخ خلیفهٔ بن خیاط، ص ۱۹۶

(۵). این دو البته هوای خلافت در سر می‌پروراندند و کسی چون طلحه از حمایت عایشه نیز برخوردار بود.

بلاذری می گوید: عایشه در هنگامه قتل عثمان در مکه بود و به مدینه می‌آمد. در راه شنید که مردم با طلحه بیعت کرده‌اند، خشنود گشت؛ اما وقتی شنید با علی علیه السّلام بیعت شده از همانجا به مکه بازگشت و داد خونخواهی عثمان سر داد؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۱۸.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۶۵

ابن اعثم از نقش انصار در بیعت گرفتن برای امام علی علیه السّلام سخن می گوید و این که نمایندگان انصار در مسجد برای مردم که بخشی از آنان مهاجران عراقی و مصری بودند، سخن گفتند. مردم گفتند که شما «انصار اللّه» هستید و هر چه بگویید ما خواهیم پذیرفت. آنان نیز علی علیه السّلام را برای خلافت معرفی نمودند. و مردم نیز با فریادهای خود او را تأیید کردند. آن روز، مردم مسجد را ترک کردند. فردای آن روز، امام به مسجد آمد و فرمود: برای امر خود، کسی را برگزینید، من نیز تابع شما هستم؛ آنان گفتند: بر همان تصمیم دیروز خود هستیم. در آغاز، طلحه که دستش چلاق بود بیعت کرد. این را به فال بد گرفتند! آنگاه زبیر بیعت کرد و بعد از او مهاجرین و انصار و هر آن کس از عرب و عجم و موالی که در مدینه حاضر بود، بیعت کرد. «۱»

در این باره که چرا امام زیر بار بیعت با مردم نمی‌رفت، سخنان امام گویاتر از هر چیزی است. نخستین مسأله آن بود که امام جامعه موجود را فاسدتر از آن می‌دانست که او بتواند آن را رهبری کرده و معیارها و منویات خود را در آن به اجرا در آورد. «۲»

احساس امام این بود که در میان این فتنه‌ها، نمی‌توان به سلامت، جامعه را رهبری کرد. پس از آنی که امام احساس کرد که از او دست‌بردار نیستند، با انکار خود خواست تا از مردم این تعهد را بگیرد که از وی پیروی کامل کنند و به آنچه او خواست تن در دهند. «۳» حوادث و رخدادهای بعدی، این تصور امام را که کار کردن در «فتنه» و «شبهه» بسیار دشوار است، روشن کرد و زمانی امام فرمود: اگر می‌دانستیم که کار به این حد بالا می گیرد از اول در آن داخل نمی‌شدم. «۴»

زمانی امام شخصی را با نام ابو مریم در کوفه دید. از او دلیل آمدنش را به کوفه پرسید. ابو مریم گفت: به خاطر عهدم با تو آمدم که گفتی اگر بر سر کار بیایم چه و چه خواهم کرد. امام فرمود: من بر عهد خود ایستاده‌ام اما مبتلای به خبیث‌ترین مردمان روی زمین شده‌ام که هیچ به سخن من گوش نمی‌دارند. «۵»

---

(۱). الفتوح، ج ۲، صص ۲۴۵- ۲۴۳

(۲). نهج البلاغه، خطبه ۹۲

(۳). تاریخ الطبری ج ۴ ص ۴۲۸

(۴). انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۱۳ و نک: الغارات، ص ۱۱۲

(۵). اخبار البلدان، ابن فقیه همدانی، صص ۵- ۴ (چاپ سزگین)

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۶۶

دشواریهای امام

زمانی که امام عهده‌دار خلافت شد، کوهی از مشکلات و دشواریها در برابر او بود.

همه این دشواریها، به ضمیمه اوضاع آشفته سیاسی که پس از قتل عثمان پدید آمده بود، آینده را تیره و تاریک تصویر می‌کرد. در اینجا مروری بر مشکلات کرده و پس از آن به راه حلهایی که امام در پیش رو داشت خواهیم پرداخت. پیشاپیش باید بدانیم برای شخصی چون امام که بیش از هر کس نسبت به رعایت اصول و فروع حساسیت داشت، این مشکلات مطرح بود. زمانی قبل از آن، هر خلیفه به طور موقت و تنها به هدف توسعه فتوحات، راهی را گشوده بود. اما اکنون روشن شده بود که بسیاری از آن راهها بیراهه بوده و زمان این مطلب را نشان داده بود. به عنوان نمونه، عمر در تنظیم دیوان، بنا را بر اصول قبایلی قرار داده بود. اکنون پس از پانزده سال آثار و تبعات منفی اجتماعی و حتی سیاسی آن خود را آشکار کرده بود. در اینجا برای آن که بحث منظم‌تر باشد، دشواریهای امام را در چند بعد مطرح می‌کنیم:

۱- نخستین مشکل امام مشکل رعایت عدالت اقتصادی بود. در مباحث پیش اشاره شد که عمر دیوان را بر اساس سوابق اسلامی افراد و ترکیب قبایلی قرار داد.

کسانی از صحابه که زودتر اسلام آورده بودند سهم بیشتری می‌گرفتند. همین وضعیت در زمان عثمان نیز ادامه داشت. او بذل و بخششهایی خود را نیز آغاز کرد و این امر سبب شد تا فاصله میان طبقه غنی و فقیر جامعه بیشتر شود. همه این اموال مربوط به خمس غنایم، خراج و جزیه‌ای بود که از زمینهای مفتوحه و نیز به صورت سرانه گرفته شده و متعلق به تمامی مردم بود. زمانی که امام بر سر کار آمد، تقسیم این اموال را به صورت تساوی مطرح کرد. دلیل امام برای این کار آن بود که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله چنین می‌کرده است.

امام در همان سخنرانی نخست خود، با اشاره به این نکته که او تنها به سیره رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله عمل خواهد کرد (و إنی حاملکم علی منهج نبیّکم صلی الله علیه و آله)، به سیاست مالی خود اشاره کرده و فضل مهاجر و انصار را بر دیگران، برتری معنوی

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۶۷

خواند که نزد خداوند محفوظ بوده و پاداش آن نزد خداست. اما در این دنیا، هر کس که دعوت خدا و رسول را بپذیرد و مسلمان شده به قبله مسلمانان نماز بگذارد، از تمامی حقوق بهره‌مند و حدود اسلام بر شما اجرا خواهد شد. امام افزود: شما بندگان خدا هستید و مال نیز مال خداوند است که به تساوی میان شما تقسیم خواهد شد و کسی بر کسی برتری نخواهد داشت. پرهیزکاران نزد خدا بهترین پاداش را دارند. امام با تأکید بر سیاست خود فرمود: مباد فردا کسی بگوید: حرمنا علی بن ابی طالب حقوقنا. «۱»

امام علی علیه السّلام فردای آن روز به عبید الله بن ابی رافع دستور داد: هر کس آمد سه دینار به او بدهد. همانجا سهل بن حنیف گفت: این شخص غلام من بوده که دیروز او را آزاد کردم. امام فرمود: همه سه دینار خواهند گرفت و ما کسی را بر دیگری برتری نخواهیم داد. گروهی از نخبه‌گان از بنی امیه و نیز طلحه و زبیر برای گرفتن سهم خویش نیامدند. فردای آن روز ولید بن عقبه همراه شماری دیگر نزد امام آمد و با اشاره به قتل پدرش توسط علی در احد و قتل پدر سعید بن عاص در آنجا و تحقیر پدر مروان نزد عثمان و امور دیگر از امام خواست تا لااقل آنچه از اموال به آنها داده شده بازپس گرفته نشود. به علاوه قاتلان عثمان نیز قصاص

شوند. امام درخواستهای او را رد کرد و آنان نفاق خویش را آشکار کرده و زمزمه مخالفت را آغاز کردند.

فردای آن روز بار دیگر امام خطبه خواند و از سر خشم مبنای خود را برای تقسیم اموال موجود، کتاب خدا یاد کرد. امام از منبر پایین آمد، و بعد از خواندن دو رکعت نماز، در گوشه مسجد در کنار طلحه و زبیر نشست. سخن اصلی این دو نفر آن بود که اولا در کارها با ما مشورت نمی‌کنی و ثانیا: «خلافک عمر بن الخطاب فی القسم».

اشکال عمده، مخالفت تو با روش عمر در تقسیم است. تو سهم ما را همانند دیگران که زحمتی برای اسلام نکشیده‌اند دادی.

امام فرمود تا وقتی حکمی در کتاب خدا آمده، جای مشورت نیست، البته اگر چیزی در کتاب خدا و سنت رسول نیامده بود با شما مشورت خواهم کرد. در مورد تقسیم بالسویه، همه ما شاهد بودیم که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به این گونه عمل می‌کرد، چنان

---

(۱). شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۷، صص ۳۷- ۳۶

که کتاب خدا نیز همین را دستور می‌دهد. «۱» همانجا زبیر گفت، همانجا زبیر گفت، این پاداش ماست؟ ما در این راه برای او! وارد [عمل] شدیم تا عثمان کشته شد، و او امروز کسانی را برتر از ما قرار می‌دهد که ما برتر از آنها بودیم. «۲» ابن ابی الحدید به دنبال آن، عادت مردم را به روش عمر، سبب اصلی مشکل مخالفت اصحاب با امام دانسته است، در حالی که أبو بکر نیز همان روش پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را داشت و کسی با او مخالفت نکرد. امام در برابر اصحابی که به روش او اعتراض داشته و سنت عمر استناد می‌کردند، فرمود: «أ فسنّهٔ رسول الله أولی بالاتّباع أم سنّهٔ عمر» «۳» آیا پیروی از سنت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله اولاست یا پیروی از سنت عمر.

جدی شدن کار مخالفت نسبت به این روش، سبب شد تا کسانی از اصحاب خود حضرت نزد امام رفته و از او خواستند تا اشراف از عرب و قریش را بر موالی و عجم ترجیح دهد. اما سخن آنان را نپذیرفت و فرمود: آیا به من می‌گویید تا پیروزی را با ستم به دست آورم. «۴» بعدها ابن عباس ضمن نامه‌ای به امام حسن علیه السّلام نوشت: مردم از آن روی پدرت را ترک کردند و به سوی معاویه رفتند که اموال را به تساوی میانشان تقسیم می‌کرد و آنان تحمل این امر را نداشتند. «۵» کسانی به صراحت دلیل مخالفت خود را همین می‌دانستند که علی علیه السّلام در تقسیم اموال رعایت حال آنان را نکرده است. «۶»

به هر روی یکی از ویژگیهای امام که به آن شهرت یافت همین بود که: «قسّم بالسّویهٔ و عدل فی الرعیّهٔ». «۷»

۲- در جای دیگری اشاره کردیم که یکی از تبعات فتوحات، اختلاط نژادهای مختلف عرب، ایرانی، نبطی، رومی و بربر بود. بسیاری از اینان با مهاجرت یا به قصد

---

(۱). همان، ج ۷، صص ۴۲- ۳۷؛ المعیار و الموازنه، صص ۱۱۴- ۱۱۱؛ دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۸۴؛ نهج السعادهٔ، ج ۱، صص ۴۱۵، ۲۰۰ و همانجا از: تحف العقول ص ۱۲۵؛ امالی ابن الشیخ، مجلس ۴۴، ص ۹۱، ش ۵، روضهٔ الکافی، ش ۵۵۱

(۲). شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۷، صص ۴۲- ۳۷

(۳). دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۸۴؛ نهج السعادهٔ، ج ۱، ص ۲۲۹

(۴). الغارات، ج ۱، ص ۷۵؛ نثر الدر، ج ۱، ص ۳۱۸

(۵). شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۳؛ الفتوح، ج ۴، ص ۱۴۹

(۶). بهج الصباغه، ج ۲، صص ۲۰۳- ۱۹۷

(۷). المعیار و الموازنه، ص ۲۲۷؛ و نک: حیاة الصحابة، ج ۲، ص ۱۱۳

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۶۹

جنگ به نقاط دیگر برده شده یا رفته بودند. کسان زیادی نیز اسیران جنگی بودند که به قبایل عربی تعلق گرفته و از مناطق مختلف به شام، عراق و حجاز آورده می‌شدند.

اسیران آزاد شده را «موالی» می‌نامیدند. این بدان معنا بود که این اسیر متعلق به این طایفه عربی بوده و اکنون نیز به نحوی مربوط به همان طایفه می‌شود. طبیعی بود که طبقه موالی از اعراب پایین‌تر بوده و از حقوق کمتری برخوردار بودند. یکی از دشواریهای حکومت این بود که چگونه با این مسأله برخورد کند. آنچه مسلم است این که زمانی که امام بر سر کار آمد، جامعه برتری عرب را بر موالی اصل مسلمی فرض کرده بود. این امر مشکل مهمی برای روحیه عدالت‌خواهانه امام بود که از نظر دینی هیچ دلیلی بر درستی تفاوت مزبور نمی‌دید، بلکه بر عکس تساوی همه مسلمانان، دلایل آشکاری داشت.

در حالی که عمر گفته بود تا بردگان عرب را از بیت المال آزاد کنند، «۱» و بدین ترتیب تفاوتی میان نژادهای مختلف گذاشته بود، امام حاضر به گذاشتن کوچکترین فرقی میان آنان نبود. گفته شده است که دو زن نزد امام علی علیه السّلام آمدند و اظهار فقر و ناداری کردند. امام فرمود: بر ماست تا در صورت درستی سخن شما، به شما کمک کنیم. آنگاه مردی را به بازار فرستاد تا بر آنان پیراهن و غذا خریده و به هر یک از آنها صد درهم بدهد. یکی از دو زن لب به اعتراض گشوده گفت: من عرب هستم در حالی که زن دیگر از موالی است، چه را باید با ما یکسان رفتار شود؟ امام پاسخ داد: من قرآن خواندم و در آن خوب تأمل کردم، در آنجا ندیدم که حتی به اندازه بال پشه‌ای فرزندان اسماعیل بر فرزندان اسحاق برتری داده شده باشند. «۲»

زمانی که امام قصد تقسیم مالی را داشت فرمود: حضرت آدم نه غلام به دنیا آورد و نه کنیز، بندگان خدا همه آزادند ... اکنون مالی نزد من است و من میان سفید و سیاه فرقی نخواهم گذاشت و آن را به گونه مساوی تقسیم خواهم کرد. «۳» رعایت

---

(۱). طبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۴۲

(۲). انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۴۱؛ الغارات ص ۷۰ (و در پاورقی از وسایل الشیعة، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، و بحار)؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۳

(۳). نهج السعادة، ج ۱، ص ۱۸۹

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۷۰

تساوی در میان عرب و عجم، امری نبود که برای اعراب قابل تحمل باشد. ام هانی خواهر امام علی علیه السّلام برای گرفتن عطایش نزد امام آمد و آن حضرت بیست درهم به او داد. کنیز عجمی ام هانی نیز نزد امام آمد و آن حضرت به او نیز بیست درهم داد. زمانی که ام هانی از این امر خبردار شد، خشمگین شده و با اعتراض نزد امام رفت. پاسخ امام در برابر او همین بود که او در قران، برتری عرب را بر عجم ندیده است. «۱»

امام در جای دیگری نیز خطاب به مهاجران و انصار گفت که بی‌جهت مالی را به کسی نخواهد داد و: «لا سوین بین الأسود و الأحمر» میان سیاه و سفید به تساوی رفتار خواهم کرد. «۲» برخورد عادلانه امام با موالی و عجم سبب اعتراض متعصبانی چون اشعث بن قیس شد. زمانی که امام روی منبر بود، اشعث فریاد زد: غلّبتنا علیک الحمراء، این موالی سفید روی بر ما غلبه یافته‌اند و تو خود می‌بینی. علی از این سخن خشمگین شد و ابن صوحان گفت: امروز معلوم خواهد شد که عرب را چه پایه و منزلت است. علی علیه السّلام گفت: چه کسی مرا از کیفر دادن به این مردم ستبراندام که تا نیمروز بر بستر خود می‌غلتند معذور می‌دارد در حالی که قومی برای شب‌زنده‌داری از بستر خود پهلو تهی می‌کنند؟ مرا می‌گویی که آنان را طرد کنم و از ستمکاران گردم.

سوگند به کسی که دانه را رویانید و جانداران را بیافرید که از محمد صلّی اللّه علیه و آله شنیدم که می‌گفت: به خدا قسم آنها شما (عربها) را خواهند زد تا به دین بازگردید همچنان که شما ایشان را در آغاز می‌زدید تا به دین درآیند. «۳»

مغیره ضبی گوید: علی علیه السّلام به موالی علاقه می‌ورزید و به آنان مهربان بود ولی عمر از آنان بیزار بود و دوری می‌کرد. «۴»

از جمله اشعار امام شعری است که در نفی تأثیر مسائل نژادی در شرافت انسانی و الهی است.

---

(۱). همان، ج ۱، ص ۲۱۲

(۲). همان، ج ۱، صص ۲۱۳- ۲۱۲ از: الاختصاص، ص ۱۵۱ و بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۰۶؛ المستدرک، ج ۱۱، ص ۹۳

(۳). الغارات، صص ۱۸۷- ۱۸۶؛ غریب الحدیث، ابو عبید، ج ۳، ص ۴۸۴، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۱۲۴

(۴). الغارات، ص ۱۸۷ (ترجمه فارسی)

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۷۱ لعمرک ما الإنسان إلا بدینه‌فلا تترک التقوی اتکالا علی الحسب

فقد رفع الاسلام سلمان فارسو قد هجن الشرک الشریف أبا لهب به جان تو سوگند که ارزش انسان جز به دین او نیست، و تو نباید با تکیه بر حسب و نسب تقوای الهی را رها سازی. اسلام سلمان فارسی را برتری بخشید در حالی که ابو لهب را شرک تحقیر کرد. «۱»

۳- مشکل مهمتری که بر سر راه امام قرار داشت، انحرافات دینی و همان چیزی بود که اصحاب تحت عنوان بدعتگرایی، عثمان را به آن متهم کرده بودند.

جدای از بدعتها، مشکل مهم دیگر آن بود که بسیاری از مردم آگاهی درستی از دین نداشته و اقدامی در جهت ارائه آگاهیهای مذهبی به آنان صورت نگرفته بود. در اینجا به ذکر برخی از نمونه‌های عینی این تحریفات که امام با آنها درگیر شد می‌پردازیم:

یکی از این مسائل که پیش از این نیز بدان اشاره کرده‌ایم این است که کسانی از صحابه و برخی از خلفا، با وجود قرآن و سنت، و صرفا بر اساس «مصلحت‌گرایی»، احکامی را مطرح می‌کردند. در این میان، عدم اعتنای به سنت، روشنتر و با دلایل بیشتری در مآخذ حدیثی و تاریخی آمده است. شاید عبارت ابو جعفر نقیب روشنترین عبارتی باشد که یک سنی معتدل در این باره ابراز کرده است. او می‌گوید:

صحابه به طور متحد و یکپارچه، بسیاری از نصوص [کلمات رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله] را ترک کردند و این بدلیل مصلحتی بود که در ترک آنها تشخیص می‌دادند، نظیر سهم ذوی القربی و سهم مؤلفة قلوبهم. «۲»

امام در ضمن خطبه مفصلی به نقد این نگرش پرداخته و تعهد خود را به سنت نشان داده است. آن حضرت با اشاره به این که برای حل یک مسأله آراء مختلفی ابراز شده و آنان نزد حاکم آمده و او رأی همه را درست شمرده می‌فرماید: «این در حالی است که خدای آنها یکی است، پیامبرشان یکی است، و کتابشان یکی است. آیا خدا گفته است به خلاف یکدیگر روند و آنان فرمان خدا را برده‌اند؟ یا آنان را از مخالفت

---

(۱). مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۰، ص ۴۶

(۲). نک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۲، صص ۸۲- ۹۰

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۷۲

نهی فرموده و نافرمانی او کرده‌اند؟ یا آنچه خدا فرستاد دینی است ناقص، و خدا در کامل ساختن آن از ایشان یاری خواسته؟ یا آنان شریک اویند و حق دارند بگویند و خدا باید خشنود باشد از راهی که آنان می‌پویند؟ یا دینی که خدا فرستاده تمام بوده و

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در رساندن آن، کوتاهی کرده است؟ حال آن که خدا می‌فرماید: فرو نگذاشتیم در کتاب چیزی را. «۱»»

امام در خطبه دیگری از اشتباهات دسته‌های مختلف اظهار شگفتی می‌کنند و این که: نه پیامبری را می‌گیرند و نه پذیرای کردار جا نشینند ... به شبهتها کار می‌کنند و به راه شهوتها می‌روند. معروف نزدشان چیزی است که شناسند و بدان خرسندند و منکر آن است که آن را نپسندند. در مشکلات تنها به خود اتکا می‌کنند و در گشودن مهمات به رأی خویش تکیه دارند. گویی هر یک از آنان امام خویش است که در حکمی که می‌دهد چنان بیند که به استوارترین دستاویزها چنگ زده و محکمترین وسیلتها را به کار برده. «۲»

آنچه در میان جالب بود این که به باور خلیفه دوم و سوم، آنان حق داشتند تا در برخی از امور، برای خود تشریع ویژه خویش را داشته باشند و سنت را کنار بگذارند (مثل آن که عثمان، بر خلاف پیامبر و حتی خلفای قبل از خود، نمازش را در منی تمام خواند) اما، مسلمانان به مرور، افعال و اعمال خلفا را به صورت سنت شرعی غیر قابل تخطی پذیرفتند. خود عمر در حین مرگ، گفت: جانشین معین نکردن سنت (پیامبر!) است و جانشین کردن هم سنت (أبو بکر). «۳»

بنابراین از نظر او عمل أبو بکر نیز «سنت» محسوب می‌شده است. بعد از مرگ او عبد الرحمن شرط کرده بود که خلافت را به کسی بسپارد که به سنت پیامبر و سنت شیخین عمل می‌کند. یکی از نمونه‌های واضح برخورد امام با این بدعتها، برخورد با نماز تراویح بود که عمر با پذیرفتن این که بدعت است- گرچه به قول خودش بدعت خوب- آن را برقرار کرد. زمانی که امام در کوفه بود، کسانی نزد امام آمده از آن

---

(۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۸

(۲). همان، خطبه ۸۸

(۳). طبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۴۲

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۷۳

حضرت خواستند تا برای نماز تراویح آنان در ماه رمضان، امامی معین کند. آن حضرت آنها را از این کار نهی فرمود. شب هنگام فریاد وا رمضاناه آنان بلند شد.

حارث اعور نزد امام آمد و گفت: مردم به ضجه افتاده و از سخن شما ناراحت شده‌اند.

امام فرمود: رهاشان کن تا هر کاری می‌خواهند بکنند و هر کس را می‌خواهند به امامت جماعت برگزینند. «۱» این نقل نشانگر آن است که امام با چه قومی سر و کار داشته و چگونه از او پیروی می‌کرده‌اند.

امام در نامه‌ای به مالک، با اشاره به انتخاب افراد صالح، درباره دنیاداری دینداران فرمود: «فإنّ هذا الدین کان أسیرا فی أیدی الأشرار، یعمل فیه بالهوی و تطلب به الدنیا»، این دین در دست اشرار اسیر بوده، در آن به هوس می‌راندند و به نام دین، دنیا را می‌خوردند. «۲»

یکی از انحرافات مهمی که به طور اصولی سبب ایجاد انحرافات دیگری شد، این بود که از نقل و کتابت حدیث جلوگیری شد. رشید رضا به نکته اشاره کرده است که این امر ضربه جبران‌ناپذیری بر فرهنگ اسلامی زده است. «۳» چنین اقدامی، همانگونه که در جای دیگری به آن اشاره کردیم، به دلیل بی‌اعتنای به سنت بوده است.

اقدام خلفا به جمع‌آوری قرآن و بی‌اعتنای به قرآنی که امام علی علیه السّلام فراهم آورده و همراه آن تفسیر و شأن نزول آیات بود، نشان دیگری از بی‌توجهی به کلمات و سخنان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بوده که امام آنها را ثبت و ضبط کرده بود.

امام علی علیه السّلام درباره علت پیدایش جنگهای داخلی میان مسلمانان، عامل اصلی را، رسوخ شبهه و کج فکری در میان مردم

دانستند: «و لکنّا إنما أصبحنا نقاتل إخواننا فی الإسلام علی ما دخل فیه من الزیغ و الاعوجاج و الشبهۀ و التأویل» امروز ما از آن روی با برادران مسلمانمان وارد جنگ شده‌ایم که انحراف، کجی، شبهه و تأویل در اسلام وارد شده است. «۴» امام بر مفهوم شبهه تأکید خاصی داشتند. آن حضرت در جای

---

(۱). مستطرفات السرائر، ص ۱۴۶، و در پاورقی آن از: بحار، ج ۹۶، ص ۳۸؛ وسائل الشیعۀ، ج ۵، ص ۱۹۳؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۷۵

(۲). نهج البلاغه، نامه ۵۳

(۳). المنار، ج ۶، ص ۲۸۸

(۴). نهج البلاغه، خطبه ۱۲۳

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۷۴

دیگری فرمودند، شبهه را شبهه نامیده‌اند، چون حق را ماند. «۱»

۴- مشکل دیگر امام، فساد اجتماعی بود. رفاه‌گرایی شدید مردم، سبب تضعیف آرمانها و ارزشهای دینی در جامعه شده و به دین جز به صورت ظاهر بهای چندانی داده نمی‌شد. زمانی که خلیفه سوم به رفاه‌گرایی شدید غلطید، همین روحیه در رعایای او نیز ظاهر شده و به تدریج جامعه را از جهت دینی گرفتار مشکل کرد.

جامعه‌ای که گرفتار فتنه و فساد شد، به سادگی نمی‌تواند خود را به تعادل اخلاقی برساند. امام در ضمن یکی از خطبه‌های خود، جامعه خود را همانند جامعه جاهلی معرفی می‌کند. آن حضرت می‌فرماید: وضعیت امروز شما همانند آن روز شده است که خداوند رسولش را مبعوث کرد. «۲» امام در همانجا، به دگرگونی ارزشها در آن جامعه و لزوم تحول آن سخن گفتند، این جامعه باید غربال شود، آنان که پیش افتاده‌اند بازگردانده شده و آنان که واپس مانده‌اند، پیش برده شوند.

امام در جای دیگر فرمود: بدانید که شما پس از هجرت- و ادب آموختن از شریعت- به خوی بادیه‌نشینی بازگشتید و پی از پیوند دوستی دسته دسته شدید. با اسلام جز به نام آن بستگی ندارید و از ایمان جز نشان آن را نمی‌شناسید ... بدانید که شما رشته پیوند با اسلام را گسستید و حدود آن را شکستید و احکام آن را به کار نیستید. «۳»

امام در جای دیگری درباره فساد زمان فرمود: و اعلموا رحمکم الله أنکم فی زمان القائل فیه بالحق قلیل و اللسان عن الصدق کلیل و اللازم للحق ذلیل. أهله معتکفون علی العصیان، مصطلحون علی الادهان، فتاهم عارم و شائبهم آثم و عالمهم منافق و قارئهم مماذق لا یعظم صغیرهم کبیرهم و لا یعول غنیهم فقیرهم. بدانید خدایتان بیامرزد! شما در زمانی به سر می‌برید که گوینده حق اندک است در آن، و زبان در گفتن راست ناتوان. آنان که با حق‌اند خوارند و مردم به نافرمانی گرفتار. و سازش با یکدیگر را پذیرفتار.

جوانشان بدخو و پیرشان گنهکار. عالمشان دورو، قاریشان سودجو، نه خردشان

---

(۱). همان، خطبه ۳۸

(۲). همان، خطبه ۱۶

(۳). همان، خطبه ۱۹۲

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۷۵

سالمند را حرمت نهد و نه توانگرشان مستمند را کمک دهد. «۱»

ظهور معاویه به عنوان شخصی مزور و منحرف در عرصه سیاست اسلامی، خود بزرگترین فتنه و فساد در جامعه بود. همین طور

جریان عثمانی در بصره و نیز خوارج در کوفه. اینها جریانات فاسدی بودند که گاه با علم به باطل بودن خود و گاه به خیال پیمودن راه حق، راه را بر حق روان بستند. امام فتنه معاویه را چنان می‌دید که می‌فرمود: پشت و روی این کار نگریستم و دیدم جز این راهی نیست که جنگ با آنان را پیش گیرم یا به آنچه محمد صلّی اللّه علیه و آله آورده است کافر شوم. «۲»

اصلاح، سیاست اصولی امام

امام رسالت اصلی خود را اصلاح می‌دانست. دلیل این امر آن بود که او فردی پایبند به دین و سنت بود. افزون بر آن باید توجه داشت که امام اساسا توسط کسانی بر سر کار آورده شده بود که خلیفه پیشین را به دلیل فساد به قتل رسانده بودند و امید آن داشتند که خلیفه جدید به اصلاح خرابیها بپردازد. تناسب هدف این گروه با شخصیت امام، یکی از دلایل اصلی رویکرد آنان به امام بود. سیاست خلفای پیشین توسعه فتوحات بود. این کار هم اسلام را گسترش می‌داد و طبعا پوئن مثبتی برای خلفا بود و هم جیب مردم را انباشته از درهم و دینار می‌کرد.

اکنون امام باید خرابیهای این دوره را جبران کند. این کار بسیار دشوار بوده و او را رودررو با بسیاری از اشراف و متنفذان می‌کرد. در اینجا مروری بر اقدامات اصلاحی امام خواهیم داشت. ابتدا باید توجه داشت که این اقدامات، دو قسمت بود.

بخشی با زبان و اقدامات اجتماعی آرام. اما بخش دیگر آن از طریق جنگ بود، آن هم با کسانی که حاضر به رعایت حقوق حاکم مشروع جامعه نشده و سر به عصیان برداشته بودند. در اینجا به نمونه‌هایی از قسمت نخست می‌پردازم.

یکی از مشکلات اخلاقی جامعه که امام را سخت به خود مشغول داشته بود،

---

(۱). همان، خطبه ۲۳۳؛ ربیع الابرار، ج ۱، ص ۹۶

(۲). نهج البلاغه، خطبه ۵۴

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۷۶

دنیاگرایی، رفاه طلبی و فزون خواهی اعراب فاتح بود. این امر چنان آنان را از خود بیخود کرده بود که توان گفت، جنگ جمل محصول آن بود که امام حاضر نشد سهم طلحه و زبیر را از بیت المال بیش از دیگران بدهد. در چنین شرایطی امام، مصمم شد تا در طی خطبه‌های خود، در این باره به تفصیل سخن گفته و مردم را از دنیاگرایی پرهیز دهد. به همین قیاس، او طی نامه‌هایی به عمال خویش آنان را از نشستن سر سفره‌های رنگین که در دوره عثمان بسیار طبیعی شده بود نهی می‌کرد. اگر کلمات امام درباره مذمت دنیا یکجا فراهم آید کتابی مفصل خواهد شد. «۱»

نهج البلاغه مملو از این قبیل کلمات بوده و این حجم گسترده نشان می‌دهد که امام در این باره اصرار خاصی داشته است. ارائه الگوی نمونه انسان باتقوا را در خطبه معروف به خطبه همام می‌بینیم. در برخی از خطبه‌ها اما به صراحت مردم مخاطب خود را به دلیل دنیا طلبی سرزنش می‌کند: یاد مرگ از دلهای شما رفته است و آرزوهای فریبنده جای آن را گرفته. دنیا بیش از آخرت مالکتان گردیده و این جهان، آن جهان را از یادتان برده. «۲»

امام تبیین دین را در رأس اقدامات اصلاحی خود قرار داده و کوشید تا با مطرح کردن سنت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و احیای اصول و فروع فراموش شده دین، جامعه را به سمت اصلاح هدایت کند. آن حضرت در شرح فعالیتهای خود برای اصلاح جامعه می‌فرماید:

«أ لم أعمل فیکم بالثقل الأکبر و أترک فیکم الثقل الاصغر و رکزت فیکم رایهٔ الإیمان و وقفتکم علی حدود الحلال و الحرام و ألبستکم العافیهٔ من عدلی و فرشتکم المعروف من قولی و فعلی و أریتکم کرائم الأخلاق من نفسی»، آیا حکم قرآن را در میان شما

جاری نداشتم و دو فرزندم را- که پس از من چراغ راه دینند- و خاندان پیامبر را که گوهران گزینند برای شما نگذاشتم. رایت ایمان را میان شما بر جا کردم و مرزهای حلال و حرام را برایتان جدا. از

---

(۱). شماری از آنها را زمخشری در ربیع الابرار ج ۱، ص ۴۱ به بعد آورده است.

(۲). نهج البلاغه، خطبه ۱۱۳

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۷۷

عدل خود لباس عافیت بر تنتان کردم و با گفتار و کردار خویش معروف را میان شما گستردم و با خوی خود نشان دادم که اخلاق گزیده چیست. «۱»

امام در سخنان خود به طور مؤکّد اشاره به عمل به کتاب خدا و سنت رسول دارد. این وفاداری امام به سنت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نکته مهمی در سیاستهای اصلاحی آن حضرت است. در اصل او تخطی از سنت را یکی از علائم آشکار انحراف بلکه منشأ انحرافات می‌داند. زمانی که در همان روزهای نخست، طلحه و زبیر از عدم مشورت امام شکایت کردند حضرت فرمود: به خدا که مرا به خلافت رغبتی نبود و به حکومت حاجتی نه، لیکن شما مرا به آن واداشتید و آن وظیفه را به عهده‌ام گذاشتید. چون کار حکومت به من رسید، به کتاب خدا و آنچه برای ما مقرر نموده و ما را به حکم کردن بدان امر فرموده نگریستم و از آن پیروی کردم. و به سنتی که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نهاده است و بر پی بی‌آن رفتم. نیازی نداشتم تا در این باره از شما و جز شما نظر خواهم. «۲» امام در درگیری خود با عثمان درباره محرم شدن به عمره در ایام حج و یا محرم شدن به عمره و حج با هم، درباره رعایت سنت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «ما کنت لأدع سنّة رسول الله صلی الله علیه و آله سلم لأحد من الناس»، من به خاطر هیچ کس سنت آن حضرت را رها نمی‌کنم. «۳» یک سال از سالهایی که عثمان در منی نمازش را تمام می‌خواند، مریض شد. در آنجا از امام خواست تا به جای او نماز بخواند. امام فرمود: اگر او نماز بخواند همچون پیامبر صلّی اللّه علیه و آله خواهد خواند. عثمان گفت: خیر، همانطور که من نماز می‌خوانم.

امام درخواست او را رد کرد. «۴» امام خود می‌فرمود، اگر من از میان شما غایب شوم چه کسی هست که به این سیره در میان شما عمل کند؟ «۵»

مطرف بن عبد الله می‌گوید: همراه عمران بن حصین (که از اصحاب رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بود) پشت سر امام علی علیه السّلام نماز می‌خواندم. پس از پایان نماز، عمران دست من را گرفت و گفت: لقد صلّی صلاة محمّد، و لقد ذکّرنی صلاة محمد صلّی اللّه علیه و آله. او همانند نماز

---

(۱). همان، خطبه ۸۷

(۲). همان، خطبه ۲۰۵

(۳). تاریخ المدینة المنوره، ج ۳، ص ۱۰۴۴- ۱۰۴۳

(۴). الامالی فی آثار الصحابة، ص ۵۰

(۵). المصنف، عبد الرزاق، ج ۱۰، ص ۱۲۴

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۷۸

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نماز خواند. او مرا به یاد نماز پیامبر صلّی اللّه علیه و آله انداخت. «۱» ابو موسی اشعری نیز که در بدو ورود امام به کوفه، پشت سر امام نماز خواند گفت: «ذکرنا علی بن ابی طالب صلاة النبی صلّی اللّه علیه و آله»، علی علیه السّلام با

نماز خود ما را به یاد نماز پیامبر انداخت. «۲» احیای سیره پیامبر صلّی اللّه علیه و آله برای سیاستهای اصلاحی امام بسیار مهم بود. اصحاب خالص امام نیز این حقیقت را درک می‌کردند. عمار درباره اقدامات سازنده امام می‌گفت: «لو أنّ علیا لم یعمل عملا و لم یصنع شیئا الا أنه أحیا التکبیرتین عند السجود، لکان قد أصاب بذلک فضلا عظیما». اگر علی هیچ کاری جز زنده کردن دو تکبیر در وقت بلند کردن سر از سجده نکرده باشد، به خاطر همین کار، به فضل بزرگی دست یافته است. «۳»

امام در برابر سیاست عدم کتابت حدیث، از سوی عمر و عثمان، بر فراز منبر اعلام فرمود: کسانی که مایل هستند تا علم را بنویسند کاغذ و قلمی فراهم آورند.

حارث اعور وسایل نوشتن را فراهم کرد و آنچه را حضرت نقل می‌کرد می‌نوشت. «۴»

بعد از آن حضرت امام حسن علیه السّلام نیز به فرزندانش توصیه می‌فرمود تا حدیث پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را بنویسند. «۵» توجه داریم که امام علی علیه السّلام خود احادیث رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را می‌نوشت.

پس از آن حضرت دفاتر آن حضرت در دست اهل بیت بوده و مرتب از «کتاب علی» حدیث برای شیعیان نقل می‌فرمودند. «۶»

دیدیم که در زمان خلیفه دوم، در کنار جلوگیری از کتابت حدیث، قصه‌خوانان اجازه یافتند تا در مسجد برای مردم قصص یهودی را درباره انبیای پیشین و رهبانان مسیحی نقل کنند. امام علی علیه السّلام در کنار رواج کتابت حدیث، با پدیده قصه‌خوانی

---

(۱). انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۸۰

(۲). تاریخ الکبیر، بخاری، ج ۴، ص ۳۳؛ الغدیر، ج ۹، ص ۶۶، ج ۱۰، ص ۲۰۱

(۳). انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۷۹؛ المصنف، ابن ابی شیبه، ج ۱: ص ۲۰۴ (چاپ هند)

(۴). تقیید العلم، ص ۹۰؛ ربیع الابرار، ج ۳، صص ۲۲۶، ۲۹۴؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۳۵۷؛ التراتیب الاداریه، ج ۲، ص ۲۵۹؛ طبقات الکبری، ج ۶، ص ۱۱۶

(۵). ترجمهٔ الامام الحسن علیه السّلام، ابن سعد، ص ۱۵۶

(۶). درباره موضوع «کتاب علی باملاء النبی صلّی اللّه علیه و آله» استاد احمدی میانجی تحقیق مبسوطی در کتاب «مکاتیب الرسول» انجام داده و مواردی را که ائمه معصومین از کتاب علی علیه السّلام حدیث نقل کرده‌اند استخراج فرموده‌اند.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۷۹

برخورد کرده از قصه‌خوانی به شدت نهی کرد. امام در اصل با نقل آثار یهودیان مخالف بود. از آن حضرت نقل شده است که فرمود: هر کس از پیشینیان کتابی دارد از بین ببرد. «۱» آن حضرت درباره کسی که قصه حضرت داود علیه السّلام را با اوریا از منابع یهودی نقل کرده بود، برخورد کرده و فرمود: اگر کسی آن را نقل کند، او را حد خواهم زد. «۲»

می‌دانیم که در این حکایت دروغین به حضرت داود، نسبت قتل عمد و زنا داده شده است. زمانی که آن حضرت به بصره آمد، قصه‌خوانان را از مسجد بیرون کردند. «۳» بعد از آن حضرت، امام حسن علیه السّلام نیز از قصه‌خوانی نهی کردند. «۴» امام سجاد علیه السّلام نیز حسن بصری را که زمانی قصه خوان بودند از این کار نهی کردند و او نیز پذیرفت. «۵»

امام در یکی از نخستین خطبه‌هایش فرمود: «و إنی حاملکم علی منهج نبیکم صلی الله علیه و آله» من شما سنت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را در میان شما پیاده خواهم کرد. «۶» یکی از دلایلی که سبب شده تا توصیف شخصیت و اخلاق رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بیش از همه اصحاب از زبان امام علی علیه السّلام در متون تاریخی باشد، همین است که امام بیش از همه پیرو منش و روش آن حضرت بود. به همین دلیل از آغاز، تمامی حرکات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را به ذهن خود سپرده و بعدها با شیواترین کلمات به توصیف شخصیت آن حضرت پرداخت. «۷»

حسن بصری در پاسخ کسی که از او درباره امام سؤال کرده بود گفت: «أراهم السبیل و أقام لهم الدین اذا اعوجّ»، راه را به مردم نمایاند و زمانی که دین به کجی گراییده بود، آن را راست کرد. «۸» این سخن حسن، بسیار سنجیده و دقیقا مطابق با سیاستی

---

(۱). جامع بیان العلم و فضله، ج ۱، ص ۷۲

(۲). مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۷۲

(۳). قوت القلوب، ج ۲، ص ۳۰۲؛ وسائل الشیعهٔ، ج ۲، ص ۵۱۵؛ التهذیب، ج ۲، ص ۴۸۶؛ الکافی، ج ۲، ص ۳۱۲؛ و نک: نثر الدر، ج ۱، ص ۳۱۲؛ اخبار اصبهان، ج ۱، ص ۸۹

(۴). تاریخ الیعقوبی، ج ۲، صص ۲۲۸- ۲۲۷

(۵). وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۷۰. درباره مواضع سایر امامان نک: پژوهشی در نقش دینی و اجتماعی قصه‌خوانان در تاریخ اسلام، صص ۱۱۷- ۱۱۱، قم، ۱۳۷۰

(۶). شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۳۶

(۷). یک نمونه مفصل آن را ببینید در: نهج السعادهٔ، ج ۱، صص ۷۹- ۷۴ و مصادری که در آنجا آمده است. ما منابع دیگری را در جلد نخست کتاب، ذیل بحث: نقش تاریخی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آوردیم.

(۸). المصنف، ابن ابی شیبه، ج ۱۲، ص ۸۳

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۸۰

است که امام در دوران خلافت از خود نشان داده است. شاعر دیگری خطاب به امام چنین سرود:

أوضحت من دیننا ما کان مشتبهاجزاک ربک عنا فیه إحسانا «۱» ابو ذر در توصیف امام می‌گفت: علی زرّ الدین، علی قوام دین است. «۲» امام خود در تطبیق سیره خود با سیره رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله اصرار داشت. درباره برخورد خود با اهل بصره، بعد از جنگ جمل فرمود: من همانند سیره پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در برخورد با مردم مکه، با اهل بصره برخورد کردم. «۳» امام یکی از وظایف «امام» را احیای سنت یاد کرده است. «۴».

در جای دیگری بهترین بنده خداوند را امام عادلی می‌داند که در کار احیای سنت می‌کوشد، همان طور که شرورترین بندگان خدا را امام ظالمی می‌داند که سنت را از بین می‌برد. «۵» به طور کلی امام علی علیه السّلام از مفهوم بدعت پرهیز جدی داشته و از جمله می‌فرماید، همراه پیدایش هر بدعتی سنتی از میان خواهد رفت. «۶» امام دو نکته را به عنوان وصیت خود مطرح می‌کند یکی شرک نورزیدن به خدا و دیگری: ضایع نکردن سنت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله. «۷» آن حضرت منافقان را کسانی می‌داند که در دریای فتنه غور کرده، بدعتها را بکار گرفته و سنتها را کنار گذاشته‌اند. «۸» اولیای خداوند را نیز کسانی می‌داند که: یحبون سنن الله و سنن رسوله، سنتهای خدا و رسول را احیا می‌کنند. «۹» امام مردم را دو دسته می‌داند: متّبع شرعهٔ و مبتدع بدعهٔ. «۱۰» این جملات و نظائر آنها در نهج البلاغه، ذهنیت قوی امام را در زمینه پیروی از سنت و پرهیز از بدعت نشان می‌دهد. این موضع، درست در برابر کسانی بود که لااقل در مواردی بدعتهایی را ایجاد کرده و وقتی به آنها اعتراض می‌شد می‌گفتند: اگر هم بدعت است بدعت خوبی است. امام در امر دین به هیچ صورتی حاضر به مداهنه نبود و خود می‌فرمود: و الله

---

(۱). نقض، ص ۴۹۶؛ تحف العقول، صص ۳۴۲- ۳۳۸؛ مسند الامام الهادی، ص ۲۰۷؛ بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۲۴۵

(۲). الفائق فی غریب الحدیث، ج ۲، ص ۱۰۸

(۳). انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۷۳

(۴). نهج البلاغه، خطبه ۱۰۵

(۵). همان، خطبه ۱۶۴.

(۶). همان، خطبه ۱۴۵.

(۷). همان، خطبه ۱۴۹

(۸). همان، خطبه ۱۵۴

(۹). همان، خطبه ۱۹۲

(۱۰). همان، خطبه ۱۷۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۸۱

لا ـ أدهنت فی دینی، به خدا سوگند من هرگز در کار دینم مداهنه نکردم. «۱» یک بار شخصی از بنی اسد را برای حد نزد امام آوردند. بنی اسد از امام خواستند تا از اجرای حد صرفنظر کند. آن حضرت فرمود: شما از من چیزی را که در اختیار من باشد نخواهید خواست جز آن که به شما خواهم داد. آنان راضی بیرون آمدند. امام حد را بر آن شخص جاری کرد و فرمود: این کار از آن خدا بوده و در اختیار من نبود که آن را به شما دهم. «۲»

امام درباره نقش خود در هدایت امت فرمود: ای مردم! من اندرزهایی را که پیامبران به امتهایشان دادند بر شما راندم و آنچه را اوصیا به پس از خود رساندند، رساندم، شما را با تازیانه- موعظت- ادب کردم نپذیرفتید، و با- سخنانی- که از نافرمانی‌تان بازدارد، خواندم فراهم نگشتید. شما را به خدا! آیا امامی جز من را توقع دارید تا با شما راه درست را بپیماید و شما را به راه راست ارشاد کند؟ «۳» و ایضا درباره خود می‌فرمود: همانا من میان شما همانند چراغم در تاریکی؛ آن که به تاریکی پای گذارد از آن چراغ روشنی جوید و سود بردارد. «۴»

به هر روی امام، آن چنان در اجرای دقیق سنت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله اصرار داشت که حتی می‌کوشید تا تمامی حرکات و سکناتش شبیه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله باشد. وقتی به امام اعتراض شد که چرا در مسجد به مردم غذای خوب می‌دهد اما خود در خانه نان با سبوس می‌خورد، امام با گریه پاسخ داد: به خدا سوگند، هرگز ندیدم در خانه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نان بدون سبوس باشد. «۵» معنای این سخن آن بود که امام می‌کوشید غذایش نیز همان غذایی باشد که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله داشته است.

امام در برابر پیمان‌شکنان [جنگ جمل]

تنها چند ماه پس از روی کار آمدن امام در سال ۳۶ هجری، نخستین جنگ داخلی میان مسلمانان با تحریک گروهی پیمان‌شکن به رهبری طلحه، زبیر و عایشه، در جمادی الثانی همان سال برپا شد. مستمسک پیمان‌شکنان چند مطلب بود. نخست آن که

---

(۱). نهج السعادة، ج ۲، ص ۵۳۷

(۲). ربیع الابرار، ج ۱، ص ۵۳۰

(۳). نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲

(۴). همان، خطبه ۱۸۷

(۵). انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۸۷

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۸۲

عثمان مظلوم کشته شده است. این امر در حالی مطرح می‌شد که طلحه، عایشه و زبیر از کسانی بودند که بیشترین سهم را بر آشوبی که منتهی به قتل عثمان شد داشتند. آنان با پررویی تمام گفتند که توبه کرده و اکنون برای جبران کار خویش دست بکار انتقام خون خلیفه مظلوم شده‌اند! به طور قطع مطرح کردن این امر، برای تحمیق توده‌های مسلمانی بود که از واقعیت ماجرا خبر نداشتند.

نکته دیگر آن بود که آنان در مدینه، به اجبار بیعت کرده‌اند، بنابراین، آن بیعت درست نبوده و حکومت امام، لااقل در نظر آنان مشروع نیست، همان طور که تعهدی- به دلیل آن بیعت به قول آنها اجباری- نسبت به اطاعت از خلیفه ندارند. راه حلی که مطرح کردند این بود که، کار به آنچه در پایان حیات عمر مطرح شد یعنی «شورا» بازگردد. زمانی که عایشه از طلحه و زبیر وظیفه خویش را پرسید به او گفتند: تو به مردم بگو عثمان مظلوم کشته شده و باید کار خلافت به شورای میان مسلمانان بازگردد یعنی وضعیتی که عمر برای پس از خود ایجاد کرد. «۱»

مطرح شدن آن شورا که طلحه و زبیر نیز در آن بودند، روزنه امیدی برای خلافت آنان بود. وجود این شورا سبب شده بود تا طلحه و زبیر و حتی سعد وقاص، گمان کنند که برای خلافت اهلیت کامل دارند. زبیر در بحبوحه جنگ جمل، به امام علی علیه السّلام گفت که ما اهلیت تو را برای خلافت بیش از خود نمی‌دانیم. «۲»

در این میان عایشه علاقه‌مند به بازگشت خلافت به بنی تیم بود. زمانی که مخالفت بر ضد عثمان اوج گرفت، عایشه برای انجام حج عازم مکه شده بود. در آنجا شنید که عثمان کشته شده و طلحه به جای وی آمده است. عایشه بسیار خوش‌حال شده و به سوی مدینه به راه افتاد و تا منطقه سرف آمد. در آنجا شنید که مردم با علی علیه السّلام بیعت کرده‌اند. وی با شنیدن این خبر از همانجا به مکه بازگشت و فریاد مظلومیت

---

(۱). انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۲۳. منبع عمده درباره جنگ جمل، کتاب «الجمل» شیخ مفید است که او، کتاب خود را از دهها منبعی که در آن زمان در دسترس داشته فراهم کرده است. ما از این کتاب و نیز آثار دیگری که پیش از آن تألیف شده، بهره برده‌ایم.

(۲). انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۵۵

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۸۳

عثمان را سر داد. «۱»

زمانی که عایشه شنید که مردم با علی علیه السّلام بیعت کردند گفت: یک شب عثمان به تمام عمر علی علیه السّلام برابری می‌کند. «۲» بعدها نیز که امام شهید شد، عایشه نام کودکی را که نزد او آورده بودند «عبد الرحمن» گذاشت! «۳» عایشه، بعد از شکست جمل به ابن عباس گفت: هیچ شهری برای من مبغوض‌تر از شهری که شما بنی هاشم در آن باشید نیست. «۴»

بعدها عایشه در نقل خبر آمدن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در روزهای آخر حیات، می‌گفت: دو نفر زیر بازوی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را گرفته بودند. یکی از آنها قثم بن عباس بود و یکی نیز مردی دیگر! راوی خبر می‌گوید: مقصودش از مرد دیگر، علی علیه السّلام بوده است. «۵» البته او گاه اعتراف می‌کرد که عزیزترین مردان نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله علی و عزیزترین زنان نزد او فاطمه علیها السّلام بود. وقتی از وی سؤال شد که پس چرا چنین کردی، لبه خمارش را بر صورتش افکند و گفت: کاری بود که شد! «۶» شیخ مفید در قسمت پایانی کتاب الجمل خود، فصلی دیگر در علت بغض عایشه نسبت به امام آورده است. «۷» بعدها نیز که خواستند امام حسن علیه السّلام را در نزدیکی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله دفن کنند، عایشه مخالفت کرد و گفت:

چرا شما می‌خواهید کسی را در خانه‌ام دفن کنید که من او را دوست ندارم. «۸» احمد امین نیز توضیحاتی درباره علل کنیه عایشه نسبت به حضرت فاطمه سلام الله علیها داده است. «۹»

طلحه و زبیر به مکه آمدند و به درستی دریافتند که کار آنها بدون عایشه سامان نمی‌یابد. «۱۰» آنها به وی گفتند: اگر مردم بصره تو را ببینند، همگی با تو متحد خواهند

---

(۱). انساب الاشراف، ج ۲، صص ۲۱۸- ۲۱۷؛ ج ۵، ص ۹۱؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۲۱۵

(۲). انساب الاشراف، ج ۵، ص ۹۱

(۳). الجمل، ص ۱۶۰، و در پاورقی همانجا از: الشافی، ج ۴، ص ۳۵۶؛ بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۳۴۱

(۴). الفتوح، ج ۲، ص ۳۳۷؛ نثر الدر، ج ۴، ص ۲۱

(۵). مسند احمد، ج ۶، صص ۳۴، ۳۸

(۶). ربیع الابرار، ج ۱، ص ۸۲۱

(۷). همان، صص ۴۳۴- ۴۲۵

(۸). همان، ص ۴۳۸

(۹). ظهر الاسلام، ج ۴، صص ۳۹- ۳۸

(۱۰). تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۴۵۱

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۸۴

شد. «۱» امام درباره عایشه فرمود: مطاع‌ترین مردم در میان مردم. «۲» با مذاکرات متعددی که صورت گرفت، عایشه پذیرفت تا همراه آنان به بصره برود. ام سلمه کوشش فراوانی کرد تا عایشه را از این سفر منع کند. جالب است که عایشه از او خواسته بود تا همراه آنان به بصره برود. او به ام سلمه گفت: عبد الله بن عامر به من گفته است: در بصره صد هزار شمشیر آماده است، آیا تو برای اصلاح این کار همراه ما می‌آیی؟

ام سلمه گفت: برای خون عثمان! تو خود شدیدترین افراد بر ضد وی بودی. آیا تو نبودی که او را نعثل می‌نامیدی؟ ام سلمه قدری از فضایل امام علی علیه السّلام را برای وی گفت و از او خواست تا با کسی که مهاجر و انصار با او بیعت کرده‌اند مخالفت نکند. از جمله به این سخن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله اشاره کرد که حضرت فرمود: «علی ولیّ کلّ مؤمن و مؤمنة». عبد الله بن زبیر که دم در ایستاده بود، گفت: ما چنین سخنی از آن حضرت نشنیدیم. ام سلمه گفت: اما خاله تو آن را شنیده و این را که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «علیّ خلیفتی علیکم فی حیاتی و مماتی». عایشه تأیید کرد که چنین چیزی را شنیده است. «۳» سخن عایشه آن بود که برای اصلاح کار مسلمانان دست به این اقدام می‌زند! او کوشید تا حفصه را همراه خود کند. حفصه گفت: رأی او رأی عایشه است و بدین ترتیب مصمم شد تا عزم بصره شود، اما عبد الله بن عمر او را از همراهی با اصحاب جمل بازداشت. «۴»

اکنون مدینه در اختیار بنی هاشم بود و شورشیان نمی‌توانستند بازگردند. شام نیز در اختیار معاویه بود و آشکار بود که رفتن آنها به شام هیچ به سودشان نیست، «۵» زیرا معاویه در آنجا مطاع است و آنان تنها آلت دست او خواهند شد. از سوی دیگر هدف مشترک آنها با معاویه جلوگیری از خلافت امام بود. اکنون که شام در اختیار معاویه است باید عراق را از سلطه خلافت امام بیرون کرد. به همین دلیل به سوی بصره به راه افتادند.

---

(۱). اخبار الطوال، ص ۱۴۴

(۲). انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۳۸

(۳). الفتوح، ج ۲، صص ۲۸۳- ۲۸۲

(۴). تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۴۵۱؛ الفتوح، ج ۲، صص ۲۸۴

(۵). انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۲۱

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۸۵

عایشه با اشاره به آن که «ام المؤمنین» است و حق مادری بر مسلمانان دارد، کوشید تا مردم را به سمت شورشیان جذب کند. «۱» زمانی که شورشیان به بصره در آمدند، کعب بن سور، رهبر طایفه ازد قصد کناره‌گیری داشت، عایشه نزد او آمد و وی را دعوت کرد. او که در ابتدا اصرار بر کناره‌گیری داشت، گفت، نمی‌تواند سخن مادرش را اجابت نکند. «۲» به هر روی نام عایشه برای جذب مردم بسیار مؤثر بود.

بعدها طلحه نیز در خطبه خود در بصره گفت: خداوند عایشه را نیز همراه شما کرده است. می‌دانید که او چه منزلتی نزد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله داشته و می‌دانید که پدر او چه جایگاهی در اسلام داشته است.

مردم بصره تنها به خاطر عایشه بود که اعلام کردند از شورشیان دفاع خواهند کرد. «۳» طلحه در وقت شروع درگیری نیز گفت: مردم، علی آمده است تا خون مسلمانان را بریزد. نگویید که او پسر عم پیامبر است، همراه شما همسر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و دختر أبو بکر صدیق است کسی که پدرش دوستداشتنی‌ترین مردم نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بود. «۴»

پس از آن که شورشیان بر بخشی از بصره تسلط یافتند، قراردادی با عثمان بن حنیف حاکم امام در بصره امضا کردند که تا آمدن امام علی علیه السّلام صبر کنند، مشروط به آن که دار الاماره، بیت المال و مسجد در دست عثمان بن حنیف باشد. با وجود این قرارداد، شورشیان از ترس آن که مبادا امام از راه برسد و آنان نتوانند در برابرش مقاومت کنند پیمان را شکستند و شبانه، در حالی که عثمان بن حنیف مشغول نماز عشا بود به مسجد ریخته او را دستگیر کردند. آنان سر و صورت او را تراشیدند و تنها از ترس برادر او سهل بن حنیف که امام او را در مدینه به جای خود گذاشته و به این سو آمده بود از کشتن وی صرفنظر کرده «۵» و از شهر بیرونش کردند. زمانی که امام او را در این وضعیت دید، به گریه افتاد. «۶» شورشیان پس از کشتن حدود پنجاه نفر «۷» و نیز

---

(۱). نثر الدر، ج ۴: ص ۱۶- ۱۵

(۲). اخبار الطوال، ص ۱۴۴؛ الجمل، ص ۳۲۲

(۳). الجمل، ص ۳۰۴

(۴). همان، ص ۳۲۹

(۵). الجمل، ص ۲۸۴

(۶). همان، ص ۲۸۵

(۷). المعارف، ص ۲۰۸

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۸۶

کشتن نگاهبانان بیت المال، به غارت آن پرداختند.

زمانی که خبر رفتن شورشیان در مدینه به امام رسید، آن حضرت سهل بن حنیف را بر جای خویش گذاشته و همراه شمار زیادی از اصحاب پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سایر مردم مدینه که در نقلی تعداد آنها چهار هزار نفر دانسته شده «۱» به سرعت به سوی عراق حرکت کرد. بنا به نقل سعید بن جبیر، هشتصد نفر از انصار و چهار صد نفر از کسانی که در بیعت رضوان حضور داشتند، در جمل همراه امام علی علیه السّلام بودند. «۲»

امام علی علیه السّلام به هیچ روی مایل به بر پایی این جنگ نبود. لذا سه روز پس از ورود به بصره، با ارسال پیامهای مکرر از

شورشیان خواست تا به «جماعت» و «طاعت» بازگردند، اما پاسخ مثبتی از آنان نشنید. «۳»

آن حضرت، صعصعهٔ بن صوحان را همراه نامه‌ای به سوی بصره فرستاد. او با طلحه و زبیر سخن گفت، وقتی با عایشه سخن گفت، احساس کرد که او بیش از دو نفر دیگر، قصد بر پایی شر دارد. پس از بازگشت امام، عبد الله بن عباس را به بصره فرستاد. او به طلحه گفت: مگر تو بیعت نکردی، طلحه گفت: شمشیر بالای سرم بود.

ابن عباس گفت: من خود ناظر بودم که به اختیار بیعت کردی. طلحه از خون عثمان سخن گفت. ابن عباس گفت: مگر نبود که عثمان ده روز از چاه خانه خود آب می‌خورد و تو اجازه ندادی از آب شیرین استفاده کند. آنگاه علی علیه السّلام سراغ تو آمد و از تو خواست تا اجازه دهی از آب استفاده کند. پس از آن ابن عباس با عایشه و طلحه نیز سخن گفت. عایشه چنان به پیروزی خود اطمینان داشت که کوچکترین انعطافی از خود نشان نداد. ابن عباس با استدلالهای محکم خود کوشید آنان را از خطری که در انتظارشان است پرهیز دهد اما نپذیرفتند. «۴»

به هر روی اصرار امام این بود که جنگ صورت نگیرد. آن حضرت از آغاز کردن جنگ توسط اصحابش جلوگیری کرده و رسما اعلام کرد که کسی حق شروع جنگ ندارد. «۵» حتی در روز جنگ، پیش از ظهر، امام قرآنی به دست ابن عباس داد تا

---

(۱). تاریخ خلیفهٔ بن خیاط، ص ۱۸۴

(۲). تاریخ خلیفهٔ بن خیاط، ص ۱۸۴

(۳). اخبار الطوال، ص ۱۴۷

(۴). الجمل، صص ۳۱۸- ۳۱۴

(۵). وقعهٔ الجمل، ص ۳۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۸۷

نزد طلحه و زبیر رفته، با دعوت آنان به قرآن با آنها سخن بگوید؛ ابن عباس با طلحه و زبیر سخن گفت، اما عایشه حتی اجازه صحبت نداد و گفت: به صاحبت بگو: بین ما و او جز شمشیر حاکم نخواهد بود. ابن عباس می‌گوید: من هنوز از آنها دور نشده بودم که تیرهای آنان مثل باران به سوی ما آمد. «۱»

صبح روز دهم جمادی الاولی «۲» لشکر امام آماده شد. در آن سوی عایشه، سوار بر شتر، در هودجی قرار گرفت که زرهی بر آن پوشانده بودند. او در میدان حاضر شد و به سخنرانی پرداخت و مرتب از مظلومیت عثمان سخن می‌گفت. امام در آغاز قرآنی به دست یکی از افراد قبیله عبد القیس داد تا به میان میدان رفته شورشیان را به قرآن فرا خوانده از تفرقه و تشتت پرهیز دهد. شورشیان او را با تیر زده و به شهادت رساندند. مادر این جوان که در آنجا حاضر بود خود را روی جنازه فرزندش انداخت، اصحاب کمک کردند تا جنازه او را نزد امام آوردند. «۳» امام که تا آن زمان دستور داده بود سپاهش آغازگر جنگ نباشد، با شهادت آن مرد، به محمد بن حنفیه دستور حرکت به سوی دشمن را صادر کرد. «۴»

درگیری از ظهر تا شب ادامه یافت. بیشترین جنگ در اطراف شتر عایشه بود که گفته شده بیش از هفتاد دست که خواستند افسار شتر او را بگیرند قطع شد. عایشه کوشید برای تحمیق مردم مشتی خاک برداشت و شبیه کاری که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله کرده بود، خاک را به سمت سپاه امام پاشید و گفت: شاهت الوجوه! امام خطاب به او فرمودند: «و ما رمیت إذ رمیت و لکن الشّیطان رمی». «۵» زمانی که سپاه شورشی روی به شکست گذاشت مروان بن حکم که کسی جز طلحه را قاتل عثمان نمی‌دانست، تیری بر او زده و وی را به قتل رساند. «۶» جالب است که ابن خیاط می‌گوید: زمانی که جنگ

---

(۱). الجمل، صص ۳۳۹- ۳۳۶

(۲). همان، ص ۳۳۶؛ به نقل بلاذری، جنگ در روز دهم جمادی الثانیهٔ بوده است. نک: انساب الاشراف، ص ۲۳۸؛ تاریخ نامه امام به مردم کوفه که خبر فتح و پیروزی بر اصحاب جمل را به آنان دادند، جمادی الاولی است. نک: الجمل، ص ۳۹۹

(۳). همان، صص ۳۴۰- ۳۳۹؛ المصنف، ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۵۳۷؛ انساب الاشراف، ج ۲، ۲۴۱

(۴). انساب الاشراف، ج ۲، صص ۲۴۱- ۲۴۰

(۵). الجمل، ص ۳۴۸؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۵۷

(۶). انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۴۷- ۲۴۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۸۸

آغاز شد، نخستین کشته، طلحه بود. «۱»

این نشان آن است که اساسا مروان برای کشتن طلحه به این جنگ آمده بوده است. او بعدها به این مسأله افتخار می‌کرد، چنان که خود این حکایت را برای امام سجاد علیه السّلام نقل کرده بود. «۲» گفته شده است که امام، طلحه را نیز در میدان جنگ صدا زد و به او فرمود: ای ابو محمد! یاد داری که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله درباره من فرمود: اللهم وال من والاه و عاد من عاداه؟ طلحه گفت: استغفر الله، اگر به خاطر آورده بودم خروج نمی‌کردم. «۳»

زبیر نیز به اصرار فرزندش عبد الله در سپاه مانده و با وجود سخنان امام حاضر به ترک میدان نمی‌شد. در یک مورد امام سخن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را به یاد او آورد که آن حضرت فرمود: فرزند عمه تو یعنی زبیر، بر تو بغی خواهد کرد. زبیر این خبر را تصدیق کرد. «۴» منابع در این که به هر روی زبیر از صحنه درگیری فرار کرده «۵» یا پشیمان، میدان را ترک کرده اختلاف نظر دارند.

امام که مقاومت بصریان را در اطراف جمل دید، دستور کشتن شتر را صادر کرد. شماری از اصحاب امام اطراف شتر را گرفته و آن را کشتند. بعدها عایشه می‌گفت: از داخل هودج علی علیه السّلام را می‌دیدم که خود در معرکه مشغول جنگ بوده و فریاد می‌زد: الجمل، الجمل. «۶» امام نزد هودج آمده و عایشه را با خطاب «یا شقیراء» مورد سرزنش قرار داد. «۷» یک نکته گفتنی آن که عایشه از داخل هودج، از سوراخی که درست کرده بودند، بیرون را تماشا می‌کرد. یک بار از کسی که افسار هودج را گرفته بود، پرسید: آیا علی در میان جمعیت است. او پاسخ داد: آری. عایشه از او خواست تا وی را به او نشان دهد. وقتی امام را به او نشان داد، گفته: چقدر به برادرش شبیه است! آن مرد پرسید: مقصودت کیست؟ گفت: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله. آن مرد که چنین شنید، افسار شتر

---

(۱). تاریخ خلیفهٔ بن خیاط، ص ۱۸۵

(۲). الجمل، ص ۳۸۳

(۳). وقعهٔ الجمل، الغلابی، ص ۴۲؛ تاریخ مختصر دمشق، ج ۱۱، ص ۲۰۴

(۴). انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۵۵؛ اخبار الطوال، ص ۱۴۷

(۵). تعبیر ابو مخنف آن است که زبیر پس از شکست سپاه میدان را رها کرده عازم مدینه بود که به قتل رسید.

انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۵۴؛ معنای این سخن جز گریز چیز دیگری نیست.

(۶). الجمل، ص ۳۷۹

(۷). همان، ص ۳۶۹

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۸۹

را رها کرده و به سپاه امام پیوست. «۱»

پس از پایان جنگ عایشه را که در هودج همچون مرده‌ای بی‌حرکت مانده بود، در آورده و همراه برادرش محمد بن ابی بکر به بصره فرستادند تا چند روز بعد از آن بصره را ترک کند. پس از آن او همراه شماری زن و مرد بصری به مدینه فرستاد. «۲»

بعدها عایشه بارها و بارها از این اقدام خود پشیمان شده و اظهار ندامت می‌کرد. «۳»

وقتی آیه «وَ قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ» را می‌خواند آن قدر گریه می‌کرد که خمارش خیس می‌شد. «۴»

ابن قتیبه می‌گوید: زنی بر عایشه وارد شد و گفت: درباره زنی که فرزند کوچکش را کشته چه می‌گویی؟ عایشه گفت: جهنم بر او واجب شده است. آن زن گفت: درباره زنی که بیست هزار تن از فرزندان بزرگش را به قتل رسانده (یعنی عایشه) چه می‌گویی؟ «۵» خود عایشه در وقت مرگ گفت: من بعد از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله حادثه‌ها آفریده‌ام، مرا در کنار سایر زنان (و نه در کنار پیامبر) دفن کنید. «۶» در نقلی دیگر آمده است که عایشه می‌گفت: شرکت نکردن من در جمل، برای من بهتر از آن بود که ده فرزند پسر از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله داشته باشم. «۷»

پس از پایان جنگ امام دستور داد تا کسی را تعقیب نکنند. هر کس تسلیم شد او نکشند و مجروحی را از بین نبرند. امام حتی کسانی چون مروان و فرزندان عثمان را آزاد کرد. در آن لحظه مروان گفت: بیعت نخواهد کرد مگر آن که او را بر بیعت مجبور کنند. امام فرمود: حتی اگر بیعت کند همچون جهود بیعت را نقض می‌کند. «۸»

امام به جز آنچه دشمن در جنگیدن از آن بهره می‌برده، اجازه برداشتن اموال شخصی مردم را ندادند. این امر برای مردمی که تا کنون، پس از هر جنگ فاتحانه‌ای، غنایم فراوانی می‌گرفتند، شگفت‌آور بود. در این باره به امام اعتراض شد، و امام با این سخن

---

(۱). سمط النجوم العوالی، ج ۲، ص ۴۴۰

(۲). انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۴۹

(۳). همان، ج ۲، ص ۲۶۵

(۴). همان، ج ۲، ص ۲۶۶

(۵). عیون الاخبار، ج ۱، ص ۲۰۲

(۶). طبقات الکبری، ج ۸، ص ۷۴

(۷). الفتوح، ج ۲، ص ۲۴۱؛ طبقات الکبری، ج ۵، ص ۶

(۸). انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۶۳ (متن و پاورقی)

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۹۰

که اگر بنا به تقسیم اموال باشد، عایشه سهم کدام یک از شما خواهد بود، آنان را شرمنده کرد. با این حال، این مشکل برای اذهان ساده عرب ماند که چگونه ممکن است، ریختن خون قومی روا باشد، اما برداشتن اموال آنان نه! «۱».

امام پس از تمام شدن غائله جمل، به مسجد جامع در آمد و به سرزنش مردم پیمان‌شکن بصره که نخستین مردمی هستند که در برابر امام خود ایستاده‌اند پرداختند. امام آنها را «جند المراۀ و أتباع البهیمۀ» (سپاه زن و پیروان حیوان) نامیدند. «۲» امام ضمن چند نامه خبر ماجرای بصره را به شهرهای مدینه و کوفه نوشتند. «۳» آنگاه دستور باز کردن بیت المال را دادند و آن را در میان اصحابشان که گفته‌اند دوازده هزار نفر بودند تقسیم کردند. این بار امام بر خلاف طلحه و زبیر که با دیدن اموال بیت المال گفتند: این همان وعده خدا و رسول است، فرمود: ای طلاهای زرد و سفید، جز من را فریب دهید. «۴»

پس از آن چندی در بصره مانده و در روز دوشنبه ۱۲ یا ۱۶ رجب سال ۳۶ هجری، «۵» پس از نصب عبد الله بن عباس به عنوان حاکم بصره، عازم کوفه شد. ورود آن حضرت به کوفه، در روز دوشنبه دوازدهم ماه رجب یاد شده است. «۶»

پس از فرونشاندن شورش پیمان‌شکنان، امام به کوفه رفته و در آنجا مستقر شدند. ترک مدینه برای امام دشوار بود اما راهی جز ماندن در کوفه نبود. درست مانند زمانی که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شهر مکه را با آن همه قداست و احساس وطن خواهی خود نسبت به آن، آن را ترک کرد و در مدینه مستقر شد. دلیل اصلی این استقرار آن بود که حجاز، توانایی تحمل رویارویی با عراق یا شام را نداشت. افزون بر آن جمعیت اندک مدینه نمی‌توانست در برابر سپاه شام بایستد.

---

(۱). اخبار الطوال، ص ۱۵۱

(۲). اخبار الطوال، ص ۱۵۱؛ الجمل، ص ۴۰۷؛ ربیع الابرار، ج ۱، ص ۳۰۸

(۳). الجمل، ص ۳۹۹- ۳۹۵

(۴). همان، صص ۴۰۲- ۴۰۱

(۵). الفتوح، ج ۲، ص ۳۷۴؛ اخبار الطوال، ص ۱۵۲ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۷۳؛ گفتنی است که نامه امام برای خبر فتح به قرظه بن کعب حاکم کوفه، در رجب همین سال نوشته شده است. نک: الجمل، ص ۴۰۴

(۶). اخبار الطوال، ص ۱۵۳

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۹۱

جنگ با ستمگران در صفین

امام در ورود به کوفه، به قصر حاکم نرفت. قصر مزبور، در طی سالها، به قصری اشرافی تبدیل شده بود. وقتی از حضرت خواستند تا به قصر برود، فرمود: قصر بومان نه، آنگاه به رحبه مسجد کوفه رفت و به طور موقت در آن ساکن شد، و پس از آن، به خانه جعده، فرزند خواهرش ام هانی رفت. «۱» مردم کوفه، به عنوان مردمی پیروز در بصره، استقبال شایانی از امام کردند. «۲» در این زمان مهمترین مسأله امام، مسأله شام بود.

در این زمان، بجز شامات، دیگر بلاد با امام بیعت کرده بودند «۳» و امام در کوفه برای مناطق مختلف عراق و ایران، حاکمانی را مشخص کرده و اعزام نمود. «۴» مالک اشتر به جزیره (شامل موصل، نصیبین، دارا، سنجار، آمد، هیت و عانات) فرستاده شد.

این منطقه از حساسیت خاصی برخوردار بود، زیرا به شام نزدیک بوده و در آن سوی ضحاک بن قیس از طرف معاویه حکومت داشت. منطقه جزیره عثمانی مذهب بودند «۵» و کسانی از «عثمانیه» که از کوفه و بصره گریخته بودند به مناطقی از جزیره که تحت سلطه معاویه بود پناه برده بودند. «۶» مناطق تحت سلطه ضحاک عبارت بود از شهرهای رقّه، رها، و قرقیسا. زمانی که اشتر به جزیره رفت، سپاهی فراهم آورده و به حران تاخت. در طی این جمله درگیری سختی با سپاه ضحاک صورت گرفت. او توانست این منطقه را تحت سلطه خود در آورد. «۷»

گفتنی است که امام در آغاز ورود در کوفه، کوشید تا اذهان مردم را نسبت به مسائل مختلف روشن کرده و آنان را برای پشتیبانی از خود در تحولات بعدی آماده سازد. آن حضرت با بزرگان و اشراف سخن گفته و آنها را برای حمایت از خود در

---

(۱). وقعهٔ صفین، صص ۳، ۵؛ الفتوح، ج ۲، ص ۳۴۹. گفتنی است که جامعترین اثر درباره واقعه صفین کتاب با ارزش وقعهٔ صفین نصر بن مزاحم متوفای ۲۱۲ است. ابن اعثم در اخبار صفین، به طور عمده از این کتاب بهره برده و آن را تلخیص کرده است. منابعی چون طبری و بلاذری، جز اخبار متفرق عمدتا از ابو مخنف مطالبی را نقل کرده‌اند.

(۲). الفتوح، ج ۲، ص ۳۴۷

(۳). انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۱۲

(۴). وقعهٔ صفین، صص ۱۳- ۱۲

(۵). الفتوح، ج ۲، ص ۳۵۰

(۶). انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۹۷

(۷). الفتوح، ج ۲، ص ۳۵۰؛ وقعهٔ صفین، ص ۱۳؛ اخبار الطوال، ص ۱۶۷

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۹۲

برابر معاویه آماده می‌ساخت.

در آن زمان، عراق تحت سلطه همین اشراف بود. رؤسای قبایل بیش از حاکم شهر قدرت داشتند و امام نمی‌توانست بدون جذب اینان، کارها را سامان دهد. در عین حال روش امام آن بود تا کار را بدون مشاورت مردم پیش نبرد. این امر، برای مردمی که درک سیاسی داشتند، شوق بیشتری برای همکاری ایجاد می‌کرد. مردم در پاسخ امام که فرمود قصد دارد تا نامه‌ای به معاویه نوشته و او را دعوت به اطاعت از خود کند، گفتند: شما هر چه انجام دهی ما از تو اطاعت می‌کنیم. اطاعت ما از تو همانند اطاعت ما از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است. «۱»

امام از کوفه با فرستادن نامه‌ای به معاویه کوشید تا او را به اطاعت از امام مسلمین قانع کند. امام ضمن نامه‌ای، به معاویه نوشتند که خلافت او بر اساس معیارهایی که تا آن زمان بوده است هیچ مشکلی ندارد و او باید آن را بپذیرد. امام در این نامه نوشتند: «اما بعد، همانا بیعتی که مردم در مدینه با من کرده‌اند برای تو نیز که در شام اقامت داری، الزامی است، چه همان کشان که با أبو بکر و عمر و عثمان بیعت کرده بودند و بر همان پایه و روشی که با ایشان بیعت شده بود، با من بیعت کرده‌اند، از این رو هیچ فرد حاضر را چاره‌ای نیست مگر آن که اختیار بیعت کند و هیچ فرد غایب را راهی نیست که آن را مردود شمارد. شوری فقط حق مهاجران و انصار است و هنگامی که شورایی از مهاجران و انصار تشکیل شد و بر رهبری مردی اتفاق کردند و او را امام خواندند، این همان گزینش مورد رضای خداست «۲» ... اگر خود را دچار بلاـ سازی (و به سرکشی ادامه دهی) من با تو بجنگم و از خدا بر ضدت یاری گیرم. درباره قاتلان عثمان سخن بسیار گفته‌ای، نخست بدان راهی که مسلمانان می‌پیمایند درآی و سپس با آنان به محاکمه نزد من آی تا تو و آنان را بر کتاب خدا وادارم ... و بدان که تو

---

(۱). الفتوح، ج ۲، ص ۳۵۲

(۲). عبد الرحمن بن غنم ازدی که او را «افقه اهل الشام» می‌گفتند در شام به شرحبیل گفت: حتی اگر علی عثمان را کشته باشد، از آن که مهاجرین و انصار با او بیعت کرده و آنان «حکّام بر مردم» هستند، باز خلیفه مسلمانهاست. نک: وقعهٔ صفین، ص ۴۵

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۹۳

در شمار طلقا هستی و اسیران آزاد شده سزاوار خلافت و شرکت در شورا نیستند.» «۱»

زمانی که جریر بن عبد الله نامه امام به معاویه داد و از او خواست تا از فتنه‌انگیزی دست برداشته و به جماعت مسلمانان بپیوندد، معاویه از مردم خواست تا در مسجد جمع شوند. او ضمن ستایش از سرزمین شام به عنوان «الارض المقدسه» گفت: من خلیفه عمر بن خطاب و خلیفه عثمان بر شما هستم. من ولیّ خون عثمان هستم که مظلوم کشته شده است. شما درباره خون عثمان چه می‌گویید؟ همه مردم حمایت خود را از او در انتقام خون عثمان اعلام کردند. این پاسخ معاویه به امام بود.

آنچه در این سخنان معاویه از همه جالب‌تر بود آن که او از طرف عمر بر شام منصوب شده بوده است. «۲»

معاویه به جریر بن عبد الله که از طرف امام آمده بود، گفت: به علی علیه السّلام بنویس که شام و مصر را برای من قرار دهد و

زمانی که درگذشت، بیعت کسی را بر عهده من نگذارد. در این صورت من کار را به او وامی‌گذارم و او را به عنوان خلیفه می‌شناسم.

جریر این مطلب را به امام نوشت و آن حضرت پاسخ داد: مغیره در مدینه به من این پیشنهاد را کرد و من قبول نکردم، من چنین نخواهم بود که «لم یکن اللّه لیرانی أتّخذ المضلین عضدا»، خداوند مرا به گونه‌ای نخواهد دید که گمراه کنندگان را به عنوان بازوی خود استفاده کنم. «۳»

نامه‌های دیگری نیز میان معاویه و امام رد و بدل شد که نکات مهمی را در بر داشت. معاویه در نامه خود به امام نوشت که پس از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله خلفای سر کار آمدند که «تو بر همه ایشان رشک بردی و با همه گردنکشی کردی. و ما آن عصیان را در نگاه خشم‌آلود و گفتار ناهنجار و آههایی که از دل بر می‌کشیدی و در تأخیر تو از (بیعت با) خلفا دریافتیم و (می‌دیدیم) که به سان کشاندن هیون فحلی حلقه در بینی (به قهر و جبر) کشانده می‌شدی تا با اکراه با ایشان بیعت می‌کردی.» معاویه در ادامه از دشمنی امام با عثمان سخن گفت و این که در کنار خانه او کشته شد و او صدایش در

---

(۱). وقعهٔ صفین، ص ۲۹؛ الفتوح، ج ۲، صص ۳۷۵- ۳۷۴؛ و نک: اخبار الطوال، ص ۱۵۷

(۲). الفتوح، ج ۲، ص ۳۸۰

(۳). وقعهٔ صفین، ص ۵۲؛ الفتوح، ج ۲، ص ۳۹۲

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۹۴

نیامد و اگر می‌خواست می‌توانست جلوی قتل او را بگیرد. اکنون هم اگر راست می‌گوید قاتلان عثمان را به او بسپارد تا با او بیعت کند.

امام در پاسخ با یاد از پیروزی که خداوند نصیب پیامبر صلّی اللّه علیه و آله کرده و دشمنانش را سرکوب کرد، یادآور شدند که: «پافشارترین مردم در تحریک بر ضد او همان خاندان خود وی بودند.» امام افزود: ما اهل بیت نخستین کسانی بودیم که به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله ایمان آوردیم، در حالی که قوم او قصد کشتن پیامبرمان را داشتند و خواستند: «ریشه ما را بر کنند و بار اندوهها را بر دلمان نهند و کارهای ناروا با ما کردند و ما را از خوراکی گوارا و نوشیدن جرعه‌ای زلال بازداشتند و بیم و ترس را به ما ارزانی داشتند و بر ما دیده‌بانان و جاسوسان گماشتند و ما را به رفتن بر کوهساری سخت و ناهموار ناگزیر کردند و آتش جنگ را بر ضد ما بر افروختند و میان خود پیمانی نوشتند که با ما نخورند و نیاشامند و همسری و خریدوفروش نکنند و دست به دستمان نسایند و امانمان ندهند مگر آن که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را به ایشان سپاریم تا او را بکشند.»

امام در ادامه با یاد از زحماتی که در جنگهای زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله تحمل کرده افزود: «تو از رشک بردن من بر خلفا و تأخیرم از بیعت با آنها و گردنکشی من بر ضد ایشان سخن گفتی. اما درباره گردنکشی؛ پناه بر خدا اگر هرگز چنان بوده باشد. و اما تأخیر من در موافقت با ایشان و ناخوشایندی از کار آنان؛ من در این مورد از کسی پوزش نمی‌خواهم.» امام در ادامه، دلیل این امر را که حقانیت او نسبت به خلافت بوده شرح داده است. پس از آن نیز در این باره که دستی در خون عثمان نداشته سخن گفته است. به علاوه از سخن ابو سفیان در جریانات سقیفه یاد کرده که از امام خواست تا اجازه ندهد خلافت از آن ابو بکر باشد، بلکه بگذارد تا او با وی بیعت کند. امام افزود:

من از این کار امتناع کردم، زیرا مردم به روزگار کفر نزدیک بودند و من از ایجاد تفرقه در میان مسلمانان بیم داشتم.» «۱» این نامه سند مهمی از برخورد امام با خلفا و نظر امام درباره حقانیت خود برای خلافت است. امام بعد از این نیز نامه‌هایی برای معاویه و

---

(۱). وقعهٔ صفین، صص ۹۱- ۸۶؛ انساب الاشراف، ج ۲، صص ۲۸۲- ۲۷۷؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۷۳؛ الفتوح، ج ۲، صص ۴۷۵- ۴۷۴ نهج السعادهٔ، ج ۴، ص ۱۸۵.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۹۵

عمرو بن عاص نگاشته و کوشید تا آنان را از راه باطلی که می‌روند، بازدارد. «۱»

امام مصمم بر جهاد با معاویه شد. آن حضرت بارها این سخن را تکرار کرده بود که «امرت بقتال الناکثین و القاسطین و المارقین.» «۲» اکنون نوبت قاسطین بود تا امام به جهاد با آنان بشتابد. آن حضرت برجستگان اصحابش که از مهاجران و انصار بودند، فرا خواند و از آنها خواست تا نظرشان را درباره رفتن به شام بیان کنند. هاشم بن عتبه برادرزاده سعد بن ابی وقاص، گفت که این گروه به دروغ مدعی خون عثمان هستند.

آنان طالب دنیایند و ما باید هر چه زودتر برای سرکوبی آنها حرکت کنیم. عمار نیز اصرار کرد که اگر یک روز زودتر حرکت کنیم بهتر است. او در شعری گفت:

سیروا إلی الأحزاب أعداء النبی‌سیروا فخیر الناس أتباع علی «۳» قیس بن سعد نیز گفت: جهاد با اینان، برای او از جهاد با ترک و روم واجب‌تر است.

سهل بن حنیف نیز آمادگی انصار را برای همراهی و اطاعت از امام اعلام کرد. در آن میان یک نفر به اعتراض برخاست و گفت: می‌خواهی ما را برای کشتن برادران شامی اعزام کنی، همان طور که دیروز برای کشتن برادرانمان در بصره بردی! مردم شروع به توبیخ او کردند. آن مرد گریخت و جمعیت نیز به دنبال او و در بازار در آشوب جمعیت کشته شد. «۴» پس از آن مالک اشتر گفت: سخن این شقی خائن شما را ناراحت نکند، همه این مردم، از شیعیان تو هستند. «۵» جوّ کوفه در این زمان به قدری مناسب بود که کسی جرأت مخالفت و یا حتی اظهار دیدگاه مخالفی را نداشت. برای بسیاری از قبایل ننگ بود که کسانی از آنها، موضع اعتزال داشته باشند. از جمله افرادی که این دیدگاه را مطرح کرد، حنظلهٔ بن ربیع بود. افراد طایفه او به قدری وی را تحت فشار قرار دادند که شبانه به طرف معاویه گریخت، گرچه گویا در جنگ شرکت نکرد. «۶»

با این حال، شک و تردید حتی برای افرادی که تا اندازه‌ای سالم بودند، کما

---

(۱). وقعهٔ صفین، صص ۱۱۱- ۱۱۰؛ الفتوح، ج ۲، صص ۴۸۰- ۴۷۷

(۲). الفتوح، ج ۲، ص ۴۶۰

(۳). وقعهٔ صفین، ص ۱۰۱؛ الفتوح، ج ۲، ص ۴۶۰

(۴). انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۹۳؛ الفتوح، ج ۲، ص ۳۶۲؛ اخبار الطوال، ص ۱۶۴. امام دیه او را از بیت المال پرداخت کرد.

(۵). وقعهٔ صفین، صص ۹۶- ۹۲

(۶). همان، صص ۹۸- ۹۹؛ الفتوح، ج ۲، ص ۴۴۴

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۹۶

بیش وجود داشت. ابو زبیب بن عوف، از امام خواست تا رسما برای او شهادت دهد که راهی که در قطع پیوند ولایت با سپاه شام رفته و جای آن را به دشمنی با آنها می‌دهند، راه حق است. امام بر این مطلب شهادت داد. پس از آن عمار نیز برایش گواهی داد و او به استناد این دو شاهد، به راه خویش مطمئن شد. «۱»

گروهی از اصحاب عبد الله بن مسعود- که زمانی در کوفه مسئول بیت المال بود- نزد امام آمدند و گفتند: ما همراه شما می‌آییم اما لشکرگاه ما جدا خواهد بود. این از آن رو است تا ببینیم چه کسی بر باطل بوده و بغی می‌کند. امام رأی شان را پذیرفت.

یک گروه چهار صد نفری، به رهبری ربیع بن خثیم، با اظهار تردید از این جنگ، از امام خواستند تا آنها را به یکی از مرزها بفرستد. امام نیز آنان را به مرز ری فرستاد. امام افراد طایفه باهله را نیز که نه امام از دست آنها خشنود بود و آنها از دست امام، عطایشان را پرداخت کرده به مرز دیلم فرستاد. «۲»

عبد الله بن بدیل، نیز در سخنانی ضمن تأیید موضع امام، خطاب به آن حضرت گفت: دشمنی اینان با تو به خاطر ضرباتی است که پیش از این بر آنها وارد کرده‌ای. او سپس خطاب به مردم گفت: چگونه معاویه با علی علیه السّلام بیعت می‌کند در حالی که برادرش حنظله، دائیش ولید، و جدش عتبه در یک معرکه کشته شده‌اند؟ «۳»

حجر بن عدی و عمرو بن حمق راه افتاده اظهار برائت و لعن به شامیان می‌کردند. امام آنان را خواست و فرمود: نمی‌خواهد آنها به لعّان و شتّام شناخته شوند. بجای این کار، از خدا بخواهند تا از خونریزی جلوگیری کرده و صلح و صفا برقرار شود. عمرو بن حمق، بر دوستی خود در هر حال نسبت به امام تأکید کرده و آن حضرت نیز در حق وی دعا کردند. «۴» عمرو تا زمانی که به دست ابن ام الحکم حاکم معاویه در جزیره به شهادت رسید، بر سر پیمان خود باقی بود.

پس از آن که امام مطمئن شد معاویه جز زبان زور چیزی نمی‌فهمد و از سوی

---

(۱). وقعهٔ صفین ۱۰۱- ۱۰۱

(۲). همان، ص ۱۱۵؛ اخبار الطوال، ص ۱۶۵ گویا این همان خواجه ربیع است که اکنون در مشهد مزارش آباد و پرمشتری است.

(۳). وقعهٔ صفین، ص ۱۰۲؛ الفتوح، ج ۲، ص ۴۴۷

(۴). وقعهٔ صفین، ص ۱۰۳؛ الفتوح، ج ۲، صص ۴۴۸- ۴۴۷؛ اخبار الطوال، ص ۱۶۵

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۹۷

دیگر بزرگان کوفه مدافع وی در جنگ با شام هستند، در خطبه‌ای عمومی مردم را به جهاد فرا خواند. پس از وی، امام حسن علیه السّلام به سخنرانی پرداخت و ضمن آن فرمود:

«برای نبرد با دشمن خود، معاویه و سپاهش، بسیج شوید؛ زیرا او اینک آماده شده است، و روحیه پیکارجویی را رها نکنید، که ترک آن، رشته پیوند دلها را بگسلد و پایمردی (با جولان) تیغ و سنان ضامن همیاری و جلوگیری (از شکست) است.» پس از آن، امام حسین علیه السّلام نیز ضمن سخنانی مردم را به جنگ بر ضد شامیان بر انگیخت. «۱» امام به ابن عباس نامه نوشت تا مردم بصره را نیز به همراهی دعوت کند.

بسیاری از مردم بصره پس از دعوت امام، همراه ابن عباس به کوفه آمدند. ابن عباس، ابو الاسود دئلی را بجای خود در بصره گماشت. آن حضرت به مخنف بن سلیم نامه نوشت تا کسی را بجای خود در اصفهان گماشته و به امام ملحق شود و او نیز چنین کرد.

کوفه آماده نبرد با شام شد. امام دستور دادند تا جنگجویان در نخیله، که اردوگاه نظامی کوفه بود، اجتماع کنند. این امر، معاویه را نیز بر آن داشت تا منبر کوفه را با لباس خونین عثمان، آزین بسته، و در حالی که هفتاد هزار شیخ پیرامون آن گریه می‌کردند، مردم شام را برای مقابله با سپاه عراق آماده کند. «۲» بر اساس گزارش نصر بن مزاحم، جنگ صفین از ماه دوم سال ۳۷ آغاز شده و تا صفر سال بعد ادامه یافته است.

زمانی که سپاه عراق، به سپاه شام رسیدند، متوجه شدند که آنان در منطقه مستقر شده و راه سنگفرش را نیز که از میان باتلاق عبود می‌کرد در اختیار خود گرفته‌اند. آنها تیراندازان و سوارانی را برای جلوگیری از رفت و شد عراقیان به شریعه در آنجا مستقر کرده‌اند.

گفته شده است که شمار سپاه شام بالغ بر یکصد و بیست هزار نفر بوده است. «۳»

سپاه امام نیز زمان خروج از کوفه بالغ بر هشتاد هزار نفر بوده که در راه نیز تعدادی از مردم مدائن به آن افزوده شدند. «۴»

---

(۱). وقعهٔ صفین، صص ۱۱۵- ۱۱۴

(۲). وقعهٔ صفین، ص ۱۲۷

(۳). الفتوح، ج ۲، ص ۴۳۹

(۴). اخبار الطوال، صص ۱۶۷- ۱۶۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۹۸

در درگیری ایجاد شده، و با رشادت مالک، «۱» سپاه عراق بر آب مسلط شد و امام دستور داد تا مانع از استفاده از آب برای شامیان نشوند. معاویه با انتشار خبری (که با فرستادن تیری به سوی سپاه امام صورت گرفته و بر سر آن نامه‌ای بود که روشن نبود که چه کسی فرستاده و شاید یک دوست!) دائر بر زیر آب گرفتن منطقه تحت اختیار امام، سپاه عراق را جابجا کرد. امام که با جابجا شدن سپاه مخالف بود، اما مغلوب رأی عراقیان شد و سپاه عراق تنها با جنگی مجدد توانست مجددا بر آب مسلط شود.

با گذشتن محرم، ماه حرام تمام شد و جنگ صفین به تمام معنا، در نخستین روز ماه صفر که گفته شده چهارشنبه بوده! میان مالک و حبیب بن مسلمه آغاز شد. «۲» در شب آغاز جنگ، امام به همه نیروهای خود، سفارش می‌کرد: «لا تقاتلوا القوم حتی یبدءوکم». «۳» تا زمانی که شروع نکرده‌اند، با آنها نجنگید.

هدف امام در اینجا نیز آن بود که تا آخرین لحظه فرصتی برای بازگشت شامیان به حق باقی بگذارد. سفارشات امام به سپاهش چنین بود: «تا آغاز به جنگ نکرده‌اند شما به جنگ با ایشان نپردازید، چه شما به حمد خدا حجتی تمام دارید و چون ایشان را واگذارید تا آغاز به جنگ کنند این حجتی دیگر به سود شما و بر ضد آنان است. و اگر جنگیدید و دشمن را شکست دادید، گریزنده‌ای را نکشید و مجروحی را تمام کش نکنید و عورتی را برهنه نسازید و کشته‌ای را مثله نکنید. و اگر به قرارگاه قوم دشمن در آمدید، پرده‌ای را مدرید و جز به فرمان من به خانه‌ای وارد نشوید و چیزی از اموال ایشان را جز آنچه در لشکرگاه باشد بر نگیرید و به هیچ زنی آزار و گزندی نرسانید، گرچه به ناموس شما دشنام دهند و فرماندهان و نیکان شما را مشمول دشنام سازند؛ زیرا آن زنان، از نظر نفسانیات و خرد ضعیف و ناتوانند و ما مأمور بودیم (زمان پیامبر «ص») آن زمان که آنان زنان مشرکی بودند نیز از آزار رساندن به ایشان خودداری کنیم.» «۴»

به هر روی جنگ در روز چهارشنبه اول ماه صفر «۵» آغاز شد و دو طرف به

---

(۱). الفتوح، ج ۳، ص ۱۳

(۲). همان، ص ۲۱۴؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۰۳

(۳). الفتوح، ج ۳، صص ۴۵- ۴۴

(۴). وقعهٔ صفین، صص ۲۰۴- ۲۰۳

(۵). علی رغم این که در چند منبع این تاریخ آمده است، بلاذری (انساب، ج ۲، ص ۳۲۳) دوازدهم ماه صفر را

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۹۹

شدّت به جنگ با یکدیگر پرداختند. گویا هر روز یکی از فرماندهان امام رهبری خط مقدم را عهده‌دار بوده است. روز نخست مالک، روز دوم هاشم بن عتبه، روز سوم عمار بن یاسر، روز چهارم محمد حنفیه و روز پنجم عبد الله بن عباس، فرماندهی را

عهده‌دار بوده‌اند. «۱» پنج شنبه بعدی، جنگ شدت یافت و ضمن آن جناح چپ عراق شکست اما به سرعت با همت و رشادت خود امام و مالک این شکست جبران شد. «۲»

امام خود در میان سپاه حضور داشت و مرتب با خواندن دعاها و خطبه‌ها آنان را به پایداری فرا می‌خواند. «۳»

امام در بحبوحه درگیری، قرآنی به دست یکی از سپاهیانش داد تا به سوی سپاه شام رفته آنان را به حکمیت قرآن دعوت کند، اما سپاه شام او را کشتند. «۴» امام از معاویه خواست تا با یکدیگر مبارزه کنند، هر کدام پیروز شدند، حکومت از آن او باشد.

معاویه حاضر به پذیرش این پیشنهاد نشد. «۵» یک بار نیز با عمرو روبرو شد که عمرو با آشکار کردن عورت خود و استفاده از حیای امام توانست از معرکه بگریزد. «۶» نظیر همین مسأله برای بسر بن ارطاة نیز پیش آمده است. «۷» در این جنگ بسیاری از سپاهیان برجسته امام نظیر عمار یاسر به شهادت رسیدند. یکی از شهدای صفین اویس قرنی، «۸» عارف نامی است که منزلتی بزرگ در میان مسلمانان داشته و دارد. ابن اعثم، در ضمن خبر شهادت وی در صفین، شرحی درباره وی به دست داده است. «۹»

هاشم بن عتبه معروف به هاشم المرقال، که یک چشم خود را در فتوحات از دست داده بود، از فداکارترین یاران امام بود که در صفین به شهادت رسید. او برادر

جمعه دانسته است که با این تاریخ سازگار نیست، اما با توجه به خبر نصر دایر بر آن که قرار نامه حکمیت در چهار شنبه هفدهم صفر نوشته شده نقل بلاذری به این که دوازدهم ماه صفر جمعه بوده درست می‌شود.

(۱). انساب الاشراف، ج ۲، صص ۳۰۵- ۳۰۳

(۲). همان، ج ۲، صص ۳۰۶- ۳۰۵

(۳). وقعة صفین، صص ۲۳۲- ۲۳۰

(۴). وقعة صفین، ص ۲۴۴

(۵). همان، ص ۲۷۴؛ اخبار الطوال، ص ۱۷۶

(۶). وقعة صفین، ص ۴۰۷؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۳۰؛ اخبار الطوال، ص ۱۷۷

(۷). الفتوح، ج ۳، صص ۱۷۴- ۱۷۳

(۸). وقعة صفین، ص ۳۲۴؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۲۰. بلاذری خبر شهادت اویس را با تردید آورده است. مصحح محترم منابع متعددی را که این خبر غیر قابل تردید را آورده‌اند در صفحات ۳۲۲- ۳۲۰ یاد کرده است.

(۹). الفتوح، ج ۲، صص ۴۶۰- ۴۵۱

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۰۰

زاده سعد وقاص بوده، و بر خلاف موضع او که در شمار قاعدین بود، با اطمینان کامل در کنار امام ایستاد تا به شهادت رسید. «۱» از دیگر یاران امام که در صفین به شهادت رسید، خزیمه از اصحاب رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بود که آن حضرت گواهی او را به جای دو گواهی پذیرفت، و به همین دلیل به «ذو الشهادتین» مشهور بود.

در یکی از آخرین روزهای جنگ، نبرد چنان سخت شد که از نماز صبح آغاز شد و تا نیمه شب ادامه یافت. در تمام این مدت، اشتر به کار تحریک و تحریض سپاه مشغول بود. این شب را «لیلة الهریر» نامیده‌اند. مجددا جنگ از نیمه آن شب آغاز شد و تا ظهر فردا ادامه داشت. امام ضمن خطبه‌ای فرمود: جز یک نفس از دشمن نمانده است.

معاویه و عمرو که کار را تمام شده می‌دیدند و احساس کردند که نمی‌توانند به سپاه شام امید چندانی داشته باشند دست به حیله زدند. فردای لیلة الهریر، که جنگ تا ظهر آن ادامه داشت، «۲» پانصد قرآن بر سر نیزه‌های شامیان رفت. فریاد بلند بود که ای گروه

عرب! به زنان و دختران خود بیندیشید، اگر شما نابود شوید، فردا چه کسی در برابر رومیان و ترکان و پارسیان در ایستد؟ «۳»

این اقدام سبب شد تا کم کم در میان سپاه عراق این ندا شنیده شود که دشمن حکمیت قرآن را پذیرفته است و ما حق جنگ با آنها را نداریم. امام به شدت در برابر این سخن ایستاد و اعلام کردند که این کار، جز فریب چیزی نیست. صعصعه می گفت: اقدام معاویه بعد از آنی بود که شنید اشعث بن قیس در لیلهٔ الهریر، از زنان و دختران یاد کرده و این که عرب در حال نابودی است. «۴»

نخستین مخالف جدی امام نیز برای استمرار جنگ، همین اشعث بود.

بالا گرفتن اختلاف در میان سپاه امام کار را سخت دشوار کرد. امام احساس کرد که دیگر فرمانده نیست بلکه این مردم هستند که دستان او را بسته و بر وی امیر شده‌اند. با این حال امام برخاست و فرمود: من سزاوارترین افراد برای پذیرفتن

---

(۱). اخبار مفصل وی در وقعهٔ صفین آمده است. از جمله نک: صص ۳۵۶- ۳۴۶

(۲). انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۲۳

(۳). وقعهٔ صفین، ص ۴۷۸

(۴). همان، ص ۴۸۱

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۰۱

حکمیت کتاب خدا هستم اما معاویه و اصحابش اصحاب دین و قرآن نیستند، من آنها را بهتر از شما می‌شناسم. از کوچکی با آنها بوده‌ام. در این لحظه حدود بیست هزار نفر از سپاه عراق نزد امام آمده بدون آن که آن حضرت را «امیر المؤمنین» خطاب کنند، از او خواستند تا حکمیت قرآن را بپذیرد. طایفه قرّاء که به خواندن قرآن دلخوش داشتند و شماری از آنها در سلک خوارج در آمدند، در میان این افراد بودند. «۱» در این زمان، اشتر در خط مقدم نزدیک لشکرگاه معاویه مشغول جنگ آمد. مخالفان جنگ، از امام خواستند تا دستور دهد اشتر برگردد. امام یزید بن هانی را به دنبال او فرستاد.

اشتر پیغام داد: اکنون وقت بازگشت نیست. مخالفان گفتند: تو او را به ادامه جنگ واداشته‌ای. اگر اشتر بازنگردد تو را خواهیم کشت. این خبر سبب شد تا اشتر بازگشت و جنگ متوقف شد. امام ضمن نامه‌ای به معاویه با قید این که ما می‌دانیم تو اهل قرآن نیستی، پذیرفتن حکمیت قرآن را یادآور شد. «۲»

اشعث نزد معاویه رفت و از وی درباره چگونگی اجرای حکم قرآن سؤال کرد. او گفت: بهتر است یک نفر از سوی ما و فرد دیگری از سوی شما بنشینند و در باره حکم قرآن در این باره اظهار نظر کنند. او این نظر را به امام منتقل کرد. پس از آن جمعی از قرّاء شام و عراق در میان دو سپاه آمدند، مدتی قرآن خواندند و متفق شدند که آنچه را قرآن احیا کرده احیا کنند. پس از آن اهل شام، عمرو بن عاص را برگزیدند.

اشعث و شماری دیگر از کسانی که بعدا در گروه خوارج در آمدند، ابو موسی اشعری را پیشنهاد کردند.

امام به دلیل مخالفت ابو موسی با وی در جنگ جمل حاضر به قبول وی نشد، اما آنها در این باره اصرار کردند. پیشنهاد امام، ابن عباس و یا اشتر بود، اما آنها گفتند:

اشتر عقیده به جنگ دارد. ابن عباس نیز نباید باشد؛ زیرا عمرو بن عاص از مضری‌هاست، طرف دیگر باید یمنی باشد. (لا و الله لا یحکم فیها مضریان حتی تقوم الساعهٔ). «۳» امام اصرار را بی‌مورد دید و فرمود: هر کاری می‌خواهید بکنید. «۴» بعدها

---

(۱). وقعهٔ صفین، ص ۴۸۹

(۲). همان، ص ۴۹۴- ۴۹۰

(۳). متأسفانه در جنگ صفین رقابت مضری و یمنی مشکل ایجاد کرد. نک: الفتوح، ج ۳، ص ۱۶۳

(۴). وقعهٔ صفین، صص ۵۰۰- ۴۹۹

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۰۲

ابن عباس می‌گفت: اگر آن زمان یارانی بودند که بر جنگ صبوری می‌کردند پیروزی نزدیک بود. «۱»

بدین ترتیب قرار شد تا قرار نامه‌ای نوشته شود. در این قرارنامه با اشاره به انتخاب این دو نفر از سوی مردم شام و عراق، آمده بود که قرار است تا درباره آنچه اینها اختلاف کرده‌اند نظر بدهند: «به این شرط که آن دو به استوارترین و بزرگترین وجهی که خداوند از هر یک از آفریدگان خود پیمان گرفته ملتزم به عهد و پیمان الهی باشند که در مأموریتی که بدان گسیل شده‌اند قرآن را فرا روی خود دارند و در داوری خود از آنچه در قرآن نگاشته شده تجاوز نکنند. و اگر در قرآن نیافتند کار را به مدار سنت جامع پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله برگردانند و به هیچ روی نباید به خلاف تکیه کنند و در این امر به دنبال هوای خویش روند و به شبهه در افتند.» همچنین قرار شد، تا در صورت مرگ یکی از این دو، پیش از داوری، فرمانروای طرف مزبور بتواند شخص دیگری را انتخاب کند.

در این فاصله اگر یکی از دو فرمانروا در گذشتند، مردم همان ناحیه شخص دادگر دیگری را بجای او انتخاب کنند. در ادامه آمده بود: «بر داوران واجب است که عهد و پیمان الهی را مرعی دارند و از خود اجتهادی (برابر نص قرآن) نیارند و به عمد، دست به جور نگشایند و به شبهه در نیفتند و در داوری خویش از حکم قرآن و سنت پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله در نگذرند. و اگر چنین نکنند، امت تن به داوری آنان در ندهد و عهد و ذمه‌ای را که آن دو بر گردن گرفته باشند نپذیرد.»

در قرارنامه، تاریخ حکمیت به پایان ماه رمضان موکول (یعنی هشت ماه، از ماه صفر تا رمضان) و قرار بود تا به هر روی تا موسم حج مسأله خاتمه یابد: «اگر تا پایان موسم، بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله او داوری نکردند، مسلمانان همچنان که از آغاز بوده‌اند، بر حالت جنگ باقی بمانند، و شرطی میان هیچ یک از دو گروه نباشد.» پیمان مزبور در چهار شنبه (ابو مخنف: روز جمعه) «۲» هفدهم ماه صفر سال ۳۷

---

(۱). انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۳۷

(۲). همان، ج ۲، ص ۳۳۷؛ و نک: ص ۳۳۸

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۰۳

هجری نوشته شد. «۱»

در این قرارنامه، حقوق مساوی برای امام و معاویه قرار داده شده بود. در وهله اول نام امام همراه تعبیر «امیر المؤمنین» آمد که معاویه زیر بار نرفت. اشعث اصرار کرد تا این عنوان حذف شود، امام فرمود: سبحان الله: سنتی چونان سنت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله جایی که سهیل بن عمرو نماینده مشرکین اصرار کرد تا در صلحنامه حدیبیه، عنوان «رسول الله» حذف شود. «۲»

به هر روی قرارنامه نوشته شد، اما در میان گروهی از اصحاب امام، آشوبی برخاست که زمینه‌ساز جریان خوارج گردید. افرادی در همانجا با قرارنامه مخالفت کردند، جز این که کسانی که به درستی از شیعیان حضرت بودند، به خاطر امام، جریان تحکیم را تحمل کردند. از جمله آنها مالک بود. وقتی به امام خبر دادند که مالک از این قرارنامه راضی نیست، امام فرمود: وقتی من راضی شوم مالک هم راضی خواهد شد، و من راضی شدم. از این که می‌گویید او از من فاصله گرفته، من به او چنین گمانی ندارم، در میان شما دو تن و حتی یک نفر چون او که این چنین درباره دشمنش بیندیشد نیست. «۳»

امام در ربیع الاول سال ۳۷ به همراه سپاه به کوفه بازگشت. «۴» در کوفه، صدای گریه و زاری از هر خانه‌ای بلند بود و امام با

گواهی بر شهادت کشتگان آنان، آنها را تسلیت می‌داد. امام سرانجام ابو موسی را به سوی محل تحکیم فرستاد. نیجه حکمیت نیز با حیله عمرو بن عاص چنین شد که ابو موسی ابتدا علی علیه السّلام را از خلافت عزل کرد و عمرو نیز که بنا بود در سخنانش معاویه را عزل کند، بجای آن او را تثبیت کرد.

---

(۱). اخبار الطوال، صص ۱۹۶- ۱۹۴؛ وقعهٔ صفین، صص ۵۷۰- ۵۰۴؛ و نک: انساب الاشراف، ج ۲، صص ۳۳۵- ۳۳۴

(۲). وقعهٔ صفین، ص ۵۰۸؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۹

(۳). وقعهٔ صفین، ص ۵۲۱؛ و نک: انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۳۶

(۴). انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۳۷

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۰۴

جنگ با خوارج

درست همان زمان که اشعث بن قیس قرار نامه تحکیم را برای گروههای مختلف سپاه می‌خواند، گروهی از سپاهیان، در برابر او فریاد زدند: «لا حکم إلّا للّه». «۱» به گزارش نصر بن مزاحم افرادی از بنی مراد، بنی راسب و بنی تمیم، با شعار بلند از حکمیت رجال در دین ابراز تنفر کرده و گفتند: حکمیت تنها سزاوار خداوند است. در میان مخالفان، عمرو بن ادیّه (و در نقلی دیگر: عروهٔ بن جدیر) «۲» به اشعث حمله کرد:

شمشیر او به آرامی بر اسب اشعث فرود آمد. اندکی بعد از آمدن اشعث نزد امام و اظهار این که همه مردم راضی بودند مگر عده کمی از آنها، فریادهای لا حکم الا لله، بلندتر شد. سؤال آنان این بود: پس تکلیف کشتگان ما چیست؟ خداوند تکلیف معاویه را روشن کرده و حکم خدا چیزی جز سرکوب سپاه شام نیست.

در راه بازگشت از صفین، مردم به دو گروه تقسیم شده گروهی مخالف حکمیت بودند و گروهی دیگر، آنها را به جدایی از جماعت متهم می‌کردند. «۳» در نزدیکی کوفه، کم کم جماعتی از سپاه جدا شده و به منطقه حروراء، در نیم‌فرسنگی کوفه «۴» رفتند. به همین دلیل بعدها، آنان را حروریه نامیدند.

برجسته‌ترین چهرهای خوارج عبارت بودند از: حرقوص بن زهیر تمیمی، شریح بن أوفی العبسی، فروهٔ بن نوفل اشجعی، عبد الله بن شجرهٔ سلمی، حمزهٔ بن سنان أسدی و عبد الله بن وهب راسبی. اینان پس از آن که امام به کوفه وارد شد نزد امام آمدند و از آن حضرت خواستند تا ابو موسی را برای حکمیت نفرستد. امام فرمود: ما چیزی را پذیرفته‌ایم که نمی‌توانیم آن را نقض کنیم. «۵» همانگونه که از اسامی این افراد بر می‌آید، از مشاهیر عراق، کسی در میان آنها نبود. بر عکس آنها نوعا از قبایل بدوی همانند بکر بن وائل و بنی تمیم بودند. «۶»

بیشتر خوارج از بدویانی بودند که اصولا از امامت و سیاست، به عنوان امری فرا قبیله‌ای برداشتی نداشتند. آنها این گرایش خود را در قالب برداشتی منحرفانه از

---

(۱). اخبار الطوال، ص ۱۹۶

(۲). انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۳۹

(۳). انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۴۲

(۴). تاریخ الیعقوبی، ج ۲، صص ۱۹۱

(۵). انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۵۹

(۶). همان، ج ۲، ص ۳۵۰

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۰۵

شعار لا حکم الا لله نشان می‌دادند. از جمله خوارج، عتریس بن عرقوب شیبانی بود که از اصحاب عبد الله بن مسعود بود. «۱» خوارج چند مسأله مهم را مطرح کردند. سؤال نخست آنها این بود که چگونه امام رضایت داده است تا «رجال» در کار «دین» حکمیت کنند؟ سؤال دوم این بود که چرا امام، راضی شد تا لقب خلافتی او یعنی «امیر المؤمنین» حذف شود؟ اشکال آنها به تعبیری که یعقوبی آورده این بود که امام، با این اقدام خود، «وصایت» را ضایع کرده است. «۲» سؤال دیگر آنها این بود که چرا امام بعد از پیروزی بر ناکثین اجازه تقسیم غنایم را نداد؟ چگونه کشتن آنها روا بود اما گرفتن اموال آنها حلال نبود. «۳»

امام درباره حذف لقب «امیر المؤمنین» استناد به حذف عنوان «رسول الله» در صلح حدیبیه کرد. درباره حکمیت نیز فرمود: من از آغاز با این حکمیت مخالف بودم، بعد نیز که به اجبار مردم به آن تن دادم، شرط کردم که اگر آنها به کتاب خدا حکم کردند، به حکم آنها پایبند باشم؛ زیرا در اصل ما حکمیت قرآن را پذیرفته‌ایم نه حکمیت رجال را. به علاوه امام تصمیم خود را دایر بر ادامه جنگ با شام پس از جمع‌آوری خراج اعلام کرد. بدین ترتیب بسیاری از کسانی که به خوارج پیوسته بودند، به جمع تابعین امام پیوستند. «۴»

اما هنوز کسانی که بر عقیده خود پایبند بودند، فراوان بودند. آنان با استناد به «لا حکم الا لله» با حکمیت به مخالفت برخاستند. این از ویژگیهای خوارج بود که به ظواهر تمسک کرده و با «ضرب القرآن بعضه ببعض» برداشتهای افراطی می‌کردند.

امام در برابر گروهی که در مسجد به وی اعتراض کردند و همین شعار را سر دادند، فرمود: «کلمهٔ حق یراد بها الباطل» این سخن حقی است که برداشت باطلی از آن می‌شود. امام در برخورد با مخالفان خارجی خود فرمود: اگر ساکت ماندند ما آنها را به حال خود می‌گذاریم، اگر تبلیغات کردند و سخن گفتند، ما در برابر، با آنها سخن خواهیم گفت، اگر بر ما خروج کردند، با آنها به جنگ خواهیم پرداخت. در این لحظه

---

(۱). همان، ج ۲، ص ۳۶۳ حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ۱۰۵ جنگ با خوارج ..... ص : ۱۰۴

(۲). تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۲

(۳). انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۶۰

(۴). همان، ج ۲، ص ۳۴۹

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۰۶

یکی از خوارج برخاست و گفت: خدایا! از این که در دین خود تن به ذلت دهیم به تو پناه می‌بریم، این سستی است و به خشم خداوند منجر خواهد شد. «۱»

صحبتهای مکرر امام و اصحاب آن حضرت، نتوانست عده‌ای از خوارج را، از مسیری که برگزیده بودند، بازگرداند. خوارج در شوال سال ۳۷ در منزل زید بن حصین اجتماع کرده و با انتخاب عبد الله بن وهب راسبی به رهبری خود، «۲» وضعیت سیاسی و نظامی خود را سامان بخشیدند. این تصمیم‌گیری بعد از رمضانی بود که ابو موسی برای حکمیت اعزام شده بوده است. پس از حکمیت، آنها باقی ماندن در کوفه را جایز ندانسته تصمیم گرفتند تا به مدائن در آمدند. آنان از آنجا به همفکران بصری خود نامه نوشته آنها را نیز به سوی خود دعوت کردند. برخی از آنها رفتن به مدائن را به دلیل وجود شیعیان امام علی علیه السّلام صلاح ندانسته و نهروان را برگزیدند. «۳»

پس از اعلام نتیجه حکمیت، امام علی علیه السّلام مخالفت خود را با نتیجه حکمیت اعلام کرده و از مردم خواستند تا برای جنگ با قاسطین در لشکرگاه اجتماع کنند. «۴» امام در پی خوارج فرستاد و به آنان فرمود: کار این دو حکم بر خلاف قرآن بوده و من به سوی شام در حرکت هستم، شما نیز ما را همراهی کنید. «۵» آنها گفتند: بر ما روا نیست تا تو را به عنوان امام برگزینیم. پس از اجتماع مردم در نخیله، سپاه عراق به سمت شهر انبار حرکت کرده از آنجا به قریه شاهی و پس از آن به دباها و تا دمما رفتند. «۶» خوارج که این زمان در نهروان اجتماع کرده بودند، در مسیر خود به عبد الله فرزند خبّاب بن ارت برخوردند. از عبد الله نظرش را درباره امام علی علیه السّلام سؤال کردند.

او گفت: علی، امیر المؤمنین و امام المسلمین است. آنها عبد الله و همسر او را که باردار بود به قتل رساندند. گفته‌اند که خوارج در طول راه به هر کسی بر می‌خوردند، رأی او را درباره حکمیت سؤال می‌کردند. اگر با آنها موافق نبود او را می‌کشتند. «۷» این

---

(۱). همان، ج ۲، ص ۳۵۲

(۲). همان، ج ۲، ص ۳۶۴

(۳). اخبار الطوال، صص ۲۰۴- ۲۰۳

(۴). انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۶۶، و در پاورقی همان از: الامامهٔ و السیاسهٔ، ج ۱، ص ۱۴۳

(۵). اخبار الطوال، ص ۲۰۶

(۶). انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۶۷

(۷). اخبار الطوال، ص ۲۰۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۰۷

حرکت سبب شد تا امام تصمیم به مقابله با آنها بگیرد. «۱»

دلیل این امر آن بود که امام نمی‌توانست کوفه را در حالی که تنها زنان و کودکان در آن هستند با چنین جنایتکارانی تنها بگذارد. امام تا مدائن رفته و از آنجا عازم نهروان شد. آن حضرت ضمن نامه‌ای به خوارج آنها را دعوت به بازگشت به جماعت کرد. عبد الله بن وهب، در پاسخ امام، ضمن اشاره به آنچه تا آن زمان رخ داده بود، همان سخن پیش را درباره شک امام در دین و لزوم توبه آن حضرت یادآور شد. قیس بن سعد و ابو ایوب انصاری در برابر آنها قرار گرفته و از آنان خواستند تا برای جنگ با معاویه به آنان بپیوندند. خوارج گفتند که امامت امام علی علیه السّلام را نمی‌پذیرند. تنها وقتی حاضر به همراهی هستند که کسی چونان عمر رهبری آنها را در دست داشته باشد. «۲»

زمانی که امام دریافت که اینان تسلیم تسلیم‌پذیر نیستند، سپاه خویش را که شامل چهارده هزار نفر بود، در برابر خوارج آراست. در این لحظه، فروهٔ بن نوفل با پانصد نفر از خوارج جدا شد و در بندنیجین و دسکره اقامت گزید. «۳»

شمار دیگری از آنها به تدریج جدا شدند تا آن که تنها هزار و هشتصد سواره و هزار و پانصد پیاده در کنار عبد الله بن وهب باقی ماند. «۴» این بار نیز امام از اصحاب خود خواست تا آغازگر جنگ نباشند. «۵» خوارج جنگ را آغاز کردند. آنها با سرعت بسیار زیادی مضمحل شده و رهبرانشان کشته شدند. از سپاه امام، کمتر از ده نفر کشته شدند. «۶» چهار صد نفر از کسانی که جز فراریان در میدان افتاده بودند به خانواده‌هایشان تحویل داده شدند. این درگیری در نهم صفر سال ۳۸ رخ داد. «۷»

---

(۱). انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۶۲، ۳۶۸

(۲). انساب الاشراف، ج ۲، صص ۳۷۰- ۳۷۰؛ اخبار الطوال، ص ۲۰۷

(۳). اخبار الطوال، ص ۲۱۰

(۴). انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۷۱

(۵). اخبار الطوال، ص ۲۱۰

(۶). یکی از آنها، یزید بن نویره انصاری بود که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله دو بار شهادت به بهشتی بودن او داده بود. (الاصابه، ج ۶، ص ۳۴۸). فهرست اسامی شهدای این جنگ را ابن اعثم (ج ۴، ص ۱۲۷) و ابن ابی الحدید (ج ۲، ص ۲۹) آورده‌اند. نقلهای آنها را با اسامی شهدا بنگرید در: انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۷۴، (پاورقی).

(۷). انساب الاشراف، ج ۲، صص ۳۷۵- ۳۷۴. در فتوح (ج ۳، ص ۲۷۷) آمده است که، زمانی که امام از جنگ با خوارج فارغ شده به کوفه در آمد، هفده روز از ماه رمضان مانده بود.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۰۸

زمانی که جنگ تمام شد، امام از مردم خواست تا برای جنگ با قاسطین، عازم شام شوند. اما مردم، ابراز خستگی کرده و سخنان اشعث بن قیس سبب شد تا امام به نخیله بازگردد. در آنجا مردم به کوفه رفته و تنها سیصد نفر با امام ماندند. «۱» لاجرم امام نیز به کوفه بازگشت. از این پس آن حضرت، هر از چندی با سخنان خود مردم را به جهاد بر ضد شامیان دعوت می‌کرد، اما کسی پاسخ مساعد نمی‌داد. در اینجاست که تا آخر، امام ضمن خطبه‌های طولانی، به سرزنش مردم کوفه پرداخت و از بی‌وفایی آنان مکرر سخن گفت.

آخرین تلاشها

همان گونه که اشاره شد، پس از نهروان، امام کوشید تا مردم عراق را برای جنگ مجدد با شام بسیج کند، اما، شمار کسانی که حاضر به همراهی امام بودند اندک بود. امام ضمن خطبه‌های خود، از مردم خواستند تا همراهیش کنند، اما کمتر پاسخ مساعد دریافت می‌کردند. آن حضرت در خطبه‌ای فرمودند: «گرفتار کسانی شده‌ام که چون امر می‌کنم فرمان نمی‌برند، و چون می‌خوانم پاسخ نمی‌دهند. ای ناکسان! برای چه در انتظارید؟ و چرا برای یاری دین خدا گامی بر نمی‌دارید؟ دینی کو که فراهمتان دارد، غیرتی کو تا شما را به غضب آرد؟ فریاد می‌خواهم و یاری می‌جویم، نه سخنم می‌شنوید نه فرمانم را می‌برید، تا آنگاه که پایان کار پدیدار گردد و زشتی آن آشکار. نه انتقامی را با شما بتوان کشید و نه با یاری شما به مقصود توان رسید. شما را از رفتن بازدارد، ناله در گلو شکستید و بر جای خویش نشستید.» «۲»

امام در خطبه‌ای دیگر فرمود: «ای مردم رنگارنگ، با دلهای پریشان و ناهماهنگ. تن‌هاشان عیان، خردهاشان از آنان نهان، در شناخت حق شما را می‌پرورانم، همچون دایه‌ای مهربان، و شما از حق می‌رمید چون بزغالگان از بانگ شیر غران. هیهات که به یاری شما تاریکی را از چهره عدالت بزداییم، و کجی را که در

---

(۱). همان، ج ۲، ص ۳۷۹

(۲). همان، خطبه ۳۹

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۰۹

راه حق راه یافته راست نمایم.» «۱»

امام در خطبه‌ای دیگر فرمود: «ای مردمی که اگر امر کنم فرمان نمی‌برید، و اگر بخوانمتان، پاسخ نمی‌دهید. اگر فرصت یابید، فرو می‌مانید و اگر با شما بستیزند، سست و ناتوانید. اگر مردم بر امامی فراهم آیند، سرزنش می‌کنید و اگر ناچار به کاری دشوار در

شوید، پای پس می‌نهید. بی‌حمیّت مردم! انتظار چه می‌برید؟ چرا برای یاری بر نمی‌خیزید و برای گرفتن حقتان نمی‌ستیزید. مرگتان رسد، یا خواری بر شما باد. به خدا اگر مرگ من بیاید، و به سر وقتم خواهد آمد، میان من و شما جدایی می‌اندازد، حالی که همنشینی‌تان را خوش نمی‌دارم، و با شما بودن چنان است که گویی یاوری ندارم. راستی شما چه مردمی هستید؟ دینی نیست که فراهمتان آرد؟

غیرتی ندارید تا بر کارتان وادارد؟ شگفت نیست که معاویه، ی‌سروپاهای پست را می‌خواند و آنان پی او می‌روند، بی آن که بدیشان کمکی دهد، یا عطایی رساند، و من شمار را که اسلام را یادگارید و مانده مردم- دیندار- می‌خوانم تا یاری‌تان دهم و بهره از عطا مقرر گردانم و شما از گرد من می‌پراکنید و آتش مخالفت مرا دامن می‌زنید ...

آنچه بیشتر از هر چیز دوست دارم و مرا باید، مرگ است که به سر وقتم آید.» «۲»

این سخنان، نمونه‌ای از سخنان فراوان امام است که در طی سالهای ۳۹ و ۴۰ هجری خطاب به مردم ایراد کرده‌اند. جملات مزبور نشان عزم راسخ امام در برابر قاسطین است. معاویه که به طور قطع از اوضاع عراق آگاهی داشته و ناظر سستی مردم آن ناحیه بود، مصمم شد تا با تجاوز به نواحی مختلف تحت سلطه امام در جزیرهٔ العرب و حتی عراق، قدرت امام را تضعیف کرده و راه را برای گشودن عراق فراهم کند. معاویه هدف خود را از این حملات چنین بیان کرد: این قتل و تاراجها، مردم عراق را می‌ترساند و کسانی را که در زمره مخالفانند، یا تصمیم به جدایی دارند، در کار خود دلی می‌گرداند. و آنان را که از کشاکشها بیمناکند به نزد ما فرا می‌خواند. «۳» این حملات که اصطلاحا «غارات» نامیده می‌شده، هر از چندی انجام می‌یافته و در هر

---

(۱). همان، خطبه ۱۳۱

(۲). همان، خطبه ۱۸۰

(۳). الغارات، ص ۱۷۶ (ترجمه فارسی)

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۱۰

منطقه، شیعیان خالص آن حضرت به شهادت می‌رسیده‌اند. فهرستی از این غارات را ابو اسحاق ثقفی شیعی (م ۲۸۳) در کتابی که در قرن سوم، با همین نام تألیف کرده، و خوشبختانه بر جای مانده، آورده است.

شهادت امیر مؤمنان علیه السّلام

زمانی که امام آماده می‌شد تا به سوی صفین حرکت کرده و جنگ جدیدی را با معاویه آغاز کند، صبحگاه نوزدهم ماه مبارک رمضان سال ۴۰ هجری توسط شقی‌ترین انسانها، عبد الرحمن بن ملجم مرادی مجروح شده و سه روز بعد در ۲۱ رمضان به شهادت رسید.

بنا به نقل ابن سعد، سه نفر از خوارج با نامهای عبد الرحمن بن ملجم، برک بن عبد الله تمیمی و عمرو بن بکیر تمیمی، در مکه با یکدیگر قرار گذاشتند تا امام علی علیه السّلام معاویه و عمرو بن عاص را بکشند. عبد الرحمن به کوفه آمده و با دوستان خارجی خود دید و بازدید می‌کرد. یک بار به دیدار گروهی از طایفه «تیم الرباب» رفت. در آنجا زنی را با نام «قطام بنت شجنهٔ بن عدی» دید که پدر و برادرش در نهروان کشته شده بود. ابن ملجم او را خواستگاری کرد. زن مهر خویش را سه هزار (دینار!) و قتل امام علی علیه السّلام قرار داد. ابن ملجم گفت که از قضا برای همین به کوفه آمده است. «۱» او چندی شمشیر خویش را به زهر آلوده کرده و با همان، ضربتی بر سر امام زد که به دلیل عمیق بودن زخم و سمی شمشیر بودن، امام را به شهادت رساند. گفته شده که ابن ملجم آن شب را در خانه اشعث بن قیس بوده است. «۲»

روایات متعددی حکایت از آن دارد که امام در مدخل ورودی مسجد (در درون مسجد) مورد حمله ابن ملجم واقع شده است. «۳» در نقلهای دیگری آمده است که امام در حال بیدار کردن مردم برای نماز بود که مورد حمله قرار گرفت. «۴» منابع موجود تاریخی بیشتر اشاره به نقل نخست کرده‌اند. در برابر روایات دیگری وجود

---

(۱). طبقات الکبری، ج ۳، صص ۳۸- ۳۵

(۲). مقتل الامام امیر المؤمنین، ص ۳۶، ش ۱۳

(۳). همان، ص ۲۹، ش ۴، ص ۳۵؛ ش ۱۲

(۴). همان، ص ۲۸، ۳۳، ش ۱۱

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۱۱

دارد که زمان حمله ابن ملجم را وقتی می‌داند که امام مشغول نماز بوده است. در نقلی از میثم تمار آمده است که امام نماز صبح را آغاز کرده و در حالی که یازده آیه از سوره انبیاء خوانده بود ابن ملجم با شمشیر ضربتی بر سر امام زد. «۱»

در نقل دیگری از یکی از نوادگان جعدهٔ بن هبیره- که این جعده فرزند ام هانی بوده و گاهی بجای ان حضرت نماز می‌خوانده و در برخی نقلها آمده که پس از ضربت خوردن امام، او جلو آمده و نماز را ادامه داد- گفته شده است که وقتی ابن ملجم ضربه را زد که امام در نماز بود. «۲» شیخ طوسی نیز روایتی نقل کرده است که که همین مطلب را تأیید می‌کند. «۳» متقی هندی نیز روایت نقل کرده که ضمن آن آمده است که ابن ملجم زمانی ضربت خود را فرود آورد که امام سرش را از سجده برداشت. «۴» نقل دیگری از ابن حنبل «۵» که همان را ابن عساکر «۶» نیز روایت کرده از همین مطلب را تأیید می‌کند. ابن عبد البر می‌گوید: در این که آیا ابن ملجم در نماز ضربت را زده یا قبل از آن و نیز این که امام در آن هنگام کسی را جانشین خود کرده یا خود تمام کرده، اختلاف است. بیشتر بر آنند که آن حضرت جعدهٔ بن هبیره را بجای خود گذاشت تا نماز را تمام کند. «۷»

روایات فراوانی از طریق اهل بیت و اهل سنت نقل شده که نشان از وضعیت خاص روحی امام در شبی است که صبحگاه آن شب امام ضربت خورد. از جمله روایتی از امام باقر علیه السّلام که ابن ابی الدنیا نقل کرده آشکارا آگاهی امام را از شهادت خویش خبر می‌دهد. «۸» زمانی که امام ضربت خورد فریاد زد: «فزت و رب الکعبه» به خدای کعبه رستگار شدم. «۹»

---

(۱). همان، ص ۳۰، ش ۵

(۲). همان، ص ۳۰، ش ۶

(۳). الامالی، الجزء الثالث، ش ۱۸

(۴). کنز العمال، ج ۱۵، ص ۱۷۰، (طبع دوم)؛ الامالی فی آثار الصحابهٔ، صص ۱۰۴- ۱۰۳

(۵). الفضائل، ص ۳۸، ش ۶۳

(۶). ترجمهٔ الامام علی بن ابی طالب علیه السّلام ج ۳، ص ۳۶۱ (طبع دوم)

(۷). الاستیعاب، (در حاشیه الاصابه) ج ۳، ص ۵۹

(۸). همان، صص ۳۴- ۳۳، ش ۱۲؛ ابو نعیم روایتی نقل کرده (و دیگران فراوان آورده‌اند) که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله خبر شهادت وی را به آن حضرت داده بود. معرفهٔ الصحابهٔ، ج ۱، صص ۲۹۶- ۲۹۵

(۹). همان، ص ۳۹، ش ۲۰، و در پاورقی همانجا از: الامامهٔ و السیاسهٔ، ص ۱۶۰، انساب الاشراف، ج ۲، ص

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۱۲

ابن ابی الدنیا وصیت امام را از طریق مختلف نقل کرده است. قسمتهایی از آن در زمینه مسائل مالی و بخشی از آن، وصایای دینی امام است. در این وصیت امام، توصیه به مسائل چندی کردند از جمله: صله رحم، ایتام، همسایگان، عمل به قرآن، اقامه نماز به عنوان عمود دین، حج، روزه، جهاد، زکات، اهل بیت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بندگان، امر به معروف و نهی از منکر. در این نقل آمده است که امام در حالی که مشغول گفتن «لا اله الا الله» بودند، در آغاز شب بیست و یکم رمضان، در حالی که آیه «فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَیْراً یَرَهُ وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا یَرَهُ» را می‌خواند به دیدار معبود شتافت. «۱» بنا به نقلی دیگر، پس از شهادت امام، حسنین، محمد بن حنفیه، عبد الله بن جعفر و تنی چند نفر از اهل بیت، آن حضرت را شبانه به خارج کوفه (جایی که بعدها نجف نامیده شد) بردند و پنهانی دفن کردند. این کار برای آن بود که خوارج یا دیگران (بنی امیه) قبر امام را نبش نکنند. «۲»

در اخبار شهادت امام آمده است که گروهی از غلات در مدائن با شنیدن خبر شهادت امام، از پذیرفتن خبر شهادت آن حضرت خودداری کردند. این گروه منشأ تفکرات غلوآمیز در میان شیعه هستند که در قسمتهای بعدی، اشاراتی به آنها خواهیم داشت. چند نقلی که ابن ابی الدنیا در این زمینه آورده است، نشان از حضور فردی با نام ابن السوداء از قبیله همدان که او را عبد الله بن سبأ می‌نامیده‌اند دارد. در نقلی دیگر از عبد الله بن وهب السبئی یاد شده که این ادعا را در مدائن کرده است. «۳» این دو نقل نشان می‌دهد که حتی نام این شخص مشخص نبوده است. به آنچه این شخص در بحث مربوط به «مخالفین عثمان» آوردیم مراجعه شود.

ویژگیهای امیر مؤمنان علیه السّلام

بررسی زندگی امام، به عنوان یک الگو، در اینجا ممکن نیست، اما، برای آن که کتاب ما به ذکر برخی از این نمونه‌ها متبرّک شود، به چند مورد کوتاه اشاره می کنیم.

۴۹۹

(۱). مقتل الامام امیر المؤمنین، صص ۴۶- ۴۵

(۲). همان، ص ۷۹، ش ۶۸

(۳). همان، ص ۹۲، ش ۸۵، ص ۹۶، ش ۹۱

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۱۳

زندگی سیاسی و اجتماعی امام، الگویی در حد مدینه فاضله است. گاه نمونه‌هایی از استقامت و استواری بر حکم خدا دیده می‌شود، که به نظر می‌رسد قابل پیروی برای دیگران نیست، چنان که خود امام در نامه‌ای به این نکته اشاره کرده‌اند. «۱»

به همین دلیل این زندگی، برای کسانی که می‌خواهند پایبند باشند، الگوی بسیار بالایی است، آن گونه که همیشه باید از آن درس گرفت و هنوز برای رسیدن به آن راهی طولانی باقی مانده است.

به سخن دیگر سیره امام، یکی از بهترین روشهای زندگی است که تاکنون در طول حیات انسانی تجربه شده است، زندگی انسان کاملی که نمونه واقعی یک انسان الهی و در شمار نادر افرادی است که نهادن اسم انسان، به معنای خلیفه الهی در زمین بر آنان سزاوار است، این زندگی تا آن اندازه جذاب است که دوست را نسبت به او تا بالاترین حد دوستی کشانده و دشمن را در مقابل آن تا نهایت درجه دشمنی بالا می‌برد، کسی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله درباره‌اش فرمود: یهلک فیک رجلان، محبّ مفرط و مبغض مفرط، «۲»

دشمن به دلیل استقامت او در راه حق، چنان از وی خشمگین است که در این باره به افراط گراییده و دوست به همان دلیل چنان عشقی به وی می‌ورزد که گاه در این باره به افراط می گراید.

کسی که به او محبت ورزید، تا حد یک شیعه مخلص صعود می‌کند و اگر اندکی غفلت کند، گرفتار گرایشات غلوآمیز خواهد شد. کمتر دیده شده است که در دوره حیات کسی نسبت الوهیت به او بدهند، اما، علی علیه السّلام در جامعه‌ای که خداوند آن اندازه بر بشر بودن رسول الله تأکید کرده بود، هدف چنین نسبتهایی قرار گرفت، گرچه امام با آن به سختی برخورد کرد.

از مهمترین جلوه‌های زندگی امام زهدی است که سر تا سر زندگی آن حضرت را پوشانده است، زاهدی که همه چیز دارد و می‌تواند داشته باشد اما از همه آنها اعراض کرده است. گروهی نزد عمر بن عبد العزیز سخن از زهاد به میان آورده و

---

(۱). نهج البلاغه، نامه ۴۵

(۲). این حدیث از احادیثی است که مکرر در مصادر آمده و امام نیز می‌فرماید: یهلک فیّ رجلان، محب مفرط ... و مبغض مفرط. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۱۴

درباره زاهدترین شخص پرس‌وجو می‌کردند، بعضی از حاضرین کسانی از جمله ابو ذر و عمر را بر شمردند، عمر بن عبد العزیز گفت که: «أزهد الناس علی بن ابی طالب علیه السّلام». «۱»

امام فقراء را در اطراف خویش جمع کرده و با آنها با رفق و مهربانی برخورد می‌کرد. «۲» گاه می‌شد که در وقت نماز تنها پیراهنش که خیس بود بر تنش بود و در همان حال خطبه می‌خواند. «۳» امام مکرر در نهج البلاغه از زندگی ساده خویش یاد کرده است. زمانی که یکی از یاران دید که امام غذای بسیار ساده‌ای دارد، به آن حضرت گفت: أبا العراق تصنع هذا؟ العراق أکثر خیرا و أکثر طعاما ... «۴» آیا در عراق که بهترین طعامها در آن است چنین می‌کنی؟ امام خود بهترین مصداق عمل به مطالبی بود که در نهج البلاغه در اعتراض به عثمان بن حنیف و یا در خطبه‌های عمومی در باره دنیا به مردم می‌فرمود.

اسود بن قیس می‌گوید: امام علی علیه السّلام در رحبه مسجد کوفه مردم را اطعام می‌کرد، اما خود در خانه خود، غذا می‌خورد. یکی از اصحابش گفت: من پیش خود گفتم: علی در منزل خود، غذای لذیذتر از طعامی که به مردم داده، می‌خورد، غذا خوردن را رها کرده به دنبال او به راه افتادم. او در منزل فضه را صدا زد. وقتی او آمد، حضرت از او خواست تا برای آنها غذا بیاورد. فضه، گرده نانی همراه با ظرف دوغی آورده و نان را در آن ترید کرد، در حالی که در آن سبوس گندم وجود داشت. به امیر المؤمنین علی علیه السّلام عرض کردم: اگر می‌فرمودید آرد بی‌سبوس بیاورند بهتر بود. امام در حالی که می‌گریست فرمود: به خدا سوگند هرگز ندیدم که در خانه رسول خدا نان بدون سبوس باشد. «۵»

عقبهٔ بن علقمه می‌گوید: بر امام علی علیه السّلام وارد شدم، پیش رویش دوغ ترشی نهاده بود که ترشی و پرآبی آن، آزارم داد. عرض کردم: آیا از این دوغ میل می‌کنید؟

امام فرمود: ای ابا الخبوب! پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را دیدم که از این بدتر می‌خورد و از لباس من

---

(۱). المعیار و الموازنه، ص ۲۴۰

(۲). همان، ص ۲۴۰

(۳). همان، ص ۲۴۱

(۴). همان، ص ۲۴۹

(۵). انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۸۷، و نک: الغارات، ج ۱، صص ۸۵، ۸۷، ۸۸

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۱۵

خشن‌تر می‌پوشید. من بیم آن دارم اگر کاری را که او انجام می‌داده انجام ندهم به او ملحق نشوم. «۱» زمانی که برای امام فالوده آوردند، فرمود: من از چیزی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نخورده، نمی‌خورم. «۲» معنای این سخن آن نبود که خوردن این چیزها نادرست است بلکه برای امام، تابعیت محض از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از هر جهت اهمیت داشت.

نقل حکایتی دیگر از این دست به لحاظ اهمیت آن، مناسب می‌نماید. ابو الشیخ انصاری (م ۳۶۹) می گوید: امام، عمرو بن سلمه را به حکومت اصفهان گماشت. زمانی که عمرو عازم (کوفه) شد، در راه خوارج بر سر راه او قرار گرفتند. او در شهر حلوان تحصن کرد در حالی که همراه او خراج و هدایا بود. وقتی خوارج از آنجا دور شدند،

خراج را در حلوان گذاشت، و هدایا را به کوفه آورد. امام دستور داد تا آنها را در رحبه مسجد کوفه بگذارد و عمرو را بر آن گمارد تا آن را بعدا بین مسلمانان تقسیم کند.

ام کلثوم کسی را نزد عمرو فرستاد و گفت: قدری از عسلی که آورده‌ای برای من بفرست. او نیز دو حلب از آنها را نزد دختر امام فرستاد.

زمانی که امام برای نماز به مسجد آمد، مشاهده کرد که دو حلب آنها کم شده است. عمرو را صدا زد و درباره آن دو حلب پرسید. او گفت: نپرس که چه شده است، آنگاه رفت و دو حلب عسل در آنجا گذاشت. امام فرمود: می‌خواستم بدانم که قضیه این دو حلب چیست؟ او گفت: ام کلثوم نزد من فرستاد و من هم دو حلب به او دادم.

امام فرمود: آیا من به تو گفته بودم تا این هدایا را بین مردم تقسیم کنی؟ آنگاه در پی ام کلثوم فرستاد تا دو حلب را بیاورد. وقتی آورد قدری از سر آنها کم شده بود. اما در پی تجار فرستاد تا قیمت قسمت کم شده را معین کنند، چیزی حدود سه درهم و خورده‌ای شد. امام در پی ام کلثوم فرستاد آن این پول را بدهد. پس از آن عسلها را بین مسلمانان تقسیم کرد. «۳»

نمونه‌های فراوانی از این دست، در الغارات و آثار دیگر آمده است. جمله خود امام که فرمود: «انا الذی أهنت الدنیا»، «۴» من کسی هستم که دنیا را خوار کردم،

---

(۱). الغارات، ج ۱، ص ۸۵

(۲). همان، صص ۸۹- ۸۸ و نک: پاورقی همان صفحات.

(۳). طبقات المحدثین باصبهان، ج ۱، ص ۲۷۹- ۲۷۸؛ و نک: اخبار اصبهان، ج ۱، ص ۷۲

(۴). حیاة الصحابة، ج ۲، ص ۳۱۰

روش برخورد امام را با دنیا نشان می‌دهد.

بعد دیگر زندگی امام برخورد با کارگزاران است که نمونه‌هایی فراوانی از آن را در متون تاریخی می‌شناسیم. امام از هر حیث مراقب کارگزارانش بوده و در همین مدت کوتاه، نامه‌های متعددی از آن حضرت مانده است که کارگزاران را توبیخ کرده است.

بعد از زمان شهادت علی علیه السّلام سوده دختر عماره همدانی، نزد معاویه آمد. او از کسانی بود که در صفین حضور داشت. معاویه قدری درباره صفین با او سخن گفت.

وی از معاویه خواست تا بسر بن ارطاة را که به آنها ظلم می کند از کار بر کنار کند.

معاویه نپذیرفت. سوده به سجده افتاد و ساعتی بعد سر برداشت. معاویه پرسید که این سجده برای چه بود؟ سوده گفت: زمانی برای اعتراض به این که علی علیه السّلام بر صدقات ما نصب کرده بود، نزد او آمدم. مشغول نماز بود. پس از نماز پرسید: چه حاجتی داری؟ شکایت خود را از آن مرد گفتم. امام همانجا پوستی از جیبش بیرون آورد و در آن ضمن دعوت به رعایت عدل، به آن مرد

نوشت، نامه که به دستت رسید، به محتوای آن عمل کن تا کسی را بفرستم تا کار را تحویل بگیرد. کاغذ را نیز به من داد و من هم آن را به آن مرد سپردم و او معزول شد. «۱»

---

(۱). الفتوح، ج ۳، صص ۹۲- ۹۰

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۱۷

امام حسن علیه السّلام

اشاره

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۱۹

قیل للحسن بن علی: «فیک عظمهٔ»، قال: لا بل عزّهٔ، قال الله تعالی: «فلله العزهٔ و لرسوله و للمؤمنین» ربیع الابرار، ج ۳، ص ۱۷۷

شخصیت امام حسن علیه السّلام

امام مجتبی علیه السّلام در شب یا روز نیمه ماه رمضان سال سوم هجرت به دنیا آمدند، «۱» گرچه در برخی نقلها سال دوم گزارش شده «۲» که به نظر درست نمی‌آید. هیچ‌گونه اختلافی در ماه تولد و روز آن گزارش نشده است. شهادت آن حضرت هم در برخی نقلها، در ماه صفر دانسته شده بدون آن که روز آن مشخص شود. «۳» در خبر کلینی و نوبختی آمده است که رحلت در روز آخر ماه صفر بوده، «۴» چنان که شیخ طوسی در نقلی، رحلت را در بیست و هشتم صفر روایت کرده است. «۵» یعقوبی ربیع الاول سال ۴۹ را ماه و سال شهادت دانسته و سن امام را ۴۷ سال گزارش کرده است. «۶» درباره این که سال شهادت،

---

(۱). الارشاد، ص ۲۰۵؛ اثبات الوصیهٔ، ص ۱۵۴؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۴۱؛ نسب قریش زبیر بن بکار، ص ۴۰؛ المجدی، ص ۱۳

(۲). الکافی ج ۱، ص ۴۶۱؛ التهذیب، ج ۶، ص ۳۹؛ در خبری آمده که تولد امام حسن علیه السّلام نوزده روز قبل از جنگ بدر بوده که طبعا سال دوم می‌شود. المجدی، ص ۱۳

(۳). الارشاد، ص ۲۱۱؛ التهذیب، ج ۶، ص ۳۹

(۴). الکافی، ج ۱، ص ۴۶۱؛ فرق الشیعهٔ، ص ۴۲

(۵). مصباح المتهجد، ص ۷۳۲؛ مسار الشیعهٔ، ص ۲۷

(۶). تاریخ الیعقوبی، ص ۲۲۵

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۲۰

سال ۴۹ هجری است، بسیاری از منابع اتفاق نظر دارند. «۱» برخی هم سال پنجاه «۲» و پنجاه و یکم «۳» را نقل کرده‌اند.

درباره فضایل امام حسن علیه السّلام روایات فراوانی نقل شده است. راویان این اخبار عده زیادی از عالمان اهل سنت و علمای شیعه‌اند. «۴» در گذر تاریخ آثاری زیادی نگاشته شده است که در آنها فضایل این امام گردآوری شده است، اما متأسفانه درباره رخدادهای زندگی آن حضرت، تا این اواخر کمتر تلاش درخوری صورت پذیرفته بود، بلکه بیشتر، همانند بسیاری از مقاطع دیگر، حوادث آن دوره بدون پژوهش جدی و ارزیابی دقیق و استوار، بر روی هم انباشته شده است. بسیاری از فضایل روایت شده درباره آن امام همام، حکایت از آن دارد که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله علاقه وافری نسبت به این دو برادر داشته و به طور علنی

محبت خویش را نسبت به آنان ابراز می‌کرده است. نحوه ابراز محبت، همانند پایین آمدن از منبر و بوسیدن آنها و باز بالا رفتن بر منبر، نشانه جهت‌دار بودن این اظهار و ابراز علاقه است. «۵» افزون بر آن از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نقل شده که در وقت اظهار محبت نسبت به امام حسن علیه السّلام فرمود که شاهدان، این ابراز علاقه را به غائبین برسانند. «۶» و یا می‌فرمود: «من او را دوست می‌دارم و نیز کسی که او را دوست بدارد دوست دارم». «۷»

حضور او در «مباهله»، و قرار گرفتن او در میان اصحاب کساء، نشانه اعتبار و اهمیتی است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله برای او قائل می‌شده است. جالب است که امام مجتبی علیه السّلام در بیعت رضوان حضور داشته و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله با او بیعت کرده است. «۸» در

---

(۱). از جمله: الکافی، ج ۱، ص ۴۶۱؛ التهذیب، ج ۶، ص ۳۹؛ المعارف ابن قتیبه، ص ۱۴۲

(۲). اثبات الوصیهٔ، ص ۱۶۰؛ مصباح المتهجد، ص ۷۳۲

(۳). مقاتل الطالبیین، ص ۴۹؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۴۰

(۴). در نمونه از این آثار عبارتند از: «ترجمهٔ الامام الحسن» از ابن عساکر که در «تاریخ دمشق» وی آمده است، و دیگری «ترجمهٔ الامام الحسن» از ابن سعد که در «طبقات الکبری» او آمده است.

(۵). نور الابصار، صص ۱۲۰- ۱۱۹، مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۴؛ نظم درر السمطین، ص ۱۹۵

(۶). المستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۳، صص ۱۴۷، ۱۷۳؛ الاتحاف بحب الاشراف، ص ۳۴

(۷). ترجمهٔ الامام الحسن علیه السّلام، ابن سعد، ص ۱۳۴. رأیت رسول الله صلّی اللّه علیه و آله و سلم واضعا الحسن حبوته و هو یقول: من أحبّنی فلیحبّه و لیبلّغ الشاهد منکم الغائب و لو لا عزمهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله ما حدّثت أحدا شیئا ثم فقد.

(۸). الحیاهٔ السیاسیهٔ للامام الحسن علیه السّلام، صص ۲۴، ۴۴

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۲۱

روایتی از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آمده است: «لو کان العقل رجلا لکان الحسن، اگر عقل در مردی مجسم می‌شد، همانا حسن بود.» «۱» قدرت امام حسن علیه السّلام در بر انگیختن مردم کوفه در جریان شورش ناکثین «۲»، نشان اهمیت و اعتبار او در نزد مردم آن شهر می‌باشد.

مسلمانان با توجه به همین احادیث، فرزندان فاطمه زهرا علیها السّلام را فرزندان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله دانسته و علی رغم انکار بنی امیه و بعدها بنی عباس، کوچکترین تردیدی برای مسلمانان بوجود نیامد. «۳»

بر مبنای همین شخصیت والا- بود که، چون امام علی علیه السّلام او را به عنوان جانشین خود به مردم معرفی نمود، مردم عراق و بسیاری نقاط دیگر با او به عنوان خلیفه رسمی بیعت کردند. با این حال، از طرف مغرضین در گوشه و کنار سعی گردید تا شخصیت امام را خدشه‌دار کنند و او را یک طرف بی‌بهره از تدبیر و سیاست و از طرف دیگر دنیا طلب، و بالاخره موضع او را در مقابل علی علیه السّلام و حسین علیه السّلام معرفی کنند. به عنوان نمونه کوشش می‌شد تا با جعل و ترویج اخبار پوچ، امام مجتبی علیه السّلام را شخصیتی معرفی کنند که دائما در حال تزویج و طلاق بوده است. «۴» در مورد دیگر می‌بینیم که در اخبار مربوط به صلح این گونه عنوان شده که امام تنها با چند تعهدی که جنبه مالی داشته حاضر شده است از حکومت کناره بگیرد. یعنی او به دنبال تصاحب خراج دارابجرد، اهواز اموال موجود در بیت المال کوفه بوده است. «۵»

در همین اخبار سعی شده تا عنوان کنند امام برای خویش چنین حقی نمی‌دیده که خلافت را برای خود نگه دارد و لذا آن را تسلیم معاویه کرده است. در صورتی که این صرف اتهام است. چرا که خود امام بارها بر این نکته تصریح فرمود که: «خلافت حق اوست

و تنها از روی اجبار به معاویه واگـذار می‌کند.» «۶» مخالفان امامت و ولایت در کنار این تخریب شخصـیت- که عمدتا از ناحیه بنی عباس به دلیل فشاری که

---

(۱). فرائد السمطین، ج ۲، ص ۶۸

(۲). ترجمهٔ الامام الحسن علیه السّلام، ابن سعد، ص ۴۹

(۳). الحیاهٔ السیاسیهٔ للامام الحسن علیه السّلام، ص ۲۷. در کشف الغمه (ج ۱، ص ۵۵۰) روایتی آمده که نشان می‌دهد معاویه اصرار داشت تا حسنین علیه السّلام را فرزندان امام علی علیه السّلام بخوانند نه فرزندان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله.

(۴). الاتحاف، ص ۳۴

(۵). در ادامه این مسأله را بررسی خواهیم کرد.

(۶). الامالی، شیخ طوسی، ج ۲، ص ۱۷۲؛ بهج الصباغه، ج ۳، ص ۴۴۸؛ حیاهٔ الحیوان، ج ۱، ص ۵۸؛ بحار الانوار، ج ۴۴، صص ۳۰، ۵۶؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۴

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۲۲

بنی الحسن بر آنها وارد می‌کردنـد توسـعه یافته- اسـتفاده دیگری نیز از این موضع امام علیه السّـلام می‌بردند و آن اثبات محکومیت علی علیه السّلام و حتی برادرش حسین بن علی علیه السّلام بود. از قول امام به دروغ نقل شده است: «من به خاطر ملک حاضر نیستم با معاویه بجنگم». «۱» این می‌توانست برای محکومیت جنگهای امام علی علیه السّلام به کار متعصبان اهل سنت بخورد.

در همین زمینه نقـل شـده است که در هنگام تولـد امام حسن علیه السّـلام پـدرش بر آن بود تا اسم وی را «حرب» بگـذارد. «۲» این بـدان معنـا بود که امـام از همـان آغاز جنگ را به طور طبیعی دوست می‌داشـته است. در برخی نقلها آمـده است که امام حسن علیه السّـلام گفته است: «تمامی قـدرت عرب در دست من است، اگر صـلح کنم یا بجنگم در کنار من خواهند بود.» «۳» و دیگر این که: «صـد هزار و یـا چهـل هزار نفر بـا او بیعت کردنـد و حتی او را بیشتر از پـدرش دوست داشـتند.» «۴» اگر کسـی این نقلهای خلافت حقیقت را بپـذیرد، به طور طبیعی تصور خواهد کرد که امام آزادانه حکومت را به معاویه واگذار کرده نه آن که به اجبار تن به این کار داده است. تفاوت این دو نظر کاملا روشن است.

نکته دیگر این که، این دسته از مورخان، در روایات تاریخی خود بر آنند ثابت کنند دو برادر با یکدیگر اختلاف داشته‌اند به طوری که امام حسین علیه السّلام موضع برادر را نپذیرفته و دیدگاه دیگری داشته است.

در نقل دیگری از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آورده‌اند که فرمود: «حسن از من است و حسین از علی علیه السّلام» «۵» در حالی که یکی از فضائلی که مکرر درباره امام حسـین علیه السّـلام نقل شده این است که: «حسین منّی و انا من حسین». هدف از جعل این روایت، آن است که علی را با فرزندش حسـین چنان پیوند دهند که هر دو خواستار قتل و خونریزی بوده‌اند. درباره همین دوگانگی میان این دو برادر آورده‌اند که امام حسین علیه السّلام به

---

(۱). ذخائر العقبی، ص ۱۳۹؛ درر نظم السمطین، ص ۱۹۵

(۲). ترجمهٔ الامام الحسن علیه السّلام ابن سعد، ص ۱۲۶

(۳). همان، ص ۱۶۷؛ ذخائر العقبی، ص ۱۳۹

(۴). تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۹۹؛ ذخائر العقبی، صص ۱۳۹- ۱۳۸؛ تهذیب تاریخ دمشق، ج ۴، ص ۲۱۲؛ الاتحاف، ص ۳۵

(۵). ذخائر العقبی، ص ۱۳۲

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۲۳

برادرش گفت: «کاش قلب من برای تو بود و زبان تو برای من». «۱» از قول أبو بکر نیز گفته‌اند که با مشاهده حسن بن علی علیه السّلام می‌گفت: «بابی شبیه بالنبی- لیس شبیها بعلی». «۲»

این مطالب را متأخران به عنوان فضیلت نقل کرده‌اند در حالی که بسیاری از آنها برای همان هدفی که اشاره شد جعل شده است. چنین تصویری می‌توانست برای تخریب چهره امام علی علیه السّلام و عاشورا، بکار کسانی بیاید که طرفدار گرایشات عثمانی بودند. یکی از اتهاماتی که به امام زده شده، داشتن موضع عثمانی است. خلاصه این اتهام آن است که امام با پدرش مخالف بوده و خونریزی در جنگهای داخلی را قبول نداشته است.

چنین اتهامی به دلیل برداشت نادرست از مفهوم صلح صورت گرفته و به دروغ وانمود شده است که امام با در دست داشتن قدرت کافی، حکومت را به معاویه واگذار کرد. اما واقعیت این است که چنین مطلبی یک اتهام کذب است. این اتهام تا جایی شایع گردیده که نقل کرده‌اند او پدر خویش را متهم به شرکت در قتل عثمان کرده است. «۳»

در مباحث گذشته اشاره کردیم که جز بنی امیه که امام علی علیه السّلام را متهم به شرکت در قتل عثمان کرده و از این کار هدف سیاسی داشتند، کسی امام را متهم نمی‌کرد. در این صورت چگونه ممکن است که فرزند امام، آن حضرت را متهم به شرکت در قتل عثمان کند؟ چگونه جالب است که برخی از مورخان گفته‌اند: امام فرزند خود را برای دفاع از عثمان به در خانه عثمان فرستاده بود. این مسأله اگر هم درست باشد، «۴» به هدف جلوگیری از قتل عثمان بود. افزون بر این، امام حسن علیه السّلام خود از کسانی بود که در جنگ جمل که اساسا بر ضد عثمانیها بود نقش مهمی داشت. وی نماینده امام برای تحریک مردم کوفه و آوردن آنان به صحنه جنگ بود. آن حضرت با سخنرانی خود در

---

(۱). کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۴۳؛ ترجمة الامام الحسین علیه السّلام، ابن عساکر، صص ۱۴۶- ۱۴۵

(۲). مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۲۱

(۳). نک: انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۲. در این روایت تاریخی آمده است که «حسن» به امام علی علیه السّلام اعتراض کرده است، گویا اصل خبر درست است، اما این «حسن»، «حسن بصری» است، نه امام حسن مجتبی علیه السّلام.

(۴). استاد ما سید جعفر مرتضی در این مسأله تردید کرده است: الحیاة السیاسیه للامام الحسن علیه السّلام، صص ۱۵۰- ۱۴۹

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۲۴

مسجد کوفه، توانست حدود ده هزار نفر را به میدان جنگ بر ضد عثمانیها بکشاند. «۱»

او پیش از آن نیز در جریان نزاع ابو ذر با عثمان، از وی دفاع کرده و در هنگام وداع با ابو ذر، در وقت تبعید، به او گفت: از ناحیه اینان برای تو مسائلی رخ داده که می‌بینی ...

صبر پیشه کن تا رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را ملاقات کنی، در حالی که از تو خوشنود است. «۲» در بحبوحه جنگ صفین، عبید الله فرزند عمر- که از دست قصاص امام علی علیه السّلام به دلیل قتل هرمزان و زن و فرزند ابو لؤلؤ به سوی معاویه گریخته بود- ابلهانه کوشید تا امام حسن علیه السّلام را بر ضد پدر بشوراند. امام خواسته او را با تندی رد کرد. پس از آن بود که معاویه گفت: او نیز فرزند پدرش می‌باشد. «۳»

امام مجتبی علیه السّلام در صفین مردم را بر ضد سپاه قاسطین بر می‌انگیخت. آن حضرت در یکی از سخنانش فرمود: «فاحتشدوا فی قتال عدوّکم معاویة و جنوده فإنه قد حضر و لا تخاذلوا فإن الخذلان یقطع نیاط القلوب». «۴» در جنگ با دشمنتان معاویه و سپاهش متحد شوید و سستی نکنید، چه سستی عصب قلب را قطع می‌کند.

امام ضمن نامه‌ای نیز که در آغاز خلافت خود به معاویه نوشتند حقانیت اهل بیت و مظلومیت آنان را از پس از رحلت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله یادآور شدند. همه اینها دلیل قاطعی است بر این که امام معین و یاور پدر در همه مراحل بوده است. در نقلی آمده است: زمانی أبو بکر بر سر منبر بود، امام مجتبی علیه السّلام به او گفتند: «انزل عن منبر أبی»، از منبر پدر من پایین بیا! در همان لحظه امام علی علیه السّلام فرمود: إن هذا لشیء عن غیر ملإ منا. «۵»

موضع قاطع امام حسن علیه السّلام در جنگ با معاویه پس از آن که به خلافت رسید، شاهد یگانگی موضع امام با موضع امام علی علیه السّلام می‌باشد. شدت مخالفت امام با خاندان امویان به اندازه‌ای بود که مروان در وقت دفن امام مجتبی علیه السّلام اجازه دفن او را

---

(۱). وقعهٔ صفین، ص ۱۵؛ العقد الفرید، ج ۵، ص ۶۳

(۲). الحیاهٔ السیاسیه للامام الحسن علیه السّلام ص ۱۱۳؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۸، ص ۲۵۳؛ الغدیر، ج ۸، ص ۳۰۱؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۲

(۳). وقعهٔ صفین، ص ۲۹۷؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۲۳۳؛ مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۱۸۶: ۱۹۹

(۴). وقعهٔ صفین، ص ۱۱۴

(۵). ترجمهٔ الامام الحسن علیه السّلام ابن سعد، ص ۱۶۰؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۶؛ ابن سعد (۲۱۹) همین نقل را در برخورد امام حسین علیه السّلام با عمر آورده است.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۲۵

در کنار رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نداده و گفت: «چگونه عثمان در خارج از بقیع دفن شود اما حسن بن علی علیه السّلام در کنار قبر پیامبر علیه السّلام دفن شود؟» «۱»

همه این موارد نشانگر موضع محکم و قاطع امام مجتبی در ضدیت با تفکر عثمانی است. اما همان‌گونه که گذشت، به دلیل مسأله صلح و برای مشروع نشان دادن حکومت معاویه، به تحریف موضع امام پرداخته‌اند.

امام مجتبی علیه السّلام و مسأله امامت

از آثار برجای‌مانده نگرش عثمانی در مذهب سنت، بی‌توجهی به خلافت شش‌ماهه امام مجتبی علیه السّلام است که نه آن را از عهد خلفای راشدین می‌شناسند و نه از دوره ملوکی محسوب می‌کنند. «۲» در اصل آنها این خلافت را چندان به رسمیت نمی‌شناسند. این وضعیت در حالی است که باقی‌مانده مهاجر و انصاری که در کوفه بودند، به ضمیمه مردم عراق و نواحی شرق اسلام، تابعیت از وی را به عنوان خلیفه مسلمین پذیرفتند.

اما روشن بود که شکاف عمیقی میان مسلمانان به وجود آمده و در همین دوره، معاویه نیز در شام مدعی خلافت بود، گرچه به قول خود وی، از میان انصار تنها یک نفر با او همراه بود. «۳»

آشکار بود که اصل تجزیه خلافت نه تنها آن زمان پذیرفته شده نبود بلکه تا آخرین عهد تاریخ خلافت، این مطلب که در آن واحد دو خلیفه در جهان اسلام وجود داشته باشد، پذیرفته نشد. در زمانی که امام مجتبی علیه السّلام بر سر کار آمد، عراق بدترین شرایط را در قیاس با شام داشت. علاوه بر شکستی که در حکمیت برای مردم

---

(۱). نظم درر السمطین، ص ۲۰۵؛ روضهٔ الواعظین، ص ۱۶۸؛ مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۴؛ ذخائر العقبی، ص ۱۴۲

(۲). البته در کتب تاریخ، معمولا پس از شهادت علی علیه السّلام از وی به عنوان کسی که با بیعت حاضران- در کوفه سر کار آمده یاد می‌شود نک: تاریخ الخلفای سیوطی- مسعودی می گوید: در بعضی از کتب تاریخ دیده است که با محاسبه خلافت امام حسن علیه السّلام روایت «الخلافة بعدی ثلاثون سنة» درست می‌شود؛ بعد هم خود با ذکر تاریخ خلافت هر یک از خلفا، این محاسبه را نشان می‌دهد. مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۲۹؛ باید توجه داشت که عثمانیان که بانی و باعث مذهب سنت بعدی هستند تا اوایل قرن سوم خلافت امام علی علیه السّلام را نیز نمی‌پذیرفتند.

(۳). طبقات الشعراء، ص ۱۰۹؛ و نک: الامتاع و المؤانسه، ج ۳، ص ۱۷۰

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۲۶

عراق به دست آمده بود، شورش خوارج نیز نیروهای عراق را شدیدا تضعیف کرده و پس از سه جنگ، مردم خسته و درمانده شده بودند. روزهای پایانی زندگی امام علی علیه السّلام هر چه قدر از مردم خواسته شد تا بسیج شوند، کمتر کسی تن به این کار داد. «۱»

اینک پس از شهادت علی علیه السّلام و نگرانی شدید مردم عراق از تسلط شام، امید آن می‌رفت که آنان دست به یک مقاومت جدی بزنند. آنان برای این کار می‌بایست امامی را بر می گزیدند و همان طور که اشاره شد چاره‌ای جز پذیرش امام نداشتند. بیعت قیس بن سعد و عبد الله بن عباس نیز تأثیر بسزایی در فراهم شدن زمینه برای بیعت مردم عراق با امام فراهم کرد. به دنبال بیعت عراق، مردم حجاز نیز با قدری تأمل بیعت کردند.

در کنار توده مردم، شیعیانی نیز بودند که در اصل اعتقاد به امامت امام مجتبی علیه السّلام داشته و به این دلیل با او بیعت کردند. در اصل گرایش مذهبی کوفه به طور غالب تشیع به معنای عدم پذیرش عثمان و تأیید دولت امام علی علیه السّلام بود. آنان در طی پنج سال که از حکومت امام گذشته بود، تحت تأثیر امام و یاران او، علوی الرأی شده و از گرایش عثمانی متنفر بودند. مخالفت با عثمان و بدنامی وی در این شهر از همان عصر امام علی علیه السّلام تا به اندازه‌ای بود که جریر بن عبد الله بجلی گفته بود: در شهری که رسما به عثمان دشنام می‌دهند نخواهد ماند. «۲»

با شهادت علی علیه السّلام مردم چه کسی جز امام مجتبی علیه السّلام را می‌توانستند برگزینند؟

البته در میان مهاجران و انصار و یا حتی قریشیان، کسانی از صحابه در کوفه بودند و حتی شخصی چون عبد اللّه بن عباس نیز در این زمان در کوفه حاضر بود، اما کوچکترین تردیدی درباره انتخاب امام مجتبی علیه السّلام پیش نیامد و از فرد دیگر نام برده نشد. البته این از آن روی نبود که مردم عراق «حسن بن علی را بیش از پدرش دوست می‌داشتند»، «۳» بلکه بدان دلیل بود که چاره‌ای جز این کار نداشتند. این تذکر برای این عنوان شد که کسانی قصد آن دارند که بگویند شرایط برای امام حسن آماده بوده و او

---

(۱). نک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۶۷

(۲). مختصر تاریخ دمشق ج ۶ ص ۳۰، ج ۷ ص ۲۸۲.

(۳). ترجمة الامام الحسن علیه السّلام ابن عساکر، ص ۱۷۱

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۲۷

خود نخواسته است به مبارزه ادامه دهد.

تا آنجا که به نظریه امامت شیعی مربوط می‌شود شواهدی وجود دارد که امام علی علیه السّلام فرزند خود را به عنوان جانشین خویش معرفی کرده است، گرچه سنیان از آن شواهد به عنوان ولایتعهدی یاد نکرده‌اند. «۱» در این زمینه روایتی از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نقل شده که در مآخذ فراوانی آمده است. و آن این است که: «الحسن و الحسین امامان، قاما او قعدا» «۲»،

حدیث مزبور دلیل روشنی است بر این که امامت این دو برادر منصوص بوده است. در این باره، از نظر تاریخی نیز گزارشاتی وجود دارد که شاهدی بر نظریه امامت شیعی درباره امامت امام مجتبی علیه السّلام است.

به گزارش نصر بن مزاحم، در همان زمان امام علی علیه السّلام اعور شنّی خطاب به امام گفت: خداوند بر رهیابی و شادکامیت بیفزاید، تو به پرتو نور الهی در نگریستی ... تو پیشوایی و اگر کشته شوی، رهبری پس از تو از آن این دو تن- یعنی حسن و حسین- است. من نیز چیزی سروده‌ام بدان گوش بدار: ای ابا حسن! تو خورشید فروزان نیمروزی و این دو [پسرانت] در میان پدیده‌ها، ماه تابانند. تو و این دو نوباوه، تا دم واپسین، همچون گوش و دیده همراه، و از پی یکدیگرند، شما نیکمردانی هستید با پایگاهی بس والا- که دست نوع آدمی از دامان عزّت آن کوتاه است. «۳» منذر بن جارود نیز در صفین به امام گفت: «فان تهلك فهذان الحسن و الحسین أئمتنا من بعدك». او در شعری گفت:

ابا حسن أنت شمس النهارو هذان فی الداجیات القمر

و أنت و هذان حتی الممات‌بمنزلة السمع بعد البصر «۴» بدین ترتیب روشن می‌شود که از همان زمان علی علیه السّلام یاران آن حضرت، رهبری پس از وی را از آن حسنین علیه السّلام می‌دانسته‌اند و می‌دانیم که بعد از شهادت امام مجتبی علیه السّلام،

---

(۱). ابن ابی الدنیا خبری نقل کرده که علی علیه السّلام جانشین برای خود معرفی نکرد؛ نک: مقتل امیر المؤمنین علیه السّلام، ص ۶۱

(۲). مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۰۳؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۵۹؛ الارشاد، ص ۲۲۰

(۳). وقعة صفین، صص ۴۲۵- ۴۲۴ (پیکار صفین، ص ۵۸۰)؛ طبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۴

(۴). الفتوح، ج ۳، ص ۱۴۷

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۲۸

شیعیان کوفه در پی امام حسین علیه السّلام فرستاده‌اند. عبد الله بن عباس نیز مردم را به سوی امام مجتبی علیه السّلام فرا خوانده و گفت: او فرزند پیامبر شما و وصیّ امام شماست؛ با او بیعت کنید. «۱» امام مجتبی علیه السّلام نیز در نامه خود به معاویه نوشت: وقتی که پدرم در آستانه مرگ قرار گرفت، این «امر» را بعد از خود به من سپرد. «۲» هیثم بن عدی از قول بسیاری از مشایخ خود نقل کرده که آنان گفتند حسن بن علی «وصی» پدرش بوده است. «۳»

ابو الاسود دئلی نیز که در بصره بود در وقت گرفتن بیعت برای امام گفت: او از سوی پدر به «وصایت و امامت» رسیده است. «۴» از سوی مردم نیز به امام گفته شد که تو خلیفه و وصی پدرت هستی و ما مطیع هستیم. «۵»

به هر روی، در مجموع، می‌توان این نکته را پذیرفت که امام علی علیه السّلام فرزندش را به عنوان کسی که او وی را به جانشینی خود می‌پذیرد مطرح کرده است. «۶» در روز جمعه‌ای نیز که امام کسالتی داشت دستور داد تا حسن علیه السّلام نماز را بخواند. «۷» صرفنظر از این امر که مردم شیعی کوفه بر اساس گرایش مذهبی خود به سوی امام مجتبی علیه السّلام آمدند، باید به مفاهیم شیعی خاص اهل بیت و مقام امامت، در این مرحله توجه داشت. نخستین خطبه امام مجتبی علیه السّلام به نقل تمامی مآخذ مربوطه چنین است: هر کسی که مرا می‌شناسد که می‌شناسد، هر کسی نمی‌شناسد من حسن فرزند محمد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله هستم، من فرزند بشیر و نذیرم؛ من فرزند دعوتگر به سوی خدا، به اذن او، و با چراغ روشن، هستم، من از اهل بیتی هستم که خداوند رجس و پلیدی را از آنان دور و آنان را تطهیر کرده است؛ کسانی که خداوند دوستی آنان را در کتاب خود واجب کرده [که خداوند فرمود: بگو: بر این رسالت، جز دوست داشتن خویشاوندان

---

(۱). الارشاد، ج ۲، ص ۸ (در متنی که در ابن ابی الحدید، ج ۱۶، صص ۳۱- ۳۰؛ مقاتل الطالبیین، ص ۳۳ آمده کلمه وصی نیامده).

(۲). الفتوح، ج ۴، ص ۱۵۱ (در متن اصفهانی [مقاتل الطالبیین، ص ۳۶] و ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۴ آمده:

و لانّی المسلمون الامر من بعده؛ تفاوت دو نص آشکار است).

(۳). العقد الفرید، ج ۴، ص ۴۷۴

(۴). الاغانی، ج ۱۱، ص ۱۱۶

(۵). بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۴۳

(۶). نک: الحیاة السیاسیة للامام الحسن علیه السّلام، صص ۴۹- ۴۸

(۷). مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۳۱

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۲۹

نمی‌خواهم] «۱» «و هر که کار نیکی کند به نیکویی‌اش می‌افزاییم» پس کار نیک همان دوست داشتن ما اهل بیت است. «۲»

مسعودی قسمتی از یکی از خطبه‌های امام حسن علیه السّلام را آورده که گفت:

ما حزب اللّه رستگاریم، ما عترت نزدیک رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله هستیم، ما اهل بیت طیّب و طاهر و یکی از دو «ثقلین» هستیم که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در میان شما باقی گذاشت. و دیگری آن کتاب خداست که از هیچ سوی باطل در آن راه ندارد ... پس از ما اطاعت کنید که اطاعت ما واجب است؛ زیرا ملحق به طاعت از خدا و رسول، اولی الامر است، که: اگر در چیزی نزاع کردید آن را نزد خدا و رسول برید ... و اگر نزد رسول و اولی الامر برده شود هرآینه آنان که اهل استنباط علم هستند، آن را خواهند دانست. «۳»

هلال بن یساف می‌گوید: پای خطبه حسن بن علی علیه السّلام بودم که می‌گفت: ای مردم کوفه! درباره ما از خدا بترسید. ما امیران شما و مهمانان شما هستیم. ما اهل بیتی هستیم که خداوند درباره ما فرمود: «إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم تطهیرا». «۴» گویا این خطبه بعد از آنی بوده که امام حسن علیه السّلام در ساباط مجروح شد.

امام مجتبی علیه السّلام همچون پدر، علی رغم آنچه درباره بیعت مهاجرین و انصار با خلفای پیشین آمده، خلافت را حق خویش می‌دانست. نامه امام مجتبی علیه السّلام به معاویه، نظیر برخی از اظهارات امام علی علیه السّلام حاوی انتقاد از انتخاب خلفای پیشین است. امام در این نامه، با اشاره با استدلال قریش در سقیفه، به خویشی با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و پذیرفتن آن استدلال توسط عرب، اظهار می‌دارد: ما نیز همین استدلال را بر قریش کردیم اما انصافی که عرب در برخورد با قریش نشان داد، اینان برای ما نشان ندادند؛ آنان به اتفاق بر ما ظلم روا داشتند و با ما به دشمنی برخاستند. سپس امام می‌فرماید: ما

---

(۱). آنچه در کروشه آمده قسمت اول آیه مورد استناد است که در اصل خبر نیامده و ادامه آیه با اتکای به قسمت اول ذکر شده است.

(۲). مقاتل الطالبین، ص ۳۳؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، صص ۳۰- ۳۱؛ ترجمة الامام الحسن علیه السّلام، ابن سعد ص ۱۶۷؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۸؛ حیاة الصحابة، ج ۳، صص ۵۲۶- ۵۲۷

(۳). مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۳۲ (نساء/ ۸۳)

(۴). ترجمة الامام الحسن علیه السّلام، ابن سعد، ص ۱۶۷

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۳۰

به سبب ترسی که از منافقان و احزاب داشتیم تحمل کردیم و چیزی ابراز نکردیم تا این که امروز گرفتار تو شده‌ایم کسی که هیچ

سابقه‌ای در دین ندارد و پدرش بدترین دشمن رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و کتاب او بوده است. آنگاه امام از او خواست تا همراه با دیگر مردم، که با او بیعت کرده‌اند، بیعت کند. معاویه در پاسخ نسبت به برخورد امام با جریان سقیفه نوشت: بدین ترتیب تو به صراحت، ابو بکر، عمر و ابو عبیده را مورد اتهام قرار داری، نه تنها آنان، که صلحای از مهاجرین و انصار را؛ اکنون ما فضل و سابقه شما را انکار نمی‌کنیم. آن روز آنان چنین تشخیص دادند که آنان را برای حفظ اسلام برگزینند نه شما را؛ امروز نیز اختلاف میان من و تو، همان اختلاف میان أبو بکر و شما پس از وفات رسول خداست. اگر می‌دانستم که رعیت داری تو، هواداریت از امت، سیاست خوب، قوت فراهم آوردن مال و برخوردت با دشمن از من قوی‌تر است با تو بیعت می‌کردم؛ اما من حکومتی طولانی داشته‌ام، تجربه بیشتری دارم، از نظر سنّی نیز از تو بزرگترم، سزاوار است که تو حاکمیت مرا بپذیری، اگر چنین کنی پس از خودم، حکومت را به تو واگذار خواهم کرد و از بیت المال عراق مال فراوانی به تو خواهم بخشید و خراج هر کجای عراق را که طلب کنی در اختیارات خواهم گذاشت. «۱»

اشاره معاویه به شباهت درگیری او با علی علیه السّلام و فرزندش، با دعوای أبو بکر و علی علیه السّلام، در نامه متبادله میان محمد بن ابی بکر و معاویه نیز آمده است. «۲» معاویه خود را خلف أبو بکر و عمر می‌دانست و از آنان به شدت دفاع می‌کرد؛ او در این کار قصد بهره‌گیری سیاسی نیز داشت. زمانی در برابر امام علی علیه السّلام نیز نوشت: تو «بغی» بر خلفا کردی؛ و امام پاسخ داد: اگر چنین کرده از معاویه نباید عذر خواهی کند؛ به علاوه، او بغی نکرده اما از برخی از اعمال آنان انتقاد کرده و در این باره از هیچ کس عذر خواهی،

---

(۱). شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، صص ۳۳- ۳۶ (با تلخیص)؛ الفتوح، ج ۴، صص ۱۵۱- ۱۵۳؛ مقاتل الطالبیین، صص ۶۴ -۶۸

(۲). انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۱؛ معاویه به محمد بن ابی بکر نوشت: من و پدرت برتری علی را می‌شناختیم، اما وقتی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله درگذشت «فکان ابوک و فاروقه اول من ابتزّ حقّه و خالفه علی امره»، پدر تو و فاروقش اولین کسانی بودند که حق او گرفته و با کار او مخالفت کردند. مروج الذهب، ج ۳، صص ۱۱- ۱۳

نخواهد کرد. «۱»

به هر روی، عوامل مختلفی سبب شد تا مردم عراق و حجاز با امام حسن علیه السّلام بیعت کنند. گفته شده قیس بن سعد در وقت بیعت گفت: بر کتاب خدا، سنت رسول و جهاد با ستمکاران با او بیعت می‌کند؛ امام تنها کتاب و سنت را پذیرفته و فرمود: اینها برتر از هر شرطی هستند. «۲» مدایینی می‌گوید: ابن عباس پس از شهادت علی علیه السّلام از خانه بیرون آمد و گفت که از علی علیه السّلام کسی باقی مانده [و قد ترک خلفا] اگر دوست دارید [برای بیعت با او] بیرون آید و اگر کراهت دارید هیچ کس بر دیگری [تعهدی] ندارد.

مردم برای حضرت علی علیه السّلام گریه کرده و اعلام رضایت کردند. امام از خانه بیرون آمد و ضمن خطبه‌ای آیه تطهیر را درباره اهل بیت خواند و مردم با او بیعت کردند. «۳» بعدها امام خطاب به مردم فرمودند: شما نه از روی اکراه بلکه به اختیار با من بیعت کردید. «۴»

در نقل اصفهانی آمده که ابن عباس مردم را به بیعت با او دعوت کرد و آنان گفتند، کسی را دوست‌داشتنی‌تر و محق‌تر از او نسبت به خلافت نمی‌شناسند، سپس با او بیعت کردند. «۵»

در اینجا باید به یک مسأله دیگر توجه داشت و آن این که اصل سیاسی پذیرفته شده در امر خلافت، بیعت اهل حرمین بود. در این

زمان که حدود سی سال از رحلت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله گذشته بود، نسل عظیمی از صحابه در فتوحات و نیز در جمل و صفین در گذشته بودند. به علاوه، مدینه نیز از مرکزیت خلافت در آمده بود. در این صورت اصل مذکور که بیعت مهاجرین و انصار ساکن مدینه بود، مواجه با دو اشکال مزبور شد؛ بدین ترتیب مشکلی در این امر به وجود آمده و این خود نشانگر آن بود که اوضاع رو به دگرگونی است. خواهیم دید که همراه با از بین رفتن این اصل، اصل ولایتعهدی توسط معاویه به عنوان جانشین اصل پیشین مطرح گردید. بدین مطلب باید افزود که از سران قریش نیز کمتر کسی که بتواند مدعی خلافت باشد باقی مانده بود. معاویه در نامه‌ای به ابن عباس نوشت: اکنون درباره قریش از خدا بترس! از آنان

---

(۱). نهج البلاغه، نامه ۲۸

(۲). تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۱۵۸

(۳). شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۲؛ و نک: ص ۲۸

(۴). الفتوح، ج ۴، ص ۱۵۶

(۵). شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۳۱

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۳۲

تنها شش تن باقی مانده: دو نفر در شام که من و عمرو بن عاص هستیم، دو نفر در حجاز که سعد بن ابی وقاص و عبد اللّه بن عمر هستند و دو نفر در عراق که تو و حسن بن علی هستید. «۱»

در چنین شرایطی، عراق تنها می‌توانست به فرزند امام علی علیه السّلام اعتماد کند و چنین کرد جز آن که مردم عراق مشکلاتی داشتند که نمی‌توانستند در راهی که انتخاب کرده بودند ثابت و پایدار باشند. در جریان بیعت با امام، کسانی که اصرار بر جنگ با معاویه داشتند بر آن بودند تا در شرایط بیعت، جنگ با معاویه را نیز بگنجانند. به این معنا که که ما بر سر جنگ با معاویه بیعت می‌کنیم. امام مجتبی علیه السّلام حاضر به پذیرش این شرط نشده و فرمود: با آنها بیعت می‌کند به این شرط که با هر کس جنگید بجنگند و با هر کس به مسالمت برخورد کرد، با مسالمت برخورد کنند.» «۲» طبیعی است که امام جامعه نمی‌تواند بر پایه چنین شرطی با کسی بیعت کند. بلکه باید در امر مهمی همچون جنگ و صلح مختار باشد. این سخن امام چنان که برخی برداشت کرده‌اند به این معنا نبود که امام از آغاز قصد جنگ نداشته است، «۳» چه از اقدامات بعدی امام چنین برمی‌آید که امام خود از کسانی بوده که بر جنگ اصرار داشته است. هدف اصلی از عدم پذیرش این شرط، حفظ حوزه اقتدار خود به عنوان امام جامعه بوده است.

پذیرش شرط آنها به این معنا بود که آنان فرمانده نظامی برگزیده‌اند نه امام برای جامعه. به نوشته شیخ مفید، بیعت با امام در روز جمعه، بیست و یکم ماه رمضان سال چهلم هجرت بوده است. «۴»

خصلتهای مذهبی و سیاسی مردم کوفه

بی‌مناسبت نیست تا در آغاز بیان مسائل سیاسی دوران امام مجتبی علیه السّلام اشاره‌ای به وضعیت عمومی عراق داشته باشیم. عراق یکی از سرزمینهای اصیل اسلامی است که

---

(۱). الامامهٔ و السیاسهٔ ج ۱ ص ۱۳۳؛ انساب الاشراف ج ۴ ص ۱۰۵ ش ۳۱۵.

(۲). ترجمهٔ الامام الحسن علیه السّلام، ابن سعد، صص ۱۵۵- ۱۵۴؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۱۵۸؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۹

(۳). انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۹

(۴). الارشاد، ج ۲، ص ۹

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۳۳

در طی حیات خلافت، برای قرنها بر جهان اسلام حکمرانی داشته و تحولات مهم و رخدادهای بیشماری را در سینه خویش نگاه داشته است. در آغاز، عراق، با دو شهر بصره و کوفه به عنوان «عراقین» پدید آمد و بعدها با پیدایی بغداد نقش مهمتری را در جهان اسلام عهده‌دار شد. سالهایی که ما از آن سخن می گوییم، زمانی است که هنوز صد سال تا تأسیس بغداد باقی مانده است. بصره تا مدتها پس از واقعه جمل، شهری «عثمانی مذهب» بود. «۱» گرچه بعدها به جهت نفوذ «معتزله» در آن تا حدودی تعدیل شد. در برابر، شهر کوفه، همیشه یکی از مراکز شیعه شناخته می‌شد و این شهرت در تمام طول حکومت بنی امیه ادامه داشت و بعدها نیز مردم آن دیار بر عقیده شیعی خود پابرجا بودند. با این همه، این شهر در مواقع مختلف، از یک طرف، مورد «ملامت»، و از طرف دیگر مورد «تعریف و تمجید» بوده است. به همین دلیل در مورد مردم این شهر، قضاوتهای گوناگونی شده است. چگونگی این مسأله را در چند نکته می‌توان جستجو کرد:

الف- مردم این شهر در مقاطع مختلف، مواضع متفاوتی داشته‌اند: در مقاطعی از تاریخ، موضع آنها در جهت دفاع از اهل بیت بوده و با شجاعت بی‌نظیری جناح علوی را تقویت کرده‌اند، کما این که در جریان جمل با همکاری همین مردم بود که امام موفق شد ناکثین را شکست دهد، اما درست در اواخر خلافت امام علی علیه السّلام در یاری آن حضرت سستی کرده و سبب زمینگیر شدن حق و پیروز باطل را فراهم آوردند. بعدها با این که در میان آنها شیعیان بسیاری بودند، «۲» اما توده مردم از یاری حسن بن علی علیه السّلام کوتاهی کرده و او را تنها گذاشتند. همین اتفاق در محرم سال ۶۱ نیز تکرار گردید. با این حال گروه زیادی از آنها به نام توابین از کردار زشت خویش توبه کرده و بیشترین آنها در جریان قیام توابین به شهادت رسیدند. همکاری جمعی از آنها با مختار بن ابی عبید برای انتقام از قاتلین امام حسین علیه السّلام، نشانه دیگری از موضع

---

(۱). مسند ابن جعد، ج ۱، ص ۵۲۷. در این خبر آمده که قتاده در قرن دوم شنید که در بصره کسانی پیدا شده‌اند که علی را بر عثمان برتری می‌دهند، او گفت: به خدا قسم، پیش از شما اهالی این شهر چنین نبودند.

(۲). این شیعیان، اغلب شیعیان سیاسی بودند، نه این که امام حسن علیه السّلام را به عنوان امام از جانب خداوند پذیرفته بودند.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۳۴

شیعی آنهاست. در برابر کوتاهی آنان در همراهی زید بن علی در سال ۱۲۲ ه نشان بر بی‌وفایی آنان نسبت به علویان دانسته شده است.

ب- دلیل دیگر این قضاوتهای متناقض، وجود گروههای سیاسی و مذهبی مختلف در این شهر است. گروهی از آنها افکار «خارجی» داشته و گروهی دیگر با عنوان «اشراف»، کم و بیش با بنی امیه همداستان بودند؛ سومین گروه، یعنی شیعیان، از فداییان اهل بیت علیه السّلام بودند. این مسأله سبب شد تا خوبان آنها، بهترین تمجیدها را به خاطر اعمال صحیحشان بشوند و عناصر مفسد آنها، تا کشتن پسر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله پیش بروند.

ج- ترکیب قبایلی شهر نیز بر این تغییر موضعهای سریع مؤثر بود.

حساسیتهای قبیله‌ای آنها را گرفتار روحی تندخویانه کرده بود به طوری که با دیدن مقطعی‌ترین امور تصمیم می گرفتند. این تصمیمها عمدتا در جهت منافع قبیله‌ای آنها بود و این خود مشکلی برای عدم یکپارچگی کوفیان به حساب می‌آمد؛ چیزی که بنی امیه بارها از آن بهره گرفتند.

آنچه در اینجا می‌باید بدان بپردازیم، شناخت وضعیت مردم عراق در آستانه امامت حسن بن علی علیه السّلام می‌باشد. به نظر ما اگر این مردم بخوبی شناخته شوند تحولات بعدی عراق بهتر درک خواهد شد.

شیخ مفید در تحلیلی درباره اصحاب امام حسن علیه السّلام مردم را به چند دسته تقسیم می کند: گروه اول شیعیان امام علی علیه السّلام گروه دوم خوارج که در صدد مبارزه با معاویه بوده و چون امام مجتبی علیه السّلام قصد جنگ با شام را داشت، گرد او جمع شده بودند. گروه سوم طمعکارانی که به دنبال غنایم می گشتند، گروه چهارم کسانی که عوام بودند و نمی‌دانستند چه کنند، گروه پنجم آنها که به انگیزه عصبیت قبیلگی و بدون توجه به دین، تنها تابع رؤسای خود بودند. «۱»

در این میان، گروه سوم، تعدادشان بیش از همه بود. عراق منطقه‌ای بود که

---

(۱). الارشاد، ج ۲، ص ۱۰؛ الفصول المهمه، ص ۱۴۷؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۴۶، ۵۶؛ مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۲؛ صلح الامام الحسن علیه السّلام صص ۶۹- ۶۸

مرکز فتوحات شرق به حساب می‌آمد و در تمامی نبردها، غنایم زیادی نصیب آن می گردید. اما از روزی که امام علی علیه السّلام به این منطقه آمد، آنها درگیر جنگهای داخلی شدند و به همین دلیل خود را طلبکار آل علی می‌دانستند. «۱» در شرایط جدید مصلحت خویش را در این نمی‌دیدند که پس از نبرد نهروان، جنگ تازه‌ای را آغاز کنند. با شایعاتی که معاویه منتشر می کرد (و این کار را با کمک جاسوسان خود در عراق دامن می‌زد)، تردید در میان عراقیان گسترش یافته بود. پیدایش خوارج این تردید را فزونی بخشید و بسیاری از مردم قدرت تحلیل درست جریانات را از دست داده بودند.

حقیقتی که صرفنظر از مطالب فوق باید گفت این است که، اصولا مردم عراق روحیه خود را در برخورد با حکام در طول صد سال نشان دادند. غروری که این مردم در طی سالهای فتح ایران به دست آورده بودند، سبب شده بود تا بر مدینه پیامبر مسلط باشند و هرگاه عزل حاکمی را می‌خواستند، حتی عمر را بر آن می‌داشتند تا حاکم مورد نظر را خلع کند. از رو چهره‌هایی که اهل حیله و نیرنگ نبودند، مغلوب به نظر می‌آمدند. عمار بن یاسر به عنوان یک انسان پاک و سعد بن ابی وقاص به عنوان یک شخصیت غیر سیاسی، از افرادی بودند که نتوانستند در کوفه دوام بیاورند. اما مغیرة بن شعبة به عنوان یک فاجر قدرتمند (آن چنان که عمر او را توصیف کرد) توانست تا مدتها بر کوفه حکم براند.

بعدها، زمانی که امام علی علیه السّلام از مدینه به این شهر هجرت کرد، کوفه توسعه یافت و نقش آن در جهان اسلام چند برابر شد. پشتوانه اخلاقی و علمی و نیز سابقه فداکاریهای امام علی علیه السّلام در طول حیات اسلام، سبب شد تا مردم به حمایت از او برخیزند. یاران نزدیک او و ضمیمه شدن اصحاب پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به سپاه او، قداست امام را فزونی بخشید و موجب شد تا مدتها آنها نتوانند بر او چیره شوند. اما پس از آنکه آنها در صفین درگیر مسأله حکمیت شدند، بهانه‌ای دینی برای مقابله با امام علی علیه السّلام یافتند و پس از سرکوبی خوارج، از لحاظ داخلی به بهانه خستگی، خود را کنار کشیدند، تا جایی که امام فرمود: او به عنوان یک والی از ناحیه مردم ستم‌دیده، و فرمانبردار آنها

---

(۱). بعدها خواهید دید که امام مجتبی علیه السّلام به این مسأله تصریح می کند.

شده است. «۱»

امام با پیدایش وضعیت جدید در مردم، اعلام کرد که نمی‌تواند آنها را اصلاح کند. البته با زور و اجبار و استبداد می‌توانست بر

مردم حکم براند، اما، امام علی علیه السّلام خواهان استفاده از چنین شیوه‌ای نبود. او خود در کلام بسیار شیرینی، این روحیه مردم را توصیف کرد: «ای مردم کوفه! من شما را با مواعظ قرآن، مورد سرزنش قرار دادم، اما سودی نبخشید، با چوبدستی شما را تأدیب کردم، اما شما مستقیم نشدید، به وسیله شلاق (که با آن حدود را اجرا می‌کنند) شما را مورد ضرب قرار دادم، بازهم رعایت نکردید. تنها چیزی که می‌تواند شما را اصلاح کند، شمشیر است، اما من برای اصلاح شما خود را به فساد نمی‌اندازم «۲»».

مردم عراق، تنها با شمشیر رام می‌شدند. این حقیقتی است که تاریخ آن را تأیید می‌کند، در این منطقه، اگر کسی همچون علی علیه السّلام و فرزندش نخواهد از زور و استبداد استفاده کند (و به تعبیر خودشان، چیزی را که مردم از آن کراهت دارند بر آنها تحمیل نکند) نمی‌تواند امید موفقیت داشته باشد.

پس از آن نیز عراق، تنها زمانی آرام می‌گرفت که افرادی چون زیاد، پسرش عبید الله و یا حجاج بر آن حکومت می‌کردند. بدین گونه، تنها استبداد موجب فروکش کردن تنشهای سیاسی این منطقه بود. مختار نیز چندی با سیاست، منطقه را اداره کرد. اما او نیز به همین جهت که نمی‌خواست برخورد استبدادی داشته باشد، نتوانست کوفه را یکپارچه کند؛ چه رسد به عراق.

تعبیرات خود امیر المؤمنین علیه السّلام نسبت به روحیات این مردم، بسیار گویاست.

در یک جمله امام آنها را تشبیه به زن حامله‌ای می‌کند که پس از تحمل درد و رنج دوران حمل، در نهایت بچه خود را سقط می‌کند. «۳» و بار دیگر آنها را به شتران بی‌سرپرستی تشبیه می‌کند که هرگاه از یک سو گرد هم آیند از سوی دیگر پراکنده

---

(۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۹۹

(۲). الارشاد، ج ۱، ص ۲۸۱: «و ما کنت متحرّیا صلاحکم بفساد نفسی».

(۳). نهج البلاغه، خطبه ۷۰

می‌شوند. «۱» این روحیه، طبیعتا نمی‌توانست یک والی و زمامدار آرام و اصلاح طلب، آن هم پایبند به راههای منطقی و انسانی را تحمل کند از این روست که امام علی علیه السّلام در اواخر کار، هر چه به این مردم اصرار می‌کند تا علیه شام متحد شوند، آنها حتی برای دفاع از خود عراق نیز، تلاشی نمی‌کنند، آن وقت است که زبان ملامت امام به روی آنها گشوده می‌شود:

أیتها الفرقة التی إذا امرت لم تطع و إذا دعوت لم تجب، لله أنتم، أما دین یجمعکم، أما حمیة تشحذکم؟ أ و لیس عجبا، أنّ معاویة یدعوا الجفاة الطغام فیتبعونه علی غیر معونة و لا عطاء و أنا أدعوکم و أنتم تریکة الاسلام، أنه لا یخرج إلیکم من امری رضا ترضونه و لا سخط فتجتمعون علیه و إن احبّ ما أنا لاق إلیّ الموت. «۲»

ای گروهی که وقتی دستور می‌دهم اطاعت نکرده و وقتی دعوت می‌کنم اجابت نمی‌کنید شما را به خدا قسم آیا دینی نیست که شما را وحدت بخشد؟ آیا حمیّتی نیست که شما را به خدا تحریک کند؟ آیا تعجب نیست که معاویه، بیانگردان جاهل را بدون پول فرا می‌خواند و او را متابعت می‌کنند و من شما را دعوت می‌کنم در حالی که باقی‌مانده اسلام هستید اما نسبت به هیچ‌یک از دستورات رضایت‌بخش من رضایت نمی‌دهید و علیه هیچ امر مورد خشم من فراهم نمی‌آیید. تنها چیزی که دوست دارم ملاقات کنم، مرگ است.

این مردم در مقابل علی علیه السّلام با آن سوابق درخشان، چنین برخوردی دارند، تا جایی که امام آرزوی مرگ می‌کند. البته امام می‌توانست با شیوه‌های غیر اسلامی، همانند معاویه، مردم را جذب کرده و یا بروز به جنگ بفرستد، اما شیوه امام این بود که اکنون که مردم، «ماندن» را دوست دارند، آنها را بر چیزی که نمی‌خواهند وانداردد «۳» چرا که اگر چنین کند، رهبری او «امامت» نیست بلکه «پادشاهی» است. این همان چیزی بود که معاویه بدان افتخار می‌کرد. به هر روی، چنین مردمی، در آستانه خلافت حسن بن

(۱). الارشاد: ج ۱، ص ۲۸۳ «یا اشباه الابل غاب عنها رعاتها کلما اجتمعت من جانب تفرقت من جانب أخری»

(۲). شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۶۷

(۳). همان، ج ۱۱ و ص ۲۹: «و قد احببتم البقاء و لیس لی أن أحملکم علی ما تکرهون»

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۳۸

علی علیه السّلام قرار داشتند، مردمی که حاضر نشدند فرمان امامشان را برای دفاع از عراق بپذیرند و زمانی که برای استراحت از نهروان به خانه‌هایشان رفتند دیگر بازنگشتند. «۱»

در این مقطع، مشکلات رو به فزونی نهاده و موضع معاویه نیز در شام قوی‌تر از پیش شده بود. مردم شام که تا قبل از حکمیّت، معاویه را امیر می‌خواندند، اکنون او را «امیر المؤمنین» می‌دانستند. در برابر، عراق، یکپارچگی زمان بر پایی جنگ صفین را نداشت. کشته‌های زیادی که عراقیان در صفین و نهروان دادند، «۲» روحیه آنها را به شدت تضعیف کرده بود. افزون بر آن، حسن بن علی علیه السّلام نیز فرزند امام علی علیه السّلام بود و همه این مسائل اوضاع را دشوارتر کرده بود. در عین حال عراق، از سلطه شام وحشت داشت. این درست است که آنها از امام خود پیروی نکردند، اما راضی به شهادت او نیز نبودند. به سخن دیگر، آنها نمی‌خواستند سلطه معاویه را بر عراق بپذیرند و به همین دلیل، چاره‌ای جز بیعت با فرزند امام علی علیه السّلام نداشتند. هیچ کس جز امام حسن علیه السّلام، در آن شرایط، زمینه رهبری عراق را نداشت و با فرض نبودن وی، به طور طبیعی، بنی امیه بر عراق حاکم می‌شدند. در عین حال این خواست عراقیها آن اندازه ریشه نداشت که در عمل بتوانند به عهد خویش با امام جدید خود وفادار باشند، بلکه سرانجام همان گونه که اتفاق افتاد، در مرز انتخاب، ماندن را با حکومت بنی امیه را (گرچه با اکراه) پذیرفتند. بدین ترتیب جایی برای ماندن امام در کنار این مردم نبود و امام به ناچار به مدینه رفت.

نخستین اقدامات امام و معاویه

پیش از این به یکی از نامه‌های امام حسن علیه السّلام به معاویه و پاسخ وی اشاره کردیم.

نامه‌های متبادله که متن آنها را اصفهانی نقل کرده، «۳» ثمر چندانی نداشت. باید گفت، امام می‌دانست که معاویه کسی نیست که تسلیم این نامه‌ها شود، مهم آن بود که

(۱). همان، ج ۲، ص ۱۹۳؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۱۸

(۲). گرچه کشته‌های طرفداران امام کم بود، اما بسیاری از خوارج که در این جنگ کشته شدند، از خویشان و وابستگان مردم کوفه بودند.

(۳). مقاتل الطالبیین، صص ۶۸- ۶۲

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۳۹

نامه‌های مزبور به عنوان یک سند در تاریخ باقی مانده و استدلالهای دو طرف را در مورد مشروعیت خودشان نشان دهد.

معاویه کوشید تا با فرستادن جاسوسانی از اوضاع کوفه و بصره خبری بگیرد.

جاسوسان مزبور شناسایی شدند و همگی به قتل رسیدند. «۱» در این باره امام و نیز عبد الله بن عباس نامه‌های به معاویه نوشته و بغی او را به وی گوشزد کردند. تهدید آخرین امام آن بود که اگر معاویه تسلیم نشود همراه سپاه مسلمانان به سوی او خواهد رفت: «فحاکمتک الی الله حتی یحکم الله بیننا و بینکم و هو خیر الحاکمین.» «۲»

پس از آن که نامه‌نگاری میان امام و معاویه نتیجه‌ای نبخشید امام به معاویه نوشت: بین او و معاویه چیزی جز شمشیر حاکم نخواهد بود. «۳» پس از آن معاویه ضمن نامه‌ای به عمال خویش در نواحی مختلف با ابراز خوش‌حالی از شهادت امام علی علیه السّلام و این که دشمن آنان بدون زحمت از میان رفته است خبر داد که اوضاع کوفه درهم ریخته و میان یاران او اختلاف شده است. او (به دروغ یا راست) افزود: اشراف و رهبران مردم کوفه به من نامه نوشته برای خود و خاندان خود درخواست امان کرده‌اند. وقتی نامه من به شما رسید همراه سپاهتان به سوی من حرکت کنید که وقت انتقام فرا رسیده است. معاویه همراه سپاه خود پل منبج پیش آمد. در این وقت امام حسن علیه السّلام حجر بن عدی را در پی مردم و عمالش فرستاد تا برای جنگ آماده شوند. در کوفه اجتماعی فراهم آمد و امام در جمع آنان با تلاوت آیه: «وَ اصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» «۴» چنین فرمود: «ای مردم! شما جز با صبر بر آنچه از آن کراهت دارید به آنچه دوست دارید نخواهید رسید. به من خبر رسیده که معاویه به سوی ما در حرکت است. همگی به سوی نخیله حرکت کنید.» «۵» اصفهانی می‌گوید: سخن او چنان بود که گویی از سستی مردم نگران بود. هیچ کس سخن نگفت. عدی بن حاتم به سخن در آمد و گفت: من پسر حاتم هستم. این چه وضعیت زشتی است؟ آیا دعوت امامتان و فرزند پیامبرتان را اجابت نمی‌کنید؟ پس از آن روی به امام کرد و ضمن اعلام اطاعت

---

(۱). همان، ص ۶۲؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۳۱ الارشاد، ج ۲، ص ۹

(۲). مقاتل الطالبیین، ص ۶۶

(۳). شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۶

(۴). انفال، ۴۶

(۵). مقاتل الطالبیین، ص ۶۹

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۴۰

از او راهی نخیله شد. به همراه وی شماری از افراد قبیله طیّ که عدیّ بن حاتم ریاست بر عهده داشت، عازم شدند. بنا به نقل یعقوبی، در طیّ هزار جنگجو بودند که از فرمان عدی سر نمی‌پیچیدند. «۱» پس از آن قیس به سعد، معقل بن قیس و زیاد بن صعصعه سخنانی ایراد کرده و آنگاه بود که سپاهی در حدود دوازده هزار تن در نخیله فراهم شده و امام تا دیر عبد الرحمن همراهشان رفت. «۲»

به هر روی باید توجه داشت که روحیه مردم عراق، از پس از ماجرای حکمیت، خدشه‌دار شده بود. آنان احتمال صلح با قاسطین را در اذهان خود زمینه‌سازی کرده بودند. در عین حال وقتی سلطه معاویه را بر عراق احساس می‌کردند تنشان به لرزه می‌افتاد. در این گیرودار، گروهی خود را به غفلت زده، گروهی سخت گرفتار شک و تردید بوده و تنها اقلیتی به امام پیوستند. امام خود عازم لشکرگاه شده و پسر عم خود مغیرهٔ بن نوفل را در کوفه گذاشت تا مردم را برای رفتن به نخیله تشویق کند. حارث همدانی می‌گوید: کسانی که نیت پیوستن به امام را داشتند به نخیله رفتند، اما شمار زیادی از رفتن سرباز زدند. در میان آنان کسانی بودند که پیش از آن وعده همکاری داده بودند. «۳» بر پایه همین نقل، امام خود به کوفه بازگشت تا مردم را برای رفتن به جنگ بسیج کند.

این موضع امام بر خلاف گفته زهری و دیگران است که می‌گویند: «کان الحسن لا یؤثر القتال و یمیل إلی حقن الدماء»، «۴» «و لم یکن فی نیّهٔ الحسن أن یقاتل أحدا و لکن غلبوه علی رأیه»، «۵» به این معنا که امام مایل به جنگ نبوده است. افزون بر این، امام برای تقویت روحیه نیروهای خود حقوق آنان را افزایش داد. «۶» این افزایش در همان ابتدای خلافت، و طبعا ایجاد آمادگی در آنها برای رویارویی با شامیان بود.

مجموع جمعیتی که به نخیله رفت دوازده هزار نفر بود. اینان گروهی بودند که با فشار تبلیغات و گروهی به پیروی از رؤسای خود به لشکرگاه رفته بودند. با این که

---

(۱). تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۱

(۲). مقاتل الطالبیین، صص ۷۱- ۷۰

(۳). بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۴۴

(۴). تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۱۵۸؛ تذکرة الخواص، ص ۱۹۶

(۵). البدایة و النهایه، ج ۸، ص ۱۴

(۶). مقاتل الطالبیین، ص ۶۴

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۴۱

این رقم در بیشتر مصادر تاریخی تصریح شده، برخی گفته‌اند که چهل هزار تن به نخیله رفته بودند. گفته شده: شمار سپاه امام چهل هزار تن بوده که به «دیر عبد الرحمن» رفته و از آنجا هزار تن همراه قیس بن سعد به عنوان سپاه مقدم اعزام شدند. «۱» چنین رقمی نمی‌تواند صحیح باشد؛ زیرا:

اولا- روایات تاریخی تصریح دارد که در ابتدای دعوت حتی یک نفر پاسخ مساعد نداده بود، چگونه ممکن است که یک مرتبه شمار آنان تا به این اندازه افزایش یافته باشد؟ ثانیا اگر امام، این مقدار هوادار و طرفدار داشت، لازم نبود تا برای جمع‌آوری نیرو به مدائن رفته و خطری که در جدایی او با سپاهش وجود داشت، بر خود هموار کند.

ثالثا شمار فراوانی از مورخان که خبر اعزام را به صورت دقیق گزارش کرده‌اند، همان عدد دوازده هزار نفر را نقل کرده‌اند. از جمله آنها یعقوبی، ابو الفرج اصفهانی و ابن عساکر است. «۲» رابعا به احتمال قوی منشأ این قول روایتی مجعول درباره شمار کسانی است که هنگام شهادت علی علیه السّلام با او بیعت کرده بودند و قرار بود تا به مقابله سپاه شام بروند، عدد مزبور در آن نقل چهل هزار آمده است. «۳» به عقیده بعضی، «۴» این روایت سبب شده تا کسانی گمان کنند این افراد آماده همکاری با حسن بن علی علیه السّلام بوده‌اند، اگر چه در بیعت این تعداد با امیر المؤمنین علیه السّلام تردید بسیار وجود دارد. خامسا آن که با وجود سخنان مکرر امام علی علیه السّلام در سرزنش مردم کوفه: به خاطر عدم همراهی در جنگ با شام که در نهج البلاغه، و سایر مصادر آمده، نمی‌توان باور کرد که چنین جمعیتی با فرزند او همراهی کرده باشند. سادسا همان گونه که بعدا خواهیم دید، دلیل مهم بر پایی صلح، عدم همکاری مردم بود. این مطلب را امام، مکرر تصریح فرموده و روشن است که با وجود چهل هزار نفر نمی‌بایست چنین جملاتی از امام علیه السّلام نقل شده باشد.

فرماندهی سپاه امام را عبید الله بن عباس عهده‌دار بوده است. زهری به اشتباه،

---

(۱). الفتوح، ج ۴، ص ۱۵۳؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۶۱

(۲). مقاتل الطالبیین، ص ۷۱؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۴؛ ترجمة الامام الحسن، ابن عساکر، ص ۱۶۷

(۳). ذخائر العقبی، صص ۱۳۹- ۱۳۸

(۴). صلح الحسن علیه السّلام، آل یاسین، ص ۱۲۳

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۴۲

فرمانده سپاه را عبد الله بن عباس دانسته است. «۱» کسانی نیز قیس بن سعد را فرمانده دانسته‌اند. «۲» البته پس از فرار عبید الله، قیس

فرماندهی سپاه را عهده‌دار شد. گویا تردیدی در این که امام عبید الله را انتخاب کرده وجود نداشته باشد. «۳» از دلایل عمده انتخاب عبید الله آن بود که امام در آن جو تردید، بهترین شانسی که برای این کار داشت آن بود که فردی از خاندان خود را برای این کار برگزیند. افزون بر آن، عبید الله، کینه شدیدی نسبت به معاویه داشت؛ زیرا چندی پیش از آن، بسر بن ارطاة، یکی از فرماندهان معاویه، در حمله‌ای که به حجاز کرد، دو فرزند عبید الله را در پیش چشمان مادرشان سر برید. در عین حال امام احتیاط را از دست نداد و دو معاون برای عبید الله برگزید. یکی قیس بن سعد و دیگری سعید بن قیس.

امام آنان را بسوی دشمن فرستاد و خود عازم ساباط مدائن شد. پیش از ترک آنان به عبید الله نصایحی کرد: الن جانبک، برخوردت را نرم گردان. ابسط وجهک، روی خود را گشاده دار. افرش لهم جناحک، مردم را زیر چتر محبت خود گیر. ادنهم من مجلسک، آنان را به مجالس خود نزدیک کن. و شاور هذین، با این دو نفر مشورت کن.

فلا تقاتله حتی یقاتلک، قبل از آن که جنگ را شروع کنند، تو جنگ را آغاز مکن. امام به وی سفارش کرد که این مردم بقایای کسانی هستند که مورد اعتماد امام علی علیه السّلام بودند.

سپس به وی فرمودند تا به سمت فرات رفته، از آنجا راهی مسکن شده و در برابر معاویه بایستد. و آنگاه همانجا بماند تا او در پی وی برسد. «۴»

امام خود راهی ساباط مدائن شد. دینوری می‌گوید: معاویه سپاهی را به فرماندهی عبد الله بن عامر بن کریز به سوی انبار فرستاد تا از آنجا به سوی مدائن پیشروی کند. امام که وضع را چنین دید خود عازم مدائن شد. «۵»

حادثه‌ای که در آنجا اتفاق افتاد و همه مورخان آن را گزارش کرده‌اند حمله خوارج به امام است. مورخانی چون دینوری، بلاذری و ابو الفرج اصفهانی- و حتی

---

(۱). نک: ترجمة الامام الحسن علیه السّلام، ابن سعد، ص ۱۶۸

(۲). ترجمة الامام الحسن، ابن عساکر، ص ۱۷۶

(۳). انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۴

(۴). مقاتل الطالبیین، ص ۷۱؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۴۰

(۵). اخبار الطوال، ص ۲۱۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۴۳

شیخ مفید که اخبار خود را از اصفهانی گرفته- گفته‌اند که امام در سخنان خود به گونه‌ای سخن گفت که بوی صلح می‌داد. به همین دلیل خوارج بر باروبنه او حمله کردند. این سخن با ظاهر وقایع سازگار نیست. چگونه امام که برای جلوگیری از حمله دشمن به مدائن و یا تهیه نیرو به آنجا آمده بی‌دلیل و هنوز درگیری آغاز نشده سخنانی به زبان می‌آورد که بوی صلح می‌دهد؟ در اینجا یعقوبی نقلی را برای ما حفظ کرده که روشنگر ماجراست. معاویه که در هیچ مورد دست از حیله‌گری بر نمی‌داشت، مغیرة بن شعبه و عبد الله بن عامر را به ساباط فرستاد تا درباره صلح با امام سخن بگویند. وقتی آنها (دست خالی) از نزد امام بیرون آمدند، زیر لب (و طبعا برای تحریک خوارج) به گونه‌ای که مردم بشنوند می‌گفتند: خدا به وسیله فرزند پیامبر خون مردم را حفظ کرده فتنه را بواسطه او آرام کرد و صلح را پذیرفت. یعقوبی می‌افزاید: با این سخن سپاه مضطرب شده و مردم در راستگویی آنان تردید نکردند. پس از آن بود که بر حسن شورش کرده باروبنه او را غارت کردند. «۱»

شیعیان امام را در میان خود گرفته از معرکه دور کردند. با این حال جراح بن سنان با این فریاد که تو نیز همانند پدرت مشرک شده‌ای ضربتی بر ران امام زد. شیعیان بر سر جراح ریخته او را به قتل آوردند. امام نیز به خانه امیر ساباط، سعد بن مسعود ثقفی-

عموی مختار- آمد و برای معالجه در آنجا ماند. «۲» با توجه به عبارت یعقوبی در باره شورش مدائن مطلب بسیار مهمی روشن می‌شود، و آن این که حادثه مدائن نیز برخاسته از توطئه معاویه و فرماندهان وی و در رأس آنها فرد فاسقی چون مغیرة بن شعبه بوده است.

پس از آن که امام مجروح شد، ضمن خطبه‌ای برای مردم فرمود: ای مردم عراق! اتقوا الله فینا، فانا أمراءکم و ضیفانکم، أهل البیت الذین قال الله: إنّما یرید اللّه لیذهب عنکم الرّجس أهل البیت و یطهّرکم تطهیرا. راوی می گوید: در آن لحظه هر کس در پای سخن امام بود، گریه می کرد. «۳»

---

(۱). تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۵

(۲). مقاتل الطالبیین، ص ۷۲

(۳). ترجمة الامام الحسن علیه السّلام، ابن سعد، ص ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۰؛ المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۹۶، ش ۲۷۶۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۷

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۴۴

دور شدن امام از سپاه، که به دلیل گردآوری نیرو و یا آماده کردن مدائن برای جلوگیری از تجاوز غارت گران شام صورت گرفته بود، مشکلات خاصی را به وجود آورد. دو سپاه در قریه حبوبیه مسکن در برابر هم قرار گرفتند. معاویه مثل همیشه با استفاده از شیوه‌های حیله گرایانه خود، در صدد فریب سپاه امام بر آمد. او به دروغ، عبد الرحمن بن سمره را نزد عبید الله و سپاهش فرستاد تا بگوید حسن در خواست صلح کرده است. اما مردم او را تکذیب کرده و دشنام دادند. «۱»

پس از آن به طور مخفیانه در پی عبید الله بن عباس فرستاد و به وی پیغام داد:

حسن از ما تقاضای صلح کرده است. اگر هم اکنون به ما ملحق شوی، به تو یک میلیون درهم خواهم داد. نیمی را اکنون می گیری و نیمی را وقتی که داخل کوفه شدیم.

عبید الله شبانه به معاویه پیوست در حالی که مردم برای نماز صبح منتظر آمدن او بودند. قیس بن سعد با مردم نماز گزارد و پس از آن به بدگویی از عباس پرداخت که چگونه در بدر همراهی مشرکان کرد و به اسارت در آمد. پس از آن بنای بدگویی به عبید اللّه را گذاشت که چگونه در یمن، از برابر بسر بن ارطاة گریخت و اجازه داد تا بسر فرزندان او را بکشد. «۲»

از برخورد معاویه در پرداخت پول، و نیز اخبار دیگر، چنین بر می‌آید که معاویه به دروغ مسأله درخواست صلح را از طرف امام مطرح کرده بود. در اصل، اگر امام صلح را پذیرفته بود معنا نداشت که معاویه حاضر شود یک میلیون درهم به عبید الله بپردازد. بسیاری از مردم عراق مترصد بودند تا تمایل امام را به صلح ببینند، در آن صورت لحظه‌ای در سپاه نمی‌ماندند. با رفتن عبید الله، قریب دو سوم سپاه عراق به معاویه پیوست. «۳» بدین ترتیب تنها چهار هزار نفر در کنار قیس بن سعد باقی ماندند.

معاویه گمان کرد که با آمدن عبید الله و این تعداد از سپاه عراق، چیزی باقی نمانده است. بنابراین بسر بن ارطاة را به سوی باقی‌مانده لشکر عراق فرستاد. مردم

---

(۱). انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۷

(۲). مقاتل الطالبیین، ص ۷۳

(۳). انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۸

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۴۵

آماده بوده به سوی آنها حمله‌ور شدند. بسر بازگشت و همراه لشکری حمله برد. این بار نیز قیس و یاران بر جای مانده آنها را به عقب راندند و بر اثر درگیری تعدادی کشته شدند. «۱» معاویه کوشید تا قیس را نیز فریب دهد. اما قیس گفت که در دینش فریب نخواهد خورد. پس از آن معاویه به تحقیر وی پرداخته او را یهودی فرزند یهودی خواند. معاویه افزود: ببین چگونه قوم تو پدرت را تنها گذاشت، آن گونه که در حوران شام غریبانه مرد. قیس در پاسخ وی، او را وثن بن وثن (بت فرزند بت) خواند و به او نوشت: از ابتدا با اکراه اسلام را پذیرفتی و جز ایجاد تفرقه در آن کاری نکرده و با رغبت از آن خارج شدی. تو همیشه با خدا و رسول جنگیده‌ای و حزبی از احزاب مشرکین بوده‌ای. «۲» اصفهانی تازه پس از نقل این ماجراها اشاره به هیئتی می‌کند که معاویه برای صحبت با امام حسن به ساباط فرستاد. این نشان آن است که اقدام معاویه در برخورد با عبید الله، تنها برای فریب وی بوده است.

معاویه با داشتن جاسوسان فراوان خود خبر مجروح شدن امام را زودتر از سپاه عراق شنیده بود. به دنبال شنیدن این خبر، پیامی به قیس فرستاد که اصرار تو بیهوده است، اصحاب حسن بر او اختلاف کرده و او در ساباط مجروح شده است.

این امر سبب شد تا قیس تأمل کرده منتظر خبر قطعی از امام شود. «۳» اشراف عراق که وضع را به این صورت دیده و احتمال پیروزی معاویه را قوی دانستند، مرتب به معاویه ملحق شده و یا پیام بیعت می‌دادند. بلاذری می‌گوید: بزرگان عراق نزد معاویه آمده بیعت می‌کردند. اولین نفر، خالد بن معمر بود. او گفت: بیعت او به معنای بیعت تمامی افراد قبیله ربیعه است. بعدها شاعری خطاب به معاویه گفت: به خالد بن معمر اکرام کن، چه اگر او نبود تو به امارت نمی‌رسیدی. «۴»

سیاستی که معاویه از آن بهره کافی برد، استفاده از شایعاتی بود که خود آنها را در سه منطقه کوفه، ساباط و میدان جنگ منتشر می‌کرد. کوفیان گمان می‌کردند که کار تمام شده است. در میدان جنگ چنین منتشر شد که امامتان درخواست صلح کرده

---

(۱). همان، ج ۳، ص ۳۸

(۲). مقاتل الطالبیین، ص ۷۴؛ انساب الاشراف، ج ۳، صص ۴۰- ۳۹

(۳). انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۸

(۴). همان، ج ۳، ص ۳۹

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۴۶

است. در ساباط نیز خبر رفتن عبید الله و بخش اعظم سپاه به امام رسیده و حتی شایع شد که قیس بن سعد نیز صلح کرده است. از میان مورخان، تنها کسی که به دقت متوجه این شایعات چند جانبه شده، یعقوبی است. او می‌گوید: معاویه کسانی را به لشکرگاه امام می‌فرستاد تا بگوید که قیس بن سعد صلح را پذیرفته است. از سوی دیگر، کسانی را به لشکر قیس می‌فرستاد تا بگویند حسن با معاویه صلح کرده است. «۱»

متأسفانه، گروهی از مورخان، همین شایعات را به عنوان اخبار تاریخی ضبط کرده‌اند.

از جمله محمد بن سعد، حیله‌گری مغیرهٔ بن شعبه را که منجر به شورش گروهی از مردم در ساباط مدائن شد به عنوان خبر تاریخی این چنین ضبط کرده که همانجا، هر چه معاویه تعهد کرده بود، امام پذیرفت. «۲»

گروه فراوانی از اشراف عراق به معاویه پیوسته و حتی گفته بودند که حاضرند حسن را دست بسته به او تحویل دهند. به نوشته ابن اعثم، زمانی که قیس، ضمن نامه‌ای خبر رفتن شمار زیادی از سپاه عراق را به امام نوشت، حضرت بزرگان اصحاب خود را فراهم آورده و فرمود: ای مردم عراق! من با شما جماعت چه کنم؟

این نامه قیس بن سعد است او نوشته است که اشراف و بزرگان شما نزد معاویه رفته‌اند. به خدا سوگند این از شما عجیب نیست. شما در صفین پدرم را بر حکمیت اجبار کردید و زمانی که آن را پذیرفت، بر او اعتراض نمودید. برای بار دوم شما را به جنگ با

معاویه خواند، سستی کردید تا آن که کرامت الهی نصیب او شد. پس از آن بدون اکراه با من بیعت کردید، من بیعت شما را پذیرفتم و قدم در این راه گذاشتم، خدا آگاه است که قصد من چه بوده است. اما ببینید شما چه کرده‌اید. ای مردم عراق! همینها برای من کافی است، مرا در دینم فریب مدهید. «۳»

توضیحات امام نشان می‌دهد که امام کوچکترین تردیدی در جنگ نداشته اما رفتار ناشایست مردم او را به ستوه آورده است.

---

(۱). تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۵

(۲). ترجمهٔ الامام الحسن علیه السّلام، ابن سعد، ص ۱۶۹

(۳). الفتوح، ج ۴، ص ۱۵۷؛ مقایسه کنید این مطالب را با سخنان تحریف‌شده امام در انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۹

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۴۷

معاویه و درخواست صلح

نکته‌ای که در روشن کردن موضع امام اهمیت دارد آن است که امام حسن علیه السّلام در خواست صلح را مطرح نکرده است. این معاویه بود که می‌خواست بدون دردسر عراق را تصرف کند و لذا اصرار داشت تا امام را راضی به کناره‌گیری از حکومت کند.

در برابر این نظر، برخی از منابع، به تبع شایعاتی که در همان زمان نشر می‌شده- و کسانی از راویان اخبار، آنها را به عنوان خبر تاریخی گزارش کرده‌اند،- چنین وانمود کرده‌اند که امام خود صلح را مطرح کرده و طبعا به آن تمایل داشته است. «۱» در مقابل این نظر، شواهدی وجود دارد که به آنها اشاره می‌کنیم. نخستین شاهد خبر یعقوبی است که می‌گوید: معاویه گروهی را به ساباط مدائن فرستاد تا درباره صلح با امام حسن علیه السّلام سخن بگویند. این همان ملاقاتی است که امام در آن، صلح را رد کرده است. «۲»

بنابراین امام، اولین درخواستهای معاویه را رد کرده است. شاهد دیگر نامه‌های نخست امام است که در همه آنها بر موضع جنگ پافشاری شده و در آنها تهدید شده است که اگر تسلیم نشود با سپاه او مواجه خواهد شد. امام به فرستاده معاویه نیز فرمود: به معاویه بگو که میان ما و او جز شمشیر حاکم نخواهد بود. همه اینها نشانگر آن است که موضع امام بر موضع جنگ بوده است. شاهد دیگر آن که امام در سخنرانی خود با مردم به صراحت بر این نکته تأکید کردند که معاویه صلحی را از ما خواسته است که هیچ شرافت و عزتی در آن نیست. اگر برای جنگ آماده هستید من در کنار شما هستم، اما اگر حیات را دوست دارید بگویید تا صلح او را بپذیریم. «۳» سبط بن جوزی می‌نویسد: زمانی که امام حسن علیه السّلام دریافت که مردم از اطراف او پراکنده شده و کوفیان به او خیانت کرده‌اند، به صلح تمایل یافت. پیش از آن، معاویه او را به صلح دعوت کرده بود، اما امام آن را نپذیرفته بود. او می‌افزاید: این معاویه بود که درباره

---

(۱). نک: البدایهٔ و النهایه، ج ۸، ص ۱۴؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۰۵

(۲). تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۵

(۳). ترجمهٔ الامام الحسن علیه السّلام، ابن عساکر، صص ۱۷۹- ۱۷۸؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۰۶؛ اعلام الدین، ص ۱۸۱؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۱؛ تذکرهٔ الخواص، ص ۱۹۹

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۴۸

صلح با او به مراسله پرداخت بود. «۱» شیخ مفید نیز نوشته است که: معاویه درباره صلح به امام نامه نوشت. «۲»

به اعتقاد ما همان طور که در موارد دیگر نیز گفته‌ایم، شایعاتی که معاویه درباره صلح منتشر کرد، سبب شد تا کسانی از مورخان اظهار کنند که خود امام، صلح را پیشنهاد کرده است. در گزارشی آمده است که معاویه جاسوسان خود را در میان سپاه مقدم امام فرستاد تا بین آنها شایع کنند که حسن با نامه‌نگاری به معاویه درخواست صلح کرده است، چرا شما جان خود را به خطر می‌اندازید؟ «۳» معاویه برای فریب عبید الله بن عباس به او نوشت: إن الحسن قد راسلنی فی الصلح. «۴» چنین شایعاتی، بعدها به صورت نقلهای تاریخی در آمده و واقعیات را دگرگون کرده است.

دلایل پذیرش صلح

دلایل چندی سبب شد تا امام نتواند به مقصد اصلی که جنگ شرافتمندانه با معاویه بود دسترسی پیدا کند، لذا ضرورت دید تا برای حفظ اصل اسلام و نیز جلوگیری از خونریزی بی‌نتیجه از جنگ، خودداری کند. اینک مواردی از آن دلایل:

الف: سستی مردم در حمایت از امام، از مهمترین دلایل اقدام امام برای اتخاذی موضع جدید بود. هیچ‌کس نمی‌تواند مدعی شود که امام به جنگ با معاویه اعتقاد نداشته است. سخنان و مواضع او کاملا خلاف این نکته را ثابت می‌کند. ماجرای ساباط یکی از مهمترین نشانه‌ها برای روشن ساختن عدم قابلیت مردم در ادامه جنگ بود. در آنجا بود که امام به قول شیخ مفید، دریافت که مردم او را خوار کرده‌اند. «۵» شمار زیادی از این مردم، در جنگهای جمل، صفین و نهروان در حمایت از علی علیه السّلام به قتل رسیده بودند و اینک خسته از جنگها، دیگر توان ادامه این جنگ را در خود نمی‌دیدند و حتی خود را طلبکار حکومت دانسته و ثار خود را از اهل بیت می‌طلبیدند. آنها امام را مسئول خون کشتگان خود می‌انگاشتند. گذشت که وقتی خبر فرار جمعی از سپاه

---

(۱). تذکرة الخواص، ص ۱۹۷

(۲). بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۴۸

(۳). شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۲

(۴). همان.

(۵). الارشاد، ج ۲، ص ۱۳

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۴۹

به گوش امام رسید، آن حضرت رو به مردم کرد و فرمود: «شما با پدرم (در ادامه جنگ) مخالفت ورزیده و کار را به حکمیت کشاندید در حالی که پدرم موافق نبود، او شما را به ادامه جنگ فرا خواند و شما ابا کردید تا این که به دیدار پروردگارش شتافت. پس از آن به سراغ من آمدید و بیعت کردید و قرار شد تا با هر کس نبرد کردم شما نیز بجنگید و با هر کس به صلح رفتار کردم شما نیز چنین کنید. امروز به من خبر رسیده که اشراف شما به سوی معاویه رفته‌اند و با او بیعت کرده‌اند، همین برایم کافی است. مرا در مورد دین و جانم فریب ندهید.» «۱» جاحظ درباره علت کناره‌گیری امام حسن علیه السّلام می‌نویسد: «وقتی پراکندگی اصحابش را مشاهده کرده و درهم‌ریختگی سپاه خود دید، با شناختی که از برخوردهای مختلف این مردم با پدرش داشت و می‌دانست که هر روز به نوعی و رنگی رفتار می‌کنند، از حکومت کناره گرفت». «۲»

امام دریافت که به این مردم نمی‌توان اعتماد کرد. این عدم اعتماد، تنها شامل عدم همکاری آنها نبود، بلکه امام می‌فرمود: «و الله لو قاتلت معاویه لأخذوا بعنقی حتی یدفعونی إلیه سلما» «۳»، به خدا سوگند اگر با معاویه درگیر شوم، اینان گردن مرا گرفته به صورت اسیر به او تحویل می‌دهند. امام در جای دیگری فرمود: و رأیت أهل العراق، لا یثق بهم أحد أبدا إلا غلب، اهل عراق مردمانی هستند که هر کس به آنها اعتماد کند، مغلوب خواهد شد؛ زیرا هیچ کدام با دیگری در فکر و خواسته‌ها، موافقت ندارند.

آنان نه در خیر و نه شر، هیچ قصد جدی ندارند. «۴» با چنین مردمی، امکان بر پایی جنگی با اهل شام که اتحادی کامل داشته و هدف و نیت مشخصی داشتند، وجود نداشت.

مردمی پراکنده، مذبوب و فاقد اراده. نگاهی به سخنان دردناک امام علی علیه السّلام که در سالهای ۳۹ و ۴۰ هجری خطاب به مردم ایراد شده، هر منصفی را قانع می‌کند که راهی جز واگذاری عراق به شام وجود نداشت. امام حسن علیه السّلام نمی‌توانست با دست خالی، خود و شماری از شیعیانش را تسلیم شامیانی کند که فرمانده آنها، بسر بن ارطاة

---

(۱). شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۲

(۲). رسالهٔ جاحظ فی بنی امیه چاپ شده در کتاب عصر المأمون ج ۳ ص ۷.

(۳). اعلام الوری، ص ۲۰۵؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۰؛ عوالم العلوم، ج ۱۶، ص ۱۷۵

(۴). الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۰۵

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۵۰

خونخوار بود. اکنون با صلح، بهانه‌ای برای حفظ عراق از چپاول و غارت وجود داشت. این ممکن بود امام با شماری اندک از سپاهیانش بایستد و به شهادت برسد، اما، نتیجه آن چندان روشن نبود. معاویه با طرح خون عثمان، فضای مسمومی ایجاد کرده بود. او علاوه بر شام، اکنون مصر و بسیاری از نقاط دیگر را در اختیار داشت. در برابر او امام، با آن همه سابقه و نفوذ کلام کاری از پیش نبرده بود، و این دلیلی جز زبونی عراق در برابر شام نداشت، در چنین وضعیتی شهادت امام نیز لوث می‌شد. این چهره‌ای است که همه از معاویه می‌شناسند و در شناسایی آن، نیازی به اصرار و اثبات نیست. گاه به خطا گفته شده است که امام از خونریزی بیزار بود. چنین چیزی درست نیست، او در طول جنگ جمل و صفین، خود در صحنه نبرد حضور داشت، سیره پدر را هم کاملا تأیید می‌کرد. آنچه امام نمی‌پذیرفت، خونریزی بی‌حاصلی بود که نتایج سیاسی روشنی نداشته باشد.

ب- نکته دیگری که دلیل صلح را از دید امام روشن می‌کند، آن است که اساسا بر پایی جنگ در شرایط عادی، منوط به حضور مردم بوده و حاکم در حد خاصی می‌تواند، آنان را به حضور در جنگ وادار کند. در واقع دو نکته را باید از یکدیگر جدا کرد، یکی آن که آیا حاکم مسلمانان می‌تواند، به هر صورت و حتی در شرایط مخالفت آشکار اکثریت مردم، جنگ را آغاز کند؟ اگر چنین کاری را می‌تواند انجام دهد، در چه شرایطی؟ نکته دوم آن که به فرض حاکم بتواند چنین کند، آیا چنین کاری به مصلحت مسلمانان است یا نه؟

اصولا سیره رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آن بود که در امر جنگ با مسلمانان مشورت می‌کرد. ما این مسأله در بررسی جنگهای دوران آن حضرت بیان کرده‌ایم. این در حالی بود که اولا رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از ابتدا با مردم بیعت کرده بود، و ثانیا آن که جهاد در شمار فروعات اسلام بوده و اصولا وظیفه مسلمانان است که همانند نماز، به این دستور نیز عمل کنند. پس چرا آن حضرت، علی رغم این دو نکته، در امر جنگ با مردم مشورت می‌کرد؟ دلیل نخست آن این بود که بار جنگ بسیار سنگین بوده و این مردم بودند که این بار را بر دوش می‌کشیدند. نماز خواندن عبادتی است که تنها وقت

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۵۱

محدودی را از یک مسلمان می‌گیرد. اما جنگ سبب از بین رفتن جان و مال مسلمانها و گاه آوارگی و خانه‌به‌دوشی است. با وجود چنین تبعاتی برای جنگ که با شهادت یک نفر، طایفه‌ای نگران و ناراحت می‌شوند، طبیعی است که مردم خود در جریان آن قرار گرفته و با مشورت در این زمینه، قدری از بار این خسارت را بر دوش گیرند.

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله- علی رغم آن که جهاد از فروعات اسلام بود،- در جنگهای پیش از بدر از انصار که تعهد شرکت

در جنگهای آن حضرت را نداشتند استفاده نکرد. در بدر نیز، تنها پس از اعلام آمادگی رهبران آنها، از ایشان بهره گرفت. بعدها در احد و احزاب نیز مشورتهایی داریم.

اما درباره این نکته که آیا در زمینه جنگ می‌توان کاری را بر مردم تحمیل کرد یا نه؟ سیره امیر المؤمنین بر آن بود که تنها با نصیحت و احیانا در دست گرفتن درّه (شلاق) به تربیت مردم بپردازد. اما امام حاضر نبود تا برای وادار کردن مردم برای شرکت در جنگ از شکنجه و شمشیر استفاده کند. «۱» آن حضرت به طور صریح می‌فرمود: «من دیروز فرمان می‌دادم، و امروز فرمانم می‌دهند. دیروز بازمی‌داشتم، و امروز بازم می‌دارند. شما زنده ماندن را دوست دارید و لیس لی أن أحملکم ما تکرهون، نرسد به من تا چیزی وادارمتان که ناخوش می‌انگارید.» «۲»

امام مجتبی علیه السّلام نیز به همین سیره پایبند بود. زمانی که می‌دید مردم خود مایل به داشتن چونان امامی نیستند و حاضر به حفظ موقعیت خویش در برابر شام نیند، طبیعی بود که او بعد از نصایح لازم که بخش عمده را پدرش پیشاپیش کرده بود، عراق را رها کرده و به مدینه برود. امام علی علیه السّلام مردم عراق را از آینده سخنی که در انتظارشان است آگاه می‌کرد:

بدانید که بعد از من به سه بلا گرفتار خواهید آمد. خواری و ذلتی همه‌گیر، شمشیری کشنده و استبداد و خودکامگی ستمکاران. در آن حالات مرا یاد خواهید و آرزو کنید که کاش مرا می‌دیدید و یاریم می‌کردید و خونهای

---

(۱). الغارات، ص ۱۷۳ (ترجمه فارسی)

(۲). نهج البلاغه، خطبه ۲۰۸؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۲۰، ج ۱۱، ص ۲۹

خود برای دفاع از من بر خاک می‌ریختند. «۱»

امام حسن علیه السّلام در شرایط دشوار عراق، و بی‌اعتنایی مردم به درخواستهای وی برای جنگ، در آستانه اصرار معاویه در کناره‌گیری وی، ضمن سخنانی به بیان مواضع خود پرداخت. امام در آغاز اعلام کرد که درباره جنگ با شام هیچ گونه تردید و دودلی ندارد: «و الله لا ثنانا عن أهل الشام شک و لا ندم، و إنما نقاتل أهل الشام بالصبر و السلامة»، «شک و پشیمانی ما را از جنگ با شامیان بازنمی‌دارد بلکه ما با بردباری و آرامش، با آنها می‌جنگیم.» آنگاه امام به بیان روحیه مردم پرداختند: «شما با گذشته خود تفاوت کرده‌اید. آنگاه که به صفین می‌رفتید، دینتان در پیش رویتان بود، اما امروز دنیاتان مقدم بر دینتان است.» آنگاه افزود: «شما در بین دو جنگ خونین صفین و نهروان قرار گرفته‌اید، بر کشته‌های خود می‌گریید و درباره آنها، در طلب ثار خویش هستند ... و اکنون معاویه از ما تقاضای صلح کرده، صلحی که هیچ گونه سرافرازی و شرافت و انصافی در آن وجود ندارد. «ألا و إنّ معاویة دعانا إلی امر لیس فیه عزّ و لا نصفة». امام با این بیان به مردم عراق اعلام کردند که وارد شدن در کار صلح به هیچ روی به نفع مردم عراق نیست. پس از آن، امام از مردم خواست تا تکلیف او را روشن کنند: «فإن أردتم الموت رددناه علیه و حاکمناه إلی الله عز و جل بظبی السیوف، و إن أردتم الحیاة قبلناه و أخذنا لکم الرضی.»، اگر آماده برای نبردید، صلح او را رد کرده، با تکیه بر شمشیرمان، کار او را به خدا وامی‌گذاریم. اما اگر «ماندن» را دوست دارید، صلح او را بپذیریم و برای شما تأمین بگیریم. در این وقت مردم از هر سوی مسجد به فریاد در آمده و با ندای «البقیة البقیة» صلح را امضا کردند. «۲»

امام حسن علیه السّلام در جای دیگری فرمود: «إنی رأیت هوی عظم الناس فی الصلح، و کرهوا الحرب فلم أحبّ أن أحملهم علی ما یکرهون» من خواسته بیشتر مردم را در صلح و ناخشنودی نسبت به جنگ دیدم و دوست ندارم تا آنها را بر آنچه ناخوش دارند،

---

(۱). الغارات، ص ۱۸۵.

(۲). ترجمهٔ الامام الحسن علیه السّلام، ابن عساکر، صص ۱۷۹- ۱۷۸؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۰۶؛ اعلام الدین، ص ۱۸۱؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۱؛ تذکرهٔ الخواص، ص ۱۹۹

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۵۳

اجبار کنم. «۱»

و در جای دیگری فرمود: «أری أکثرکم قد نکل عن الحرب و فشل فی القتال و لست أری أحملکم علی ما تکرهون»، «۲» من دیدم که بیشترین شما از جنگ روی‌گردان شده و در جنگ سست‌اند. و من چنان نیستم تا شما را بر آنچه ناخوش دارید، اجبار کنم.

امام عدم همراهی مردم را دلیل واگذاری خلافت به معاویه یاد کردند. در شرایط عادی، راه حلی جز این امر وجود ندارد.

آن حضرت در جای دیگری فرمود: «و الله إنی سلّمت الامر لأنی لم أجد أنصارا، و لو وجدت أنصارا لقاتلته لیلی و نهاری حتی یحکم الله بیننا و بینه»، «۳» به خدا سوگند، من از آن روی کار را به او سپردم که یاوری نداشتم. اگر یاوری می‌داشتم شبانه روز با او می‌جنگیدم تا خداوند میان من و آنان حکم کند.

ج: یکی دیگر از دلایل امام برای پذیرش صلح، آن بود که اقدام مزبور برای حفظ شیعیان انجام شده است. معترضان به امام از دو گروه بودند، کسانی که از افراطیون خارجی بوده و به همین دلیل با امام علی علیه السّلام نیز درگیر شده بودند، و گروهی از شیعیان که روحیه انقلابی و آتشین داشته و با تسامح میانه‌ای نداشتند. آنها با صلح مخالف بوده و گاه‌وبیگاه به امام اعتراض می‌کردند. از میان معترضان کسانی بودند که امام را «مذل المؤمنین» می‌خواندند.

امام در برابر، اقدام به پذیرش صلح را «عزت‌آور» دانسته و خود را «معز المؤمنین» معرفی می‌کردند. دلیل این امر را نیز چنین یاد می‌کردند: «إنی لمّا رأیتک لیس بکم علیهم قوّة، سلمت الأمر لأبقی أنا و أنتم بین أظهرکم»، زمانی که دیدم شما قدرت کافی در اختیار ندارید، کار را تسلیم کردم تا من و شما بمانیم. از عبارات دیگر آن حضرت، چنین به دست می‌آید که مقصود از ماندن آنها و خود حفظ تشیع بوده است. امام در سخنی، اقدام خود را شبیه سوراخ کردن کشتی توسط آن عالم همراه موسی علیه السّلام کرد که

---

(۱). اخبار الطوال، ص ۲۲۰

(۲). همان، ص ۲۱۷

(۳). بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۴۷، و نک: صص ۴۶- ۴۵

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۵۴

هدف او حفظ کشتی برای صاحبانش بود. «۱»

امام در سخن دیگری فرمود: «فصالحت بقیا علی شیعتنا خاصّة من القتل فرأیت دفع هذه الحروب إلی یومٍما، فإنّ اللّه کل یوم هو فی شأن»، من برای حفظ شیعیانمان از قتل مصالحه کردم، و اندیشیدم تا این جنگها را تا مدتی به تأخیر بیندازم، چه خداوند هر روز دست‌اندرکار، کاری است. «۲»

آن حضرت در پاسخ یکی دیگر از معترضان فرمودند: «ما أردت بمصالحتی معاویة إلا أن أدفع عنکم القتل عند ما رأیت تباطئ أصحابی عن الحرب و نکولهم عن القتال»، هدف من در مصالحه با معاویه جز آن نبود که وقتی سستی یارانم را از جنگ و روی‌گردانی آنها را از نبرد دیدم، لااقل جان شما را حفظ کنم. «۳»

امام در برابر معترض دیگری، صلح خویش را مشابه صلح جدش پیامبر صلّی اللّه علیه و آله می‌داند، با این تفاوت که آن صلح، صلح با کفار «بالتنزیل» بوده و این با کفار «بالتأویل».

سپس فرمودنـد: «و لو لا ما أتیت، لما ترک من شـیعتنا علی وجه الارض أحد إلا قتل»، اگر من چنین نمی‌کردم، از شـیعیان ما، کسـی نبود جز آن که کشته می‌شد. «۴»

امـام در پاسـخ اعتراض حجر بن عـدی، فرمود: «یا حجر! لیس کل الناس یحب ما تحب، و ما فعلت الا إبقاء علیک، و الله کل یوم هو فی شأن»، ای حجر! همه مردم آنچه را تو دوست داری، خوش نمی‌دارنـد. من این اقـدام را جز به قصـد زنـده مانـدن تو (و امثال تو) نکردم، خداوند نیز هر روز دست اندر کار، کاری است. «۵»

مالـک بن ضـمره دربـاره صـلح به امام اعتراض کرد. امام در پاسـخ او فرمودنـد: «یا مالک! لا تقل ذلک، إنی لما رأیت الناس ترکوا ذلک الا أهله، خشـیت أن تجتّوا عن وجه الارض، فأردت أن یکون للدین فی الارض ناعی»، ای مالک! چنین مگوی، زمانی که من دیدم که مردم جز عده‌ای این کار را ترک کردند، ترسیدم که ریشه شما از زمین کنده

---

(۱). بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۹؛ تحف العقول، ص ۲۲۷؛ عوالم العلوم، ج ۱۶، ص ۱۷۵؛ فرائد السمطین، ج ۲، ص ۱۲۰

(۲). اخبار الطوال، ص ۲۲۰؛ و نک: مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۵

(۳). اخبار الطوال، ص ۲۲۱

(۴). علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۱۱؛ عوالم العلوم، ج ۱۶، ص ۱۷۴

(۵). بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۹، ۵۷؛ مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۵؛ عوالم العلوم، ج ۱۶، ص ۱۷۰

شود. پس مصمم شدم تا برای دین، در روی زمین فریادگری باقی بگذارم. «۱»

امام در سـخن دیگری فرمود: «إنما هادنت حقنا للدماء و صـیانهٔ و اشـفاقا علی نفسـی و أهلی و المخلصین من أصحابی»، من صلح را پذیرفتم تا از خونریزی جلوگیری کرده و جان خود، خانواده و اصحاب صمیمی خودم را حفظ کرده باشم. «۲»

معترضان، نوعا علاقه‌مند به اهل بیت بوده و کسانی از آنها همانند حجر بن عدی خلافت را تنها حق آل علی می‌دانست، با این حال، به سـبب آگاهی از کینه‌توزی امویان نسـبت به اسـلام، و داشتن روحیه انقلابی، بر آن بودند تا به هر صورت، در مقابل آنها بایستند. جملات فوق که به تعمـد با تفصـیل نقل کردیم، به خوبی نشان می‌دهـد که بینش امام بسـیار قوی و منطقی بوده است. آن حضـرت دریافته بود که معاویه با چهره حق به جانبی که گرفته و با سـپاه عظیم بی‌شـعوری که در اختیار دارد، می‌تواند حرکت محدود عراق را سـرکوب کرده و برجسـتگان خاندان علوی و شیعیان را به بهانه قتل عثمان نابود کند. معاویه تمام ظواهر کار را به نفع خود شکل داده بود.

اکنون کمتر کسـی از صـحابیان بنام که توان عرضه در برابر او را داشته باشد، باقی مانده بود. تا این زمان، او توانسته بود عراق را نیز به تردید وادارد.

به همین دلیـل، و دلایـل دیگر، مردم عراق را از گرد امـام پراکنـده بود. تصور این نکته دشوار نیست که اگر معـاویه در اواخر زمان امـام علی علیه السّـلام نیز می‌خواست عراق را بگیرد، امـام نمی‌توانست در برابر او اقـدامی جز آنچه فرزنـدش حسن انجام داد، انجام دهد. وجود شـماری از افراد مخلص، اما اندک، کافی نبود تا امام حسن علیه السّـلام، جنگ را آغاز کند. برای دریافت این نکته که اگر امام علی علیه السّـلام نیز در آن شرایط بود، راهی جز این اقدام نداشت، توجه به برخورد امام با مسأله حکمیت قابل توجه است. امام علی علیه السّـلام به برخی از معترضان به پذیرش حکمیت که اصـرار داشـتند جنگ را ادامه دهند فرمود: «شـما می‌بینید که سپاه من چگونه با من به مخالفت برخاسته است. شما جمعیتی کوچک در میان اکثریت آن چنانی هستید. اگر جنگ را آغاز کنیم، همین

---

(۱). ترجمهٔ الامام الحسن علیه السّلام، ابن عساکر، ص ۲۰۳

(۲). عوالم العلوم، ج ۱۶، صص ۱۷۰- ۱۶۹

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۵۶

اکثریت مخالف جنگ، دشمنی‌شان با شما بیشتر از اهل شام است. زمانی که اهل شام و اینها با یکدیگر متحد شوند، همه شما را نابود خواهند کرد. به خدا سوگند من نیز به این حکمیت راضی نیستم، اما تسلیم خواست اکثریت شدم، بدان جهت که بر جان شما می‌ترسیدم.» «۱»

به هر روی حفظ شیعه یکی از ضرورتهایی بود که امام را وادار به پذیرش اقدامی کرد که از انجام آن خود رشادت خاص خود را می‌طلبید. برای امام و اصولا هر فرد مکتبی، مهم آن است تا به رسالت شرعی خویش عمل کند نه آن که به دلیل احتمال طعنه‌های مردم، خود را به دامی در اندازد که جز نابودی خود و همراهان حاصلی ندارد. امام مجتبی علیه السّلام درباره صلح خود فرمود: «و الله الذی عملت، خیر لشیعتی مما طلعت علیه الشمس أو غربت». «۲» و امام باقر علیه السّلام درباره این اقدام فرمود: «و الله، الذی صنع الحسن بن علی علیه السّلام، کان خیرا لهذه الأمة مما طلعت علیه الشمس». «۳»

امام حسین علیه السّلام و صلح

پیش از این اشاره کردیم که شماری از مورخان و محدثان کوشیده‌اند تا دو شخصیت متفاوت از این دو برادر به دست دهند. تبلور این گرایش نادرست، درباره عقیده آنها درباره مسأله صلح، بدین گونه است که گویی امام حسین علیه السّلام به صلح اعتقادی نداشته و در این باره به برادر خود اعتراض کرده است. مبنای این سخن نیز این است که امام حسین علیه السّلام طرفدار مشی پدر بوده در حالی که امام حسن علیه السّلام راه جنگ را نمی‌پسندیده است. ما قبلا- اشاره کردیم که امام مجتبی علیه السّلام موافق جنگ بوده و این از در سخنان آن حضرت آشکار است.

از امام حسین علیه السّلام نقل شده است که در اعتراض به برادر گفت: «اعیذک بالله أن تکذّب علیا فی قبره و تصدّق معاویة»، به خدا پناه می‌برم از این که علی را در قبر تکذیب

---

(۱). انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۳۸؛ و نک: ترجمهٔ الامام الحسن علیه السّلام ابن عساکر، ص ۲۰۳ (پاورقی)

(۲). فرائد السمطین، ج ۲، ص ۱۲۴؛ بحار الانوار، ج ۴۴: ص ۱۹

(۳). بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۵، از: روضهٔ الکافی، ص ۳۳۰

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۵۷

کرده و معاویه را تصدیق کنی! «۱» از مدائنی نیز نقل شده است که حسین علیه السّلام از پذیرفتن صلح امتناع کرد، تا آن که برادرش با وی سخن گفت. «۲» در برابر این ادعا، شواهد نقلهایی وجود دارد که نشان می‌دهد امام حسین علیه السّلام نیز راهی بهتر از صلح نمی‌شناخته و مردم را به اطاعت از برادرش دعوت می‌کرده است.

الف: سیره عملی امام حسین علیه السّلام عدم اعتنا و بی‌توجهی به سخنان و اقداماتی بوده که ضمن آنها کوشیده شده تا وی را درباره موضع برادرش به مخالفت کشانده و او را به عنوان رهبر شیعیان عراق معرفی کند. او تا پایان زندگی امام حسن علیه السّلام، در کنار آن حضرت بوده و همانند او در مدینه زیست. حتی پس از شهادت برادر نیز، طی یازده سال همان موضع را داشت. این سیره نشان می‌دهد که او هیچ گونه مخالفتی با مسأله صلح نداشته است.

ب: زمانی که شیعیان افراطی از موضع صلح ناراحت شدند، به سراغ امام حسین علیه السّلام آمده و از او خواستند تا رهبری آنان را

در دست گیرد. علی بن محمد بن بشیر همدانی می‌گوید: «همراه سفیان بن ابی لیلی به مدینه آمدیم و بر حسن بن علی علیه السّلام وارد شدیم در حالی که مسیب بن نجبه و عده‌ای دیگر نزد او بودند. من به او گفتم: السلام علیک یا مذل المؤمنین. امام فرمود: سلام بر تو: بنشین من مذل المؤمنین نیستم، بلکه معز المؤمنین‌ام. من از صلح چیزی جز حفظ جان شما را نمی‌خواستم ...»، او می‌افزاید: ما به سراغ برادرش امام حسین علیه السّلام رفتیم و او را از آنچه حسن علیه السّلام گفته بود آگاه کردیم. امام حسین علیه السّلام فرمود: «صدق ابو محمد، فلیکن کل رجل منکم حلسا من أحلاس بیته مادام هذا الإنسان حیا فان یهلک و أنتم احیاء رجونا أن یخیّر اللّه لنا و یؤتنا رشدنا و لا یکلنا الی انفسنا» برادرم راست می‌گوید، هر یک از شما تا وقتی این شخص (معاویه) زنده است پلاس خانه خود باشد (تا ببینیم چه می‌شود). اگر او مرد و شما زنده بودید امیدوارم که خداوند آن را برای ما پیش آورد که رشد ما در آن باشد و ما را

---

(۱). ترجمهٔ الامام الحسن علیه السّلام، ابن عساکر، ص ۱۷۸

(۲). شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۳؛ و نک: البدایهٔ و النهایه، ج ۸، ص ۲۶؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۰؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۴۷؛ تذکرهٔ الخواص، ص ۱۹۷

به خود وانگذارد. «۱»

امام در برابر شخص دیگری که از وی خواسته بود تا دست به قیام بزند، فرمود: «أما أنا، فلیس رأیی الیوم ذلک، فالصقوا رحمکم الله بالارض و اکمنوا البیوت و احترسوا الظنهٔ مادام معاویهٔ حیا»، اکنون عقیده من چنین نیست. خدای شما را رحمت کند، تا هنگامی که معاویه زنده است در خانه‌هاتان بمانید و از کاری که به شما ظنین شوند پرهیز کنید. «۲»

اشاره امام به زنده بودن معاویه، نشانگر آن است که امام نیز به شرایطی که منجر به مسأله صلح شده واقف بوده است. معاویه در این تحلیل نقش محوری داشت. به هر روی، پس از آن که ماجرای صلح به پایان رسید، دو برادر هر دو کوفه را ترک کرده و به مدینه بازگشتند.

متن صلحنامه

در مورد موادی که در صلحنامه، بین امام حسن علیه السّلام و معاویه به امضا رسید، در مدارک تاریخی اتفاق نظر کاملی وجود ندارد. در اینجا نه تنها شایعات منتشره در آن ایام، بلکه غرض‌ورزیهای مورخین و راویان نیز اثر فراوانی در آشفتگیهای مربوط به نقل مواد صلحنامه گذاشته است. بزرگ‌نمایی پاره‌ای از مواد به همراه سانسور سایر بندهای صلحنامه، جعل موادی غیر واقعی و نادرست، بی‌توجهی به ذکر شروط اساسی جهات مختلف، تحریفی است که در این نقلهای تاریخی بروز کرده است. «۳»

صرفنظر از این موارد، نقلهای مختلف و پراکنده‌ای درباره مواد این صلحنامه وجود دارد که هر کدام قسمتی از متن اصلی را یادآور شده‌اند. آل یاسین و برخی دیگر این نقلها را گردآوری کرده‌اند و در مجموع آنها را در یکجا فراهم آورده‌اند. در اینجا ما متن اصلی آن را نقل کرده و سپس به برخی از مواردی که به طور پراکنده آمده خواهیم پرداخت.

---

(۱). انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۵۰. اخبار الطوال، ص ۲۲۱؛ الامامهٔ و السیاسهٔ، ج ۱، ص ۱۸۷

(۲). اخبار الطوال، ص ۲۲۲

(۳). به عنوان مثال گزارش زهری را نگاه کنید در: ترجمهٔ الامام الحسن علیه السّلام، ابن عساکر، ص ۱۶۸

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۵۹

چند منبع کهن، یکی ابن اعثم کوفی، دیگری بلاذری و سوم ابن شهر آشوب مبادرت به یاد از متن کامل صلحنامه به صورت یک معاهده رسمی کرده‌اند. مقدماتی که درباره متن مزبور آمده، نشانگر درستی متن مورد نظر می‌باشد.

ابن اعثم می‌نویسد: زمانی که برخورد میان امام و معاویه به صلح انجامید، امام حسن علیه السّلام عبد الله بن نوفل را خواست و به او فرمود: نزد معاویه برو و به او بگو: «اگر مردم بر جان و مال و فرزندان و زنان خود ایمن هستند، من با تو بیعت می‌کنم، در غیر این صورت، با تو بیعت نخواهم کرد.» عبد الله نزد معاویه رفت و (از پیش خود) به او گفت: «برای صلح شروطی وجود دارد که باید بپذیری. اول آن که خلافت به تو واگذار می‌شود در صورتی که پس از خود خلافت را به امام حسن علیه السّلام واگذار کنی. دیگر این که سالانه ۵۵ هزار درهم از بیت المال به او اختصاص دهی. در ضمن خراج دارابجرد را نیز می‌باید به او بدهی. مردم نیز باید امنیت کامل داشته باشند.

معاویه این شروط را پذیرفت و سپس دستور داد تا برگه سفیدی آورده، پایین آن را امضا کرد و آن را نزد حسن بن علی علیه السّلام فرستاد. زمانی که عبد الله بن نوفل بازگشت و مسائلی را که طرح شده بود بازگفت، امام به او فرمود: اما درباره خلافت پس از معاویه باید بگویم که من خواستار آن نیستم. درباره شرایط مالی نیز که تو پیشنهاد کرده‌ای، این حق معاویه نیست که در مال مسلمانان برای من تعهدی بپذیرد.

آن‌گاه امام کاتب خود را فرا خواند و دستور داد تا متن قرار داد را به این صورت تنظیم کند:

بسم الله الرحمن الرحیم، هذا ما اصطلح علیه الحسن بن علی بن أبی طالب، معاویة بن أبی سفیان، صالحه علی أن یسلم إلیه ولایة أمر المسلمین علی أن یعمل فیهم بکتاب الله و سنة نبیه محمد صلی الله علیه و آله و سلم و سیرة الخلفاء الصالحین؛ و لیس لمعاویة بن أبی سفیان أن یعهد لأحد من بعده عهدا، بل یکون الأمر من بعده شوری بین المسلمین، و علی أن الناس آمنون حیث کانوا من أرض الله شامهم و عراقهم و تهامهم و حجازهم، و علی أن أصحاب علی و شیعته آمنون علی أنفسهم و أموالهم و نسائهم و أولادهم، و علی معاویة بن أبی سفیان بذلک

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۶۰

عهد الله و میثاقه و ما أخذ الله علی أحد من خلقه بالوفاء بما أعطی الله من نفسه، و علی أنه لا یبغی للحسن بن علی و لا لأخیه الحسین و لا لأحد من اهل بیت النبی صلی الله علیه و آله و سلم، غائلة سرا و علانیة و لا یخیف أحدا منهم فی أفق من الآفاق. «۱»

این مصالحه‌ای است که میان حسن بن علی بن ابی طالب علیه السّلام و معاویة بن ابی سفیان می‌افتد. بر آن قرار با او صلح می‌کند و امر خلافت به او می‌گذارد که چون وفات او نزدیک رسد، هیچ کس را به ولیعهدی نصب نکند و کار خلافت به شورا گذارد تا مسلمانان کسی را که صلاح دانند، نصب کنند. شرط دیگر آن است که مسلمانان علی العموم از او ایمن باشند هم به دست و هم به زفان. و با کافه خلایق زندگانی نیکو کند. شرط سیوم آن است که شیعیان و متعلقان و متصلان علی بن ابی طالب هرکجا باشند از او ایمن باشند و به هیچ کس از ایشان اندک و بسیار تعلقی نسازد و تعرضی نرساند. بر این جمله عهد کرد و پذیرفت معاویة بن ابی سفیان حجت و میثاق خدای تعالی بر خویش گرفت و قبول کرد که بر این عهد و شرط وفا کند و هیچ مکر و کید نسگالد. حسن بن علی علیه السّلام و برادر او حسین علیه السّلام و هیچ کس را از فرزندان و زنان و خویشان و متصلان ایشان و اهل بیت سید المرسلین را در سر و علانیه در حق ایشان بدی نکند و نفرماید و ایشان را در کل احوال هرکجا در اقطار دنیا باشند ایمن دارد و نترساند. و السلام. «۲»

بلاذری می‌گوید: معاویه خود صلحنامه‌ای نوشت و برای حسن بن علی علیه السّلام فرستاد و آن این بود که من با تو صلح کردم مشروط بر آن که خلافت بعد از من از آن تو باشد و این که بر ضد تو توطئه‌ای نکنم. و در هر سال یک میلیون درهم از بیت المال

بدهم به اضافه خراج فسا و دارابجرد. این متن را گواهانی چون محمد بن اشعث کندی و عبد الله بن عامر تأیید کرده و تاریخ کتابت آن ربیع الآخر سال ۴۱ هجری بوده است.

---

(۱). الفتوح، ج ۴، صص ۱۶۰- ۱۵۸

(۲). الفتوح (ترجمه فارسی از محمد مستوفی هروی) صص ۷۶۶- ۷۶۵

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۶۱

زمانی که امام متن مزبور را خواند، فرمود: مرا در طمع چیزی انداخته که اگر آن را می‌خواستم حکومت را به وی تسلیم نمی‌کردم. آنگاه عبد الله بن حرث بن نوفل (بن حرث بن عبد المطلب) را نزد معاویه فرستاد و به او فرمود: به معاویه بگو: اگر مردم امنیت دارند، من با او بیعت می‌کنم. معاویه کاغذ سفیدی را به او داد و گفت: هر چه می‌خواهی در آن بنویس! امام حسن علیه السّلام متنی را نوشت که پیش از این نقل کردیم. «۱»

متن مزبور را ابن شهر آشوب در مناقب آورده است. «۲» مدائنی نیز خبر رفتن عبد الله بن نوفل و نیز شروطی که اشاره کردیم یاد کرده است. «۳» همین طور ابن صباغ مالکی. «۴»

بسیاری از مصادر دیگر بدون آن که اشاره به متن خاصی بکنند از شرط جانشینی امام حسن علیه السّلام پس از معاویه سخن گفته‌اند. «۵» منابع دیگری نیز از تعهدات مالی نسبت به خراج درابجرد، فسا، اهواز و یا پرداخت یک میلیون درهم در سال یاد کرده‌اند. «۶» همچنین گفته شده است که شرط دیگر آن بوده که معاویه به امیر المؤمنین سب نکند. «۷»

در اینجا باید به دو نکته درباره دو شرط بپردازیم. یکی درباره شرط مالی و دیگری درباره شرط خلافت. درباره شرط مالی که در مصادر متعددی آمده و حتی برخی از شیعیان برای توجیه آن راههای را نشان داده‌اند، «۸» باید گفت: اصولا با توجه به آنچه که گذشت، ما تنها متن پیشگفته را درست دانسته و بر این اساس، از اساس وجود چنین شرطی را در قرارنامه نادرست می‌دانیم. شاهد مهم آن است که، وقتی امام شنید

---

(۱). انساب الاشراف، ج ۳، صص ۴۲- ۴۱

(۲). المناقب، ج ۴، ص ۳۳

(۳). شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۲

(۴). الفصول المهمه، صص ۱۶۳- ۱۶۲؛ عوالم العلوم، ج ۱۶، ص ۱۷۲

(۵). ترجمهٔ الامام الحسن علیه السّلام، ابن عساکر، صص ۱۷۲، ص ۱۷۸

(۶). تاریخ الخلفاء، ص ۷۴؛ ترجمهٔ الامام الحسن علیه السّلام، صص ۱۷۷- ۱۷۶؛ اخبار الطوال، ص ۲۱۷- ۲۱۸

(۷). ترجمهٔ الامام الحسن علیه السّلام، ابن عساکر، ص ۱۷۶؛ إعلام الوری، ص ۲۰۶

(۸). مثل آنچه که گفته شده است که بر اساس آیه «ما أَفاءَ اللَّهُ عَلی رَسُولِهِ* ... فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی» امام در بیت المال حقی داشته که این چنین خواسته است تا حق خویش را دریافت کند. نک: بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۰ (پاورقی)؛ در توجیه دیگری گفته شده است که امام خراج دارابجرد را برای خانواده‌های شهدای جمل و صفین می‌خواسته است. نک: بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳؛ عوالم العلوم، ج ۱۶، صص ۱۸۲، ۱۸۷، ۱۸۸

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۶۲

که عبد الله بن نوفل خود چنین شرطی را با معاویه در میان گذاشته، برآشفت و فرمود:

معاویه نمی‌تواند در بیت المال مسلمانان تعهدی را برای من بپذیرد. این استدلال با شیوه و شیمه‌ای که از امامان می‌شناسیم، بخوبی قابل درک است. اکنون سؤال این است که مورخان از کجا چنین شرطی را مطرح کرده‌اند؟ پاسخ این پرسش از مطالب پیشگفته روشن می‌شود. در نقل ابن اعثم آمده بود که عبد الله بن نوفل این شرط را مطرح کرد. بلاذری نقل کرده بود که معاویه خود شروطی را نوشت و در میان آنها شرط مالی را مطرح کرد. علاوه بر اینها، به نظر می‌رسد که شایعاتی نیز برای خراب کردن شخصیت امام از طرف جاسوسان معاویه و بعدها مورخان درباری انتشار یافته باشد. گویا همان هیئتی که از طرف معاویه به ساباط مدائن آمد تا درباره صلح مذاکره کند، همین شرط مالی را مطرح کرده بود. «۱» نکته دیگری که شاهدی بر عدم وجود شرط مالی در قرارنامه است این که پس از صلح، سلیمان بن صرد خزاعی در اعتراض به امام گفت که چرا سهمی برای خود در «عطاء» قرار نداده است. «۲»

درباره شرط مربوط به جانشینی امام حسن علیه السّلام بجای معاویه نیز نظیر همین استدلالها وجود دارد. در برخی نقلها آمده است که بر پایه قرار نامه تنظیم، بنا شد که امام حسن علیه السّلام جانشین معاویه باشد و حتی گفته شده است که در آن قرارنامه آمده بود که اگر امام حسن علیه السّلام درگذشت، برادرش جانشین معاویه خواهد بود. «۳» در این باره نیز، امام حاضر به پذیرش آنچه عبد الله بن نوفل مطرح کرده بود (و یا آنچنان که در نقل بلاذری و شماری دیگر «۴» آمده خود معاویه پیشنهاد کرده بود) نشد. در برابر، امام در متنی که خود تنظیم کرد، از اساس، حق تعیین ولایتعهد را از معاویه گرفت. تأکید امام در آن متن، بر آن بود که معاویه کار خلافت را به مسلمانان واگذار کند. تصوری که امام از معاویه داشت، این بود که او به هر روی در صدد موروثی کردن خلافت خواهد بود. در این صورت بهتر است تا در این قرارنامه دست او بسته شود. اگر امام سخن از

---

(۱). تهذیب تاریخ دمشق، ج ۴، ص ۲۲۴؛ تذکرة الخواص، ص ۱۹۸

(۲). انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۸؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۹

(۳). الفتوح، ج ۵، ص ۱۴؛ عمدة الطالب، ص ۶۷

(۴). شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۶۳

جانشینی خود به میان می‌آورد این خود تأییدی بر نظام موروثی می‌بود. تعبیر «شوری المسلمین» گرچه اندکی کلی بود، اما راه خلاصی از دست موروثی شدن بود.

ممکن است اظهار شود که چنین چیزی با اعتقاد به «نص» در امامت شیعی سازگاری ندارد. در این باره اولا باید گفت: مردمی که امام در میانشان زندگی می‌کرد، اکثریتشان اعتقادی به نص نداشتند. برای این مردم جز این راهی وجود نداشت. به علاوه، حتی اگر مشروعیت به نص باشد، منافات با این اصل ندارد که به هر روی پذیرش مردم در مقبولیت حاکم در مقام رهبری جامعه و نیز بدست گیری کار حکومت امری بدیهی و روشن است.

در قرارنامه صلح، چند نکته قابل تأمل وجود دارد:

الف: نخستین نکته مهم عمل به کتاب خدا، سنت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سیره خلفای صالح است. اصرار چنین موضعی از ناحیه امام بدان دلیل بود که معاویه به هر صورت در چهار چوبه‌ای محدود شود. آن حضرت پس از آمدن معاویه به کوفه نیز، ضمن سخنانی که بر فراز منبر مسجد کوفه ایراد کرد، همین نکته را به این عبارت بیان فرمود: «إنما الخلیفة من سار بسیرة رسول الله و عمل بطاعته و لیس الخلیفة من دان بالجور و عطّل السنن و اتخذ الدنیا أبا و امّا.» خلیفه کسی است که به سیره پیامبر صلّی اللّه علیه و آله عمل کرده و از او اطاعت کند. خلیفگی به این نیست که خلیفه ستمگری ورزیده، سنت پیامبر را رها نماید و دنیا را به عنوان

پدر و مادر خود بگیرد. و در ادامه فرمودند: و إن أدری لعله فتنهٔ لکم و متاع إلی حین. و چه می‌دانیم، شاید این آزمایشی برای شما و متاعی اندک (برای معاویه) باشد. در این لحظه بود که معاویه از سخنان امام برآشفت. «۱» امام در همین خطبه بود که فرمود: معاویه در حقی با من به نزاع برخاست که از آن من بود، اما من به خاطر صلاح امت، و جلوگیری از خونریزی آن را ترک کردم. «۲»

ب: نکته مهم دیگر، مخالفت امام با موروثی شدن خلافت بود که پیش از این به آن اشاره کردیم.

---

(۱). ترجمهٔ الامام الحسن علیه السّلام، ابن سعد، صص ۱۷۱، ۱۷۲

(۲). ذخائر العقبی، ص ۱۴۰؛ نظم درر السمطین، صص ۲۰۱- ۲۰۰؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۴۲؛ المحاسن و المساوی، ج ۱، ص ۵۳؛ ترجمهٔ الامام الحسن علیه السّلام، ابن سعد، ص ۱۷۳؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۴۳

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۶۴

ج: گرفتن امنیت برای شیعیان یکی از اصول مهم این قرارنامه بود. اشاره کردیم که امام در پیامی که در همان آغاز مذاکرات فرستاد، فرمود: اگر معاویه تعهد کند که به مردم امنیت دهد، من با او بیعت می‌کنم. در تعبیری که در برخی نقلها آمده اشاره شده است که امام برای «احمر و اسود» تأمین گرفتند. شاید این تعبیر به نحوی گرفتن امنیت برای موالی نیز بوده است، کسانی که امام علی علیه السّلام به آنها اعتنای فراوان داشت.

د: شرط دیگر امام آن بود که توطئه‌ای پنهانی یا آشکار بر ضد امام حسن علیه السّلام و یا برادرش امام حسین علیه السّلام نداشته باشد. این مسأله نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود.

معاویه بدون هیچ گونه پیش شرطی، قرارنامه را پذیرفت. او می‌خواست هر چه زودتر عراق را به تصرف خود در آورد، معاویه (و خود امام نیز) مطمئن بود که این شروط هر چه باشد، او می‌تواند آنها را زیر پا گذاشته و کنار بگذارد. معاویه به هیچ یک از شروط مذکور پایبند نماند. او نه تنها به کتاب خدا و سیره پیامبر صلّی اللّه علیه و آله عمل نکرد، بلکه در حد عثمان نیز باقی نماند. او یزید را به ولایتعهدی خود برگزید. امنیت را از تمامی شیعیان علی علیه السّلام گرفت و زیاد و دیگران را بر آنها مسلط کرد. حصین بن منذر می‌گفت: معاویه به هیچ یک از شروط خود با حسن علیه السّلام عمل نکرد، او حجر و اصحاب او را کشت، پسرش را به جانشینی خود برگزید و کار را به شورا واگذار نکرد، و حسن را نیز مسموم کرد. «۱»

معاویه خود به کوفه که در آمد گفت: «ألا إنی کنت شرطت شروطا أردت بها الألفهٔ و وضع الحرب، ألا و إنها تحت قدمی» من این شروط را بخاطر خاموش کردن آتش فتنه و مدارای با مردم و ایجاد الفت پذیرفتم، اما اکنون همه آنها را زیر پایم می‌گذارم. «۲» و در عبارتی دیگر از او نقل شده است که گفت: من با شما برای آن که نماز بگذارید یا روزه بدارید یا حج بجای آرید یا زکات بپردازید، نجنگیدم، بلکه جنگیدم تا امیری شما بدست آرم. و خداوند این را به من عطا کرد و حال آن که شما از آن کراهت داشتید. «۳»

گروهی از بصریان به رهبری حمران بن ابان، قصد شورش بر معاویه را

---

(۱). انساب الاشراف، ج ۳، صص ۴۸- ۴۷

(۲). انساب الاشراف، ج ۳، صص ۴۴، ۴۶؛ الفتوح، ج ۴، ص ۱۶۳؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۴۶

(۳). شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۴۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۶۵

داشتند. گفته‌اند او مردم را به بیعت با امام حسین علیه السّلام می‌خوانده است. معاویه عمرو بن ارطاۀ یا برادرش بسر را برای سرکوبی وی به بصره اعزام کرد. «۱» بدین ترتیب معاویه بر عراق تسلط یافت. او مغیرۀ بن شعبه را به حکومت کوفه گماشت که تا نه سال پس از آن که زنده بود حکومت این شهر را داشت. بصره نیز به عبد الله بن عامر که پیش از آن از طرف معاویه در آنجا حکومت داشت سپرده شد.

خلافت امام حسن علیه السّلام از رمضان سال ۴۰ هجری آغاز شده و در ربیع الآخر سال ۴۱ پس از گذشت هفت ماه به پایان آمد. «۲»

درباره امام مجتبی علیه السّلام

امام حسن علیه السّلام در نیمه ماه مبارک رمضان سال سوم هجری به دنیا آمد. آن حضرت شباهت زیادی به جدش رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله داشت. «۳» پس از شهادت پدر بزرگوارش، ایشان رهبری شیعیان را عهده‌دار شدند. از ابی رزین نقل شده است که امام در حالی برای ما خطبه می‌خواند که لباسی سیاه و نیز عمامه‌ای سیاه بر سر داشت. «۴» امام حسن علیه السّلام، از چهره‌های برجسته اخلاقی است که رفتار و کردارش روشنگر راه هدایت است. پیش از این اشاره کردیم که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در سخنان زیادی علاقه خویش را به فرزندشان امام حسن علیه السّلام بیان کرده و از دیگران نیز خواستند تا او را دوست بدارند. تعبیرهایی نظیر: «اللّهم إنی قد أحببته فأحبّه و أحبّ من یحبه» «۵» «من أحبّنی فلیحبه، و لیبلغ الشاهد منکم الغائب» «۶» «من أحب الحسن و الحسین فقد أحبنی، و من أبغضهما فقد أبغضنی» «۷» «من سرّه أن ینظر إلی سید شباب أهل الجنۀ فلینظر إلی الحسن بن علی» «۸»

---

(۱). انساب الاشراف، ج ۳، ص ۵۲؛ الفتوح، ج ۴، ص ۱۶۸

(۲). نک: انساب الاشراف، ج ۳، ص ۵۴

(۳). ترجمۀ الامام الحسن علیه السّلام، ابن سعد، صص ۱۳۱- ۱۳۰

(۴). همان، ابن سعد، ص ۱۶۳

(۵). همان، ابن سعد، ص ۱۳۹؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۶۱

(۶). ترجمۀ الامام الحسن علیه السّلام، ابن سعد، ص ۱۳۸؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۳۶۶؛ مستدرک، ج ۳، ص ۱۷۳

(۷). ترجمۀ الامام الحسن علیه السّلام، ابن سعد، صص ۱۳۸ ، ۱۴۳؛ مسند طیالسی، ش ۲۵۰۲؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۴۴۰؛ المستدرک، ج ۳، ص ۱۶۶

(۸). ترجمۀ الامام الحسن (ع)، ابن سعد، ص ۱۳۸؛ البدایۀ و النهایه، ج ۸، ص ۳۵

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۶۶

نمونه‌هایی از کلماتی است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله درباره فرزندشان حسن علیه السّلام فرموده‌اند.

درباره ویژگیهای عبادی امام مطالبی نقل شده است. از جمله درباره سفرهای حج آن حضرت که پیاده انجام شده، آمده است که: «إنی لأستحی من ربی أن ألقاه و لم أمش إلی بیته، فمشی عشرین مرۀ من المدینۀ علی رجلیه» من شرم دارم که خداوند را ملاقات کنم در حالی که پیاده به خانه او نرفته باشم. پس بیست بار از مدینه با پای پیاده به زیارت خانه خدا رفت. «۱» در نقل دیگری آمده است که آن حضرت بیست و پنج بار با پای پیاده به سفر حج رفت. «۲» ابن سعد در نقل خود پانزده بار ذکر کرده است. «۳»

بذل و بخشش در راه خدا، یکی دیگر از ویژگیهای اخلاقی آن امام بزرگوار است که زبانزد خاص و عام بوده است. زمانی که

اسماعیل بن یسار همراه عبد الله بن انس برای گرفتن پول به شام، نزد معاویه رفته و چیزی به دست نمی‌آورند، اسماعیل در شعری خطاب به دوستش ابن انس می‌گوید:

لعمرک ما إلی حسن رحلناو لا زرنا حسینا یا بن انس «۴» به جان تو سوگند ای فرزند انس که ما به سوی حسن علیه السّلام نرفته و به زیارت حسین علیه السّلام نشتافته بودیم. مقصود او چنین بود که اگر زیارت این دو برادر است که زائر با دست پر بازمی‌گردد.

در نقلی آمده است که شخصی حضور امام حسن علیه السّلام رسید و اظهار نیاز کرد. امام به او فرمود: نیازهایت را بنویس و به من ده. زمانی که او نوشت و آورد، امام دو برابر نیازش پرداخت. «۵» و در روایت دیگری آمده است که امام، در طول زندگی خود، سه بار و هر بار نیمی از تمامی ما یملک خود را در راه خدا بخشید. «۶» ابو هارون نامی گوید: در سفر حج به مدینه رفتیم، گفتیم سری به فرزند رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بزنیم و سلامی بر او بکنیم. نزد آن بزرگوار رفتیم و از سفر خود گفتیم. وقتی بازگشتیم، برای هر کدام ما چهار صد فرستاد. نزد آن حضرت برگشته گفتیم که وضعمان خوب است

---

(۱). اخبار اصبهان، ج ۱، ص ۴۴

(۲). تاریخ الخلفاء، ص ۷۳

(۳). ترجمهٔ الامام الحسن علیه السّلام، ابن سعد، ص ۱۵۹

(۴). الاغانی، ج ۴، ص ۴۱۹

(۵). المحاسن و المساوی، ص ۵۵

(۶). ترجمهٔ الامام الحسن علیه السّلام، ابن سعد، ص ۱۵۹؛ تاریخ الخلفاء، ص ۷۳؛ تذکرهٔ الخواص، ص ۱۹۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۶۷

حضرت فرمود: لا تردّوا علیّ معروفی. «۱» حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ۱۶۷ درباره امام مجتبی علیه السلام ..... ص : ۱۶۵

امام حسن علیه السّلام گفتند: فیک عظمهٔ، شما عظمت خاصی دارید. امام فرمود: لا بل عزّهٔ، قال الله تعالی: فللّه العزّهٔ و لرسوله و للمؤمنین، این عظمت نیست بلکه عزت است.

خداوند فرموده است: عزت برای خدا، پیامبرش و مؤمنان است. «۲»

امام در مدت هشت نه سالی که پس از صلح در مدینه بودند، مرتب با شیعیان کوفه که برای حج به حجاز می‌آمدند دیدار داشتند. طبیعی است که آنها حضرت را به عنوان امام خود پذیرفته و در کار دین‌داری خود از آن حضرت بهره می‌بردند.

مردی از شامیان گوید: روزی در مدینه شخصی را دیدم با چهره‌ای آرام و بسیار نیکو و لباسی در بر کرده که به طرز زیبایی آراسته و سوار بر اسب. درباره او پرسیدم. گفتند: حسن بن علی بن ابی طالب است. خشمی سوزان سر تا پای وجودم را فرا گرفت و بر علی بن ابی طالب حسد بردم که چگونه او چنین پسری دارد. پیش او رفته و پرسیدم آیا تو فرزند علی هستی؟ وقتی تأیید کرد، سیل دشنام و ناسزا بود که از دهان من به سوی او سرازیر شد. پس از آن که به ناسزا گویی پایان دادم از من پرسید: آیا غریب هستی؟ گفتم: آری. فرمود: با من بیا، اگر مسکن نداری به تو مسکن می‌دهم و اگر پول نداری به تو کمک می‌کنم و اگر نیازمندی، بی‌نیازت سازم. من از او جدا شدم در حالی که در روی زمین محبوبتر از او نزد من کسی نبود. «۳»

شهادت امام حسن علیه السّلام

از جنایات غیر قابل بخشایش معاویه، به شهادت رساندن امام حسن علیه السّلام ریحانه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله است. از نظر تاریخی کوچکترین تردیدی در آن وجود ندارد. معاویه با ترتیب دادن توطئه‌ای که اساس کارش بر همان پایه بود، امام را به دست

همسرش جعده دختر اشعث بن قیس لعنت شده، به شهادت رساند. زمانی که در سال ۶۳ هجری در واقعه حره مدینه غارت شد، خانه این زن ملعون نیز به تاراج رفت. اما به

---

(۱). ترجمهٔ الامام الحسن علیه السّلام، ابن سعد، ص ۱۵۵

(۲). ربیع الابرار، ج ۳، ص ۱۷۷

(۳). الکامل فی الادب، ج ۱، ص ۲۳۵

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۶۸

پاس خوش خدمتی او در به شهادت رساندن شویش، اموالش را به او بازگرداند. منابع بیشماری خبر به شهادت رساندن امام را توسط جعده و با توطئه معاویه گزارش کرده‌اند. «۱» هیثم بن عدی گفته است که مسمومیت حسن علیه السّلام به تحریک معاویه و توسط دختر سهیل بن عمرو صورت گرفته است. «۲» آن حضرت چهل روز پس از مسمومیت بیمار بود تا آن که به شهادت رسید. «۳» ام بکر دختر مسور گوید: بارها به امام سم خورانده شد. هر بار از آن رهایی می‌یافت تا آن که مرتبه آخر، سم به قدری شدید بود که پاره‌های جگر امام از گلویشان خارج می‌شد. «۴»

پس از شهادت امام، طبق وصیت آن حضرت خواستند او را در کنار قبر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله دفن کنند، اما عایشه با استناد به این که «بیتی لا آذن فیه» «۵» مانع از این کار شد.

مروان هم که آن زمان حکومت مدینه را داشت اعلام کرد که اجازه چنین کاری را نخواهد داد. امام حسن علیه السّلام سفارش کرده بودند که اگر مشکلی پیش آمد آن حضرت را در کنار مادرشان در بقیع دفن کنند. «۶» عایشه، برای یک بار دیگر کینه خود را نسبت به حضرت زهرا علیها السّلام و فرزند آن حضرت نشان داد. زمانی که امام را برای دفن نزدیک قبر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آوردند، عایشه گفت: هذا الأمر لا یکون أبدا، چنین چیزی هرگز انجام نخواهد شد. «۷» ابو سعید خدری و ابو هریره به مروان گفتند: آیا از دفن حسن در کنار جدش ممانعت می‌کنی در حالی که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله او را سید جوانان بهشت نامید. مروان به تمسخر به آنها گفت: اگر امثال شما حدیث پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را روایت نمی‌کردند،

---

(۱). ترجمهٔ الامام الحسن علیه السّلام، ابن سعد، صص ۱۷۵- ۱۷۶؛ انساب الاشراف، ج ۳، صص ۸۸- ۵۵، استاد محمودی، در پاورقی صفحات مزبور، خبر مزبور را از منابع متعددی نقل کرده است. در این میان، ابن خلدون با اعمال تعصب مذهبی، و بر خلاف این همه شواهد تاریخی می‌گوید: و حاشا لمعاویهٔ ذلک.

تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ق ۲، ص ۱۸

(۲). انساب الاشراف، ج ۳، ص ۵۹

(۳). ترجمهٔ الامام الحسن، ابن سعد، ص ۱۷۶

(۴). المنتخب من ذیل المذیل، ص ۵۱۴

(۵). تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۵. عایشه در حالی که سوار بر قاطر بود، جلو آمد و این سخن را گفت. بنا به نقل یعقوبی (همانجا) قاسم بن محمد بن ابی بکر نزد وی آمد و گفت: یا عمّهٔ! ما غسلنا رءوسنا من یوم الجمل الاحمر، أ تریدین أن یقال یوم البغلهٔ الشهباء». ما هنوز سرهای خود را از (سرافکندگی) روز جمل سرخ نشسته‌ایم. آیا بر آنی تا روزی هم به نام یوم البغله مشهور شود. در این وقت عایشه برگشت.

(۶). انساب الاشراف، ج ۳، ص ۶۱، ۶۴، نیز نک: پاورقی ص ۶۲- ۶۱

(۷). ترجمهٔ الامام الحسن علیه السّلام، ابن سعد، ص ۱۸۴

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۶۹

ضایع شده بود. «۱»

محمد بن حنفیه می‌گوید: زمانی که امام حسن علیه السّلام وفات کرد، مدینه یکپارچه عزادار شده و همه گریه می‌کردند. مروان خبر وفات حضرت را به معاویه داده و می‌گفت: آنها می‌خواهند حسن را در کنار پیامبر صلّی اللّه علیه و آله دفن کنند، اما تا من زنده هستم به این مقصود خود نخواهند رسید. امام حسین علیه السّلام به کنار قبر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله رسید، و فرمود: اینجا را حفر کنید، سعید بن عاص که حاکم مدینه بود خود را کنار کشید، اما مروان بنی امیه را آماده کرده مسلح شدند. مروان گفت: چنین چیزی هرگز نخواهد شد. امام حسین علیه السّلام فرمودند: به تو چه ارتباطی دارد، مگر تو والی شهر هستی؟ مروان گفت: نه، اما تا من زنده هستم اجازه این کار را نخواهم داد. امام حسین علیه السّلام از کسانی که در حلف الفضول همراه بنی هاشم بودند کمک خواست.

اینجا بود که کسانی از بنی تیم، بنی زهره، بنی اسد و بنی جعوبه مسلح شدند. امام حسین علیه السّلام پرچمی داشت و مروان نیز، و میان آنها تیراندازی نیز شد. به هر روی شماری از مردم از امام خواستند تا به خاطر وصیت خود امام حسن علیه السّلام که فرموده بود اگر قرار است خونی ریخته شود، در همان بقیع کنار مادرش دفن شود، امام حسین را راضی کردند تا از اصرار خود دست بردارد. «۲» در نقلی آمده است: مروان که این زمان معزول شده بود، با این اقدام خود قصد داشت تا معاویه را از خود راضی کند. «۳» مروان پس از آن که از دفن امام در بقیع جلوگیری کرد، این خبر را با آب و تاب برای معاویه نوشت. «۴» او می‌گفت: چگونه فرزند قاتل عثمان، در کنار پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله دفن شود، اما عثمان در بقیع؟ «۵» بی‌شبهه مروان یکی از کثیف‌ترین چهره‌های بنی امیه است که در تمام مدتی که حاکم مدینه بود، با زبان تند خود، امام علی علیه السّلام و بنی هاشم را دشنام می‌داد.

شهادت امام در یک روایت، در ربیع الاول سال ۴۹، و در نقلی دیگر، ربیع الاول

---

(۱). انساب الاشراف، ج ۳، ص ۶۵؛ و مشابه آن در: ترجمهٔ الامام الحسن علیه السّلام، ابن سعد، صص ۱۸۵- ۱۸۴

(۲). ترجمهٔ الامام الحسن علیه السّلام، ابن سعد، صص ۱۷۹- ۱۷۷

(۳). همان، ص ۱۸۰، و نک: ص ۱۸۷

(۴). همان، ص ۱۸۸

(۵). همان، ص ۱۸۳ عثمان حتی در بقیع نیز دفن نشد چون مردم اجازه ندادند.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۷۰

سال ۵۰ هجری دانسته شده است. «۱»

آنچه به نظر درست می‌آید، همان سال ۴۹ هجری است. زمانی که امام به شهادت رسید، بنی هاشم کسانی را به نقاط مختلف مدینه و اطراف فرستادند تا این خبر را به گوش انصار برسانند. گفته شده که هیچ کس در خانه خود نماند. «۲» زنان بنی هاشم برای یک ماه روز برای وی مجلس عزا داشتند. «۳» طبری به نقل از امام باقر علیه السّلام آورده است که مردم مدینه هفت روز به مناسبت درگذشت فرزند پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در ماتم نشسته و بازار را بستند. «۴» او می‌گوید: که در مراسم دفن امام در بقیع، به قدری جمعیت اجتماع کرده بودند که جای انداختن سوزن نبود. «۵» خبر شهادت امام در بصره نیز شیعیان آن شهر را به عزا نشاند. «۶»

پس از وفات امام مجتبی علیه السّلام شیعیان کوفه، نامه تسلیتی به امام حسین علیه السّلام نوشتند.

در آن نـامه آمـده بود که درگـذشت امام از یک سوی برای «تمامی امت» و از سوی دیگر برای تو «و هـذه الشـیعهٔ خاصـهٔ» مصـیبت است. این تعبیر نشان شکل‌گیری «شیعه» و حتی کاربرد کلمه شیعه به عنوان یک اصطلاح در حوالی پنجاه هجری است. آنان در این نامه با این القاب از امام مجتبی علیه السّـلام یاد کردند «علم الهدی و نور البلاد» کسـی که به او امید اقامه دین و اعاده سیره صالحان می‌بود. آنان اظهار امیدواری که خداوند حق امام حسـین علیه السّلام را به او بازگرداند. «۷» این نامه باید یکی از اسناد تشکل شیعه اعتقادی و امامتی در کوفه تلقی شود.

عمرو بن بعجه می‌گوید: نخستین ذلتی که بر عرب وارد شد، وفات امام مجتبی علیه السّلام بود. «۸»

---

(۱). انساب الاشراف، ج ۳، ص ۶۶؛ ترجمهٔ الامام الحسن علیه السّلام، ابن سعد، ص ۱۸۳، ۱۸۹، ۱۹۰

(۲). ترجمهٔ الامام الحسن علیه السّلام، ابن سعد، ص ۱۸۱؛ ترجمهٔ الامام الحسن (ع)، ابن عساکر، ش ۳۷۱

(۳). ترجمهٔ الامام الحسن علیه السّلام، ابن سعد، ص ۱۸۲؛ ترجمهٔ الامام الحسن علیه السّلام، ابن عساکر، ش ۳۳۸

(۴). ترجمهٔ الامام الحسن علیه السّلام، ابن سعد، ص ۱۸۲

(۵). المنتخب من ذیل المـذیل، ص ۵۱۴؛ المسـتدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷۳؛ ترجمهٔ الامام الحسن علیه السّـلام، ابن سعد، ص ۱۸۲؛ ترجمهٔ الامام الحسن علیه السّلام، ابن عساکر، ش ۳۷۲

(۶). مختصر تاریخ دمشق، ج ۵، ص ۲۲۴

(۷). تاریخ الیعقوبی ج ۲ ص ۲۲۸

(۸). ترجمهٔ الامام الحسن علیه السّلام، ابن سعد، ص ۱۸۳

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۷۱

امام حسین علیه السّلام

اشاره

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۷۳

امام حسـین علیه السّـلام: انا أهل بیت النبوهٔ و معـدن الرسالـهٔ و مختلف الملائکـهٔ و محط الرحمهٔ و بنا فتح الله و بنا ختم الفتوح، ج ۵، ص ۱۷

امام حسین علیه السّلام پیش از کربلا

درباره ویژگیهای امام حسـین علیه السّـلام سـخن زیاد گفته شـده است. ما نیز به قصد تیمن و تبرک، اشاره‌ای به برخی از خصـلتهای نیک امام خواهیم داشت.

آن امام همام در سوم شعبان «۱» سال چهارم «۲» هجرت به دنیا آمد. آن حضـرت در تمام مدت زندگی خود در کنار جدش رسول خدا صـلّی اللّه علیه و آله با آن حضـرت مأنوس بوده و حتی در وقت نماز از آن حضـرت جدا نمی‌شد. رسول خدا صـلّی اللّه علیه و آله سـخت به او و برادرش اظهـار علاقه کرده و با جملاتی که درباره آنها فرمودنـد گوشه‌ای از فضایل آنها را برای اصـحاب بازگو کردنـد. اکنون در آثار حـدیثی، شـمار زیادی فضـیلت برای امام حسـین علیه السّـلام نقل شده است که بسـیاری از آنها نظیر حدیث «الحسن و الحسـین سـیّدا شـباب أهل الجنّـهٔ» متواتر بوده و یا فراوان نقل شـده است. علاقه رسول خدا صـلّی اللّه علیه و آله به این دو

فرزند، بر همه اصحاب آشکار بوده و همان‌طور که درباره امام حسن علیه السّلام گذشت، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله می‌کوشید تا مردم را از علاقه خود به این دو امام آگاه کرده و حتی می‌فرمود:

---

(۱). مسار الشیعهٔ، ص ۳۷؛ مصباح المتهجد، ص ۷۵۸؛ ابو الفرج اصفهانی (مقاتل الطالبیین، ص ۵۱) و مفید در ارشاد (ص ۲۱۸) پنجم شعبان را روز تولد دانسته‌اند.

(۲). گذشت که برخی تولد امام حسن علیه السّلام را در سال دوم دانسته‌اند که طبعا باید تولد امام حسین علیه السّلام را هم در سال سوم بدانند. کلینی (کافی، ج ۱، ص ۴۶۳) و شیخ طوسی (التهذیب، ج ۶، ص ۴۱) بر این باورند.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۷۴

خدایا دوست بدار کسی که آنها را دوست بدارد: من احبنی فلیحب هذین. «۱» و فرمود: من أحبّ الحسن و الحسین فقد أحبنی، و من أبغضهما فقد أبغضنی، «۲» آن حضرت درباره این دو برادر فرمود: هما ریحانی من الدنیا، «۳» درباره امام حسین علیه السّلام فضایل اختصاصی نیز آمده است که یکی از مشهورترین آنها، روایت «حسین منّی و أنا من حسین» است. «۴»

یحیی بن سالم موصلی که از موالی امام حسین علیه السّلام بود می‌گوید: با امام در حرکت بودیم، به در خانه‌ای رسیدند و آب طلبیدند. کنیزی با قدحی پر از آب بیرون آمد. امام پیش از خوردن آب «فضه‌ای» را در آورده به او دادند و فرمودند: این را به اهلت بسپار، آنگاه به نوشیدن آب پرداختند. «۵»

أبو بکر بن محمد بن حزم گوید: امام حسین علیه السّلام از کنار صفه‌ای می‌گذشتند، در آن حال دیدند که گروهی از فقرا مشغول خوردن طعامی هستند. آنها از حضرت خواستند تا همراهیشان کند. امام فرمودند: خداوند متکبران را دوست ندارد. آنگاه پایین آمده با آنها غذا خوردند. پس از آن به آنان فرمودند: شما مرا خواندید و من اجابت کردم، اکنون من شما را می‌خوانم و شما اجابت کنید. آن وقت حضرت روی به رباب کرده و فرمودند: هر چه آماده کرده‌ای حاضر کن. «۶»

از امام باقر علیه السّلام روایت شده است که امام حسین علیه السّلام در سفر حج پیاده حرکت می‌کرد در حالی چهار پایان او پشت سر او حرکت می‌کردند. «۷»

امام حسین علیه السّلام در جنگهای جمل، صفین و نهروان حضور داشت و در کنار پدر به جنگ با پیمان‌شکنان و ظالمان پرداخت. از آن حضرت خطبه‌ای در جنگ صفین نقل شده است که ضمن آن مردم را به جنگ ترغیب می‌کردند. «۸» امام حسین علیه السّلام در همان مراحل مقدماتی صفین در گرفتن مسیر آب از دست شامیان نقش داشت. امام

---

(۱). ترجمهٔ الامام الحسین، ابن سعد، ص ۱۳۵

(۲). همان، ص ۱۳۶

(۳). همان، ص ۱۳۱

(۴). همان، ص ۱۳۷؛ در باب فضایل این دو امام بزرگوار به کتاب ذی قیمت «فرائد السمطین» مراجعه شود.

در آثار اخیر کتاب «فضائل الخمسه فی صحاح السته» فضایل اهل بیت را از آثار مشهور سنیان فراهم آورده است.

(۵). ترجمهٔ الامام الحسین، ابن سعد، ص ۱۴۶

(۶). همان، ص ۱۴۹

(۷). همان، ص ۱۴۵

(۸). بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۴۰۵

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۷۵

علی علیه السّلام، پس از آن پیروزی فرمود، هذا اول فتح ببرکهٔ الحسین علیه السّلام. «۱» زمانی عبید الله بن عمر در صفین امام را صدا کرد و گفت که پدر تو قریش را چنین و چنان کرده است.

امام او را متهم به پیروی از قاسطین کرده و فرمودند که اینان به زور اسلام را قبول کردند، اما در اصل مسلمان نشده‌اند. «۲»

امام حسین علیه السّلام در دوره امامت برادرش، به طور کامل از سیاست وی دفاع می‌کرد. آن حضرت در برابر درخواستهای مکرر مردم عراق، برای آمدن آن حضرت به کوفه، حتی پس از شهادت برادرش، حاضر به قبول رأی آنها نشده و فرمودند: تا وقتی معاویه زنده است، نباید دست به اقدامی زد. معنای این سخن آن بود که امام در فاصله ده سال به اجبار حکومت معاویه را تحمل کردند. این نکته مهمی در مواضع سیاسی امام حسین علیه السّلام است که کمتر مورد توجه قرار گرفته است، دلیلش نیز آن است که ما، امام حسین علیه السّلام را بیشتر از زاویه اقدام انقلابیش در کربلا می‌شناسیم.

مناسبات امام و معاویه، و گفتگوهایی که در مواقع مختلف صورت گرفته، نشان از تسلیم‌ناپذیری امام از لحاظ سیاسی در برابر پذیرش مشروعیت قطعی معاویه است. یکی از مهمترین دلایل، نامه مفصل امام به معاویه است که ضمن آن به حقایق زیادی درباره جنایات معاویه در حق شیعیان امام علی علیه السّلام اشاره شده است. امام در این نامه به معاویه نوشتند: من قصد جنگ و مخالفت با تو ندارم. سپس افزودند:

«و أیم الله لقد ترکت ذلک و أنا أخاف الله فی ترکه و ما أظن الله راضیا منی بترک محاکمتک الیه و لا عاذری دون الاعتذار إلیه فیک و فی اولیائک القاسطین الملحدین حزب الظالمین و أولیاء الشیاطین ... أ و لست قاتل حجر بن عدی و أصحابه المصلین العابدین الذین ینکرون الظلم و یستعظمون البدع و لا یخافون لومهٔ لائم، ظلما و عدوانا بعد إعطائهم الأمان بالمواثیق و الأیمان المغلظهٔ، أ و لست قاتل عمرو بن الحمق الخزاعی، صاحب رسول الله الذی أبلته العبادهٔ و صفرت لونه و انحلت جسمه، ... أ و لست المدعی زیاد بن سمیهٔ المولود علی فراش عبید عبد ثقیف و زعمت أنه ابن أبیک و قد قال رسول الله صلی الله علیه و آله سلم: الولد

---

(۱). همان، ج ۴۴، ص ۲۶۶

(۲). الفتوح، ج ۳، ص ۳۵

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۷۶

للفراش و للعاهر الحجر، فترکت سنّهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله سلم و خالفت أمره متعمدا و اتّبعت هواک مکذبا بغیر هدی من الله، ثم سلطه علی العراقین فقطع أیدی المسلمین و سمل أعینهم و صلبهم علی جذوع النخل، أ و لست صاحب الحضرمیین الذی کتب إلیک ابن سمیّه أنهم علی دین علی، فکتبت إلیه، أقتل من کان علی دین علی و رأیه، فقتلهم و مثل بهم بأمرک؛ و دین علی، دین محمد صلی الله علیه و آله سلم الذی کان یضرب علیه أباک و الذی انتحالک إیاه اجلسک مجلسک هذا و لو لا هموا «۱» کان أفضل شرفک تجشم الرحلتین فی طلب الخمور ... فلا أعلم لنفسی و دینی أفضل من جهادک، فان أفعله فهو قربهٔ إلی ربی و إن أترکه فذنب أستغفر الله منه فی کثیر من تقصیری ... فابشر یا معاویهٔ بالقصاص و أیقن بالحساب و اعلم أنّ لله کتاب لا یقادر صغیرهٔ و لا کبیرهٔ إلا أحصاها و لیس الله بناس لک أخذک بالظّنهٔ و قتلک أولیائه علی الشبههٔ و التهمهٔ و أخذک الناس بالبیعه لابنک غلام سفه یشرب الشراب و یلعب بالکلاب و لا أعلمک إلا قد خسرت نفسک و أوبقت دینک و أکلت أمانتک و غششت رعیتک و تبوأت مقعدک النار فبعدا لقوم الظالمین». «۲»

به خدا سوگند، جنگ با تو را ترک کردم، در حالی که در این باره از خداوند خوفناک هستم گمان نمی‌کنم که خداوند در ترک واگذاری محاکمه تو و حزب ملحد و ظالم و اولیای شیاطین به او از من راضی باشد.

آیا تو نبودی که از روی ظلم و تجاوز، حجر بن عدی و یاران او که در براندازی ظلم و مخالفت با بدعتها مبارزه کردند و از هیچ خطری نمی‌هراسیدند، به قتل رساندی؟ آن هم بعد از آنکه با قسم‌های شدید به آنان امان دادی. آیا تو قاتل عمرو بن حمق خزاعی نیستی؟ او که از اصحاب

---

(۱). در متن همین ذکر شده که احتمالا باید «هم» باشد.

(۲). انساب الاشراف، ج ۳، صص ۱۵۴- ۱۵۵ پاورقی، و نک: اخبار الطوال، ص ۲۲۴؛ الامامة و السیاسة، ج ۱، ص ۱۸۱- ۱۸۰؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۰؛ ص ۴۸، ۴۹ الدرجات الرفیعه، ص ۴۳۴، اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۱۲۱؛ قسمتی از نامه در: المحبر، ص ۴۷۹، در آنجا نام دو حضرمی که امام اشاره به شهادت آنها کرده، آمده است، یکی مسلم بن زیمر و دیگری عبد الله بن نجی است.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۷۷

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بود و عبادت او را ضعیف کرده و چهره او را تغییر داده و جسم او را لاغر کرده بود ... آیا تو کسی نیستی که مدّعی اخوّت زیاد بن سمیّه شدی؟ فردی که در فراش عبید، عبد ثقیف به دنیا آمده و گفتی که او فرزند پدر توست؛ در حالی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرموده بود: «فرزند به دنیا آمده از آن کسی است که در فراش او متولّد شده و زانی باید سنگسار شود». تو سنّت پیامبر را ترک کرده و با فرمان او عمدا مخالفت کردی و بدون هدایت الهی به دنبال هوای خود رفتی. بعد از آن زیاد را به بصره و کوفه مسلط کردی، در حالی که او دستهای مسلمین را قطع کرده، چشمان آنها را نابینا نموده و آنها را به شاخه‌های نخل آویزان می‌ساخت. آیا تو قاتل آن دو حضرمی منسوب به حضر موت- نیستی؟ کسانی که زیاد به تو نوشت آنها بر «دین علی» هستند؛ و تو به او نوشتی که، هر کس را بر دین و رأی علی است بکش. او نیز به فرمان تو آنها را کشته و مثله کرد، آیا جز آن است که دین علی همان دین محمد صلّی اللّه علیه و آله است؛ کسی که پدر تو با او مبارزه می‌کرد. دینی که باعث نشستن تو در جایگاه او شده و اگر نبود، بهترین فضیلت تو تحمّل مشقتبار سفر زمستانی و تابستانی برای به دست آوردن خمر بود ... من برای خود و دین خود چیزی را بالاتر از جهاد با تو نمی‌دانم. اگر آن را انجام دهم به پروردگار نزدیک شده‌ام و اگر انجام ندهم، باید به سبب گناه و کوتاهی در آن از خداوند استغفار کنم ... ای معاویه! بشارت باد تو را به قصاص- به خاطر قتل حجر- یقین کن و بدان برای خدای کتابی است که هر گناه کوچک و بزرگی در آن ثبت می‌شود. آری خداوند تو را به خاطر این که با گمان بد به مردم، آنها را گرفته و با شبهه و تهمت به قتل رسانده و مردم را وادار به بیعت برای فرزند سفیه شراب‌خوار و سگ‌باز می‌کنی، فراموش نمی‌کند. من برای تو جز این نمی‌گویم که تو در حق خود خسران کردی. دینت را ضایع کردی و امانتی را که در دست داری مورد سوء استفاده قرار دادی و رعیت خود را گول زده و جایگاهت را پر از آتش

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۷۸

می‌کنی. دور باد قوم ستمکار.

در جای دیگری نیز بلاذری خلاصه نامه را ذکر کرده که یک جمله اضافه دارد. در آنجا آورده که امام به معاویه نوشتند: و ما أعلم فتنة أعظم من ولایتک هذه الامّة. «۱» یعنی من فتنه‌ای سهمگینتر از حکومت تو بر این امّت سراغ ندارم.

بعدها، وقتی معاویه رو در رو با حسین بن علی علیه السّلام قرار گرفت، به او گفت: آیا شنیدی ما چه بر سر حجر و اصحاب او و شیعیان پدرت آوردیم؟ امام فرمود: چه کردید؟ معاویه گفت: آنها را کشتیم، کفن کردیم، نماز بر آنها خواندیم و دفن کردیم.

امام فرمود: اما اگر ما یاران تو را بکشیم، نه آنها را کفن می‌کنیم و نه نماز بر آنها می‌خوانیم و نه دفن می‌کنیم. «۲»

با این همه معاویه از هر راهی برای خاموش کردن صدای مخالفان استفاده می‌کرد. او حتی مقدس‌ترین افراد را از راه تطمیع

آزمایش می‌کرد. زمانی در شام، کوشیده بود تا ابو ذر را از این راه، آرام کند. در اینجا نمونه جالبی داریم از سیاست معاویه در برابر امام حسین علیه السّلام، سیاستی که ضمن آن معاویه کوشیده است تا با فرستادن هدیه‌ای، خشم امام حسین علیه السّلام را نسبت به امویان بزداید.

اصمعی گوید: برای معاویه کنیز زیبایی آوردند. از قیمت او پرسید، گفتند: صد هزار درهم! معاویه آن را خرید. آنگاه نگاهی به عمرو بن عاص کرد و گفت: چه کسی شایستگی این کنیز را دارد؟ عمرو گفت: امیر المؤمنین. دیگران نیز که نشسته بودند همین را گفتند. معاویه گفت: نه، این برای حسین بن علی علیه السّلام مناسب است. او سزاوارترین است، چون هم شرف خانوادگی دارد و هم به خاطر رفع کدورتهای ناشی از اختلاف ما و پدرش. آن وقت دستور داد تا او را آماده کرده به رسم هدیه برای امام ببرند. پس از گذشت چهل روز، او را آماده سفر کردند، و همراه او اموال بسیار زیاد و البسه فراوان و چیزهای دیگر برای امام فرستادند. معاویه نیز نامه‌ای به امام نوشت و ضمن آن گفت: امیر المؤمنین کنیزی خرید و از او خوشش آمد، اما برای تو

---

(۱). ترجمة الامام الحسین، ابن عساکر، ص ۱۹۸

(۲). الدرجات الرفیعه، ص ۴۲۹، تاریخ الیعقوبی، ج ۲، صص ۲۳۲- ۲۳۱

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۷۹

ایثار کرد. زمانی که کنیز را نزد امام حسین علیه السّلام آوردند، امام از زیبایی او شگفت زده شد.

آنگاه پرسید: نامت چیست؟ کنیز گفت: هوی. امام فرمود: الحق که اسم و مسمی مناسب یکدیگر است. آیا می‌توانی چیزی بخوانید؟ کنیز گفت: آری! هم قرآن و هم شعر. امام فرمود قرآن بخوان. کنیز شروع کرد: «و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها إلا هو ...»

امام از او خواستند تا اگر شعری می‌داند بخواند. کنیز گفت: آیا در امان هستم؟ امام فرمود: آری. زن چنین خواند:

أنت نعم المتاع لو کنت تبقی‌غیر أن لا بقاء للانسان امام با توجه به مضمون شعر به گریه افتادند و فرمودند: تو آزاد هستی، اموالی نیز که معاویه فرستاده همه از آن تو باشد. آیا چیزی نیز درباره معاویه گفته‌ای؟ کنیز گفت:

آری،

رأیت الفتی یمضی و یجمع جهده‌رجاء الغنی و الوارثون قعود

و ما للفتی إلا نصیب من التقی‌اذا فارق الدنیا علیه یعود امام دستور داد تا هزار دینار دیگر به او بدهند. آنگاه فرمود: پدر من نیز در همین باره چنین می‌فرمود:

و من یطلب الدنیا لحال تسره‌فسوف لعمری عن قلیل یلومها

إذا أدبرت کانت علی المرء فتنةو إن اقبلت کانت قلیلا دوامها پس از آن امام گریه کرد و به نماز ایستاد. «۱»

در نقلی دیگر هم آمده است که کنیزی دسته ریحانی را تقدیم امام حسین علیه السّلام کرد. حضرت در برابر او را آزاد کردند. به حضرت گفته شد که شما تنها برای یک دسته گل او را آزاد کردی؟ حضرت فرمود: خداوند در قرآن ما را چنین ادب آموخته است که «و اذا حیّیتم بتحیّة فحیّوا بأحسن منها أو ردّوها». بهتر از دسته گل، آزاد کردن او بود. «۲»

پیش از این در ضمن بحث از موروثی شدن خلافت، مواضع امام را در برابر

---

(۱). تاریخ مدینة دمشق، تراجم النساء، صص ۴۷۰- ۴۶۹

(۲). نثر الدر، ج ۱، ص ۳۳۵

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۸۰

اقدام معاویه در این زمینه نقل کردیم. در این فاصله امام یکی از سخت‌ترین مخالفان بود و از هیچ کوششی برای ابراز مخالفت در این زمینه خودداری نمی‌کرد.

در فاصله زیادی از سالهای که امام حسین علیه السّلام و برادرشان در مدینه بودند، مروان حکومت این شهر را داشت. او فردی کثیف و فحاش بود و به اندک مناسبتی می‌کوشید تا به بدگویی از امام علی علیه السّلام پرداخته و به او دشنام دهد. ابو یحیی می‌گوید:

من نشسته بودم که مروان و امام حسین علیه السّلام به یکدیگر پرخاش می‌کردند. امام حسن مانع برادر را می‌شد. مروان به قدری تندی کرد که گفت: شما اهل بیت ملعون هستید.

این سخن نشان دهنده عمق خباثت ذاتی مروان است. همان لحظه امام حسن علیه السّلام به مروان فرمودند: و الله لقد لعن الله أباک علی لسان نبیه و أنت فی صلبه. خداوند بر زبان رسولش پدر تو را لعنت کرد در حالی که تو در پشت پدرت بودی. «۱» و مروان این گونه از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله انتقام می‌گرفت.

یک بار نیز معاویه کوشید تا دختر عبد الله بن جعفر بن ابی طالب را برای فرزندش یزید خواستگاری کند. عبد الله با امام حسین علیه السّلام مشورت کرد. حضرت فرمود: أتزوّجه و سیوفهم تقطر من دمائنا؟ آیا در حالی که از شمشیرهایشان خون ما می‌چکد، دختر به او می‌دهی؟ دخترت را به عقد فرزند برادرت قاسم بن محمد در آر. «۲» چنان که در نقلی دیگر آمده، هدف معاویه از این اقدام ایجاد آشتی میان بنی امیه و بنی هاشم یا به عبارتی تسلیم کردن هاشمیان در برابر امویان بوده است. «۳»

نقل یک روایت هم در اخلاق امام حسین علیه السّلام مناسب می‌نماید. ابن ابی الدنیا نقل کرده است که امام حسین علیه السّلام بر گروهی از فقیران عبور می‌کرد که سفره‌شان پهن بود و غذایی فقیرانه داشتند. وقتی امام را دیدند، حضرت را دعوت کردند. آن حضرت پیاده شد و فرمود: «إِنَّهُ لا یُحِبُّ الْمُسْتَکْبِرِینَ». «۴» آنگاه نشست و با آنها غذا خورد. پس از آن فرمود: شما دعوت کردید، من پذیرفتم، اکنون من شما را دعوت می‌کنم، باید بپذیرید. پس از آن به رباب گفت تا هر چه آماده کرده بیاورد تا همه با هم بخورند. «۵»

---

(۱). ترجمهٔ الامام الحسین، ابن سعد، صص ۱۴۶- ۱۴۵

(۲). همان، ص ۱۴۹

(۳). همان، ص ۱۵۰

(۴). نحل: ۲۳

(۵). کتاب التواضع و الخمول، ص ۱۴۲

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۸۱

مخالفت امام حسین علیه السّلام با خلافت یزید

پس از هلاکت معاویه در رجب سال شصت، یزید طبق قرار قبلی به خلافت رسید.

این خبر هنوز به مدینه نرسیده بود که یزید همه کوشش خود را صرف گرفتن بیعت از مخالفینی کرد که مخالفتشان می‌توانست شورشی علیه او برپا کند. «۱» یزید به ولید بن عتبهٔ بن ابی سفیان، والی خود در مدینه، نوشت تا بسرعت از عبد الله بن زبیر و حسین بن علی بیعت بگیرد. مروان، ولید را نیز واداشت تا همان شب در پی آنها فرستاده و اگر بیعت نکردند، همان جا گردنشان را بزند، چرا که به نظر او گذشتن آن شب فرصتی بود تا آنها سر به مخالفت برداشته و مردم را به سوی خود دعوت کنند. «۲»

هنگامی که پیام‌آور والی مدینه نزد امام حسین علیه السّلام آمد، امام متوجه مرگ معاویه گردید. لذا جمعی از یاران و نزدیکان را به طور مسلح همراه خود به قصر آورد تا در صورت وجود خطر، مانع از کشتن امام شوند. امام در برابر درخواست ولید به بیعت با یزید، فرمود که شخصی چون او نمی‌بایست در خفا بیعت کند، بلکه باید در ملأ عام و در مسجد بیعت کند. ولید پذیرفت، اما مروان با جملات تهدیدآمیزی سعی کرد ولید را تحریک بر دستگیری امام کند. امام نیز با تندی به مروان، و در حالی که از اتاق خارج می‌شود، رو به ولید کرد و فرمود:

أیّها الأمیر! إنا أهل بیت النبوة و معدن الرسالة و مختلف الملائکة و محطّ الرحمة و بنا فتح الله و بنا ختم و یزید رجل فاسق شارب خمر، قاتل النفس المحرمة معلن بالفسق و مثلی لا یبایع مثله، ای امیر! ما اهل بیت نبوت، معدن رسالت، محل رفت و آمد ملائکه و جایگاه رحمت هستیم. خداوند با ما آغاز کرده و به ما خاتمه داده است. یزید مردی فاسق و شراب‌خوار و قاتل نفوس محترم بوده و کسی است که علنا به فسق می‌پردازد و شخصی چون من با چون او بیعت نخواهم کرد.

در آن مجلس بود که امام پس از اصرار مروان در گرفتن بیعت فرمود: اگر قرار باشد که یزید سر کار آید باید فاتحه اسلام را خواند: «و علی الإسلام السلام». آن حضرت با

---

(۱). اخبار الطوال، ص ۲۲۷

(۲). الفتوح، ج ۵، ص ۱۱

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۸۲

استدلال به آیه شریفه تطهیر، لیاقت اهل بیت- علیهم السلام- را برای احراز خلافت اظهار کرد. «۱» این استدلالی است که از امام علی علیه السّلام و فرزندش امام حسن علیه السّلام نیز نقل کردیم.

همان شب ابن زبیر از مدینه خارج شد، و فردای آن روز، مأمورین حکومت به دنبال او رفتند. شب بعد امام حسین علیه السّلام نیز مدینه را ترک کرد. «۲» این سفر به همراهی تمامی اهل بیت علیه السّلام صورت گرفت و فقط محمد بن حنفیه در مدینه باقی ماند. «۳» تاریخ حرکت امام سوم شعبان سال شصت هجری ذکر شده است. این روز، سالروز تولد آن امام عزیز بود.

هنگامی که امام وارد مکّه شد، مردم شهر بسیار خوشنود شدند و حتّی ابن زبیر، که خود داعیه رهبری داشت، در نماز امام و مجلس حدیث او شرکت می‌کرد. «۴» مکه پایگاه دینی اسلام بود و طبعا توجه بسیاری را به خود جلب می‌کرد. در آنجا، امام با افراد و شخصیتهای مختلف در تماس بود و علل عدم بیعت خود را با یزید بیان کرد.

شیعیان کوفه پس از شنیدن خبر مخالفت امام با یزید و آمدنش به مکه، بسیار خوش‌حال شدند؛ زیرا از سالها پیش انتظار چنین روزی را داشتند. آنها بعد از شهادت امام حسن علیه السّلام، نامه تسلیت و دعوت برای امام حسین علیه السّلام فرستاده بودند، اما امام قبول نکرده بود. اکنون مجلسی تشکیل داده و تعدادی از رهبران شیعه، از جمله سلیمان بن صرد و ... در آن سخنرانی کرده و دعوت امام را به عراق مطرح کردند. همه موافق بودند. سلیمان برای تأکید از همه تعهد گرفت که تخلف نکنند و همه تعهد دادند. «۵»

آنگاه چند تن از رهبران، شیعه، از جمله سلیمان، مسیب بن نجبهٔ، حبیب بن مظاهر، رفاعهٔ بن شداد، عبد الله بن وال، نامه‌ای به امام نوشته و از آن حضرت دعوت کردند تا به کوفه آید. «۶» امام در پاسخ نامه چیزی نفرمود. پس از مدتی نامه‌های دیگری به طور

---

(۱). همان، ج ۵، ص ۱۷

(۲). دینوری، پیشین، ص ۲۲۸

(۳). الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۱۶؛ انساب الاشراف، ج ۴، ص ۱۵

(۴). الفتوح، ج ۵، ص ۳۷

(۵). تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۲۶۱- ۲۶۰؛ الفتوح، ج ۵، ص ۴۶ این به جهت شهرتی بود که آنها در عدم حمایت از علی و فرزندش حسن از خود نشان داده و اینک برای تأکید چنین تعهدی می‌دادند.

(۶). متن نامه در الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۲۰

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۸۳

پی‌درپی می‌رسید. از جمله قیس بن مسهّر صیداوی و حتّی خود عبد الله بن وال و عده‌ای دیگر به مکه آمدند. نامه‌های دیگری نیز یکی پس از دیگری به دست امام رسید به طوری که اوضاع به گونه‌ای درآمد «۱» که برای امام ممکن نبود تا نسبت به دعوت کنندگان بی‌توجهی کند. هانی بن هانی، که به مکه آمده بود، درباره حضور مردم و حتّی بزرگان و آمادگی آنها مطالبی گفت و این تأیید و تأکیدی بر محتوای نامه‌ها شد.

اعزام مسلم به کوفه

اولین اقدام امام، فرستادن مسلم به کوفه بود. امام او را مورد خطاب قرار داد و فرمود:

و إن رأیت الناس مجتمعین علی بیعتی فالعجل لی بالخبر حتی أعمل علی حسب ذلک. «۲» اگر مشاهده کردی که مردم یکپارچه متمایل به بیعت من هستند، بسرعت خبر آن را به من برسان تا من بر حسب آن عمل کنم.

مسلم که در حدود چهل سال داشته، از میان خود اهل بیت برای چنین امر مهمّی به کوفه فرستاده شد. مورّخین گفته‌اند که مسلم پس از رفتن از مکّه به مدینه و از آنجا به سمت عراق، شبانه راه را گم کرد و یک یا هر دو راهنمای او مردند. مسلم قصد بازگشت کرد، امّا نامه‌ای از امام در پاسخ نامه‌اش دریافت کرد که باید این مأموریت را انجام دهد. «۳»

مسلم به کوفه رفت در منزل مختار که وجهه‌ای میان شیعیان داشت، اقامت کرد. پس از آن آغاز به گرفتن بیعت کرد. دعوت به کتاب خدا و سنّت رسول الله، جهاد با ظالمین، دفاع از مستضعفین، کمک به محرومین، تقسیم عادلانه بیت المال بین مسلمین، یاری اهل بیت، صلح با کسی که اینان با او صلح کنند و جنگ با کسی که اینها با آنها بجنگند، سخن و فعل اهل بیت را گوش دادن و بر خلاف آن عمل نکردن، از

---

(۱). الفتوح، ج ۵، ص ۴۹، ۵۰

(۲). همان، ج ۵، ص ۵۳

(۳). تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۶۳- ۲۶۴ بعضی از محققین این مطالب را قبول ندارند: مبعوث الحسین، ص ۹۰

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۸۴

شرایط این بیعت بود. «۱»

مدّت سی و پنج روز پس از ورود مسلم- پنجم شوال شصت- حدود هجده هزار نفر با مسلم بیعت کردند. در میان این افراد، علاوه بر شیعیان، بسیاری از مردم عادی نیز حضور داشتند. از جمله فردی چون محمد بن بشیر گفت: من دوست دارم تا خداوند اصحاب مرا یاری کند، اما دوست ندارم کشته شوم. دوست هم ندارم دروغ بگویم. آمدن مسلم، خلأ موجود را که بر اثر مرگ معاویه در عراق و در بین مخالفین امویها پیش آمده بود، پر کرد. همه به گرد مسلم جمع شدند. قدرت حکومت بشدّت تضعیف شد و مسلم بیش از گذشته آشکارا با مردم دیدار می‌کرد.

جاسوسان بنی امیّه، که از وضع نعمان بن بشیر بسیار ناراضی بودند، در نامه‌ای به یزید نوشتند: اگر نیاز به کوفه دارد، درباره آن هر چه زودتر تصمیم مناسبی بگیرد. «۲»

مسلم مشغول جمع‌آوری نیروها و سلاحهای جنگی لازم بود. درباره ابو ثمامهٔ صائدی نوشته‌اند: «یشتری لهم السلاح و کان به بصیرا». «۳» او چون به سلاح آگاهی داشته، مأمور خرید سلاح بوده است. بعدها ابن زیاد به هانی گفت: خانه تو پناهگاه اصحاب مسلم و محلّ جمع‌آوری سلاح بوده است. «۴»

یزید، ابن زیاد را برای کوفه برگزید، در آن زمان، ابن زیاد والی بصره بود، در این زمان کوفه را نیز به او واگذار کردند. مورّخین نوشته‌اند: معاویه ضمن وصیتی، که نزد غلام او بود و بعدها به یزید داده شد، ابن زیاد را برای مقابله با شورش احتمالی عراق تعیین کرده بود. «۵» ابن زیاد که در بصره پیام‌آور حسین بن علی علیه السّلام را اعدام کرده بود، راهی کوفه شد تا با سختگیری، که از پدرش به ارث برده بود، شورشیان این شهر را سرکوب کند.

تهدید، مهمترین ابزار برای ابن زیاد و کارآمدترین وسیله برای سرکوبی مردم

---

(۱). الشهید مسلم، ص ۱۰۴؛ عین این عبارات در کتب تاریخی نیامده، اما مرحوم مقرم به صورت تقریبی و با استفاده از نصوص بیعت عقبه و یوم الفتح و ... چنین مطالبی را آورده است.

(۲). الفتوح، ج ۵، صص ۵۹، ۶۰

(۳). تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۷۱

(۴). همان، ج ۴، ص ۲۷۳؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۲۸

(۵). تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۶۵؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۲۱

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۸۵

عراق بود. او در همان آغاز بزرگان شهر را فرا خواند و بدانها گفت: افراد غریب و کسانی را که دستگیری آنها مطلوب یزید است، و نیز خوارج و کسانی را که در پی ایجاد اختلاف و دودستگی هستند، باید به او معرفی کرده و اسامی آنها را بنویسند.

اگر کسی در این باره مسئولیتش را انجام نداد، مسئولیت آنچه این افراد انجام دهند بر عهده او خواهد بود و حاکم نیز ذمّه خود را از آنها بر خواهد داشت. در آن صورت ریختن خون آنها و گرفتن مالشان مجاز می‌باشد. «۱»

مسلم در مقابل ابن زیاد مجبور به عوض کردن محل سکونت و روی آوردن به مخفی کاری شد. محلّ جدید، خانه هانی بن عروه، یکی از رؤسای قبیله مذحج بود که به نظر می‌رسید امنیّتش از جاهای دیگر بیشتر باشد. ابن زیاد سراسیمه به دنبال مسلم می‌گشت. او با تعیین جاسوسی که دعوی دوستی با اهل بیت را می‌کرد، توانست محلّ اختفای مسلم را بیابد. ابن زیاد در آغاز هانی را دستگیر و از او خواست تا مسلم را تحویل دهد. در این فاصله مذحجی‌ها شورشی مختصر کردند. شریح قاضی در نقشی خائنانه به آنان اطمینان داد که هانی زنده و میهمان ابن زیاد است. مذحجی‌ها شنیدند و متفرق شدند. «۲»

مسلم دست به اقدام زد و عدّه‌ای را جمع‌آوری کرد و با فریادهای «یا منصور امت»، که از شعارهای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در جنگها بود، یاران خود را فرا خواند. ابن زیاد در حال سخنرانی در مسجد بود که فریادها را شنید. او به داخل قصر خود خزیده و درها را به روی خود بست. سپاه مسلم قصر را محاصره کردند اما به علّتی که بر ما روشن نیست در پشتی قصر در محاصره در نیامد و بزرگان کوفه از آنجا مرتّب با ابن زیاد در تماس بودند. این در مشهور به «درب رومیین» بود. جمعیّتی که همراه مسلم بود، در آغاز بسیار بودند، به طوری که توانستند ابن زیاد و افرادش را به هراس اندازند و در داخل قصر محصور کنند. «۳»

---

(۱). تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۶۷؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، صص ۲۴، ۲۵

(۲). تـذکرة الخواص، ص ۲۴۲، بعـدها شـریح گفت که ابن زیـاد مـأموری بر من نهاده بوده و من از ترس نتوانسـتم پیام هانی را که گفته بود به مذحجی‌ها بگویم در فشار است، به مردم برسانم!

(۳). الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۳۱

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۸۶

بزرگان کوفه به تحریک ابن زیاد، تهدید را آغاز کردند. آنها به مردم گفتند:

«فردا سـپاه شام خواهـد آمد و با شـما چنین و چنان خواهد کرد». «۱» گروهی دیگر افراد قبیله‌های خود را از میان یاران مسـلم، جـدا کردند. زنها به دنبال شوهران و فرزندان خود رفته و می‌گفتند دیگران هسـتند و «و الناس یکفونک». «۲» سایر مردم جای خالی تو را پر خواهنـد کرد! چند ساعتی که گذشت، اطراف مسـلم خلوت شد، «و صـلی المغرب و ما معه الّا ثلاثون رجلا». «۳» تنها سی نفر در نماز مغرب به همراه او شرکت کردند. پس از آن، این افراد نیز متفرق شدند.!

ابن زیاد که از ترس جرأت بیرون آمـدن نـداشت، دسـتور داد تا از بام قصـر، داخل مسـجد را که چسبیـده به قصـر بود، نگاه کنند و ببینند کسـی در آن هست یا نه؟ از آنجا مشـعلی روشن کرده پایین انداختند. وقتی مطمئن شدند کسـی نیست، در شـهر به جستجوی مسلم پرداختند. ابن زیاد دستور داد، تمامی کوفه را خانه به خانه بگردند و مسلم را دستگیر کنند. «۴»

سرانجام مسلم را یافتند. پس از درگیری مختصری، او را نزد ابن زیاد بردند.

ابن زیاد به او گفت: «یا شاق! خرجت علی إمامک و شـققت عصـی المسلمین». آیا بر امام خود خروج کرده و یکپارچگی مسلمانان را بر هم می‌زنی؟ مسـلم گفت: خلافت معاویه و به طریق اولی فرزندش یزید را به رسـمیّت نمی‌شـناسد؛ زیرا او با زورگویی خلافت را از «وصی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله» غصب کرده است. «۵» همچنین گفت: مردم این شهر اعتقادشان این بود که پدر تو نزدیکان آنها را کشـته، خون آنها را ریخته و ماننـد قیصـر و کسـری رفتار کرده است. ما آمده‌ایم تا عدالت را اجرا و مردم را دعوت به حکم خـدا و رسول کنیم. «۶» ابـن زیـاد، از روی حیله‌گری و برای لکه‌دار کردن حیـثیت مسـلم، در جمع مردم به او گفت: تـو در مـدینه شراب‌خواری می‌کردی! مسلم با کمال متانت پاسخ داد:

انسانی چون تو که کشتن افراد بی‌گناه برایش بی‌اهمّیّت است، از من به شراب‌خواری

---

(۱). الارشاد، ص ۲۱۰، حدود ۴ هزار نفر ذکر شده است.

(۲). تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۷۷؛ الفتوح، ج ۵، ص ۸۷؛ الکامل یفی التاریخ، ج ۴، ص ۳۱

(۳). تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۲۷

(۴). ارشاد، ص ۲۱۲

(۵). الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۹۸

(۶). همان، ج ۴، ص ۳۵

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۸۷

سزاوارتر است. «۱» مسـلم که همه ناراحتیش برای امام حسـین علیه السّـلام بود، از عمر بن سعد که قریشی بوده و به هر روی ادعای خویشی با مسلم داشت، خواست تا بدو وصیت کند.

نخستین وصیت او این بود تا کسی را نزد حسین علیه السّلام بفرستد و او را از آمدن به کوفه منع کند. دیگر آن که جنازه او را کفن و پس از آن وی را دفن کنـد. سوم آن که بـدهی او را بـا فروختن شمشـیر و دیگر وسـایلش بـپردازد. پس از آن بود که مسـلم را به

شهادت رساندند. بدون شک مسلم فردی بسیار عفیف و متّقی بود. برای اثبات چنین نکته‌ای، علاوه بر اعتمادی که امام حسین علیه السّلام به او داشت، می‌توان به بدهی او در کوفه اشاره کرد، وی حاضر نشد از کسی پول بگیرد «۲» و در این مدّت با هفتصد درهم که قرض کرده بود مخارج خود را گذرانده بود. در وقت شهادت برای ادای بدهی خود، وسایل خود را در معرض فروش نهاده بود.

نکته دیگر، موقعیّتی است که مسلم می‌توانست ابن زیاد را از بین ببرد و نبرد.

هنگامی که ابن زیاد به کوفه آمد، شریک بن اعور یکی از شیعیان بصره نیز همراهش به کوفه آمد. شریک در کوفه مریض شد و در خانه هانی بن عروه که از شیعیان بود، بستری گردید. در همین زمان مسلم نیز در این خانه مخفی بود. ابن زیاد تصمیم به عیادت از شریک گرفت. قبل از آمدن او، شریک از مسلم خواست در فرصت مناسب و با علامتی خاص، که خواندن شعری بود، مسلم بر ابن زیاد حمله کند و او را از بین ببرد. امّا مسلم چنین نکرد. بعد از رفتن ابن زیاد، وقتی مورد توبیخ شریک واقع شد، گفت هانی راضی نیست ابن زیاد در خانه او کشته شود. سپس مسلم اشاره به حدیث پیامبر صلّی اللّه علیه و آله «الایمان قید الفتک» کرده، گفت: از نظر اخلاق اسلامی این گونه کشتن پسندیده نیست. «۳»

نکته اوّل نمی‌تواند در مورد هانی چندان مورد قبول باشد؛ جز آنکه احتمال بدهیم هانی از ترس این که مبادا بعدها، با آمدن اهل شام تمام زندگی او تباه شود، از این کار وحشت داشته است. در مورد نکته دوم حتی اگر مسلم به این حدیث استدلال

---

(۱). الفتوح، ج ۵، ص ۹۸، ۹۹؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۸۳

(۲). الفتوح، ج ۵، ص ۵۷؛ مقتل الحسین، ج ۱، ص ۱۹۷؛ مبعوث الحسین، ص ۱۲۳

(۳). الکامل، ج ۴، ص ۲۷

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۸۸

کرده باشد قابل بررسی و تأمّل است؛ زیرا کشتن ابن زیاد در آن لحظه می‌توانست سرنوشت عراق و کربلا را عوض کند. ابن زیاد عنصری فاسد و جانی بود. خود پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در مدینه، افرادی را به مکه فرستاد تا ابو سفیان را به همین شکل بکشند، گرچه موفّق نشدند؛ چنانچه افرادی چون کعب بن اشرف و ابو عفک را با همین صورت از بین برد. بعضی اشاره کرده‌اند که نکشتن ابن زیاد، دلیل سیاسی داشت و آن، این که به دنبال آن مردم شام برای گرفتن انتقام می‌آمدند و کوفه را غارت می‌کردند. «۱»

باید گفت که سپاه شام در هر صورت، اگر امام حسین علیه السّلام پیروز هم می‌شد، می‌آمدند و این آمدن ربطی به کشته شدن ابن زیاد نداشت. بعدها در جریان محاصره قصر ابن زیاد، معلوم نشد که چرا به راحتی مردم مسلم را ترک کردند. آیا در این زمینه همه تقصیر به عهده کوفیان بوده یا آن که رهبری حرکت نتوانسته است با تحریک مردم آنها را در صحنه نگاه دارد. از نکات جالب، یافتن مخفیگاه مسلم است. ابن زیاد، پولی را به یکی از غلامان خود داد و از او خواست تا محلّ اختفای مسلم را پیدا کند.

غلام به مسجد کوفه رفت و کوشید با معیاری که برای شناخت شیعیان داشت، او را بیابد. نگاهش به شخصی افتاد که مشغول نماز خواندن به صورت متوالی بود، پیش خود گفت: «إن هؤلاء الشیعة یکثرون الصلاة و أحسب هذا منهم». «۲» شیعیان نماز فراوان می‌خوانند و گمانم آن است که این شخص باید از شیعیان باشد. فرد مورد نظر، شخصی جز مسلم بن عوسجه نبود. او فریب غلام را خورده و پس از آزمایشهای مکرّر نتوانست به ماهیّت پلید او پی ببرد و لذا او را نزد مسلم برد. این سخن نشانگر آن است که شیعیان معروف به زهد و عبادت بوده‌اند.

حرکت امام به سمت عراق

نماینـده رسـمی امام، آمادگی مردم کوفه را تأییـد کرده بود، و دیگر جای تأمل نبود. چرا که به طور مطمئن با توجه به نامه‌ها و نامه مسلم، شرایط برای قیام علیه بنی امیّه آماده شده بود. امام در رفتن تسریع کرد، به طوری که در هشتم ذیحجه، یعنی در بحبوحه

---

(۱). مبعوث الحسین، صص ۱۵۲، ۱۵۳

(۲). اخبار الطوال، ص ۲۴۹

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۸۹

مراسم حج، با تبدیل عمره تمتع به عمره مفرده عازم عراق گردید. لحظه‌ای تأخیر می‌توانست وضع عراق را دیگرگون کند. اضافه بر این احتمال ترور امام در مکه وجود داشـته و ماندن حضـرت در مکه به هیچ صورتی مصلحت نبود. گفته‌اند همراهان امام هشتاد نفر بودند؛ اما از پاره‌ای اخبار دیگر چنین بر می‌آید که تعداد بیش از این بوده است. به احتمال رقم مزبور مربوط به کسانی که است که تا کربلا همراه امام ماندند.

اولین برخورد امام در طول راه برخورد با کاروانی بود که از یمن به سـمت شام حرکت می‌کرد. این کاروان هـدایایی را برای دربار یزیـد به شام می‌برد. امام کاروان هدایا را تصـرف کرد و از افراد آن نیز دعوت کرد تا در صورت تمایل همراه او به عراق بیایند، در غیر این صورت بازگردند. «۱» امـام از منطقه نعیم، که در آن با کاروان برخورد کرده بود، به سـمت الصـفاح حرکت کرد. در آنجا بود که بـا فرزدق- که آن زمـان شاعری جوان بود- برخورد کرد. او در پاسـخ سؤال امام از وضع کوفه گفت: «قلوب الناس معک و سیوفهم علیـک». منطقه بعـدی، بطن الرّمه بود. در آنجـا ضـمن نوشـتن نامه‌ای به مردم کوفه، با اشاره به نامه مسـلم، از آنها خواسـت آماده ورود او باشند. «۲» این نامه به دست قیس بن مسـهر سپرده شد تا آن را به مردم کوفه برساند. او در راه با سـپاه حصین بن نمیر مواجه شده و توسط آنها دستگیر گردید. قیس در همان دم نامه را خورد و پس از آن در کوفه به دست ابن زیاد به شهادت رسید.

امام حسـین علیه السّـلام در منطقه بعدی که زدود نامیده می‌شد، با زهیر بن قین برخورد کرد. زهیر با این که عثمانی بود، با توجه به دعوت امـام و نیز تحریـک همسـرش، به صورت یکی از یاران صـمیمی امام در آمـد. او همچنین از دوسـتانش خواست تا هر کـدام دوستدار شهادت هستند با او بیایند، در غیر این صورت به راه خویش به طرف مکه ادامه دهند. «۳»

در منطقه ذات عرق بود که شخصی از بنی اسد پیام شهادت هانی و مسلم را به

---

(۱). انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۴؛ اخبار الطوال، ص ۲۴۵؛ تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۲۹۰- ۲۸۹

(۲). اخبار الطوال، ص ۲۴۵

(۳). همان، ص ۲۴۷

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۹۰

امام حسین علیه السّلام رساند. «۱» گفته‌اند که امام قصد بازگشت داشت، اما برادران مسلم مانع شده و امام نیز به راه خود ادامه داد. به نظر نمی‌رسـد برادران مسـلم خواسـته و یـا توانسـته باشـند در صـورت مخـالفت امـام، او را وادار به رفتن به کوفه کننـد؛ بویژه که دیگران در تحریـک امـام بر رفتن گفتنـد: «و الله ما أنت مثل مسـلم بن عقیل و لو قـدمت الکوفـة لکان الناس إلیک أسـرع». «۲» شما مسلم نیستید، اگر به کوفه بروید، مردم به سرعت به شما خواهند پیوست. امام حسین علیه السّلام خود برای رفتن قاطع بود. در منطقه زباله، پیام مسـلم که در حین شـهادت به عمر بن سـعد گفته و از او خواسـته بود که به امام حسـین علیه السّـلام برساند، به دست امام رسید. «۳» هنوز چندی نرفته بودند که خبر شـهادت قیس بن مسهر «۴» و عبد الله بن یقطر، برادر رضاعی امام حسـین علیه السّلام، نیز

به دست امام رسید.

این اخبار نشان می‌داد که اوضاع کوفه دگرگون گشته و شرایط، با زمانی که از زبان مسلم گزارش شده بود، کاملا فرق کرده است. در این هنگام، امام، افرادی را که همراه او بودند گرد آورد و به آنها فرمود: «أیها الناس قد خذلتنا شیعتنا فمن أراد منکم الانصراف فلینصرف». «۵» ای مردم! شیعیان ما، ما را تنها گذاشتند. هر کدام از شما می‌خواهد برگردد، از همین جا بازگردد. در اینجا بود که شماری از کسانی که در نیمه راه به امام پیوسته بودند، بازگشته و یاران خاص امام باقی ماندند. «۶» اینها کسانی بودند که از مکه امام را همراهی کرده «۷» و یا حتی قبل از آن، از مدینه همراهیش کرده بودند. «۸» کسانی که از او جدا شدند، اعرابی بودند که فکر کرده بودند همراه حسین بن علی علیه السّلام به شهری در می‌آیند که همه آنها تابعیت او را گردن نهاده‌اند. «۹» حال که معلوم شده بود تصورشان نادرست بوده، از همان جا بازگشتند.

پس از این مرحله نیز امام به حرکت خود ادامه داد. در اینجا کاملا- برای امام روشن شده بود که دیگر رفتن به کوفه با توجه به ارزیابیهای سیاسی درست نیست و

---

(۱). الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۰

(۲). تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۰

(۳). این پیام این بود که هر چه زودتر امام حسین به حجاز بازگردد و به کوفه نیاید.

(۴). اخبار الطوال، ص ۲۴۷، ۲۴۸

(۵). انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۹

(۶). اخبار الطوال، ص ۲۴۸

(۷). انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۹

(۸). تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۰، ۳۰۱

(۹). تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۰

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۹۱

طبعا ورای سیاست و مسائل سیاسی مطلب دیگری نیز بوده که می‌بایست حسابش را از ارزیابیهای سیاسی جدا کنیم. امام به سوی منطقه شراة حرکت کرده و شب را در آنجا ماند. فردای آن روز باز حرکت کرد. نیمه‌های روز بود که از دور سپاه ابن زیاد به طلایه‌داری حر بن یزید ریاحی پدیدار شده و راه را بر امام سد کرد.

مردم کوفه و رخداد کربلا

اکنون مناسب است تا مواضع مردم کوفه را نسبت به رخداد کربلا مرور کنیم.

در منابع تاریخی و افواه عوام، مردم کوفه اهل «غدر و خیانت» دانسته شده و گفته شده است که وفای به عهد در میان آنها امری نادر است. ما پیش از این در مورد روحیّات مردم کوفه اشاراتی داشتیم و گفتیم که مردم کوفه «عجول» بودند و همین «تعجیل» آنها در «تصمیم‌گیری» همیشه به ضرر خود آنها و حاکمان آنها بوده است.

«زود رنج» بودن در کنار «زود قانع شدن»، «زود تسلیم شدن» و «زود سرکشی کردن» از روحیّات آنان به شمار می‌آید. «۱» در اینجا مطالبی را درباره موضعگیری آنها در قبال واقعه کربلا، ارائه می‌دهیم.

مردم کوفه مجموعه قبایل مختلفی بودند که در عهد حکّام مختلف، ترکیب‌بندی آنها مختلف بود. این تغییر شکل در تقسیم‌بندی

قبایل متناسب با مصالحی بود که حکّام در نظر می‌گرفتند. اما در همین حال اغلب حکام نیز خود ملاحظه رؤسا و بزرگان قبایل را کرده و می‌دانستند که در بسیاری از موارد، قدرت آنها بیش از قدرت حاکمان شهر است.

شیعیان تنها بخشی از مردم این شهر بودند. درست است که برخی از قبایل شهرتی به تشیّع داشتند، اما نمی‌توان قبیله‌ای را صد در صد شیعی دانست. آنها در قبایل مختلف پراکنده بودند و چندان اتحادی با یکدیگر نداشتند. علاوه بر روحیات قبیله‌ای، روحیات خاصّ کوفی بر آنها حاکم بود. لذا چندان متفاوت از دیگران نبودند.

---

(۱). نک: بحث شناخت مردم کوفه در آغاز مبحث خلافت امام حسن علیه السّلام

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۹۲

تعداد شیعیان در آن زمان چندان گسترده نبود. گفته‌اند: زمانی که حجر بن عدی در مسجد به مخالفت با گفته‌های زیاد پرداخت، نیمی از کسانی که در مسجد بودند یا یک سوم آنها با او هم‌آواز شدند. با توجّه به روحیه شیعی شهر و با دانستن این که به هر روی، شماری از مردم بر پایه نوعی تشیّع سیاسی، که فقط در مسائل سیاسی، همراهی نسبی با اولاد علی می‌پذیرفتند، باید جریان شیعی شهر را حد اقل در حد یک چهارم جمعیت شهر دانست.

هیچ شکّی وجود ندارد که مردم کوفه، امام حسین علیه السّلام را دعوت کردند و او را یاری نکردند و بعدا در کشتن او نیز مباشرت کردند. در عین حال باید دید که این مردم چه کسانی بودند؟ چه گروهی نامه نوشتند و چه مقدار از مردم کوفه، در جنگ با امام حسین علیه السّلام شرکت کردند. در آغاز ذکر این نکته لازم است که بعدها کوفه به صورت مرکزی برای شیعیان علوی مذهب در آمد و حتّی در مقابل بنی عبّاس به خاطر غصب حاکمیّت آل علی مخالفتهایی نشان داد. از این رو علاوه بر این که مورّخین و محدّثین وابسته به امویها از مردم کوفه نفرت داشتند، وابستگان به بنی عبّاس نیز دچار همین کینه‌ها بودند. مظلومیّت شیعه تنها در حدّ ظلم سیاسی نبود، بلکه از لحاظ فرهنگی نیز این ظلم وجود داشت. به هر حال با حاکمیّت جریان فرهنگی وابسته به بنی عبّاس، چنین امری طبیعی و بدیهی است. بنابراین لازم است توّجه داشته باشیم که سیر نقل وقایع را از چنین عینکی که رنگ آن نفرت از مردم کوفه به دلیل تشیع آنهاست، ملاحظه می‌کنیم.

با عنایت به نکته فوق باید اشاره کنیم که چنین مورّخینی سعی دارند شیعه را به گونه‌ای نشان دهند که اهل وفای به عهد نیستند. به سخن دیگر، دشمنان شیعه بر آن هستند تا گناه عدم حمایت مردم کوفه را بر عهده شیعیان بگذارند. در حالی که توضیحات ذیل تا حدودی نشان خواهد داد که تنها بخشی از مردم کوفه در آن شرایط، شیعه بودند و آنها نیز در شرایطی قرار گرفتند که نتوانستند از امام حسین علیه السّلام دفاع کنند، گرچه اگر در حدّ ایثار، قصد فداکاری داشتند، می‌توانستند چنین کنند. این سخنی است که باید درباره آن به اختصار شواهدی ارائه دهیم.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۹۳

تصویری که از شرایط کوفه در آن زمان می‌توان به دست داد چنین است: یزید کسی بود که گرچه برای مردم شام تحمّلش آسان بود، امّا برای مردمی چون مردم عراق تحمّلش قدری مشکل می‌نمود. هنگامی که روی کار آمد، شیعیان کوفه مخالفت را آغاز کردند. بسیاری از مردم کوفه نیز که جانشین مناسبی برای جایگزینی یزید نداشتند، بر اثر جوّ عمومی، حسین بن علی علیه السّلام را برگزیدند. به علاوه که عراق در شرایط طبیعی مایل به پذیرش حکومت شام نبود. وقتی که دعوت از ناحیه شیعیان آغاز شد، نه تنها عوام مردم- با روحیه خاص خود- پشتیبانی خود را اظهار کردند، بلکه کسانی نیز که موقعیّت خود را در خطر می‌دیدند و یا تحت تأثیر روحیّه دیگر مردم، اظهار حمایت از حسین بن علی علیه السّلام کردند «۱» نتیجه آن پیدایش جوّ کاذب اما عمومی در حمایت از امام حسین علیه السّلام بود. جوّی که به خاطر خلأ سیاسی پس از مرگ معاویه، بنی امیّه نیز برای مدتی نتوانستند جای آن را پر

کنند. بویژه، با حاکمیّت نعمان بن بشیر که فردی سهلگیر بود، این جوّ گسترش یافت و تا وقتی که ابن زیاد به کوفه نیامده بود بسرعت رو به فزونی بود.

با توجّه به حدیثی از امام حسین علیه السّلام، می‌توان احتمال دیگری را نیز برای دعوت از ناحیه بزرگان پذیرفت و آن این که آنها عمدا به این جوّ دامن زده بودند تا امام را به عراق کشانده و در آنجا به شهادت برسانند. فرمایش امام علیه السّلام چنین است: «و ما کانت کتب إلیّ إلا ـ مکیدهٔ لی و تقربا إلی ابن معاویه». «۲» در هر حال مسلّم است که قسمت اعظم این جوّ جلوه مثبت داشت و زمانی که مسلم بدان دیار رفت فضا را چنان دید که باید هر چه زودتر از امام بخواهد تا به کوفه بیاید.

فشار ابن زیاد بر مردم کوفه

کمتر مردمی را می‌توان یافت که بتوانند با وجود دیکتاتوری مسلط و جسور، دست به مخالفت زده و در برابر قدرت حاکم، اظهار سرکشی بکنند. هنگامی که نعمان بن بشیر

---

(۱). افرادی چون عمرو بن حجاج و شبث بن ربعی که خود در کربلا فرماندهی سپاه ابن زیاد را داشتند، از کسانی بودند که نامه به امام حسین علیه السّلام نوشته بودند. نک: الفتوح، ج ۵، صص ۵۱- ۵۰

(۲). انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۵؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۶۹

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۹۴

حاکم کوفه بود، مردم با سهلگیری او، به راحتی اظهار تشیّع کردند و زمانی که مسلم به کوفه آمد، بشدّت از او حمایت کردند. عوض شدن حاکم و جایگزینی ابن زیاد به جای ابن بشیر، اوضاع را بکلّی عوض کرد. خشونت ابن زیاد، بسیاری از مردم را به هراس انداخت و کسانی که زود رنج بوده و عجولانه تصمیم‌گیری می‌کردند، نه تنها از ناحیه ابن زیاد خود را در معرض تهدید دیدند، بلکه در اثر تبلیغات ابن زیاد دایر بر آمدن قریب الوقوع سپاه شام، به کلی خود را باختند.

هنوز چند روزی نگذشته بود که عقب‌نشینی هواداران مسلم شدّت یافت.

اشراف شهر که اکنون اطمینان به حکومت کوفه داشته و تثبیت امویان را آشکار می‌دیدند به روشنی به حمایت از امویان پرداختند. این افراد در طول این مدت ساکت مانده بودند. به طور طبیعی بسیاری از مردم نیز مخالفت با رؤسای قبایل را چندان به مصلحت خود نمی‌دانستند. وقتی که مسلم به قصر ابن زیاد حمله کرد، همین اشراف با تهدید و تطمیع، یاران او را به حد اقل رساندند و قدرت خود را بر مهار مردم خویش نشان دادند. «۱»

در برابر استبداد ابن زیاد، حتّی اگر یکی از رؤسا مخالفتی می‌کرد، افراد قبیله‌اش جرأت حمایت از او را نداشتند، این وضع کوفه در شرایط جدید بود.

هنگامی که هانی بن عروه را دستگیر کردند، او رئیس بنی مراد بود و به گفته مورّخین «چهار هزار اسب سوار و هشت هزار پیاده» حامی او بودند. اگر هم‌پیمانان و هم قسمان بنی مراد از کنده به آنها اضافه می‌شدند، جمعا سی هزار نفر بودند. با این حال زمانی که او را دستگیر کرده و در بازار به روی زمینش می‌کشیدند، در برابر فریاد استغاثه او، کمتر دادرسی برای او یافت می‌شد. «۲»

اندکی بعد او را به شهادت رساندند و کسی مخالفت نکرد!

زمانی که امام حسین علیه السّلام در کربلا متوقّف گردید، ابن زیاد ضمن سخنانی برای مردم کوفه از آنها خواست تا راهی کربلا شوند. او با تهدید چنین گفت: «فأیّما رجل

---

(۱). تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۷۷، ابن اعثم، نوشتن نامه حیله علیه من و برای تقرب به یزید بود.

(۲). مروج الذهب، ج ۳، ص ۵۹

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۹۵

وجدناه بعد یومنا هذا متخلّفا عن العسکر برئت منه الذّمّة»، «۱» هر مردی که از امروز تخلّف از سپاه کند، ذمه و عهده او بریء است. این بدان معنی بود که جزای او قتل است. ابن زیاد، به قعقاع بن سوید دستور داد تا در شهر کوفه گردش کرده و ببیند که آیا کسی از سپاه تخلّف کرده است یا خیر. قعقاع در جستجوی خود، شخصی را از قبیله همدان یافت که در طلب میراث پدرش، به کوفه آمده بود. او را نزد ابن زیاد برد و ابن زیاد نیز فرمان کشتن وی را صادر کرد. پس از آن: «فلم یبق محتلم بکوفه إلا- خرج الی العسکر بالنخیله»، «۲» هیچ بالغی در کوفه یافت نشد، مگر آنکه به لشکرگاه کوفه، یعنی نخیله، رفت.

در این زمان بود که همه شمشیرها بر ضد امام حسین علیه السّلام به حرکت درآمد، در حالی که می‌توان مطمئن بود اگر رضای خود مردم در کار بود، آنها دست به چنین اقدامی نمی‌زدند و شماری فراوان چنین بودند. «۳» اکنون کلام فرزدق را در توصیف مردم کوفه بهتر می‌فهمیم که به امام گفت: «قلوبهم معک و سیوفهم علیک». «۴» و یا گفت:

«أنت أحب الناس إلی الناس و القضاء فی السماء و السیوف مع بنی امیه». «۵» دلهای مردم با توست، امّا شمشیرها علیه تو، تو دوست‌داشتنی‌ترین مردم در نزد مردم هستی، امّا قضا در آسمان است و شمشیرها نیز در کنار بنی امیّه. در توضیح این جمله به گفته مجمّع بن عبد الله العائذی، یکی از کوفیانی که به امام ملحق شد، می‌توان استناد کرد که گفت: اشراف همگی بر ضد تو هستند، امّا بقیّه مردم قلوبشان با توست، هر چند فردا روی تو شمشیر خواهند کشید. «۶» مردم نمی‌توانستند در آن شرایط به کربلا نروند،

---

(۱). انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۸؛ اخبار الطوال، ص ۲۵۴، ۲۵۵

(۲). انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۹

(۳). در جنگ عراق علیه ایران نیز دیدیم که چگونه مردم عراق را وادار می‌کنند تا با ملت مسلمان ایران بجنگند. امّا آن مردم البتّه مقصرند. ما نمی‌خواهیم تقصیر را از مردم کوفه برداریم. اما فرق است بین مردمی که آزادانه بروند یا به اجبار. هر چند بسیاری از رؤسا و اشراف و وابستگان به امویها، کسانی که بعدا زینب و ام کلثوم آنها را بسیار سرزنش کردند، از روی دلخواه خویش به کربلا آمدند.

(۴). تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۹۰؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۰، ۱۲۴؛ اخبار الطوال، ص ۲۴۵، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۵

(۵). ترجمة الامام الحسین، ابن سعد، ص ۱۷۱؛ ترجمة الحسین، ابن عساکر، ص ۲۰۶

(۶). الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۴۸

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۹۶

چون نرفتن مصادف با کشته شدن بود. برای شیعیان و کسانی که نمی‌خواستند چنین کنند، دو راه بود: یا به امام ملحق شوند، یا از کوفه و کربلا بگریزند.

از برخی اخبار چنین به دست می‌آید که آن دسته از مردم کوفه که بزور برای جنگ با امام حسین علیه السّلام به کربلا فرستاده می‌شدند، از نیمه راه گریخته و بسیاری از آنان در کربلا- حاضر نشدند. ارقامی که معمولا از سپاه ابن زیاد در کربلا ارائه شده، آماری است که در موقع فرستادن آنها به کربلا تهیه شده است، این در حالی است که بسیاری از آنها از نیمه راه گریختند. طبعا می‌باید چیزی حدود ده هزار نفر و یا حتّی کمتر در کربلا باشند، که این نسبت به جمعیت کوفه بسیار اندک است. گفته‌اند که مسجد کوفه چهل هزار نفر را در خود جای می‌داده است. «۱» پس معلوم می‌شود که بسیاری از مردم یا در کوفه مخفی شده و یا در

نیمه راه فرار کرده‌اند.

«بلاذری» نوشته است: «و کان الرجل یبعث فی ألف فلا یصل إلا فی ثلاث مائة أو أربع مائة و أقل من ذلک کراهة منهم لهذا الوجه». «۲» فرمانده‌ای با هزار نفر فرستاده می‌شد، امّا وقتی به کربلا می‌رسید، همراه او سیصد یا چهار صد و یا حتّی کمتر بود، این به علت کراهت مردم در رفتن بدان سمت بود.

دینوری می‌نویسد: وقتی ابن زیاد فرماندهی را همراه جمع زیادی به کربلا می‌فرستاد، «یصلون إلی کربلا و لم یبق منهم إلّا القلیل کانوا یکرهون قتال الحسین فیرتدعون فیتخلّفون»، «۳» جمع کوچکی از سپاه به کربلا ـ می‌رسیدند و این به سبب کراهت آنها از جنگ با حسین بود، لذا بازگشته و از سپاه جدا می‌شدند.

علاوه بر فرار، گروهی نیز برای حمایت از امام حسین علیه السّلام سعی داشتند به امام ملحق شوند. هنگامی که امام به کربلا رسید تا روز شهادت هشت روز مانده بود.

بسیاری از مردم گمان جنگ و شهادت امام حسین علیه السّلام را به ذهن خویش راه نمی‌دادند.

دیدیم که حرّ بن یزید، تنها صبح عاشورا بود که وضع را جدّی دید و به امام پیوست.

شاید بسیاری از مردم همان تصوّر حرّ را در ذهن داشتند. او به امام گفت: «بابی أنت و

---

(۱). تشیع در مسیر تاریخ، ص ۱۶۰

(۲). انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۹

(۳). اخبار الطوال، ص ۲۵۴

أمی! ما ظننت الامر فینتهی بهؤلاء القوم إلی ما أری و ظننت أنهم سیقبلون منک إحدی الخصال التی عرضتها علیهم فقلت فی نفسی لا ـ أبالی أن أطیع القوم فی بعض أمورهم». «۱» پدر و مادرم به فدایت! من فکر نمی‌کردم کار این مردم منتهی بدینجا بشود که می‌بینم. گفتم یکی از چند چیزی که بر آنها عرضه کردی می‌پذیرند. پیش خود گفتم آنها را در بعضی از امور اطاعت کنم ایرادی ندارد، اما اکنون ...

تنها حرّ بود که همراه عده اندکی به سوی امام آمد. دیگران اگر این فکر را هم می‌کردند، نتوانستند تصمیمی بگیرند. از این رو شیعیان اگر هم می‌خواستند حمایت کنند، شتاب نکردند و تنها افراد خاصّی به فکر افتاده و در همان آغاز که توانستند به امام ملحق شدند. نافع بن هلال مرادی، عمر بن خالد صیداوی، سعد از موالی عمر بن خالد، و مجمع بن عبد الله العائذی از قبیله مذحج به امام پیوستند. «۲»

نزدیکیهای روز عاشورا نیز مسلم بن عوسجه و حبیب بن مظاهر توانستند خود را به امام برسانند. ابن سعد نیز نوشته است که صبح عاشورا حدود بیست نفر به امام ملحق شدند. «۳» ابن قتیبه تعداد آنها را سی نفر نقل کرده است. «۴» مورّخین اسامی دیگری را نیز ذکر کرده‌اند. «۵»

این گریزها و پیوستن‌ها، ابن زیاد را مجبور کرد تا جلوی مردم را بگیرد. از این رو دست به کار شد. ابن سعد، یکی از راویان بسیار قدیمی، نوشته است: «و جعل الرجل و الرجلان و الثلاثة یتسللون إلی حسین من الکوفه»، مردم تک تک یا دو سه نفری به سمت حسین می‌رفتند، وقتی خبر به ابن زیاد رسید، دستور داد تا لشکرگاه را آماده کرده و عمرو بن حریث را مأمور کرد تا مردم را وادار کند به نخیله بروند. او همچنین دستور داد تا مراقب پل باشند تا کسی از منطقه نگریزد. «۶»

به حصین بن نمیر نیز گفت تا منطقه بین قادسیه و قطقطانه را مراقبت کند و اجازه ندهد کسی از آنجا به سمت حجاز برود، چرا که

به این بهانه، ممکن بود کسانی

---

(۱). تجارب الامم، ج ۲، ص ۷۰

(۲). انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۲

(۳). ترجمهٔ الامام الحسین علیه السّلام، ابن سعد، ص ۱۷۸

(۴). الامامهٔ و السیاسهٔ، ج ۲، ص ۷

(۵). الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۷۳

(۶). ترجمهٔ الامام الحسین علیه السّلام، ابن سعد، ص ۱۷۸- ۱۷۹

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۹۸

به امام بپیوندند. «۱» ابن زیاد به والی خود در بصره نوشت تا دیده‌بانی را بگذارد و تمامی راهها را کنترل کند و اگر کسی عبور کرد، او را دستگیر نمایند. «۲»

واضح است که منظور افرادی بودند که احتمالا برای کمک به امام می‌آمدند. به همین صورت ابن زیاد دستور داده بود راههای بین واقصه به طرف جادّه شام تا جادّه بصره را کنترل کنند «و لا یدعون أحد یلج و لا یخرج» «۳» و اجازه ندهند کسی تکان خورده و از آن طریق خارج شود.

یک بار حبیب بن مظاهر، قوم بنی اسد را که در همان نزدیکی بودند، تحریک به همکاری کرد، امّا سپاه عبید الله میان هفتاد نفر از آنها و سپاه امام جدایی انداخت و اجازه نداد به امام بپیوندند. «۴» در آن موقع بسیاری در زندان بودند که نمونه آنها مختار بن ابی عبیده بود. ابن زیاد او را دستگیر کرده و شلاق به او زده بود. همین شلاق سبب شد تا یک چشم مختار برای همیشه بینائیش را از دست بدهد. «۵» این کنترل شدید، عامل بسیار مؤثری در عدم حمایت مردم کوفه از امام به حساب می‌آمد.

علاوه بر تهدید، تطمیع نیز مورد استفاده ابن زیاد بود. ابن زیاد قبل از رفتن مردم بدانها گفت: یزید برای من چهار هزار دینار و دویست هزار درهم فرستاده است تا بین شما تقسیم کرده و شما را برای جنگ با دشمنش بیرون برم. «۶» وابستگی مردم به بخششهای مالی می‌توانست بخشی از آنها را در کربلا علیه امام علیه السّلام تحریک کند.

هنگامی که امام دید واقعا مردم قصد کشتن او را دارند، فرمود: «یا هؤلاء! اسمعوا یرحمکم الله، مالنا و لکم، ما هذا بکم یا أهل الکوفهٔ؟ قالوا خفنا العطاء»، امام فرمود: بشنوید! چه چیز بین ما و شماست، چه شده است شما را ای اهل کوفه؟ آنها گفتند: ما در مورد «عطا» می‌ترسیم. امام پاسخ داد: «ما عند الله من العطاء خیر لکم». «۷» امّا کسی به سخن امام

---

(۱). اخبار الطوال، ص ۲۴۳

(۲). تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۶۳؛ قبلا امام ضمن نامه‌ای به برخی از بزرگان شیعه در بصره از آنها درخواست کمک کرده بودند، ج ۴، ص ۲۳

(۳). انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۳، ۱۷۹؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۹۵

(۴). انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۰؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۵۹، ۱۶۰

(۵). المحبر، ص ۳۰۳

(۶). الفتوح، ج ۵، ص ۱۵۷

(۷). ترجمهٔ الامام الحسین علیه السّلام، ابن سعد، ص ۱۷۸

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۱۹۹

توجّه نکرد.

مجموع این شواهد برای ارائه این نکته است که در حقیقت بخشی از مردم، شامل بزرگان و وابستگانشان، جنایتکارانی بودند که لایق تمام دشنامها و تندیهای افرادی بودند که آنها را سرزنش می‌کردند؛ امّا در این میان، افزون بر در نظر گرفتن این که دیکتاتوری و استبداد خاصّی حاکم بوده، بسیاری نیز قصد پیوستن به امام را داشتند، امّا نتوانستند.

نکته جالب این است که بلاذری می‌نویسد: سعد بن عبیده می‌گفت: بسیاری از شیوخ ما از اهل کوفه بر تپّه‌ای ایستاده و دعا می‌کردند: «اللهم أنزل علیه نصرک»، خدایا نصرت خود را بر حسین علیه السّلام نازل بفرما. سعد می‌گوید: به آنها گفتم: «یا أعداء! الله أ لا تنزلون فتنصرونه»، ای دشمنان خدا چرا پایین نمی‌آیید تا او را یاری کنید؟ «۱»

به هر حال این جای انکار نیست که کوفیان امام را به شهادت رساندند، در حالی که تنها یک نفر شامی در میان آنها بود. «۲» با این حال نباید اهل کوفه را از یک گروه واحد دانست.

ارزیابی سفر به عراق

اکنون باید دید آیا با توجه به آنچه در حال رخ دادن بود، سفر امام به عراق به مصلحت بود یا خیر. در اینجا بر آنیم تا صرف نظر از بعد «غیبی» واقعه کربلا، ارزیابی سیاسی مختصری از سفر امام حسین علیه السّلام به عراق داشته باشیم.

نخستین سؤال این است که، آیا جز رفتن به عراق، امکان اقدام دیگری برای امام حسین علیه السّلام وجود داشته است یا خیر؟ و آیا پیش‌بینی می‌شد که در عراق بتوان مخالفت و انقلابی را علیه یزید سر و سامان داد؟

اگر به منابع تاریخی متداول بنگریم، شاهد اعتراضاتی هستیم که به طور مکرّر مطرح شده و مضمون آنها این است که به هیچ وجه رفتن به عراق مصلحت نبوده

---

(۱). انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۲۶

(۲). الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۲۸؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۱ (حتی این یک نفر را هم ذکر نکرده است).

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۰۰

است. این اعتراضات از همان آغاز مطرح بوده است. زمانی که پس از شهادت امام مجتبی علیه السّلام، مردم کوفه از امام حسین علیه السّلام دعوت کردند تا به کوفه بیاید، امام پاسخ داد: تا معاویه در قید حیات است او موافق با حرکت انقلابی نیست. «۱» احتمالا دلیل آن حضرت این بود که مردم عراق تاب تحمّل حیله‌گری معاویه را نداشتند و در گذشته نیز با وجود پدرش علی علیه السّلام و برادرش حسن علیه السّلام آزمایش خود را در برابر معاویه داده بودند. به دنبال مخالفت امام علیه السّلام با مسأله بیعت، و زمانی که آن حضرت راهی مکّه شد، احتمال مسافرت به عراق نیز مطرح بود. لذا بنا به روایت بعضی، عبد الله بن مطیع در همان نیمه راه مدینه به مکّه، امام را از رفتن به کوفه پرهیز داد. «۲»

وقتی که امام وارد مکّه شد، معترضین به سفر امام به کوفه فراوان بودند. عبد الله بن عبّاس پیشنهاد کرد تا امام از رفتن به عراق صرف نظر کند و به جبال یمن برود؛ چرا که هم منطقه کوهستانی است و هم شیعیان پدرش در آن منطقه بسیارند و ایمنی خاصّی دارد. «۳» ابن اعثم این مطلب را از قول ابن حنفیّه نقل می‌کند. «۴» عمرو بن عبد الرحمن بن هشام می‌گفت: مردم بنده دینار و درهم‌اند. این دو نیز در دست حکّام است، مبادا به عراق بروی. «۵» عبد اللّه بن عمر، اعتراض کنان، از خونریزی هراس داشت. «۶» عبد الله بن جعفر نیز با اشاره به کشته شدن او در عراق نوشت: که اگر کشته شوی: «إنی أخاف أن یطفئ نور الأرض و أنت روح

الهـدی و أمیر المؤمنین، فلا تعجل إلی العراق فإنی آخذ لک الأمان من یزید» «۷»، من هراس آن دارم که نور زمین با کشته شدن تو خاموش شود. تو روح هدایت و امیر المؤمنین هستی. برای رفتن به عراق تعجیل نکن. من از یزید برای تو امان می‌گیرم. از ابو سـعید خدری نیز نقل شده است که گفت:

---

(۱). ترجمهٔ الامام الحسین علیه السّلام، ابن عساکر، ص ۱۹۷؛ اخبار الطوال، ص ۲۲۴/ ۲۲۲

(۲). الفتوح، ج ۵، ص ۳۶، ۳۷؛ اخبار الطوال، ص ۲۲۸، ۲۴۶؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۱۹، در ص ۴۱ ملاقات امام با ابن مطیع در مسیر از مکه به کوفه ذکر شده است.

(۳). اخبـار الطوال، ص ۲۲۴؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۳؛ تاریـخ الطبری، ج ۴، ص ۲۸۷؛ انساب الاشـراف، ج ۲، ص ۱۶۱؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۳۹

(۴). ابن اعثم، ج ۵، ص ۳۲

(۵). انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۱؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۰؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۸۷

(۶). انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۳؛ الفتوح، ج ۵، ص ۳۹؛ ترجمهٔ الامام الحسین علیه السّلام، ابن سعد، ص ۱۶۶

(۷). ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۱۶؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۹۱، ابن اثیر، ج ۴، ص ۴۰

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۰۱

لا تخرج علی إمامک». «۱» مسور بن مخرمه نیز از معترضـین بود. او به امـام نوشـته بود: فریب مردم عراق را مخور. «۲» ابو واقد لیثی هم شبیه همین سخن را گفته بود. «۳» فرزدق نیز که از عراق به حجاز می‌رفت، از جمله مخالفین با این مسافرت بود. «۴»

منابع تاریخی این اعتراضات و بعضـی دیگر را ذکر کرده‌اند و احتمالا بسـیاری از راویان مغرض سعی در تکثیر آنها کرده‌اند تا نشان دهنـد امـام واقعـا فریب خورده و بی‌جهت جهت روانه عراق شـده است. قبل از آنکه پاسـخ خود امام را در مورد لزوم رفتن به عراق ذکر کنیم، جا دارد تا مقدّمه‌ای بیان کرده و زمینه پاسخ امام را بهتر روشن کنیم.

تاریـخ سـیاست نشان می‌دهـد که کمتر زمانی بوده که کار سیاسـی برای یک فرد انقلابی، با احتمال به موفقیت قطعی انجام شـده و دسترسـی به اهـداف، بـدون وجود هیـچ خطری امکان‌پـذیر باشـد. کسـانی که برای گرفتن قـدرت، بـا هـدف خوب یـا بـد، فعـالیت می‌کننـد، همیشه بـا احتمالاـت سر و کـار دارنـد. در عـالم سـیاست، حتّی موفّقـترین افراد و مردمیـترین آنهـا، نیز همیشه در معرض احتمالات دشواریها و حتی از دست دادن همه چیز هستند. از این رو نبایست در این باره چنین گمان کنیم که تنها می‌بایست با یقین صد در صد حرکت می‌کرد. چنین کاری دور از واقعیات تاریخی بوده و ناشی از ساده‌اندیشی در ماهیّت فعالیتهای سیاسی است.

در اینجا نیز نمی‌بایست اینگونه اندیشـید که ناگزیر امام می‌بایست صد در صد در مورد پیروزی این سفر، اطمینان داشته باشد. کسی که رفتن امام را به صـلاح نمی‌دانـد، نباید به شواهدی بنگرد که احتمال شـکست را مطرح می‌کند. مثل این که مردم کوفه، یک بار پیش از این، آزمایش شـده بودنـد. کسـی هم که رفتن را قبول دارد نباید گمان کند که هیچ احتمال شـکست در کار نبوده است. با توجّه به چنین امری، می‌باید موقعیّت امام حسـین علیه السّـلام را در آن شـرایط سـنجید و پس از آن با توجّه به شواهد تاریخی و نیز سخنان امام، مسأله رفتن به عراق را ارزیابی کرد. «۵»

---

(۱). ترجمهٔ الامام الحسین علیه السّلام، ابن سعد، ص ۱۶۷

(۲). همان، ص ۱۶۷

(۳). همان، ص ۱۶۶

(۴). انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۵

(۵). همان گونه که در آغاز بحث نیز آمد، این موضوع خارج از بحث کلامی علم امامت است.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۰۲

امام نمی‌خواست به هیچ وجه موافقتی با یزید و حاکمیّت او داشته باشد؛ حتّی اگر این مخالفت منجر به شهادت او بشود. در عین حال در پی چاره بود تا در صورت امکان، انقلابی را علیه یزید برپا کرده و خود حاکمیّت بر جامعه پیدا کند. این چهار چوب، خواست امام بود. در این چهار چوب می‌بایست از میان احتمالات موجود یکی را انتخاب می‌کرد و طبعا در برابر پیشنهادها و اعتراضها، عکس العمل نشان می‌داد. این طرح به هیچ شکل قابل تغییر نبود و لذا هر پیشنهادی که به نحوی آن را خدشه‌دار می‌کرد، از نظر امام محکوم و غیر قابل پذیرش بود.

جهان اسلام از نظر سیاسی در آن شرایط ویژگیهای خاصی داشت. امام می‌بایست به گونه‌ای عمل می‌کرد که بتواند با توجه به آن شرایط به اهداف خویش در جهت دفاع از اسلام و اقامه حکومتی عادلانه با موفقیت دست یابد. طبیعی است که امام به تناسب، اهدافی در چند سطح را در نظر داشت. دستیابی به حکومت می‌توانست بالاترین موفقیتی باشد که امام به آن می‌اندیشد. اگر چنین چیزی دست یافتنی نمی‌شد، به هر روی امام به عنوان آمر به معروف و ناهی از منکر، رسالت خود را انجام داده بود. به فرض که در این حد نیز موفقیتی به دست نمی‌آورد، می‌توانست مطمئن باشد که با ریخته شدن خونش، درخت اسلام را آبیاری کرده و مردم را نسبت به وضعیت ناهنجاری که در آن به سر می‌برند، آگاه کرده است.

چهارچوب واقعیّت موجود چنین بود که یزید اجازه نمی‌داد کسی چون امام حسین علیه السّلام با عدم بیعت با او، راحت به زندگی مشغول شود، چون امام حسین علیه السّلام کسی نبود که به آرامی زندگی کند، در این صورت تنها انتخاب یزید در صورت عدم بیعت، کشتن امام بود. از طرفی، گذشته از شام، مدینه و مکّه و به طور کلّی حجاز در شرایطی نبود که در برابر خواست یزید مبنی بر کشتن امام، مقاومتی از خود نشان دهد.

امام می‌بایست به جای دیگری می‌اندیشید. رفتن به مکه به صورت موقت پسندیده بود؛ زیرا به هر روی، این شهر حرم تلقی می‌شد و برای مدتی می‌توانست امنیت داشته باشد. اما همین شهر نیز نمی‌توانست به عنوان سنگری دائمی مورد

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۰۳

توجه قرار گیرد. به علاوه که مکه، هواداری خاصی از امام نمی‌کرد، و حتی در جریان بیعت با امیر المؤمنین علیه السّلام هم، مکه با تأنی بیعت کرده بود. در این صورت تنها عراق که کانون شیعیان امام بود می‌توانست مورد توجه قرار گیرد. این منطقه از جهات دیگری نیز از شام متنفر بود. درخواست کوفه از امام این احتمال را تقویت کرد و با اوج گرفتن این دعوت، در صد احتمال پیروزی رو به فزونی نهاد.

معنای این تحلیل این نیست که هیچ خطری در عراق نبوده است، اما سؤال این است که اگر امام بنا داشت در جایی مستقر شود، کجا را باید بر می‌گزید؟ آیا امام حسین علیه السّلام کسی بود که بیعت کند؟ آیا یزید کسی بود که اجازه دهد امام بدون بیعت، زنده بماند؟ اگر امام به عراق نمی‌رفت، در آن صورت همه کتب تاریخی نمی‌نوشتند: اگر به عراق رفته بود پیروز می‌شد؟ آیا نمی‌نوشتند: چرا به نامه‌های مردم پاسخ مثبت نداد؟ چرا اجازه داد که در حجاز به دست عمّال یزید به شهادت برسد و هیچ اقدامی نکند؟ این سؤالات و نمونه آنها، مواردی است که در صورت عدم انتخاب و مسافرت به کوفه در ذهن هر عاقلی مطرح می‌شد.

باید توجه داشت که نتیجه سخن معترضانی که خواستار «عدم خروج» امام بودند، پذیرش حکومت یزید و لو به طور موقت بود و این برای امام امکان نداشت.

حتّی گفته عبد الله بن جعفر چنین دلالت می‌کرد، چون گرفتن امان از یزید طبعا مشروط به بیعت امام بود که این خود قابل قبول

برای امام نبود. حال ببینیم پاسخ خود امام و شواهد تاریخی چگونه این مطلب را نشان می‌دهد.

از نکاتی که امام در موارد متعدد بدان اشاره فرموده، این است که یزید و عمّالش اجازه ادامه حیات را در مکّه به او نخواهند داد و به هر صورت او را به قتل خواهند رساند. امام علیه السّلام، در برابر اعتراض ابن عباس، فرمود: «لان أقتل خارجا منها بشبرین أحب الیّ من أن أقتل خارجا منها بشبر» «۱»، این که دو وجب دورتر از مکّه کشته شوم، بهتر از آن است که یک وجب دورتر کشته شوم. این نکته علاوه بر اشاره به حفظ

---

(۱). انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۴؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۸۹، الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۳ ترجمهٔ الامام الحسین علیه السّلام، ابن عساکر پیشین، ص ۱۹۰؛ المعرفهٔ و التاریخ، ج ۱، ص ۵۴۱، مجمع الزواید، ج ۱، ص ۱۹۲، مروج الذهب، ج ۳، ص ۵۵؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۳۸

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۰۴

حرمت مکّه به این نکته نیز توجه می‌داد که جان امام در خطر است و حضرت باید در این باره اقدامی بکند.

امام در برابر اعتراض ابن عمر فرمود: «إنّ القوم لا- یترکونی ... فلا- یزالون حتی أبایع و إنی کاره فیقتلوننی» «۱»، این گروه مرا رها نخواهند کرد ... آنها اصرار دارند تا من بیعت کنم و من نمی‌خواهم چنین کنم، بنابراین آنها مرا خواهند کشت. این جمله بخوبی وضعیّت امام و واقعیّت موجود را نشان می‌دهد. امام در مورد دیگری فرمود: «و لو کنت فی جحر هامّهٔ من هوام الارض لاستخرجونی و یقتلوننی»، «۲» اگر در سوراخ جانوران بیابان نیز پنهان شوم مرا بیرون آورده و به قتل خواهند رساند. زمانی که از امام پرسیدند که چرا برای رفتن عجله می‌کند، امام فرمود: «لو لم أعجل لأخذت» «۳»، اگر تعجیل نکنم مرا دستگیر خواهند کرد. و بار دیگر فرمود: «إن بنی امیه أخذوا مالی فصبرت، و شتموا عرضی فصبرت و طلبوا دمی فهربت»، «۴» بنی امیّه مالم را گرفتند، صبر کردم، به آبرویم تعرّض کردند، صبر کردم، خواستند خونم را بریزند، گریختم.

این نقلها شاهد صدق این گفته است که به هر حال آنها تصمیم بر قتل او داشتند و امیدی به زنده بودن، بصورتی که بیعتی نیز صورت نگیرد، نمی‌توانسته وجود داشته باشد. طرف دیگر قضیه رفتن به سمت عراق است. وقتی قرار شد آن حضرت از مکّه خارج شود، کدامین نقطه می‌بایست انتخاب می‌شد؟

در فاصله ماه شعبان تا ذی حجه که امام در مکه بود، نامه‌های مکرّری از عراق به دست او رسید. این نامه‌ها به شکلی بود که بعدها به صورت دلیل عمده امام برای رفتن به عراق شد. در بسیاری از موارد وقتی اعتراض به رفتن می‌شد، امام مسأله نامه‌ها را مطرح می‌کرد. «۵» هنگامی که امام در برابر حرّ رسید، همین نامه‌ها را دلیل آمدن خود ذکر کرد. زمانی که عمر بن سعد علّت آمدن امام را به عراق جویا شد، پاسخ همان نامه‌ها بود.

---

(۱). همان

(۲). الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۶؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۳۸

(۳). تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۹۰

(۴). الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۴

(۵). انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۳- ۱۶۵

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۰۵

وقتی بجیر بن شداد از علّت رفتن پرسید، امام فرمود: «هذه کتب وجوه أهل المصر» «۱»، اینها نامه‌های بزرگان این شهر است. صبح

عاشورا نیز علّت آمدن را نامه‌ها ذکر کرد. «۲» به عبد الله بن عمر نیز نامه‌ها را نشان داد «۳» و همه جا در برابر اعتراضات می‌فرمود: «خلفی مملوءة بالکتب» «۴» یعنی خورجین اسبم پر از نامه‌های آنان است.

این دعوت گسترده جدّی به نظر می‌آمد؛ بویژه که علاوه بر توده‌های مردم، بیشتر نامه‌ها از بزرگان کوفه بود، کسانی که مردم تابع آنها بودند. این افراد علاوه بر شیعیان، شامل بسیاری از دیگر بزرگان بود. چه بسا اگر صرفا شیعیان بودند توجهی نمی‌شد؛ زیرا تعدادشان قابل توّجه نبود. امّا همین گستردگی بود که جدّی بودن دعوت را تثبیت کرد.

در مقابل این دعوتها، دو مرحله آزمون کوفیان بود که در زمان امام علی علیه السّلام و امام حسن علیه السّلام داده بودند، و در هر دو مرحله مردود شده بودند. اکنون امام می‌بایست کدام یک را انتخاب می‌کرد: سابقه بد مردم را و یا وضعیّت فعلی آنها را؟ با توجّه به گفته‌های قبلی، حتّی اگر فرض کنیم احتمال پیروزی کمتر از پنجاه درصد هم بود، آیا برای امام راه دیگری وجود نداشت؟ به نظر می‌رسد در شرایط عادی سیاسی هیچ راهی احتمالش به اندازه احتمال پیروزی در کوفه نبود. حتّی احتمال رفتن به یمن نیز موفّقیت‌آمیز نبود؛ زیرا به یقین تشیّع در یمن به اندازه کوفه نبود؛ اضافه بر آنکه آنجا نیز در دسترس معاویه بود. حتی زمانی که والی امام علی علیه السّلام در آنجا بود، سپاه شام به یمن یورش برد و شمار زیادی از شیعیان به قتل رساند.

نخستین دلیل احتمال پیروزی، وجود نامه‌ها بود که نشان می‌داد عده زیادی نه تنها او را حفاظت خواهند کرد، بلکه با دشمنش خواهند جنگید. در مقابل، از هیچ نقطه دیگری از او دعوت به عمل نیامد. افرادی که نامه نوشتند در مرحله اوّل شیعیانی چون سلیمان بن صرد، مسیب بن نجبة، حبیب بن مظاهر رفاعة بن شداد و عده‌ای دیگر بودند. امام با فرصت کمی که در اختیار داشت، راه معقولی را برگزید. آن

---

(۱). ترجمة الامام الحسین علیه السّلام، ابن سعد، ص ۱۷۳

(۲). همان، ص ۱۸۱

(۳). ترجمة الامام الحسین علیه السّلام، ابن عساکر، ص ۱۹۲

(۴). همان، صص ۲۰۹، ۲۱۰

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۰۶

حضرت در این مرحله به نامه‌ها پاسخی نداد، پس از آن مکرّر نامه‌ها به سوی مکّه سرازیر شد. علاوه بر آن نمایندگان این گروهها به مکّه رفته و درخواست خود را حضوری مطرح کردند. هر نامه‌ای که به مکّه می‌آمد، تعداد زیادی امضا و اسم پای آن بود. در برخی از روایات تعداد نامه‌ها صد و پنجاه ذکر شده است. با این حال امام تا اواخر هیچ پاسخی به این درخواستها نداد «۱» و پس از آن نیز فقط حاضر شد تا مسلم را بفرستد.

امام برای این که میزان حمایت مردم را بهتر بشناسد، نماینده مستقیم خود، یعنی مسلم بن عقیل، را که فردی کاملا مطمئن بود به کوفه فرستاد. آن حضرت در نامه‌ای به مردم کوفه نوشتند: «إنی بعثت إلیکم أخی و ابن عمی و ثقتی من أهل بیتی مسلم بن عقیل و قد أمرته أن یکتب إلیّ بحالکم و رأیکم فقدموا مع ابن عمّی و بایعوه و انصروه» «۲»، من برادرم، پسر عمّم و فرد مورد اعتماد خودم را از اهل بیتم، یعنی مسلم، را به سوی شما فرستاده و به او گفتم تا وضعیّت شما را برایم بنویسد. او را همراهی کرده و با او بیعت کنید و او را یاری نمایید.

زمانی مسلم به کوفه رفت، مردم، گروه گروه با او بیعت کردند. او نیز اسامی آنها را می‌نوشت و از آنها تعهّد می‌گرفت تا غدر و خیانت نکرده و از امام حمایت کنند.

تعداد که او نوشت، بیست و چند هزار نفر بود. «۳» مسلم که این وضع را دید، در نامه‌ای به امام حسین علیه السّلام نوشت: «فانی

أخبرک أنه قد بایعک من الکوفهٔ نیف و عشرون ألفا فاذا بلغک کتابی هذا فالعجل» «۴»، بیش از بیست هزار نفر با تو بیعت کرده‌اند، وقتی نامه به دست تو رسید، بشتاب: می گویند وقتی امام علیه السّلام حرکت کرد، اسامی هجده هزار نفر از مردم کوفه که با مسلم بیعت کرده بودند، به دست او رسید. «۵»

---

(۱). نک: الفتوح، ج ۵، صص ۴۶، ۴۹، ۵۰، ۵۱؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۶۲

(۲). نک: الفتوح، ج ۵، ص ۵۲؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۶۲

(۳). نک: الفتوح، ج ۵، ص ۶۸؛ و نک: تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۵۹؛ ترجمهٔ الامام الحسین، ابن عساکر، ص ۲۰۷، مروج الذهب، ج ۳، ص ۵۴ (تعداد را ۱۲ هزار نوشته‌اند)؛ و نک: الامامهٔ و السیاسهٔ، ج ۲، ص ۵ (تعداد را سی هزار نفر نوشته است).

(۴). ترجمهٔ الامام الحسین، ابن سعد، ص ۱۷۴؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۸۱؛ الفتوح، ج ۵، ص ۷۷

(۵). همان، ص ۱۷۴

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۰۷

امام در برابر این نامه چه می‌توانست بکند؟ او تا مسلم را نفرستاده بود اطمینان کافی نداشت، امّا اکنون نامه نماینده‌اش رسیده بود که بهترین دلیل بر بیعت مردم کوفه با امام علیه السّلام بود. از این رو در برابر اعتراض ابن عباس در آخرین مرحله، امام به او فرمود: من می‌دانم که تو اهل نصیحت کردن هستی، امّا «و لکن مسلم بن عقیل کتب إلیّ باجتماع أهل المصر علی بیعتی و نصرتی و قد أجمعت علی المسیر الیه» «۱»، مسلم به من نامه نوشته که مردم بر بیعت و یاری من اجتماع کرده و من نیز تصمیم به رفتن گرفته‌ام. در روایت دیگری آمده که مسلم به امام نوشته بود: «و الناس کلّهم معک لیس لهم فی آل معاویه رأی و لا هوی». «۲» یعنی مردم همگی با تو هستند و تمایل و علاقه‌ای به آل معاویه ندارند. این چیزی بود که مسلم به چشم خود دیده و با اطمینان کامل آن را گزارش کرده بود. او بی‌علاقگی مردم کوفه را به معاویه و گرایش آنان را به آل علی علیه السّلام دیده و یقین کرده بود، امّا آمدن ابن زیاد و سایه استبدادی حکومتش، جریان را عوض کرد. تهدید کوفه برای بنی امیّه، جدّی تلقی شد. جاسوسان در نامه‌ای برای یزید نوشتند: «قد بایع مسلم الترابیهٔ». «۳» یعنی ترابیه- که نامی برای شیعه به مناسبت نام ابو تراب برای علی علیه السّلام بود- با مسلم بیعت کرده و از او خواسته‌اند تا زودتر به فریاد کوفه برسد. فرستادن عبید الله به همین دلیل بود، چون برای آنها مسلّم شده بود که اگر دیر بجنبند، کوفه از دست خواهد رفت. بخصوص که نعمان بن بشیر علاوه بر بی‌تفاوتی بنا به نقلی، گفته بود: «لابن بنت رسول الله أحبّ إلینا من ابن بجدل». «۴» فرزند رسول اللّه برای ما دوست‌داشتنی‌تر از فرزند ابن بجدل «۵» است.

ابن اعثم نقل کرده که در جریان آمدن مسلم به کوفه، نعمان تنها در قصر مانده بود. کسی در نماز جمعه حاضر نمی‌شد و خراج نیز بدو پرداخت نمی‌کردند. هر کس را فرا می‌خواند، اجابت نمی‌کرد و هر چه فرمان می‌داد، متابعت نمی‌کردند. «۶» اینها شواهدی است بر این که تا قبل از آمدن ابن زیاد، مشکل کوفه برای بنی امیّه جدّی بوده است. بنابراین مناسب بود که امام حسین علیه السّلام راهی کوفه شود.

---

(۱). مروج الذهب، ج ۳، صص ۵۴، ۵۵

(۲). تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۸۱

(۳). الفتوح، ج ۵، ص ۶۰

(۴). الامامهٔ و السیاسهٔ، ج ۲، ص ۵

(۵). ابن بجدل اشاره به یزید است.

(۶). الفتوح، ج ۵، ص ۴۸

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۰۸

امام در برابر سپاه عراق

نخستین برخورد امام با سپاه عراق، برخورد با سپاه یک هزار نفری حرّ بن یزید ریاحی بود. در آن موقع، حرّ در حد یک فرمانده جزء، خود را کارگزار ابن زیاد می‌دانست و چندان در مسائل سیاسی قضیه دخالت نمی‌کرد. لذا وقتی امام حسین علیه السّلام به نماز ایستاد، حرّ همراه با سپاهیانش، با اعتقادی که به امام داشتند، بدو اقتدا کردند.

وظیفه حر این بود تا امام را به کوفه ببرد و بخصوص اجازه بازگشت به او ندهد. امام در خطابه‌ای که برای جمع نمازگزار ایراد کرد، فرمود: من قصد آمدن بدین نقطه را نداشتم تا این که نامه‌های شما و پیام‌آوران شما به سوی من آمدند؛ اکنون اگر تعهد می‌دهید که به من تعرضی نشود، داخل شهر شما بشوم؛ در غیر این صورت به همان نقطه‌ای که آمده‌ام بازمی‌گردم. «۱»

اشاره کردیم که امام پس از دریافت نامه مسلم بسرعت از مکّه خارج شد و به طرف کوفه به راه افتاد. این حرکت تا قبل از رسیدن خبر شهادت مسلم همچنان ادامه داشت؛ امّا هنگامی که خبر شهادت مسلم رسید، «۲» حرکت کاروان سست شد و صحبتهایی بین امام و اهل بیت و یاران حضرت مطرح گردید. گفته‌اند که امام قصد بازگشت داشت، اما برادران مسلم حاضر نشدند و گفتند که برای گرفتن انتقام خون برادر باید مسیر را ادامه دهند. «۳»

بر فرض که چنین گفته باشند، قطعا امید «پیروزی» داشته‌اند و شاید این دلیلی بوده تا امام هم به حسب ظاهر قانع شده او به مسیر ادامه دهد. عاقلانه نیست که بپذیریم آنها با یقین به شکست باز در فکر انتقام خون برادر بوده‌اند. اضافه بر پیروزی سیاسی، امر دیگری نیز بود و آن این که بالاخره می‌باید امام حسین علیه السّلام موضعی در برابر یزید اتخاذ می‌کرد، و لو آن موضع شهادت باشد؛ شهادتی که از نظر او محکومیّت

---

(۱). اخبار الطوال، و نک: انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۰؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۳۵

(۲). اخبار الطوال، ص ۲۴۷ نوشته دو نفر از بنی اسد که از کوفه می‌آمدند خبر را آوردند. این که نوشته‌اند فرزدق خبر شهادت مسلم را آورده و یا حر خبر را داده، قطعا نادرست است. نک: مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۱؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۵

(۳). انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۸؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۹۲؛ ترجمهٔ الامام الحسین علیه السّلام، ابن سعد، ص ۱۷۶؛ الامامهٔ و السیاسهٔ، ج ۲، ص ۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۰۹

یزید را نشان دهد. شاید دیگران نیز گفتارهایی در تأیید احتمال پیروزی مطرح کرده‌اند. نقل شده که عدّه‌ای گفتند: شما همچون مسلم بن عقیل نیستند، اگر مردم کوفه شما را ببینند، همه به سوی شما خواهند آمد. «۱» منظورشان این بود که شاید مسلم به هر دلیل نتوانسته مردم را جذب کند، امّا شخصیّت شما جذبه دیگری دارد. این کلام در موقعیّتی که امام قرار داشت، با توجّه به نامه‌ها و درخواستهای ده ساله مردم کوفه، بعید نمی‌نمود. از این رو امام پذیرفت که به راه ادامه دهد.

از روایت فتوح نیز چنین برمی‌آید نامه‌ای که امام توسط قیس بن مسهّر، مبنی بر دعوت مردم کوفه به رعایت تعهداتشان بود، «۲» فرستاد. احتمالا بعد از رسیدن خبر شهادت مسلم بن عقیل بوده است. با این که زمینه شک به صورت قابل توجّهی در مورد کوفه میان سپاه امام به وجود آمده بود، امّا اثر آن در بازگشت تنها زمانی هویدا گردید که امام با سپاه حرّ برخورد کرد. آمدن حرّ و سپاهیان او، با شنیدن خبر آمدن چهار هزار نفر از سپاه دشمن به قادسیه و اخبار قبلی کوفه- خصوصا پیام آوردن فرستاده ابن سعد

که مسلم به او وصیت کرده بود- امام را بر آن داشت که از رفتن به کوفه صرف نظر کند. مسلم که با دستگیری خود و مشاهده تفرقه مردم از اطراف خویش به این حقیقت پی برده بود، سعی کرد همان گونه که امام را تحریض بر آمدن کرده بود، اینک با پیامی او را از آمدن منصرف سازد. لذا در وقت شهادت به عمر بن سعد- که قریشی بود- وصیت کرد تا کسی را بفرستد و این پیام را به امام حسین علیه السّلام برساند.

اندک زمانی پس از رسیدن پیام در آغاز محرّم، کاروان امام علیه السّلام در سرزمین عراق با سپاه حرّ تلاقی کرد. با این حال امام تصمیم به بازگشت گرفت، امّا حرّ مانع شد.

وظیفه او بردن سپاه امام به سمت کوفه بود. امام که اینک به اوضاع کوفه آگاه بود، درخواست او را نپذیرفت. حرّ برای جلوگیری از درگیری، که به آن تکلیفی نداشت، حاضر شد سپاه به طرف کربلا برود، به سوی سرزمینی خشک نه بازگشت به حجاز و

---

(۱). تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۰؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۴۲

(۲). الفتوح، ج ۵، ص ۳۰۴

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۱۰

نه کوفه. «۱» صرف نظر از این که در عمل چه گذشت، امام پیشنهاد بازگشت را در زمان برخورد با حرّ مطرح نمود و از او خواست تا اجازه دهد بازگردد. «۲» بعد از آن در برابر ابن سعد نیز همین پیشنهاد را مطرح کرد «۳» و بارها فرمود: «یا أیها الناس إذا کرهتمونی فدعونی أنصرف عنکم إلی مأمنی الأرض»، اگر به حمایت من علاقه‌ای ندارید، اجازه دهید به سرزمین امن (یعنی مکه) بازگردم. «۴» عده‌ای از مورّخین نوشته‌اند که امام سه پیشنهاد کرد: یکی بازگشت به حجاز، دیگری شام و سومی رفتن به شرق اسلامی، در یکی از سرحدّات سرزمین مسلمانان. در روایتی که در چند سطر قبل گذشت و هم تصریحات دیگر، تأکید شده که امام بازگشت به شام را مطرح نکرد و فقط خواستار بازگشت به حجاز (مکه یا مدینه) بوده است. بلاذری بصراحت نقل کرده که او در برابر عمر بن سعد تنها بازگشت به مدینه را مطرح کرد. «۵» همچنین به طور مستند، از عقبهٔ بن سمعان نقل شده که گفت من در همه مراحل به همراه حسین بن علی علیه السّلام بودم.

بر خلاف آنچه عده‌ای می‌گویند، در هیچ مرحله‌ای آن حضرت نخواست تا اجازه دهند نزد یزید برود او دستش را در دست او گذارد. آن حضرت فقط گفت: «دعونی أرجع إلی مکان الذی أقبلت منه، أو دعونی أذهب فی هذه الأرض فی هذه الأرض العریضهٔ حتی ننظر إلی ما یصیر إلیه أمر الناس» «۶»، اجازه دهید به محلّی که از آنجا آمدم بازگردم، یا اجازه دهید در سرزمین وسیع خداوند بگردم و ببینم کار این مردم به کجا خاتمه خواهد یافت. بلاذری نوشته است که امام می‌خواست به طرف شام برود، همچنین از سپاه حر خواسته بود تا اجازه دهند به شام رفته و دستش را در دست یزید بگذارد. «۷»

طبیعی است که امام همه این آوارگیها را به علت عدم بیعت با یزید تحمل می‌کرد و حتّی اگر روایت درست باشد، نمی‌توان چنین درخواستی را حد اقل به معنای رضایت دادن به خلافت یزید تفسیر کرد؛ بلکه به احتمال قوی، قصد دور شدن

---

(۱). انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۷۰؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۳۹؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، صص ۴۷، ۴۸

(۲). انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۰؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۳۵؛ اخبار الطوال، ص ۲۵۰

(۳). تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۱۱؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۵۵

(۴). تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۲۳

(۵). تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۱۸۲

(۶). الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۵۴

(۷). همان، ص ۱۷۳؛ در پاورقی این روایت توسط مصحح تکذیب شده است.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۱۱

از حوزه حکومتی ابن زیاد را، که فاسقی جسور بود، داشته است. امام مطمئن بود که حتی در صورت عدم بیعت، خود یزید نیز او را خواهد کشت و منطقی نیست که عمدا قصد رفتن به شام را داشته باشند. یزید خود به ولید نوشته بود: «و لیکن جوابک إلیّ رأس الحسین». «۱» هر چند ولید نمی‌خواست به دست خود امام را به قتل رساند، و لذا بعدا هم از کشتن امام اظهار ناراحتی کرد. «۲» بنابراین نمی‌توان پذیرفت که حتی اگر امام چنین سخنی را گفته، قصد بیعت داشته و یا اصلا قصد رفتن به شام را داشته است.

زمانی که امام برای حر توضیح داد که فقط بعد از رسیدن نامه‌های کوفیان بوده است که به این سمت آمده، حرّ پاسخ داد که از نامه‌ها اطلاعی ندارد. وقتی نامه‌ها را در مقابل او نهادند، او باز اشاره کرد که وظیفه او بردن به سمت کوفه است. امام حاضر به رفتن به سمت کوفه نشد و راه حجاز را در پیش گرفت. «۳» در این وقت سپاه حرّ مانع گردید. آنها توافق کردند راه میانه‌ای انتخاب کنند؛ راهی که نه به سمت کوفه و نه حجاز باشد، لذا راهی منطقه العذیب شدند. «۴»

در همین نقطه طرماح بن عدی از امام خواست تا راهی جبال طیّ شوند. اما سایه سپاه حرّ و تعهد امام در مورد رفتن به سمت عذیب، مانع از پذیرش خواست ابن عدی شد. «۵» در طول مسیر امام می‌کوشید تا راه خود را به سمت بادیه کج کند و خود را از کوفه هر چه دورتر نگه دارد؛ اما حر مانع از چنین کاری می‌شد تا این که به قصر بنی مقاتل رسیدند و از آنجا تا نینوی پیش رفتند. «۶» در این منطقه بود که از سوی ابن زیاد دستور توقف به دست حرّ رسید: «و لا تحلّه إلا بالعراء علی غیر خضر و لا ماء» «۷»، او را تنها در بیابان خشک و بی‌آب و علف نگه دار. در این نقطه چند تن از شیعیان کوفه

---

(۱). الفتوح، ج ۵، ص ۲۶ جوابت برای من سر حسین بن علی باشد.

(۲). ترجمهٔ الامام الحسین علیه السّلام، ابن سعد، ص ۱۹۲

(۳). همان، ص ۲۵۰

(۴). همان، ص ۲۵۰؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۴۱، ۱۳۰، ج ۲، ص ۱۷۰

(۵). تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۷، بلاذری، پیشین، ج ۲، ص ۱۷۳، قبیله بنی طی، قبیله حاتم طایی است که فرزندش عدی، از اصحاب رسول الله، و بعد علی علیه السّلام بود که اینک فرزندش طرماح به خاطر تشیعش چنین پیشنهاد می‌کرد.

(۶). اخبار الطوال، ص ۲۵۰، ۲۵۱

(۷). انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۶؛ اخبار الطوال، ص ۲۵۱

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۱۲

توانستند خود را به امام برسانند و علی رغم مخالفت حر، در کنار امام قرار گیرند. «۱»

در مدتی که امام همراه حرّ بود، زهیر بن قین از امام خواست تا به آنها حمله کنند. چرا که نفرات آنها در آن موقع کم بود. ولی امام نپذیرفت و فرمود: «إنی اکره أن أبدئهم بالقتال». «۲» یعنی من کراهت دارم که شروع کننده جنگ با آنها باشم. رسیدن به کربلا مصادف با دومین روز ماه محرم بود (چهارشنبه یا پنجشنبه). دینوری، چهارشنبه اول محرم را روز رسیدن به کربلا ذکر کرده است. «۳»

مسعودی نوشته است: هنگامی که امام به سرزمین کربلا رسید، پانصد نفر سواره و صد نفر پیاده همراه او بودند. «۴» این افراد در مدت هشت روز و بخصوص شب عاشورا که فردای آن روز جنگ حتمی بوده، از کنار امام دور شدند. هر چند احتمال می‌رود که

در آن شب، شمار آنها کمتر از رقمی بوده باشد که مسعودی ذکر کرده، امّا بی‌شبهه تعدادی نیز در این فاصله امام را تنها گذاشتند. فردای روز ورود امام به کربلا، سپاهیان ابن زیاد بتدریج در این سرزمین اجتماع کردند. ابن زیاد اصرار داشت تا تمامی مردم کوفه در این جریان حضور داشته باشند. لذا همه قبایل گروه گروه عازم شدند. چنین سیاستی برای آن بود که در آینده از متهم شدن بعضی از قبایل جلوگیری کرده و دست همه را به خون حسین علیه السّلام آغشته سازد. این می‌توانست مانعی در شرکت کوفیان در حمایت از قیامهایی به نفع علویان باشد. بر طبق روایت ابن اعثم، حدود بیست و دو هزار نفر فرستاده شدند. «۵» هر چند از روایتهای بلاذری، «۶» دینوری «۷» و نیز ابن سعد چنین بر می‌آید که گروهی در نیمه راه گریخته‌اند.

ابن زیاد اعلام کرده بود: «أیّما رجل وجدناه بعد یومنا هذا متخلفا عن العسکر برئت منه الذمّة». «۸» یعنی هر کس بعد از امروز از آمدن در لشکر تخلف کند، من ذمّه خود را

---

(۱). انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۲

(۲). اخبار الطوال، ص ۲۵۲

(۳). همان، ص ۲۵۳

(۴). مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۱

(۵). حر با هزار نفر، حصین بن نمیر ۴ هزار نفر، شبث بن ربعی یک هزار نفر، شمر بن ذی الجوشن ۴ هزار نفر ...؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۵۹

(۶). انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۹

(۷). اخبار الطوال، ص ۲۵۴

(۸). انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۸

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۱۳

از او بر خواهم داشت». با این تهدید بود که این جمعیت روانه کربلا گردید.

عمر بن سعد بن وقاص، که عازم ری بود و قرار بود تا با دیلمان مشرک نبرد کند، قرار شد در آغاز داستان کربلا را خاتمه دهد و بعد به ری برود. در نهایت او به عنوان فرماندهی نیروهای کوفه (علی رغم کراهت خود و بنی زهره «۱») حاکمیت بر ری را به قیمت ریختن خون پسر رسول الله برگزید و عازم کربلا شد. «۲»

در آغاز پسر سعد، نماینده‌ای نزد امام فرستاد و دلیل آمدن او را پرسش کرد.

پاسخ امام، ارائه نامه‌هایی بود که مردم کوفه برای او فرستاده بودند. آن حضرت در ادامه فرمود: در صورتی که مایل نیستند، او به همان جایی که از آن آمده است بازخواهد گشت. عمر بن سعد که خود به دنبال مفرّی بود، این پیشنهاد را برای ابن زیاد فرستاد و نوشت: حسین علیه السّلام به من تعهد داده که بر گردد و یا به یکی از سرحدات کشور اسلامی رفته و مانند یک فردی عادی باشد و این موجب رضایت تو و مصلحت این امت است: «هذا لک رضا و للأمة صلاح»، «۳» اما شمر مانع گردید و ابن زیاد را که تمایل به پذیرش این پیشنهاد داشت، از قصدش منصرف کرد. او گفت:

«اگر حسین برود، دیگر نمی‌توان او را به دست آورد». ابن زیاد در نامه‌ای به ابن سعد نوشت: تو را نفرستاده‌ام تا مماشات کنی، بلکه هر چه زودتر بیعت با یزید را با او مطرح کن، اگر نپذیرفت او را از بین ببر. «۴» وقتی این پیام به دست امام رسید، فرمود: «لا أجیب ابن زیاد، لا ذلک ابدا، فهل هو إلا الموت فمرحبا به»، «۵» پاسخ مثبت به ابن زیاد نخواهم داد. آیا نتیجه آن جز مرگ است، پس مرحبا بر مرگ».

چند روز قبل از عاشورا، دستور اکیدی از ابن زیاد رسیده بود که مانع از دسترسی امام حسین علیه السّلام به آب شوند: «حل بین الحسین و الماء فلا یذوقوا منه قطرهٔ کما»

---

(۱). شرف الامام الحسین علیه السّلام، ص ۱۷۸

(۲). امام نماینده‌ای نزد ابن سعد فرستاد تا او را نهی کند، اما پاسخی که نماینده آورد این بود: «رضی ابن سعد أن یقتلک بملک الری»؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۷۳

(۳). ارشاد، ص ۲۲۹

(۴). «فانظر فان نزل الحسین و اصحابه علی الکم فابعث بهم الیّ سلما و إن ابو فازحف إلیهم حتی تقتلهم و تمثل بهم فانهم مستحقون لذلک» الفتوح، ج ۵، ص ۱۶۶، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۳

(۵). اخبار الطوال، پیشین، ص ۲۵۴

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۱۴

صنع بالتّقی الزّکی عثمان»، «۱» بین او و آب جدایی بیندازید؛ به طوری که نتواند قطره‌ای آب بردارد؛ کما این که آنها همین رفتار را با عثمان کردند. او همچنین در نامه‌ای به ابن سعد نوشته: «شنیده‌ام که حسین و اصحابش دسترسی به آب داشته و چاههایی کنده‌اند. هنگامی که نامه به دستت رسید، آنها را حتی الامکان از کندن چاه محروم کرده و با سختگیری تمام اجازه بهره‌برداری از آب فرات را به آنان نده». «۲»

در طی روزهای آخر، امام چند ملاقات محرمانه با ابن سعد داشت و سعی کرد تا او را منصرف کند. اما ابن سعد بر طبق روایات تاریخی نتوانست از حکومت ری چشم‌پوشی کند.

رابطه نسبی شمر با مادر عباس بن علی علیه السّلام موجب شد تا امان نامه‌ای از ابن زیاد برای او و دیگر برادرانش بگیرد. اما آنها حاضر نشدند تا امام حسین علیه السّلام را تنها بگذارند. «۳» در مواردی دیگر، امانی برای علی اکبر ذکر شده که او نیز در ارتباط با مادرش بوده است. اما علی اکبر گفت: «أما و الله لقرابهٔ رسول الله صلّی اللّه علیه و آله کانت أولی أن ترعی من قرابهٔ أبی سفیان» «۴»، رعایت قرابت با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله برتر از قرابت با ابو سفیان است. سپاه ابن زیاد همان عصر تاسوعا قصد حمله داشت؛ اما با درخواست امام دایر بر موکول کردن درگیری به فردای آن روز موافقت شد. در آن شب امام برای اصحاب خویش سخن گفته و به آنها فرمود که او بیعت خود را از عهده آنها بر داشته و می‌توانند بروند و حتی بعضی از افراد خانواده او را نیز همراه خویش ببرند؛ اما اصحاب

---

(۱). این دستور بعد از گذشت سه روز از ورود امام بوده است، نک: اخبار الطوال، ص ۲۵۵؛ انساب الاشراف، ج ۴، ص ۱۸۰، آنچه ابن زیاد در مورد عثمان آورده است، صحیح نیست؛ زیرا در مقابل فشاری که مخالفین عثمان بر او وارد کردند، این امام علی علیه السّلام بود که آب برای او فرستاد. پیش از این در این باره سخن گفتیم.

(۲). الفتوح، ج ۵، ص ۱۶۲؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۱۱، اشاره به چاه می‌تواند پاسخ به اعتراض گروهی باشد که گفته بودند سرزمین کربلا با کندن دو یا سه متر آب دارد و نیازی به فرات نیست. لذا تشنگی هم نبوده است. واضح است که حتی سپاه ابن زیاد تا این اندازه سختگیر بودند که اجازه کندن چاه را نمی‌دادند. در عین حال این درست است که تا یکی- دو روز قبل از عاشورا سپاه امام چند مرتبه با نبرد توانستند از فرات آب ببرند.

(۳). انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۴؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۶۸

(۴). ترجمهٔ الامام الحسین علیه السّلام، ص ۱۸۲

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۱۵

ایستادگی خود را اعلام کردند. «۱»

شب عاشورا، امام دستور داد تا اطراف خیمه‌ها را، جز یک طرف، خندق کندند تا دشمن نتواند از همه طرف بدانها حمله کند. از صبح عاشورا دو سپاه در مقابل یکدیگر صف‌آرایی کردند و کوچکترین سستی در سپاه امام دیده نشد. آوردن اهل بیت توسط امام حسین علیه السّلام، صرف نظر از توجّه به واقعیّات و به تقدیرات خداوند و یا مزایای سیاسی آن پس از شهادت امام حسین علیه السّلام، بیانگر قصد و عمدی است که امام برای گرفتن حاکمیّت از دست یزید داشته است. حتّی انتقال آنها از مکّه به سمت کوفه، در ظاهر امر، ناشی از یک اطمینان سیاسی بود که حکایت از انقیاد مردم کوفه در برابر امام داشت. از این رو نگاه داشتن آنها در حجاز، از نظر سیاسی به مصلحت امام نبود؛ زیرا بر فرض پیروزی در عراق، چه بسا حجاز دست امویها باقی می‌ماند و می‌توان حدس زد که آنها با اهل بیت امام علیه السّلام چگونه رفتار می‌کردند.

امام در شب عاشورا به اصحابش فرمود: فردا جز شهادت چیز دیگری نخواهد بود:

فأنتم فی حلّ منّی و هذا اللیل قد غشیکم، فمن کانت له منکم قوهٔ فلیضم رجلا من أهل بیتی إلیه و تفرقوا فی سوادکم، فعسی الله أن یأتی بالفتح أو أمر من عنده فیصبحوا علی ما اسرّوا فی أنفسهم نادمین، «۲»

شما از ناحیه من آزادید. این شب است که شما در آن ایمنید، هر کس از شما نیرومند است مردی از اهل بیت را نیز به همراه خویش برداشته و در این سرزمین به راه افتد، تا این که خداوند پیروزی را نصیب ما کند یا امر دیگری از طرف خداوند تحقق یابد و این افراد را از آن قصدی که در درونشان دارند، پشیمان گرداند.

در اینجا اشاره به این نکته شده که ممکن است پیروزی نصیب آنها شود و یا دشمن از قصد خویش منصرف شود. بنابراین از نظر سیاسی احتمال ضعیف پیروزی و یا تحوّلی در دشمن وجود داشته است. البته در این شرایط چنین احتمالی بسیار

---

(۱). ترجمهٔ الامام الحسین علیه السّلام ابن سعد، ص ۱۷۸؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۵۸، ۵۹

(۲). ترجمهٔ الامام الحسین علیه السّلام، ابن سعد، صص ۱۷۹، ۱۸۰

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۱۶

ضعیف بود و آنان راهی جز شهادت در پیش روی آنها قرار ندارد.

پیوستن حرّ، به همراه سی تن به امام علیه السّلام، «۱» با توجه به روشنگری سیاسی امام در صبح عاشورا نشانگر آن است که احتمال چنین تحوّلی بوده است. امّا خباثت عمر بن سعد که پدرش در سلک قاعدین بود، «۲» همراه با خبث ذاتی خوارج‌صفتانی چون شمر بن ذی الجوشن «۳» و فشار ابن زیاد، سبب شد تا یکی از هولناکترین جنایات در عالم اسلام به وقوع بپیوندد.

ابن سعد نوشته است که همراهان امام پنجاه مرد بودند که بیست نفر دیگر از سپاه بدانها ملحق شدند. «۴» قبل از درگیری، امام سخنانی را برای سپاه دشمن مطرح کرد: دلیل آمدن من خواسته شما و مانند شما بود. نوشته بودید که سنت از بین رفته، نفاق طلوع کرده و از من خواسته بودید برای اصلاح امت جدم به اینجا بیایم. حال اگر کراهت دارید، اجازه دهید از همین جا بازگردم. شما به درونتان مراجعه کنید. آیا ریختن خون فرزند رسول الله را جایز می‌دانید؟ فرزند پسر عم پیامبر، اولین مؤمن بود. کسی که حمزه و عباس و جعفر، عموهای او هستند. آیا کلام پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را درباره من و برادرم شنیده‌اید که فرمود: «سیدا شباب أهل الجنّهٔ» اگر از من نمی‌پذیرید از جابر انصاری، ابو سعید خدری و زید بن ارقم بپرسید. «۵» بن حضیر نیز مشابه همین استدلالها را مطرح کرد. «۶» کما این که زهیر بن قین شخصیت معروفی بود نیز بر مردم اتمام حجت نمود. «۷»

حر بن یزید که تا آن موقع گمان می‌کرد کار به خونریزی، آن هم در مورد فرزند رسول الله صلّی اللّه علیه و آله نخواهد انجامید، یک مرتبه متوجه قضیه شد. نزد ابن سعد رفت و گفت: آیا هیچ کدام از این سخنان شما را قانع نمی‌کند؟ عمر بن سعد گفت: اگر دست من بود او را نمی‌کشتم! اما اکنون چاره‌ای نیست. حر که این سخنان را شنید بلافاصله

---

(۱). همان، صص ۱۷۸، ۱۸۱؛ الامامهٔ و السیاسهٔ، ج ۲، ص ۷

(۲). کسانی که به تعبیر زیبای علی علیه السّلام «خذلوا الحق و لم ینصروا الباطل» حق را رها کردند و باطل را هم یاری نکردند.

(۳). شهرت سابقه خارجی بودن داشته است.

(۴). ترجمهٔ الامام الحسین علیه السّلام، ابن سعد، ص ۱۷۸

(۵). ترجمهٔ الامام الحسن علیه السّلام، ابن سعد ص ۱۸۱؛ و نک: الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۶۱، ۶۰

(۶). الفتوح، ج ۵، ص ۱۸۲

(۷). الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۶۳

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۱۷

نزد امام آمد و توبه کرد و به دفاع از او ایستاد و پس از کشتن دو نفر به شهادت رسید. «۱»

یزید بن ابی زیاد نیز از کسانی بود که در همان لحظه به سمت امام آمد و در کنارش به شهادت رسید. «۲»

سیره امام علی علیه السّلام این بود که جنگ را آغاز نمی‌کرد. امام نیز در کربلا- جنگ را آغاز نکرد، بلکه عمر بن سعد بود که اولین تیر را در کمان خویش نهاد و به سوی لشکر امام پرتاب کرد. او پس از این اقدام خود گفت: نزد ابن زیاد شهادت دهند که او اولین تیر را رها کرده است. «۳»

در آغاز، درگیری افراد سپاه امام، تک تک روانه نبرد شدند. مدتی که گذشت، تعداد کشته‌های دشمن زیادتر از شهدا بود. لذا عمرو بن حجاج با اشاره به این که شما دارید با قهرمانان عرب می‌جنگید، گفت: اگر آنها را تیر باران نکنید به دست آنها کشته خواهید شد. «۴»

پس از آن با تیر باران شدیدی که انجام شد و در طی چند درگیری، ابتدا اصحاب و بعد به ترتیب افراد خانواده امام به شهادت رسیدند. ابن سعد در طبقات و دیگران، جزئیات این حملات را ثبت کرده‌اند. واقعه کربلا با شهادت امام و بیش از هفتاد تن از یارانش و نیز کشته شدن نزدیک به هشتاد و هشت نفر از سپاه دشمن خاتمه یافت. «۵»

آگاهی از شهادت در کربلا

از مسائلی که در بعد تاریخی حماسه عقیدتی کربلا سهم بسزایی دارد، مسأله «غیب» است. امری که موجب شد تا در بررسی این واقعه تاریخی اختلافاتی پیش آمده و بیشتر بصورت مقابله یک امر کلامی با یک مسأله تاریخی عنوان شود. در این زمینه

---

(۱). همان، ج ۴، صص ۶۵- ۶۴

(۲). همان، ج ۴، ص ۷۳

(۳). تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۲۶؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۸۳

(۴). تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۳۱؛ الکامل، ج ۴، ص ۶۷

(۵). ترجمهٔ الامام الحسین علیه السّلام، ابن سعد، ص ۱۸۴؛ و نک: مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۳ نقل درست تاریخی همین بوده و

مطابق اوضاع و احوال جاری در آن زمان و نحوه برخورد دو طرف می‌باشد.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۱۸

روایات بسیاری وجود دارد که در بیشتر آنها آمده است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از شهادت امام حسین علیه السّلام خبر داده بودند. علامه امینی بخشی از این نقلها را در کتاب سیرتنا و و سنتنا و فراهم آورده‌اند. کتابهای اهل سنت مملو از این اخبار و آثار است. «۱»

علاوه «۲» بر این روایات، که خود جنبه تاریخی دارد، اخباری نقل شده که بصراحت یا اشارت، وقوع حادثه کربلا را قبل از اتفاق افتادن آن، خبر داده است. این اخبار در کتب تاریخی نقل شده که در ذیل به بخشی از آنها اشاره می کنیم.

در روایتی آمده است که امام علیه السّلام در شبی قبل از آنکه از مدینه به سوی مکّه هجرت کند، بر سر قبر رسول الله صلّی اللّه علیه و آله آمد. پس از آنکه کنار قبر خوابش برد، در خواب پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و جمعی از ملائکه را دید. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله او را در آغوش گرفته و بدو فرمود: یا حسین! کأنک عن قریب أراک مقتولا مذبوحا بارض کرب و بلا من عصابهٔ من أمتی و أنت فی ذلک عطشان لا تستقی ... یا حسین أن أباک و أمک قد قدّموا علیّ و هم إلیک مشتاقون و أن لک فی الجنّهٔ درجات لن تنالها إلا بالشهادهٔ، ای حسین! می‌بینم که بزودی به دست گروهی از امّت من در کربلا تشنه کشته خواهی شد ... ای حسین! پدر و مادرت بر من وارد شده و مشتاق دیدار تو هستند. تو در بهشت مقامی داری که جز با شهادت بدان دسترسی پیدا نمی کنی.

در خبر دیگری آمده است که امام حسین علیه السّلام در مکّه فرمود: «إنّی رأیت جدی صلّی اللّه علیه و آله فی منامی و قد أمرونی بأمر و أنا ماض لأمره، «۳» من جدّم را در خواب دیدم. به من دستوری داد که برای اجرای آن می‌روم. امام در نامه‌ای برای سعید بن عاص، با استناد به همین خواب، نوشت: «و أعلمک أنّی رأیت جدی فی منامی مخبرنی بأمر و أنا ماض له، «۴» تو را از نکته آگاه کنم که من جد خود را خواب دیده‌ام. او به من خبری داده که من به دنبال آن هستم.

---

(۱). بیشتر این اخبار را با مصادر و منابع جدیدتر، علامه شیخ محمد باقر محمودی، در مجلد نخست کتاب عبرات المصطفین آورده‌اند.

(۲). نک: ترجمهٔ الامام الحسین علیه السّلام، ابن سعد، صص ۱۶۱- ۱۵۴، و پاورقی همان صفحات.

(۳). همان، ج ۵، ص ۵۱.

(۴). همان، ج ۵، ص ۱۱۶؛ و نک: تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۹۱ همین مطلب را به عبد الله بن جعفر نیز نوشته است. نک: ترجمهٔ الامام الحسین علیه السّلام، و نک: ترجمهٔ الامام الحسین علیه السّلام، ص ۲۰۲

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۱۹

در منطقه خزیمیه، زینب علیها السّلام نزد امام علیه السّلام آمد و عرض کرد: در نیمه‌های شب فریادی شنیدم. امام علیه السّلام فرمود چه شنیدی؟ زینب علیها السّلام گفت: هاتفی فریاد می‌زد:

ألا یا عین فاحتفلی بجهدو من یبکی علی الشهداء بعدی

و علی القوم تسوقهم المنایابمقدار إلی إنجاز و عدی یعنی ای چشم با جهد تمام جشن بگیر، چه کسی بعد از من بر شهیدان می گرید، مرگ به سوی این قوم حرکت می کند، به مقداری که وعده مرا منجز کند. امام علیه السّلام فرمود:

آنچه قضای الهی باشد، همان محقّق خواهد شد. «۱»

از موارد دیگر هنگامی است که امام علیه السّلام به کربلا رسید. وقتی نام آن منطقه را پرسید و به او گفتند، فرمود: لقد مرّ أبی بهذا المکان عنده مسیرهٔ إلی صفین و أنا معه فوقف فسأل عنه فاخبر باسمه فقال هاهنا محطّ رکابهم و هاهنا مهراق دمائهم، فسئل عن

ذلک، فقال:

ثقل لآل البیت محمد ینزلون هاهنا، «۲» پدرم در حین رفتن به صفّین از اینجا عبور کرد که من با او بودم. اسم این محل را پرسید و به او گفتند، فرمود: اینجا محل فرود آنها و ریختن خونشان است. در این باره از او پرسش کردند، گفت: جمعی از اهل بیت در اینجا فرود خواهند آمد.

امام در منطقه ثعلبیه پس از ظهر، سرش را بر زمین نهاد و به خواب رفت. پس از بیدار شدن، شروع به گریه کرد. علی اکبر از علّت آن پرسید، امام فرمود: إنّی رأیت فارسا علی فرس حتی وقف علیّ فقال: یا حسین! إنّکم تسرعون المسیر و المنایا لکم تسرع إلی الجنّة فعلمت أن أنفسنا قد نعیت الینا، «۳» سواری را دیدم که آمد و نزد ما توقف کرد، گفت:

ای حسین! شما در این سیر به سرعت می‌روید و مرگ برای شما به سرعت به سوی بهشت می‌رود. من دانستم که نفوس ما در حال وداع با ما هستند.

صبح عاشورا امام علیه السّلام به خواهرش فرمود: یا أختاه! إنی رأیت جدی فی المنام و أبی علیا و فاطمه أمی و أخی الحسن علیهم السلام فقالوا: إنّک رائح إلینا عن قریب و قد و الله یا أختاه دنا الامر فی ذلک لا شک، «۴» ای خواهر! دیشب جدّم پیامبر صلّی اللّه علیه و آله، پدرم علی، مادرم

---

(۱). الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۲

(۲). اخبار الطوال، ص ۲۵۳

(۳). ترجمة الامام الحسین علیه السّلام، ص ۱۷۷؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۳

(۴). الفتوح، ج ۵، صص ۱۷۵- ۱۷۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۲۰

فاطمه و برادرم حسن را در خواب دیدم که می‌گفتند تو بزودی به سوی ما خواهی آمد. ای خواهر بدون شک و به خدا قسم که وقت آن نزدیک است.

همچنین درباره شب عاشورا نقل شده که امام فرمود: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را دیدم که گروهی از اصحاب همراهش بودند و به من فرمود:

یا بنی! أنت شهید آل محمد و قد استبشرت بک السماوات و أهل الصفح الأعلی فلیکن إفطارک عندی اللیلة تعجل و لا تؤخر، «۱» فرزندم! تو شهید آل محمد هستی. آسمانها و اهالی آسمانهای اعلی به تو بشارت داده‌اند. تو باید امشب نزد من افطار کنی، عجله کرده و تأخیر نکن.

در یک مورد دیگر از امیر المؤمنین علی علیه السّلام نقل شده که بنا به نقل مجاهد در کوفه بر سر منبر فرمود: کیف أنتم إذا أتاکم أهل بیت نبیکم یحمل قویهم ضعیفهم، چگونه خواهید بود، وقتی که اهل بیت پیامبرتان بر شما وارد شوند در حالی که قویتر آنها ضعیفتر را بر دوش می‌کشد؟ مردم گفتند، چه و چه خواهیم کرد. امام سرش را تکان داد و فرمود: توردون ثم تعرّدون ثم تطیعون البراءة و لا براءة لکم. «۲»

اینها نمونه‌هایی بود از آنچه دلالت بر آگاهی امام از واقعه کربلا قبل از شهادت داشت، امّا طبیعی است که نه تنها امام حسین علیه السّلام، بلکه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نیز در زندگی سیاسی خویش، از عنصر غیب استفاده نمی‌کرد، جز در مقام اثبات نبوّت یا امامت، رفتار پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و ائمه مطابق ارزیابی سیاسی موجود بود. این آگاهی از غیب مواردی است که خداوند به طریقی آنها را آگاه می‌گردانید- به وسیله جبرئیل یا خواب و امثال آن- چرا که اصل غیب جز در اختیار خداوند نیست. پیشگامی و

اسوه بودن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و امام علیه السّلام مبتنی بر وضع موجود و ارزیابی ظاهری است، نه بر غیب. این مشی تمامی انبیا و ائمه در شرایط طبیعی زندگیشان بوده است.

در اینجا بحثهای تاریخی و کلامی فراوانی شده است که این کتاب گنجایش آن بحثها را ندارد و باید در مقالی مستقل به آنها پرداخته شود. با این حال، به اجمال برخی از ابعاد آن را مرور می‌کنیم.

---

(۱). همان، ج ۵، ص ۱۸۱

(۲). انساب الاشراف، ج ۴، ص ۸۲

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۲۱

انحرافات دینی و کربلا

جامعه اسلامی در سالی که قیام کربلا در آن رخ داد، نسبت به آخرین سال حیات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله تغییرات فراوانی یافته بود. درست است که سیر پیدایش انحراف تدریجی بود، امّا پایه‌های آن در دید بسیاری از محققین از همان سالهای اولیّه بعد از رحلت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به وجود آمده بود. انحرافات مزبور در زمینه‌هایی بود که اهل سیاست می‌توانستند به راحتی از آنها بهره‌گیری کرده و در تحمیق مردم و نیز توجیه استبداد و زورگویی خود از آنها استفاده کنند. بنی امیّه در پیدایش و گسترش این انحرافات، نقشی عظیم داشتند. بویژه روی کار آمدن یزید نشان داد که بنی امیه هیچ اصالتی برای اسلام قائل نبوده و اعتقاد بدان تنها پوششی برای توجیه و پذیرش حاکمیت آنها، توسط مردم بود.

امام حسین علیه السّلام علاوه بر این که بنی امیّه را متهم به ظلم و عداوت می‌کرد، «۱» آنها را کسانی می‌دانست که «طاعت شیطان را پذیرفته، طاعت خداوند را ترک گفته، فساد را ظاهر ساخته، حدود الهی را تعطیل و به بیت المال تجاوز کرده‌اند». «۲» آنها علاوه بر ایجاد فساد و تعطیل حدود، بسیاری از مفاهیم دینی را تحریف کرده و یا در مجاری غیر مشروع از آنها بهره‌گیری می‌کردند. در اینجا نمونه‌هایی از این مفاهیم را که در جریان کربلا و ایجاد آن مؤثّر بوده است، همراه با شواهد تاریخی، بیان می‌کنیم.

سه مفهوم «اطاعت از ائمه، لزوم جماعت، حرمت نقض بیعت» از رایج‌ترین اصطلاحاتی سیاسی بود که خلفا به کار می‌بردند. شاید بتوان گفت سه مفهوم مزبور، پایه خلافت و نیز دوام آن را تضمین می‌کرد. این سه واژه، اصول درستی بود که به هر روی در شمار مفاهیم دینی- سیاسی، اسلامی بود، چنان که از نظر عقل نیز برای دوام جامعه و حفظ اجتماعی رعایت آنها لازم می‌بود. اطاعت از امام به معنای پیروی از

---

(۱). الفتوح، ج ۵، ص ۱۳۷

(۲). انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۱؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۴۴- ۱۴۵، تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۴، در عبارات دیگری نیز امام فرمود «أ لا ترون أن الحق لا یعمل به و أن الباطل لا یتناهی عنه» تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۵، ترجمة الامام الحسین علیه السّلام، ابن عساکر، ص ۲۱۴. همچنین امام فرموده بود «فإن السنة قد أمیتت و إن البدعة قد أحییت»، تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۶۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۲۲

نظام حاکم است. سؤال مهم این است که تا کجا باید از حاکم پیروی کرد. آیا تنها اطاعت از امام عادل لازم است یا آن که از سلطان جائر نیز باید اطاعت کرد. پیش از این در ضمن بحث از خلافت عثمان به تفصیل به بیان این نکته پرداختیم. به همانجا مراجعه شود.

حفظ جماعت یعنی عدم اغتشاش و شورش، دست نزدن به اقداماتی که وحدت را از بین ببرد و زمینه ایجاد تزلزل را در جامعه اسلامی فراهم می‌کند. سؤال مهم این است که در مقابل سلطنت استبدادی و حاکم فاسق، در هر شرایطی باید سکوت کرد و آیا هر صدای مخالفی را به اعتبار این که مخلّ «جماعت» و سبب «تفرقه» است می‌توان محکوم کرد.؟

حرمت نقض بیعت به عنوان رعایت عهد، در اسلام تمجید شده است. نقض عهد و بیعت بسیار مورد مذمّت قرار گرفته و واضح است که چه اندازه در مسائل سیاسی نقش مثبت دارد. امّا آیا در برابر خلیفه‌ای مثل یزید اگر بیعت نشد و یا نقض بیعت شد و جماعت به هم خورد، باز باید مسأله را به صورت حرمت نقض عهد مطرح ساخت؟ یا اساسا باید این موارد را استثناء کنیم؟ همان گونه که گذشت، خلفای بنی امیّه و بعدها بنی عبّاس با به‌کارگیری این مفاهیم در شکل تحریف‌شده آن، که هیچ قید و شرطی نداشت، مردم را وادار به پذیرش حکومت خود می‌کردند.

هنگامی که معاویه برای فرزندش یزید بیعت گرفت، به مدینه آمد تا مخالفین را وادار کند با یزید بیعت کنند. عایشه در شمار مخالفین بود. چرا که به هر حال برادرش، محمّد فرزند أبو بکر، به دست معاویه به شهادت رسیده بود. زمانی که سخن از بیعت به میان آمد، معاویه به عایشه گفت: من برای یزید از تمامی مسلمین بیعت گرفته‌ام، آیا تو اجازه می‌دهی که «أن یخلع الناس عهودهم» مردم را از تعهدی که بسته‌اند رها کنم؟ عایشه گفت: «إنی لا أری ذلک و لکن علیک بالرفق و التأنی»، من چنین چیزی را روا نمی‌دانم، امّا شما نیز با مدارا و ملایمت با مردم برخورد کنید. «۱»

این نمونه نشان می‌دهد که چگونه در پرتو آن مفهوم، عایشه راضی گردید.

---

(۱). الفتوح، ج ۴، ص ۲۳۷؛ الامامهٔ و السیاسهٔ، ج ۱، ص ۱۸۳

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۲۳

حال به نمونه‌ای دیگری از این موضوع بنگرید: کان شمر یصلّی معنا ثم یقول: اللهم إنک تعلم أنی شریف فاغفر لی. قلت: کیف یغفر الله لک و قد أعنت علی قتل ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم. قال: و یحک فکیف نصنع، إن هؤلاء أمرونا بأمر فلم نخالفهم، و لو خالفناهم کنّا شرا من هذه الحمر السقاة. قلت: إن هذا لعذر قبیح فانّما الطاعهٔ فی المعروف.

ابی اسحاق می‌گوید: شمر بن ذی الجوشن ابتدا با ما نماز می‌خواند، پس از نماز دستهای خود را بلند می‌کرد و گفت: خدایا تو می‌دانی که من مردی شریف هستم، مرا مورد بخشش قرار ده. من بدو گفتم چگونه خداوند تو را ببخشد، در حالی که در قتل فرزند پیامبر صلّی اللّه علیه و آله معاونت کرده‌ای؟ شمر گفت: «ما چه کردیم؟ امرای ما به ما دستور دادند که چنین کنیم. ما نیز نمی‌بایست با آنها مخالفت کنیم. چرا که اگر مخالفت می‌کردیم، از الاغهای آبکش بدتر بودیم. من به او گفتم: این عذر زشتی است. اطاعت تنها در کارهای درست و معروف است. «۱» ابن زیاد هم، پس از دستگیری مسلم بن عقیل به او گفت: «یا شاق! خرجت علی إمامک و شققت عصا المسلمین» «۲» ای عصیانگر! بر امام خود خروج کرده و اتحاد مسلمین را از بین بردی. البتّه مسلم که تسلیم چنین انحرافی نبود، به حق پاسخ داد که معاویه خلافت را به اجماع امّت به دست نیاورده، بلکه با حیله‌گری علیه وصیّ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله، غلبه یافته و خلافت را غصب کرده است.

نمایندگان عمرو بن سعید بن عاص، حاکم مکّه، در زمان خروج امام حسین علیه السّلام از مکّه خارج می‌شد، گفتند: «أ لا تتقی الله تخرج عن الجماعهٔ و تفرّق بین هذه الأمّهٔ»، «۳» آیا از خدا نمی‌ترسی که از جماعت مسلمین خارج شده و تفرقه بین امّت ایجاد می‌کنی؟

عمرو بن حجاج، یکی از فرماندهان ابن زیاد، با افتخار می‌گفت: ما، طاعت از

---

(۱). لسان المیزان، ج ۳، ص ۱۵۱ (چاپ جدید: ج ۳، ص ۵۰۴)؛ در ترجمهٔ الامام الحسین علیه السّلام، (ص ۱۹۷) عبارت چنین است: کان شمر بن ذی الجوشن الضبابی لا یکاد اولا یحضر الصلاهٔ معنا، فیجیء بعد الصلاهٔ فیصلّی ثم یقول: اللهم اغفر لی، فانّی کریم لم تلدین اللئام. قال: فقلت له: انک لسیّئ الرأی یوم تسارع الی قتل ابن بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم. قال: دعنا منک یا أبا اسحاق فلو کنا کما تقول و اصحابک کنّا شرّا من الحمیر السقّاءات.

(۲). الفتوح، ج ۵، ص ۹۸

(۳). تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۸۹؛ همین تبلیغات بود که بسیاری از مردم، بخصوص مردم شام، امام حسین علیه السّلام را خارجی (خروج بر امام) دانسته و تکفیر می‌کردند.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۲۴

امام را کنار نگذاشته و از جماعت کناره‌گیری نکردیم «۱» و به سپاه ابن زیاد نیز نصیحت می‌کرد: «ألزموا طاعتکم و جماعتکم و لا ترتابوا فی قتل من مرق عن الدین و خاف الإمام» «۲»، طاعت و جماعت را حفظ کرده و در کشتن کسی که از دین خارج گشته و مخالفت با امام ورزیده، تردید نکنید.

افرادی چون عبد الله بن عمر، که از فقهای اهل سنّت و محدّثین روایات به حساب می‌آمد، فکر می‌کرد که اگر مردم حتّی بیعت یزید را پذیرفتند، او نیز خواهد پذیرفت و به معاویه نیز قول داد: «فإذا اجتمع النّاس علی ابنک یزید لم أخالف»، «۳» زمانی که همه مردم با فرزند تو یزید بیعت کردند، من با او مخالفت نخواهم کرد. او به امام هم می‌گفت: جماعت مسلمین را متفرّق نکن. «۴»

افرادی چون عمره، دختر عبد الرحمن بن عوف، نیز به امام حسین علیه السّلام نوشتند که حرمت «طاعت» را رعایت کرده و جماعت و حفظ آن را بر خود لازم شمرد. «۵»

یکی دیگر از انحرافات دینی در جامعه اسلامی «اعتقاد به جبر» بود. این عقیده پیش از رخداد کربلا نیز مورد بهره‌برداری بوده است. امّا در صدر اسلام، معاویه مجدّد آن بوده و طبق گفته ابو هلال عسکری، معاویه بانی آن بوده است. «۶» قاضی عبد الجبار نیز با اشاره به این که معاویه پایه‌گذار «مجبره» است، جملات جالبی در تأیید این مسأله از قول معاویه آورده است. «۷»

معاویه در مورد بیعت یزید می‌گفت: «إن أمر یزید قضاء من القضاء و لیس للقضاء الخیرهٔ من أمرهم»، «۸» مسأله یزید قضایی از قضاهای الهی است و در این مورد کسی از خود اختیاری ندارد.

عبید الله بن زیاد نیز به امام سجّاد علیه السّلام گفت: «أ و لم یقتل الله علیا»؟ آیا خدا علی

---

(۱). همان، ص ۲۷۵.

(۲). همان، ص ۳۳۱

(۳). ترجمهٔ الامام الحسین علیه السّلام، ص ۱۶۷، ابن عمر طبق گفته خود معاویه شخصی ترسو بود (ابن اعثم، ج ۴، ص ۲۶۰) او به امام حسین علیه السّلام نیز گفت: خروج نکن و صبور باش و داخل در صلحی شود که همه مردم در آن داخل شدند. نک: الفتوح، ج ۵، ص ۳۹؛ ترجمهٔ الامام الحسین علیه السّلام، ص ۱۶۶

(۴). الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۱۷

(۵). ترجمهٔ الامام الحسین علیه السّلام، ص ۱۶۷

(۶). الاوائل، عسکری، ج ۲، ص ۱۲۵

(۷). فضل الاعتزال و طبقات المعتزله، ص ۱۴۳

(۸). الامامهٔ و السیاسهٔ، ج ۱، ص ۱۸۳، ۱۸۷

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۲۵

اکبر را نکشت؟ امام فرمود: «کان لی أخ یقال له علی، أکبر منی قتله الناس»، برادر بزرگتری داشتم که مردم او را کشتند. «۱» وقتی عمر بن سعد مورد اعتراض قرار گرفت که چرا به سبب حکومت ری، امام حسین علیه السّلام را کشت؟ گفت: این کار از جانب خدا مقدّر شده بود. «۲»

کعب الاحبار نیز تا زنده بود، غیبگویی می‌کرد که حکومت به بنی هاشم نخواهد رسید. (گرچه بعدها، هم عباسیان و هم علویان- مثلا در طبرستان- به حکومت رسیدند.) همین امر را از قول عبد الله بن عمر نیز نقل کرده‌اند که گفته بود:

«فاذا رأیت الهاشمی قد ملك الزمان فقد هلك الزمان»، «۳» هنگامی که دیدی فرد هاشمی به حاکمیت رسید، بدان که روزگار بسر آمده است. نتیجه این انحرافات برای آینده نیز این بود که هیچ‌گاه حرکت امام حسین علیه السّلام برای اهل سنّت، یک قیام علیه فساد قلمداد نشده و تنها آن را یک «شورش» غیر قانونی شناختند. «۴»

آثار سیاسی رخداد کربلا در شیعه

واقعه کربلا از حوادث تعیین‌کننده در جریان تکوین شیعه در تاریخ است. پیش از این اشاره شد که مبانی تشیّع، بویژه اساسیترین اصل آن، یعنی امامت، در خود قرآن و سنت یافت می‌شود. امّا جدایی تاریخی شیعه از دیگر گروههای موجود در جامعه، بتدریج صورت گرفته است. سنّت و اندیشه‌ای که از دوره خلافت امام علی علیه السّلام به یادگار ماند، تا حدود زیادی شیعه را از لحاظ فکری انسجام بخشید. حمایت امویها از اسلام ساخته خودشان که سیاست‌گذاریهای معاویه، اجازه نداده بود ماهیّت و فاصله آن با اسلام واقعی آشکار شود، در جریان به خلافت رسیدن یزید وضوح بیشتری یافت. در جریان حادثه کربلا جدایی تاریخی شیعه از سایر گروههایی که تحت تأثیر اسلام مورد حمایت امویان بودند، قطعی شد. از آن پس تشخیص و تشخص شیعه از دیگر گروهها- گروهی که پیروی از سنّت و سیره علی و جانشینان او می‌کردند- کاملا

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ۲۲۵ آثار سیاسی رخداد کربلا در شیعه ..... ص : ۲۲۵

---

(۱). ترجمة الامام الحسین علیه السّلام، ص ۱۸۸

(۲). طبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۴۸

(۳). ترجمة الامام الحسین علیه السّلام، ابن عساکر ص ۱۹۳

(۴). تاریخ اسلام، دانشگاه کمبریج، ج ۱، ص ۸۱ (متن انگلیسی) و نک: الاختلاف فی اللفظ ۴۹- ۴۷

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۲۶

ممکن بود.

در میان شیعیان، گروهی از هر حیث تابع ائمه بوده و آنها را وصی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و منتخب او می‌دانستند. از سوی دیگر گروههایی از مردم عراق و بعضی از مناطق دیگر تنها برتری علویان را بر امویان در نظر داشته و تشیّع آنها در همین حد بود. «۱» افرادی که در کربلا در کنار امام حسین علیه السّلام به شهادت رسیدند، از شیعیانی بودند که امامت را تنها حقّ علی علیه السّلام و فرزندانش می‌دانستند. خود امام علیه السّلام در موارد متعدّدی از مردم خواست تا حق را به اهلش بسپارند و او را یاری کنند؛ زیرا امویان غاصب این حق هستند. «۲» در موردی فرمود: «أیها الناس أنا ابن بنت رسول الله و نحن أولی بولایة هذه الأمور علیکم من هؤلاء المدعین ما لیس لهم. «۳» و در جای دیگر فرمود: «و انا أحقّ من غیری لقرابتی من رسول الله.» «۴»

علاوه بر امام، یارانش در فرصتهای مختلفی این اعتقاد را با نثر و نظم بیان کردند.

مسلم به ابن زیاد گفت: به خدا سوگند، معاویه خلیفه به حق نیست؛ بلکه با حیله‌گری بر وصی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله غلبه کرده و خلافت را غصب کرده است. «۵» عبد الرحمن بن عبد الله یزنی، اصحاب امام حسین در کربلا، می‌گفت:

أنا بن عبد الله من آل یزن‌دینی علی دین حسین و حسن «۶» من فرزند عبد الله از آل یزن بوده و دینم همان دین حسین و حسن است.

همچنین حجاج بن مسروق خطاب به امام حسین علیه السّلام می‌گفت:

ثم أباک ذی الندی علیّاذلک الذی نعرفه وصیّا «۷» هلال بن نافع بجلی در شعری می‌گفت:

أنا الغلام الیمنی البجلی‌دینی علی دین حسین و علی «۸» من از بنی تمیم و بجلی هستم و دینم همان دین حسین و- پدرش- علی است.

---

(۱). ما در کتاب تاریخ تشیّع در ایران به اندازه کافی در این باره سخن گفته‌ایم.

(۲). انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۰؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۳۵

(۳). الفتوح، ج ۵، ص ۱۳۷

(۴). همان، ج ۵، صص ۱۴۴- ۱۴۵

(۵). همان، ج ۵، ص ۹۸

(۶). همان، ج ۵، ص ۱۹۴

(۷). همان، ج ۵، ص ۱۹۹

(۸). همان، ج ۵، ص ۲۰۱

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۲۷

عثمان بن علی بن ابی طالب- رحمهم الله- نیز در شعری می‌گفت:

إنی أنا عثمان ذو المفاخرشیخی علی ذو الفعال الطاهر

و ابن عم النبی الطاهرأخو حسین خیرة الأخائر

و سید الکبار و الاصاغربعد الرسول و الوصیّ الناصر «۱» من عثمان صاحب مفاخر هستم. آقایم علی، صاحب کارهای پاک و طاهر است، من پسر عمّ پیامبر طاهر هستم. برادر حسین که برگزیده‌ترین برگزیدگان است. سید بزرگان و کوچکان بعد از پیامبر و وصی هستم.

نافع بن هلال می‌گفت: أنا الجملی أنا علی دین علی. شخصی از سپاه دشمن در برابرش گفت: أنا علی دین عثمان. «۲» از این اشعار و نیز اشعاری که از عباس بن علی علیه السّلام و دیگران نقل شده، بخوبی می‌توان اعتقاد شیعی یاران امام را، نه در حد طرفداری سیاسی، بلکه بعد اعتقادی آن را، بخوبی درک کرد.

حکمت شهادت امام حسین علیه السّلام

جنبش کربلا به عنوان یک نهضت مقدس مذهبی و یک حرکت سیاسی از نوع انقلابی آن، پایدارترین جنبش در فرهنگ سیاسی شیعه است. این جنبش، نهضتی در جهت احیای احکام دین، زدودن انحرافات دینی و سیاسی و جایگزین کردن حکومتی علوی و امامتی بجای نظام اموی بوده است. جنبش کربلا- از زاویه دستیابی به اهداف خود حاوی نوعی شکست و نوعی پیروزی بود. شکست سیاسی با توجه به پذیرفتن این که هدف سرنگونی حکومت اموی و ایجاد دولتی علوی بوده است. پیروزی معنوی به دلیل تحکیم آرمانهای معنوی اصیل و دینی در جامعه اسلامی. اگر کسی سرنگونی حکومت اموی را در شمار اهداف امام حسین علیه

السّلام نیاورد، شاید شکست سیاسی را هم نپذیرد.

حقیقت آن است که جنبش کربلا را باید آخرین تلاش سیاسی ممکن برای بازگرداندن حکومت به آل علی علیه السّلام تلقی کرد.

توضیح این معنا، نیاز به شرح بیشتری

---

(۱). همان، ج ۵، ص ۲۰۶

(۲). تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۳۳۱، ۳۳۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۲۸

دارد: کوچکترین تردیدی وجود ندارد که امام علی علیه السّلام حق خویش را پس از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از دست رفته می‌دید، اما به دلایلی سکوت کرد. پس از عمر، انتظار آن را داشت تا حق به حقدار بازگردد. در این باره خود و شیعیانش نظیر مقداد و عمار تلاش کردند، اما این تلاشها به جایی نرسید. پس از آن در دوره عثمان، امام چنین احساس کرد که در شرایط جدید، رهبری جامعه چشم‌انداز موفقی ندارد. با این حال اصرار مردم او را امیدوار کرد. این امید در طی چهار سال و نه ماه اقدامات سخت امام برای رهبری صحیح بر باد رفت. تلاش محدود و نومیدانه امام حسن علیه السّلام هم بسرعت در هم شکسته شد. اکنون باید انتظار بیست ساله‌ای تا مرگ معاویه مطرح می‌شد. امام حسین علیه السّلام این مدت را صبر کرد گرچه در این مدت اعتراضاتی بر معاویه در زمینه‌های سیاسی بویژه قتل برخی شیعیان داشت.

در سالهای آخر حیات ننگین معاویه سخن از ولایتعهدی یزید به میان آمد.

امام حسین علیه السّلام مخالفت کرد، اما چندان امیدی نبود. با این حال امام در مقام امامت نمی‌توانست تحمل کند.

با روی کار آمدن یزید، امام از روی اعتراض به مکه آمد. در اینجا بود که روزنه امیدی از سمت شرق گشوده شد. عراق چند بار تجربه نامیمونی را پشت سر گذاشته بود. اما چه می‌شد کرد. اگر قرار بود اقدامی صورت گیرد، نه در شام و حجاز بلکه فقط در عراق ممکن بود. آیا ممکن بود تا یک بار دیگر به کمک مسلمانان عراق که شیعیان در آن بودند حکومت اموی را سرنگون کرد و دولت علوی را سر پا نمود؟ ظاهر امر، یعنی حمایتهای گسترده‌ای که خبر آنها به امام رسید این امر را تا اندازه‌ای تأیید می‌کرد. امام فرصت را از دست نداد، امام وقتی به کوفه نزدیک شد، اوضاع دگرگون شده بود. او در برابر سپاه ابن زیاد قرار گرفت. سخن از تسلیم شدن و بیعت با یزید بود، امام نپذیرفت. نتیجه آن شد که همراه یاران محدودش در سرزمین کربلا به شهادت رسید.

این توضیح در شرح سخنی است که چند سطر قبل به آن اشاره کردیم و آن این که کربلا- آخرین تلاش سیاسی ممکن برای دستیابی به دولتی علوی در جامعه‌ای بود

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۲۹

که به عنوان جامعه مسلمانان! شناخته می‌شد.

در کربلا برجستگان خاندان طالبیان به شهادت رسیدند. از مردان برجسته این خاندان در آن شرایط جز محمد بن حنفیه و علی بن الحسین علیه السّلام و عبد الله بن جعفر کسی زنده نماند. بنابراین، باید گفت تا چه اندازه این اقدام برای از بین بردن تمامی خاندان پیامبر علیهم السّلام خطرناک بوده است. اکنون باقی‌مانده این خاندان، چه می‌باید می‌کرد؟ اگر کسی با زندگی امام سجاد علیه السّلام آشنا باشد می‌تواند به راحتی بگوید که امام با سیاست نظامی به طور کامل خداحافظی کرد. اقدام به حرکتی سیاسی- نظامی، در آن شرایط خاتمه یافته فرض شد. امام نه در اندیشه سامان دادن قیام شیعی دیگری بود و نه در این مدت با جنبشهای سیاسی- نظامی مخالف اموی و حتی هوادار علویان همکاری کرد، گرچه شاید همدردی داشت. اصرار امام در این باره تا اندازه‌ای بود که در مدینه توانست در حد شخصیتی مقبول به کار علمی پرداخته و همه را از سفره پربرکت علمی خویش بهره‌مند سازد. به

نظر می‌رسد اگر اندکی بوی سیاست از اقدامات امام بر می‌آمد، اکنون آن همه تعریف و تمجید، از امام را در کلام ابن شهاب زهری و امثال او نداشتیم. با وجود این برخورد، امام همچنان برای شیعیان به عنوان امام باقی ماند. فقه امام، دعای امام و شخصیت امام در شیعه به عنوان یک الگوی امامت شیعی پذیرفته شد.

پس از رحلت امام سجاد علیه السّلام حرکت شیعی دو بخش شد. بخشی که همان مشی پدر را دنبال می‌کرد و بخشی که اعتقاد به مشی انقلابی داشت. رهبری بخش نخست در دست فرزند ارشد امام سجاد علیه السّلام یعنی امام باقر علیه السّلام (رحلت در سال ۱۱۴ یا ۱۱۷) قرار گرفت و بخش دیگر در دست فرزند کوچکتر زید بن علی (رحلت در سال ۱۲۲) که در وقت شهادت اندکی بیش از چهل سال داشت. زید احترام برادر را داشت، اما اعتقاد جدی به حرکت انقلابی نیز داشت. در زمانی که او حرکت نظامی خود را آغاز کرد، برادرش رحلت کرده و رهبری شاگردان پدر را با همان سیاست، فرزند برادرش امام صادق علیه السّلام عهده‌دار بود. فضای شیعی کوفه دو قسمت شد، بخشی به طرفداری زید، معتقد به مشی انقلابی بود و بخشی به تبعیت امام صادق علیه السّلام همان سیاست امام

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۳۰

سجاد علیه السّلام و امام باقر علیه السّلام را دنبال می‌کردند. حرکت دوم با همه احترامی که برای زید قایل بود و از نظر شخصیتی او را می‌ستود، و حتی انگیزه او را در این قیام انگیزه‌ای خالص تلقی می‌کرد، اعتقادی به مشی انقلابی نداشت. این حرکت از نظر امام صادق علیه السّلام که اکنون سامان ده شیعیان امامی شده بود، به راهی جز شهادت خاتمه نمی‌یافت.

نکته جالب آن است که زید که عدم همراهی بخشی از شیعیان را دید، و یا به دلیل اندکی یاران، از همه گروهها دعوت به همکاری کرد. شواهد فراوانی وجود دارد که از همه فرقه‌ها، در قیام او حضور داشته و با او احساس همدردی کرده‌اند.

این مسأله، یعنی همراهی غیر شیعیان خروج از چهارچوبی بود که شیعه برای خود ایجاد کرده بود. شیعه، از پس از کربلا اعتمادش را به پدیده‌ای به نام جامعه عمومی مسلمانان از دست داده بود. به سخن دیگر آنها را خارج‌شده کامل از خطی می‌دانست که خط اصیل اسلامی بود. اکنون زید از این چهار چوب خارج شده بود و حتی کسانی از خوارج در قیامش مشارکت می‌کردند. اگر شیعیان امامی نیز بنای آن داشتند تا «اصحاب سیف» باشند، راهی جز آنچه زید انتخاب کرد نداشتند. جمعیت محدود شیعه توان بر پایی جنبشی فراگیر را نداشت.

در این میان مشکل آن بود که اگر قرار بود تا جنبشی با همکاری همه فرقه‌ها برپا شود، علاوه بر آنکه پایداری آن در معرض تردید بود، ضرورت داشت تا تشیع از چهار چوبه اعتقادی و فقهی خویش فاصله بگیرد. افزون بر اینها، اگر چنین، جنبشی موفق می‌شد، در فردای پیروزی راهی جز آنچه بنی عباس رفتند نداشت. می‌دانیم که بنی عباس جنبشی شیعی را سامان دادند. وقتی بر سر کار آمدند، نمی‌توانستند در یک جامعه سنّی حکومتی شیعی داشته باشند. تنها ممکن بود با اقدامی بسیار خشونت بار جامعه را به جبر به راه دیگری باز گرداند.

با این مقدمه، اکنون سؤال این است که با مشی که شیعه امامی در پیش گرفته و نه به عنوان «اصحاب السیف» بلکه به عنوان «اصحاب الامامه» شناخته شد، جنبش کربلا تحت چه عنوانی و با چه تحلیلی در شیعه باقی ماند؟ به سخن دیگر، کربلا برای

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۳۱

زیدیان، سر فصل جنبشی انقلابی از نوع نظامی آن بود که با حرکت زید و فرزندش یحیی دنبال شد، کربلا برای شیعه امامی چگونه تحلیلی یافت؟

ما فرض را بر این گذاشته‌ایم که اصولا دو نگرش در برخورد با حادثه کربلا بوده، و میانه این دو نگرش، دیدگاههای دیگری که به این سو یا آن سو متمایل است.

یکی حادثه کربلا را صرفا حادثه‌ای اختصاصی برای امام حسین علیه السّلام با اهداف خاصی دانسته است. نگرش دوم جنبش کربلا را جنبشی سیاسی دانستهاست که عملا برای سرنگونی حکومت یا هر هدف سیاسی دیگر برپا شده بوده است. قصد ما در اینجا بر آن است تا نشان دهیم زمینه‌های رشد برداشتهای صوفیانه چه بوده است. عجالتا این نکته را باید بپذیریم که هر زمان به دلیل دشواریهای که شیعه در برابر مسائل درونی یا بیرونی خود با آن درگیر بوده، یکی از این بینشها غلبه داشته است. در اینجا ما روش تاریخی را در بررسی این تحول کنار گذاشته بیشتر به مسائل فکری می‌پردازیم.

عاطفه و برداشت سیاسی

یکی از جنبه‌های حادثه کربلا بعد عاطفی است. می‌دانیم که کربلا به دلیل وضعیت خاص خود در به شهادت رسیدن بیش از شانزده تن از خاندان رسالت و نیز کیفیت خونبار آن، زخمی عمیق و پردامنه بر قلب جامعه شیعه ایجاد کرد. حادثه از هر جهت جدی و قابل ملاحظه بود. اثر عاطفی آن بلافاصله در شیعه پدیدار شد. توّابین نخستین گروهی بودند که تحت تأثیر این بعد قضیه قرار گرفته و از آنجا که خود را مقصر می‌دیدند، بدون آنکه اندیشه سیاسی روشنی داشته باشند، خود را در معرض شهادت قرار دادند. می‌دانیم که آنان قبل از رفتن به سوی شام، از کوفه بر سر مزار امام حسین علیه السّلام آمدند و طی چند روز به گریه و زاری پرداختند. چنین امری در جامعه آن روز، پدیده‌ای غریب بوده است. به هر روی شهادت شانزده تن از اهل بیت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به آن صورت استثنایی امری سخت بوده و اندوه ناشی از آن در قلوب شیعه به صورت امری پایدار در آمد. با نگاهی به آنچه در احادیث امامان علیهم السّلام درباره اقامه عزاء و زیارت مرقد امام حسین علیه السّلام وارد شده می‌توان دریافت که به سرعت بعد عاطفی

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۳۲

کربلا جای خود را در جامعه شیعه باز کرده و حتی گروههای از سنیان را نیز به خود جذب کرد. به مرور عزاداری سالانه آغاز شد. ادبیات شیعی نیز تحت تأثیر این قضیه و سایر رخدادهای خونینی که برای شیعیان (اعم از زیدی یا امامی) پیش آمد، ادبیاتی مبتنی بر «مرثیه» شد.

بدین ترتیب باید در جامعه شیعه آثار این حرکت عاطفی- ادبی را دنبال کرد. از آن پس نام امام حسین علیه السّلام همراه با گریه بوده و عاشورا مهمترین حادثه غمگینانه (تراژدی) در تاریخ به شمار می‌آمد. گریه برای امام ثوابی بی‌اندازه و رفتن به زیارت مرقد امام حسین علیه السّلام پاداشی فزون از حد داشت. این بعد عاطفی کم کم توسعه بیشتری یافت و ایام وفیات سایر امامان نیز به عنوان ایام عزاء مطرح شد. جالب است بدانیم که بعدها کاشفی این روضه‌خوانی را به تمامی انبیا تسری داد.

پرداختن به جنبه‌های عاطفی کربلا می‌تواند ما را در بحث مورد نظر کمک کند.

سؤال ما این بود که منشأ برداشت سیاسی و برداشت صوفیانه در حادثه کربلا چه بوده و کدام یک از این دو در میان شیعه قوت بیشتری داشته است. این نکته مسلم است که پرداختن به جنبه‌های عاطفی می‌تواند به طور غیر مستقیم خاطره یک حادثه را زنده کند و به نحوی بار سیاسی آن را انتقال دهد، اما باید توجه داشت که با چنین پرداختی، برداشت مستقیم سیاسی نمی‌توان داشت. مقصود ما از برداشت سیاسی مستقیم آن است که حرکت امام حسین علیه السّلام به صورت یک الگوی قابل تکرار در آمده باشد. چنین برداشتی با ویژه کردن یک حرکت به لحاظ ماهیت و آثار، به جز در حد کلمات- یعنی ارزش کلی یک اقدام ضد ظلم یا امثال آن- چندان سازگار یا به تعبیر بهتر لااقل همراه نیست.

دو تجربه صلح و انقلاب

نکته دیگر آن است که در تشیع امامی، اعمال همه امامان به یک اندازه حجیت شرعی دارد. پیش از آنکه حادثه کربلا به وقوع پیوندد، تجربه صلح امام حسن علیه السّلام رخ داده بود. آن حادثه کنار آمدن با حکومت ظالم را در شرایط خاص خود توصیه می‌کرد. اگر

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۳۳

ما بحثهایی را که درباره تفاوت شرایط حاکم بر جامعه اسلامی در دو مقطع صلح امام حسن علیه السّلام و قیام امام حسین علیه السّلام مطرح شده بپذیریم، در این صورت حد اقل قضیه آن است که دو دستور العمل متفاوت را در دو شرایط خواهیم داشت. این امر، فی حد نفسه، کاری منطقی و معقول است. اما یک پرسش هست و آن این که در دوره‌های بعد، کدام یک از این دو الگو در زندگی سایر امامان تکرار شد؟ همان گونه که در آغاز بحث اشاره کردیم، امامان شیعه علیه السّلام از نقطه نظر مبارزات انقلابی با الگوی کربلا راه مسالمت‌جویانه‌ای را در پیش گرفتند، این در حالی است که امامان زیدی، بر پایه همان الگوی نظامی پیش رفتند. سخن بر سر ارزیابی نتایج این دو حرکت نیست، بلکه بر سر آن است امامان، حرکت خویش را نه بر پایه مشی انقلابی بلکه بنا به ضرورتی که تشخیص دادند، بر پایه روشی به ظاهر آرام و مسالمت‌جویانه قرار دادند. بی‌شبهه این اصلی است که تاریخ آن را تأیید می‌کند. باید توجه داشت که این به معنای پذیرش مشروعیت حکومت وقت نبود، حتی به این معنا نبود که امامان حقانیت خود را برای پست امامت رسمی و سیاسی جامعه انکار می‌کردند، بلکه صرفا به این معنا بود که اقدام نظامی و انقلابی خاصی ندارند. همین تجربه را در زندگی فقها و علمای شیعه در دوره‌های مختلف داریم. برای بررسی یک تجربه تاریخی به مذاکرات شیخ ابراهیم قطیفی با محقق کرکی بر سر همراهی و همکاری با دولت جدید التأسیس صفوی باید توجه کرد. در آنجا پایه استدلال محقق کرکی که از همکاران دولت صفوی بود، بر تجربه تاریخی امام حسن علیه السّلام است. «۱»

با این توضیحات می‌توان به نکته دیگری در باب «برداشت سیاسی» و «برداشت صوفیانه» از حادثه کربلا رسید و آن این که چنین روشی می‌توانست بار برداشت سیاسی از حادثه کربلا را کم کرده و بر بار برداشت صوفیانه آن بیفزاید.

در اینجا باید بلافاصله بر این نکته تأکید کنیم که بنای ما بر بیان ویژگیهای اقدامات امامان نیست. اگر بنا بود چنین چیزی را شرح دهم حرکت امامان را پس از حادثه کربلا در دو دوره «اقدامات علمی» برای تبیین مکتب، تا عهد امام صادق علیه السّلام و

---

(۱). دین و سیاست در دوره صفوی، رسول جعفریان، قم، ۱۳۷۰، صص ۳۶- ۳۵

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۳۴

دوره ایجاد سیستم «وکالت» از دوره امام کاظم به بعد تقسیم می‌کردیم. پیش از آن بنی عباس سیستم ارسال «داعی» را داشتند، به موازات آنها، شیعه امامی و به تبع آن، اسماعیلیان نیز این تجربه را دنبال کردند. اما می‌دانیم که این دو حرکت همانند زیدیه، هیچ دوره‌ای را به عنوان دوره «اقدامات علمی» پشت سر نگذاشتند.

تجربه سیاست یا فرهنگ

باید توجه داشت که مشی سیاسی امامان به تبع اصالتی که به کار فرهنگی می‌دادند، و در سیاست مداخله جدی نداشتند (بیشتر به امید روزی که بتوانند جامعه‌ای شیعی را شکل دهند و همان زمان نیز آن را در درون جامعه موجود حفظ و رهبری می‌کردند)، بعدها در شیعه امامیه این اثر را باقی گذاشت که برای سیاست موجود چندان اعتباری قایل نبود. یعنی شیعه امامی در اندیشه ظهور امام غایب و به تعبیر دیگر امام قائم علیه السّلام بود. در این صورت لزومی به مداخله در کار سیاست نداشت. به مرور از باب تقیّه و حتی بر اساس شیوه‌ای که خود شیعیان در نفوذ در دستگاه خلافت از زمان امامان داشته و هر روز بر شدت آن افزوده شده بود،

خود را به حکام نزدیکتر کردند. نتیجه آن شد که شیعه، علی رغم داشتن زمینه‌های سیاسی مهم، کم کم رنگ عرفانی به خود گرفت، و یا حد اقل فقهش از سیاست تهی شد. در چنین وضعیتی شهادت امام حسین علیه السّلام چه تحلیلی می‌یافت؟ آیا راهی جز به سوی تقویت برداشتهای صوفیانه وجود داشت؟ حمید عنایت می‌نویسد: (و باید این نوشته را با احتیاط پذیرفت)

با گرایش روزافزون شیعه به شیوه تسلیم طلبانه تقیّه و تن در دادن به نظام حاکم، مسأله شهادت امام حسین علیه السّلام به عنوان خود را فدای امت ساختن، با تحکیم هدف مبارزه‌جویانه شیعه شد (!) در عین حال گریه کردن، و نه ارشاد یا آگاهی یابی سیاسی، به عنوان تنها هدف از کل یاد و خاطره مجاهدت امام حسین علیه السّلام شناخته شد. این نکته در درجه اول از نام اغلب مقتلها و تذکره‌های مربوط به واقعه کربلا- بر می‌آید: مفتاح البکاء، طوفان البکاء، محیط البکاء (محیط یعنی دریا و اقیانوس)، مثیر الاحزان (برانگیزاننده غمها)، لهوف (سوگهای سوزان). یا بسیار به ندرت به روایتی

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۳۵

که بوی انتقام‌جویی و کینه خواهی سلحشورانه بدهد، بر می‌خوریم. گرایش غالب همانا به دست دادن روایت سوگمندانه و مرثیه‌وار وقایع کربلاست. «۱»

گفتنی است که در همه دوره‌های تاریخی شیعه بوده‌اند کسانی که بر نگرش سیاسی تأکید کرده‌اند، آنچه اهمیت دارد آن است که نگرش غالب چه بوده است.

مفهوم امام

نکته سومی که ما را در این بحث یاری می‌کند آن است که اصولا «امام» در اندیشه شیعه امامی در حوزه سیاست و معنویت چه جایگاهی دارد؟ می‌دانیم که بجز امام علی علیه السّلام و فرزندش امام مجتبی علیه السّلام، دیگر امامان هیچ نوع پست سیاسی نداشتند. این استثنا را باید در مورد امام رضا علیه السّلام نیز بکار ببریم. جز آنکه امام رضا علیه السّلام آشکارا از پذیرش خواسته مأمون روی برتافت و تنها به اجبار آن را پذیرفت. افزون بر آن، شرط کرد تا هیچ نوع دخالت اجرایی در امور سیاسی و جز آن نداشته باشد. اکنون پرسش این است که جدا شدن امامان از رهبری سیاسی، چه آثاری بر مفهوم امامت در اندیشه شیعه بر جای می‌گذاشت؟ به طور طبیعی نتیجه آن این بود که بار روحی و معنوی مفهوم امام بیشتر می‌شد. سیر رشد تجرّد در مفهوم «ولایت» می‌توانست ناشی از همین تجربه تاریخی غیر سیاسی بودن مفهوم امام باشد. ولایت در اصل نوعی سرپرستی سیاسی بود «۲» که بر پایه ویژگیهای برتر در علم و عمل تعریف می‌شد، اما به موازات ضعف سیاسی آن در مرحله عمل، بار صوفیانه آن افزوده شده و بجای کاربرد در حوزه سیاست، در حوزه ما وراء طبیعی کاربرد یافت. عدم درگیر بودن با سیاست به معنای جدّی آن، حوزه حدیثی شیعه را به سمت دیگری کشاند. بحثهایی که درباره ویژگیهای امام مطرح شده، و نیز آنچه در بیان حوزه اقتدار امام آمده نشان می‌دهد که توجه به ابعاد ما وراء سیاست، بسیار بیشتر از بعد سیاسی به معنای «احکام السلطانیه» است. شاید در این زمینه مهمترین شاهد آن باشد که بحث از امامت در شیعه، به حوزه

---

(۱). اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، حمید عنایت، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی، تهران، ۱۳۶۲، ص ۳۱۲

(۲). النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۳۶

کلام سپرده شده و به سخن دیگر در ضمن اصول عقاید درآمد. در حالی که اگر جنبه‌های عملی در آن قوی بود، به حوزه فقه سپرده می‌شد. در چنین وضعیتی می‌توان تصور کرد که چگونه حادثه‌ای چونان کربلا که آشکارا رنگ سیاسی و نظامی داشته، در

روند حرکت تصوف گرایانه در امامت، حل شود.

تأثیر غالیان

در زمینه غیر سیاسی کردن مفهوم امامت و نیز حادثه خونبار کربلا، غالیان هم بی‌سهم نبودند. آنها با نسبت دادن نگرشهای لاهوتی به امامان، بر تجرّد مفهوم امامت از سیاست و واقع، تأثیر بسزایی داشتند. نگاهی به آنچه از غالیان و درباره آنها نقل شده، می‌تواند اصرار و سماجت آنها را در غیر سیاسی کردن مفهوم امامت نشان دهد. نزاع شیعیان معتدل با شیعیان غالی به طور اصولی بر محور الوهیت گرایی در حوزه امامت بود. توجه به این نمونه جالب است. آنها در شرح این آیه قرآنی که می‌فرماید: «هو الذی فی السماء اله و فی الارض اله» می گفتند که اله در زمین همان امام است. «قالوا هو الامام». این سخن آنان سبب شد تا امام صادق علیه السّلام آنها را از بدتر از مجوس و یهود و نصاری و مشرکین بخواند. «۱»

اکنون پرسش اینجاست که، آیا بحث غلو صرفا بر محور الوهیت گرایی در حوزه امامت است یا در محورهای دیگری هم در همان حوزه مطرح بوده است؟ این که برخی از بزرگان علم حدیث در تضعیف برخی از راویان غالی اصرار داشته‌اند، و یا آثاری چون بصائر را از دیده اعتبار ساقط دانسته‌اند، شاهدی است بر این که محور بحث صرفا در محدوده الوهیت گرایی نبوده است. در نگرش غالی، امام چیزی کمتر از رسول الله نیست. بیاد داشته باشیم که در میان غالیان بودند کسانی که مدعی بودند جبرئیل درباره انتخاب رسول (نعوذ بالله) به خطا رفته و می‌بایست امام علی بن ابی طالب علیه السّلام را بر می گزید. اعطای ویژگیهای نبوتی و حتی بالاتر از آنها، به این معنا بود تا اگر امام در حوزه سیاست اجرایی امامتش مشهود نیست در عالم بالا این امامت

---

(۱). اختیار معرفة الرجال، ابو جعفر طوسی، تحقیق: مصطفوی، مشهد، ص ۳۰۰

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۳۷

از هر چیز محکمتر و دامنه‌اش وسیعتر است. سخن بر سر نفی این امور یا اثبات آنها نیست، سخن بر سر آن است که اصولا عناوینی که در «بصائر» و یا موارد مشابه آمده نشان از آن دارد که حوزه ولایت در فضای مجرد بسیار بیش از حوزه ولایت در فضای سیاست مورد توجه قرار گرفته است.

اکنون جای آن است که بدانیم اصولا غالیان درباره امام حسین علیه السّلام چگونه می‌اندیشیدند و جنبه سیاسی این نهضت را که در ظاهر شکست بود، چگونه تحلیل می کردند. نکته عجیبی که در این باره رخ داد و البته با اندیشه غلات کاملا سازگار بود آنکه امام حسین علیه السّلام در این حادثه موقعیتی شبیه به عیسی بن مریم علیه السّلام یافت. سؤال آنها این بود که چگونه ممکن است از گیر چنین شکستی برای «ولی خدا» بدر آییم؟ بهتر آن است که وضعیت او را با وضعیت عیسی مسیح علیه السّلام در روز به دار آویخته شدن او شبیه بدانیم. یهودیان بجای مسیح شخص دیگری را به صلیب کشیدند. در کربلا نیز کوفیان حنظلة بن اسعد شامی را بجای امام حسین علیه السّلام به قتل رساندند! در این باره بهتر است روایت مورد نظر را بیاوریم: علامه مجلسی ترجمه حدیث را به این گونه آورده است:

ابن بابویه به سند معتبر روایت کرده است که ابو صلت هروی به خدمت حضرت امام رضا علیه السّلام عرض کرد که، گروهی در کوفه هستند که دعوی می کنند که حسین بن علی علیهما السّلام کشته نشد و حق تعالی شباهت او را بر حنظلة بن اسعد شامی افکند و آن حضرت را به آسمان بالا برد، چنانکه عیسی را به آسمان بالا برد و این آیه را حجت می‌سازند: «وَ لَنْ یَجْعَلَ اللَّهُ لِلْکافِرِینَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ سَبِیلًا»، (نساء/ ۱۴۱).

حضرت فرمود: دروغ می گویند، بر ایشان باد غضب و لعنت خدا، و کافر شده‌اند ایشان به تکذیب کردن پیغمبر خدا صلّی اللّه علیه

و آله که خبر داد که آن حضرت کشته خواهد شد. به خدا سوگند که کشته شد حسین و کشته شد کسی که بهتر بود از حسین، یعنی امیر المؤمنین و امام حسن علیهما السّلام. و هیچ یک از اهل بیت رسالت نیست مگر آنکه کشته می‌شویم و مرا به زهر شهید خواهند کرد به مکر و حیله. و این خبر رسیده است به من از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و خبر داده است آن حضرت را جبرئیل از جانب خداوند عالمیان. و

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۳۸

مراد حق تعالی در آن آیه، آن است که کافر را حجتی بر مؤمن نیست و چگونه این معنا تواند مراد بود؟ و حال آنکه حق تعالی در قرآن خبر داده است که کافران بسیاری از پیغمبران را به ناحق کشته‌اند و لیکن با وجود کشتن ایشان حجّت پیغمبران بر ایشان غالب بود و حقیّت ایشان ظاهر بود. «۱»

در خبر دیگری نیز آمده است که: فرمانی به خط حضرت صاحب الامر بیرون آمد که قول آنان که دعوی آن دارند که امام حسین علیه السّلام کشته نشده کفر است و تکذیب رسول و ائمه است و ضلالت و گمراهی است. «۲» تشبیه امام حسین را به عیسی بن مریم علیه السّلام در حدیث دیگری نیز آمده و از قول امام صادق علیه السّلام افزوده شده است: خدا لعنت کند غالیان را که در حق اهل بیت غلو می‌کنند و از حد به در می‌روند. «۳» در منابع غالیان شیعی نیز این قبیل توجیه‌ها درباره شهادت امام حسین علیه السّلام وجود دارد. در کتاب «الهفت الشریف من فضائل مولانا جعفر الصادق» بحثی تحت عنوان «فی معرفة قتل الحسین علی الباطن فی زمن بنی امیة» آمده که شامل هذیان گویی غالیان از این مسأله است. «۴»

همان گونه که گذشت، اصولا غلو نسبت به همه امامان سبب شده است تا بار سیاسی مفهوم امامت در شیعه کم شود. در این باره بویژه موضع غالیان نسبت به امام حسین علیه السّلام که اقدام سیاسی او آشکارا در مرئی و منظر همه بوده، در محدود کردن آن در فضای لاهوتی مؤثر بوده است. اگر بدانیم که به صلیب کشیده شدن عیسی علیه السّلام در میان مسیحیان نه مفهوم سیاسی بلکه صرفا از زاویه بعد لاهوتی آن قابل توجه بوده، می‌توانیم اهمیت تأثیر این تشبیه را نسبت به امام حسین علیه السّلام دریابیم. استاد مطهری در ضمن بحثی درباره مقایسه عیسی مسیح علیه السّلام و امام حسین علیه السّلام به این نکته که برخی به اشتباه، اعتقاد عیسویان را به تفدیه مسیح درباره امام حسین علیه السّلام نیز مطرح کرده‌اند،

---

(۱). عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۰۳، ج ۵؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۷۱، ح ۴

(۲). بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۷۱، ح ۳

(۳). علل الشرایع، صص ۲۲۷- ۲۲۵، بحار الانوار، ج ۴۴، صص ۲۷۱- ۲۶۹

(۴). الهفت الشریف (تحقیق مصطفی غالب، بیروت، دار الاندلس) ص ۹۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۳۹

توجه داده‌اند. «۱» به این معنا که مانند مسیح که با رضایت دادن به آویخته شدن به صلیب خواست گناه پیروان خود را ببخشد، امام حسین علیه السّلام نیز این چنین به شهادت تن داد.

حکمت شهادت و امر سیاست

این بحث را می‌توان با پاسخ به یک سؤال مهم درباره حادثه کربلا آغاز کرد. آن سؤال این است که اساسا حکمت شهادت امام حسین علیه السّلام چه بوده است؟ آیا این شهادت شهادتی سیاسی است یا معنوی؟ به سخن دیگر، کربلا یک شکست ظاهری داشته و شهادت خونینی در پی بی‌آن بوده است. اگر این حادثه پیروزی سیاسی را در آغوش می‌کشید، جای این سؤال نبود، اما اکنون،

امام حسین علیه السّلام در برابر سپاه اموی شکست خورده و زن و فرزندانش اسیر شده، شهر به شهر گردانده می‌شوند. این اقدام چه هدفی می‌توانسته داشته باشد؟ به عبارت دیگر، خداوند در آفرینش این حادثه برای ولیّ خود، چه منظور و هدفی را داشته است؟ این امر یک پاسخ می‌توانست داشته باشد و آن این که اساسا خداوند امام حسین علیه السّلام و یارانش را به این مصایب گرفتار کرد تا در بهشت جایگاه والاتری داشته باشند. این پاسخ راه را برای دور شدن از حوزه سیاست فراهم می‌کند گرچه ذاتا ممکن است در دو حوزه مختلف از نتایج کربلا- ارزیابی به عمل آید. تعبیر إنّ الله شاء أن یراک قتیلا می‌تواند کسانی را به این هدایت کرده باشد که امام حسین علیه السّلام و یارانش برای خودشان شهید شدند. یعنی چون عزیز بودند و خداوند آنها را دوست داشت، آنان را به سوی خود طلبید.

هر که در این بزم مقرب‌تر است‌جام بلا بیشترش می‌دهند

و آنکه ز دلبر نظر خاص یافت‌داغ عنا بر جگرش می‌نهند اشاره کردیم که ممکن است در حقیقت این مسأله منافات با اهداف سیاسی نداشته باشد، اما در ظاهر مروج آن است که کربلا نه یک حادثه سیاسی بلکه یک رخداد معنوی و شخصی بوده است. با این پاسخ، جای سؤال دیگری بود، و آن این که اقدام امام به عنوان امام، چه نتیجه‌ای برای پیروان خود داشت؟ در اینجا بود که نه به عنوان

---

(۱). حماسه حسینی، مرتضی مطهری، قم، صدرا، ۱۳۶۵، ج ۳، صص ۲۳۷- ۲۲۴، در ص ۲۲۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۴۰

یک نتیجه منطقی از آن پاسخ، بلکه در فضای آن ممکن بود این تصور بوجود آید که او به شهادت رسید تا دیگران به نحوی با سوگواری برای او بتوانند از وجود او در آخرت برای خود بهره ببرند. مکرر اشاره شده است که این نتایج به معنای آن نیست که مقدمات و یا حتی برخی از نتایج آن- مثلا در مورد ثواب گریه کردن- نادرست است بلکه صرفا اشاره به آن است که این پاسخها و فضاسازیها راه را برای رواج برداشت صوفیانه و نه سیاسی از کربلا- فراهم کرده است. مرحوم علامه مجلسی در عین آنکه به نحوی از ماجرای کربلا برداشت سیاسی کرده و در جای خود اشاره خواهیم کرد، در زمینه این برداشت شخصی در ارتباط با بهره امام حسین علیه السّلام برای پیروانشان چنین می‌نویسد:

و باید دانست که این مذلتهای دنیا موجب مزید عزّت ایشان است و دوست خدا به اینها ذلیل نمی‌گردد. آنها که می‌خواستند که ایشان را ذلیل گردانند، اکنون نام ایشان به غیر لعن و نفرین در زمین مذکور نمی‌شود و نسلهای ایشان منقرض شدند و نشانی از قبرهای ایشان نیست و حق تعالی نام آن بزرگواران را بلند گردانیده و علوم و کمالات ایشان عالم را فرا گرفته و دوست و دشمن بر ایشان در نماز و غیر نماز صلوات می‌فرستند و به شفاعت ایشان در درگاه خدا حاجت می‌طلبند، و رءوس منابر و منایر را و وجوه دنانیر و دراهم را به نام نامی ایشان مزیّن می‌گردانند، و پادشاهان روی زمین و سلاطین با تمکین به طوع و رغبت از روی اخلاص روی بر خاک آستان ایشان می‌مالند، و هر روز چندین هزار کس به برکت زیارت ایشان مغفور می‌گردند

و چندین هزار کس به برکت لعنت بر دشمنان ایشان مستحق بهشت می‌گردند

و چندین هزار کس از برکت گریستن بر ایشان و محزون گردیدن از مصاب ایشان صحیفه سیئات خود را از لوث گناه می‌شویند

و چندین هزار کس به برکت اخبار و نشر آثار ایشان به سعادات ابدی فایز می‌گردند

و چندین هزار کس به برکت احادیث ایشان به درجه معرفت و یقین می‌رسند

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۴۱

و چندین هزار کس به متابعت آثار ایشان و اقتدای به سنت ایشان به مکارم اخلاق و محاسن آداب محلی می‌گردند

و چندین هزار کور ظاهر و باطن در روضات مقدسات ایشان شفا می‌یابند و آلاف و الوف از مبتلای به بلاهای جسمانی و روحانی از دار الشفای بیوت رفیعه و علوم منیعه ایشان صحت می‌یابند. «۱»

نگاه صوفیانه

نگاهی به آنچه صوفیان در مفهوم ولایت و مصادیق آن گفته‌اند، کار را آسانتر می‌کند.

غفلت نکنیم که با وجود تمایلات سیاسی که در برخی از صوفیان وجود داشته و دارد، طبیعت فکر تصوف، طبیعتی معنویت‌گرایانه و بدور از سیاست می‌باشد. رهبری در تصوف در قالب «ولایت» نمودار شده و اصطلاح «اولیاء» بخشی از هویت اندیشه صوفیانه را تشکیل می‌دهد. این ولایت بیش از آنکه با زمین ارتباط داشته باشد، با آسمان پیوند می‌خورد. اگر با زمینیان هم ارتباط دارد برای وصل کردن آنها به آسمان با بریدن کامل آنها از زمین است. زمانی که از قرن ششم هجری تصوف به حوزه تشیع نیز رخنه کرد، امامان شیعه نیز در شمار اولیاء و اقطاب در آمدند. پیش از آن شرح حال برخی از امامان در حلیهٔ الاولیاء ابو نعیم اصفهانی آمده بود، اما رسمیت یافتن این امر از زمانی بود که در آثار صوفیان، شرح حال دوازده امام را می‌بینیم. این بار ولایت امامان اثنی عشر علیهم السّلام در کنار ولایت دیگر اقطاب صوفیه پذیرفته می‌شود. البته بحث بر سر خاتم ولایت باقی می‌ماند که محیی الدین عربی، عیسی بن مریم علیه السّلام را مطرح می‌کرد و سید حیدر آملی، صوفی شیعی، از این سخن او بر آشفته است که خاتم اولیاء نه او، بلکه امام علی بن ابی طالب علیه السّلام است. «۲»

اندک اندک تصوف عالم اسلام، بویژه حوزه شرق را تحت اشغال خود در آورد

---

(۱). مجموعه رسائل اعتقادی علامه محمد باقر مجلسی، به کوشش سید مهدی رجایی، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۶۸، صص ۱۹۹- ۱۹۸

(۲). جامع الاسرار و منبع الانوار، سید حیدر آملی، تصحیح: پروفسور هانری کربن، یحیی عثمان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸، ص ۳۹۶ به بعد.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۴۲

به طوری که سنی و شیعه این دیار تحت تأثیر آن قرار گرفتند. سنیان صوفی علاقه‌مند به امامان شده و در کتابهای خود از آنان به عنوان امام یاد می‌کنند. خواجه محمد پارسا، از رؤسای برجسته نقشبندیان، در «فصل الخطاب» خود، شرح حال دوازده امام را می‌آورد. حافظ حسین کربلائی در «روضات الجنان و جنات الجنان» خود هم چنین می‌کند. فضل الله بن روزبهان خنجی صوفی نیز کتاب «وسیلهٔ الخادم الی المخدوم در شرح صلوات چهارده معصوم» را می‌نگارد. این اخری رسما ولایت امامان را می‌پذیرد اما با این شرط که از خلافت تفکیک شود. «۱» در اینجاست که امامان در این اندیشه، هویت غیر سیاسی می‌یابند گرچه ولایت را دارند. در چنین فضایی صوفی مشهوری همچون ملا حسین کاشفی سبزواری دست به نگارش کتاب «روضهٔ الشهداء» می‌زند. این کتاب مبنای روضه‌خوانی در دوره صفویه به بعد می‌شود. «۲»

اکنون پرسش این است: آیا وی اندیشه صوفیانه خود را در ترویج برداشت صوفیانه از حادثه کربلا و اصولا شخصیت امام حسین علیه السّلام در این کتاب آورده است یا نه؟ پاسخ نمی‌تواند منفی باشد. مگر کسی می‌تواند در تألیف چنین اثری، اندیشه‌های صوفی‌گرایانه خود را کنار بگذارد. باید بدانیم که از آن پس کتاب یک صوفی سنی مبنای تحلیلهای جاری درباره کربلا می‌شود و این تأثیر مهمی در تبدیل حادثه کربلا- از یک حادثه سیاسی به یک حادثه غیر سیاسی اما معنوی و عاطفی با ملاحظات صوفیانه می‌شود. نباید غفلت کرد که صفویان نیز از تصوف برخاسته بودند و تا سالها دولت آنها صوفی زده بود. فضای جامعه نیز چنین بود.

این فضا علی رغم مبارزات علمی فقها، تا مدتها پابرجا بود و هیچ‌گاه به طور کامل از بین نرفت.

هدف و آگاهی پیشین

مسأله دیگری که گویا تأثیر ویژه‌ای در بحث برداشت سیاسی یا صوفیانه از عاشورا داشته و به نحوی با فلسفه شهادت ارتباط یافته، مسأله آگاهی پیشین از حادثه کربلا

---

(۱). نگاه کنید به: مقدمه کتاب وسیلة الخادم الی المخدوم، فضل الله بن روزبهان خنجی، به کوشش رسول جعفریان، قم، کتابخانه آیة الله مرعشی، ۱۳۷۱، ص ۲۹ به بعد.

(۲). در این مجموعه مقالی مستقل در شرح کتاب روضة الشهداء آمده است.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۴۳

توسط امام حسین علیه السّلام است. برای کسی که از رخ دادن چنین حادثه‌ای خبر ندارد، طبیعی است که حد اقل در ظاهر و از دید خود او راهی جز آن وجود ندارد که در پی پیروزی بر دشمن است. این پیروزی صرفا به یک مبارزه منتهی به پیروزی ختم نمی‌شود، بلکه در نهایت به مسأله تشکیل حکومت نیز می‌انجامد. سؤال این است که اگر بنا باشد که امام حسین علیه السّلام آگاهی پیشین از این رخداد داشته باشد، در آن صورت فرض پیروزی سیاسی و غلبه بر دشمن و تشکیل حکومت با اشکال مواجه خواهد شد. به سخن دیگر سؤال این است که چگونه ممکن است کسی از شهادت خود آگاه باشد، و در عین حال هدفی سیاسی مشخصی را دنبال کند؟

الف: یک نظر آن است که از اساس این آگاهی پیشین را انکار کرد. در این صورت برای تحلیل مشکل مورد بحث دشواری خاصی نخواهد بود. مراجعه به منابع نشان می‌دهد که در میان متکلمین شیعه این عقیده به این وسعت طرفداری ندارد، بر عکس اخبار تاریخی و حدیثی فراوانی بر خلاف آن در متون وجود دارد.

ب: پاسخ احتمالی دیگر که از طرف برخی نیز ابراز شده این است که امام حسین علیه السّلام از پیش نسبت به شهادت خود آگاه بوده اما تا زمانی که به زمین کربلا نرسیده بود، نمی‌دانست که آن شهادت در همین سفر برای وی رخ خواهد داد. به سخن دیگر او به صورت کلی از شهادت خود خبر داشت، اما جزئیات قضیه از نظر زمانی و مکانی دانسته نبود. با این فرض می‌توان نوعی هدف سیاسی مشخص را تا قبل از رسیدن به زمین کربلا- و تطبیق آن اخبار کلی بر حادثه‌ای که شرف انجام است، در نظر گرفت؛ این هدف می‌تواند به دست گرفتن حکومت باشد.

ج: پاسخ دیگر آن است که هدف را به گونه‌ای تعریف کنیم که با این نوع آگاهی پیشین سازش داشته باشد. اگر هدف تسخیر حکومت باشد، به نظر می‌رسد که حد اقل در ظاهر این تعارض در تصمیم وجود داشته باشد. اما اگر هدف نوعی ایثار برای به راه انداختن یک جنبش انقلابی باشد، در آن صورت شهادت خود یک هدف سیاسی خواهد بود. به این معنا که امام از شهادت خود به دقت آگاه بوده و صرفا برای نجات دین دست به این اقدام زده است. این سیره در میان افراد انقلابی عالم مرسوم و معمول

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۴۴

است. اما مشکلی که در اینجا وجود دارد آن است که باید این برداشت سیاسی را برداشت حد اقل دانست. به عبارت دیگر، قیام امام صرفا جنبه انکار وضع موجود دارد اما آیا چیزی در جهت اثبات موقعیتی جدید را هم اثبات می‌کند؟ به عبارت دیگر با این تعریف روشن نمی‌شود- بلکه اثبات نمی‌شود- که امام در پی تسخیر حکومت بوده است، بلکه تنها به دست می‌آید که امام برای نشان دادن اوضاع بحرانی جامعه، فساد حاکم و افشاگری دست به این کار شهادت طلبانه زده است. با این حال این هدف، نباید آن

گونه برخی از متکلمان سنی از قدیم به عنوان اعتراض به شیعه گفته‌اند، و برخی از نویسندگان جدید نیز مطرح کرده‌اند، نوعی انتحار تلقی شود.

همان طور که گذشت چنین سیره‌ای در شرایط خاص خود، از نظر عقل و عقلا پذیرفته است. این دیدگاه طرفداران فراوانی دارد.

د: پاسخ به این که هدف امام امر به معروف و نهی از منکر بوده، چیزی را نسبت به آنچه درباره پاسخ فوق اشاره کردیم تغییر نمی‌دهد. جز آنکه اگر بخواهد مشکل انتهار را جواب دهد راهی جز انکار آگاهی پیشین به صورت جزئی ندارد. اگر ارتباطی با آن مشکل نداشته و صرفا در بیان تبیین هدف سیاسی مشخص امام حسین علیه السّلام باشد، باید گفت هنوز باید برای اثبات آنکه هدف امام حسین علیه السّلام گرفتن حکومت بوده چاره‌ای اندیشید. شامل کردن هدف «امر به معروف و نهی از منکر» به گرفتن حکومت، نمی‌تواند گریزگاه امنی برای سؤالات مورد بحث باشد؛ زیرا در آن صورت با این سخن فرقی نخواهد داشت که امام در پی حکومت بوده، در این صورت سؤال آغازین هنوز باقی است که چگونه با آگاهی به شهادت می‌توان تصور به دست گرفتن حکومت را داشت؟

اکنون که بحث به برداشت سیاسی از کربلا در حد اصل امر به معروف و نهی از منکر شد، مناسب است اشاره کنیم که با پذیرفتن امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یک هدف سیاسی برای قیام امام، قدم بلندی به سوی برداشت سیاسی برداشته‌ایم. این هدف ما را به این جهت رهنمون می‌کند که کربلا را صرفا به عنوان یک قضیه شخصی در نظر نگیریم. به سخن در دیگر اگر قرار شد که تمام ماجرا در

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۴۵

یک آگاهی پیشین با یک دستور ویژه در رفتن به سوی شهادت خاتمه یابد، گرچه ممکن است به ظاهر منزلت امام از لحاظ معنوی بالاتر رفته باشد، اما به همان مقدار بعد سیاسی قضیه محدود می‌شود. بهتر است به نقل توضیحات استاد مطهری که خود از طرفداران نظریه امر به معروف و نهی از منکر است بپردازیم، خواهیم دید که نگرانی عمده استاد مطهری افراط در برداشت صوفیانه و شخصی است:

یکی از اموری که موجب می‌گردد داستان کربلا از مسیر خود منحرف گردد و از حیّز استفاده و بهره‌برداری عامه مردم خارج شود و به بالاخره آن هدف کلی که از امر عزاداری آن حضرت در نظر است منحف گردد این است که می‌گویند حرکت سید الشهدا معلول یک دستور خصوصی و محرمانه به نحو قضیه شخصیه بوده است و دستوری خصوصی در خواب یا بیداری به آن حضرت داده شده است؛ زیرا اگر بنا شود که آن حضرت یک دستور خصوصی داشته که حرکت کرده، دیگران نمی‌توانند او را مقتدا و امام خود در نظیر این عمل قرار دهند [دقت کنید حساسیت بر سر برداشت سیاسی از کربلا- برای پیروان است] و نمی‌توان برای امام حسین علیه السّلام مکتب قایل شد، بر خلاف این که بگوییم حرکت امام حسین علیه السّلام از دستورهای کلی اسلام استنباط و استنتاج شد ... معمولا گویندگان برای این که به خیال خودشان مقام امام حسین علیه السّلام را با ببرند، می‌گویند دستور خصوصی برای شخص امام حسین علیه السّلام برای مبارزه با شخص یزید و ابن زیاد بود و در این زمینه از خواب و بیداری هزارها چیز می‌گویند ... هر اندازه در این زمینه خیال‌بافی بیشتر بشود از جن و ملک و بیداری و دستورهای خصوصی زیاد گفته شود، این نهضت را بی‌مصرف‌تر می‌کند ... ما شرقیها مقام را به این می‌دانیم که گفته شود فلان شخص اهل مکاشفه است، اهل کرامت و معجزه است، جن در تسخیر دارد، با فرشتگان تماس دارد. شک نیست که امام حسین علیه السّلام دارای مقام ملکوتی است، اما او دارای مقام جمع الجمعی است، انسان کامل است، مقام انسان از فرشته بالاتر است ... «۱»

---

(۱). حماسه حسینی، ج ۳، صص ۸۶- ۸۴؛ آقای مطهری در همانجا ص ۳۸۸ نیز نوشته‌اند که اقدام امام حسین علیه السّلام بر اساس

دستور خصوصی نبوده بلکه منطق شهدا و فداکاران بوده است.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۴۶

تحریف معنوی دومی که از نظر تفسیر و توجیه حادثه کربلا رخ داده، این است که می گویند، می‌دانید چرا امام حسین نهضت کرد و کشته شد؟ می گوییم چرا؟

می گویند: یک دستور خصوصی فقط برای او بود. به او گفتند برو و خودت را به کشتن بده. پس به ما و شما ارتباط پیدا نمی کند، یعنی قابل پیروی نیست! به دستور اسلام که دستورات کلی و عمومی است، مربوط نیست ... آیا خیانتی از این بالاتر هم در دنیا وجود دارد؟. «۱» این که می گویند: عارفا بحقه، معرفت امام لازم است، برای این است که فلسفه امامت و پیشوایی و نمونه بودن و سرمشق بودن است. امام انسان مافوق است نه مافوق انسان و به همین دلیل می‌تواند سرمشق بشود، اگر مافوق انسان می‌بود، به هیچ وجه سرمشق نبود، لهذا به هر نسبت که ما شخصیت‌ها و حادثه‌ها را جنبه اعجازآمیز و مافوق انسانی بدهیم، از مکتب بودن و از رهبر بودن خارج کرده‌ایم. «۲»

ه: پاسخ دیگر آن است که اصولا- درباره انبیا و امام معصوم ظاهر و باطن را از یکدیگر تفکیک کرد. آنها مکلّف به ظاهر بوده و وظایف اجتماعی خود را بر اساس این تکلیف انجام می‌داده‌اند. در باطن نیز از قضایا بر اساس آنچه خداوند در اختیار آنها قرار داده بود، آگاهی داشتند. در این پاسخ، آنچه به بحث ما مربوط می‌شود آن است که حتی اگر فرض کنیم که هدف امام حسین علیه السّلام بر پایه اقداماتی که انجام شده، سرنگونی حکومت اموی و تأسیس دولت جدیدی به رهبری خود بوده، بر اساس ظاهر، این می‌توانسته معقول باشد. در مثل این بحث را به گم شدن شتر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله تشبیه می کنند که علی رغم آگاهی از آن، اصحاب را در پی بی‌آن فرستاده و تا وقتی ضرورت پیش نیامد، این آگاهی خویش را افشا نکرد. اگر از نظر کلامی کسی در این بحث تردید نکند، توان گفت که با برداشت سیاسی می‌تواند همراه باشد. علامه مجلسی به این تحلیل اعتقاد دارد و در حد خود، کوشیده است تا برخورد سیاسی- البته نه در حد گرفتن حکومت- داشته باشد. در واقع او به همان اندازه که برداشت معنوی دارد، برداشت سیاسی نیز دارد. ابتدا سخن او را در تحلیل و تفکیک ظاهر و

---

(۱). حماسه حسینی، ج ۱، صص ۶۷- ۶۶

(۲). حماسه حسینی، ج ۳، ص ۲۹۲

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۴۷

باطن نقل کنیم:

و باید که ایشان [انبیا و امامان] به علم واقع مکلّف نباشند، و در تکالیف ظاهره با سایر ناس شریک باشند، چنانچه ایشان در باب طهارت و نجاست اشیاء و ایمان و کفر عباد به ظاهر مکلف بودند و اگر به علم واقع مکلف می‌بودند، بایست که با هیچ کس معاشرت نکنند، و همه چیز را نجس دانند و حکم به کفر اکثر عالم بکنند، و اگر چنین می‌بود حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله دختر به عثمان نمی‌داد و عایشه و حفصه را به حباله خود در نمی‌آورد. پس حضرت امام حسین علیه السّلام به حسب ظاهر مکلف بود که با وجود اعوان و انصار با منافقان و کفار جهاد کند و با وجود بیعت زیاده از بیست هزار کس و وصول زیاده از دوازده هزار نامه از کوفیان بی‌وفا، اگر تقاعد می‌ورزید و اجابت ایشان نمی‌نمود، ایشان را به ظاهر بر حضرت، حجّت بود و حجّت الهی بر ایشان تمام نمی‌شد. «۱»

تقسیم ظاهر و باطن و تفکیک آنها از یکدیگر، امری است که بسیاری از متکلمان شیعه پذیرفته‌اند. استاد مطهری- رحمهٔ الله علیه- با اشاره به آنکه آگاهیهای تاریخی تنها غیر قابل اطمینان بودن این سفر را اثبات می کند، می‌نویسند:

در عین حال این جهت منافات ندارد با جهت دیگر و آن این که امام در یک سطح دیگری که سطح معنویت و امامت است می‌دانسته که عاقبت به کربلا نزول خواهد کرد و همانجا شهید خواهد شد. «۲»

این مطلبی است که برای آقای صالحی قابل قبول نیست. به باور او این سخن که کسی بگوید: امام حسین علیه السّلام هم می‌دانست قبل از رسیدن به کوفه در کربلا- شهید می‌شود و هم در همان حال تصمیم داشت در کوفه تشکیل حکومت بدهد» منجر به این مطلب خواهد شد که «تصمیم رفتن به کوفه و عدم تصمیم رفتن به کوفه در آن واحد در قلب امام حاصل شده است و این همان اجتماع نقیضین است که در هیچ سطحی ممکن نیست.»

---

(۱). مجموعه رسائل اعتقادی علامه مجلسی، صص ۲۰۱- ۲۰۰

(۲). حماسه حسینی، ج ۳، ص ۱۸۹

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۴۸

به طور طبیعی ایشان باید توجه می‌کرد که تناقض دست کم هشت شرط دارد، یکی از آنها وحدت جهت است. اگر امام یا هر یک انبیای الهی در هر تصمیمی بر اساس تکلیف ظاهر و باطن مکلف باشند که دو جور تصمیم بگیرند، چگونه تناقضی بوجود خواهد آمد، در حالی که جهت یکی ظاهر و جهت دیگر باطن است. مگر پدر با فرزند کوچکش درست نظیر این برخورد را ندارد. در دل از بسیاری چیزها آگاه است اما عملا در دو سطح عمل می‌کند یکی خواست فرزند و در جهت تربیت او و دیگری بر اساس آگاهی قبلی خود.

بازگردیم به بیان برداشت سیاسی مرحوم مجلسی که از معتقدان به تفکیک ظاهر و باطن است. او در این برداشت بر افشای ظلم و احیای دین در رخداد کربلا- تکیه دارد. اشاره کردیم که تکلیف ظاهر و باطن می‌تواند با برداشت سیاسی سازگار باشد، گرچه همچنان به دلایل دیگر در معرض گرایش به برداشت صوفیانه است.

علامه مجلسی به عنوان یک عالم اخباری (با اندکی اعتدال) در مرز گرایش معنوی و مادی به هر دو توجه دارد گرچه باید پذیرفت که در اخبار این بحث روایات فراوانی وجود دارد که بار گرایش معنوی را تقویت می‌کند. ما پیش از این اشاره به برداشت معنوی وی از کربلا داشتیم. اکنون مروری بر برداشت سیاسی او داریم:

و در حقیقت اگر نظر کنی، آن امام مظلوم جان شریف خود را فدای دین جد بزرگوار خود کرد، و اگر با یزید صلح می‌کرد و انکار افعال قبیحه او نمی‌نمود در اندک وقتی شرایع دین و اصول و فروع ملت سید المرسلین مندرس و مخفی می‌شد، و معاویه چندان سعی در اخفای آثار آن حضرت کرده بود که قلیلی باقی مانده بود و آن قلیل نیز به اندک زمانی بر طرف می‌شد و قبایح اعمال و افعال آن ملاعین در نظر مردم مستحسن می‌شد و کفر عالم را می‌گرفت. شهادت آن حضرت سبب آن شد که مردم قدری از خواب غفلت بیدار شدند و قبایح عقاید و اعمال ایشان را فهمیدند و صاحب خروجها مانند مختار و غیر او به هم رسیدند و در ارکان دولت بنی امیه تزلزل انداختند و همان باعث انقراض و استیصال ایشان شد. «۱»

---

(۱). مجموعه رسایل اعتقادی علامه محمد باقر مجلسی، ص ۲۰۱

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۴۹

بسوی برداشت سیاسی

باید گفت که تشیع از عصر صفوی به این سوی اجتماعی‌تر شده است. این معلول تماس نزدیکتر و حضور جدی‌تر در سیاست بوده

است. در دوره صفوی مشارکت فعال بود، اما در دوره قاجار حکومت از شریک کردن آنان ابا داشت. زمانی که در مشروطه نظام سلطنتی دچار مشکل شده و سخن از جانشین به میان آمد، بحث از قدرت ولایت جدی‌تر شد، اما به مثابه یک نظریه جامع تبیین نشد. روحانیت بعد از مشروطه از نظر شرکت در سیاست دچار مشکلات جدی شد. هم به دلیل انزوای خود و هم فشار قدرت حاکم برای خارج کردن آنها از صحنه. در عین حال کسانی آتش این حضور را گرم نگاه داشتند. احساسات مذهبی بعد از شهریور بیست اوج گرفت. به دنبال آن نفوذ افکار سیاسی و اجتماعی غرب و شرق، علمای شیعه را به مبارزه طلبید، پس از مشارکت علما در مشروطه و شرکت در تبیین و روشن کردن جنبه‌های سیاسی اسلام در رساله‌هایی که آن زمان تألیف شد، مدتی رکود پیش آمده بود. این رکورد با تحول مجددی که در دهه چهل به وجود آمد، شکسته شد و بار دیگر داعیه رهبری اسلام که رهبری دینی را ترویج می‌کرد، فزونی گرفت. می‌توان گفت اگر چه در این کتابها بحث ویژه‌ای درباره رهبری نمی‌شد یا اگر می‌شد کلی بود، اما نوشته‌ها آکنده از بحث داعیه اسلام برای رهبری بود. ضمیمه شدن این مبارزات فکری با مبارزات سیاسی، راه بهره‌گیری از نهضت امام حسین علیه السّلام را باز کرد. ضرورت این بحث از چند جهت روشن بود. سخن بر سر وجود نظام ظالمانه‌ای بود که باید سرنگون می‌شد. سخن بر سر شهادت بود که در اعدامهای رژیم ستم‌شاهی پهلوی تبلور داشت. سخن بر سر بیرون آوردن جامعه شیعه از رکود بود، این رکود تا اندازه‌ای در افراط در برداشتهای صوفیانه از کربلا بود. در فضایی که امام خمینی- رحمهٔ الله علیه- کتاب ولایت فقیه را نگاشت و ولایت فقیه را به عنوان یک نظریه جامع حکومتی تبیین می‌کرد، در ایران نوشته‌هایی منتشر می‌شد همچون «راه حسین»، «الفبای قیام امام حسین علیه السّلام» «شهید جاوید»، «تحریفات عاشورا» و «شهادت». این کتابها بر پایه نگرشهای مختلفی تألیف شده و گاه میان نویسندگان آنها تعارضاتی

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۵۰

وجود داشت، اما همه به این نتیجه رسیده بودند که باید از نهضت عاشورا برداشت سیاسی جدی‌تری کرد. از میان این کتابها بیشترین جدال را کتاب شهید جاوید بر انگیخت. صرف نظر از بحثهای کلامی، و اشکالاتی که از این زاویه بر این کتاب می‌شد- و برخی صرفا بر این قسمت کتاب نقد داشتند- کتاب مزبور به قصد سیاسی کردن نهضت امام حسین علیه السّلام در حد تسخیر حکومت بود. آقای صالحی حتی نمی‌خواست این نظر را بپذیرد که هدف امام حسین علیه السّلام می‌توانست نوعی شهادت باشد که فی حد نفسه برای احیای اسلام لازم است. او به کمترین از این نمی‌اندیشید که امام برای تصاحب حکومت قیام کرده است. به نظر چنین می‌رسد که آقای صالحی برای دستیابی به آنچه خواسته و این نوعی افراط در سیاسی کردن بوده مجبور به مخالفت با برخی از بدیهیات شده است. اما نباید فراموش کرد که اثر مزبور جبهه مهمی را در برابر برداشتهای افراطی صوفیانه گشود.

تحلیل مرحوم دکتر حمید عنایت از این بعد کتاب قابل توجه است. او می‌نویسد:

چنان که به آسانی مشهود است هدف اصلی «شهید جاوید»، سیاسی کردن جنبه‌ای از امام‌شناسی شیعه است که تا ایام اخیر کلا با تعابیر عرفانی، شاعرانه و عاطفی برگزار می‌شد. نتیجه این کار، پیدایش گرایش محتاطانه ولی رو به افزایش، در میان شیعیان مبارز بود که با واقعه کربلا بسان فاجعه‌ای اساسا انسانی برخورد کنند و به تبع آن، عمل قهرمانی امام را واقعه‌ای بی‌همتا و تقلیدناپذیر در تاریخ تلقی نکنند و آن را فراتر از حد موجودات انسانی ندانند. «۱»

هدف سیاسی: شهادت

باید به این نکته توجه کرد که اصولا برداشت سیاسی از کربلا در میان آثاری که پیش از این یاد شد، صرفا در این خلاصه نمی‌شد که امام حسین علیه السّلام به هدف دستیابی به حکومت چنین اقدامی را کرده است. بلکه از دید برخی از همان نویسندگان، اساسا

(۱). اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، صص ۳۳۱- ۳۳۰

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۵۱

این مطلب مورد انکار قرار گرفته است. از میان آنها کسانی چون دکتر شریعتی را می‌توان نام برد که برداشت سیاسی خود را از دل مفهوم شهادت به دست می‌آورد و در کنار آن رسما این امر را که امام حسین علیه السّلام برای تصاحب حکومت قیام کرده انکار می‌کند. در اصل، برداشت سیاسی می‌توانست تحت این عنوان باشد که امام با اقدام فداکارانه‌ای که انجام داد، کوشید تا مردم را به مبارزه علیه حکومت وادارد. از این زاویه، گریه و عزاداری نیز نه به عنوان یک برداشت صوفیانه، بلکه به عنوان یک اقدام سیاسی می‌توانست مورد استفاده قرار گیرد. پذیرفتن این امر که امام همانند بسیاری از رهبران فداکار عالم خواسته است تا خون خود را برای آبیاری اسلام بریزد، برای برخی از کسانی که در برداشت سیاسی راه افراط را پیموده‌اند، دشوار بوده است. این سؤال که «کشته شدن حسین بن علی علیه السّلام چگونه ممکن است باعث ترویج دین و پیشرفت اسلام شود» سؤالی است که برای آقای صالحی به صورت مشکلی در آمده است که به قول خودش «هنوز برای ما حل نشده است.» «۱»

نامبرده نتایج مختلفی را که می‌توان بر کشته شدن امام حسین علیه السّلام از قبیل رسوایی بنی امیه و یا نظایر آن مطرح کرد غیر قابل قبول عنوان کرده است، اما توضیح نداده است که آیا اساسا ممکن است که کسی به خاطر این قبیل نتایج، دست به چنین اقدام فداکارانه زده باشد. اگر در اصل این مطلب تردیدی نباشد، که نیست، ممکن است پذیرفت که کسی که خود چنین کرده، نتایجی را در نظر داشته، هر چند ممکن است از دید ایشان آن نتایج محقق نشده باشد. این نیز گفتنی است که بسیاری از انقلابیونی که در دهه‌های اخیر درباره امام حسین کتاب نوشتند، به راحتی پذیرفتند که امام حسین علیه السّلام خواست خونش ریخته شود تا اسلام زنده گردد. در این جمله می‌توان از شهید هاشمی‌نژاد یاد کرد که در کتاب درسی که حسین به انسانها آموخت این دیدگاه را پذیرفته است.

---

(۱). شهید جاوید، نعمت الله صالحی نجف‌آبادی، تهران، کانون انتشار، ص ۳۲۶ (بحث آیا: کشتن امام به سود اسلام بود؟)

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۵۲

سخن آخر

آنچه باقی می‌ماند شرح این نکته است که در انقلاب اسلامی، با رهبری قوی، متین و انقلابی رهبر کبیر انقلاب، حضرت آیة الله العظمی امام خمینی- قدس الله نفسه الزکیة و حشره الله مع اجداده الطاهرین- گرایش برداشت سیاسی تقویت شده و آن امام در مقاطع مختلفی در این زمینه سخن گفتند. مجموعه این سخنان در مجموعه‌ای تحت عنوان قیام عاشورا در کلام و پیام امام خمینی چاپ شده که بررسی آن، بر اساس آنچه تاکنون گفته‌ایم، مقال دیگری را می‌طلبد. عجالتا دو جمله از سخنان امام را به عنوان حسن ختام این مقال می‌آوریم. ایشان در جایی فرموده‌اند:

وقتی که حضرت سید الشهداء آمد مکه، و از مکه در آن حال بیرون رفت، یک حرکت سیاسی بزرگی بود، تمام حرکات حضرت، حرکات سیاسی بود، اسلامی- سیاسی، و این حرکت اسلامی- سیاسی بود که بنی امیه را از بین برد و اگر این حرکت نبود، اسلام پایمال شده بود. «۱»

و در جای دیگری فرموده‌اند:

سید الشهداء آمده بود حکومت هم می‌خواست بگیرد، اصلا برای این معنا آمده بود و این یک فخری است و آنهایی که خیال می‌کنند که حضرت سید الشهداء برای حکومت نیامده خیر، اینها برای حکومت آمدند برای این که باید حکومت دست مثل سید

الشهداء باشد، مثل کسانی که شیعه سید الشهداء هستند باشد. «۲»

---

(۱). صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۱۴۰

(۲). صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۹۰

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۵۳

امام سجّاد علیه السّلام

اشاره

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۵۵

شمس الدین ذهبی:

کان لعلی بن الحسین جلالـهٔ عجیبهٔ و حقّ له و الله ذلک، فقد کان أهلا للامامهٔ العظمی لشرفه و سؤدده و علمه و تألّهه و کمال عقله سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۹۸ امام سجاد علیه السّلام

علی بن الحسین علیه السّلام، مشهور به زین العابدین و سجّاد، چهارمین امام شیعه است که بنا به قول مشهور «۱» در سال ۳۸ هجری متولد شده است. در نقل‌های چندی هم سال ۳۵ و ۳۶، سال تولد دانسته شده است. «۲» احمد بن قاسم کوفی سال تولد آن حضرت را سال ۳۰ هجری یاد کرده است. «۳» روز تولد آن حضرت در منابع مختلف «۴» نیمه جمادی الاولی دانسته شده است. برخی دیگر تولد را در نهم شعبان «۵» و برخی دیگر در پنجم

---

(۱). تواریخ النبی و الآل، ص ۲۹ از: الارشاد، ص ۲۸۴؛ مسار الشیعهٔ، ص ۳۱؛ التهذیب، ج ۶، ص ۷۷؛ روضهٔ الواعظین، ص ۲۴۲؛ کشف الغمهٔ، ج ۲، ص ۱۰۵؛ الفصول المهمهٔ، ص ۱۸۳؛ الدروس، ص ۱۵۳؛ المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۷۵؛ اعلام الوری، ص ۲۵۶

(۲). تواریخ النبی و الآل، ص ۳۰ از: الاقبال، ص ۶۲۱؛ مصباح المتهجد، ص ۷۳۳. بیهقی در لباب الانساب سه قول را در تولد امام سجاد علیه السّلام آورده: ۳۳، ۳۶ و ۳۸ هجری.

(۳). الاستغاثهٔ، ص ۱۱۶. مشکلی که وجود داشته آن است که برخی مانند همین کوفی خواسته‌اند تا امام سجاد علیه السّلام را فرزند بزرگ امام حسین علیه السّلام بدانند. گفته شده که شیخ مفید، شیخ طوسی در کتاب رجال، علی و احمد فرزندان طاووس، علامه در خلاصهٔ الرجال بر این باورند. این در حالی است که اعاظم مورخان و محدثان، امام سجاد علیه السّلام را کوچکتر از علی اکبر که در عاشورا به شهادت رسید می‌دانند. در این باره نک: تواریخ النبی و الآل، ص ۳۱

(۴). از جمله: مسار الشیعهٔ، ص ۳۱؛ مصباح المتهجد، ص ۷۳۳؛ اعلام الوری، ص ۲۵۶

(۵). روضهٔ الواعظین، ص ۲۴۲

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۵۶

آن ماه دانسته‌اند. «۱»

اگر تولد امام در سال ۳۸ هجری باشد، آشکار است که امام، بخشی از حیات امام علی علیه السّلام و نیز دوران امامت امام مجتبی و امام حسین علیه السّلام را درک کرده و ناظر تلاش معاویه برای تحت فشار گذاشتن شیعیان در عراق و دیگر نقاط بوده است. اما

برخی از نویسندگان با توجه به اخباری که در جریان واقعه طف نقل شده، سن امام را کمتر از آنچه مشهور است، دانسته و تولد امام را در حدود سال ۴۸ گفته‌اند. این اخبار حاکی از آن است که پس از شهادت امام حسین علیه السّلام و یارانش، افرادی قصد به شهادت رساندن امام سجاد علیه السّلام را داشته‌اند، اما عدّه‌ای به سبب نابالغ بودن آن حضرت از قتل وی جلوگیری کردند. حمید بن مسلم، که خود در کربلا حضور داشته، می‌گوید: شمر برای کشتن امام سجّاد آمد، اما من با استناد به این که او کودک است، از کشته شدن او جلوگیری کردم. «۲»

همچنین نقل شده که وقتی عبید الله تصمیم به قتل امام سجاد علیه السّلام گرفت، از برخی خواست تا علایم بلوغ را در او جستجو کنند. وقتی آنها شهادت به بلوغ او دادند، حکم قتل او را صادر کرد. اما امام با گفتن این سخن که اگر تو مدعی «قرابت» با خاندان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله هستی (به عنوان نوه ابو سفیان!) می‌باید مردی را به همراهی این زنان تا مدینه بفرستی، ابن زیاد را در شرایطی قرار داد تا از تصمیم کشتن وی منصرف شود. «۳» در خبر دیگری آمده است که حضرت زینب علیها السّلام از کشته شدن امام سجاد علیه السّلام جلوگیری کرد و فرمود: اگر قصد کشتن او را دارند، اول باید او را بکشند. «۴»

جاحظ نیز در بر شمردن خطاهای امویان اشاره به بی‌حرمتی به امام سجّاد در جستجوی علایم بلوغ پس از واقعه کربلا کرده است. «۵» اگر این اخبار درست باشد، «۶» می‌باید سن امام کمتر از آن چیزی باشد که مشهور است؛ زیرا نهایت سن بلوغ پانزده سال است و بناچار طبق این اخبار شرایط به گونه‌ای بوده که سنی در همین حدود را

---

(۱). کشف الغمهٔ، ج ۲، ص ۱۰۵

(۲). تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۲۲۹ (ط مؤسسهٔ عز الدین)

(۳). همان، ج ۵، ص ۲۳۱

(۴). همان، ج ۵، ص ۲۳۱

(۵). شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۲۳۶

(۶). علی بن الحسین، سید جعفر شهیدی، صص ۳۲، ۳۳

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۵۷

اقتضا می‌کرده است.

گرچه این اخبار در منابع متعددی نقل گردیده، اما شواهدی وجود دارد که مانع از قبول آنهاست؛ اولا این که مشهور مورّخان و سیره‌نویسان تولد آن حضرت را در سال ۳۸ یاد کرده‌اند که بر مبنای آن، سن امام در جریان واقعه کربلا، ۲۳ سال دانسته شده است. ثانیا اخبار پیشگفته از چشم مورّخان صاحب نظر به دور نبوده و در همان قرون نخست تعارض آنها با نقل مشهور، که صحت آن برای آنها محرز بوده، روشن بوده و مورد نقد قرار گرفته است.

محمد بن عمر واقدی، از مبرزترین راویان اخبار تاریخی اهل سنّت، بعد از نقل این کلام از امام صادق علیه السّلام که فرمود «علی بن الحسین علیه السّلام در ۵۸ سالگی رحلت کرد، می‌نویسد: این گفتار بر آن دلالت دارد که امام سجّاد علیه السّلام در حالی که ۲۳ یا ۲۴ سال داشته در کنار پدرش در کربلا بوده است. از این رو قول کسانی که او را «صغیر» دانسته و نابالغ معرفی کرده‌اند، درست نیست. حضرت در کربلا مریض بود و به همین علت در جنگ شرکت نکرده است. در این صورت چگونه می‌توان پذیرفت که او نابالغ بوده است، این در حالی است که فرزندش، ابو جعفر محمد بن علی باقر، جابر بن عبد الله انصاری را زیارت و از او حدیث نقل کرده است، در حالی که جابر در سال ۷۸ هجری رحلت کرده است. «۱»

ثالثا از برخوردهایی که امام سجّاد علیه السّلام با عبید الله بن زیاد و حتّی یزید بن ابی سفیان داشته، چنین بر می‌آید که سن آن

حضرت بیش از مقداری است که در نظر اول بیان شده و آمده است که در کربلا سخن از بلوغ یا عدم بلوغ او به میان آمده باشد. موقعیت و زمینه‌ای که برای منبر رفتن آن حضرت فراهم شد، به نوبه خود می‌تواند حاکی از سن و سالی باشد که چنین شرایطی را ایجاب کرده است. برای کسی که هنوز در بلوغ او تردید است، نمی‌توان چنین موقعیتی را، که از سوی یزید در اختیار او نهاده شد، پذیرفت.

---

(۱). طبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۲۲؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۷، ص ۲۵۶؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۱۹۱. البتّه تنها استدلال به سال وفات جابر نمی‌تواند تولّد امام باقر را قبل از واقعه کربلا نشان دهد؛ گرچه احتمال تولد او را بعد از کربلا کم می‌کند. استناد واقدی، به اصل خبر تولد امام باقر است، نه ملاقات با جابر.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۵۸

رابعا روایات متعدّدی که در منابع تاریخی درباره تولّد امام باقر علیه السّلام آمده، حاکی از آن است که امام در چهار سالگی در کربلا- حضور داشته و کسی در این روایات تردیدی نکرده است. در صورت پذیرش این اخبار، چاره‌ای جز قبول قول مشهور، با تفاوت یکی دو سال کمتر یا بیشتر نداریم.

آخرین سخن آن که کسانی چون بیهقی در لباب الانساب سه قول (سالهای ۳۳، ۳۶، ۳۸) برای سال تولد امام ذکر کرده‌اند که هر سه آنها بی‌ارتباط با قول پیشگفته است.

سال ۳۳ را ابن عساکر یاد کرده است. «۱» و زهری نیز گفته است که علی بن الحسین در حالی که ۲۳ داشت، در کربلا کنار پدرش بود. «۲»

رحلت امام سجاد در برخی نقلها سال ۹۲ «۳» و در نقلی دیگر ۹۴ «۴» و در منابعی دیگر سال ۹۵ «۵» دانسته شده است. رحلت آن حضرت در ماه محرم دانسته شده و روز آن در منابع به اختلاف ۲۵، ۲۲ و ۱۸ یاد شده است. «۶»

شبراوی نوشته است که آن حضرت در سال ۹۴ با سمّی که از طرف ولید بن عبد الملك به او داده شد، به شهادت رسید. «۷»

از مسائل اختلافی دیگر که تحقیق درباره آن چندان بی‌ثمر نیست، یافتن نام و نسب دقیق مادر امام سجّاد علیه السّلام است. متأسفانه با تحقیقات دامنه‌داری که بعضی از نویسندگان درباره این موضوع کرده‌اند، هنوز نمی‌توان نظر دقیقی داد. تولد امام سجاد از مادری از شاهزادگان ساسانی، در این اواخر، بیشتر از آن رو مورد تکذیب قرار گرفته است که مبادا دشمنان تشیّع، با استناد به آن، نشر تشیع در ایران را بسته به وابستگی خاندان ائمه با ساسانیان، از طریق دختر یزدگرد سوم، که ادعا شده مادر امام سجّاد علیه السّلام است، عنوان کنند. استاد شهیدی در اثر پیشگفته، بخش عمده نقلهایی را که

---

(۱). مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۷، ص ۲۳۰

(۲). همان، ص ۲۳۱

(۳). کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۰۱

(۴). مسار الشیعة، ص ۲۶؛ مصباح المتهجد، ص ۷۲۹؛ فرق الشیعة، ص ۶۶؛ تاریخ دمشق، ترجمة الامام زین العابدین، ص ۱۲، حدیث ۵

(۵). الکافی، ج ۱، ص ۴۶۸؛ اثبات الوصیة، ص ۱۷۱؛ التهذیب، ج ۶، ص ۷۷؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۶۰

(۶). به ترتیب در الارشاد، ص ۲۸۵؛ مصباح کفعمی، ص ۵۰۹؛ کفایة الطالب، ص ۴۵۴

(۷). الاتحاف بحب الاشراف، ص ۱۴۳

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۵۹

در این باره وجود داشته، آورده و مورد نقادی قرار داده است. اضافه بر آن، اخبار محدودی نیز که حاکی از «ام ولد» بودن مادر حضرت سجّاد علیه السّلام است، در دست است.

علی رغم همه اختلافاتی که در این نقلها وجود داشته و یا ناسازگاری برخی از آنها با اخبار فتوحات و غیره، این امر مسلم است که اصل خبر، شهرت بسزایی داشته و در کهنترین متون شیعه، همچون وقعهٔ صفین، «۱» تاریخ یعقوبی، «۲» بصائر الدرجات «۳» و تاریخ قم «۴» که همگی در قرن سوم و چهارم تألیف شده، آمده است. در کافی نیز روایتی از امام صادق علیه السّلام نقل شده است. «۵» همین طور، قاضی نعمان نیز در قرن چهارم این خبر را گزارش کرده است. «۶» در این باره از امام به عنوان «ابن الخیرتین، فخیرته من العرب القریش، و من العجم الفارس و کانت امه ابنهٔ کسری» «۷» یاد شده و شعری هم به ابو الاسود دئلی (م ۶۹ هجری) منسوب شده که درباره امام سجاد علیه السّلام گفته است:

و ان غلاما بین کسری و هاشملأکرم من نیطت علیه التمائم «۸»

ما در جای دیگر رابطه این قضیه را با نشر تشیع بررسی کرده و با پذیرش این که تردید در اصل ماجرا وجود دارد، توهّم ارتباط بین آنها را، به گونه مناسب بررسی کرده‌ایم. «۹» به نظر می‌رسد که تنها می‌توان پذیرفت که مادر امام سجاد، زنی وابسته به یکی از خاندانهای مهم که می‌توانسته از خاندانهای ساسانی باشد که نوعا در تمامی مراکز استانها قدرت را به دست داشته‌اند باشد. اما اثبات این که دختر خود کسرای ایران بوده دشوار است.

بر طبق نصوصی که محدثین شیعه در کتب روایی نقل کرده‌اند، امام سجاد علیه السّلام جانشین و وصی پدرش حسین بن علی علیه السّلام است. این نصوص را شیخ کلینی در کافی و شیخ حر عاملی در اثبات الهداهٔ و دیگران روایت کرده‌اند. احادیثی نیز که از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در مورد اسامی ائمه شیعه روایت گردیده، مؤید این مطلب است. صرف نظر

---

(۱). وقعهٔ صفین، ص ۱۲

(۲). تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۳۳۵

(۳). بصائر الدرجات، ص ۹۶

(۴). تاریخ قم، ص ۱۹۶

(۵). الکافی، ج ۲، ص ۳۶۹

(۶). شرح الاخبار، ج ۳، ص ۲۶۶

(۷). نثر الدر، ج ۱، ص ۳۳۹؛ زهر الفردوس، ج ۱، ص ۲۹۰

(۸). الکافی، ج ۱، ص ۴۶۶؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳ از ربیع الابرار زمخشری.

(۹). نک: تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، صص ۱۴۵- ۱۶۴

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۶۰

از آن، پذیرش امام سجّاد علیه السّلام در جامعه شیعیان و مقبول بودن امامت آن حضرت در طی تاریخ، خود شاهدی اصیل بر صدق این وصایت است. تنها شبهه‌ای که در آن برهه برای شماری از هواداران اهل بیت علیه السّلام به وجود آمد، مسأله امامت محمد بن حنفیه بود که پس از این، به صورت مختصر بدان خواهیم پرداخت. همچنین بر طبق نصوص شیعه، وجود وسائلی چون شمشیر و یا زره رسول الله صلّی اللّه علیه و آله می‌بایست نزد ائمه باشد که وجود اینها در نزد امام سجّاد علیه السّلام، حتّی در منابع اهل سنّت بصراحت ذکر شده است. «۱»

دوره‌ای که امام سجّاد علیه السّلام در آن زندگی می‌کرد، دورانی بود که همه ارزشهای دینی دستخوش تحریف و تغییر امویان قرار گرفته و مردم یکی از مهمترین شهرهای مذهبی (مدینه)، می‌بایست به عنوان برده یزید با او بیعت کنند. احکام اسلامی بازیچه دست افرادی چون ابن زیاد، حجاج و عبد الملک بن مروان بود. حجاج، عبد الملک را مهمتر و برتر از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله می‌شمرد! و بر خلاف نصوص دینی از مسلمانان جزیه می‌گرفت و با اندک تهمت و افترایی مردم را به دست جلادان می‌سپرد.

در سایه چنین حکومتی آشکار است که تربیت دینی مردم تا چه اندازه تنزل کرده و ارزشهای جاهلی چگونه احیا خواهد شده است. امام سجّاد علیه السّلام در این شرایط، انسانی اهل عبادت بود که مهمترین تأثیر اجتماعیش در ایجاد پیوند مردم با خدا به وسیله دعا بود. شخصیتی که همه مردم تحت تأثیر روحیات و شیفته مرام و روش او بودند. بسیاری از طالبان علم راوی احادیث او بودند و از سرچشمه پرفیض او، که بر گرفته از علوم پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و علی علیه السّلام بود، بهره می‌جستند. محمد بن سعد مورخ و عالم اهل سنّت، امام علیه السّلام را این گونه توصیف کرده است: «کان علی بن الحسین ثقهٔ مأمونا کثیر الحدیث عالیا رفیعا ورعا». «۲»

شافعی در رساله‌ای که درباره حجیت خبر واحد نوشته، آورده است: «وجدت علی بن الحسین- و هو أفقه أهل المدینهٔ- یعوّل علی خبر الواحد» «۳»، علی بن حسین علیه السّلام که

---

(۱). طبقات الکبری، ج ۱، صص ۴۸۶، ۴۸۸.

(۲). طبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۲۲

(۳). شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۲۷۴

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۶۱

فقیه‌ترین مردم مدینه است، بر خبر واحد تکیه می‌کرد. ابن شهاب زهری، علی رغم وابستگیش به امویان و حتّی با وجود کینه‌ای که بین امویان و شیعیان وجود داشت، از عالمان زمان امام سجّاد علیه السّلام است که با ولع تمام از امام بهره گرفته و حضرت را با عبارات زیادی ستوده است. زهری در نامه‌ای که از سوی امام بدو نوشته شد، مورد نصیحت قرار گرفته تا موقعیت خود را به عنوان وسیله‌ای در دست حاکمیّت امویان مورد تجدید نظر قرار دهد. «۱» وی یک بار نیز از سوی امام سجّاد علیه السّلام به خاطر اهانت به علی بن ابی طالب علیه السّلام مورد سرزنش قرار گرفت. «۲» در عین حال، او همچنان راوی علوم امام سجّاد علیه السّلام بود؛ چنانکه در کتابهای مختلف منقولات او را آورده‌اند. «۳» اضافه بر این، او شیفته عبادت امام سجّاد علیه السّلام و خلوص حضرت بود. نقل شده: «کان الزهری إذا ذکر علی بن الحسین یبکی و یقول: زین العابدین». «۴» همچنین از او نقل کرده‌اند: «علی بن الحسین أعظم الناس منّهٔ علیّ». «۵» و نیز می‌گفت: «ما رأیت أحدا أفقه من علی بن الحسین». «۶» ستایش زهری از امام سجّاد علیه السّلام تا اندازه‌ای بود که برخی از مروانیان به او می‌گفتند: یا زهری! ما فعل نبیّک، یعنی علی بن الحسین. «۷»

از میان دیگر محدثین، ابو حازم می‌گفت: «ما رأیت هاشمیا أفضل من علی بن الحسین و لا أفقه منه». «۸» از جاحظ نیز نقل شده است که می‌گفت: «درباره شخصیت علی بن حسین، شیعی، معتزلی، خارجی عامی و خاصی همه یکسان می‌اندیشند و هیچ کدام تردیدی در برتری و تقدّم او (بر سایرین) ندارند». «۹»

چنانکه بعدا اشاره خواهد شد، از دلایل مهم شهرت امام و محبّت او در میان مردم، انتشار جملات زیبای امام سجّاد علیه السّلام در قالب دعا بود که همه را به خود جذب می‌کرد. سعید بن مسیب، از محدثین مشهور، درباره امام سجّاد علیه السّلام می‌گفت: «ما رأیت

---

(۱). تحف العقول، ص ۲۰۰

(۲). شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۰۲

(۳). به عنوان مثال: طبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۷۲؛ حلیهٔ الاولیاء، ج ۳، ص ۸۶؛ کشف الغمهٔ، ج ۲، ص ۱۰۳

(۴). حلیهٔ الاولیاء، ج ۳، ص ۱۳۵

(۵). طبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۱۴

(۶). زین العابدین، سید الاهل، ص ۴۳؛ کسی را فقیه‌تر از علی بن حسین علیه السّلام ندیده‌ام.

(۷). شرح الاخبار، ج ۳، ص ۲۵۸

(۸). تذکرهٔ الخواص، ص ۱۸۶؛ کشف الغمهٔ، ج ۲، ص ۸۰

(۹). عمدهٔ الطالب، ص ۱۹۳

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۶۲

أورع من علی بن الحسین». «۱» هیچ‌کس را باتقواتر از علی بن حسین ندیدم. امام در زمان خویش به نامهای «علیّ الخیر»، «علیّ الأغرّ» و «علیّ العابد» شهرت داشت. «۲» مالک بن انس نیز بر این باور بود که (در آن زمان) در میان اهل بیت رسول الله صلّی اللّه علیه و آله کسی همانند امام سجّاد علیه السّلام نبوده است. «۳»

ابن ابی الحدید درباره‌اش می‌گوید: «کان علی بن الحسین غایهٔ فی العبادهٔ». «۴» آن حضرت را که اهل سجده بود و آثار آن بر پیشانیش ظاهر بود، «ذی الثفنات» می‌گفتند. «۵» ابن حبان درباره امام سجّاد علیه السّلام می‌گوید: و کان من أفاضل بنی هاشم من فقهاء المدینهٔ و عبادهم ... یقال علی بن الحسین سید العابدین فی ذلک الزمان. «۶» ابو زهره نیز می‌نویسد: «فعلیّ زین العابدین کان إمام المدینهٔ نبلا و علما». «۷»

آورده‌اند که وقتی آن حضرت وضو می‌گرفت، رنگ چهره‌اش دگرگون می‌شد.

وقتی علت را می‌پرسیدند، فرمود: «أ تدرون بین یدی من أرید أن أقوم»، «۸» آیا می‌دانید که در برابر چه کسی می‌خواهم بایستم؟ و گفته شده است که در وقت نماز چهره امام دگرگون شده و رعشه بر اندامش بود. وقتی علت را پرسیدند فرمود: إنی أرید الوقوف بین یدی ملک عظیم. «۹» در وقت نماز به هیچ چیز توجه نداشت. یک بار در وقت نماز، دست فرزند امام شکست، او از درد فریاد می‌زد، شکسته‌بند آوردند و استخوان دست را جا انداخت و فرزند امام از درد فریاد می‌کشید. بعد از آن امام دست بچه را دید که به گردنش آویزان است، در آن وقت بود که تازه متوجه شد که دست بچه شکسته است. «۱۰» زمخشری می‌گوید: زمانی علی بن الحسین علیه السّلام به قصد وضو گرفتن دستش را در آب برد، در آن حال: ثم رفع رأسه إلی السماء و القمر و الکواکب، ثم جعل یفکّر فی خلقها

---

(۱). حلیهٔ الاولیاء، ج ۳، ص ۱۴۱؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۸۰؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۷، ص ۲۳۶؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۰۵؛ سیر أعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۹۱

(۲). شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۲۷۳

(۳). تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۰۵

(۴). همان، ج ۱، ص ۲۷

(۵). نک: معجم الادباء، ج ۱۱، ص ۱۰۳

(۶). الثقات، ج ۵، ص ۱۶۰

(۷). الامام الصادق علیه السّلام، ص ۲۲

(۸). صفة الصفوة، ج ۲، ص ۵۵؛ نور الابصار، ص ۱۲۷؛ طبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۱۶؛ الاتحاف، ص ۱۳۶؛ الفصول المهمة، ص ۲۰۱؛ العقد الفرید، ج ۳، ص ۱۱۴

(۹). شرح الاخبار، ج ۳، ص ۲۵۸

(۱۰). همان، ج ۳، ص ۲۶۳

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۶۳

حتی أصبح و أذن المؤذّن و یده فی الماء، امام سرش را به آسمان و ماه ستارگان بلند کرده و در آنها به تفکر پرداخت، تا آن که صبح شده و در حالی که مؤذن اذان می‌گفت، هنوز دست امام در آب بود. «۱» زمانی که از خدمتکار او خواستند تا او را توصیف کند، گفت:

«من هیچ‌گاه در روز برای او طعامی نیاوردم و در شب بستری برای او نگستردم». «۲» و آورده‌اند که روزی به هنگام نماز، ماری به سمت آن حضرت حرکت کرد، اما او تحرّکی به خود نداد. مار از میان دو پای امام عبور کرد و او از جایش تکان نخورد و رنگش عوض نشد. «۳»

در دادن صدقه و رسیدگی به محرومین نیز زبانزد بوده و پس از شهادت او معلوم گردید که صد خانواده از انفاق و صدقات او زندگی می‌کرده‌اند. «۴» به نقل امام باقر علیه السّلام، امام سجاد علیه السّلام شبانه، نان بر پشت مبارکش گذاشته و در تاریکی شب برای فقرا می‌برد، و می‌فرمود: صدقه در تاریکی شب، آتش غضب خداوند را خاموش می‌کند. «۵»

مردم نیز علاقه بدو داشتند و لذا در روایات آمده که قرّاء به سوی مکه راه نمی‌افتادند تا آن که امام سجاد علیه السّلام خارج شود و آنگاه به دنبال او هزار سواره به راه می‌افتاد. «۶» زمانی امام، با لباس نیکویی از خانه خارج شد. پس از آن فورا به خانه برگشت و صدا زد:

همان لباس قبلی مرا بیاورید، گویی علی بن حسین نیستم. «۷»

وقتی که سواره از کوچه‌های مدینه می‌گذشت، هیچ‌گاه نمی‌فرمود: راه راه، تا کسی کنار رود. عقیده ایشان بر این بود که راه مشترک است و من حق ندارم دیگران را کنار بزنم و خود بروم. «۸»

در مسافرت نسبش را از همراهان پنهان می‌کرد. از ایشان سؤال شد که: ما بالک

---

(۱). ربیع الابرار، ج ۳، ص ۱۶۰، ۶۶۳

(۲). المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۲۵۵

(۳). شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۱۵۹

(۴). حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۳۶؛ کشف الغمّة، ج ۲، صص ۷۷، ۸۷؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۷، ص ۲۳۸

(۵). مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۷، ص ۲۳۸

(۶). رجال الکشی، ص ۱۱۷

(۷). مکارم الاخلاق، ص ۵۸؛ وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۳۶۴. البته نقل شده است که حضرت، لباس نیکو در مواقعی می‌پوشید تا مبادا کسی گمان کند که او بر خلاف خداوند که فرمود: «قل من حرّم زینة اللّه التی أخرج لعباده»، عمل می‌کند. نک: تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۱۵، حدیث ۳۲؛ مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۲۰۳ و نک: مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۷، ص ۲۴۶

(۸). مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۷، ص ۲۴۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۶۴

اذا سافرت کتمت نسبک اهل الرفقهٔ؟ آن حضرت فرمود: أکره أن آخذ برسول الله ما لا أعطی مثله. «۱» دوست ندارم به نام رسول خدا چیزی را بگیرم که نمی‌توانم مانند آن را به دیگری بدهم. چنانکه جویریهٔ بن اسماء می‌گوید: ما أکل علیّ بن الحسین من قرابته من رسول الله درهما، او از بابت خویشی خود با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله درهمی استفاده نکرد. «۲»

از فرزندش امام باقر علیه السّلام نقل شده است که پدرم دو بار اموال خویش را در راه خدا تقسیم کرد. «۳»

آن حضرت در وقت مرگ محمد بن اسامهٔ بن زید، بر بالین او بود. در آن لحظه محمد سخت می‌گریست. امام علت گریه او را پرسید. محمد گفت: پانزده هزار درهم بدهی دارم. امام فرمود: بر عهده من نگران مباش. «۴»

اینها گوشه‌ای از فضایل امام سجّاد علیه السّلام بود.

امام سجّاد علیه السّلام و شیعیان

در واپسین روز واقعه کربلا، شیعیان در بدترین شرایط، از لحاظ کمی و کیفی و نیز موقعیت سیاسی و اعتقادی، قرار گرفتند. کوفه، که مرکز گرایشهای شیعی بود، تبدیل به مرکزی جهت سرکوبی شیعه گردید. شیعیان واقعی امام حسین علیه السّلام، که در مدینه و مکه بوده و یا موفق شده بودند که از کوفه به او ملحق شوند، در کربلا به شهادت رسیدند. گرچه بسیاری هنوز در کوفه بودند، امّا تحت شرایط سختی که ابن زیاد در کوفه به وجود آورده بود، جرأت ابراز وجود نداشتند. کربلا از نظر روحی شکست بزرگی برای شیعه بود و بظاهر این گونه مطرح شد که دیگر شیعیان نمی‌توانند سر بر آورند. تعدادی از اهل بیت و در رأس آنها امام حسین علیه السّلام به شهادت رسیدند و تنها یک نفر از فرزندان ذکور امام حسین علیه السّلام، از نسل فاطمه علیها السّلام باقی مانده بود که البته در آن شرایط شهرتی نداشت؛ بخصوص که فرزند بزرگ امام حسین علیه السّلام، یعنی علی اکبر، نیز

---

(۱). نثر الدر، ج ۱، ص ۳۴۱؛ ربیع الابرار، ج ۳، ص ۶۹

(۲). سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۹۱

(۳). همان، ج ۱۷، ص ۲۳۸

(۴). همان، ج ۱۷، ص ۲۳۹؛ شرح الاخبار، ج ۳، صص ۲۶۲- ۲۶۱ (در این دومی نام آن شخص زید بن اسامهٔ بن زید آمده است.)

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۶۵

به شهادت رسیده بود. زندگی امام سجاد علیه السّلام در مدینه و دور بودن از عراق فرصت هدایت جریانات شیعی کوفه را از امام گرفته بود.

در چنین شرایطی که تصور نابودی اساس تشیع وجود داشت، امام سجّاد علیه السّلام می‌بایست کار را از صفر شروع کند، مردم را به سمت اهل بیت بکشاند. امام در این راه موفقیت زیادی کسب کرد. «۱»

این موفقیت در تاریخ تأیید شده است؛ زیرا امام سجاد علیه السّلام توانست شیعه را حیاتی نو بخشد و زمینه را برای فعالیتهای آینده امام باقر علیه السّلام و صادق علیه السّلام فراهم کند.

تاریخ گواه است که امام سجاد علیه السّلام در طول سی و چهار سال فعالیت، شیعه را از یکی از سخت‌ترین دورانهای حیات خویش عبور داد. دورانی که جز سرکوبی شیعه به وسیله زبیریان و امویان نشان روشنی ندارد. بیست سال حاکمیت حجاج بر عراق و سلطه عبد الملک بن مروان بر کل قلمرو اسلامی، تنها جهت‌گیری روشنش کوبیدن شیعیان، و در بخشهایی دیگر کوبیدن سایر مخالفان امویان، اعم از خوارج یا شورشیانی چون عبد الرحمن بن محمد بن اشعث بود. حجاج کسی بود که شنیدن لفظ کافر برای

او بسیار آرام‌بخش‌تر از شنیدن لفظ شیعه بود. «۲»

در این سالها دو نهضت شیعی در عراق رخ داد که هر دو- علی رغم موفقیت موقت یکی از آنها- با شکست مواجه گردید. پس از آن نیز شیعیان با شدّت هر چه تمامتر مورد تهدید امویها، از قتل و شکنجه و زندان، قرار گرفتند. یکی از این دو نهضت، نهضت توّابین بود که رهبری آن را سلیمان بن صرد خزاعی، به همراهی تنی چند از دیگر سرشناسان شیعه در کوفه بر عهده داشتند و ما پیش از این درباره آنها سخن گفتیم. ادعا شده که توّابین امامت علی بن حسین علیه السّلام را پذیرفته بودند. «۳» ما در مآخذ اولیه شاهدی بر این مدعا نیافتیم. آنچه مهم است این که توابین در مجموع بر آن بودند تا در صورت پیروزی، امامت جامعه را به اهل بیت علیه السّلام بسپارند و طبعا از نسل

---

(۱). دراسات و بحوث فی التاریخ و الاسلام، ج ۱، ص ۶۱ (چاپ اول) مقاله: الامام سجاد علیه السّلام باعث الاسلام من جدید.

(۲). سخنان امام باقر علیه السّلام را ببینید، در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۴؛ الامام الصادق علیه السّلام، ابو زهره، صص ۱۱۲- ۱۱۱

(۳). تشیع در مسیر تاریخ، ص ۲۸۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۶۶

فاطمه علیه السّلام، کسی جز علی بن حسین علیه السّلام برای این کار وجود نداشت. اما آیا در ذهن آنها دقیقا همین مطلب وجود داشته است یا نه، تاریخ چیزی گزارش نکرده است. به نظر می‌رسد رابطه سیاسی خاصی بین امام سجاد علیه السّلام و توابین وجود نداشته و آنچه بیشتر رنگ نهضت را شیعه نشان داد، شرکت فعال معروفین شیعه کوفه در این نهضت و مایه‌های عاطفی آن است. یعنی توبه به سبب عدم حمایت از حسین بن علی علیه السّلام و شهید شدن به عنوان تنها راه پذیرش این توبه. در این حرکت نامی از محمد بن حنفیه نیز وجود ندارد.

اشتباه عمده سیاسی آنها عدم سنجش موقعیت، خارج شدن از کوفه، و سپردن خود به دست حوادث بود. مختار نیز به دلیل این اعتقاد خود که رهبری این حرکت توانایی درک مسائل نظامی و سیاسی را ندارد، حاضر به همکاری نشد و حتی موجب شد تا تعدادی از شیعیان از حمایت نهضت توابین خودداری کنند.

همین ابهام درباره ارتباط امام سجاد علیه السّلام با دومین جنبش شیعی یعنی جنبش مختار وجود دارد. این ارتباط نه تنها از زاویه نگرش سیاسی، بلکه از بعد اعتقادی نیز مشکلاتی را در بر دارد. گفته‌اند که مختار پس از آنکه موفق شد در کوفه شیعیانی را به سوی خود جذب کند، از علی بن حسین علیه السّلام استمداد جست، اما امام روی خوش نشان نداد. «۱»

چنین موضعی از سوی امام با توجه به سیاستی که امام تا به آخر دنبال کرد، منطقی به نظر می‌رسد. امام از پس از حادثه کربلا دریافته بود که امکان احیای این جامعه مرده با در دست گرفتن رهبری آن وجود ندارد. به علاوه درگیر شدن در یک حرکت سیاسی دیگر، با وجود قدرت دیگر احزاب، خطراتی را در پی داشت که به ریسک کردن آن نمی‌ارزید. به همین دلیل، ماهیت حرکت امام در دوران امامت آن حضرت، بخوبی نشان می‌دهد که حرکت امام تنها یک حرکت سیاسی نبوده و در بسیاری از موارد به وضوح بر کنار از سیاست به معنای مشخص فعالیت سیاسی بوده است.

---

(۱). رجال الکشی، ص ۱۲۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۶۷

جنبه اعتقادی قضیه نیز از زمانی شروع گردید که مختار از محمد بن حنفیه خواست تا او را تأیید کند و مورد حمایت قرار دهد.

محمد بن حنفیه چنین کرد؛ امّا نه به صورت رسمی. از آن پس این گونه شایع گردید که در میان شیعه عراق، امامت محمد بن حنفیه پذیرفته شده است. گرچه این مسأله محرز نیست، اما بعدها که فرقه‌ای به نام کیسانیه شهرت یافت، داستان را از زمان مختار آغاز کردند.

با رسوخ بعضی از مبانی عقاید غلات در میان برخی از شیعیان کوفه، بعدها مختار نیز در معرض اتهام گرفت و این گونه شایع گردید که مختار در پیدایش غلات سهم بسزایی داشته است. بنا به دلایل زیادی که در این مختصر جای طرح آنها نیست و ما در جای دیگر بدان پرداخته‌ایم، در تمام این مسائل، و حتی این که فرقه‌ای به نام کیسانیه به امامت یا مهدویت محمد بن حنفیه اعتقاد داشته باشند، تردید وجود دارد.

اما در این که امام سجّاد علیه السّلام علیه غلات موضعگیری کرده است، شواهدی وجود دارد.

این به معنای وجود انحراف در میان شیعیان عراق بود که امام را وادار می‌کرد تا از موضعگیری و برقراری رابطه مستقیم و حمایت کامل از آنها خودداری کند.

امام سجّاد علیه السّلام خطاب به گروهی از اهل عراق فرمودند: «أحبونا حبّ الاسلام و لا ترفعونا فوق حدّنا»، «۱» و در نقل دیگری آمده است که امام فرمود: «أحبونا حبّ الإسلام و لا تحبّونا حبّ الأصنام». «۲» ابو خالد کابلی نیز می‌گوید: از امام سجاد علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: یهود و نصارا، عزیز و عیسی را آن قدر دوست داشتند تا مطالب آن چنانی در باره آنان گفتند، چنان که: «إن قوما من شیعتنا سیحبّونا حتی یقولوا فینا ما قالت الیهود فی عزیر و ما قالت النصاری فی عیسی بن مریم، فلا هم منّا و لا نحن منهم». «۳» کسانی از شیعیان ما، تا آن اندازه در دوستی ما افراط می‌کنند که نظیر سخنان یهود و نصارا را درباره عزیر و عیسی علیه السّلام درباره ما می‌گویند. نه آنها از ما هستند و نه ما از آنها هستیم.

---

(۱). نک: سیر اعلام النبلاء، ج ۴، صص ۳۹۰- ۳۸۹؛ طبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۱۴ (در آنجا متن چنین است که حضرت فرمود: شما با این رفتار افراطی خود سبب نفرت و بغض مردم نسبت به ما شده‌اید.) حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۳۶. ما را آنگونه که اسلام می‌گوید دوست دارید و بالاتر از اندازه‌ای که هستیم نبرید؛ یعنی غلو درباره ما نکنید.

(۲). مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۷، ص ۲۴۲

(۳). رجال الکشی، ص ۱۰۲؛ و نک: طبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۱۴؛ نسب قریش، مصعب زبیری، ص ۵۸

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۶۸

بر پایه منابع شیعه، محمد بن حنفیه فرد منحرفی نبوده و امامت امام سجّاد علیه السّلام را پذیرفته بود. بنابراین در اثبات این که واقعا محمد بن حنفیه خود را به عنوان امام برای شیعیان کوفه مطرح کرده، اشکالاتی وجود دارد و راه حلهایی می‌تواند فرض شود که ابن حنفیه به دست امام سجاد علیه السّلام و برای دور نگاه داشته شدن امام دست به این اقدام زده است، گرچه شاهد تاریخی ویژه‌ای این مطلب را تأیید نمی‌کند.

آنچه در اینجا لازم به یادآوری است، این است که به دلایل مختلفی نمی‌توان باور کرد که امام سجاد علیه السّلام درباره مختار فرموده باشد: «یکذب علی الله و علی رسوله». «۱»

بویژه این که وقتی مختار سر عبید الله را برای آن حضرت فرستاد، فرمود: «جزی اللّه المختار خیرا». «۲» و نیز آمده است که در آن هنگام «لم یبق من بنی هاشم أحد الّا قام بخطبة فی الثناء علی المختار و جمیل القول فیه.» «۳» از امام باقر علیه السّلام نیز روایت گردیده است: «لا تسبّوا المختار فانه قتل قتلتنا و طلب ثارنا و زوج أراملنا و قسم فینا المال علی العسرة». «۴» و در برابر سؤال فرزند مختار، موضع خود را نسبت به مختار به صورتی مثبت ابراز کرد. «۵»

به هر روی، همانطور که پیش از این توضیح داده شد، جنبش مختار نیز به صورت سیاسی مدت چندانی به طول نینجامید و در سال ۶۷ هجری توسط زبیریان سرکوب گردید، با این حال تأثیر خاص خود را بر کوفه از جهت تحریک و زنده نگاه داشتن احساسات شیعی و نیز ایجاد انگیزه در میان موالی برای شرکت در جریانات سیاسی به همراه داشت.

به دلیل انحرافی که در فوق ذکر شد، و حتّی می‌توان فرض کرد که علی رغم خواست ابن حنفیه، تردیدی در میان برخی برای انتخاب امام وجود داشته است.

کسانی بودند که در انتخاب امام مردد بودند. قاسم بن عوف، یکی از یاران امام

---

(۱). طبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۱۳

(۲). رجال الکشی، ص ۱۲۷، خداوند مختار را جزای خیر دهد.

(۳). طبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۸۵. هیچ‌کس از بنی هاشم نبود مگر آنکه بپاخاسته و بر مختار درود فرستاد و درباره او سخن نیکو گفت.

(۴). رجال الکشی، ص ۱۲۸. مختار را دشنام ندهید. او قاتلین کشته‌های ما را کشته، یتیمان ما را شوهر داده، و در وقت سختی در بین ما اموالی را تقسیم کرده است.

(۵). همان، ص ۱۲۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۶۹

سجاد علیه السّلام، بنا به اعتراف خویش، در آغاز مردد بین علی بن الحسین و محمد بن حنفیه بود «۱» و بعد از آن به امام سجاد علیه السّلام پیوست. از دیگر یاران، بنا به اظهار کشی، ابو حمزه ثمالی و فرات بن احنف هستند. «۲» درباره سعید بن مسیب اختلاف وجود دارد. برخی او را از یاران امام سجاد علیه السّلام شمرده‌اند؛ اما ظاهرا او بر طبق فتوای عامه حکم می‌کرد. در رجال کشی چنین موضعی از سعید به دلیل نجات یافتن از دست حجاج گفته شده است. «۳» در هر صورت احترام او نسبت به امام قابل تردید نبوده و استفاده علمی و اخلاقی او از امام محرز است. اما او در تشییع جنازه امام شرکت نکرد و مورد اعتراض قرار گرفت. «۴»

غیر از این چند نفر، کسان دیگری هستند که طبق منابع شیعه از استوارترین افراد شیعه به حساب می‌آیند. در روایتی آمده است که در اوان کار امام، تنها چند نفر در کنارش بودند. سعید بن جبیر، سعید بن مسیب، محمد بن جبیر بن معطم، یحیی بن ام الطویل، ابو خالد الکابلی. «۵» شیخ الطائفه، تعداد اصحاب امام سجاد علیه السّلام را یکصد و هفتاد و سه نفر دانسته است. «۶»

به هر حال، امام موفق به بقای شیعه و حتی گسترش آن گردید. روش فقهی آن حضرت، نقل احادیث پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از طریق علی علیه السّلام بود که شیعیان تنها آن احادیث را درست تلقی می‌کردند. بدین صورت شیعه اولین قدمهای فقهی خود را در مخالفت با انحرافات موجود برداشت؛ گرچه بخش اعظم این کار به زمانی پس از آن موکول گردید. امام سجاد علیه السّلام در وقت گفتن اذان، جمله «حی علی خیر العمل» را در آن می‌آورد. وقتی مورد اعتراض قرار گرفت فرمود: هو الاذان الأوّل، اذان نخستین به این صورت بود. «۷» اضافه بر آن، برکناری از انحرافات عراق موجب حفظ مبانی اعتقادی اصیل شیعه در برابر انحرافات گردید. علی رغم تلاشهای مهم امام، که البتّه موجب

---

(۱). همان، ص ۱۲۴

(۲). همان، ص ۱۲۴

(۳). همان، ص ۱۲۴

(۴). همان، ص ۱۱۶

(۵). همان، ص ۱۱۵؛ در روایتی سه نفر ذکر شده و آمده است که: ارتد الناس بعد قتل الحسین الا ثلاثة: یحیی بن ام الطویل، ابو خالد الکابلی، جبیر بن معطم. ثم ان الناس لحقوا و کثروا ... نک: اختیار معرفة الرجال، ص ۱۲۳

(۶). رجال الطوسی، ص ۸۱- ۱۰۲

(۷). المصنف، ابن ابی شیبه، ج ۱، ص ۲۱۵ (طبع هند)

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۷۰

بقای شیعه گردید، مدینه به خاطر کج‌رویهایی که از صدر اسلام در آن نهاده شده و علیه شیعه تحریک شده بود، جای مناسبی برای رشد شیعه نبود و امام سجاد علیه السّلام خود می‌فرمود که دوستداران واقعی آنها در مکه و مدینه به بیست نفر نمی‌رسد. «۱» در حالی که در عراق افراد بیشتری وجود داشتند که به آنها علاقه‌مند بودند.

برخوردهای امام با امویان

اولین برخورد امام با حاکمان اموی پس از واقعه کربلا در رویارویی با عبید اللّه بن زیاد بود. ابن زیاد نام او را پرسید. امام خود را علی معرفی کرد. ابن زیاد گفت مگر خداوند علی بن الحسین را نکشت؟ امام پاسخ داد: برادری داشتم که مردم او را کشتند. ابن زیاد گفت: خداوند او را کشت، امام سجّاد گفت: اللّه یتوفی الأنفس حسین موتها. استدلال امام اشاره به این سخن بوده که آنها برادرش را کشتند و خداوند او را قبض روح کرد. ابن زیاد خواست او را بکشد که با اقدام شجاعانه حضرت زینب علیها السّلام از این کار منصرف گردید. «۲»

در شام نیز یزید با او سخن گفت «۳» و او را مورد سرزنش قرار داد. پس از آن امام در خطبه‌ای غرّا به معرفی خود و خانواده‌اش برای اهل شام پرداخت. شامیان حاضر در مسجد که تحت تأثیر تبلیغات امویان در غفلت بسر می‌بردند و خاندان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را نمی‌شناختند، با خطبه امام سجاد علیه السّلام تا اندازه‌ای متنبّه شدند، به همین دلیل در میانه خطبه، یزید از ادامه آن جلوگیری کرد و سپس برای کسب وجهه مردمی گناه را به گردن ابن زیاد انداخت و با احترام، علی بن حسین و دیگر اسرای کربلا را راهی مدینه کرد. از نکات مهم در این خطبه این بود که امام سجاد خود و پدر و خاندانش را فرزندان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نامید؛ در حالی که معاویه و امویان می‌کوشیدند آنها را از ذریّه علی علیه السّلام دانسته و اجازه ندهند آنها خود را ذریّه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بنامند.

مدتی بعد از واقعه کربلا، مردم مدینه ضمن شورش علیه امویان، شورش حرّه

---

(۱). شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۰۴؛ و نک: بحار، ج ۴۶، ص ۱۴۳؛ الغارات، ص ۵۷۳

(۲). تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۲۳۱ (ط عز الدین) نسب قریش، مصعب زبیری، ص ۵۸

(۳). العقد الفرید، ج ۵، ص ۱۳۱

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۷۱

را سامان دادند. این شورش به رهبری عبد الله، فرزند حنظله، معروف به غسیل الملائکه بود که رنگ آن ضد اموی و علیه یزید و زندگی ضد اسلامی و غیر دینی او بود. امام سجاد علیه السّلام و دیگر هاشمیان موضع موافقی در این ماجرا نداشت. به همین دلیل همراه شماری از افراد خانواده خویش از شهر خارج شد. از نظر امام، افزون بر آن که حرکت مزبور ماهیت شیعی نداشتند، دقیقا در خط زبیریان بود، آن هم به رهبری عبد الله بن زبیر که از برپا کنندگان جنگ جمل بوده است. کوچکترین موضع امام به عنوان رهبر

شیعه، خطیرترین پیامد را برای شیعه داشت، به همین دلیل امام، در این حادثه که چندان خط و ربط روشن، بلکه درستی نداشت، شرکت نکرد.

اضافه بر آن، حتی هنگامی که مردم در آغاز امویان را از شهر بیرون راندند، امام از روی غیرت و مردانگی، همسر مروان بن حکم را نیز بنا به درخواست مروان پناه داد. طبری نوشته است که این کار به خاطر دوستی قدیمی بین او و مروان بود. «۱» این سخن کذب محض است. اصولاـ امام با آن سن و سال، آن هم در موقعیتی که پدر و جدش سخت‌ترین درگیریها را با این خاندان داشته‌اند، نمی‌توانسته رابطه نزدیکی با مروان که توان گفت پلیدترین چهره امویان بوده داشته باشد. مروان کسی بود که در همان آغاز بیعت گرفتن از امام حسین علیه السّلام در مدینه، از حاکم شهر خواست تا امام را یا وادار به بیعت بکند یا او را به قتل برساند. اقدام امام پاسخی از روی ادب به ناجوانمردیهای امویان بود، آن گونه که تاریخ کردار آنها را مقایسه کند.

زمانی نیز که مسلم بن عقبه، معروف به مسرف، حرکت مردم مدینه را سرکوب کرد و یکی از بزرگترین جنایات عصر اموی را مرتکب گردید، با علی بن حسین علیه السّلام به ملایمت برخورد کرد و این به دلیل آن بود که امام در این حرکت شرکت نداشت. مسلم بن عقبه از مردم چنان بیعت گرفت که خود را برده یزید بدانند، اما با علی بن حسین علیه السّلام به صورت عادی بیعت شد. «۲» قبل از آمدن امام نزد مسلم، او به امام و اجدادش دشنام می‌داد. اما زمانی که امام وارد شد، او به آرامی با آن حضرت برخورد

---

(۱). تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۲۴۵؛ الامامهٔ و السیاسهٔ، ج ۱، ص ۲۰۸

(۲). شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۵۹؛ و نک: طبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۱۵؛ کشف الغمهٔ، ج ۲، ص ۱۰۷؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۲۵

کرد. وقتی امام رفت، از مسلم درباره این برخوردش پرسش کردند و او گفت: ما کان ذلک لرأی منّی لقد ملئ قلبی منه رعبا. «۱» یعنی این برخورد دوم خواسته من نبود، اما قلب من از رعب و وحشت پر شد.

صرف نظر از این که در موضعگیری ائمه علیه السّلام باید وضع سیاسی و مخالفت نظامی و ایجاد تشکیلات و مبارزه را در نظر بگیریم، شرایط خاص هر دوره، وظیفه هر امام در هر موقعیت، و شرایطی، «۲» اقتضای عمل خاصی را دارد و هر انسان سیاسی عاقل می‌داند که نمی‌توان در شرایط مختلف شیوه عمل واحدی را به کار گرفت.

همان‌گونه که گذشت، تاریخ گواه است که امام سجاد علیه السّلام با رفتار خویش موجب حفظ شیعه و بقا و گسترش آن برای فعالیتهای بعدی گردید.

به هر روی با توجه به سوابق مناسبات علویان با امویان، امام مورد سوء ظن شدید امویان بود و کوچکترین حرکتی از ناحیه امام، عواقب وخیمی داشت که طبعا در نظر امام ارزش دست زدن به این اقدامات را نداشته است. مهمترین اصل دینی- سیاسی که امام با استفاده از آن روزگار سیاسی خود را می‌گذراند، تقیّه بود. سپری که شیعیان در تاریخ، با استفاده از آن، حیات خویش را تضمین کرده و ائمه شیعه بارها و بارها توجه بدان را گوشزد شیعه کرده‌اند. البتّه کسانی که با داشتن آزادی نیازی بدان نداشته‌اند، با وجود صراحتی که در قرآن نسبت بدان وجود دارد، آن را انکار کرده‌اند تا شیعه را تضعیف کنند. اهل سنّت به دلیل در اختیار داشتن حکومت، نیازی به تقیّه نداشته و تنها برای متهم کردن شیعه، تقیّه را از حوزه احکام فقهی مسلّم اسلامی خارج کردند.

امام سجّاد علیه السّلام در روایتی فرمود: کسی که امر به معروف و نهی از منکر را ترک گوید، همچون کسی است که کتاب خدا را کنار نهاده و بدان پشت کرده است؛ مگر آنکه در تقیه باشد. از امام پرسیدند: تقیه چیست؟ فرمود: یخاف جبارا عنیدا یخاف أن یفرط علیه أو أن یطغی. «۳»

(۱). مروج الذهب، ج ۳، صص ۷۰، ۷۱

(۲). علم غیب بر وظیفه‌ای که از بیان شده منطبق است نه این که امر جدایی باشد.

(۳). طبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۱۴؛ حلیهٔ الاولیاء، ج ۳، ص ۱۴۰

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۷۳

تکیه بر اصل تقیه گرچه قرآنی است، اما از لحاظ فقهی بیشتر از ناحیه امامانی تأکید گردید که خود گرفتار آن بودند. امام سجّاد علیه السّلام واقعا در شرایط سختی زندگی می‌کرد و جز تقیّه راه دیگری نداشت. اساسا همین تقیه است که موجب حفظ شیعه در آن شرایط می‌شد. چیزی که خوارج به عنوان یک گروه افراطی، از آن بی‌بهره بودند و به همین دلیل ضربه‌های بسیار اساسی و کاری خوردند. در روایتی آمده است که کسی بر امام وارد شد و پرسید: چگونه روزگار را می‌گذرانید؟ امام در پاسخ فرمودند: «روزگار را به گونه‌ای می‌گذرانیم که در میان قوم خویش همچون بنی اسرائیل در میان آل فرعون هستیم. فرزندان ما را می‌کشند و زنان را به کنیزی می‌برند. مردم با دشنام دادن به بزرگ و سیّد ما، به دشمنان ما تقرب می‌جویند. اگر قریش با داشتن محمد صلّی اللّه علیه و آله بر سایر اعراب فخر می‌کند و اگر عربها به دلیل داشتن محمد صلّی اللّه علیه و آله بر عجم فخر می‌کنند و آنها نیز چنین فضیلتی را برای عربها و قریش پذیرفته‌اند، ما اهل بیت می‌باید بر قریش برتری داشته و فخر کنیم؛ زیرا محمد صلّی اللّه علیه و آله از میان ما اهل بیت است. اما آنان حق ما را گرفته و هیچ حقی برای ما نمی‌شناسند. اگر نمی‌دانی روزگار چگونه می‌گذرد، این گونه می‌گذرد که گفتیم. ناقل حدیث می‌گوید: امام به گونه‌ای سخن می‌گفت که می‌خواست کسانی که نزدیک بودند بشنوند.

در جمع باید گفت، ملایمت امام در برخورد با امویان، سبب شد تا امام زندگی آزادی در مدینه داشته و کمتر توجه مخالفان را به خود جلب کند. به علاوه بعد علمی امام در جهت حفظ دین تجلی بیشتری بیابد. تمجیدهای فراوان از امام که از زبان عالم اهل سنت باقی مانده شاهد این گفته است. اگر امام درگیر سیاست شده بود، آنان به خود اجازه نمی‌دادند تا این بعد از شخصیت امام را توصیف کنند.

بهره‌گیری امام سجّاد علیه السّلام از دعا

هنگامی که جامعه دچار انحراف شده، روحیه رفاه طلبی و دنیازدگی بر آن غلبه و فساد سیاسی و اخلاقی و اجتماعی آن را در محاصره قرار داده و از نظر سیاسی هیچ روزنه‌ای برای تنفس وجود نداشت، امام سجّاد علیه السّلام توانست از دعا برای بیان بخشی از

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۷۴

عقاید خود استفاده کند و بار دیگر تحرّکی در جامعه برای توجه به معرفت و عبادت و بندگی خداوند ایجاد کند. گرچه ظاهرا مقصود اصلی در این دعاها، همان معرفت و عبادت بوده، اما با توجه به تعابیری که وجود دارد، می‌توان گفت که مردم می‌توانستند از لابلای این تعبیرات با مفاهیم سیاسی مورد نظر امام سجاد علیه السّلام آشنا شوند.

صحیفه سجادیّه مشهور، که اندکی بیش از پنجاه دعا را دربردارد، تنها بخشی از دعاهای امام سجاد علیه السّلام است که گردآوری شده است. در مجموعه‌های دیگری نیز به گردآوری دعاها پرداخته‌اند که تعداد این مجموعه‌ها با صحیفه معروف، به شش عدد رسیده و برخی از آنها حاوی بیش از صد و هشتاد است. «۱» دعاهای مزبور نه تنها در میان شیعیان، بلکه در میان اهل سنت نیز وجود داشت. «۲» و این حاکی از آن است که دعاهای امام سجاد علیه السّلام در جامعه آن روز نفوذ کرده است. در میان ائمه شیعه، امام سجّاد علیه السّلام بیشتر از همه به ارائه اینگونه دعاها شهرت دارد.

در میان دعاها، تعبیری وجود دارد که اغلب تکرار شده و کمتر دعایی است که از این تعبیر خالی باشد. این تعبیر، «صلوات بر محمد و آل محمد» است و اساسا یکی از علائم دعاهای درست همین است. زمانی که حتی قرار دادن نام علی بر فرزندان تقبیح می‌شد و افراد بدین دلیل مورد تهدید قرار می‌گیرند و کار امویان جز با دشنام دادن به علی علیه السّلام مستقیم نمی‌شود، «۳» به کار گرفتن این تعبیر ارزش خود را بخوبی نشان می‌دهد. تعبیرهایی شبیه «محمد و آله الطیبین الطاهرین الأخیار الأنجبین»، «۴» از نمونه‌هایی است که چند بار تکرار شده است.

تکیه امام در پیوند دادن محمد و آل او، امری است که خداوند آن را ضمن دستور بر صلوات بر رسول آورده و اهمیت زیادی برای بیان عقاید شیعی دارد. قبل از نقل برخی از مضامین دعاهای امام، نقل روایتی در تحکیم پیوند محمد و آل محمد از امام سجاد علیه السّلام مناسب است. آن حضرت می‌فرمود: «إنّ الله فرض علی العالم الصلاة علی»

---

(۱). الذریعة، ج ۱۵، صص ۲۱- ۱۸

(۲). شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۱۹۲، ج ۶، صص ۱۸۶- ۱۷۸، ج ۵، ص ۱۱۳

(۳). شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۲۰؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۸۴

(۴). صحیفه سجادیه، دعای ۶، فقره ۲۴

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۷۵

رسول الله و قرّننا به، فمن صلّی علی رسول الله و لم یصلّ علینا، لقی اللّه تعالی و قد بتر الصّلاة علیه و ترک أمره، خداوند صلوات بر پیامبرش را بر عالم واجب کرده، و ما را نیز به آن مقرون ساخته است. کسی که بر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله صلوات فرستد اما بر ما صلوات نفرستد، صلواتش را بر رسول ناقص گذاشته و دستور خدا را ترک کرده است. «۱» همراهی محمد و آل محمد، می‌تواند تأثیر مهمی در موضع مردم نسبت به خاندان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله داشته باشد.

یکی از مضامین مهم سیاسی- دینی صحیفه، طرح مسأله امامت است. مفهوم امامت به صورت یک مفهوم شیعی، که علاوه بر جنبه داشتن احقیت برای خلافت و رهبری، جنبه‌های الهی عصمت و بهره‌گیری از علوم انبیا و مخصوصا پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله را در حدّی والا نشان می‌دهد. در اینجا چند نمونه را نقل می‌کنیم. در یک مورد می‌فرماید:

ربّ صلّ علی أطائب أهل بیته الذین اخترتهم لأمرک و جعلتهم خزنة علمک و حفظة دینک و خلفائک فی أرضک و حججک علی عبادک و طهّرتهم من الرجس و الدّنس تطهیرا بارادتک و جعلتهم الوسیلة إلیک و المسلک إلی جنّتک، «۲»

پروردگارا! بر پاکان از اهل بیت محمد صلّی اللّه علیه و آله درود بفرست. کسانی را که برای حکومت برگزیدی، و گنجینه‌های علوم خود و حافظان دینت گردانیدی و خلفای خود در روی زمین و حجت خود بر بندگانت قرار داری، آنان را با اراده خود از هر پلیدی و آلودگی پاک و مبرّا ساختی و وسیله برای رسیدن به تو به بهشت جاودانت اختیار نمودی.

در جای دیگری فرموده است:

اللّهم إنّ هذا المقام لخلفائک و أصفیائک و موضع أمنائک فی الدّرجة الرّفیعة الّتی اختصصتهم بها قد ابتزوها ... حتی عاد صفوتک و خلفائک مغلوبین، مقهورین مبتزّین ... اللهم العن أعدائهم من الأوّلین و الآخرین و من رضی بفعالهم و

---

(۱). تاریخ جرجان، ص ۱۸۸

(۲). همان، دعای ۴۷، فقره ۵۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۷۶

أشیاعهم و أتباعهم. «۱» خداونـدا! مقام خلافت برای خلفای توست، برگزیدگان از خلقت و جایگاه امانتهای تو در درجات عالیه که تو آن مقام را به آنها اختصاص دادی ولی دیگران از آنان گرفتند ... تا جایی که برگزیدگان و خلفای تو در مقابل سـتم ستمکاران، مغلوب و مقهور شـده و حق شـان بر باد رفت. پروردگارا! بر دشـمنان آنها از اولین و آخرینشان، به کسانی که بر تجاوز دشـمنانشان رضا دادند و بر پیروان و تابعین آنها لعنت بفرست.

و در جای دیگری می‌فرماید:

و صلّ علی خیرتک اللّهمّ من خلقک محمّد و عترته الصّفوة من بریّتک الطّاهرین و اجعلنا لهم سامعین و مطیعین کما أمرت «۲» اللّهمّ اجعلنی من أهل التّوحید و الإیمان بک و التّصدیق برسولک و الائمة الّذین حتمت طاعتهم. «۳»

پروردگارا! درود فرست بر بهترین خلقت، محمـد و عترت برگزیـده او از میان بندگانت. و ما را همان گونه که دستور داده‌ای مطیع آنان قرار ده.

پروردگارا! مرا در شمار موحدان و مؤمنان و باورداران به پیامبر و امامان، کسانی که اطاعتشان را واجب کرده‌ای قرار ده.

و در جای دیگر می‌فرماید:

اللّهمّ أنّک أیّدت دینک فی کلّ أوان بإمام أقمته علما لعبادک و منارا فی بلادک بعد أن وصلت حبله بحبلک و جعلته الذّریعة إلی رضوانـک و افترضت طاعته و حـذّرت معصیته و أمرت بامتثال أوامره و الانتهاء إلی نهیه و أن لا یتقـدّمه متقـدّم و لا یتأخّر عنه متأخّر فهو عصـمة للّائـذین و کهف المؤمنین و عروة المتمسّکین و بهـاء العالمین. «۴» ... و أقم به کتابـک و حـدودک و شـرائعک و سـنن رسولک صـلواتک اللّه علیه و آله و أحی به ما أماته الظّالمون من معالم دینک و أجل به صـداء الجور عن طریقتک و ابن به الضّـراء من سبیلک و أزل به النّاکبین عن صراطک و أمحق به بغاة قصدک عوجا ... و اجعلنا له سامعین مطیعین. «۵»

---

(۱). همان، دعای ۴۸، فقره ۱۰- ۹

(۲). صحیفه سجادیه، دعای ۳۴

(۳). همان دعا

(۴). همان، دعای ۴۷

(۵). همان، دعای ۴۷

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۷۷

پروردگارا! تو در هر زمان امامی را پرچم برای بندگانت و چراغ راهنما در روی زمینت قرار دادی، پس از آن که رابطه مستقیم میان خودت و او بر قرار فرموده و او را وسیله رسیدن به رضای خود نمودی و فرمانبرداری از او را واجب و از نافرمانی او بر حذر داشته و بر امتثال اوامر او دستور داده و از ارتکاب به نهی او منع کردی، دینت را تأیید فرمودی.

امامی که به هیـچ یک از بنـدگانت حق تقدم بر او و جدا شدن از وی را ندادی، امامی که تو محل امنی برای آنان که روی به سوی تو می‌آورنـد و ایمـان محکمی برای آنـان که چنگ به ذیل عنایت و هـدایت تو می‌زننـد و افتخار جهانیان و پناهگاه مؤمنین‌اش قرار دادی ... پروردگارا! کتاب و قوانین و شـریعت خود و سـنّت پیامبرت را به وسـیله او بر پای دار و هر آنچه از معارف و اصول دین تو را سـتمکاران به ورطه نابودی کشیده‌اند به وسیله او زنده فرما و آلودگیها و انحرافاتی که به وسیله ستمکاران در راهت بوجود آمده به وسیله او از دامن دینت بزدای و خطرات راهت را به وسیله او از میان بردارد. ما را برای او مطیع گردانده و در راه جلب رضایت او کوشا ساز.

از جملات فوق بخوبی روشن است که امام در صـدد گسترش اعتقاد شـیعی در مفهوم امامت، به عنوان مهمترین مفهوم شـیعی، بوده

است. مشابه این تمجیدات را درباره اهل بیت، در نهج البلاغه پیش از این به مناسبتی در بحث از خلافت امام علی علیه السّلام آوردیم. همان‌گونه که اشاره شد، محدوده دعاها به همین جا خاتمه نمی‌یابد، بلکه اهداف عبادی و فکری و سیاسی دیگری مورد نظر بوده است. اشاره به یک مورد فکری مناسب است. به نقل اربلی، امام سجاد علیه السّلام در مسجد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در مدینه نشسته بود. در این لحظه متوجه شد که گروهی در بحث اعتقادی خود، خدا را به خلق او تشبیه می‌کنند. امام از این سخنان برآشفت، از جا برخاست و کنار قبر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله رفت و شروع به خواندن دعایی کرد که مضمون آن نفی عقیده تشبیه بود. آن حضرت چنین به درگاه خداوند تضرع کرد:

إلهی بدت قدرتک و لم تبد هیئهٔ فجهلوک و قدّروک بالتّقدیر علی غیر ما أنت به

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۷۸

شبّهوک و أنا برئ یا إلهی من الّذین بالتّشبیه طلبوک ... «۱»

یکی از اقدامات اهل بیت در دوره‌های مختلف آن بود تا به مردم نشان دهند که اهل بیت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله که تا آن اندازه در قرآن و سنت برای آنان حقوق و فضایل آمده چه کسانی هستند. بنی امیه در شام خود را اهل بیت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله معرفی می‌کردند. در حجاز نیز برخی زنان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در این اندیشه بودند. به تدریج ازواج رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مردند و از آنجا که فرزندی نداشتند، اهل بیت بودنشان منتفی شد.

اکنون پس از آنها جز فرزندان فاطمه اهل بیتی باقی نمانده بود.

شناساندن این امر کاری بود که باید انجام می‌شد، به ویژه که رخدادهای بعد از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله سبب خاموشی خاندان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در صحیفه سیاست بود. در زمانی که امام سجاد علیه السّلام به شام برده شد، به معرفی اهل بیت پرداخت. این مطلب هم در خطبه امام معروف است و هم برخی اخبار تاریخی مؤید آن. اکنون به خبری که در این باره نقل شده توجه می‌کنیم.

و أتی بحرم رسول الله صلی الله علیه و آله حتی دخلوا مدینهٔ دمشق من باب یقال له «تؤماء»، ثم أتی بهم حتی وقفوا علی درج باب المسجد حیث یقام السبایا و اذا الشیخ قد أقبل حتی دنا منهم و قال: الحمد لله الذی قتلکم و أهلککم و أراح الرجال من سطوتکم و أمکن أمیر المؤمنین منکم. فقال له علی بن الحسین: یا شیخ! هل قرأت القرآن؟ قال: نعم قد قرأته، قال: فعرفت هذه الآیهٔ: قل لا أسألکم اجرا الا المودّهٔ فی القربی؟ قال الشیخ: نعم. فقال علی بن الحسین: فنحن القربی یا شیخ، قال: هل قرأت فی سورهٔ بنی اسرائیل «و آت ذا القربی حقه» قال الشیخ: قد قرأت ذلک، فقال علی: نحن القربی یا شیخ، و لکن قرأت هذه الآیهٔ «و اعلموا أنما غنمتم من شیء فان لله خمسه و للرسول و لذی القربی، قال الشیخ: قد قرأت ذلک، فقال علی: فنحن ذی القربی یا شیخ. و لکن هل قرأت هذه الآیهٔ: إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم تطهیرا، قال الشیخ: قد قرأت ذلک.

قال علی: فنحن اهل البیت الذی خصصنا بآیهٔ الطهارهٔ. فبقی الشیخ ساعهٔ ساکتا

---

(۱). کشف الغمه، ج ۲، ص ۸۹

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۷۹

نادما علی ما تکلّمه؛ ثم رفع رأسه إلی السماء و قال: اللهم إنی تائب إلیک فی ما تکلمته و من بعض هؤلاء القوم، اللهم إنی أبرأ إلیک من عدوّ محمد و آل محمد. «۱»

حرم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را از دری به نام توما وارد دمشق کرده و در آستانه درب مسجد، محلی که اسرار را نگه می‌داشتند، نگه داشتند. در آن هنگام، شیخی نزدیک آنها آمد و گفت: سپاس خدای را که شما را کشته و به هلاکت رساند و

مردم را از شوکت شما راحت نموده و امیر المؤمنین را بر شما مسلط کرد. امام سجاد علیه السّلام به او گفت: ای پیر! آیا قرآن خوانده‌ای؟ گفت:

آری. فرمود: این آیه را خوانده‌ای که خدا از قول رسول گفت: من پاداشی جز خودت در مورد خویشان نمی‌خواهم؟ گفت: آری. فرمود: ای شیخ! ما قربی هستیم. بعد فرمود: آیا آیه و آت ذوی القربی حقّه را خوانده‌ای. گفت:

آری. فرمود: ای شیخ! ما ذوی القربی هستیم. سپس فرمود: آیا آیه و اعلموا أنّما غنمتم ... و لذی القربی را خوانده‌ای؟ گفت: آری. فرمود: ای شیخ ما ذوی القربی هستیم. آیا آیه تطهیر را خوانده‌ای؟ گفت: آری. فرمود: ای شیخ ما اهل بیتی هستیم که خداوند آیه طهارت را به ما اختصاص داده. در این وقت، شیخ ساکت و پشیمان ماند و گفت: خدایا من از آنچه با او گفتم و از بغضی که از اینان داشتم، به تو پناه می‌برم. خدایا من از دشمن محمد و آل محمد بیزارم.

گریه امام سجاد علیه السّلام در قالب این دعاها و بندگی و عبادت واقعی امام، درسی آموزنده برای جامعه فاسد آن روز بود که بنی امیه اسلام را مورد تمسخر قرار داده بودند. این گریه‌ها برای واقعه دلخراش کربلا نیز بود و امام می‌فرمود: «یعقوب برای یوسف، با این که نمی‌دانست حتما مرده است، آن قدر گریه کرد تا چشمانش سفید گردید. اما من به چشمان خود دیدم که چگونه شانزده تن از اهل بیت علیه السّلام به شهادت رسیدند. چگونه می‌توانم گریه نکنم.»؟ «۲»

بدین ترتیب گریه امام نیز خود به خود موجب گردید تا در موارد زیادی مردم

---

(۱). الفتوح، ج ۵، صص ۲۴۳- ۲۴۲

(۲). مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۷، ص ۲۳۹

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۸۰

نسبت به واقعه کربلا هشیار شوند. این علاوه بر آن بود که امام خود وقایع کربلا را در موارد متعدد نقل می‌فرمود. «۱»

امام سجّاد علیه السّلام و بردگان

از تلاشهای امام، که هم جنبه دینی داشت و هم سیاسی، توجه به قشری بود که بویژه از زمان خلیفه دوم به بعد و مخصوصا در عصر امویان، مورد شدیدترین فشارهای اجتماعی بوده و از محرومترین طبقات جامعه اسلامی در قرون اولیه به شمار می‌رفتند. بردگان و کنیزکان، اعم از ایرانی، رومی، مصری و سودانی، متحمل سخت‌ترین کارها شده و از طرف اربابان مورد اهانتهای شدیدی قرار می گرفتند.

امام سجاد، همانند امیر المؤمنین- صلوات الله علیهما- که با برخورد اسلامی خویش بخشی از موالی عراق را به سمت خویش جذب کرد، کوشید تا حیثیت اجتماعی این قشر را بالا برد. یک بار که کنیزکی را آزاد کرد و بعقد خویش در آورد، عبد الملک بن مروان که قصد عیبجویی و استهزای امام را داشت، او را به خاطر این ازدواج مورد سرزنش قرار داد که چگونه تن به چنین کاری داده است. امام سجاد علیه السّلام در پاسخ با ذکر آیه «لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» اشاره به سیره پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در مورد صفیّه کرد. همچنین یاد آورد شد که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله دختر عمه خویش را به زید بن حارثه داد. «۲» و بدین ترتیب سیره حسنه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را، که نزد امویان بدین روز افتاده بود مجددا احیا کرد.

سید الاهل نوشته است: امام در حالی که نیازی به بردگان نداشت، آنها را می‌خرید. این خریدن تنها برای آزاد کردن آنها بود. گفته‌اند امام قریب به صد هزار نفر را آزاد ساخت. بردگان که چنین نیّتی از امام می‌دیدند، خود را در معرض او می‌نهادند تا امام آنها را بخرد. امام سجاد علیه السّلام در هر ماه و روز و سالی به آزادی آنها می‌پرداخت؛ به طوری که در شهر مدینه عده زیادی،

همچون یک لشکر از موالی آزاد شده، از زن و

---

(۱). نک: تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۲۱۲، ۱۹۶ (ط عز الدین)

(۲). طبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۴؛ العقد الفرید، ج ۷، ص ۱۴۰

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۸۱

مرد، به چشم می‌خورد که همگی از موالی امام بودند. «۱»

علامه امین نیز نوشته است: امام سجاد در پایان هر ماه رمضان بیست نفر از آنها را آزاد می‌کرد. او همچنین نوشته است: هیچ برده‌ای را بیش از یک سال نگه نمی‌داشت و حتی پس از آزادی اموالی هم در اختیار آنها می‌گذاشت. «۲» در این مدت آنها از نزدیک با امام سجّاد علیه السّلام و شخصیت عظیم علمی و اخلاقی و تقوایی حضرت آشنا می‌شدند و طبیعی بود که در قلوب بسیاری از آنها علاقه‌ای نسبت به امام سجاد علیه السّلام و جریانات شیعی به وجود آید.

زمانی کنیزی، ظرف آب به دست، آب روی دستان امام می‌ریخت. ناگهان ظرف از دست او افتاد و بر صورت امام خورد و آن را زخمی کرد. امام نگاهی به او کردند. کنیز گفت: و الکاظمین الغیظ، امام فرمود: خشمم را فرونشاندم. کنیز ادامه داد: و العافین عن الناس، امام فرمود: از تو گذشتم. کنیز باز ادامه داد: و الله یحب المحسنین، «۳» امام فرمود: تو را به خاطر خداوند آزاد کردم. «۴»

زمانی که امام سجاد علیه السّلام از مسجد خارج می‌شد شخصی بدو دشنام گفت. موالی امام بر او هجوم بردند، امّا امام آنها را از این کار بازداشت و فرمود: آنچه از باطن ما بر او مستور مانده بیش از این است که او می‌گوید، و بدین ترتیب او را شرمنده ساخت و سرانجام مورد لطف امام قرار گرفت. «۵»

حال که بار دیگر در پایان بحث سخن از گذشت و عفو امام به میان آمد، جا دارد روایت شیرین دیگری را نقل کنیم. عبد اللّه بن محمد بن عمر می‌گوید: هشام بن اسماعیل (والی امویان در مدینه) حقوق همسایگی را فراموش کرده و ما را اذیت می‌کرد، بخصوص علی بن الحسین آزار بسیاری از او دید.

هنگامی که عزل شد، ولید دستور داد تا او را در معرض مردم نگاه دارند تا هر کسی می‌خواهد از او انتقام بگیرد. هشام گفت که از هیچ کس به اندازه علی بن حسین وحشت ندارد. در حالی که هشام در پشت دیوار مروان بود، و امام سجاد علیه السّلام از کنار او

---

(۱). زین العابدین، سید الاهل، صص ۷، ۴۷

(۲). اعیان الشیعهٔ، ج ۲، ص ۴۶۸ (چاپ اول)

(۳). آل عمران، ۱۳۴

(۴). شرح الاخبار، ج ۳، ص ۲۶۰

(۵). کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۰۱؛ الاتحاف، صص ۱۳۷، ۱۳۸؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۷، ص ۲۴۳

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۸۲

عبور می‌کرد، به یاران خویش گفت تا متعرض او نشوند و حتی کلمه‌ای به او تندی نکنند. وقتی امام رد شد، هشام بن اسماعیل فریاد زد: «اللّه اعلم حیث یجعل رسالته». «۱»

خداوند می‌داند که رسالت خویش را در کجا قرار دهد.

---

(۱). تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۵۲۶؛ شرح الاخبار، ج ۳، ص ۲۶۰

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۸۳

امام باقر علیه السّلام

اشاره

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۸۵

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به جابر:

إنّک ستبقی حتّی تری رجلا من ولدی أشبه الناس بی، اسمه اسمی، إذا رأیته لم یخل علیک فأقرئه منّی السّلام جاحظ: هو سیّد فقهاء الحجاز (شرح نهج البلاغه ۱۵/ ۲۷۷):

امام باقر علیه السّلام

پنجمین امام شیعه، محمد بن علی بن الحسین علیهم السّلام است که به باقر شهرت یافته است.

مادر آن حضرت، فاطمه دختر امام حسن بن علی علیه السّلام است که امام صادق علیه السّلام از وی با تعبیر «کانت صدیقهٔ لم تدرک مثلها فی آل الحسن» یاد کرده‌اند. «۱» بدین ترتیب، امام باقر علیه السّلام نخستین کسی است که پدرش از نسل امام حسین و مادرش از نسل امام حسن است. «۲»

روز تولد آن حضرت را در برخی نقلها اول رجب و در برخی دیگر سوم صفر دانسته‌اند. «۳» سال تولد امام در منابع متعددی ۵۷ هجری «۴» و در برخی از منابع سال ۵۶ یا ۵۸، سال تولد آن حضرت دانسته شده است. «۵» یعقوبی از آن حضرت روایت می‌کند که فرمود:

قتل جدّی الحسین و لی أربع سنین و إنّی لأذکر مقتله و ما نالنا فی ذلک الوقت. «۶»

---

(۱). دعوات راوندی، ص ۶۸، حدیث ۱۶۵؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۱۵

(۲). عمدهٔ الطالب، ص ۱۹۵. گفتنی است که فرزندان حسن مثنی نیز که مادرشان فاطمه دختر امام حسین علیه السّلام بود، همین ویژگی را داشتند.

(۳). قول اول در مسار الشیعهٔ، ص ۳۳ و قول دوم در کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۳۶ آمده است.

(۴). کلینی، شیخ مفید و شیخ طوسی در الکافی ج ۱، ص ۴۶۹، مسار الشیعهٔ، ص ۳۳، و التهذیب، ج ۶، ص ۷۷ این سال را یاد کرده‌اند.

(۵). اثبات الوصیه، ص ۱۷۳

(۶). تاریخ الیعقوبی، ج ۲ ص ۳۲۰

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۸۶

هنگامی که نیایم حسین علیه السّلام به شهادت رسید، من چهارساله بودم و جریان شهادت آن حضرت و آنچه در آن روز بر ما گذشت همه را به یاد دارم.

در خبر دیگری که صدوق- ره- آورد، آمده است که زراره خدمت حضرت باقر عرض کرد که شما امام حسین علیه السّلام را درک کردید؟ امام فرمود: أذکر و أنا معه فی المسجد الحرام و قد دخل فیه ... «۱»

روز رحلت امام را هفتم ذی حجه و برخی ربیع الاول یا ربیع الثانی دانسته‌اند. «۲»

یعقوبی آن را سال ۱۱۷ هجری، در سن پنجاه و هشت سالگی یاد کرده است؛ «۳» در حالی که در بیشتر منابع سال ۱۱۴ روایت شده است. «۴» نقلهای دیگر سال ۱۱۵، ۱۱۶ و ۱۱۸ را نیز یاد کرده‌اند. «۵» در هر صورت، رحلت آن حضرت در دوران خلافت هشام بوده است. در نقل دیگر آمده که امام باقر علیه السّلام در زمان ابراهیم بن ولید بن عبد الملک مسموم شده، به شهادت رسید و در بقیع، در کنار قبر پدر بزرگوارش دفن شد. «۶»

ابراهیم درست پیش از آخرین خلیفه اموی، برای مدت کوتاهی خلافت کرد.

ادله امامت آن حضرت در کتب شیعه به طور مبسوط ذکر شده «۷» و نقش انگشتری ایشان که معمولا شعار ائمه در برخورد با مشکلات زمان خود بود العزّة للّه جمیعا (تمام عزّت از آن خداست) بوده است. «۸»

امام پنجم شیعیان، افزون بر لقب «شاکر» و «هادی» به طور عمده به لقب «باقر» شهرت یافته است. معنای باقر شکافنده است که جابر بن یزید جعفی در توضیح آن

---

(۱). من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۴۳، حدیث ۲۳۰۸

(۲). کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۳۶

(۳). تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۳۲۰ «توفی ابو جعفر ... سنهٔ ۱۱۷ و سنّه ثمان و خمسون سنهٔ.»

(۴). الکافی، ج ۱، ص ۴۶۹؛ فرق الشیعهٔ، ص ۷۵؛ الارشاد، ص ۲۹۴؛ التهذیب، ج ۶، ص ۷۷؛ المعرفهٔ و التاریخ، ج ۳، ص ۳۴۶؛ تاریخ ابی زرعهٔ الدمشقی ج ۱، صص ۲۹۵- ۲۹۴

(۵). تواریخ النبی و الآل، ص ۶۷

(۶). الفصول المهمه، ص ۲۲۱

(۷). اثبات الهداهٔ، ج ۵ ص ۲۶۳؛ اثبات الوصیه، ص ۱۴۲؛ بحار الانوار، ج ۴۶ ص ۲۲۹ به بعد؛ الکافی، ج ۱ ص ۳۰۵؛ اعلام الوری، ص ۲۶۰؛ البصائر، ج ۴ باب ۴۸؛ الامامهٔ و التبصرهٔ، ص ۶۲ و ۶۳، مؤسسهٔ الامام المهدی.

(۸). الکافی، ج ۲، ص ۴۷۳؛ حلیهٔ الاولیاء، ج ۳، ص ۱۸۶؛ تاریخ جرجان، ص ۹ «القوّهٔ للّه جمیعا»

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۸۷

گوید: لأنّه بقر العلم بقرا ای شقّه و أظهره اظهارا؛ «۱» زیرا آن حضرت علم را شکافت و رموز و دقائق آن را روشن ساخت.

یعقوبی می‌نویسد: کان سمّی بالباقر لأنّه بقر العلم. «۲» بدان سبب باقر نامیده شد که علم را شکافت. راغب اصفهانی هم مانند همین سخن را گفته است. «۳»

ابن منظور در مورد کلمه باقر چنین گفته: التبقر التوسّع فی العلم و المال و کان یقال محمد بن علی بن الحسین بن علی الباقر رضوان الله علیهم لأنّه بقر العلم و عرف اصله و استنبط فرعه. «۴» «تبقر» داشتن علم و مال زیاد را گویند و به محمد بن علی بن حسین بن علی علیه السّلام بدان جهت باقر گفته می‌شود که آن حضرت علم را شکافت و اصول آن را مشخص و طرز استنباط فروع علم از اصول آن را بیان فرمود.

جابر بن عبد الله انصاری روایتی در فضیلت امام باقر علیه السّلام نقل کرده که به نوشته ابن شهر آشوب، فقهای مدینه و عراق، همگی آن را روایت کرده‌اند. «۵» در این روایت جابر گوید: رسول خدا مرا مورد خطاب قرار داد و فرمود: انّک تبقی حتی تری رجلا من ولدی أشبه الناس بی اسمه علی اسمی، اذا رأیته لم یخل علیک فأقرئه منّی السّلام.

تو بعد از من چندان زنده می‌مانی که مردی از فرزندان مرا- که شبیه‌ترین مردم به من و نامش مطابق نام من باشد- زیارت کنی، وقتی که او را دیدی، سلام مرا به او برسان و این سفارش مرا حتما عمل کرده و سهل مگیر.

در تاریخ یعقوبی، دنباله این حدیث چنین آمده است: فلما کبر سنّ جابر و خاف الموت جعل یقول: یا باقر یا باقر! أین أنت، حتی رآه، فوقع علیه یقبل یدیه و رجلیه و یقول:

بابی و امّی شبیه أبیه رسول الله صلّی اللّه علیه و آله انّ اباک یقرأک السّلام. «۶»

وقتی جابر به سنین پیری رسید و مرگ خود را نزدیک دید، پیوسته می گفت، ای باقر ای باقر، کجایی. تا این که روزی آن حضرت را دید و خود را به وی رسانید، در

---

(۱). علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۳۳

(۲). یعقوبی، ج ۲ ص ۳۲۰

(۳). المفردات، ص ۵۴

(۴). لسان العرب، ذیل کلمه باقر.

(۵). نک: بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۹۴

(۶). تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۳۲۰؛ نک: المنتخب من ذیل المذیل، ص ۶۴۲؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۳، ص ۷۸

حالی که دست و پای حضرتش را می‌بوسید و می گفت: پدر و مادرم فدای تو که شبیه پدرت رسول خدا هستی، رسول خدا بر تو سلام فرستاد.

این روایت از امام صادق علیه السّلام نیز نقل شده و آن حضرت در این روایت کلمه «باقر» را به عنوان یک فضیلت اختصاصی برای پدر بزرگوارش خوانده است. «۱»

نقل این روایت از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله باعث شهرت امام باقر علیه السّلام بدین لقب گردیده و پس از آن نیز که مجلس آن حضرت محل تجمع و استفاده شمار فراوانی از راویان و محدثان اهل سنت شد، این لقب وجه عملی خود را نیز نشان داد.

وقتی زید بن علی نزد هشام بود، هشام با توصیف امام باقر با کلمه «بقره» می‌خواست آن حضرت را تحقیر نماید، زید در جواب او گفت:

سمّاه رسول الله صلّی اللّه علیه و آله باقر العلم و أنت تسمّیه البقرة، لقد اختلفتما اذا. «۲»

پیامبر او را باقر العلم نامید و تو بقره می‌نامی! پس میان رسول خدا و تو به طور حتم اختلاف وجود دارد.

این روایت در منابع مختلف به گونه‌ای زیاد است که کمترین تردیدی در صحّت و درستی آن وجود ندارد.

محمد بن کعب قرظی هم در شعری نسبت به امام گفت:

یا باقر العلم لاهل التقیو خیر من کبّی علی الاجبل «۳»

موقعیت علمی امام باقر علیه السّلام

بی‌تردید از نظر بسیاری از علمای اهل سنت، امام باقر علیه السّلام در زمان حیات خویش شهرت فراوانی داشته و همواره محضر او از دوستدارانش، از تمامی بلاد و سرزمینهای اسلامی، پر بوده است. موقعیت علمی ایشان، به مثابه شخصیتی عالم و فقیه، به ویژه به عنوان نماینده علوم اهل بیت بسیاری را وامی‌داشت تا از محضر او بهره گیرند و حل اشکالات علمی و فقهی خود را از او بطلبند. در این میان اهل عراق

---

(۱). الاختصاص، ص ۶۲

(۲). عیون الاخبار، ج ۱، ص ۲۱۲

(۳). مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۳، ص ۷۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۰۴

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۸۹

که شیعیان بسیاری در میان آنها وجود داشت، مفتون شخصیت آن حضرت شده بودند. «۱»

در میان مراجعه کنندگان، آن چنان خضوعی نسبت به شخصیت علمی امام به چشم می‌خورد که عبد اللّه بن عطای مکی می گفت: ما رأیت العلماء عند أحد قطّ أصغر منهم عند أبی جعفر و لقد رأیت الحکم بن عیینهٔ مع جلالته فی القوم بین یدیه کأنّه صبیّ بین یدی معلّمه. «۲»

علما را در محضر هیچ کس کوچکتر از آنها در محضر ابو جعفر علیه السّلام ندیدم.

حکم بن عیینه با تمام عظمت علمی‌اش در میان مردم، در برابر آن حضرت مانند دانش‌آموزی در مقابل معلم خود به نظر می‌رسید.

شهرت علمی امام، در حدّ تعبیر ابن عنبهٔ «کان واسع العلم و وافر الحلم» مشهورتر از آن است که کسی بخواهد آن را بیان کند. «۳»

این شهرت در زمان خود ایشان، نه تنها در حجاز که: کان سیّد فقهاء الحجاز «۴» بلکه حتی در عراق و خراسان نیز به طور گسترده فراگیر شده بود. چنانکه راوی می گوید: دیدم که مردم خراسان دورش حلقه زده و اشکالات علمی خود را از او می‌پرسیدند. «۵»

ذهبی درباره امام باقر علیه السّلام می‌نویسد: کان أحد من جمع بین العلم و العمل و السؤدد و الشّرف و الثّقهٔ و الرّزانهٔ و کان أهلا للخلافهٔ. «۶» از کسانی است که بین علم و عمل و آقائی و شرف و وثاقت و متانت جمع کرده و اهلیّت برای خلافت داشت.

استاد ابو زهره درباره مرجعیت عام امام می‌نویسد: کان محمد الباقر علیه السّلام وریثهٔ الامام السجاد فی امامهٔ أهله و نیل الهدایهٔ و لذا کان مقصد العلماء من کل البلاد الاسلامیهٔ و ما زار أحد المدینهٔ إلّا عرج علی بیت محمد الباقر یأخذ عنه. امام باقر علیه السّلام وارث امام سجاد علیه السّلام در امامت و هدایت مردم بود، از این رو علمای تمام بلاد اسلام از هر سو به

---

(۱). الارشاد، ص ۲۸۲؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۳۲؛ کشف الغمه، ج ۲ ص ۱۲۶؛ الفصول المهمه، ص ۲۱۴

(۲). مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۳، ص ۷۹؛ الارشاد، ص ۲۸۰؛ حلیهٔ الاولیاء، ج ۳، ص ۱۸۰؛ کشف الغمه، ج ۲، صص ۱۱۸- ۱۱۷

(۳). عمدهٔ الطالب، ص ۱۹۵

(۴). شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۷۷

(۵). الکافی، ج ۶ ص ۲۶۶؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۵۷

(۶). سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۰۲

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۹۰

محضر او می‌شتافتند و کسی از مدینه دیدن نمی‌کرد جز این که به خدمت او شرفیاب شده و از علوم بی‌پایانش بهره‌ها می گرفت.

و همو می‌نویسد: کان یقصده من ائمهٔ الفقه و الحدیث کثیرون. «۱» از بزرگان فقه و حدیث، خیلی‌ها به قصد بهره‌گیری علمی پیش حضرتش می‌آمدند.

و از عیون الاخبار نقل شده است که: قد أخذ عنه اهل الفقه ظاهر الحلال و الحرام. «۲»

فقیهان، احکام حلال و حرام را از او می گرفتند.

او همانند پدرش امام سجاد علیه السّلام، که شهرت عظیم علمی در میان مردم داشت، مورد احترام خاص و عام بود. محمد بن منکدر که خود یکی از محدثان معروف اهل سنت بود، در عظمت امام پنجم شیعیان چنین می گوید: من جانشین علی بن الحسین،

از میان فرزندان او را- که نزدیکترین آنان به او از نظر علم و فضیلت هم می‌بایست باشد- ندیده بودم تا روزی که به محضر فرزندش محمد باقر علیه السّلام رسیدم. «۳»

بسیاری از دانشمندان بزرگ اسلامی درباره مقام علمی و موقعیت فقهی حضرتش جملات زیبایی بر زبان رانده‌اند که استاد اسد حیدر آنها را در کتاب خود گرد آورده است. «۴»

فراوانی و گستردگی روایات امام در زمینه‌های فقه، اعتقادات و علوم دیگر اسلامی، سبب شد تا محدثان اهل سنت نیز از آن حضرت نقل حدیث نمایند. یکی از معروفترین آنها «ابو حنیفه» است. او با توجه به این که بیشتر احادیث وارده از طریق اهل سنت را نمی‌پذیرفت، روایات زیادی از طریق اهل بیت و به ویژه امام باقر علیه السّلام نقل کرده است. «۵» ذهبی درباره کسانی که از امام روایت کرده‌اند از عمرو بن دینار، اعمش، اوزاعی، ابن جریح و قرة بن خالد یاد کرده است. «۶»

ابو اسحاق وقتی به او مراجعه کرد و مقام بسیار بلند و اعجاب‌انگیز علمی او را

---

(۱). الامام الصادق، ص ۲۲ دار الفکر العربی بیروت

(۲). حیاة الامام الباقر علیه السّلام، ج ۱، ص ۱۳۹

(۳). الاتحاف، ص ۱۴۵

(۴). الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۲، صص ۴۳۹- ۴۳۵

(۵). تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۱۲۷؛ نک: جامع مسانید الامام الاعظم ابو حنیفه.

(۶). تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۱۲۴

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۹۱

دید، در توصیف آن حضرت چنین گفت: لم أر مثله قطّ «۱» کسی را مانند او ندیده‌ام.

ابو زرعه دمشقی نیز درباره آن حضرت می گوید: إنّ أبا جعفر أکبر العلماء. «۲»

ابو جعفر از بزرگترین عالمان است.

به جرأت می‌توان گفت که در میان امامان شیعه پس از امیر مؤمنان علیه السّلام سند بخش عمده‌ای بیشترین قسمت روایات به امام باقر علیه السّلام و صادق علیه السّلام منتهی می گردد و این به دلیل موقعیت خاص سیاسی جامعه آن روز بود که این دو امام بیش از امامان دیگر فرصت نشر علوم آل محمد علیهم السّلام را پیدا کردند. از این روست که در جوامع حدیثی شیعه، بخش بزرگی از روایات اهل بیت از این دو امام بزرگوار نقل شده است.

همین مسأله سبب شد تا درباره امام باقر علیه السّلام گفته شود لم یظهر من ولد الحسن و الحسین من العلوم، ما ظهر منه فی التفسیر و الکلام و الأحکام و الحلال و الحرام. «۳» از فرزندان حسن علیه السّلام و حسین علیه السّلام آن چه در زمینه تفسیر، کلام، فتوا، و احکام حلال و حرام از آن حضرت صادر شده، از کس دیگری صادر نشده است.

نشر این احادیث سبب شهرت عظیم علمی آن امام همام، در آن روزگار به عنوان عالم، امام، فقیه و محدث بوده است. ابو زهره از میان انبوه کسانی که به آن حضرت مراجعه و از محضر او کسب علم کرده‌اند، به سفیان ثوری، سفیان بن عیینه (محدّث مکه) و ابو حنیفه اشاره کرده است. «۴»

ابرش کلبی از هشام بن عبد الملک پرسید: من هذا الذی احتوشته اهل العراق یسألونه؟ قال: هذا نبیّ الکوفة، و هو یزعم انّه ابن رسول الله و باقر العلم و مفسّر القرآن. «۵»

این کیست که مردم عراق او را در میان گرفته و مشکلات علمی خود را از او می‌پرسند؟ هشام گفت: این پیامبر کوفه است، خود را

پسر رسول خدا و شکافنده علم و مفسّر قرآن می‌داند.

---

(۱). الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۲، ص ۴۴۵؛ اعیان الشیعهٔ، ج ۴، قسم ۲، ص ۲۰

(۲). المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۷

(۳). مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۲۷؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۹۴

(۴). الامام الصادق علیه السّلام، ص ۲۲

(۵). بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۵۵ از مناقب؛ الکافی، ج ۸، ص ۱۲۰ (من هذا الذی تداکّ علیه الناس) یعنی این کیست که مردم بر او ازدحام کرده‌اند؟

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۹۲

در نقل دیگری آمده است که هشام او را با تعبیر «المفتون به اهل العراق» «۱» معرفی کرده؛ یعنی کسی که اهل عراق شیفته او هستند.

با این همه تمجید و تعظیم علما از آن حضرت، این سخن که «لیس یروی عن الباقر من یحتجّ به»؛ «۲» از روی کمال بی‌خردی است. انگیزه این اظهار نظرهای ناروا در مورد امام باقر علیه السّلام، تنگ نظری بسیاری از محدثین غیر شیعی است که هرگاه کسی کمترین توجهی به اهل بیت و علوم آنها داشته باشد، شیعه باشد یا نباشد، از نظر آنها حجیت و صلاحیت علمی خود را از دست می‌دهد! روشن نیست محدثان اهل سنت که در کتب روایی خود، آن همه روایت از امام باقر علیه السّلام نقل کرده‌اند، چگونه از نظرگاه تنگ ابن سعد جزو کسانی هستند که به آنان احتجاج نمی‌شود. همان طور که اشاره شد، سفیان ثوری، اوزاعی، ابو حنیفه و برخی دیگر که ابن حجر در تهذیب التهذیب نامشان را آورده، در آن شمارند. حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ۲۹۲ امام درگیر اختلافات فقهی بین فرق اسلامی ..... ص : ۲۹۲

امام درگیر اختلافات فقهی بین فرق اسلامی

سالهای (۱۱۴- ۹۴) زمان پیدایش مشربهای فقهی و اوج‌گیری نقل حدیث درباره تفسیر می‌باشد. از علمای اهل سنت کسانی مانند ابن شهاب زهری، مکحول، قتاده، هشام بن عروه و ... در زمینه نقل حدیث و ارائه فتوا فعالیت می‌کردند. وابستگی عالمانی مانند زهری، ابراهیم نخعی، ابو الزناد، رجاء بن حیاهٔ که همگی کم و بیش به دستگاه حاکمیت اموی وابستگی داشتند، ضرورت احیای سنت واقعی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را به دور از شائبه‌های تحریف عمدی خلفا و علمای وابسته به آنان مطرح می‌کرد. امام باقر علیه السّلام ضمن نامه‌ای به سعد الخیر از علمای سوء شکایت فراوان کرده و می‌فرماید:

فاعرف أشباه الأحبار و الرّهبان الذین ساروا بکتمان الکتاب و تحریفه فما ربحت تجارتهم و ما کانوا مهتدین. ثم اعرف أشباههم من هذه الأمّهٔ الذین أقاموا حروف الکتاب و

---

(۱). نور الابصار، ص ۱۴۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۰۵؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۳، ص ۷۹

(۲). طبقات الکبری، ج ۵، ص ۳۲۴. راویان وی افراد قابل قبولی نیستند.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۹۳

حرّفوا حدوده، فهم مع السادهٔ و الکبرهٔ، فاذا تفرقت قادهٔ الأهواء کانوا مع أکثرهم دنیّا و ذلک مبلغهم من العلم. «۱»

نظایر احبار و رهبان را ببین، احباری که کتاب خدا را از مردم کتمان و تحریف کرده و با تمام این احوال، سودی از کارشان نکرده

و راه به جایی نبردند. اکنون مانند آنها در این امت‌اند، کسانی که الفاظ قرآن را حفظ کرده و حدود آن را تحریف می‌کنند. آنها با اشراف و بزرگان هستند. زمانی که رهبران هواپرست متفرق شوند، آنها با کسانی هستند که دنیای بیشتری دارند. فهم آنها در همین حد است.

با نگاهی به فراوانی روایات نقل شده در این دوران و شهرت علم فقه در میان محدثان این زمان، می‌توان گفت که علم فقه نزد اهل سنت از این دوره به بعد وارد مرحله تدوین خود شده است. فروکش کردن تنشهای سیاسی پس از حادثه کربلا و شکست خوردن و از میان رفتن ابن زبیر و یکپارچه شدن حاکمیّت مروانیان، به ناچار بسیاری از علما را از صحنه سیاست دور کرد و به حوزه درس و حدیث سوق داد و آنها را واداشت تا به شکلی، اختلاف روایات را حل کنند و فتوای فقهی برای مردم ارائه دهند. اولین بار در سال ۱۰۰ هجری عمر بن عبد العزیز فرمان تدوین احادیث را خطاب به ابو بکر بن حزم صادر کرد. «۲» این خود بهترین شاهد است بر شروع تکاپوی فرهنگی اهل سنت در آغاز قرن دوم، مقارن با دوران امامت امام باقر علیه السّلام. از این رو امام احساس کرد که می‌بایست با ابراز و اشاعه نظرات فقهی اهل بیت در برابر انحرافاتی که به دلایل مختلفی در احادیث اهل سنت رسوخ کرده بود، موضعگیری نماید. نقطه نظرات فقه شیعه گرچه تا آن زمان به طور محدود و در حد اذان، تقیه، نماز میت و ...

روشن شده بود، اما با ظهور امام باقر علیه السّلام قدم مهمی در این راستا برداشته شد و یک جنبش فرهنگی تحسین برانگیزی در میان شیعه به وجود آمد. در این عصر بود که شیعه تدوین فرهنگ خود- شامل فقه و تفسیر و اخلاق- را آغاز کرد.

پیش از آن در جامعه اسلامی، فقه و احادیث فقهی در حد گسترده و به طور

---

(۱). روضة الکافی، ص ۷۷

(۲). المصنف، ج ۹، ص ۳۳۷؛ سنن الدارمی، ج ۱، ص ۱۲۶؛ تقیید العلم، ص ۱۰۶ و ۱۰۵

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۹۴

کامل مورد بی‌اعتنایی قرار گرفته بود. درگیریهای سیاسی و اندیشه‌های مادیگرانه شدیدی که دامنگیر دستگاه حکومت شده بود، باعث غفلت از اصل دین و به خصوص فقه در میان مردم گشته بود. جلوگیری از تدوین حدیث که به دستور خلیفه اوّل و دوم انجام گرفت، از عوامل عمده انزوای فقه بود، فقهی که حد اقل ۸۰ درصد آن متکی به احادیث روایت شده از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بود. ذهبی از ابو بکر نقل می‌کند که گفت:

فلا تحدّثوا عن رسول الله صلّی اللّه علیه و آله شیئا، فمن سألکم فقولوا: بیننا و بینکم کتاب الله فاستحلّوا حلاله و حرّموا حرامه. «۱»

از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله چیزی نقل نکنید و در جواب کسانی که از شما درباره حکم مسأله‌ای پرس‌وجو می‌کنند بگویید: کتاب خدا (قرآن) میان ما و شما است، حلالش را حلال و حرامش را حرام بشمارید.

در این زمینه از عمر نیز چنین نقل شده: أقلّوا الرّوایة عن رسول الله و أنا شریککم؛ «۲» از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله کمتر حدیث نقل کنید که در این کار من هم شما را همراهی می‌کنم.

و از معاویه نقل می‌کنند که گفت: علیکم من الحدیث بما کان فی عهد عمر، فإنّه کان قد أخاف الناس فی الحدیث عن رسول الله صلّی اللّه علیه و آله. «۳»

به روایاتی که در عهد عمر از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت شده است اکتفا کنید؛ زیرا عمر مردم را در مورد نقل حدیث از پیامبر بر حذر می‌داشت.

بی‌خبری مردم زمانی به اوج خود رسید که فتوحات اسلام آغاز گردید.

زمامداران و مردم به طوری مشغول کشورگشایی و امور نظامی و مسائل مالی و ...

شدند که فعالیت علمی و تربیت دینی به هیچ‌وجه جلب توجه نمی‌کرد. وقتی ابن عباس در آخر ماه رمضان در بصره که یکی از مراکز اصلی فتوحات بود بر بالای منبر گفت: أخرجوا صدقة صومکم، مردم معنای حرف او را نمی‌فهمیدند، لذا ابن عباس گفت: کسانی که از مردم مدینه در آنجا حاضرند برخیزند و برای آنها مفهوم

---

(۱). تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۲

(۲). تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۷

(۳). تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۷

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۹۵

صدقه صوم را توضیح دهند؛ فانهم لا یعلمون من زکاة الفطرة الواجبة شیئا؛ «۱» (آنان درباره زکات فطره واجب چیزی نمی‌دانند).

پس از آن، در دوران بنی امیه این ناآگاهی دینی بر شدت خود افزود، چنانکه دکتر علی حسن می‌نویسد:

... انه فی اثناء عصر بنی أمیّة الذین کانوا لا یهتمون کثیرا بامور الدین، کان الشعب فی الواقع قلیل الفهم و المعرفة للفقه و مسائل الدین و لم یکن یعرف من هذه الشئون الا اهل المدینة وحدهم. «۲»

در دوران بنی امیه که به امور دینی توجه چندانی نمی‌شد، مردم نسبت به فقه و مسائل دینی آگاهی نداشتند و چیزی از آن نمی‌فهمیدند و تنها اهل مدینه بودند که از اینگونه مسائل آگاهی داشتند.

در منابع دیگر نیز آمده که در طول نیمه دوم قرن اول هجری، مردم حتی کیفیت اقامه نماز و گزاردن حج را نیز نمی‌دانستند. «۳»

انس بن مالک با نگاهی به روزگار خویش می گفت: ما أعرف شیئا ممّا کان علی عهد رسول الله. قیل: الصلاة! قال: أ لیس صنعتم ما صنعتم فیها. «۴»

از آنچه که در زمان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله معمول بود، چیزی نمی‌بینم.! گفتند: نماز! گفت: چه تحریفهایی که در این نماز انجام ندادید!

همه اینها دلیل است بر فراموش شدن فقه در میان عامه که به درستی یکی از مهمترین دلائل پرداختن امام باقر و امام صادق علیهما السّلام به فقه، احیای آن در میان مردم و جلوگیری از تحریفی است که به یقین در تدوین و بازنویسی فقه روی می‌داد.

امام باقر علیه السّلام نماینده مکتب اهل بیت و از اولین بانیان فقه و تفسیر از دیدگاه مکتب شیعه. از نظر این مکتب دسترسی به علوم اصیل اسلامی تنها از طریق اهل بیت، که باب علم رسول خدا هستند، ممکن است و به همین جهت در کلمات امام

---

(۱). الإحکام فی الاصول الأحکام، ج ۲، ص ۱۳۱

(۲). نظرة عامة فی تاریخ الفقه الاسلامی، ص ۱۱۰

(۳). کشف القناع فی حجیة الاجماع، ص ۵۶

(۴). ضحی الاسلام، ج ۱، ص ۳۸۶؛ به نقل از بخاری و ترمذی، نک: جامع البیان العلم، ج ۲، ص ۲۴۴؛ دراسات و بحوث فی التاریخ و الاسلام، ج ۱، ص ۵۷- ۵۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۹۶

باقر علیه السّلام نمونه‌های فراوانی وجود دارد که ایشان مردم را دعوت به بهره‌گیری علمی از اهل بیت کرده و حدیث درست را تنها نزد آنان می‌داند. در روایتی آمده است که امام به سلمة بن کهیل و حکم بن عیینه می‌فرمود:

شرّقا أو غرّبا فلا تجدان علما صحیحا إلّا شیئا خرج من عندنا؛ «۱» به شرق و غرب عالم بروید جز علم ما علم صحیحی نمی‌یابید.

همچنین در کلام دیگری با اشاره به حسن بصری که از علمای معروف این زمان بود، فرمودند: فلیذهب الحسن- یعنی البصری- یمینا و شمالا فو اللّه ما یوجد العلم إلّا هاهنا؛ «۲» حسن بصری هرکجا می‌خواهد برود، به خدا قسم جز در نزد ما علمی پیدا نمی‌شود.

و در روایتی دیگر آمده: فلیذهب الناس حیث شاءوا، فو اللّه لیس الأمر إلّا من هاهنا- و أشار إلی بیته- «۳» مردم هرکجا که می‌خواهند بروند، به خدا قسم این امر جز در اینجا یافت نمی‌شود- و اشاره به خانه خود کرد.

این سخنان به صراحت مردم را دعوت می‌کند تا برای دریافت معارف دینی اصیل، عترت را معیار قرار دهند. پذیرش چنین دعوتی به معنای پذیرفتن تشیع بود.

در گفتاری دیگر از امام باقر علیه السّلام آمده است: آل محمّد أبواب الله و الدعاة إلی الجنّة و القادة إلیها، «۴» فرزندان رسول خدا درهای علوم الهی و راه رسیدن به رضای او و دعوت کنندگان به بهشت و سوق‌دهندگان مردم به آنجا هستند.

اصرار ما بر نقل این جملات با این تفصیل، روشن کردن این نکته است که این گفتارها از نظر تاریخی تأثیر خاص خویش را در شکل دادن تشیع ایفا کرده است.

چنانکه در نقل دیگری از امام باقر علیه السّلام آمده: أیها الناس! أین تذهبون و أین یراد بکم؟ بنا هدی الله أوّلکم و بنا ختم أخرکم، «۵» مردم کجا می‌روید، به کجا برده می‌شوید؟

---

(۱). اختیار معرفة الرجال، صص ۲۱۰- ۲۰۹؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۹۹؛ بصائر الدرجات، ص ۹

(۲). الکافی، ج ۱، ص ۵۱؛ وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۴۲

(۳). الکافی، ج ۱، ص ۳۹۹؛ بصائر الدرجات، ص ۱۲

(۴). تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۸۶؛ وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۹

(۵). الکافی، ج ۱، ص ۴۷۸

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۹۷

شما در آغاز به وسیله ما اهل بیت هدایت شدید و سر انجام کار شما نیز با ما پایان می‌پذیرد.

زمانی که هشام به مدینه آمد، امام در ضمن سخنانی فرمود: الحمد للّه الذی بعث محمد بالحقّ نبیا و أکرمنا به، فنحن صفوة الله علی خلقه و خیرته علی عباده و خلفاءه، فالسعید من اتّبعنا و الشّقی من عادانا و خالفنا، «۱» سپاس خدایی را که حضرت محمد صلّی اللّه علیه و آله را به پیامبری برگزید و ما را بوسیله او مورد احترام و تکریم قرار داد. پس ما برگزیدگان خدا از میان مخلوقات او و خلفای منصوب از جانب او هستیم، خوشبخت کسی است که از ما پیروی کند و بدبخت کسی است که ما را دشمن داشته و با ما مخالفت کند.

امام به عنوان نماینده این مکتب در مناظرات خود با دیگران می‌کوشیدند تا نظرهای فقهی اهل بیت را اشاعه داده و در عین حال موارد انحراف اهل سنت را مشخص کرده و به مردم بنمایانند. امام حتی از نظر بزرگترین علمای عصر خویش به عنوان میزان تشخیص صحیح از سقیم شناخته شده بود و فراوان پیش می‌آمد که آنان عقاید خود را پیش آن حضرت عرضه می‌کردند تا به صحّت و سقم آن واقف شوند.

ابو زهره پس از نقل یکی از جلسات مناظره ابو حنیفه با امام، چنین می‌نویسد:

و من هذا الخبر تبین امامة الباقر للعلماء یحضرون الیه و یحاسبهم علی ما یبلغه عنهم او یبدر منهم و کأنّه الرئیس یحاکم مرءوسیه لیحملهم علی الجادة و هم یقبلون طائعین تلک الرئاسة. «۲»

از این خبر، امامت باقر علیه السّلام برای علما روشن می‌شود. آنها پیش آن حضرت حاضر می‌شدند، حضرت عقاید و نظرات ایشان

را نقـد می‌کرد. گویا آن حضـرت رئیسـی بود که به زیر دسـتانش حاکم بود، تا آنان را به شاهراه هدایت رهنمود شود و علمای آن عصر به ریاست او گردن نهاده و از او اطاعت می‌کردند.

یک بار عبد الله بن معمر (عمیر) لیثی نزد امام باقر علیه السّلام آمد و پرسید: آیا این که

---

(۱). دلائل الامامه، ص ۱۰۴؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۰۶

(۲). الامام الصادق علیه السّلام، ص ۲۴

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۹۸

شایع شده شما فتوا به حلیت متعه داده‌اید درست است؟ امام فرمود: أحلّها اللّه فی کتابه و سنّها رسول الله و عمل بها أصحابه. خدا آن را در کتابش حلال فرموده و سنت پیامبر بر آن قرار گرفته و یاران آن حضرت بدان عمل کرده‌اند.

عبد الله گفت: اما عمر از آن نهی کرده است. امام پاسخ داد: فأنت علی قول صاحبک و أنا علی قول رسول الله صلّی اللّه علیه و آله؛ «۱» تو بر فتوای رفیقت باش و من بر حکم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله.

همـانگونه که دیـدیم امـام بر پـایه کتـاب و سـنّت اسـتدلال کرده و بـا کسـانی که به غیر آنها اسـتناد و اسـتدلال می‌کردنـد به مقابله برمی‌خاست. روایت زیر، همین مشی امام را نشان می‌دهد:

مکحول بن ابراهیم از قیس بن ربیع روایت می‌کنـد: از ابو اسـحاق درباره مسح بر خفین (چکمه) پرسـیدم. در جواب گفت: مردم را می‌دیدم که مسح بر خفین می‌کردند تا شخصی از بنی هاشم را که محمد بن علی بن الحسین بود دیده و درباره مسح بر خفین از او سؤال کردم، فرمود: لم یکن امیر المؤمنین علیه السّلام یمسح علیها (و کان یقول): سبق الکتاب المسح علی الخفین. «۲»

امیر مؤمنان علی علیه السّـلام بر خفین مسح نمی‌کرد و (و آن حضـرت می‌فرمود:) کتاب خدا نیز آن را تجویز نکرده است. سپس ابو اسحاق سخن خود را چنین ادامه می‌دهد:

از وقتی که امام مرا نهی کرد من دیگر مسـح بر خفین نکردم. قیس بن ربیع می‌گویـد: من نیز از وقتی که این مسأله را از ابو اسـحاق شنیدم، دیگر مسح بر خفین ننمودم.

متانت استدلال امام بر اساس کتاب و سنت، نه تنها ابو اسحاق بلکه قیس بن ربیع را نیز واداشت تا به قول او گردن نهد.

در مورد دیگر، وقتی نـافع مولی عمر به منظور اسـتدلال بر حکمی، حـدیثی را نقل کرد و آن را به شـکل نادرستی روایت کرد، امام این تحریف را آشکار و حدیث را به شکل صحیح آن روایت فرمود. «۳» امام وی را که در جمعی نشسته و فتوا می‌داد مورد

---

(۱). نثر الدر، ج ۱، ص ۳۴۴؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۶۲؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۵۶؛ و نک: المیزان، ج ۳، ص ۳۸۹

(۲). الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۲، ص ۴۵۲

(۳). دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۲۶۰؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۵، صص ۲۸۵- ۲۸۶- ۳۰۰

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۲۹۹

انکار قرار داد.

اصـحاب امـام بـاقر علیه السّـلام نیز در برابر اسـتدلالهای سـست ابو حنیفه، در موضوعات فقهی ایسـتادگی کرده و او را از نظر فقهی محکوم می‌کردند. «۱»

امام باقر علیه السّـلام استدلالهای اصحاب قیاس را به تندی رد کرد «۲» و پس از آن حضـرت، فرزندش امام صادق علیه السّلام هم با آنان مخالفت نمود. امام باقر علیه السّـلام در برابر سایر فرق اسـلامی منحرف نیز موضع تندی اتخاذ کرده و با این برخورد کوشـیدند

محدوده اعتقادی صحیح اهل بیت را در زمینه‌های مختلف از سایر فرق، مشخص و جدا کنند.

موضعگیری امام در مقابل مرجئه بسیار قاطعانه و حساس بود. برخی از مرجئه صرفنظر از این سخن درست که ایمان لفظی یک فرد را از جمیع حقوق یک مسلمان در جامعه اسلامی برخوردار می کند، ایمان حقیقی را نیز تنها یک اعتقاد درونی دانستند و نقشی برای عمل صالح در آن قائل نبودند. افزون بر آن مرجئه با عقاید شیعه درباره دشمنان امیر مؤمنان علیه السّلام مخالف بودند. در موردی امام با اشاره به این فرقه چنین فرمود: اللّهم العن المرجئة فإنّهم أعداءنا فی الدنیا و الآخرة. «۳» خداوندا مرجئه را از رحمت خود دور کن که آنها دشمنان ما در دنیا و آخرت می‌باشند.

امام در مقابل خوارج نیز که در آن زمان کرّ و فری داشتند موضع گیری می کرد.

از نظر آن حضرت، آنان متنسّکین جاهل و گروهی خشکه مقدس قشری هستند که در عقاید خود متعصّب و تنگ‌نظر بودند و درباره آنان فرمود:

انّ الخوارج ضیّقوا علی أنفسهم بجهالتهم انّ الدین أوسع من ذلک. «۴»

خوارج از روی جهالت عرصه را بر خود تنگ گرفته‌اند، دین ملایمتر و قابل انعطافتر از آن است که آنان می‌شناسند.

---

(۱). دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۹۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۲۸۷- ۲۸۶

(۲). وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۳۹

(۳). الکافی، ج ۸، ص ۲۷۶؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۹۱

(۴). التهذیب، ج ۱، ص ۲۴۱؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۸۳

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۰۰

مبارزه با یهود و اسرائیلیات

از جمله گروههای خطرناکی که آن روزها در جامعه اسلامی حضور داشتند و تأثیر عمیقی در فرهنگ آن روزگار بر جا گذاشتند، یهودیان بودند. شماری از احبار یهود که به ظاهر مسلمان شده و گروهی دیگر که هنوز به دین خود باقی مانده بودند در جامعه اسلامی پراکنده شده و مرجعیّت علمی قشری از ساده‌لوحان را به عهده داشتند.

تأثیری که آنان بر فرهنگ اسلام از خود بر جا نهادند، به صورت احادیث جعلی به نام اسرائیلیات پدیدار گشت که بیشترین قسمت این احادیث درباره تفسیر و مراتب و شئون زندگی پیامبران سلف، جعل شده بود. از جمله علمای اسلامی که این احادیث را در تألیفات خود وارد کرده، طبری مفسر معروف است که بیشترین روایات را باره تفسیر قرآن از منابع یهودی- با واسطه یا بی‌واسطه- به دست آورده است.

تلاش علمی یهود- در داخل جامعه اسلامی به ویژه در محافل علمی آن- در مسائل فقهی و کلامی نیز تأثیری نگران‌کننده نهاد و این موضوع در تاریخ چنان روشن است که جای کوچکترین تردید و شبهه‌ای در آن وجود ندارد. «۱»

مبارزه با یهود و القائات سوء آنها در فرهنگ اسلام، بخش مهمی از برنامه کار ائمه طاهرین علیهم السّلام را به خود اختصاص داده بود. تکذیب احادیث دروغین و ساخته و پرداخته یهودیان در مورد انبیای الهی و مطالبی که باعث خدشه‌دار شدن چهره ملکوتی پیامبران خدا شده است، در برخوردهای ائمه اطهار علیهم السّلام به خوبی دیده می‌شود. در اینجا به دو نمونه از آن اشاره می کنیم:

الف: دو نفر پیش حضرت داود دعوایی مطرح کرده و او را برای رسیدگی در این موضوع فرا خواندند که آیات ۲۳ و ۲۴ سوره «ص» ناظر بر این جریان است.

دعوای طرح شده از این قرار است که یکی از این دو نفر، ۹۹ گوسفند داشت و آن دیگری یک رأس. آن که یک گوسفند داشت از دست دیگری شکایت کرد که برادرش با داشتن ۹۹ گوسفند در نظر دارد یک رأس گوسفند او را نیز تصاحب نماید. داود علیه السّلام بدون استماع اظهارات نفر دوم چنین قضاوت می‌کند: قال لقد ظلمک بسؤال نعجتک الی

---

(۱). بحوث مع اهل السنهٔ و السلفیهٔ، صص ۵۱- ۵۰

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۰۱

نعاجه .. با خواستن گوسفند تو و افزودن آن بر گوسفندان خود بر تو ستم روا داشته است ...

درباره این حدیث یهودیان احادیثی جعل کرده و میان مسلمانان رواج دادند مبنی بر این که این داستان کنایه از ازدواج داود با همسر «اوریا» است. طبق این احادیث جعلی، داود پیامبر به دنبال کبوتری بر پشت بام می‌رود و در آنجا که مشرف بر منزل «اوریا» بود، همسر او را می‌بیند و دل به او می‌بندد و به منظور رسیدن به هدف خود، «اوریا» را در صف مقدم جنگ قرار می‌دهد و او کشته می‌شود و داود با همسر او ازدواج می‌کند و خداوند در این آیات به طور سمبلیک به این مطلب اشاره می‌کند.

روشن است که این روایات دروغین تا چه حد و از چه جهاتی می‌تواند شخصیت داود را به عنوان پیامبری از فرستادگان خدا خدشه‌دار سازد. این احادیث که در عصر اول اسلام توسط افرادی همچون «کعب الاحبار» و «عبد الله بن سلام» رواج یافته بود، مورد حمله امام علی بن ابی طالب علیه السّلام نیز قرار گرفت. حضرت در این باره فرمود: لا اوتی برجل یزعم انّ داود تزوج امرأهٔ اوریا الّا جلّدته حدّین حدّا للنبوّهٔ و حدّا للاسلام. «۱» اگر کسی را که معتقد است داود علیه السّلام با همسر اوریا ازدواج کرده، پیش من بیاورند، بر او دو حدّ جاری می‌کنم، حدّی به خاطر هتک نبوّت و حدّی دیگر برای اسلام.

امام رضا علیه السّلام نیز احادیث اسرائیلی را محکوم می‌کردند. «۲»

الف: یهودیانی که در جامعه اسلامی زندگی می‌کردند- اعمّ از آن عدّه که به ظاهر اسلام آورده بودند و یا آنان که هنوز بر دین یهود باقی بودند- می‌کوشیدند برتری بیت المقدس- که قبله یهودیان بود- بر کعبه را به مسلمانان بقبولانند؛ از این رو در این زمینه دست به جعل احادیثی زدند و آنها را به طور گسترده در میان مسلمانان رواج دادند. زراره نقل می‌کند: در خدمت امام باقر علیه السّلام نشسته بودم و امام در حالی که در مقابل کعبه نشسته بود فرمود: نگاه کردن به خانه خدا عبادت است. در همان حال شخصی از قبیله بجیله که او را عاصم بن عمر می‌نامیدند، نزد امام آمد و گفت: کعب

---

(۱). مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۷۲

(۲). تفسیر الصافی، ج ۴، ص ۲۹۶- ۲۹۵

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۰۲

الاحبار می‌گوید: انّ الکعبهٔ تسجد لبیت المقدس فی کلّ غداهٔ؛ کعبه هر صبحگاهان برابر بیت المقدس سجده می‌کند.

امام فرمود: نظر تو در مورد سخن کعب الاحبار چیست؟ آن مرد گفت: سخن کعب صحیح است. امام باقر علیه السّلام فرمود: کذبت و کذب کعب الأحبار معک. تو و کعب الاحبار هر دو دروغ می‌گویید. آنگاه در حالی که به شدّت ناراحت بود فرمود: ما خلق اللّه عز و جل بقعهٔ فی الأرض أحبّ الیه منها. «۱» خداوند بقعه‌ای محبوب‌تر از کعبه روی زمین نیافریده است.

امامان دیگر شیعه نیز بعدها با تعابیری نظیر لا تشبّهوا بالیهود «۲» می‌کوشیدند این رابطه فرهنگی نامطلوب را که میان مسلمانان و یهود به وجود آمده بود و می‌رفت تا فرهنگ اصیل و غنی اسلام را به انحراف بکشاند، قطع کنند و این در حالی بود که راویان دیگر فرق اسلامی ساده‌لوحانه از این احادیث استقبال کرده و آنها را در ابواب مختلف کتابهایشان نقل نمودند و فرهنگ خود را با

آن آلوده کردنـد، ولی تـابعین اهـل بیت بـا الهـام گرفتن از آنان، در مقابل این انـدیشه‌های انحرافی و عوام‌پسـند، به هوش بوده و از آسیب آن در امان ماندند.

اشاره به این نقل نیز مناسب است که محمد بن کعب قرظی از راویان اخبار اسـرائیلی و امام باقر علیه السّلام در جایی با هم بودند، از هشام بن عبد الملک سخن به میان آمد.

در آنجا قرظی به طعنه به امام گفت: شـما خانواده با شمشیر به مقاصدتان نخواهید رسید. بعد هم با نقل یک خبر اسرائیلی کوشید تا این مطلب را اثبات کند. «۳»

میراث فرهنگی امام باقر علیه السّلام

بـا نگـاهی کوتاه به مسانیـد فقهی و تفسـیری شـیعه، به خوبی می‌توان دریافت که بخش زیادی از روایات فقهی، اخلاقی و تفسـیری شیعه از امام باقر علیه السّلام نقل شده است. وسائل الشیعهٔ و کتب تفسیری مانند البرهان از بحرانی و صافی از فیض کاشانی، حاوی

---

(۱). الکافی، ج ۴، ص ۲۳۹؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۵۴

(۲). وسائل الشیعهٔ، ج ۳، ص ۵۷۱

(۳). ربیع الابرار، ج ۲، صص ۸۴۳- ۸۴۴

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۰۳

روایات زیادی در زمینه تبیین مسائل فقهی و توضیح آیات قرآن و شأن نزول آنهاست که از آن حضرت روایت شده است. علاوه بر اینها مقدار زیادی اخبار تاریخی درباره امیر المؤمنین و جنگ صفین نیز از آن حضرت نقل شده است. «۱»

همچنین در زمینه اخلاقیات، جملات گهربار و پرمغزی از امام باقر علیه السّـلام روایت گردیـده است؛ جملات قصاری که در نهایت زیبایی و برخاسـته از روح عصـمت و کمالات درونی امام است. اربلی نوشـته است که اخبار انبیا فراوان از امام باقر علیه السّـلام نقل شده و مردم اخبار مغازی را از ایشان نقل کرده‌اند و در احکام و مناسک حج به آنچه ایشان از رسول خدا صـلّی اللّه علیه و آله نقل کرده استناد کرده‌اند. آنها همچنین اخباری در تفسیر قرآن از وی نوشته و خاصه و عامه از آن بزرگوار حدیث نقل کرده‌اند. «۲»

در این مورد ابو زهره نیز می‌نویسد:

و کان رضـی الله عنه مفسّرا للقرآن و مفسّرا للفقه الاسلامی مدرکا حکمهٔ الاوامر و النواهی فاهما کل الفهم لمرامیها. «۳» آن حضرت مفسر قرآن و مبیّن فقه اسلامی بود و فلسفه اوامر و نواهی را درک می‌کرد و هدف آن را در حد نهایی آن می‌فهمید.

نیز در زمینه اندیشه‌ها و جملات اخلاقی- اجتماعی امام می‌نویسد:

و لکمال نفسه و نور قلبه و قوهٔ مـدارکه أنطقه الله تعالی بالحکم الرائعهٔ و رویت عنه عبارات فی الاخلاق الشخصـیهٔ و الاجتماعیهٔ ما لو نظم فی سلوک لتکون منه مذهب خلق سام. «۴»

به خاطر کمال نفسانی و روشـنی قلب و قدرت درکش، خداوند حکمتهای اعجاب‌انگیزی بر زبان او جاری ساخت و عباراتی درباره اخلاق شخصـی و اجتماعی از آن حضرت روایت شده که اگر مرتب شوند یک روش گرانبها و جامعی از آن در زمینه‌های اخلاقی به وجود می‌آید.

نمونه‌ای از درسـهای اخلاـق عملی امـام، مخـالفت آن با خشک‌مقدسـی بود. آن حضـرت در مقام عمل، با نظر آن دسـته که گمان می‌کردند ترک کامل نعمتهای دنیوی،

---

(۱). نک: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، صص ۲۱۲- ۲۱۳، ۲۲۹- ۲۳۴، ۲۸۶ و ج ۳، ص ۳۲۴ و ج ۴، صص ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰ و ج ۶، ص ۱۳؛ نک: تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۳۷، ج ۵، صص ۱۷۶- ۱۹۷، ط عز الدین

(۲). کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۲۶

(۳). الامام الصادق علیه السّلام، ص ۲۴

(۴). الامام الصادق علیه السّلام، ص ۲۴

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۰۴

ورع اسلامی و زهد است مقابله می‌کرد. حکم بن عیینه می‌گوید:

دخلت علی ابی جعفر و هو فی بیت منجّد و علیه قمیص رطب و ملحفهٔ مصبوغهٔ قد أثّر الصّبغ علی عاتقه، فجعلت أنظر الی البیت و أنظر فی هیئته، فقال لی: یا حکم و ما تقول فی هذا؟ فقلت: ما عسیت أن أقول و أنا أراه علیک، فأما عندنا فإنما یفعله الشباب المرهق، فقال لی: یا حکم! «من حرّم زینهٔ الله التی أخرج لعباده و الطیبات من الرزق» و هذا ممّا أخرج الله لعباده، فأمّا هذا البیت الذی تری فهو بیت المرأهٔ و أنا قریب العهد بالعرس و بیتی البیت الذی تعرف. «۱»

روزی خدمت ابو جعفر علیه السّلام مشرف شدم و او را در خانه‌ای تزیین شده و آراسته یافتم، در حالی که آن حضرت پیراهن مرطوبی بر تن داشت و روی آن، ملافه رنگارنگی بر دوش انداخته بودند و رنگ ملحفه در شانه‌شان اثر گذاشته بود. داشتم خانه و طرز تزیین آن را تماشا می‌کردم که آن حضرت مرا مورد خطاب قرار داده و فرمودند: راجع به وضع اتاق چه فکر می‌کنی؟ گفتم: حالا- که شما در این وضعیت قرار گرفته‌اید، من چه می‌توانم بگویم، اما بین ما این کار نوجوانان است. فرمودند: ای حکم! «زینت‌هایی را که خدا برای مردم اجازه داده و روزیهای حلال او را چه کسی حرام کرده»؟ این که می‌بینی از همان قسمتی است که خدا برای مردم حلال فرموده است؛ و اما این اتاق را که می‌بینی اتاق همسر جدیدم است که تازه با او ازدواج کردم.

اتاق من همان است که می‌شناسی.

عده‌ای فکر می‌کردند تلاش برای معاش، که نشانه فعالیت برای زندگی بهتر است، درست نیست. محمد بن منکدر یکی از حفّاظ قرآن در عصر امام باقر علیه السّلام در ضمن تمجید از آن حضرت می‌گوید: می‌خواستم او را وعظ کنم که او مرا موعظه فرمود. سؤال کردند چگونه؟ گفت: روزی از مدینه بیرون آمدم و در صحرا محمد بن علی بن الحسین علیهم السّلام را دیدم. او در حالی که بدن چاقی داشت در کنار دو غلام سیاه کار می‌کرد، پیش خود گفتم: سبحان الله! پیر مردی از قریش، در چنین ساعتی با این وضعیت برای به دست آوردن دنیا در تلاش است. باید او را موعظه کنم! نزد او رفته

---

(۱). الکافی، ج ۶، ص ۴۴۶؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۹۲

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۰۵

و گفتم: خداوند تو را حفظ کند، اگر در این حالی که هستی اجل تو برسد چه خواهی کرد؟! فرمود: اگر در این حالی که هستم اجلم سر رسد، در حالی که در اطاعت خدا بوده‌ام از دنیا رفته‌ام. من با کار کردنم، خودم و عیالم را از محتاج بودن به تو و به مردم حفظ می‌کنم. وقتی از سر رسیدن اجل هراسناک خواهم بود که اجل مرا در حال نافرمانی خدا دریافته باشد. گفتم: ای فرزند رسول خدا! راست فرمودی، من می‌خواستم تو را موعظه کنم که تو مرا موعظه فرمودی. «۱»

امام باقر علیه السّلام به ویژه درباره تفسیر، شهرت بسزایی دارد به همین جهت درباره شخصیت علمی او گفته‌اند: لم یظهر عن احد من ولد الحسن و الحسین من العلوم ما ظهر منه من التفسیر و الکلام و الفتیا و الاحکام و الحلال و الحرام. «۲»

مالک ابن اعین جهنی در شعری امام باقر علیه السّلام را چنین ستوده است:

اذا طلب الناس علم القرآن کانت قریش علیه عیالا

و ان فاه فیه ابن بنت النبی تلقت یداه فروعا طوالا «۳» اگر مردم در صدد جستجوی علم قرآن برآیند، باید بدانند که قریش اهل و عائله ایشان هستند و اگر فرزند دختر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله (امام باقر علیه السّلام) درباره علوم قرآن لب به سخن بگشاید، فروع زیادی برای آن ترسیم می کند.

درباره مسائل کلامی نیز امام باقر علیه السّلام بسیاری از خطبه‌های امیر مؤمنان علیه السّلام را در مسائل مربوط به توحید و صفات خدا «۴» روایت کرده‌اند. همینطور آن حضرت بیانگر بسیاری از نکات دقیق مسائل کلامی مورد اختلاف بین شیعه و اهل سنت می‌باشند.

این روایات در اصول کافی به وفور دیده می‌شوند.

ابن ندیم در الفهرست، کتاب تفسیری به امام باقر علیه السّلام نسبت داده و گفته است که

---

(۱). الکافی، ج ۵، ص ۷۳ و ج ۶، ص ۴۴۶؛ التهذیب، ج ۶، ص ۳۲۵؛ الفصول المهمه، ص ۲۱۳؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۹۲؛ و نک: تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۳۵۲

(۲). المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۲۷؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۹۴

(۳). الاتحاف بحب الاشراف، ص ۱۴۴؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۲۳؛ عمدة الطالب، ص ۱۹۵؛ الفصول المهمه، ص ۲۱۰- ۲۱۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۰۴؛ نور الابصار، ص ۱۴۳

(۴). نک: حیاة الامام الباقر علیه السّلام، باقر شریف قرشی، ج ۱، ص ۱۹۰

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۰۶

آن را ابو الجارود زیاد بن منذر از امام نقل کرده است. «۱» بخش بزرگی از این روایات در تفسیر قمی و تفسیر پرارج مجمع البیان آمده است.

تلاشهای خستگی‌ناپذیر امام باقر علیه السّلام و پس از وی تلاشهای امام صادق علیه السّلام سبب شد تا فقه شیعه با اتکای به احادیث رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و اشراقات و الهامات غیبی بر قلوب ائمه اطهار علیهم السّلام، زودتر از اهل سنت و ... به مرحله تدوین برسد تا جایی که مصطفی عبد الرازق می‌نویسد:

و من المعقول ان یکون الشروع الی تدوین الفقه کان أسرع الی الشیعة لأنّ اعتقادهم العصمة فی أئمّتهم أو ما یشبه العصمة کان حریّا الی تدوین أقضیتهم و فتاویهم؛ «۲»

پذیرفتن این که تدوین فقه شیعه زودتر از فرق دیگر اسلامی شروع شده عاقلانه است؛ زیرا اعتقاد آنان به عصمت یا معانی شبیه آن در مورد ائمه‌شان چنین اقتضا می کرده که قضاوتها و فتاوای آنها به وسیله پیروانشان تدوین گردد.

این میراث فقهی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بود که از طریق اهل بیت عصمت به طور مستقل به ما رسیده است. اهل سنت احادیثی را که از امام باقر علیه السّلام نقل می کنند، معمولا- با اتصال سند آن از پدرش از پدرانش به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله می‌رسانند، ولی شیعه به دلیل اعتقاد به امامت و عصمت آن حضرت و دیگر ائمه، نیازی به ذکر سند نمی‌بیند. از خود امام باقر علیه السّلام درباره احادیثی که بدون ذکر سند از پیغمبر نقل می کند، سؤال شد، فرمودند:

اذا حدّثت بالحدیث و لم اسنده، فسندی فیه الی زین العابدین، عن أبیه الحسین الشهید عن أبیه علی بن ابی طالب علیه السّلام عن رسول الله عن جبریل عن اللّه تعالی. «۳» وقتی حدیثی را روایت کرده و سند آن را ذکر نمی کنم سند من در چنین مواردی پدرم زین العابدین از پدرش حسین شهید از پدرش علی بن ابی طالب، از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از جبرئیل و پس از آن از خداست.

امام باقر علیه السّلام مانند دیگر امامان شیعه برای بیان اهمیت موقعیت اهل بیت از

---

(۱). نک: تأسیس الشیعهٔ العلوم الاسلام، ص ۳۲۷؛ تفسیر ابی الجارود در کتاب تفسیر قمی درج شده که البته طرق تفسیر ابی الجارود مورد اشکال محققین واقع شده است، نک: الذّریعهٔ، ذیل اسم، «تفسیر ابی الجارود».

(۲). تمهید لتاریخ الفقه الاسلامی، ص ۲۰۳

(۳). الامالی، ص ۴۲؛ اعلام الوری، ص ۲۴۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۰۷

لحاظ دین، کوشش بلیغی از خود نشان می‌داد و در روایتی که در این زمینه از آن حضرت نقل شده، چنین آمده است: آل محمد أبواب الله و سبیله و الدّعاهٔ الی الجنّهٔ و القادهٔ الیها «۱» فرزندان رسول خدا، درهای علوم الهی و راه وصول به رضای او و دعوت کنندگان به بهشت و سوق‌دهندگان مردم بدان هستند.

و نیز از آن حضرت روایت شده: کلّ شیء لم یخرج من هذا البیت فهو وبال؛ «۲» هر آن چیزی که از این خانه بیرون نیاید خالی از پیامد سوء نخواهد بود.

در حقیقت آن حضرت علوم پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را از طریق امام علی علیه السّلام برای مردم روایت می‌کردند و این در زمانی بود که کسانی چون مکحول «۳» وقتی حدیثی از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت می‌کردند از شدت ترس، آن حضرت را با عنوان ابو زینب یاد می‌کردند. بنابراین می‌بینیم که شیعه، تنها وارث احادیث رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله می‌باشد و دلیل آن این است که این میراث مورد به مورد به قرآن اتکا دارد، به طوری که امام باقر علیه السّلام فرمود: اذا حدّثتکم بشیء فسألونی عن کتاب الله؛ «۴» وقتی حدیثی برای شما نقل می‌کنم در موضوع مطابقت آن با کتاب خدا، از من سؤال کنید.

این میراث امام باقر علیه السّلام است که سبب حفظ و سلامت شیعه از تحریفات حدیثی شده است که به دلیل ننوشتن حدیث و انگیزه‌های دیگر زمینه‌های آن ایجاد شده بود. امام باقر علیه السّلام با استناد به حدیث: علیّ أقضاکم- علی قاضی‌ترین شماست- که از طرق متعددی از شخص رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نقل شده، می‌کوشید یکی از علمای اهل سنت را به پذیرفتن احکام قضایی امیر مؤمنان علیه السّلام واداشته و عقیده آن عالم را دایر بر جواز عمل به احکام قضایی دیگران باطل سازد. «۵» همچنین آن حضرت در پاره‌ای از موارد، علومی را که از طریق برخی صحابه نقل شده بود، به صراحت باطل اعلام می‌کرد، به طوری که یک بار پس از تقسیم احکام به «اسلامی» و «جاهلی» فرمود:

---

(۱). تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۸۶؛ وسائل الشیعهٔ، ج ۱۸، ص ۹

(۲). المیزان، ج ۳، ص ۱۷۶ از کافی

(۳). ابن ابی الحدید او را به بغض امیر المؤمنین علیه السّلام نسبت داده است. نک: الاختصاص، ص ۱۲۸

(۴). المیزان، ج ۳، ص ۱۷۶، به نقل از کافی

(۵). التهذیب، ج ۶، صص ۲۲۱- ۲۲۰؛ الکافی، ج ۷، ص ۴۰۸؛ وسائل الشیعهٔ، ج ۱۸، ص ۸- ۹

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۰۸

اشهدکم علی زید بن ثابت، لقد حکم فی الفرائض بأحکام الجاهلیهٔ. «۱» شما را گواه می‌گیریم بر زید بن ثابت که در مسأله ارث مطابق احکام جاهلیت حکم کرده است.

وضع و موقعیت شیعه از دیدگاه امام

دوران امامت امام باقر علیه السّلام مصادف با ادامه فشارهای خلفای بنی امیه و حکام آنها با شیعیان در عراق بود. عراق مرکز اصلی شیعه بود و از این رو در مورد امام باقر علیه السّلام گفته می‌شد:

«المفتون به اهل العراق» «۲» «امام اهل العراق» «۳» و یا «الذی قد تداکّ علیه الناس یسألونه». «۴»

شیعیان همه‌ساله در موسم حج با امام تماس داشتند. این تماسها معمولا یا در مکه و یا در بازگشت زایرین بیت الله الحرام و عبور آنها از مدینه صورت می گرفت.

در این باره امام رضا علیه السّلام می‌فرماید:

مع ما فیه (الحج) من التفقّه و نقل أخبار الائمّة علیهم السّلام. «۵» در حج منافعی چون تفقه در دین و نقل اخبار امامان وجود دارد.

البته از برخی اخبار به دست می‌آید که مردم عراق از رفتن نزد امام باقر علیه السّلام در مدینه نهی شده بودند. «۶»

مسأله‌ای که در این دوران برای امام و شیعیان وی پیدا شده بود، مشکل غلات بود که شمار آنها در آن روزگار رو به فزونی گذاشته بود. آنها با سوء استفاده از روایات امام و نسبت دادن احادیث جعلی به آن حضرت می کوشیدند از حیثیت امامان و شیعیان برخوردار شده و با کشاندن شیعه ساده‌لوح به دنبال خود، به اهداف خود برسند. زمانی که امام در مدینه بود، این فرصت طلبی‌ها هر چه بیشتر شدت گرفت.

وقتی که امام آنها را از خود طرد کردند، اصحاب آن حضرت نیز، غلات را از جمع خود بیرون راندند. مغیرهٔ بن سعید و بیان بن سمعان که هر دو از معروفترین

---

(۱). الکافی، ج ۷، ص ۴۰۷؛ التهذیب، ج ۶، ص ۲۱۷

(۲). الارشاد، ص ۲۸۲ (کسی که اهل عراق شیفته او هستند)

(۳). اعیان الشیعهٔ، ج ۴، قسم ۲، ص ۴۳

(۴). الکافی، ج ۸، ص ۱۲۰

(۵). وسائل الشیعهٔ، ج ۸، ص ۸

(۶). مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۳، ص ۸۳

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۰۹

شخصیتهای غالیان و از رهبران آنها بودند، توسط اصحاب امام باقر علیه السّلام تکفیر شدند.

ابو هریره عجلی در شعری در این باره می گوید:

أبا جعفر أنت الامام نحبّه‌و نرضی الذی ترضی به و نتابع

أتتنا رجال یحملون علیکم‌أحادیث قد ضاقت بهن الأضالع

أحادیث أفشاها المغیرهٔ عنکم‌و شرّ الامور المحدثات البدائع «۱» ای ابو جعفر! تو امامی هستی که ما دوستش داریم و هر آنچه تو راضی هستی ما بدان راضی بوده و از آن پیروی می کنیم. کسانی پیش ما آمده و احادیثی را به شما نسبت می‌دهند که ما از شنیدن آن دلگیر می‌شویم، احادیثی که مغیره آنها را از شما روایت می کند و بدترین چیزها، بدعتهاست.

این اشعار نشانگر تلاشهای غلات و اشاعه احادیث دروغ از طریق ائمه برای جذب شیعیان عراق بود. آنها با توسل به اطاعت امام، خود را از عمل به وظایف اسلامی معاف دانسته و شناخت و معرفت امام را برای فلاح و رسیدن به اهداف عالیه اسلامی کافی می‌شمردند.

در برابر، امام باقر علیه السّلام مکرر به لزوم تکیه بر عمل صالح تأکید می‌فرمود.

سخنانی نظیر احادیث زیر از آن حضرت اقدامی بر نفی موضع غلات و اندیشه‌های فاسد آنان بود و انگیزه صدور احادیثی از این قبیل حد اقل از یک زاویه برای خنثی کردن آثار اندیشه‌های غلات در میان شیعه بوده است.

در یک مورد حضرت فرمودند: إنّ شیعتنا من أطاع اللّه. «۲» شیعیان ما اطاعت کنندگان خدا هستند. و در جای دیگر فرمودند: شیعتنا أهل الورع و الاجتهاد و أهل الوفاء و الامانهٔ و أهل الزهد و العبادهٔ و أصحاب احدی و خمسین رکعهٔ فی الیوم و اللیلهٔ القائمون باللیل و الصائمون بالنهار یزکّون أموالهم و یحجّون البیت و یجتنبون کل محرّم. «۳»

شیعیان ما در بالاترین مراحل تقوا در زمره کوشندگان و وفاکنندگان به عهد و امانت بوده و اهل زهد و عبادت هستند، از افرادی هستند که در هر شبانه روز پنجاه و

---

(۱). انساب الاشراف، ج ۲، ص ۷۷؛ عیون الاخبار، ج ۲، ص ۵۱؛ العیون و الحدائق، ص ۲۳۰

(۲). الفصول المهمهٔ، ص ۲۱۳

(۳). صفات الشیعهٔ، ص ۱۶۳

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۱۰

یک رکعت نماز به جای می‌آورند. آنان شبها در حال عبادت و روزها در حال روزه هستند. زکات اموال خود را پرداخته به زیارت خانه خدا می‌روند و از تمام محرمات الهی اجتناب می‌کنند.

و باز فرمودند: لیس من أولیائنا من هو فی قریهٔ فیها عشرهٔ آلاف رجل فیهم من خلق الله أورع منه، «۱» کسی که در یک قریه دهها هزار نفری باورع‌ترین مردم نباشد، از دوستان ما نیست.

و فرمودند: انّ شیعتنا من شیّعنا و اتّبع آثارنا و اقتدی بأعمالنا. «۲» شیعیان ما کسانی‌اند که از ما و آثار و اعمال ما پیروی کنند. از عبد الله بن یحیی بزار نقل شده که امام باقر علیه السّلام هر روز پنجاه رکعت نماز می‌خواند. «۳»

تأکید امام باقر علیه السّلام بر عمل گرایی شیعیان، به طور غیر مستقیم، در برابر تمامی فرقه‌هایی بود که به عمل صالح اعتنایی نداشتند.

روایت دیگری در این مورد، نشانگر توطئه برخی از غالیان است که امام باقر علیه السّلام به شدّت با آن برخورد می‌کند. علی بن محمد نوفلی می‌گوید:

مغیرهٔ بن سعید نزد امام باقر علیه السّلام آمد و گفت: تو به مردم بگو من علم غیب می‌دانم، من هم مردم عراق را برای پذیرش آن آماده می‌کنم. ابو جعفر علیه السّلام به شدت او را از خود راند و بعد مطلب را با ابو هاشم بن محمد بن حنفیه در میان گذاشت و او نیز کتک مفصلی به مغیرهٔ بن سعید زد، به طوری که نزدیک بود بمیرد. «۴»

مشکل دیگر اهل عراق، این بود که امام نسبت به اعتقاد و استواری ایمان آنها اعتماد چندانی نداشت. گرچه آنان به شدّت اظهار علاقه می‌کردند و با ولع هر چه تمامتر احادیث اهل بیت را انتشار می‌دادند، اما به دلایلی- که پاره‌ای از آنها مسبوق به سوابق تاریخی مردم کوفه و عراق بود- این اظهار وفاداری نمی‌توانست قطعی تلقی شود. از برید عجلی نقل شده که به امام باقر علیه السّلام گفت: می‌گویند:

انّ اصحابنا بالکوفهٔ لجماعهٔ کثیرهٔ فلو أمرتهم لأطاعوک و اتبعوک.

اصحاب ما در کوفه جمعیت انبوهی هستند که اگر بدانان دستوری صادر

---

(۱). بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۰۳

(۲). بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۵۴

(۳). مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۳، ص ۷۹

(۴). شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۸، ص ۱۲۱

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۱۱

فرمایید از شما اطاعت و از فرمانتان متابعت خواهند کرد. امام فرمود: آیا می‌توانید از جیب برادر مؤمنتان مایحتاجتان را بردارید؟ گفتم: نه. امام پاسخ داد: بدمائهم أبخل؛ آنان نسبت به خونشان بخیل‌تر هستند. «۱»

از طرف دیگر، از آن روی که امام مجبور به رعایت تقیه بود و بسیاری از شیعیان عراق در اثر فشار و اختناق موجود، انتظار داشتند که امام به عراق آمده و دست به شمشیر ببرد، طبعا برخی از آنها نسبت به امامت آن حضرت دچار تردید می‌شدند و بدین سبب و به دلیل این که آگاهی کافی درباره امامت امام باقر علیه السّلام بدانها نمی‌رسید، در میان آن حضرت و برادرش زید مردّد شدند و این امر موجب پیدایش انشعاباتی در شیعه گشت. گرچه امام هفت سال زودتر از قیام برادرش زید در کوفه، وفات یافت. اما در همین دوره و پس از آن ریشه‌های گرایش به زید در میان شماری از شیعیان رشد کرد. علی رغم تمامی این ناملایمات، از آنجا که شیعیان در مخالفت با مصالح امویان گام بر می‌داشتند، اختلافات داخلی آنها را کمتر تهدید می‌کرد. اما به موازات فروکش کردن فشارهای سیاسی بر آنان، مسأله غلات به تدریج دامنه بیشتری به خود گرفت، به طوری که در زمان امام صادق علیه السّلام مسأله اصلی شیعه همین بود.

فشاری که از ناحیه امویها بر شیعه اعمال می‌شد جز در دو سال حکومت عمر بن عبد العزیز- از ۹۹ تا ۱۰۱- در تمام دوران حکومت آنان به شدّت ادامه داشت. کلماتی از قبیل من بلی من شیعتنا ببلاء فصبر کتب الله له أجر ألف شهید؛ «هر کس از شیعیان ما به بلائی گرفتار آید و صبر و شکیبایی از خود نشان دهد، خدا او را ثواب هزار شهید عطا فرماید» حاکی از فشارهایی است که بر شیعیان وارد می‌شد و امام می‌کوشید بدین وسیله آنان را به مقاومت و خویشتن‌داری هر چه بیشتر فرا خواند.

روایت مفصلی از امام باقر علیه السّلام درباره تحلیل اوضاع سیاسی شیعه و فشار خلفا از آغاز تا زمان آن حضرت نقل شده که به منظور روشن شدن دیدگاه‌های امام در این زمینه به نقل آن می‌پردازیم:

ما اهل بیت، از ستم قریش و صف‌بندی آنان در مقابلمان چه‌ها کشیدیم و شیعیان و دوستان ما از مردم چه‌ها کشیدند. زمانی که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله

---

(۱). وسائل الشیعهٔ، ج ۳، ص ۴۲۵

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۱۲

رحلت کرد، اعلان فرمود که ما به مردم از خودشان اولی‌تریم. اما قریش با کمک یکدیگر این امر را از محور آن خارج کردند. آنان برای رسیدن به حکومت با حق و اولویت ما به حکومت استدلال کردند، ولی حق ما را تصاحب نمودند. آنگاه حکومت در میان قریش دست به دست گردید تا این که دوباره به ما اهل بیت بازگردید. ولی مردم بیعت ما را شکستند و علیه ما جنگ بپاکردند، بطوری که امیر المؤمنین علیه السّلام تا هنگامی که به درجه رفیعه شهادت نائل آمد، در فراز و نشیب (تند باد حوادث) قرار گرفته بود و سپس با فرزندش امام حسن علیه السّلام بیعت کرده و وعده وفاداری به او دادند، اما به او نیز خیانت ورزیدند و پس از آن، ما بطور مداوم مورد تحقیر و قهر و ستم قرار گرفتیم و از شهر و خانه‌مان رانده و از حقوقمان محروم شدیم و مورد قتل و تهدید قرار گرفتیم، به طوری که امنیّت جانی از خود و پیروان ما بطور کلی سلب شد و دروغگویان و منکران حق به خاطر دروغ و

انکارشان زمینه را مساعد و در سراسر کشور اسلامی به وسیله دروغ و انکارشان به سردمداران جور و ستم و قضات و کاردانان آنها تقرّب جسته و شروع به روایت احادیث دروغ و انتشار آن نمودند. آنها از زبان ما چیزهایی روایت کردند که نه از زبان ما جاری شده بود و نه به محتوای آنها عمل نموده بودیم با این کار می‌خواستند ما را میان مردم منفور کرده و تخم عداوت و کینه ما را در دل آنان بکارند. این سیاستی بود که پس از وفات امام حسن علیه السّلام در زمان معاویه با شدت هر چه بیشتر دنبال می‌شد. بدنبال این تبلیغات مسموم بود که همه جا به کشتار شیعیان پرداخته و با کوچکترین سوء ظنّی دستها و پاهای آنها را می‌بریدند. کسانی که به دوستی و پیروی از ما معروف بودند راهی زندانها شدند، اموالشان به غارت رفت و خانه‌هاشان ویران شد. این رویّه تا روزگار «عبید الله بن زیاد» روز به روز به شدّت خود می‌افزود تا آن که حجّاج بن یوسف در کوفه روی کار آمد. او با انواع شکنجه‌ها به کشتار شیعیان پرداخت و آنان را با هر سوء ظن و هر اتهامی دستگیر می‌کرد. عرصه بر پیروان ما چنان تنگ شد و کار به جایی

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۱۳

رسید که اگر کسی را با صفت «زندیق» یا «کافر» وصف می‌کردند برایش بهتر از آن بود که او را «شیعه» امیر المؤمنین علیه السّلام بخوانند، تا جایی که کسانی که به خیر و صلاح معروف بودند و شاید هم واقعا اشخاص پرهیزگار و راستگویی بودند، احادیث شگفت‌انگیزی در زمینه برتری برخی از حکام گذشته روایت کردند، چیزهایی که نه خدا چیزی از آنها آفریده بود و نه چیزی از آنها به وقوع پیوسته بود. راویان بعدی حقانیت این مطالب را باور داشتند، زیرا این نوع مطالب به کسانی نسبت داده شده بود که به کذب و کم تقوایی معروف نبودند. «۱»

این روایت، تحلیل امام باقر علیه السّلام از وضع سیاسی آن دوران را بیان کرده و سختگیریهای خلفای اموی نسبت به شیعیان را که بیشتر آنها در عراق زندگی می‌کردند تشریح کرده است. البته در مدینه و مکه نیز شیعیانی بودند که شمار آنها نسبت به شیعیان عراق بسیار کمتر بود، از جمله آنها ابن میمون بود. روزی امام از او پرسید: کم أنتم بمکة؟

(شما در مکه چند نفرید؟) گفتند: چهار نفریم. امام فرمود: إنّکم نور فی ظلمات الأرض؛ «۲» شما روشنایی‌بخش تاریکیهای روی زمین هستید. این رقم باید مربوط به شیعیان خالص باشد.

امام به شاعران شیعی نیز احترام فراوان می‌گذاشتند. در خبری آمده است که مردم دیدند که کثیّر عزه سواره و امام باقر علیه السّلام پیاده می‌رفتند. به کثیّر اعتراض شد. او گفت: امام به من چنین دستور داده. من سواره باشم و مطیع او بهتر است که عاصی بر او باشم و پیاده. «۳»

بسیاری از شیعیان به مراتب عالی تشیع نرسیده بودند و گروهی از آنان در کنار استفاده از احادیث اهل سنت علاقه‌مند به بهره‌گیری از علوم اهل بیت نیز بودند. از این رو در کتب رجال در شمار اصحاب امام شمرده شده‌اند. نام ۴۶۷ نفر از اصحاب امام باقر علیه السّلام که در رجال طوسی یاد شده است. رابطه اینان با امام، نسبت به دیگران قوی‌تر بوده در حالی که در کتب اهل سنت فراوانند کسانی که از امام باقر علیه السّلام حدیث نقل

---

(۱). شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۴؛ الامام الصادق علیه السّلام، ابو زهره: صص ۱۱۲- ۱۱۱

(۲). رجال کشی، ص ۲۴۶

(۳). ربیع الابرار، ج ۲، ص ۲۹۱

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۱۴

کرده‌اند، ولی در شمار یاران آن حضرت به حساب نمی‌آیند. تعداد شیعیان سیاسی- کسانی که نه به جهت اعتقاد به امامت امامان شیعه، بلکه به دلیل برتری شخصیت انسانی و سیاسی اهل بیت از حاکمیت آنها طرفداری می‌کردند- در عراق بسیار زیاد بوده است.

«۱» اما کسی را یارای اتکای بدانان به منظور راه انداختن یک جنبش سیاسی، با حد اقل درصد پیروزی، نبود. گفتگوی برید عجلی با امام باقر علیه السّلام که پیشتر ذکر شد نمایانگر این حقیقت است.

از میان اصحاب امام، چند نفر بیش از دیگران شهرت داشتند و بیش از نیمی از احادیث امام باقر علیه السّلام در جوامع حدیث شیعه از طریق آنها نقل شده است.

زرارة بن اعین، معروف بن خربوز، برید بن معاویة عجلی، ابو بصیر اسدی، فضیل بن یسار و محمد بن مسلم از کسانی بودند که مصاحبت امام باقر و امام صادق علیهما السّلام را درک کرده و مورد تأیید و توثیق کامل علمای شیعه بوده‌اند. «۲»

امام صادق علیه السّلام درباره زاره فرمود: رحم الله زرارة بن اعین، لو لا زرارة لاندرست آثار النبوة و أحادیث أبی. «۳» خدا زراره را بیامرزد، اگر او نبود آثار نبوّت و احادیث پدرم از بین می‌رفت.

افرادی نظیر محمد بن مسلم، معرفت عمیقی به امام پیدا کرده و علم خود را تنها از طریق امام باقر و پس از وی از طریق امام صادق علیه السّلام برگرفتند، او خود در این باره می‌گفت: ما شجرنی فی قلبی شیء قط الّا سألت عن أبی جعفر علیه السّلام حتی سألته عن ثلاثین ألف حدیث و سألت ابا عبد الله ستة عشر ألف حدیث. «۴» درباره هر چیزی که دچار تردید شدم آن را از ابو جعفر علیه السّلام پرسیدم. از آن حضرت سی هزار حدیث و از ابو عبد الله علیه السّلام شانزده هزار حدیث پرسیدم. برخی از شیعیان، محمد بن مسلم را فقیه‌ترین فرد شیعی دانسته‌اند. «۵» جابر بن یزید جعفی یکی دیگر از شیعیان معروف بود که وقتی از امام باقر علیه السّلام حدیث نقل می‌کرد می‌گفت: حدّثنی وصیّ الاوصیاء و وارث علم الانبیاء محمد بن علی بن الحسین. «۶» وصی اوصیا و وارث علم پیامبران محمد بن علی بن

---

(۱). نگاه کنید به بحث گونه‌های مختلف تشیع در کتاب «تاریخ تشیع در ایران» مجلد نخست.

(۲). رجال الکشی، ص ۲۳۸

(۳). رجال الکشی، ص ۹۰؛ الاختصاص، ص ۶۶

(۴). الاختصاص، ص ۲۰۱؛ رجال الکشی، ص ۱۰۹

(۵). الاختصاص، ص ۲۰۳

(۶). الارشاد، ص ۲۸؛ حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۸۳

حسین علیه السّلام برای من چنین حدیث فرمود.

این همان سخنی است که مالک اشتر نخعی، آنگاه که به امیر مؤمنان علیه السّلام اشاره می‌کرد، مردم را مورد خطاب قرار داده و گفت: ایّها الناس هذا وصیّ الأوصیاء و وارث علم الأنبیاء. «۱» ابو حنیفه جابر را فردی بی‌نظیر دانسته، گفت: لیس عندی فی الکوفة فی بابه أکبر منه؛ «۲» از نظر من در کوفه، در نوع خودش، بزرگتر از او شخصیتی وجود نداشت.

حمران بن اعین و عبد الله بن شریک نیز از شخصیت‌های کم مانند در میان یاران امام بودند. «۳»

امام صادق علیه السّلام در مورد یاران پدر بزرگوارش که حاملان احادیث او هستند، می‌فرمود: ما أجد أحدا أحیا ذکرنا و أحادیث أبی علیه السّلام إلّا زرارة و ابو بصیر المرادی و محمد بن مسلم و برید بن معاویة و لو لا هؤلاء ما کان احد یستنبط هدی، هؤلاء حفّاظ الدین و امناء أبی علیه السّلام علی حلاله و حرامه و هم السابقون الینا فی الدنیا و الآخره. «۴»

احادیث پدرم را کسی جز زراره و ابو بصیر مرادی و محمد بن مسلم و برید بن معاویه از خطر محو و اندراس حفظ نکرد، اگر اینها نبودند کسی هدایت نمی‌یافت.

اینها حافظان دین و مورد اعتماد پدرم بر حلال و حرام الهی هستند. اینها در دنیا و آخرت به سوی ما سبقت گرفته‌اند.

امام و مسائل سیاسی

شیعیان زیدی یکی از پایه‌های مذهب خویش را در مبحث امامت، قیام امام با شمشیر قرار دادند. یک فرد علوی از نظر زیدیه، وقتی امام شناخته می‌شد که قیام مسلحانه نماید. در غیر این صورت او را امام نمی‌دانستند. اگر به نتیجه این عقیده در میان زیدیه توجه کنیم، حاصل آن را جز در چند قیام نافرجام و پراکنده که به وسیله نفس زکیه و ابراهیم برادر نفس زکیه، حسین بن علی معروف به شهید فخ و تعدادی دیگر در گوشه و کنار کشور پهناور اسلامی به وقوع پیوست، نخواهیم یافت. هیچ‌کدام از این قیامهای مسلحانه جز قیام طبرستان، که در زیدی یا امامی بودن رهبران آن تردید

---

(۱). تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۹

(۲). المناقب للمکی، ج ۲، ص ۱۸ به نقل از الامام ابو حنیفه، ابو زهره، ص ۷۲

(۳). بحار الانوار، ج ۴۶، صص ۳۴۳- ۳۴۴

(۴). الاختصاص، ص ۶۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۱۶

وجود دارد- گرچه به احتمال قریب به یقین زیدی بودند- به موفقیت چشمگیری دست نیافت. نتیجه این امر آن شد که:

اولا: آنها نه به دنبال برگزیدگان خدا، یعنی ائمه اطهار علیهم السّلام بلکه به دنبال هر علوی که شمشیر به دست گرفت راه افتادند.

ثانیا: از نظر فرهنگی در زمینه تفسیر و فقه و کلام هرگز نتوانستند در مقایسه با شیعه امامی دارای یک فرهنگ منظم و مرتبطی باشند. در زمینه فقه تقریبا دنباله‌رو فقه ابو حنیفه و در کلام به طور کامل پیرو معتزله بودند. این در حالی است که اقدامات علمی امامان شیعه، به ویژه امام باقر و امام صادق علیهما السّلام سبب پیدایش مکتبی با فرهنگی غنی خاص خود گردید که بعدها به مکتب جعفری شهرت یافت. اگر چه اشتهار آن به مکتب باقری هم گزاف نبود. این مکتب فکری که در تمام زمینه‌ها، علوم اهل بیت را به طور منظم ارائه می‌دهد، نتیجه بیش از نیم قرن (از سال ۹۴- ۱۴۸) تلاش‌های پیگیرانه این دو امام شیعه می‌باشد.

انتخاب چنین موضعی در جامعه سیاسی آن روز، که امویها و بعد از آن عباسی‌ها برای بقای حکومت خویش هر مخالف و مخالفتی را به شدّت سرکوب می‌کردند، طبعا نمی‌توانست همراه با شرکت در اقدامات سیاسی مهم باشد و همواره و همه جا، تنها ارزش این نیست که در هر صورت و به هر قیمت و لو به قیمت چشم‌پوشی از بیان معارف حقّ در یک حرکت سیاسی شرکت کرده و راه را برای همیشه به روی یک امّت بست. ائمه شیعه در این برهه، موضع اصلی خویش را بیان معارف دینی واقعی اسلام قرار دادند و کار اصلی و اساسی خود را، که امروز نتیجه آن را به خوبی مشاهده می‌کنیم تدوین فرهنگ مذهبی قرار دادند.

این بدان معنا نبود که امامان شیعه هیچ‌وقت علیه زورگویان حاکم موضع‌گیری نکردند، تقریبا همه شیعیان و حتی امویان به خوبی می‌دانستند که رهبران شیعه مدعی خلافت هستند و همچنانکه در کلماتی از امام باقر علیه السّلام نقل شده، تحلیل آنان این است که خلافت حق آنها و حق آبائشان بوده است و قریش آن را به زور از دست آنها خارج کرداند. از این رو شیعیان خود را از همکاری با حکام جز در مواردی که به طور استثنایی و بنا به دلایل خاصی تجویز می‌شد، منع می‌کردند، اما این مسأله در شکل

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۱۷

یک مبارزه رسمی پیگیر و مسلحانه و شرکت در قیامهای انقلابی تحقق نیافت، بنابراین مخالفت و دعوت به عدم همکاری و مبارزه منفی از مواضع روشن و مشخص امام بود.

عقبهٔ بن بشیر اسدی یکی از شیعیان، نزد امام باقر علیه السّلام آمد و با اشاره به جایگاه بلند خود در میان قبیله خویش گفت: ما در قبیله خویش عریفی داشتیم که مرده است، افراد قبیله می‌خواهند مرا به جای او به عریفی «۱» برگزینند. نظر شما در این مورد چیست؟ امام فرمود:

تمنّ علینا بحسبک انّ الله تعالی رفع بالایمان من کان الناس سمّوه وضیعا اذا کان مؤمنا و وضع بالکفر من کان یسمّونه شریفا اذا کان کافرا فلیس لأحد فضل الّا بتقوی الله امّا قولک ان قومک کان لهم عریف فهلک فأرادوا ان یعرفونی علیهم، فإن کنت تکره الجنّهٔ و تبغضها فتعرّف علی قومک، یأخذ السلطان بامرئ مسلم یسفک دمه فتشرکهم فی دمه و عسی ان لا تنال من دنیاهم شیء. «۲»

آیا با حسب و نسب خود بر ما منّت می‌گذاری؟ خدا کسانی را که مؤمنند به وسیله ایمانشان به جایگاه بلندی می‌رساند در حالی که مردم او را پست می‌شمارند و کسانی که کافرند خوار کرد در حالی که مردم او را بزرگ می‌شمارند، اما این که می‌گویی قبیله تو عریفی داشت که مرده و قبیله‌ات در نظر دارند تو را به جای او معرفی نمایند، اگر از بهشت بدت می‌آید و آن را دوست نمی‌داری، عریفی قبیله‌ات را بپذیر که اگر حاکم، خون مسلمانی را بریزد تو در خونش شریک خواهی شد و چه بسا از دنیایشان هم چیزی به دستت نیاید.

این روایت نشان می‌دهد که امام چگونه شیعیان خود را از داشتن هر مقامی در دولت حتی در حدّ عریف که مسئولیت چندانی هم نداشت منع می‌فرمود و دلیل آن را ستم حکام نسبت به مردم و شرکت این افراد در گناه آنان می‌داند.

امام باقر علیه السّلام به شیوه‌های مختلفی مردم را تشویق به اعتراض و نصیحت حکام می‌کرد. در روایتی از آن حضرت آمده است که: من مشی الی سلطان جائر فأمره بتقوی

---

(۱). رجال الکشی، صص ۲۰۴- ۲۰۳

(۲). قال ابن اثیر: العرفاء جمع عریف و هو القیم بامور القبیلهٔ او الجماعهٔ من الناس یلی امورهم و یتعرف الامیر منه احوالهم. (لسان العرب)

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۱۸

الله و وعظه و خوّفه کان له مثل اجر الثقلین من الجنّ و الانس و مثل اجورهم. «۱»

کسی که نزد سلطان ظالم رود و او را دعوت به تقوای الهی و موعظه کند و از قیامت بترساند، برای او همچون پاداش جن و انس خواهد بود.

تقیّه یکی از اصولی‌ترین سپرهایی است که شیعه در پناه آن خود را در دورانهای سیاه استبداد اموی و عباسی نگاهداشت، چنانکه امام باقر علیه السّلام از پدر بزرگوارش نقل کردند که فرمود: انّ التقیهٔ من دینی و دین آبائی و لا دین لمن لا تقیهٔ له. «۲»

تقیه دین من و دین پدران من است، کسی که تقیه ندارد دین ندارد.

در مورد ادعای امامت در خاندان اهل بیت، ادله و شواهد تاریخی زیادی به طور وضوح دلالت بر آن دارد و این مسأله برای اغلب مردم روشن بوده و همه می‌دانستند که امامان شیعه امامت را حق منحصر به فرد خود می‌دانند. امام باقر علیه السّلام و سایر امامان بر بطلان کار خلفای حاکم و عدم مشروعیت آنها تأکید داشتند و لزوم برقراری امامت راستین در جامعه اسلامی را برای مردم مطرح می‌فرمودند:

و کذلک یا محمد (بن مسلم!) من أصبح من هذه الامّهٔ لا إمام له من اللّه عزّ و جلّ ظاهر عادل أصبح ضالا تائها و ان مات علی هذه الحالهٔ مات میتهٔ کفر و نفاق و اعلم یا محمد! إنّ أئمّهٔ الجور و اتّباعهم لمعزولون عن دین الله، قد ضلّوا و أضلّوا فأعمالهم التی یعملونها کرماد اشتدّت به الریح فی یوم عاصف لا یقدرون ممّا کسبوا علی شیء ذلک هو الضّلال البعید. «۳»

همچنین ای محمد (بن مسلم) هر کس از این امت، بدون امامی آشکار و عادل و منصوب از جانب خدا، به سر برد، گمراه شده و به حیرت می‌افتد و اگر در این حال بمیرد در حال کفر و نفاق مرده است. ای محمد سردمداران جور و ستم و پیروانشان از دین خدا منحرف شده و خود به ضلالت افتاده و دیگران را به راه ضلالت می‌کشانند و کارهایی که انجام می‌دهند به خاکستری می‌ماند که در روز طوفانی بادی شدید بر آن وزیده باشد و از آنچه انجام داده‌اند چیزی دستگیرشان نمی‌شود و این جز گمراهی دور کننده از حق چیز دیگری نیست.

---

(۱). الاختصاص، ص ۲۶۱

(۲). دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۹۵

(۳). الکافی، ج ۱، ص ۱۸۴- ۱۸۳

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۱۹

نتیجه طبیعی این کلمات سوق دادن مردم به اهل بیت و روشن ساختن آنها نسبت به جور و ستم والیان و حاکمان بر مردم بود. تکیه‌های مکرر امام بر این که ولایت در کنار نماز و روزه و حج و زکات، پنج حکم اساسی اسلام می‌باشد بر همین اساس بود، چنانکه در دنباله حدیث به منظور تأکید بر امر ولایت می‌فرماید:

و لم یناد بشیء کما نودی بالولایة، فأخذ الناس بأربع و ترکوا الولایة. «۱» خدا مردم را به چیزی فرا نخوانده که به پایه ولایت برسد، با این حال مردم چهار تا را گرفتند و ولایت را رها کردند.

روایت شده که روزی امام باقر علیه السّلام بر هشام بن عبد الملک وارد شد و به او به عنوان خلیفه و امیر المؤمنین سلام نکرد. هشام ناراحت شد و به مردمی که در اطرافش بودند دستور داد تا امام را سرزنش کنند، پس از آن هشام به امام گفت:

لا یزال الرجل منکم شقّ عصا المسلمین و دعا الی نفسه. در هر زمانی یکی از شما میان مسلمانان اختلاف‌افکنی کرده و مردم را به سوی خود فرا خوانده است. پس از آن به توبیخ امام پرداخت و مردم را امر به سرزنش او کرد. در این حال امام رو به مردم کرده، فرمود:

ایّها الناس! أین تذهبون و أین یراد بکم؟ بنا هدی الله اوّلکم و بنا ختم آخرکم، فإن یکن لکم ملک معجل، فانّ لنا ملک مؤجّلا و لیس بعد ملکنا ملک، لأنّا أهل بیت العاقبة، یقول اللّه: «وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ»*.

مردم کجا می‌روید، به کجا رانده می‌شوید، شما در آغاز به وسیله ما اهل بیت هدایت شدید و سرانجام کار شما نیز با ما پایان می‌پذیرد. اگر شما زودتر زمام امور را در دست گرفتید. در پایان کار اداره امّت اسلامی و امور آن به دست ما خواهد بود، برای این که ما خانواده‌ای هستیم که عاقبت با آنان است، خدا می‌فرماید: «عاقبت کار از آن پرهیزگاران است».

هشام دستور بازداشت امام را صادر کرد. کسانی که در زندان با آن حضرت بودند تحت تأثیر قرار گرفتند و شیفته وی شدند. وقتی هشام از این موضوع آگاه شد، گفت حضرت را به مدینه بازگردانند. «۲»

---

(۱). الکافی، ج ۱، ص ۱۸۳

(۲). الکافی، ج ۱، ص ۴۷۸؛ المناقب، ج ۲، ص ۲۸۰

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۲۰

در دوران امام باقر علیه السّلام حکام اموی نسبت به اهل بیت سختگیری می‌کردند و این سخت‌گیری به دلیل ادعای امامت و زعامت دینی- سیاسی آنها بود که امویان را غاصب می‌دانستند. بنا به گزارش تاریخ- که صحت و سقم آن چندان هم به صورت

دقیق و روشن معلوم نیست- از خلفای اموی تنها عمر بن عبد العزیز بود که به طور نسبی برخوردی ملایم با اهل بیت داشت. به همین دلیل، اهل سنت از امام باقر علیه السّلام درباره او روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود: عمر بن عبد العزیز نجیب بنی امیه. «۱»

عمر بن عبد العزیز نجیب بنی امیه است.

همچنین در منابع شیعه آمده، عمر بن عبد العزیز، سهم اهل بیت را از بیت المال به آنان می‌پرداخت «۲» و فدک را نیز به بنی هاشم بازگرداند. «۳» در خبری آمده است که زمانی امام باقر علیه السّلام بر عمر بن عبد العزیز وارد گردید. عمر از وی خواست تا او را نصیحت کند. حضرت فرمود: توصیه من آن است که مسلمانان کوچک را فرزند خود بدانی، متوسطان آنان را برادر و بزرگانشان را پدر. به فرزندت رحم کن، به برادرت کمک کن و به پدرت نیکی. «۴»

در دوران اموی بیشترین فشارها از ناحیه هشام بن عبد الملک به اهل بیت وارد می‌شد و کلمات تند و ناسزاهای او بود که زید بن علی را در کوفه (به سال ۱۲۲) به قیام علیه او واداشت. در ملاقاتی که میان هشام و زید روی داد، هشام حتی ابو جعفر محمد بن علی علیه السّلام را مورد اهانت قرار داد و با استهزاء و ایذاگری خاص اموی، امام را که باقر لقب داشت «بقره» نامید. زید که از برخورد بی‌ادبانه او ناراحت شده بود گفت:

سمّاه رسول الله صلّی اللّه علیه و آله الباقر و أنت تسمیه البقرة، لشدّ ما اختلفتما و لتخالفنّه فی الآخره کما خالفته فی الدنیا فیرد الجنّة و ترد النار؛ «۵» رسول خدا او را باقر نامید ولی تو بقره می‌نامی، اختلاف تو با رسول خدا بسیار است. در آخرت نیز با آن حضرت مخالفت می‌کنی، همچنانکه در دنیا مخالفت کردی. آن زمان او داخل بهشت و تو داخل آتش خواهی شد. در حضور هشام، شخصی مسیحی، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را دشنام داد و او هیچ واکنشی

---

(۱). تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۱۱۹

(۲). قرب الاسناد، ص ۱۷۲

(۳). الخصال، ج ۱، ص ۵۱ و نک: امالی طوسی، ص ۸۰؛ تاریخ الخلفاء، ص ۲۳۲

(۴). بهجة المجالس، ج ۳، ص ۲۵۰؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۳، ص ۷۷

(۵). ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۱۳۲؛ نک: عمدة الطالب، ص ۱۹۴

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۲۱

از خود نشان نداد که بعدها زید روی همین مسأله حساسیت عجیبی از خود نشان می‌داد. چنانکه گفته شده، این برخوردها انگیزه اصلی و مهم قیام زید بر ضد حکومت اموی بود که حقا سرآغاز پیدایش قیامهای متوالی در سرزمین پهناور اسلام به ویژه نواحی شرقی و ایران بر علیه امویها گردید.

چنانکه در منابع شیعه آمده، امام باقر علیه السّلام همراه فرزندش امام صادق علیه السّلام به شام فرا خوانده شد تا در آنجا تحقیر شده و در نتیجه، فکر حکومت و مخالفت را از سر بیرون کنند. امام صادق علیه السّلام این جریان را در روایتی طولانی نقل کرده که ذیلا بخشهایی از آن را از زبان راوی نقل می‌کنیم.

سالی هشام برای انجام مناسک حج به مکّه آمده بود و امام باقر و امام صادق علیه السّلام نیز در آن سال در مکه تشریف داشتند. امام صادق علیه السّلام ضمن جملاتی- که حاکی از برتری بنی هاشم بر امویها بود- فرمود:

الحمد للّه الذی بعث محمّدا بالحق نبیا و أکرمنا به، فنحن صفوة اللّه علی خلقه و خیرته علی عباده و خلفاءه، فالسّعید من اتّبعنا و الشّقیّ من عادانا و خالفنا.

سپاس خدایی را که حضرت محمد صلّی اللّه علیه و آله را به پیامبری برگزید و ما را به وسیله او مورد احترام و تکریم قرار داد. پس ما برگزیدگان خدا از میان مخلوق او و خلفای منصوب از جانب او هستیم. خوشبخت کسی است که از ما پیروی نماید و بدبخت کسی است که ما را دشمن داشته و با ما مخالفت کند.

این خبر به هشام رسید و او تا دمشق سکوت اختیار کرد و در این مورد چیزی بر زبان نیاورد. پس از آن که وارد دمشق شد، پیکی به سوی حاکم مدینه فرستاد و از او خواست تا امام باقر و امام صادق علیهما السّلام را به شام بفرستند. این دو امام راهی شام شدند.

هشام به منظور تحقیر، سه روز معطل کرد و روز چهارم آنان را پذیرفت. در آن مجلس که رجال فراوان و شخصیتهایی از قریش حضور داشتند، از امام باقر علیه السّلام- که سنّی از ایشان گذشته بود- خواست تا در مسابقه تیراندازی شرکت نماید. ابتدا امام به بهانه پیری از قبول آن استنکاف ورزید. اما هشام بر خواسته خود پافشاری می‌کرد.

امام ناچار کمان به دست گرفته و تیر اول را به هدف نشانید و تیرهای بعدی را یکی پس از دیگری تا نه تیر بر هم دوخت.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۲۲

هشام که دچار شگفتی شدیدی شده بود چنین گفت: ما ظننت انّ فی الأرض أحد یرمی مثل هذا الرّامی؛ گمان نمی‌کنم در روی زمین کسی بتواند بهتر از این تیراندازی بکند. سپس با پیش کشیدن قرابت نسبی میان بنی هاشم و بنی امیه خواست این دو خانواده را از نظر حیثیت مساوی قلمداد کند. امام باقر علیه السّلام تأکید فرمودند که البته خانواده‌های دیگر فاقد کمالات معنوی و فضایل موجود در اهل بیت هستند.

هشام در ادامه سخنانش تصور و اعتقاد شیعیان در مورد امیر مؤمنان علیه السّلام را به باد مسخره گرفت و گفت: علی مدعی علم غیب بود، در حالی که خدا هیچ‌کس را بر آن آگاه نساخته است. امام در جواب اشاره به انتشار معارف قرآن و علوم پیامبر توسط امیر مؤمنان علیه السّلام کرد. سرانجام هشام دستور آزادی آنان و بازگشت‌شان به مدینه را صادر کرد. در این بین میان رهبانان و کشیشان مسیحی مقیم شام و امام باقر علیه السّلام مصاحبه‌ای برقرار شد که مصادر حدیثی، آن را به طور مفصل نقل کرده‌اند. پس از آن بود که هشام دستور داد امام هر چه زودتر دمشق را ترک فرمایند تا مبادا مردم شام تحت تأثیر دانش حضرت قرار گیرند.

بلافاصله نامه‌ای به فرماندار مدینه فرستاده و ضمن آن در مورد امام باقر و صادق علیهما السّلام چنین نوشت: «این دو پسر ابو تراب که به قصد مدینه از شام راه افتاده‌اند، ساحر بوده و به دروغ اظهار اسلام می‌کنند؛ زیرا آنان تحت تأثیر رهبانان مسیحی قرار گرفته و به نصارا گرایش پیدا کرده‌اند. من به خاطر قرابتی که با آنان دارم از آزارشان خودداری کردم، وقتی که آنها به مدینه آمدند به مردم بگو:

من از کسانی که با آنان معامله کرده و یا مصافحه کنند و بر آنان سلام دهند ذمّه‌ام را بریء می‌دانم؛ زیرا آنان از اسلام منحرف شده‌اند». مردم تحت تأثیر این فرمان قرار گرفته و اهانتهایی به حضرت روا داشتند، ولی امام به نصیحت آنها پرداخت و از عذاب الهی بیمشان داد تا سرانجام دست از اهانت برداشتند. «۱»

روایت فوق حاکی از حیله هشام به منظور مسخ چهره اهل بیت و اصرار امامان شیعه در تبیین موقعیت والای اهل بیت بر دیگران است.

---

(۱). دلائل الامامه، ص ۱۰۴؛ امان الاخطار، ص ۵۲؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۰۶؛ نک: تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ص ۸۸؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۶۳، ص ۳۳۴ و ۳۴۸

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۲۳

امام صادق علیه السّلام

اشاره

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۲۵

جاحظ:

جعفر بن محمد الذی ملأ الدنیا علمه و فقهه

شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۲۷۳

امام صادق علیه السّلام

ششمین امام شیعیان جعفر بن محمد صادق علیه السّلام است که بنا به نقل برخی منابع، در سال ۸۰ هجری «۱» و به نقل منابع دیگر، در سال ۸۳ هجری دیده به دنیا گشودند. «۲» مادر آن حضرت، فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر است. درگذشت امام، به اتفاق مورخان، در ماه شوال سال ۱۴۸ در دوران خلافت منصور عباسی بوده «۳» و در برخی از کتابها گفته شده که روز آن، ۲۵ ماه شوال بوده است. «۴»

تکیه اصلی شیعه، از نظر فکری و عقیدتی، بر امام صادق علیه السّلام بوده و بخش بزرگی از احادیث و علوم اهل بیت توسط این امام گسترش یافته است. امام صادق علیه السّلام حد فاصل فرقه‌هایی قرار گرفته بود که در شیعه به وجود آمد و وظیفه مهم حفظ و صیانت شیعه از انحرافات را در رأس برنامه خود قرار داد و آن را از تأثیرپذیری در برابر انحرافات موجود عصر خود، که خلوص فکری و عقیدتی و استقلال مکتبی آن را به طور مداوم مورد تهدید قرار می‌داد، بازداشت.

---

(۱). کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۶۱؛ اثبات الوصیه، ص ۱۷۸

(۲). الکافی، ج ۱، ص ۴۷۲؛ الارشاد، ص ۳۰۴؛ فرق الشیعهٔ، ص ۷۸

(۳). الکافی، ج ۱، ص ۴۷۲؛ الارشاد، ص ۳۰۴؛ فرق الشیعهٔ، ص ۷۸

(۴). تواریخ النبی و الآل، ص ۶۸

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۲۶

روایاتی که در باب امامت امام صادق علیه السّلام نقل شده، در بسیاری از جوامع روایی و کتابهای تاریخ شیعه از جمله «کافی» (کتاب الحجهٔ) «کشف الغمهٔ فی معرفهٔ الائمه» «۱» «اثبات الوصیه» و «ارشاد» مفید و «إثبات الهداهٔ» وارد شده است.

امام باقر علیه السّلام، در مدینه زندگی می‌کرد، اما امام صادق علیه السّلام از آنجا که بیشتر شیعیان آن حضرت در عراق بودند و یا به دلایل دیگر، مدتی در عراق به سر برده است. «۲»

در دوران امام ششم، امویان سقوط کردند و حکومت به دست بنی عباس افتاد.

آن حضرت علیه السّلام پس از آن که طولانی‌ترین مدت را- نسبت به سایر امامان- در ارشاد مردم سپری کرد، در سال ۱۴۸ رحلت نموده و شیعیان را در غم سنگین و همیشگی ناشی از فقدان خود باقی گذاشت. درباره شهادت امام صادق علیه السّلام روایتی از منابع اهل سنت نقل شده «۳» اما ابو زهره آن را نادرست شمرده و برای اثبات نظر خود به تمجید منصور از امام صادق علیه السّلام و اظهار تأسفش از رحلت آن حضرت- که یعقوبی آن را روایت کرده- استناد جسته است. «۴» او همچنین این اقدام از طرف منصور را، مخالف روش او در تحکیم پایه‌های خلافتش می‌داند. «۵»

ولی باید گفت، هیچ‌کدام از این دو امر، نص تاریخی و دلیل بر عدم شهادت آن حضرت نیست؛ زیرا اظهار تأسف منصور به عنوان یک خلیفه- که نمی‌خواهد به ظاهر بپذیرد، امام صادق علیه السّلام به دستور وی به شهادت رسیده- امری کاملا طبیعی است و

مشابه آن درباره مأمون نسبت به امام رضا علیه السّلام نیز وجود دارد و اصولا درباره سلاطین و قتلهای سیاسی که به دستور آنان صورت می‌گیرد، این رویّه امری عادی است. همچنین حرکت منصور و کشتن شمار زیادی از علویان و دشمنی صریح او با آنان که بدون وقفه ادامه داشت با استظهار ابو زهره از رفتار منصور، منافات دارد.

به عکس، فرض کشته شدن امام صادق علیه السّلام به دستور منصور، مطابق روشن حکومتی او بوده، چنانکه رویه معمول او در بر خود با دشمنانش نیز همین بوده

---

(۱). کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۷۳- ۱۶۷

(۲). الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۴۷

(۳). الاتحاف بحب الاشراف، ص ۱۴۷

(۴). تاریخ الیعقوبی، ج ۳، ص ۱۱۷؛ الامام الصادق علیه السّلام، ابو زهره ص ۶۷

(۵). الامام الصادق علیه السّلام، ص ۶۴

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۲۷

است، گرچه اقدامات اینچنینی وی، در پس پرده و کاملا محرمانه انجام می‌گرفته تا او از عوارض جانبی آن در امان باشد. بنابراین اگر گزارشی تاریخی درباره مسموم شدن آن حضرت به دست منصور وجود داشته باشد، زمینه پذیرش آن بیشتر است تا انکار آن به دلیل اظهار تأسف منصور!

شخصیت اخلاقی و فقهی امام صادق علیه السّلام

درباره شخصیت علمی امام صادق علیه السّلام شواهد فراوانی وجود دارد. به نظر شیعه، نصب ایشان به مقام امامت از جانب خداوند متعال بوده و این بدان معناست که آن حضرت دارای شرایط لازم برای احراز این منصب بوده است. حضرت در میان اهل سنت، از نظر روایت حدیث و فقاهت و افتاء، از موقعیت شامخی برخوردار بوده به طوری که او را از شیوخ مسلّم ابو حنیفه و مالک بن انس و شمار فراوانی از محدثان بزرگ زمان خود به شمار آورده‌اند. مالک بن انس از جمله کسانی است که مدتی در محضر امام صادق علیه السّلام تلمذ کرده و درباره شخصیت آن حضرت چنین می‌گوید:

و لقد کنت آتی جعفر بن محمد و کان کثیر المزاح و التبسم، فاذا ذکر عنده النبی صلّی اللّه علیه و آله اخضرّ و اصفرّ، و لقد اختلفت الیه زمانا و ما کنت أراه الّا علی ثلاث خصال: امّا مصلّیا و اما صائما و اما یقرأ القرآن و ما رأیته قطّ یحدّث عن رسول الله صلّی اللّه علیه و آله إلّا علی الطّهارة و لا یتکلم فی ما لا یعنیه و کان من العلما الزهاد الذین یخشون الله و ما رأیته قط الا یخرج الوسادة من تحته و یجعلها تحتی. «۱»

مدتی خدمت جعفر بن محمد مشرف می‌شدم. آن حضرت اهل مزاح بود و همواره تبسم ملایمی بر لبهایش نقش می‌بست. هنگامی که در محضر او نامی از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله برده می‌شد، رنگش به سبزی و سپس به زردی می‌گرایید. در مدتی که به خانه آن حضرت رفت و آمد داشتم او را خارج از سه حال ندیدم؛ یا نماز می‌خواند یا روزه بود و یا به قرائت قرآن اشتغال داشت و هرگز بدون وضو از حضرت

---

(۱). المناقب، ص ۴۱ به نقل از ابو زهره؛ الامام مالک، صص ۹۵- ۹۴؛ و نک: الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۲، ص ۵۳؛ التوسل و الوسیله، ابن تیمیه، ص ۵۲

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۲۸

رسول صلّی اللّه علیه و آله نقل حدیث نمی‌فرمود و سخنی به گزاف نمی گفت. ایشان از آن دسته از علمای زاهدی بود که ترس از خدا سراسر وجودش را فرا گرفته بود. هرگز به خدمت او شرفیاب نشدم جز این که زیراندازش را از زیر پای خود برمی‌داشت و زیر پای من می گذاشت.

از عمر بن المقدام نقل شده که گفت: کنت اذا نظرت الی جعفر بن محمد علمت أنّه من سلالهٔ النبیین. «۱» هنگامی که جعفر بن محمد علیهما السّلام را می‌دیدم، می‌فهمیدم که او از نسل پیامبران است.

جاحظ از علمای مشهور قرن سوم درباره آن امام چنین می گوید: جعفر بن محمد الذی ملاء الدنیا علمه و فقهه و یقال أن أبا حنیفهٔ من تلامذته و کذلک سفیان الثوری و حسبک بهما فی هذا الباب. «۲» جعفر بن محمد کسی بود که علم و فقهش عالم را فرا گرفته و گفته می‌شود که ابو حنیفه از شاگردان او بود و همچنین سفیان ثوری و تلمذ این دو نزد آن حضرت در عظمت علمی او کافی است.

ابن حجر هیتمی نیز در مقام تمجید از شخصیت علمی امام اشاره به این نکته دارد که افرادی چون یحیی بن سعید، ابن جریح، مالک، سفیان ثوری، ابو حنیفه و شعبه و ایوب فقیه از آن حضرت نقل روایت نموده‌اند. «۳» یک نمونه از دانش اندوزی ابو حنیفه از امام صادق علیه السّلام را وزیر آبی در کتابش آورده که حضرت در پاسخ پرسش ابو حنیفه که پرسیده بود: یا أبا عبد الله ما أصبرک علی الصلاهٔ، مطالب مفصلی را بیان فرمودند. «۴»

درباره شخصیت امام صادق علیه السّلام عبارات زیادی از علما و اندیشمندان نقل شده که استاد اسد حیدر قسمت معظمی از آنها را در کتاب ارزشمند خود «الامام الصادق و المذاهب الاربعهٔ» گرد آورده «۵» و طبعا در اینجا نیازی به تکرار آنها نیست. کثرت دانش اندوزانی که در محفل درس امام حاضر می‌شدند و یا از آن حضرت حدیث نقل

---

(۱). تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۰۴؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۸؛ الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۲، ص ۵۵۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۲۵۷

(۲). رسائل الجاحظ، ص ۱۰۶

(۳). الصواعق المحرقه، ص ۱۲۰

(۴). نثر الدر، ج ۱، ص ۳۵۶

(۵). الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۱، صص ۶۲- ۵۱

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۲۹

می کردند، نشان دهنده عظمت شخصیت علمی ایشان می‌باشد.

حسن بن علی الوشاء می گفت: در مسجد کوفه نهصد نفر را دیده که حدّثنی جعفر بن محمد «۱» می گفتند. برخی منابع، شمار کسانی را که از آن حضرت تلمذ کرده و حدیث شنیده‌اند، حدود چهار هزار نفر یاد کرده‌اند. «۲»

سفیان ثوری- که در منابع اهل سنت به زهد و علم شهرت دارد- همراه نصیر بن کثیر نزد امام صادق علیه السّلام زانوی ادب زده و از آن حضرت بهره علمی و اخلاقی برده است. «۳» نصیر با سفیان در موسم حج نزد امام آمد و گفت: می‌خواهم به حج بروم.

چیزی به من تعلیم ده تا به وسیله آن نجات پیدا کنم. امام دعایی به آنها تعلیم فرمود. «۴»

در موارد دیگری نیز عاجزانه از امام می‌خواست تا برای او حدیثی نقل کند.

در این میان کسانی نیز بودند که با نقل احادیث کاذبی از امام صادق علیه السّلام، قصد تضعیف آن حضرت را داشتند. شریک در

این باره می‌گوید: جعفر بن محمد مردی صالح و باتقوا است اما افراد جاهلی نزد او رفت و آمد دارند که در بیرون، احادیث جعلی از وی نقل می‌کنند، آنها به منظور اندوختن مال و اخاذی از مردم، هر منکری را بر آن حضرت نسبت می‌دهند؛ از آن جمله بیان بن سمعان یکی از غلات معروف است که ادعا دارد شناخت امام، از نماز و روزه و کلیه واجبات و فرائض شرعی کفایت می‌کند. شریک در پایان سخنانش می‌گوید: ساحت جعفر از کلیه این اکاذیب پاک و مبرّا است، ولی وقتی مردم آنها را می‌شنوند، موقعیت امام در نظر آنها ضعیف می‌شود. «۵»

از این موارد که بگذریم، امام در عصر خود، به ویژه در نگاه دانشمندان جامعه، از عظمت فراوانی برخوردار است. ابو زهره در این زمینه می‌نویسد:

ما أجمع علماء الاسلام علی اختلاف طوائفهم فی أمر کما أجمعوا علی فضل الإمام

---

(۱). الامام الصادق، ص ۱۲۹؛ و نک: الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۶۷

(۲). کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۶۶

(۳). العقد الفرید، ج ۳، ص ۱۷۵؛ تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۱۶۷؛ الاتحاف بحب الاشراف، ص ۱۴۷؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۵۷

(۴). السهمی تاریخ جرجان، ص ۵۵۴؛ المزی، تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۹۲؛ ابن عساکر به نقل از طبری، ج ۱۵ طبع لین. ص.Lxxxiv

(۵). رجال کشی، صص ۳۲۵- ۳۲۴

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۳۰

الصادق و علمه. «۱» علمای اسلام با تمام اختلاف نظرها و تعدد مشربهایشان در فردی غیر از امام صادق علیه السّلام و علم او اتفاق نظر ندارند.

شهرستانی نویسنده کتاب مشهور «ملل و نحل» درباره شخصیت علمی و اخلاقی آن حضرت می‌نویسد: و هو ذو علم غزیر فی الدین و ادب کامل فی الحکمة و زهد بالغ فی الدنیا و ورع تامّ عن الشهوات. «۲» او در امور و مسائل دینی از دانشی بی‌پایان و در حکمت از ادبی کامل و نسبت به امور دنیا و زرق و برقهای آن از زهدی نیرومند برخوردار بود و از شهوتهای نفسانی دوری می‌گزید.

ابو حنیفه افزون بر این که از امام باقر علیه السّلام بهره‌ها برده «۳» از امام صادق علیه السّلام نیز حدیث نقل می‌کند؛ چنانکه روایات او از امام صادق علیه السّلام در کتاب «الآثار» وی فراوان دیده می‌شود. «۴»

او خود درباره امام صادق علیه السّلام می‌گفت: ما رأیت أفقه من جعفر بن محمد، و أنّه أعلم الأمّة «۵»، من هرگز فقیه‌تر از جعفر بن محمد ندیده‌ام، او مسلّم اعلم امّت اسلامی است.

ابن خلکان، از مورخان مشهور، درباره آن حضرت می‌گوید: أحد الأئمّة الاثنی عشر علی مذهب الامامیة و کان من سادات أهل البیت و لقّب بالصادق لصدق مقالته، و فضله أشهر من أن یذکر «۶»، او یکی از امامان دوازده‌گانه امامیه و از بزرگان اهل بیت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بود، به جهت صدق سخنانش به لقب صادق شهرت یافت و فضل او مشهورتر از آن است که نیازمند توضیح باشد.

شیخ مفید درباره آن حضرت می‌گوید: و لم ینقل العلماء عن احد من اهل بیته ما نقل عنه. «۷» علمای اسلام از احدی به اندازه آن حضرت حدیث نقل نکرده‌اند.

منصور عباسی که همواره درگیر مبارزه با علویان بود، می‌کوشید تا شخصیت

---

(۱). الامام الصادق علیه السّلام، ص ۶۶

(۲). الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۴۷؛ الامام الصادق علیه السّلام ص ۳۹

(۳). جامع المسانید، ج ۲، ص ۳۴۹

(۴). الامام الصادق علیه السّلام، ص ۳۸

(۵). جامع المسانید، ج ۱، ص ۲۲۲؛ الامام الصادق علیه السّلام، ص ۲۲۴ و الامام ابو حنیفه، ص ۷۰

(۶). وفیات الاعیان، ج ۸، ص ۱۰۵

(۷). کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۶۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۳۱

فقهی امام صادق علیه السّلام را با مطرح کردن برخی از فقهای اهل سنت مثل مالک بن انس کم رنگ جلوه دهد. او به مالک می‌گفت: به خدا تو عاقلترین مردم هستی ... اگر عمر من باقی بماند، فتاوا و اقوال تو را همانند مصحف نوشته به تمام آفاق فرستاده و مردم را مجبور به پذیرش آن می‌کنم. «۱»

این حرکت منصور ناشی از علاقه وی به مالک نبود، بلکه بر آن بود تا با برجسته کردن مالک، آتش کینه و حسد خود نسبت به امام صادق علیه السّلام و دیگر علمای مخالف فرو نشاند.

منصور به منظور ایراد خدشه به شخصیت علمی و فقهی امام، به هر وسیله‌ای توسل می‌جست، چنانکه ابو حنیفه را واداشت تا رو در روی امام ایستاده و با وی به بحث بپردازد، تا در صورت پیروزی ابو حنیفه، امام را در صحنه علم و دانش اسلامی تحقیر کند. ابو حنیفه خود جریان این داستان را چنین نقل کرده است:

منصور به من گفت: مردم توجه عجیبی به جعفر بن محمد پیدا کرده و سیل جمعیت به طرف او سرازیر شده است، تو چند مسأله از مسائل مشکل را آماده کرده و حل آنها را از جعفر بخواه و چون او نتوانست جواب مسائل تو را بدهد، از چشم مردم خواهد افتاد. من نیز چهل مسأله بسیار پیچیده و مشکل آماده کردم.

آنگاه امام صادق علیه السّلام و ابو حنیفه در حیره و در حضور منصور با هم ملاقات می‌کنند. ابو حنیفه لحظه ورود خود به مجلس منصور را چنین توصیف می‌کند:

هنگامی که وارد مجلس شدم جعفر بن محمد را دیدم که هیبت و عظمت شخصیت وی حتی خود منصور را تحت الشعاع قرار داده بود، سلام کرده و در جای خود قرار گرفتم. آنگاه منصور خطاب به من چنین گفت: مسائل خود را بر ابو عبد اللّه عرضه کن. من مسائلی را که با خود آورده بودم یکی پس از دیگری از آن حضرت می‌پرسیدم و او در پاسخ می‌فرمود: درباره این مسأله عقیده شما چنین است و اهل مدینه چنین می‌گویند و ما چنین می‌گوییم. نظر آن حضرت در پاره‌ای از مسائل طرح شده با نظر ما و در پاره‌ای دیگر با نظر اهل مدینه و در مواردی با نظر هر دو مخالف

---

(۱). تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۲۰۹

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۳۲

بود. بدین ترتیب چهل مسأله به آن حضرت عرضه و جواب آنها دریافت شد.

پس از پایان مناظره، ابو حنیفه بی‌اختیار آخرین سخن خود را با اشاره به امام صادق علیه السّلام چنین ادا کرد:

إنّ أعلم الناس، أعلمهم باختلاف الناس، «۱» دانشمندترین مردم کسی است که به آراء و نظرهای مختلف علما در مسائل، احاطه داشته باشد. امام صادق علیه السّلام نیز همچون جدش امیر مؤمنان علیه السّلام می‌فرمود: سلونی قبل ان تفقدونی، فإنّه لا یحدثکم

أحد بعدی بمثل حدیثی. «۲» قبل از آن که مرا نیابید بپرسید و بعد از من کسی نیست که چون من برای شما حدیث بگوید.

از امام صادق علیه السّلام نه تنها در مسائل فقهی، بلکه در زمینه تفسیر، علم کلام و اخلاقیات، احادیث با ارزشی به دست ما رسیده است. با مراجعه به بخش اصول کتاب «کافی»، عمق و وسعت نظر امام درباره مسائل عقلی اسلام آشکار می‌شود. تفاسیر روایی شیعه همچون «البرهان»، «صافی» حاوی روایات فراوانی از احادیث آن حضرت در این زمینه می‌باشد.

ابو زهره عالم سنی در این زمینه می‌نویسد: و لم یکن علمه مقصورا علی الحدیث و فقه الاسلام، بل کان یدرس علم الکلام. «۳» دانش آن حضرت منحصر به حدیث و فقه اسلامی نبود، بلکه علم کلام نیز تدریس می‌فرمود.

تفصیل نظریات کلامی امام را در اینجا نمی‌توان بیان داشت، اما جمله معروف امام در مسائل جبر و تفویض که فرمود: لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین، زیباترین، جامع‌ترین و دقیق‌ترین تعبیری است که در این مسأله ابراز شده است.

ابو زهره در جای دیگر از کتابش درباره امام صادق علیه السّلام می گوید:

و فوق هذه العلوم، قد کان الامام الصادق علی علم بالاخلاق و ما یؤدّی الی فسادها. «۴»

---

(۱). تهذیب الکمال، ج ۵، صص ۷۹- ۸۰؛ الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۲، ص ۵۵۶؛ الامام الصادق علیه السّلام، صص ۲۸- ۲۷؛ الامام ابو حنیفه، صص ۷۱- ۷۰

(۲). تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۷۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۲۵۷؛ الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۲، ص ۵۵۹

(۳). الامام الصادق علیه السّلام، ص ۶۶

(۴). همان، ص ۶۷

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۳۳

بالاتر از همه این علوم، امام صادق علیه السّلام در زمینه اخلاق و علل و انگیزه‌های فساد آن، آگاهیهای بسیار ارزنده‌ای داشت.

شمار راویانی که از امام حدیث نقل کرده‌اند بسیار زیاد است. اسامی آنان را در «تهذیب الکمال» مزی «۱» و دیگر کتب رجالی چون «تهذیب التهذیب» می‌توان یافت.

در میان آنان، بسیاری از شخصیتهای مهم اهل سنت قرار دارند. ذهبی در «سیر اعلام النبلاء» نام رواتی که از امام صادق علیه السّلام حدیث نقل کرده‌اند را آورده است. «۲»

این در حالی است که بسیاری از محدثان جرأت نقل حدیث از امام را در عهد بنی امیه نداشتند. درباره مالک بن انس آمده که: لم یرو عن جعفر بن محمد حتی ظهر أمر بنی العباس. «۳» از امام صادق علیه السّلام روایت نکرد تا آن که بنی عباس به حکومت رسیدند.

شیعیان امام صادق علیه السّلام

گستردگی اصحاب امام صادق علیه السّلام و وسعت جریان تشیع، به طور طبیعی، ناهماهنگی‌ها و اختلافاتی به همراه داشت. در آن روزگار کلیه شاگردان و شیعیان آن حضرت نمی‌توانستند تفکر و اندیشه خود را در یک زاویه صحیحی قرار داده و تمامی معارف دینی خود را همچون محمد بن مسلم و زراره از سرچشمه اصلی آن، که خاندان رسالت بود، بگیرند.

بسیاری از آنان در حلقه درس محدثان اهل سنت نیز حاضر می‌شدند که به نوبه خود تأثیراتی در طرز تفکر و تلقی آنها به جای می گذاشت و از طرف دیگر کثرت و گستردگی پیروان آن حضرت و پراکنده بودن آنها در سرزمینهای دور و نزدیک، امکان مراجعه شخصی همه آنان را به امام غیر ممکن ساخته بود و لذا آنان در مسائل خود اعم از فقهی و عقیدتی و ... به شیعیان شناخته

شـده مراجعه می‌کردنـد که طبعـا اختلاـف نظر میان آنها از این راه به دیگر شـیعیان نیز راه پیـدا می‌کرد. نیز در گیرودار درگیریهای سیاسی، میان پاره‌ای از شیعیان، تمایلاتی به حکومت تازه پا

---

(۱). تهذیب الکمال، ج ۵، صص ۷۶- ۷۵

(۲). سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۲۵۶

(۳). الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۲، ص ۵۵۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۲۵۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۳۴

گرفته عباسـیان که پیش از آن در محافل شیعیان حضور جدی داشتند، دیده می‌شد و این خود عاملی بر عوامل اختلاف میان شیعیان می‌افزود.

علاوه بر همه اینها جریان زیدیه نیز عامل دیگری در این تفرقه شده و با پیدایش حرکتهای انقلابی آنان، بسیاری از شیعیان سیاسی و تنـدرو، جـذب این گروه شـده و پیرامون آنها را گرفتنـد که پیش‌آمـدهایی از این قبیل، کما بیش آثار ناهنجار و نسـبتا عمیقی روی شیعه بر جای گذاشت.

در عین حال میان اصـحاب و پیروان امام صادق علیه السّلام کسانی نیز بودند که شیعه واقعی آن حضرت به حساب آمده و در حفظ آثار علمی و روایی حضرتش تلاشهای مداوم و خستگی‌ناپذیری از خود نشان می‌دادند.

امام صادق علیه السّلام خود در این رابطه می‌فرماید:

ما أحد أحیا ذکرنا و أحادیث أبی إلّا زرارهٔ و ابو بصـیر لیث المرادی و محمد بن مسلم و برید بن معاویهٔ العجلی و لو لا هؤلاء ما کان أحد یسـتنبط هذا، هؤلاء حفّاظ الدین و امناء ابی علیه السّـلام علی حلال الله و حرامه و هم السابقون الینا فی الدنیا و السابقون الینا فی الآخرهٔ. «۱»

جز زراره و ابو بصـیر لیث مرادی و محمد بن مسـلم و برید بن معاویه عجلی کسی ولایت ما و احادیث پدرم را زنده نکرد. اگر اینها نبودنـد کسـی از ما و احادیث ما اطلاع پیـدا نمی‌کرد. اینها حافظان دین و اشـخاص محل اعتماد پدرم بر حلال و حرام خدا هسـتند، همانگونه که در دنیا به طرف ما پیشی گرفتند در آخرت نیز به سوی ما سبقت خواهند جست.

باز آن حضرت فرمودند: رحم الله زرارهٔ بن أعین، لو لا زرارهٔ و نظراءه لاندرست أحادیث أبی؛ «۲»

خداوند زرارهٔ بن اعین را بیامرزد، اگر زراره و امثال او نبودند، احادیث پدرم از میان می‌رفت.

در میان این افراد کسانی بودند که امام صادق علیه السّلام آنها را به عنوان مرجع برای

---

(۱). همان، ص ۱۳۷ و نک: وسائل الشیعهٔ، ج ۱۸، صص ۱۰۴- ۱۰۳

(۲). همان، ص ۱۳۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۳۵

شیعیان خود معرفی می‌فرمود، به طوری که در جواب یکی از شـیعیان خود که از آن حضـرت می‌پرسـد: هنگامی که سؤالی برای ما پیش می‌آید به چه کسی مراجعه کنیم؟

می‌فرماید: علیک بالأسدی؛ یعنی ابا بصیر؛ «۱» به سراغ اسدی برو؛ منظور حضرت از اسدی، ابو بصیر بود.

و در جـای دیگری می‌فرماینـد: ما یمنعک من محمـد بن مسـلم الثقفی، فإنّه سـمع من أبی و کان عنـده وجیها. «۲» چرا به محمـد بن مسلم ثقفی مراجعه نمی‌کنید که او پیش پدرم وجیه و محترم بود و از آن حضرت حدیث شنیده است.

در برابر اینها کسانی نیز بودنـد که به نوعی مذبـذب میان زیـدیها و مذهب جعفری بودند. یک روز وقتی امام صادق علیه السّـلام از عبد الملک بن عرم درباره عدم حضور او در صفوف جنگ سؤال می کند، او ضمن جواب به امام می گوید:

فان الزیدیّهٔ یقولون لیس بیننا و بین جعفر خلاف إلّا أنّه لا یری الجهاد. زیدیه گویند:

میان ما و امام صادق اختلافی نیست، جز این که او اعتقاد به جهاد ندارد.

امام پس از آن که این اتهام را از خود دفع کرد فرمود:

بلی و اللّه إنّی لأراه و لکنّی أکره أن ادع علمی الی جهلهم. «۳»

آری قسم به خدا من به جهاد در راه خدا اعتقاد دارم ولی دانش خود را در کنار جهل آنان نمی گذارم.

سید حمیری یکی از شعرای معروف شیعه دچار انحراف دیگری شد که عباسیان آن را ساخته و پرداخته بودند. او به مذهب کیسانی که به اعتقاد برخی از محققان ساخته دست عباسـیان بود تمایل داشت، اما بعدا خدمت امام صادق علیه السّلام آمد و تغییر عقیده داد و در صف شیعیان خالص آن حضرت قرار گرفت. «۴»

او خود در شعری که حاکی از بازگشت و پیوستنش او به امام صادق علیه السّلام است

---

(۱). وسائل الشیعهٔ، ج ۸، ص ۱۰۴

(۲). وسائل الشیعهٔ، ج ۱۸، ص ۱۰۵

(۳). وسائل الشیعهٔ، ج ۱۱، ص ۳۲

(۴). رجال کشی، ص ۲۲۸؛ الاغانی، ج ۷، ص ۲۳۳؛ ابو الفرج بعـد از نقل بازگشت او روایتی از ابن سامر آورده که می گوید: او از اعتقـاد خود بازنگشت، خود ابو الفرج هم بازگشت او را قبول نـدارد، ولی در کتب شـیعه بازگشت او به طور مکرر مورد تأییـد قرار گرفته است. نک: الاغانی، ج ۷، ص ۲۳۵

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۳۶

چنین می گوید:

تجعفرت بـاسم اللّه و اللّه أکـبرو أیقنت أن اللّه یعفو و یغفر به نـام خداونـد که خـدایی است بزرگ و توانـا، به سوی جعفر بن محمد صادق علیه السّلام بازگشتم و اطمینان دارم که خدا از گناه من در می گذرد و آن را می‌بخشد.

بعدها امام صادق علیه السّلام نیز بر وی رحمت فرستاد و با اشاره به این که او گناهانی را مرتکب شده فرمود:

و ما خطر ذنب عند الله أن یغفره لمحبّ علیّ. «۱»

پیش خدا مهم نیست که از گناهان دوستداران علی علیه السّلام درگذرد.

نکته جالب توجهی که درباره تشتت جامعه شیعه و یا به تعبیر دیگر پیدایش تفرقه در میان آنها وجود دارد، این که پاره‌ای از علمای درباری که در خدمت مهدی عباسی بودند به این اختلافات دامن زده و در بزرگ نشان دادن آن، تلاش زیادی کردند. در این باره، کشی از شخصی به نام ابن مفضل نام می‌برد که او کتابی در فرق نوشته و نام هر یک از اصحاب امام صادق علیه السّلام را به عنوان سر رشته دار یک فرقه شیعی ذکر کرده است.

در بیان این قسـمت لازم است اشاره شود که شـیعیان امام، بیشتر در عراق آن هم در کوفه بودند. سایر مراکز یا شیعه نداشت یا کمتر داشت، گرچه گاه از خراسان نیز کسانی نزد امام صادق علیه السّلام آمده از ایشان احکام فقهی‌شان را سؤال می کردند. «۲»

حفص بن غیاث برای نقل حدیث به بصـره رفت. از او خواسـتند تا از تنی چند حدیث روایت نکند که از جمله آنها جعفر بن محمد بود.

این به دلیل روحیه عثمانی مردم بصره است که از جنگ جمل در این شهر رواج یافته بود. حفص به آنها گفت: اگر این سخن را در کوفه بگویید: لأخذتکم النعال المطرقة» شما را با کفش خواهند زد. «۳»

---

(۱). الاغانی، ج ۷، صص ۲۴۲، ۲۷۷

(۲). تاریخ یحیی بن معین، ج ۴، ص ۳۷۲

(۳). الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۲، ص ۵۵۵؛ تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۷۸؛ سیر اعلام النبلاء،، ج ۱، ص ۲۵۷

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۳۷

امام صادق علیه السّلام و غلوّ

امام صادق علیه السّلام همانند پدرشان، بشدّت در برابر انحراف غلو ایستادگی کردند. باید گفت در طی سالها تلاش، از زمان امام علی علیه السّلام تا امام باقر علیه السّلام محبوبیتی برای اهل بیت علیهم السّلام پدید آمد و نفوذ تشیع در عراق و برخی از نقاط دیگر، تعمیق یافته بود. اینک غالیان می‌کوشیدند تا با رخنه در درون شیعه، آن را از داخل متلاشی کرده و چهره خارجی آن را خراب کنند.

جریان غالی از جهاتی برای تشیع خطرناک بود، زیرا نه تنها از درون سبب ایجاد آشفتگی در عقاید شیعه شده و آن را منزوی می‌کرد، بلکه شیعه را در نظر دیگران انسانهای بی‌قید و بند نسبت به فروعات دینی نشان داده و بدبینی همگانی را نسبت به شیعیان به وجود می‌آورد. «۱» اکنون با نگاهی ساده به کتابهای فرق، این حقیقت آشکار است که گرچه از لحاظ تقسیم‌بندی فرقه‌ای تشیع غالی را جدا یاد می‌کنند، اما اغلب نه تنها ارباب فرق و مذاهب بلکه عموم رجالیین اهل سنت تفاوت چندان روشنی بین دسته‌های شیعه نگذاشته و مردم را از پذیرفتن احادیث آنان پرهیز می‌دهند. حد اقل یکی از دلایل این بدبینی رسوخ اندیشه‌های غالی در میان شیعیان بوده که با همه تلاش امامان شیعه و بعدا علمای اصولی شیعه، آثار آن کما بیش بر جای مانده است. نمونه آن رسوخ روایاتی است که در باب تحریف قرآن در برخی از کتابهای حدیثی شیعه موجود بوده و اصل آن از غلات می‌باشد. «۲»

به هر روی، قیام علمی امام برای تهذیب شیعه و حرکت در جهت نفی غلوّ و دور کردن شیعیان از جریان غلوّ، از مهمترین اقدامات امام صادق علیه السّلام برای حفظ فرهنگ اصیل اسلامی است که امامان مبلغ آن بودند. در اینجا مروری بر اقدامات امام در جهت طرد و نفی غالیان، ردّ دیدگاههای آنها و نیز تکفیر این گروه خواهیم داشت.

از جمله اقدامات امام، دور کردن شیعیان اصیل از غالیان منحرف بود. بدیهی

---

(۱). به طوری که از یکی از خوارج، شیعه را متهم کرده بود که آنها گمان کرده‌اند به جهت دوستی اهل بیت مستغنی از انجام اعمال صالح بوده و از عذاب، به خاطر اعمال بدشان، نجات می‌یابند نک: الاغانی، ج ۲۰، ص ۱۰۷. به نقل از العقیدة و الشریعة فی الاسلام، ص ۲۰۳

(۲). نک: اکذوبة تحریف القرآن بین الشیعة و السنه، ص ۶۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۳۸

است وجود ارتباط میان شیعه و غالیان با جاذبه‌های احتمالی موجود در غلات، می‌توانست کسانی از شیعیان را به سوی غلو بکشاند، به ویژه که غالیان به دروغ خود را مرتبط با امامان علیهم السّلام معرفی کرده و در برابر تکذیب امامان، اظهار می‌کردند که این تکذیب صرفا از روی تقیه است. این امر در فریب شیعیان ساده‌دل مؤثر بود.

در روایتی مسند از قول امام صادق علیه السّلام آمده که حضرت با اشاره به اصحاب ابو الخطاب و دیگر غالیان، به «مفضّل» فرمودند: یا مفضّل! لا تقاعدوهم و لا تؤاکلوهم و لا تشاربوهم و لا تصافحوهم «۱»، ای مفضل! با غلات نشست و برخاست نکنید، با آنان هم غذا نباشید و همراهشان چیزی ننوشید و با آنان مصافحه نکنید.

در روایتی دیگر امام بار دیگر همین مسأله را تأکید کرده فرمود: و أما أبو الخطاب محمد أبی زینب الأجدع، ملعون و أصحابه ملعونون، فلا تجالس أهل مقالتهم فإنی منهم برئ و آبائی علیهم السّلام منهم براء «۲»، ابو الخطاب و اصحابش ملعونند، با معتقدین به مرام او همنشین نشوید، من و پدرانم از او بیزاریم.

امام به ویژه نسبت به جوانان شیعه حساسیت زیادتری داشته و می‌فرمودند:

احذروا علی شبابکم الغلاة لا یفسدوهم، الغلاة شرّ خلق الله، یصغّرون عظمة الله و یدعون الربوبیّة لعباد الله «۳»، درباره جوانان خویش از این که غلاة آنان را فاسد کنند بترسید.

غلاة بدترین دشمنان خدا هستند، عظمت خدا را کوچک کرده و برای بندگان خداوند ادعای ربوبیت می کنند.

توصیه به عدم همنشینی، تنها با غلات نبود بلکه امام صادق علیه السّلام شیعیان را از نشست و برخاست با هر اهل بدعتی، بر حذر می‌داشت: و احذر مجالسة أهل البدع فإنها تنبت فی القلب کفرا و ضلالا مبینا؛ «۴» از همنشینی با اهل بدعت پرهیز کن؛ زیرا باعث رشد و نمو کفر و گمراهی آشکار در قلب می‌شود.

امام برای طرد غلات از جامعه شیعه، عقاید آنان را مورد انکار قرار داده و با

---

(۱). رجال کشی، حدیث ۵۲۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۱۵

(۲). الغیبه ص ۱۷۷؛ مستدرک الوسائل ج ۱۲ ص ۳۱۵

(۳). الامالی، شیخ طوسی، ج ۲، ص ۲۶۴

(۴). مستدرک الوسائل ج ۱۲ ص ۳۱۵ از مصباح الشریعه، ص ۳۸۹

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۳۹

میزان قرار دادن «کتاب الله» برای سنجش نقلها و گفته‌های خود، از شیعیان می‌خواست ادعاهای نادرست غلات را نپذیرند.

بنا به نقل شهرستانی، سدیر صیرفی نزد امام علیه السّلام آمد و گفت: جانم به فدای تو باد! شیعیان شما درباره شما اختلاف کرده‌اند، بعضی اظهار می کنند که در گوش شما سخن گفته می‌شود؛ بعضی گویند به شما وحی می‌شود؛ بعضی گویند به قلب شما الهام می‌شود؛ بعضی گویند در خواب می‌بینید؛ بعضی گویند به کتب آباء خویش فتوا می‌دهید. کدام یک را باید اخذ نمود؟

امام فرمود: لا تأخذ بشیء مما یقولون، نحن حجة اللّه و أمناءه علی خلقه، حلالنا من کتاب الله و حرامنا منه؛ «۱» آنچه را که گفته شده رها کن، ما حجّت خداوند و امین او بر خلق او هستیم، حرام و حلال ما از کتاب خداوند است.

این روایت نشان می‌دهد که به سبب القائات نادرست غالیان، این تصوّر برای برخی پیش آمده که آیا به راستی ائمه علیهم السّلام دین جدیدی آورده و وحی تازه‌ای به آنان می‌شود یا مسأله به گونه دیگری است؟ امام با تأکید بر این که آنان هر چه دارند همان مطالب کتاب الله است از شیعیان می‌خواستند تا از پیروی و پذیرش این عقاید نادرست خودداری کنند.

در روایت دیگری نیز که شهرستانی آورده، فیض بن مختار نزد امام صادق علیه السّلام آمده، می گوید: فدایت شوم! این چه اختلافی است که میان شیعیان شما به وجود آمده. من گاه در جمع آنان در کوفه حاضر شده و نزدیک است که به تردید افتم. به مفضّل رجوع کرده و آنچه را که سبب آرامش من است نزد او می‌یابم امام فرمودند:

أجل! إنّ الناس اغرّوا بالکذب علینا حتی کأنّ اللّه فرضه علیهم لا یرید منهم غیره، و إنی لأحدّث أحدهم الحدیث، فلا یخرج منّی

حتّی یتأوّله علی غیر تأویله؛ «۲»

ببین! مردم فریفته دروغ بستن بر ما شده‌اند، گویا خداوند این را بر آنان فرض کرده و جز این از آنان نمی‌خواهد. من حدیث برای یکی از آنان می‌گویم، اما او از پیش

---

(۱). نک:، مجله تراثنا، شماره ۱۲، صص ۱۷- ۱۸ مقاله «اهل البیت فی رأی صاحب الملل و النحل»

(۲). مفاتیح الاسرار، برگ ۲۶؛ به نقل از مجله تراثنا، شماره ۱۲، ص ۱۸

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۴۰

من نمی‌رود جز آن که آن را بر تأویلی بر خلاف تأویل واقعی معنا می‌کند.

در روایت دیگری که «سهمی» در کتاب خود آورده نقل شده است که عیسی الحجرانی گفت: نزد جعفر بن محمد الصادق علیهما السّلام آمده، پرسیدم: آیا آنچه را از این قوم شنیدم بازگویم؟ امام فرمود: بگو. گفتم:

فإنّ طائفهٔ منهم عبدوک و اتّخذوک إلها من دون الله و طائفهٔ أخری والوا لک النبوهٔ و ... دسته‌ای از اینان تو را عبادت می‌کنند و تو را الهی جز اللّه می‌دانند؛ دسته‌ای دیگر تو را در حد نبوّت بالا می‌برند ...

امام آن قدر گریه کرد که محاسنش از قطرات اشک پر شد، آنگاه فرمود:

إن أمکننی اللّه من هؤلاء فلم أسفک دمائه سفّک الله دم ولدی علی یدی؛ «۱» اگر خداوند مرا بر آنان مسلط کرد و خون آنان را نریختم، خداوند خون فرزندم را به دستم بریزد.

این امکان هست که راویان این قبیل اخبار، به ویژه آنها که بر مذاق مذهب سنت بوده‌اند، مطالبی از خود بر آنها افزوده باشند؛ اما به هر روی نشان می‌دهد که نفوذ غلات وجهه امامان علیهم السّلام را در جامعه اسلامی آسیب‌پذیر کرده و برای شمار زیادی این قبیل پرسشها مطرح شده است.

اعتقاد به مهدویت امام باقر علیه السّلام از جمله اعتقاد برخی از غالیان بود که از سوی امام صادق علیه السّلام مورد انکار قرار گرفت. «۲» اعتقاد به نبوّت برخی از امامان معصوم علیهم السّلام در میان غلاهٔ وجود داشت. امام صادق علیه السّلام در برابر آن می‌فرمود:

من قال: إنّا أنبیاء فعلیه لعنهٔ الله و من شکّ فی ذلک فعلیه لعنهٔ الله؛ «۳»

کسی که بگوید ما نبی هستیم، لعنت خدا بر او باد کسی که در این امر تردید کند بر او هم لعنت خدا باد.

برخی از غالیان لفظ «اله» را با «امام» یکی گرفته در تأویل آیه: «هُوَ الَّذِی فِی السَّماءِ إِلهٌ وَ فِی الْأَرْضِ إِلهٌ» اظهار می‌کردند که مقصود از اله زمین، همان امام است. این

---

(۱). تاریخ جرجان، صص ۳۲۲، ۳۲۳

(۲). رجال کشی، ص ۳۰۰

(۳). همان، ص ۳۰۱

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۴۱

سخنان بود که سبب شد تا امام صادق علیه السّلام آنها را بدتر از محبوس و یهود و نصارا و مشرکین بخواند. «۱»

لبه تیز برخورد امام با غالیان عقایدی بود که ضمن آنها، کوشش می‌شد تا جنبه‌ای از «الوهیت» به امامان نسبت داده شود. آن حضرت می‌فرمود:

لعن الله من قال فینا ما لا نقوله فی أنفسنا و لعن اللّه من أزالنا عن العبودیّة للّه، الذی خلقنا و إلیه مآبنا و معادنا و بیده نواصینا؛ «۲»

لعنت خداوند بر کسی که چیزی در حق ما بگوید که ما خود نگفته‌ایم، لعنت خداوند بر کسی که ما را از عبودیت برای خدایی که ما را خلق کرده و بازگشت ما به سوی او و سرنوشت ما در ید قدرت اوست، جدا سازد.

در روایت دیگری آمده که حضرت فرمودند:

لعن اللّه المفوّضة، «۳» فإنهم صغروا عصیان الله و کفروا به و أشرکوا و ضلوا و أضلوا فرارا من إقامة الفرائض و أداء الحقوق. «۴»

خداوند مفوضه را لعنت کند. آنها عصیان پروردگار را کوچک کردند، به خدا کافر شدند و شرک ورزیدند و گمراه شدند و گمراه کردند، تا از اجرای احکام الهی و ادای حقوق فرار کنند.

تکفیر افراد بر اساس انکار امور بدیهی و ضروری اسلام، مورد قبول فقهای اسلام بوده است. این امر، به شرط آن که در مجرای طبیعی خود بکار گرفته شود، می‌تواند با بخشی از انحرافات مقابله کند. امام کوشید تا با تکفیر غلات آنان را از جامعه مسلمین طرد کرده و حوزه فکری شیعه را از آلودگیهای آنان به طور کامل رهایی بخشد.

یکی از اقدامات تأویل‌گرایانه غالیان، نمادین کردن مفاهیم دینی بود، به طوری که آن مفاهیم از معانی اصلی خویش جدا شده و در حول و حوش یک معنای دیگری اصالت خویش را از دست می‌داد. امام صادق علیه السّلام ضمن نامه‌ای به ابو الخطاب که از

---

(۱). همان، ص ۳۰۰

(۲). همان، ص ۳۰۲

(۳). کسانی که یک مرتبه از غلات پایین‌ترند.

(۴). علل الشرائع، ج ۱، صص ۱۲۷؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۷۰

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۴۲

جمله رؤسای غلاة بود، نوشتند:

بلغنی أنک تزعم أنّ الزنا رجل و أنّ الخمر رجل و أنّ الصلاة رجل و أنّ الصیام رجل و أنّ الفواحش رجل و لیس هو کما تقول، انا اصل الحق، و فروع الحقّ طاعة الله، و عدوّنا أصل الشرّ و فروعهم الفواحش. «۱»

شنیده‌ام که گفته‌ای زنا، خمر، نماز، روزه، فواحش، مردانی به این نامها هستند. این گونه نیست که تو می‌گویی، ما اصل حق بوده و فروع حق طاعت خداست، دشمنان ما اصل شر، و فروع آنها همان فواحش و زشتیهاست.

در روایت دیگری امام فرمود:

... علی أبی الخطاب لعنة الله و الملائکة و الناس أجمعین فأشهد أنّه کافر فاسق مشرک؛ «۲» لعنت خدا و ملائکه و تمامی مردم بر ابو الخطاب باد. من شهادت می‌دهم که او کافر، فاسق و مشرک است.

در جای دیگری امام به غلاة فرمود:

توبوا إلی الله فإنّکم فسّاق کفار مشرکون؛ «۳»

به درگاه باری تعالی توبه کنید شما فاسق، کافر و مشرک هستید.

تکفیر صریح امام نسبت به خوارج، راه را بر هر گونه ادعای دروغینی که غلات داشتند و اظهار می‌کردند که امام صادق علیه السّلام تنها با تقیه با آنان رفتار می‌کند، می‌بست.

چنین برخوردی، آن هم با این صراحت، سبب می‌شد تا شیعیان مراوده خویش را به کلّی با غلات قطع کنند.

از جمله زمینه‌هایی که سبب نشر افکار غالیان شد، این بود که پیروان خود را به سوی رهایی از بند «عمل به فروعات فقهی» و احیانا

«محرمات شرعی» دعوت می‌کردند. آنها از قول امام صادق علیه السّلام نقل می‌کردند که: «هر کس امام را شناخت هر کاری که بخواهد می‌تواند انجام دهد». امام در پاسخ به این شبهه فرمود:

إنّما قلت: إذا عرفت فاعمل ما شئت من قليل الخير و كثيره، فإنه يقبل منك؛ «۴»

---

(۱). همان، ص ۲۱۹

(۲). همان، ص ۲۹۷

(۳). همان، ص ۲۹۷

(۴). الکافی، ج ۴، ص ۴۶۴

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۴۳

من گفتم: وقتی (امام را) شناختی، آنچه از اعمال نیک، کم و زیاد، می‌خواهی انجام دهد. این معرفت است که سبب قبولی اعمال تو می‌شود.

منظور امام، بیان اصل مهمی بود که شیعیان به آن معتقد بودند و آن این که احکام تابع امر ولایت است و اگر ولایت نباشد انجام آن اعمال نیز بدون ولایت ثمری ندارد. غالیان این عقیده را بر غیر معنای اصلی آن تأویل کرده بودند. بی‌عملی غالیان سبب شده بود تا شیعیان در شناخت آنان همین رعایت احکام فقهی را ملاک قرار داده و فرد غالی را از غیر آن تشخیص دهند. «۱» تأکید امامان علیهم السّلام بر عمل به احکام شرعی در روایات، به نوعی تکذیب غالیان است. تعبیرهایی نظیر «انّما شیعتنا من أطاع الله» و یا «لا تنال ولایتنا الّا بالورع» «۲» از این قبیل است.

تأثیر حماقت را نیز در پیدایش غلات نباید نادیده گرفت. «۳» این در حالی است که دنیا طلبی و جذب مرید برای کسانی از غلات که مدعی نیابت از ائمه بودند و آنان را به مقام الوهیت می‌رساندند تا خود را نبیّ آنان معرفی کنند، تأثیر مهمی در پیدایش غلات داشته است. امام صادق علیه السّلام می‌فرمود:

إنّ الناس اولعوا الكذب علينا ... و إنّي أحدّث أحدهم بحديث فلا يخرج من عندي حتى يتأوّله على غير تأويله و ذلك أنّهم لا يطلبون بحديثنا و بحبنا ما عند الله و إنما يطلبون الدنيا؛ «۴»

مردم ولع در دروغ بستن بر ما دارند ... من برای یکی از آنها حدیث نقل می‌کنم و او از نزد من بیرون نرفته آن را بر غیر معنای اصلی آن تأویل می‌کند. آنها در طلب حدیث و دوستی ما، طالب چیزی که در نزد خداوند است نیستند، بلکه در پی دنیا طلبی خویش‌اند.

امام برای آن که شیعیان را بتوانند قدرت نقد احادیث متعارض را، که بسیاری از آنها ساخته غالیان بود، پیدا کنند، قرآن را به عنوان ملاک معین کردند. از جمله فرمودند:

---

(۱). رجال کشی، ص ۵۳۰

(۲). مناقب الامام امیر المؤمنین (محمد بن سلیمان کوفی)، ج ۲، ص ۲۸۶

(۳). همان، ص ۲۹۵

(۴). همان، ص ۱۳۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۴۴

لا تقبلوا علينا حديثا الا ما وافق القرآن و السنّة أو تجدون معه شاهدا من أحاديثنا المتقدمة؛ فإن المغيرة بن سعيد لعنه الله دسّ في كتب

أبی أحادیث لم یحدّث بها أبی؛ فاتّقوا اللّه و لا تقبلوا علینا ما خالف قول ربّنا تعالی و سنّة نبیّنا صلّی اللّه علیه و آله فإنا إذا حدثنا قلنا: قال اللّه عزّ و جلّ و قال رسول اللّه. «۱» حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ۳۴۴ امام صادق علیه السلام و غلو ..... ص : ۳۳۷

چه را که از ما روایت می‌کنند جز آن که موافق قول خدا و رسول بوده و یا شاهدی از سخنان پیشین ما بر آنها داشته باشید نپذیرید. مغیرة بن سعید که خداوند او را لعنت کند، در کتب پدرم احادیثی را وارد کرد که هرگز از پدرم نبود. از خداوند بترسید و آنچه را که از ما نقل کرده و مخالف قول خدا و پیامبر ماست نپذیرید. ما وقتی حدیثی نقل می‌کنیم و می‌گوییم: خداوند یا رسول او فرموده است.

در موارد دیگری نیز از این حرکت زشت غلات که در روایت فوق آمده، یاد شده و مقصود از این کتابها که در روایت بالا آمده روشن شده است. امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: مغیره کتابهایی که اصحاب امام باقر علیه السّلام می‌نوشتند، به بهانه خواندن، آنها را به خانه خویش می‌برده ...

و یدسّ فیها الکفر و الزندقة و یسندها إلی أبی، ثمّ یدفعها إلی أصحابه؛

او احادیثی در کفر و زندقه: به این کتابها وارد می‌کرد و به پدرم نسبت می‌داد و آن کتابها را به اصحاب بازمی‌گرداند. امام می‌فرمود:

فکلّما کان فی کتب أصحاب أبی من الغلوّ فذاک ما دسّه مغیرة بن سعید فی کتبهم؛ «۲»

آنچه از غلوّ در کتابهای اصحاب پدرم هست، مطالبی است که مغیره وارد آن کتابها کرده است.

با این حرکت صحیح امام صادق علیه السّلام، شیعیان اصیل از غلوّ رهایی یافتند. اما متأسفانه، اثرات نامطلوب آن در جلوگیری از رشد بیشتر شیعه باقی ماند. ابو حنیفه به خاطر وجود غلوّ، به اصحابش گفته بود که حدیث غدیر را نقل نکنند. «۳» گرچه این کار بسیار ناپسندی در عالم نقل حدیث است، اما نشان می‌دهد که جریان غلوّ چه ضرری

---

(۱). همان، ص ۲۲۴

(۲). همان، ص ۲۲۵

(۳). الامالی، شیخ مفید، ص ۲۷

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۴۵

حتی بر نقل صحیح‌ترین روایات فضائل امیر المؤمنین علیه السّلام داشته است.

فقه شیعه مبتنی بر روایات اهل بیت علیهم السّلام

عصر امام باقر و صادق علیهما السّلام عصر گسترش علوم اهل بیت علیهم السّلام در زمینه‌های مختلف بود. این مسأله درباره امام صادق علیه السّلام بیشتر صدق می‌کند و این به دلیل مصادف شدن بخشی از دوران امامت آن حضرت، با فضای باز سیاسی بود که در نتیجه خلاء سیاسی ناشی از انقراض حاکمیت نیرومند امویان از یک طرف و روی کار آمدن بنی عباس از طرف دیگر به وجود آمده بود. امام توجه تامّ و تمام شیعیان را به اهل بیت جلب کرده و آنان را از تمسک به احادیث دیگران بازمی‌داشت. این امر مهمترین علت شکل‌گیری فقه شیعه به صورتی مستقل و اصیل بود و اهمیت آن از پیش تا حدودی در زندگی امام باقر علیه السّلام تبیین شده بود. با این حال، در اینجا نیز مروری بر تأکیدهای امام صادق علیه السّلام در این زمینه خواهیم داشت.

امام در روایتی فرمود:

أیّتها العصابة! علیکم بآثار رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سنته و آثار الائمة الهداة من أهل بیت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله.

«۱»

ای شیعیان! آثار رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سنت او و آثار ائمه هدی از اهل بیت پیامبر علیهم السّلام را مد نظر داشته باشید.

همچنین امام صادق علیه السّلام به یونس بن ضبیان فرمود:

یا یونس! ان اردت العلم الصحیح فعندنا أهل البیت، فإنّا ورثنا و اوتینا شرع الحکمهٔ و فصل الخطاب. «۲»

ای یونس! علم راستین پیش ما اهل بیت است؛ زیرا ما راههای حکمت و میزان تشخیص خطا از صواب را به ارث برده‌ایم.

شیخ حر عاملی در «وسائل الشیعهٔ» بابی تحت عنوان: «باب وجوب الرجوع فی جمیع الاحکام الی المعصومین» گشوده که حاوی احادیث اهل بیت عصمت علیهم السّلام

---

(۱). وسائل الشیعهٔ، ج ۱۸، ص ۲۳ و ۶۱

(۲). وسائل الشیعهٔ، ج ۱۸، ص ۴۸

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۴۶

در این زمینه می‌باشد. «۱»

ابان بن تغلب به عنوان یک شیعه واقعی و آگاه امام صادق علیه السّلام، مذهب شیعه را چنین تعریف می‌کند:

الشیعهٔ الذین اذا اختلف الناس عن رسول الله صلّی اللّه علیه و آله اخذوا بقول علیّ و اذا اختلف الناس عن علیّ اخذوا بقول جعفر بن محمد. «۲»

شیعیان کسانی هستند که هرگاه مردم در قول رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله اختلاف می‌کنند، سخن امیر مؤمنان علیه السّلام را می‌گیرند و وقتی در سخن علی علیه السّلام اختلاف می‌کنند، قول جعفر بن محمد صادق علیهما السّلام را می‌پذیرند.

یونس بن یعقوب به امام صادق علیه السّلام گفت: از خود شما شنیدم که از علم کلام نهی فرمودید، امام در جواب او فرمود: انّما قلت: ویل لهم إن ترکوا ما أقول و ذهبوا الی ما یریدون؛ «۳» من گفتم: وای بر آنها اگر آنچه را که من می‌گویم، ترک کنند و به سوی آنچه خودشان می‌خواهند بروند.

از همین روی است که امام، به شیعیان خود سفارش می‌کرد تا همدیگر را یاری دهند و می‌فرمود: رحم اللّه من أحیا أمرنا. امام صادق علیه السّلام روایات خویش را برای شاگردان خود نقل می‌کرد و شاگردان؛ اعم از شیعه و سنی، روایات آن حضرت را می‌نوشتند، با این تفاوت که اهل سنت حدیث را از جعفر بن محمد، و از پدرش و او از پدرانش و آنها از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نقل می‌کردند؛ «۴» به عبارت دیگر، با ذکر سند می‌آوردند. اما شاگردان شیعه آن حضرت با عنوان «عن ابی عبد الله» و بدون ذکر این سند نقل می‌کردند؛ زیرا اعتقاد شیعه به عصمت ائمه و امامت آنها و حجّیت قول امام، آنان را از ذکر سند بی‌نیاز می‌ساخت با این حال، امام تأکید داشت که احادیث او همان احادیث رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله است.

حدیثی حدیث أبی و حدیث أبی حدیث جدّی و حدیث جدّی حدیث علی بن

---

(۱). وسائل الشیعهٔ، ج ۱۸، ص ۴۱

(۲). رجال النجاشی، ص ۱۲

(۳). الکافی، ج ۱، ص ۱۷۱؛ وسائل الشیعهٔ، ج ۱۸، ص ۴۵

(۴). به عنوان نمونه، نک: تاریخ جرجان، ص ۱۷۰، ۲۶۴، ۲۶۵، ۴۰۵، ۵۷۰

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۴۷

ابی طالب و حدیث علیّ حدیث رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و حدیث رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله قول اللّه. «۱»

حدیث من حدیث پدرم و حدیث پدرم حدیث جدم و حدیث جدم حدیث علی بن ابی طالب علیه السّلام و حدیث امیر مؤمنان، حدیث رسول خدا و حدیث رسول خدا، فرمایش خداست.

تقریبا تمامی احادیث امامان شیعه همین حکم را دارد، مگر آنچه که گاه بر حسب ضرورت از کسی نقل می‌کردند. به ابی بکر بن ابی عیاش گفتند: چرا با این که جعفر بن محمد را درک کرده از او استماع حدیث نکرده است؟! او گفت: از جعفر بن محمد درباره احادیثی که نقل می‌کرد پرسیدم: آیا چیزی از آنها را خود شنیده است؟- یعنی شیوخ حدیثی دارد- گفت: نه «لکنّها روایهٔ رویناها عن آبائنا» «۲» اینها روایاتی است که از پدران خود نقل می‌کنیم.

اهمیت این نقل بسیار زیاد بوده و در حقیقت ماهیت عقاید شیعی را از لحاظ اساس و پایه توضیح می‌دهد. ابن عدیّ می‌گوید:

و لجعفر بن محمد حدیث کبیر عن أبیه عن جابر و عن أبیه، عن آبائه و نسخا لاهل البیت یرویه جعفر بن محمد؛ «۳»

جعفر بن محمد احادیث زیادی از طریق پدرش از جابر دارد و نیز از پدرش، از آباءش و نیز نسخه‌ای برای اهل بیت است که جعفر بن محمد آن را روایت می‌کند.

او می‌افزاید: کسانی چون ابن جریح، شعبهٔ بن حجاج و دیگران از او روایت می‌کنند.

ابو زهره تلاش می‌کند شیوخ روایتی برای امام صادق دست و پا کرده و اتصال آن حضرت را از کانال آنها غیر از اجداد طاهرینش به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مطرح کند و از این نمونه تنها نام قاسم بن محمد بن ابی بکر را ذکر کرده است. «۴»

باید گفت که اگر بنا بود امام صادق علیه السّلام همانند محدثان معروف آن زمان- چنانکه در «تذکرهٔ الحفاظ» می‌بینیم که هر یک از آنها دست کم ده نفر را به عنوان مشایخ روایت خود ذکر کرده‌اند- از طریق مشایخ روایتی غیر از اجداد طاهرینش از

---

(۱). کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۷۰؛ الکافی، ج ۱، ص ۵

(۲). تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۷۷؛ الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۲، ص ۵۵۵

(۳). الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۲، ص ۵۵۸

(۴). الامام الصادق علیه السّلام، صص ۹۰- ۸۸

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۴۸

رسول خدا نقل حدیث نماید، می‌بایستی مشایخ روایت خود را معرفی کند. در حالی که می‌بینیم او تنها از طریق اجداد خود حدیث نقل می‌کند که آنها را نیز نمی‌توان به عنوان شیخ روایت به حساب آورد.

ائمه اهل بیت از ابتدا بر این نکته تأکید داشتند که آنها (شیوخ) روایتی ندارند و علم آنها از طریق دیگری غیر از مشایخ روایت معمول، سرچشمه می‌گیرد. امیر المؤمنین علیه السّلام به منظور بیان همین مطلب می‌فرماید:

ألا- إنّ ابرار عترتی و طائب ارومتی أحلم الناس صغارا و أعلمهم کبارا الا و إنّا أهل البیت من علم اللّه علمنا و بحکم الله حکمنا و من قول صادق سمعنا، فان تتّبعوا آثارنا تهتدوا ببصائرنا، معنا رایهٔ الحق من یتبعها لحق و من تأخر عنها غرق. «۱»

نیکان عترت و پاکان خانواده من، بردبارترین مردم در کوچکی و داناترین آنها در بزرگی هستند. ما اهل بیت از علم خدا بهره گرفتیم و به حکم خدا حکم می‌کنیم و سخن از پیامبر راستگو شنیدیم. اگر از ما و آثار ما پیروی کنید با راهنمایی ما هدایت می‌یابید و پرچم حق با ما است که هر کسی از آن پیروی کند به حق می‌رسد و هر کسی از آن روی برگرداند در ضلالت و گمراهی غرق می‌شود.

امام صادق علیه السّلام فرمود:

إنّ عندنا ما لا نحتاج معه الی الناس و ان الناس لیحتاجون الینا و ان عندنا کتاب املاء رسول اللّه و خطّ علیّ علیه السّلام صحیفهٔ فیها کلّ حلال و حرام. «۲»

پیش ما اهل بیت چیزی است که با وجود آن احتیاج به مردم ندارید، ولی مردم به ما احتیاج دارند. پیش ما کتابی است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله املا فرموده و امیر مؤمنان علیه السّلام آن را نوشته است. کتابی که کلیه احکام؛ اعم از حلال و حرام، در آن است.

این یک‌دستی که در کتب روایی شیعه وجود دارد، به هیچ‌وجه در کتب روایی اهل سنت نیست؛ زیرا کتابهای آن مشحون از اختلاف آراء و احادیثی با محتوای ناهماهنگ است که به طور عمده ریشه آنها به عقاید و نظریات صحابه منتهی می‌شود.

---

(۱). العقد الفرید، ج ۴، ص ۶۷، به نقل از الامام الصادق علیه السّلام، ص ۹۰

(۲). الکافی، ج ۱، ص ۲۴۱

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۴۹

در این صورت بی‌انصافی است که کسی در مقام معرفی شیعه، آن را نحله‌ای بداند مرکب از آراء و افکار مختلف که اوهام زیادی در آن راه یافته است. «۱»

از این رو امام صادق علیه السّلام وقتی علوم محدثان عامی زمان خود را مورد ارزیابی قرار می‌دهد، چنین می‌فرماید:

ان الناس بعد نبیّ اللّه رکب به سنّهٔ من کان قبلکم، فغیّروا و بدّلوا و حرّفوا و زادوا فی دین الله و نقصوا منه فما من شیء علیه الناس الیوم الّا و هو متحرّف عمّا نزّل به الوحی من عند اللّه. «۲»

دیگران پس از پیامبر راه امتهای قبلی را پیمودند، پس دین خدا را تغییر داده و آن را از اصل خود منحرف نمودند. بر آن، چیزهایی افزوده و مطالبی از آن برداشتند.

بنابراین هر چه اکنون در دست آنها است صورت تحریف‌شده آن چیزی است که از طرف خدا نازل شده است.

روایات امامان شیعه در فقه سنت نیز نفوذ کرده و بسیاری از محدثان آنها از امام باقر و صادق علیهما السّلام روایاتی نقل کرده‌اند که بخشی از آن در جوامع حدیثی آنان مندرج است. حتی می‌توان گفت روایات فراوانی در کتب اهل سنت یافت می‌شود که گاه از نظر لفظی و گاه از جهت مضمون شبیه روایات اهل بیت است.

دلیل شدت اختلاف میان فقهای سنت آن بود که به سرعت نیاز به اجتهاد پدید آمد و آنان کار استنباط خود را از روایات برای دریافت احکام جدید آغاز کردند در حالی که شیعه تا مدتها تمسک به نص روایات امامان داشت.

اشکال مهم کار اهل سنت این بود که به مقدار کافی منابع حدیثی در اختیار نداشتند «۳» و مقدار موجود هم علاوه بر آن که در حافظه عده‌ای در شهرهای متعدد و دور دستی پراکنده بود، از نظر محتوا نیز اختلاف زیادی میان آنها وجود داشت و همین روایات بود که مشکل کار را دو چندان کرده بود. به این ترتیب بود که علمای اهل سنت این مشکل بزرگ غیر قابل حل را با شرعی تلقی کردن افعال خلفا و صحابه

---

(۱). الامام ابو حنیفه، ص ۱۱۱

(۲). همان، ص ۱۴۰

(۳). علت اصلی آن این بود که بعد از رسول خدا اجازه نوشتن حدیث به مردم داده نشد

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۵۰

و حتی تابعین تا حدودی حل کردند. البته این که چنین کاری تا چه حد با مبانی دینی و عقلی سازگار بود، مسأله دیگر است.

درباره ضعف روایی غیر شیعه روایتی زیبا از طریق امام صادق علیه السّلام نقل شده است:

یظن هؤلاء الـذین یـدّعون انّهم فقهاء علماء انّهم قد أثبتوا جمیع الفقه و الدین ممّا یحتاج الیه الامّهٔ و لیس کل علم رسول الله علّموه و لا صار الیهم من رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و لا عرفوه و ذلک انّ الشیء من الحلال و الحرام و الاحکام یرد علیهم فیسألون عنه و لا یکون عندهم فیه اثر عن رسول اللّه. «۱»

اینهایی که خود را از فقیهان و عالمان اسلام می‌شمارند و کلیه مسائل فقهی و دینی و هر آنچه را که مردم به آن محتاجند، استنباط کرده‌اند، چیزی از علم رسول خدا نمی‌دانند و چیزی از رسول خدا به آنها نرسیده است؛ زیرا هنگامی که از احکام و حلال و حرام از آنها سؤال می‌شود، از رسول خدا اثری در آن مسأله پیش آنها وجود ندارد. این ضعف روایی اهل سنت و اتکای آنها بر عمل صحابه و تابعین، به طور طبیعی باعث ضعف بنیه فقهی آنها گردید، زیرا اختلاف نظر و سلیقه بین صحابه و تابعین، به قدری زیاد بود که جمع کردن آرا و فتاوا را بسیار دشوار می‌ساخت.

ابو زهره درباره عصری که ابو حنیفه و امام صادق علیه السّلام در آن زندگی می‌کردند می‌نویسد:

و لقد کثر المأثور من فتاوی الصحابهٔ فی ذلک العصر کثرهٔ عظیمهٔ شغلت عقول الفقهاء و اتّخذوها نبراسا فی اجتهادهم فتأثروا بها فی اجتهادهم. «۲»

در آن زمان روایاتی که حاوی فتاوی صحابه است به قدری زیاد یافت می‌شد که افکار فقها را به خود مشغول کرده بود، به طوری که این روایات را چراغ راه خود در اجتهاد قرار دادند و به شدّت تحت تأثیر آن قرار گرفتند.

فقهای اهل سنت علاوه بر اتکا به سیرت صحابه و تابعین، منابع حکم و فتوای

---

(۱). تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۳۲۱؛ وسایل الشیعهٔ، ج ۱۸، ص ۴۰

(۲). الامام ابو حنیفه، ص ۱۰۵

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۵۱

دیگری نیز ارائه دادند که مهمترین آنها قیاس است. یکی از عالمان اهل سنت در توجیه تمسک به قیاس، مسأله کمبود نصوص را مطرح کرده است. «۱» عین همین نظر را امام صادق علیه السّلام در آن زمان مطرح کرده و در ادامه حدیث قبلی در زمینه فقر روائی اهل سنت می‌فرماید:

و یستحیون ان ینسبهم الناس الی الجهل و یکرهون أن یسألوا فلا یجیبون فیطلب الناس العلم من معدنه فلذلک استعملوا الرأی و القیاس فی دین الله و ترکوا الآثار و دانوا بالبدع. «۲»

شرمشان می‌آید که مردم نسبت به جهل و نادانی به آنها بدهند و خوش ندارند که به سؤالات جواب ندهند. در نتیجه مردم علم را از معدن آن (اهل بیت) اخذ کنند و برای همین، رأی و قیاس را در دین خدا وارد کرده و آثار رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را کنار گذاشتند و به این ترتیب به بدعت رو آوردند.

در روایت فوق، امام علت گرایش فقهای اهل سنّت به رأی و قیاس را، فقر روایی آنها دانسته و خود این گرایش را علت رو گردانی آنان از روایات، قلمداد فرموده است.

در واقع چاره‌جویی آنها برای رفع کمبود حدیث با تمسک به رأی و قیاس، خود سبب شد تا تعبد به نصوص- تقریبا- جای خود را به رأی و قیاس به عنوان منابع حکم و فتوا بدهد. چنین فقهی با چنین منابعی، نمی‌توانست فقهی اصیل و مطابق با آثار و اخبار باشد.

امام صادق علیه السّلام در برابر چنین مکتب فقهی، موضع مخالف گرفته، بیشترین بخش فعالیت فرهنگی خود را اختصاص به

مخالفت با رأی و قیاس دادند، به طوری که روایات متعددی در این زمینه از آن حضرت نقل شده که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم.

ابو حنیفه از جمله کسانی بود که در تمسک به رأی و قیاس، گوی سبقت را از

---

(۱). المدخل الفقهی العام، ج ۱، ص ۷۴، به نقل از مجله نور علم، شماره ۱۰، ص ۵۵

(۲). وسائل الشیعهٔ، ج ۱۸، ص ۴۰

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۵۲

دیگران ربوده بود و اساسا مکتب فقهی او، در عراق مشهور به مکتب رأی بود. این نیز به آن دلیل بود که او روایاتی را که از طرق اهل سنت نقل شده بود، صحیح نمی‌دانست. ابن خلدون در این زمینه می‌نویسد:

تمامی روایات مقبول ابو حنیفه، تنها به هفده حدیث یا همین حدود می‌رسید، چنانکه مالک نیز ۳۰۰ حدیث را صحیح دانسته و می‌پذیرفت. «۱»

ابو بکر بن داود می‌گوید: روایاتی که ابو حنیفه نقل کرده، از حدود یکصد و پنجاه حدیث تجاوز نمی‌کند. «۲»

گرایش ابو حنیفه به رأی و قیاس و ترک عمل به نصوص، معلول دو علت بود:

۱- نخست نادرست دانستن روایات موجود که سبب می‌شد تا او حاضر به نقل و تمسّک به آنها نباشد.

۲- از وقتی که روی به رأی و قیاس آورد، از نظر وی این چنین منابعی او را حتی از نصوص نیز بی‌نیاز می‌ساخت، به طوری که حتی از آن مقدار هم که به نظر خود او صحیح و قابل استناد بود، دست برداشت و یکپارچه به رأی و قیاس روی آورد. البته محمد بن حسن شیبانی و دیگر پیروان ابو حنیفه این را یک اتهام می‌دانند.

به هر روی عراق که مرکز شیوع مذهب رأی به شمار آمد، منطقه‌ای بود که شیعیان نیز در آن فراوان بودند. لذا برخورد شیعیان و اصحاب رأی، امری غیر قابل اجتناب می‌نمود. به همین دلیل امام صادق علیه السّلام با تمام توان همّت خود را در جهت انکار مبانی رأی و قیاس و استحسان به کار برد.

در روایت مشهوری که درباره مناظره امام صادق علیه السّلام با ابو حنیفه نقل شده، امام او را از قیاس در دین پرهیز داده و در چند جا یادآور شدند که قیاس در آنها به هیچ وجه نمی‌تواند جوابگو باشد. امام از او می‌پرسد: آیا زنا مهمتر است یا قتل نفس؟

ابو حنیفه می‌گوید: قتل نفس. امام صادق علیه السّلام می‌فرمود: خدا در زنا چهار شاهد و در قتل نفس دو شاهد برای اثبات ادعا خواسته است و این بر خلاف مقتضای قیاس است. سپس پرسیدند: آیا نماز مهمتر است یا روزه؟ گفت: نماز. حضرت فرمود: زن

---

(۱). مقدم ابن خلدون، ص ۴۳۴

(۲). تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۴۱۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۵۳

موظف به قضای نمازهای فوت شده در ایّام حیض نیست، ولی روزه‌های فوت شده را باید قضا کند. این نیز با قیاس قابل توجیه نیست. «۱»

مثالهای دیگری از این قبیل نیز در روایات دیگر ذکر شده است. «۲» به این ترتیب امام نشان داد که استفاده از قیاس چگونه فقیه را به آرا و فتاوائی بر ضد احکام ثابت و مسلّم اسلامی وامی‌دارد. این روایت را موفّق مکی در مناقب ابو حنیفه بگونه‌ای نقل کرده که گویا مناظره میان ابو حنیفه و امام باقر علیه السّلام روی داده نه امام صادق علیه السّلام. ضمنا چنین به نظر می‌رسد که ابو حنیفه این

مثالها را برای امام باقر علیه السّلام زده و در برابر اعتراض امام، می‌خواهد نشان دهد که او قیاس را قبول ندارد. «۳»

امام، اصحاب خویش را از مجالست با اهل رأی، به صورتی که تحت تأثیر آنان قرار گیرند، بازمی‌داشت. «۴» چنانکه در زمینه محکوم کردن عمل به قیاس، روایات زیادی از امام نقل شده «۵» و آن حضرت نگرانی شدید خود را از کسانی که از ایشان حدیث نقل کرده و به قیاس عمل می‌کردند هرگز پنهان نمی‌داشت.

داود بن سرحان می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود:

إنّی لأحدّث الرجل بالحدیث و أنهاه عن الجدال و المراء فی دین اللّه و أنهاه عن القیاس، فیخرج من عندی فیتأوّل حدیثی علی غیر تأویله. «۶»

گاهی حدیثی بر کسی می‌گویم و او را از جدال و مراء در دین خدا و قیاس نهی می‌کنم. او پس از آن که از پیش من بیرون می‌رود سخن مرا بر خلاف منظورم تأویل می‌کند.

به یقین اگر امام صادق علیه السّلام با این قاطعیت در برابر قیاس و طرفداران و مبتکرین آن نمی‌ایستاد، فقه شیعه که در عراق فاصله چندانی با اصحاب رأی نداشت، از آن متأثر شده و اصالت خود را از دست می‌داد. اما به عکس، می‌بینیم که چگونه فقهای

---

(۱). نک: الموفقیات، صص ۷۶- ۷۷؛ شرح الاخبار، ج ۳

(۲). وسائل الشیعهٔ، ج ۱۸، ص ۳۰؛ الاحتجاج، ص ۱۹۶؛ وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۴۷۱

(۳). نک: الامام ابو حنیفه، ص ۶۹

(۴). المحاسن، ص ۲۰۵، حدیث ۳۵۶؛ وسائل الشیعهٔ، ج ۱۸، ص ۱۶

(۵). وسائل الشیعهٔ، ج ۱۸، صص ۲۹- ۲۳؛ الکافی، ج ۱، ص ۵۸؛ علل الشرایع، ج ۱، صص ۸۳- ۸۱؛ رجال کشی، صص ۱۸۹ و ۱۶۴- ۱۶۳

(۶). رجال کشی، صص ۱۷۰، ۱۳۹- ۱۳۸

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۵۴

شیعه در حد گسترده متعبّد به نصوص بوده و آن را روش همیشگی خود در استنباط احکام قرار دادند و به مرور زمان بر اساس همین نصوص، احکام فرعی را بیان کرده و یک مکتب فقهی غنی و پربار با اصول و قواعد مستحکم ارائه دادند؛ کاری که شیخ طوسی در «مبسوط» در شکل دادن به آن نقشی اساسی ایفا کرد.

درباره مشکل سند، اهل سنت دشواریهای فراوانی در پیش روی خود داشتند. به همین علت بود که ابو حنیفه به آن احادیث اعتماد نداشت؛ زیرا بیشتر طرق احادیث، اطمینان‌بخش نبود و در یک کلام، فقه غیر شیعه متکی به مجموعه نارسایی از احادیث بود که اعتماد به آن مشکل می‌نمود. در برابر شیعیان متّکی به عصمت ائمه و منبع پرفیض اهل بیت بودند که در رأس آنها امیر المؤمنین علیه السّلام قرار داشت و از این جهت مشکلی نداشتند، حتی بسیاری از علمای اهل سنت نیز تردیدی در این حقیقت نداشتند. ابو حنیفه خود بخش معتنابهی از احادیثی را پذیرفته که از طریق اهل بیت وارد شده است. «۱» اطمینان ابو حنیفه به روایات اهل بیت از نقل زیر به دست می‌آید:

روزی ابو حنیفه حدیثی از امام صادق علیه السّلام شنید و از محضر آن حضرت خارج شد. از او پرسیدند: چرا از جعفر بن محمد در زمینه واسطه موجود میان او و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نپرسیدی؟ ابو حنیفه گفت: حدیث را به همین شکل قبول دارم. «۲»

منبعی که شیعه بر آن اتکا داشت برای اهل سنت نیز قابل قبول بود، زیرا امام صادق علیه السّلام احادیث را از طریق پدران خود نقل می‌کرد که اصل آن به امیر المؤمنین علیه السّلام و سپس به شخص رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله می‌رسید. امیر مؤمنان علیه السّلام

سالهای متمادی در محضر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بوده و فقیه و محدثی قابل اعتماد برای همه فقها و محدثان بود.

در دوران امویان، آثار باقی مانده از غیر طریق شیعه، به فراموشی سپرده شد و تنها اهل بیت بودند که آثار آن حضرت را حفظ کرده و دست به دست به فرزندان خود

---

(۱). نک: الآثار، زمانی که از احمد بن حنبل درباره این سند پرسیدند: «عن موسی بن جعفر عن جعفر بن محمد عن محمد بن علی عن علی بن الحسین عن حسین بن علی عن علی بن ابی طالب عن النبی» گفت: هذا اسناد لو قرأ علی المجنون أفاق. این سندی است که اگر بر دیوانه خوانده شود عاقل می‌شود.

نک: المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۳۷۸

(۲). الامالی، شیخ مفید، صص ۲۲- ۲۱

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۵۵

و به وسیله آنها به شیعیان خود رساندند.

ابو زهره با اشاره به از بین بردن بسیاری از اقوال امیر مؤمنان علیه السّلام در دوران امویان می‌نویسد: معقول نیست که آنها علیّ را بر بالای منابر سب کرده و اجازه داده باشند احادیث او در میان مردم به عنوان منبع غنی و سرشار علوم اسلامی معمول باشد ... از این رو علوم او تنها در میان اهل او باقی ماند. به همین جهت به این نتیجه می‌رسیم که علم روایت از امیر مؤمنان علیه السّلام، به صورت کامل آن، در خاندان آن حضرت محفوظ بود که فرزندان او احادیثی را که وی از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده و همچنین فتاوا و فقه آن حضرت را به طور کامل یا نزدیک به کامل نقل کرده‌اند. «۱»

روایتی که طریق آن از امام صادق علیه السّلام تا رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله باشد، سندش با هیچ سند دیگری قابل مقایسه نیست. شخصیت ائمه علیهم السّلام، هم از حیث اخلاقی و هم علمی، فراتر از هر شخص دیگری حتی با ساده‌ترین معیارهای موجود نزد اهل سنت است.

لذا عجلی از رجالیین قدیمی اهل سنت ذیل نام امام صادق علیه السّلام می‌نویسد: «جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم اجمعین، و لهم شیء لیس لغیرهم، خمسهٔ ائمهٔ». برای آنها مزیتی هست که برای هیچ‌کس دیگر نیست، و آن این که آنها پنج امام هستند. «۲»

قرآن حاکم بر حدیث

امام صادق علیه السّلام قرآن را به عنوان اصل و حدیث را به عنوان فرع مطرح کرده و ملاک درستی و نادرستی حدیث را مطابقت حدیث با قرآن دانستند. این اصلی بود که سایر امامان علیهم السّلام نیز آن را ترویج می‌کردند. «۳» امام صادق علیه السّلام به شیعیان خود دستور دادند تا حدیثی را درست بدانند که مطابق با قرآن باشد. در نقلهای مکرری از امام صادق علیه السّلام آمده است که: اذا ورد علیکم حدیث فوجدتموه له شاهدا من کتاب الله او من قول رسول

---

(۱). الامام الصادق علیه السّلام، ص ۱۹۵

(۲). تاریخ الثقات، ص ۹۸

(۳). احادیث امامان در این زمینه در جامع الاخبار و الآثار عن النبی و الائمه (مؤسسهٔ الامام المهدی علیه السّلام) ج ۱، صص ۳۹۵- ۴۰۶ آمده است.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۵۶

الله و الا فالـذی جاءکم به اولی به. «۱» زمانی که حدیثی به دست شـما می‌رسد، اگر شاهدی از قرآن یا حدیث رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بر آن بود، بپذیرد؛ در غیر این صورت این حدیث برای همان کسی باشد که حدیث را برای شما نقل کرده.

و نیز فرمود: ما أتاکم عنّا من حدیث لا یصدّقه کتاب الله فهو باطل، «۲» حدیثی که کتاب خدا آن را تأیید نکند باطل است.

و نیز فرمود: ما لم یوافق من الحـدیث القرآن، فهو زخرف، حـدیثی که مطابق با قرآن نباشد، نادرست است. «۳» این نگرش که قرآن حاکم بر حدیث است، مانع بسیاری از کج‌رویهای فکری می‌شد که نشأت گرفته از نظریه «السنهٔ قاضیهٔ علی الکتاب» بود.

چنانکه این نگرش، مانعی بر سـر راه افکار و اندیشه‌های غالیان بود که با طرح احتمال تحریف قرآن می‌کوشیدند تا مطالب نادرست خود را به نام ائمه و به عنوان حدیث نشر دهند.

امام صادق علیه السّلام خود از مفسران بنام قرآن بودند که اخبار تفسیری آن حضرت در مجمع البیان و پیش از آن در تفسیر قمی و تفسـیر عیاشـی آمـده است. حضـرت دربـاره قرآن می‌فرمودنـد: ان القرآن حی لم یمت و انه یجری کمـا یجری اللیـل و النهار و کما یجری الشمس و القمر؛ «۴» چنان که فرمودند: ان القرآن فی کل زمان جدید؛ «۵» قرآن در هر زمان، تازه و جدید است.

افزون بر اینهـا، امـام صـادق علیه السّـلام بـا طرح روایـاتی در زمینه فضائل خوانـدن سوره‌های قرآن، کوشـیدند تا قرآن را در جامعه اسلامی احیا کنند. در روایتی از آن حضرت نقل شده است که روز قیامت سه چیز به خداوند شکایت خواهند کرد ...

سوم: مصحف معلق قد وقع علیه الغبار لا یقرأ فیه؛ «۶»

قرآنی که غبار آن را گرفته و خوانده نمی‌شود. حضرت اصرار داشتند که حتی

---

(۱). الکافی، ج ۱، ص ۶۹؛ المحاسن، ج ۱، ص ۲۲۵؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۴۳

(۲). المحاسن، ج ۱، ص ۲۲۱؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۹

(۳). الکافی، ج ۱، ص ۶۹

(۴). تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۴۳

(۵). عیون اخبار الرضا علیه السّلام ج ۲، ص ۸۷؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۸۰

(۶). الکافی، ج ۲، ص ۶۱۳؛ الخصال، ص ۱۴۲

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۵۷

تاجر باید شب که از بازار به خانه بر می‌گردد، سوره‌ای از قرآن بخواند. «۱» نیز حضرت تأکید داشت تا قرآن را با حزن بخوانند. «۲»

کتاب حدیث در عصر امام صادق علیه السّلام

پس از رحلت رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله نوشـتن حـدیث ممنوع شـد، به طوری که مدتها مردم از نوشـتن آن کراهت داشـتند، حتی برخی از محدثان اهل سـنت در قرن سوم نیز از نوشـتن حدیث خودداری می‌کردند. «۳» در برابر این روش، اهل بیت عصـمت، از اول اصـحاب خود را به نوشتن احادیث و حفظ آن از اندراس، تشویق می‌کردند. «۴» امام صادق علیه السّلام نیز طبق روش پدران خود بر این امر تأکیـد می‌ورزیـد. در زمـان آن حضـرت گرچه افرادی شـروع به جمع‌آوری احادیث و نوشـتن آن نمودنـد، اما هنوز بسـیاری در این امر دچار شک و تردیـد بودنـد. ابو زهره ضـمن نقل این که امام صادق علیه السّـلام طرفدار کتابت حدیث بود، ادعا کرده است که این امر در آن زمـان شـایع بوده، چنـانکه مالـک بن انس جـامع حـدیثی خود به نام «الموطأ» را در آن روزگار تألیف کرد. «۵» باید گفت البته از اوائل قرن دوم کار کتابت حدیث آغاز شد و مجموعه‌های تألیف گردید، اما همانطور که تاریخ شهادت

می‌دهد کارهایی مانند الموطأ بسیار اندک است و بیشتر کتابهای حدیثی مربوط به اواخر قرن دوم و به طور عمده از قرن سوم است. به عنوان نمونه ابو حنیفه هیچ‌گونه مجموعه‌ای در این زمینه پدید نیاورده است.

آورده‌اند که ابو حنیفه می‌گفت: من رجال حدیث را دیده و از آنها حدیث فرا گرفته‌ام، اما جعفر بن محمد صحفی است. وقتی این سخن به گوش امام صادق علیه السّلام رسید، حضرت خندید و فرمود: او راست می‌گوید، من صحفی هستم، من صحف اجدادم و صحف ابراهیم و موسی را خوانده‌ام. «۶» تکیه بر صحف پدرانش، نشان

---

(۱). الکافی، ج ۲، ص ۴۹۹

(۲). الکافی، ج ۲، ص ۶۱۴

(۳). تذکرة الحفاظ، ج ۱، صص ۴۶۱ و ۴۴۱- ۳۸۲؛ جامع البیان العلم، ج ۱، صص ۷۹- ۷۸؛ سنن الدارمی، ج ۱، صص ۱۱۹ و ۱۲۰

(۴). طبقات الکبری، ج ۶، ص ۱۶۸؛ تقلید العلم، صص ۹۰- ۸۹؛ ربیع الابرار، ج ۳، ص ۲۹۴؛ التراتیب الاداریه، ج ۲، ص ۲۴۶ و ... و نک: مقاله تاریخ تدوین حدیث، مجله نور علم، دوره دوم، ش ۱۹، ۲۱، ۲۲

(۵). الامام الصادق علیه السّلام، ص ۹۵

(۶). روضات الجنات، ج ۸، ص ۱۶۹

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۵۸

می‌دهد که امام، صحفی از آباء خویش به ارث برده است و این خود تأییدی است صریح بر این حقیقت که فقه شیعه از عصر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از پشتوانه مدوّن حدیثی برخوردار بوده است. در این زمینه دهها روایت در کتب روایی شیعه نقل شده حاکی از این که ائمه از روی این صحف روایی، برای مردم حدیث روایت می‌کرده‌اند و گاهی هم اصرار داشتند که اصحابشان این صحف را ببینند. «۱» این در حالی بود که دیگران تنها حدیث را حفظ کرده و به صحف اعتقاد نداشتند. لذا از سعید بن عبد العزیز نقل شده که گفت: «لا یؤخذ العلم من صحفی»؛ از صحفی نمی‌توان علم حدیث آموخت. «۲»

روایات متعددی درباره تشویق اصحاب بر کتابت حدیث از امام صادق علیه السّلام نقل شده و نشانگر آن است که تمایل به تدوین حدیث در عصر آن حضرت بسیار ضعیف بوده است. در روایتی آمده که امام صادق علیه السّلام فرمود:

اکتب و بثّ علمک فی إخوانک فان متّ فورّث کتبک بنیک. «۳»

هر آنچه را که می‌دانی بنویس و آن را در بین برادرانت منتشر کن و موقعی که می‌میری کتابهایت را برای فرزندانت به ارث بگذار.

امام صادق علیه السّلام و مبانی فقهی اهل سنت

مکتب فقهی تشیع از جهاتی با بینش فقهی اهل سنت تفاوت دارد. دوره‌ای که امام باقر و صادق علیهما السّلام در آن زندگی می‌کردند، فقه در حال گسترش بوده و احتجاجات گوناگون درباره تطبیق احکام کلی بر موارد جدید انجام می‌گرفته است. امام صادق علیه السّلام نیز بر این اعتقاد بود که آثار رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به طور کامل تنها در اختیار اهل بیت رسالت می‌باشد؛ زیرا وقتی که دیگران آن را ضایع کردند، آنها کلیه آن آثار را به طور کامل و دست نخورده در اختیار داشتند. راوی می‌گوید به امام عرض کردم:

اصلحک اللّه، اتی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله الناس بما یکتفون فی عهده؟ قال: نعم و ما یحتاجون

---

(۱). الکافی، ج ۷، صص ۹۸- ۹۵ و ۷۷؛ مکاتیب الرسول، صص ۷۶، ۷۳

(۲). تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۲۱۹

(۳). کشف المحجه، ابن طاووس به نقل بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۵۰

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۵۹

الیه الی یوم القیامه. فقلت: فضاع من ذلک شیء؟ فقال: لا هو عند أهله. «۱»

ای فرزند رسول خدا! آیا رسول خدا در زمان خودش آنچه را که لازم بود به مردم ابلاغ کردند؟ فرمود: آری هر آنچه را که تا روز قیامت به آن نیاز داشتند ابلاغ فرمود. عرض کردم: آیا چیزی از میان رفته؟ فرمود: نه، پیش اهل بیت آن حضرت باقی است.

فشار سیاسی بر شیعیان

در دوران امامت امام صادق علیه السّلام تنها در دهه سوم قرن دوم هجری، آزادی نسبی وجود داشت که حتی در همان دهه نیز فعالیت‌های آن حضرت و شیعیان تحت کنترل بود، اما پیش از آن، در دوران امویان (که در سال ۱۳۲ سقوط کردند) و پس از آن به وسیله منصور عباسی، شدیدترین فشارها علیه شیعیان اعمال می‌شد، به طوری که جرأت هر گونه ابراز وجودی از آنها سلب شده بود. در روایتی آمده:

شخصی از اصحاب ابو جعفر ثانی (امام دهم) علیه السّلام از آن حضرت پرسید: مشایخ ما به علت اختناق شدیدی که در زمان آنها وجود داشت از نقل حدیث خودداری نموده و تنها به نوشتن آن اکتفا کرده‌اند، اینک آن کتابها در دسترس ما قرار دارد، آیا ما از این کتابها می‌توانیم نقل حدیث کنیم؟ امام فرمود: روایات موجود در آن کتابها حق است و از آنها می‌توانید نقل حدیث نمایید. «۲»

روایت فوق گویای این حقیقت است که فشار سیاسی بر اهل بیت و شیعیان آنها در دوران مزبور تا چه حد اوج گرفته بود که مشایخ شیعه حتی مجال نقل احادیث ائمه را نداشتند. اصحاب امام به منظور صیانت خود از گزند منصور، مجبور بودند به طور کامل تقیّه نموده و مواظب باشند تا کوچکترین بی‌احتیاطی از آنان سر نزند.

این محدودیت طبع سبب می‌شد تا علوم اهل بیت و فتاوای فقهی آنان تا حدودی متروک بماند.

ابان بن تغلب به امام عرض کرد: من در مسجد می‌نشینم و مردم درباره مسائل

---

(۱). وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۲۳

(۲). الکافی، ج ۱، ص ۵۳؛ وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۵۸

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۶۰

فقهی از من سؤال می‌کنند و تا جواب ندهم دست از سرم بر نمی‌دارند. اگر نظر شما را به آنان بگویم اشکالاتی پیش می‌آید، چه کنم؟ امام فرمود: هر چه از آرای آنها می‌دانی برایشان بگو. «۱»

تأکیدهای مکرر امام صادق علیه السّلام بر تقیه، خود دلیل آشکاری بر وجود چنین فشار سیاسی بود. خطر هجوم بر شیعه چنان نزدیک بود که امام برای حفظ آنان، ترک تقیه را مساوی ترک نماز اعلام فرمود؛ «۲» از جمله امام به معلّی بن خنیس- که به دست حاکمان زمان خود کشته شد- فرمود:

یا معلّی! اکتم امرنا و لا تذعه، فانّ من کتم أمرنا و لا یذیعه أعزّه الله فی الدنیا. «۳»

ای معلا! اسرار ما را پنهان بدار و آن را به همه کس نگو، خداوند کسی را که اسرار ما را پنهان داشته و آن را بر ملا نسازد، در دنیا عزیز می‌دارد.

به هر حال روایاتی وجود دارد حاکی از این که شدت فشار به قدری بود که حتی شیعیان، بدون اعتنا به همدیگر از کنار هم رد

می‌شدند. «۴»

در روایت دیگری درباره جاسوسان ابو جعفر منصور آمده:

کان له بالمدینه جواسیس ینظرون علی من اتّفق شیعهٔ جعفر فیضربون عنقه. «۵»

منصور در مدینه جاسوسانی داشت و آنها کسانی را که با شیعیان جعفر رفت و آمد داشتند، گردن می‌زدند.

بنا به نقل واقدی، معتب از غلامان امام صادق علیه السّلام بود که منصور او را گرفته و هزار ضربه شلاق بر او زد تا جان داد. «۶»

در این دوره اتهام رفض درباره هر کس، کافی بود که امنیت جانی و مالی او از بین رفته و گرفتار شکنجه شود. «۷»

---

(۱). همان، ص ۳۳۰

(۲). مستدرک الوسائل، ج ۱۲، صص ۲۵۴، ۲۵۵؛ وسائل الشیعهٔ، ج ۹، ص ۴۵۹

(۳). مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۰۱؛ وسائل الشیعهٔ، ج ۹، ص ۴۶۵

(۴). همان، ص ۳۷۸؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، صص ۳۰۰- ۲۹۷؛ وسائل الشیعهٔ، ج ۱۹، ص ۳۲

(۵). همان، ص ۲۸۲، ۲۸۳

(۶). المنتخب من ذیل المذیل، ص ۶۵۲

(۷). المحاسن، ص ۱۱۹؛ حیاهٔ الامام الباقر علیه السّلام، ج ۱، ص ۲۵۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۶۱

امام صادق علیه السّلام و رخدادهای مهم سیاسی

الف: قیام زید

در دوران حیات امام صادق علیه السّلام حوادث سیاسی مهمی رخ داد که از جمله آنها جنبش علویان (قیام زید بن علی در سال ۱۲۲ و قیام محمد بن عبد الله بن حسن و برادرش ابراهیم در سالهای ۱۴۵ و ۱۴۶ هجری) و جنبش عباسیان بود که به دنبال آن حکومت اموی سقوط کرده و عباسیان روی کار آمدند. جدایی عباسیان و علویان نیز که زمینه‌های آن قبل از به حکومت رسیدن آل عباس آماده شده بود، از جمله حوادثی است که در زمان آن حضرت به وقوع پیوست.

در اینجا نمی‌توان مسائل سیاسی و دینی مهمی را که از اوائل قرن اول هجری به دست علویان و عباسیان (مجموعا بنی هاشم) به وجود آمده به طور مفصل و کامل مطرح کرد، اما کوشش خواهیم کرد آن مقدار از مسائل مزبور را که به نوعی ارتباط با امام صادق علیه السّلام دارد توضیح دهیم.

محبوبیتی که علویان- به ویژه فاطمیان- در میان دوستاران اهل بیت داشتند، آل عباس نداشتند. این وضعیت دلائل متعددی داشت که برخوردهای شخص پیامبر با آنان از مهمترین آنها بود. افزون بر این، مسأله امامت امیر مؤمنان و فرزندانش که حد اقل برای شیعیان، مسأله بسیار با اهمیتی بود، میزان این محبوبیت را بالا می‌برد.

فاطمیان تنها بقایای نسل رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بودند که این امر نیز می‌توانست ارزش و موقعیت ویژه‌ای به آنها بدهد.

پس از شهادت امام حسین علیه السّلام، محمد بن حنفیه بود که برای مدتی، از موقعیت اجتماعی- سیاسی قابل توجهی برخوردار بود، اما شخصیت علمی و اخلاقی امام سجاد علیه السّلام کم کم جای خود را در جامعه باز کرد و به صورت تنها شخصیت مورد توجه در میان اهل بیت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله درآمد. او تنها پسر از فرزندان حسین بن علی علیه السّلام بود که از حادثه

هولناک کربلا جان سالم بدر برد و با بقای خود مانع از آن شد که سلسله نسل فاطمه دختر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از طریق امام حسین علیه السّلام در تاریخ از میان برود.

عبد الله بن عباس از شخصیت‌های علمی معروف صدر اسلام بود که

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۶۲

مصاحبت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را درک کرد و یکی از بزرگترین و موثق‌ترین محدثان عصر خود به شمار می‌آمد. تا زمانی که زنده بود (سال ۶۸) اختلافی میان علویان و بنی عباس وجود نداشت، اما پس از او به تدریج اختلاف آغاز شد. گو این که نه تنها او که هیچ یک از عباسیان در کربلا حاضر نشدند. در اوائل قرن دوم، عباسیان به فکر استقلال از علویان افتاده و در خفا مردم را به سوی خود دعوت می‌کردند؛ اما امید چندانی به پیروزی خود نداشتند. علت این امر هم آن بود که از نظر مردم، آل علی تنها بازماندگان نسل پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به شمار می‌آمدند. مظلومیت این خانواده به خصوص پس از حادثه جانگداز کربلا، حیثیت اجتماعی آنان را میان مردم به طور شگفتی بالا برده بود.

حرکتی که زید بن علی بن الحسین علیهما السّلام آغاز کرد، تأکیدی بر اهمیت علویان در میان مردم عراق بود. زید بن علی، برادر امام باقر علیه السّلام بود و با توجه به اهمیت زیادی که امام باقر از لحاظ علمی در جامعه داشت، موقعیت چشم‌گیری برای زید و حرکت انقلابی او به وجود نیامد، گرچه در شمار محدثان بود و به سبب علوی بودنش مورد توجه فراوان مردم عراق قرار داشت.

امام باقر علیه السّلام در سال ۱۱۴ یا ۱۱۷ رحلت فرمود و پس از آن امام صادق علیه السّلام به عنوان ششمین امام از امامان شیعه علیهم السّلام، نظرها را به سوی خود جلب کرد. اواخر دهه دوم قرن دوم، زید پس از پشت سر گذاشتن یک سلسله اختلافات و مشاجرات لفظی با هشام بن عبد الملک، تصمیم به اعتراض علیه قدرت حاکم گرفت و در صفر (سال ۱۲۲) در کوفه دست به یک حرکت انقلابی زده و پس از دو روز درگیری نظامی به شهادت رسید. آنچه در اینجا برای ما اهمیت دارد، مسأله برخورد امام صادق علیه السّلام با خروج زید و با فرقه‌ای به نام زیدیه- که پس از شهادت زید موجودیت خود را در عراق آغاز کرده بود- می‌باشد.

در برخی از روایات شیعه آمده است که زید از معتقدان به امامت امامان شیعه از جمله امام باقر و صادق علیهما السّلام بوده است، چنانکه از او نقل شده که می‌گفت:

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۶۳

جعفر إمامنا فی الحلال و الحرام. «۱»

جعفر، امام ما در حلال و حرام است.

و در روایتی از امام صادق علیه السّلام درباره زید چنین آمده است:

رحمه الله، اما أنّه کان مؤمنا و کان عالما و کان صدوقا، امّا أنّه لو ظفر لوفی، امّا أنّه لو ملک یعرف کیف یضعها. «۲»

خدا او را رحمت کند، مرد مؤمن و عارف و عالم و راست گویی بود، که اگر پیروز می‌شد وفا می‌کرد و اگر زمام امور را به دست می‌گرفت، می‌دانست آن را به دست چه کسی بسپارد.

در این زمینه، روایات زیادی نقل شده، چنانکه روایات دیگری هم، که با مضمون این روایات تعارض دارد، نقل شده است. ممکن است زید امامت علمی امام صادق علیه السّلام را پذیرفته باشد اما امامت سیاسی آن حضرت را نپذیرفته و درباره قیام، بدون اذن صریح آن حضرت دست به این اقدام زده باشد. به هر روی، در این حرکت شورشی را علیه امویان- که از نظر وی سمبل جاهلیت بودند- رهبری کرد که نزدیک به هشتاد سال میان خانواده او و آنها بر سر خلافت اسلامی جنگ و جدالهایی در جریان بود. در روایاتی چند از امام صادق علیه السّلام خبر شهادت زید در محله کناسه کوفه از قبل خبر داده شده است. «۳»

در نقل دیگری آن حضرت در برابر کسانی از شیعیان که از زید تبری می‌جستند، او را تأیید فرموده است. «۴» هر دو قسم این روایات در مصادر اهل سنت نقل شده است اما سر جمع رضایت امام را از اصل قیام نشان نمی‌دهد؛ به ویژه که در کافی و برخی دیگر از جوامع حدیثی شیعه، انتقادهایی علیه قیام زید صورت گرفته است. با این همه، مسلم است که حضرت به قیام زید، به عنوان «قیامی بر ضد

---

(۱). همان، ص ۳۶۱، ۳۵۶؛ رجال النجاشی، ص ۱۳۰؛ کفایة الاثر، ص ۳۲۷، و نک: سیره و قیام زید بن علی، حسین کریمان، ص ۴۹ به بعد.

(۲). همان، ص ۳۸۵

(۳). عیون اخبار الرضا، ج ۱، باب ۲۵؛ امالی صدوق، مجلس ۱۰، ص ۴۰؛ تنقیح المقال، ج ۱، ص ۴۶۸؛ سیره و قیام زید بن علی، ص ۱۶۸

(۴). خطط مقریزی، ج ۴، ص ۳۰۷؛ نامه دانشوران، ج ۵، ص ۹۲؛ فوات الوفیات، ج ۱؛ ص ۲۱۰

ستمگری» می‌نگریستند، چنانکه شخصیت اخلاقی زید را نیز تأیید می‌فرمودند و حاضر نبودند کسی به ایشان جسارت کند. در نقلی آمده است که حکیم بن عیاش کلبی که عثمانی مذهب بود در شعری گفت:

صلبنا لکم زیدا علی جذع نخلةو لم أر مهدیّا علی الجذع یصلب

و قستم بعثمان علیّا سفاهةو عثمان خیر من علیّ و أطیب ما زید را بر شاخه‌های نخل به دار آویختیم و مهدی‌ای دیده نشده که به شاخ نخل به دار آویخته شود. شما از روی سفاهت علی را با عثمان مقایسه کردید در حالی که عثمان بهتر و پاک‌تر از علی است.

زمانی که این شعر به امام صادق علیه السّلام رسید، حضرت در حالی که دستانشان لرزان بود به آسمان بلند کردند و فرمودند: اللهم إن کان عندک کاذبا فسلّط علیه کلبک.

خداوند! اگر دروغگوست، سگ خود را بر او مسلط فرما.

گفته شده که بنی امیه او را برای کاری به کوفه فرستادند که در راه شیری او را کشت. وقتی خبر به امام صادق علیه السّلام رسید، آن حضرت به سجده افتاد و فرمود: الحمد للّه الذی أنجزنا ما وعدنا. «۱»

در نقل دیگری آمده که حضرت از ابو ولاد کاهلی درباره زید سؤال کردند. او گفت: او را در حالی که مصلوب بود دیدم. کسانی او را شماتت می‌کردند و افرادی ستایشش می‌نمودند. حضرت فرمود: ستایش کنندگان با او در بهشتند و شماتت کنندگان شریک خون او. «۲»

پس از قیام زید و به خصوص به دنبال روی کار آمدن بنی عباس، بنی الحسن از بنی الحسین جدا شدند و به بهانه زید و فرزندش یحیی، روی کار آوردن یکی از بنی الحسن به نام محمد بن عبد الله بن الحسن بن حسن بن علی علیه السّلام را وجهه همّت خود قرار دادند. اینها به تدریج گروهی از شیعیان را نیز به دور خویش جمع کردند که عنوان زیدیه بر آنان اطلاق گردید. همانگونه که پس از این خواهیم دید در میان جعفری‌ها و زیدی‌ها اختلافات شدید و مبارزات داغی آغاز شد که در جریان آن،

---

(۱). نثر الدر، ج ۱، صص ۳۵۲- ۳۵۳

(۲). نثر الدر، ج ۱، ص ۳۵۳

زیدیها، امام صادق علیه السّلام را آماج ایراد اتهاماتی قرار دادند.

در حدیثی آمده است: زیدیان امام صادق را متهم می‌کردند که ایشان اعتقاد به جهاد در راه خدا ندارد. امام این اتهام را از خود رد کرده، فرمود:

و لکنّی أکره أن أدع علمی الی جهلهم. «۱»

ولی من نمی‌خواهم علم خود را در کنار جهل آنان بگذارم.

ب: امام صادق علیه السّلام و دعوت ابو سلمه

سیاست نخست امام صادق علیه السّلام یک سیاست فرهنگی و در جهت پرورش اصحابی بود که از نظر فقهی و روایی از بنیان‌گذاران تشیع جعفری به شمار آمده‌اند.

تلاشهای سیاسی امام در برابر قدرت حاکمه در آن وضعیت، در محدوده نارضایی از حکومت موجود، عدم مشروعیت آن و ادعای امامت و رهبری اسلام در خانواده رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بود. از نظر امام صادق علیه السّلام تعرض نظامی علیه حاکمیت، بدون فراهم آوردن مقدمات لازم- که مهمترینش کار فرهنگی بود- جز شکست و نابودی نتیجه دیگر نداشت. برای این کار به راه انداختن یک جریان شیعی فراگیر با اعتقاد به امامت، لازم بود تا بر اساس آن قیامی علیه حاکمیت آغاز و حصول به پیروزی از آن ممکن باشد وگرنه یک اقدام ساده و شتابزده نه تنها دوام نمی‌آورد بلکه فرصت طلبان از آن بهره‌برداری می‌کردند.

چنانکه در جریان حرکتی که زید بن علی و پس از آن یحیی بن زید در خراسان به آن دست زدند، بنی عباس بیشترین بهره را برده و در عمل، خود را به عنوان مصداق شعار «الرضا من آل محمد» تبلیغ کردند. همراه با این تلاشها آن عده از طالبیان که بنا به نقل برخی، به طرفداری از جانشینی ابو هاشم بن محمد بن حنفیه فعال بودند به قتل رساندند.

نتیجه کار بعدها معلوم شد؛ زیرا فقه جعفری، بنیانگذار تشیع نیرومندی گشت که روز به روز اوج بیشتری گرفت؛ اما زیدیه و خوارج که منحصرا در خط سیاست

---

(۱). تهذیب، ج ۲، ص ۴۳؛ وسائل الشیعهٔ، ج ۲، ص ۳۲

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۶۶

کار می‌کردند، طولی نکشید که دچار محدودیت فرهنگی شده و کم کم موضع نسبتا نیرومند خود را از دست دادند و رو به افول گذاشتند. در نتیجه بنی عباس به پیروزی سیاسی- نظامی رسیده و زمام امور کشور پهناور اسلامی را به دست گرفتند. این در حالی بود که کاندیدای بنی هاشم، یک نفر از فرزندان امام حسن علیه السّلام به نام محمد بن عبد الله بود که پس از این از وی سخن خواهیم گفت. در اینجا از رابطه امام صادق علیه السّلام با قیام بنی عباس بحث می‌کنیم:

کار اصلی دعوت بنی عباس به دست دو نفر- ابو سلمه خلال که به عنوان وزیر آل محمد شهرت داشت «۱» و ابو مسلم خراسانی- انجام شد. چنانکه در جای خود روشن شده، در ابتدا شعار اصلی نهضت دعوت به «الرضا من آل محمد» بود. آنچه که مردم از این شعار در می‌یافتند این بود که قرار است شخصی از خاندان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله که طبعا جز علویان کسی نمی‌توانست باشد، باید به خلافت برسد. ولی ضعف سیاسی علویان و تلاش بی‌وقفه بنی عباس، مسائل پشت پرده را به نفع دسته دوم تغییر داد. در عین حال تا آخرین روزها، در عراق کلید کار در دست ابو سلمه خلال بود که در کوفه، سفاح و منصور را تحت نظر داشت تا آن که به محض سقوط امویان از مردم برای سفاح بیعت گرفت. اما چندی بعد به اتهام دعوت برای علویان و این که تلاش می‌کرده علویان را جایگزین عباسیان نماید، کشته شد. ماجرا از این قرار بود که ابو سلمه نامه‌ای به امام صادق علیه السّلام و دو نفر دیگر از

علویان نوشت و ابراز تمایل کرد تا در صورت قبول آنها، برای ایشان بیعت بگیرد. امام صادق علیه السّلام آگاه بود که چنین دعوتی پایه‌ای ندارد. حتی اگر پایه‌ای هم می‌داشت، امام وضعیت را برای رهبری یک امام شیعه مناسب نمی‌دید.

از نظر امام صادق علیه السّلام دعوت ابو سلمه نمی‌توانست جدی تلقی شود. از این رو در پاسخ نامه او، حضرت به فرستاده او فرمود: «ابو سلمه، شیعه شخص دیگری است.» «۲» در نقلهای دیگری آمده است که ابو مسلم نیز در این باره نامه‌ای به امام

---

(۱). الوزراء و الکتاب، ص ۸۴؛ او و ابو مسلم هر دو از موالی به حساب می‌آمدند.

(۲). مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۶۹؛ الوزراء و الکتاب، ص ۸۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۶۷

صادق علیه السّلام نوشته بود که امام در پاسخ او مرقوم داشت:

ما أنت من رجالی و لا الزّمان زمانی. «۱»

نه تو از داعیان من هستی و نه زمان، زمان من است.

در هر صورت، عکس العمل امام در برابر این حرکت، احتیاط و عدم موافقت با مفاد دعوت بود. چنانکه اتخاذ همین مواضع را با عبد الله بن حسن درباره فرزندش محمد- نفس زکیه- نیز توصیه فرمود. وفاداری ابو سلمه به بنی عباس و تثبیت امامت در خاندان آنها، نشان از جدی نبودن دعوت او است.

حتی اگر فرض شود که او در دعوت خود مصمم بوده ولی به کرسی نشاندن چنین امری با وجود اشخاصی چون ابو مسلم و عباسیان عملی نبوده و پذیرفتن آن، افتادن در ورطه نابودی بود. شاید قتل ابو سلمه و ابو مسلم به دست عباسیان، بهترین شاهد بر این امر باشد.

ج: برخورد با منصور

بخش اخیر زندگی امام صادق علیه السّلام مصادف بود با دوران حکومت منصور. امام صادق علیه السّلام در میان بنی هاشم به عنوان یک شخصیت معنوی منحصر به فرد مطرح بود. «۲» او در زمان منصور از شهرت علمی برخوردار بوده و مورد توجه بسیاری از فقیهان و محدثان اهل سنت بوده است. طبیعی بود که منصور با توجه به کینه شدیدی که نسبت به علویان داشت، آن حضرت را به شدت زیر نظر گرفته و اجازه زندگی آزاد به او نمی‌داد. امام صادق علیه السّلام نیز همانند پدرانش اعتقاد خود را دایر بر این که امامت حق منحصر به فرد او بوده و دیگران آن را غصب کرده‌اند، پنهان نمی‌داشت و برخورد بعضی از اصحاب او در موضوع مفترض الطاعه بودن آن حضرت، نشانگر اعتقاد راسخ شیعه به این امر است.

امام صادق علیه السّلام در حدیثی می‌فرماید:

---

(۱). نک: حیاة الامام الرضا علیه السّلام، ص ۴۹

(۲). شذرات الذهب، ج ۱، ص ۲۲۰؛ جهاد الشیعة، ص ۱۰۴

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۶۸

بنی الإسلام علی الخمس، علی الصلاة و الزکاة و الحج و الصوم و الولایة، قال زرارة:

فقلت: أیّ شیء من ذلک أفضل؟ فقال: الولایة أفضل لأنها مفتاحهنّ و الوالی هو الدلیل علیهنّ. «۱»

اسلام روی پنج اصل استوار است، نماز، زکات، حج، روزه و ولایت. زراره می‌گوید: پرسیدم: کدام یک از اینها از اهمیت بیشتری

برخوردار است؟ فرمود:

ولایت، زیرا ولایت کلید اصول دیگر است و والی است که مردم را به این مطالب هدایت می‌کند.

در این روایت، ولایت به عنوان اصلی مطرح شده که اجرای دیگر اصول، در گرو وجود آن است. این روش برای منصور بسیار خطرناک بود. به این جهت مترصد فرصتی بود تا به بهانه‌ای امام را به شهادت برساند. ابن عنبه می‌نویسد: منصور بارها تصمیم به قتل آن حضرت گرفت ولی خدا او را حفظ کرد. «۲»

فعالیتهای امام به طور عمده در پنهانی انجام می‌گرفت و آن حضرت مکرر اصحاب خود را به کتمان و حفظ اسرار اهل بیت علیهم السّلام دستور می‌داد، چنانکه روایات زیادی در این زمینه از آن حضرت نقل شده است. «۳» به این جهت، چگونگی کار امام در تاریخ، به طور دقیق گزارش نشده است، اما همانگونه که پیش از این گفتیم، رهبری شیعه به طور مسلم دارای برنامه‌ها و فعالیت‌های پنهانی در جهت انسجام امامی مذهبان بوده، چیزی که در دوره‌های بعد آثارش هویدا گشت.

امام معمولا- از رفت و آمد به دربار منصور- جز در موارد سرباز می‌زد و به همین سبب هم از طرف منصور مورد اعتراض قرار می‌گرفت. «۴» چنانکه روزی به آن حضرت گفت: چرا مانند دیگران به دیدار او نمی‌رود؟ امام در جواب فرمود:

لیس لنا ما نخافک من أجله و لا عندک من أمر الآخرة ما نرجوک له و لا أنت فی نعمة فنهنّیک و لا تراها نقمة فنعزّیک بها، فما نصنع عندک؟ «۵»

---

(۱). وسائل الشیعة، ج ۱، صص ۸- ۷

(۲). عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص ۱۹۵

(۳). مستدرک الوسائل، ج ۱۲، صص ۲۰۳- ۲۹۱

(۴). مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۰۷

(۵). کشف الغمه، ج ۲، صص ۲۰۹- ۲۰۸؛ الامام الصادق علیه السّلام، ص ۱۴۱

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۶۹

ما کاری نکرده‌ایم که به جهت آن از تو بترسیم؛ و از امر آخرت پیش تو چیزی نیست که به آن امیدوار باشیم؛ و این مقام تو در واقع نعمتی نیست که آن را به تو تبریک بگوییم و تو آن را مصیبتی برای خود نمی‌دانی که تو را دلداری بدهیم، پس پیش تو چه‌کار داریم؟

بدین گونه بود که امام نارضایی خود را نسبت به حکومت او ابراز می‌داشت، چنانکه با توصیه‌های سیاسی به افراد مانند: «ایّاک و مجالسة الملوک» «۱»، «بر تو باد که از همنشینی پادشاهان دوری کنی» یاران خود را نیز از همنشینی سلاطین بر حذر می‌داشت. و نیز می‌فرمود: «کفّارة عمل السلطان الإحسان إلی الاخوان». «۲» کفاره همکاری با سلطان، نیکی به برادران است.

آن حضرت عالمانی را که به دربار شاهان رفت و آمد داشتند، از این کار بیم داده و می‌فرمود: الفقهاء أمناء الرّسل فاذا رأیتم الفقهاء قد رکبوا الی سلاطین فاتّهموهم. «۳»

فقیهان امنای پیامبرانند، اگر فقیهی را ببینید که پیش سلاطین رفت و آمد دارد، او را متهم کنید.

روزی منصور از آن حضرت پرسید:

یا أبا عبد الله! لم خلق الله تعالی الذّباب؟ لیذلّ به الجبابرة. «۴»

ای ابا عبد الله! خدا پشه را برای چه آفریده است؟ فرمود: برای این که دماغ زورگویان را به خاک بمالد.

در نقل دیگری آمده است که منصور به امام گفت:

نحن و أنتم فی رسول اللّه سواء، فقال: لو خطب الیکم رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله قد تزوّج منکم لجاز له و لا یجوز أن یتزوّج منّا، فهذا دلیل علی أنّا منه و هو منّا.

نسبت ما و شما به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله برابر است. حضرت فرمود: اگر از دختران شما خواستگاری کند مجاز است اما از ما نمی‌تواند. این دلیل آن است که ما از او

---

(۱). مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۱۰

(۲). نثر الدر، ج ۱، ص ۳۵۴

(۳). کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۸۴؛ تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۸۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۲۶۲

(۴). همان، ج ۲، ص ۱۵۸؛ تهذیب الکمال، ج ۵، صص ۹۲، ۹۳

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۷۰

هستیم و او از ما. «۱»

روایاتی که تحت عنوان: «لا- تحاکموا الی الطاغوت»، «طغیانگران را به داوری انتخاب نکنید» از امام صادق علیه السّلام نقل شده، نشانه طرز برخورد وی با قدرت حاکم است. آن حضرت در جواب سؤالی در این زمینه فرمود:

... من تحاکم الیهم- السّلطان و القضاة- فی حق او باطل، فانّما تحاکم الی الطاغوت ... «۲»

هر کس داوری در امور خود اعم؛ از حق یا باطل را به آنان- حاکم یا قضات منصوب وی- واگذار کند، او طغیانگری را به داوری پذیرفته است.

کسانی چنین تصور کرده‌اند که امام لزوما باید در صدد تحریک مردم برای قیام بر ضد حاکمیت بر می‌آمد. باید گفت این باور و عقیده زیدیان بود که در عین داشتن قیامهای سخت بر ضد حکومت عباسی، دارای پشتوانه فقهی و فرهنگی محکم و ریشه نبودند. چنین امری در تاریخ شیعه بوده که مذهب امامیه بیشتر در پی تحکیم بنیادهای فکری خود بوده و شاید همین امر موجب شده تا از همان زمان، نام مذهب شیعه از نام امام صادق علیه السّلام که در این جهت از سایر امامان ممتاز بودند، به عنوان مذهب جعفری شناخته شود. «۳»

در حقیقت، امامت آن حضرت از این زاویه باید مورد بحث واقع شود، امامتی که در نهایت از سیاست فرهنگی به سیاست به معنای مصطلح آن می‌رسد. از اینجا است که می‌توان به اشتباه فاحشی که شهرستانی مرتکب آن شده، پی برد. او در مقام وصف برخورد اجتماعی امام می‌نویسد:

ما تعرّض للامامة قطّ و لا نازع أحدا فی الخلافة قطّ. «۴»

هرگز به فکر امامت نیافتاده و با کسی بر سر خلافت به مبارزه نپرداخت.

در اصل، امام هویت جامعه شیعه را حفظ کرد و در برابر حاکمیت، امامت خود را بر این جامعه استقرار بخشید و این خود عین سیاست و مبارزه بر ضد حکومت است. در اینجا به عنوان یک شاهد، روایتی را نقل می‌کنیم:

---

(۱). محاضرات الادباء، ج ۱، ص ۳۴۴

(۲). الکافی، ج ۷، ص ۴۱؛ تهذیب، ج ۶، ص ۲۱۸؛ وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۴۵۳

(۳). رجال کشی، ص ۲۵۵

(۴). الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۴۷

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۷۱

حسن بن صالح بن حی و یارانش نزد امام صادق علیه السّلام آمدند. حسن خطاب به آن حضرت گفت:

یـا بن رسول الله مـا تقول فی قول الله تعـالی: «أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ»؟ قال: العلماء، فسألوه عن العلماء، فقال: الأئمّهٔ منّا أهل البیت.

ای فرزنـد رسول خـدا! نظر شـما درباره آیه «از خدا و رسول و اولی الامر اطاعت کنید چیست؟» حضـرت فرمود: مقصود علما است. آنها مقصود از علما را پرسیدند، حضرت فرمود: مقصود امامان از ما اهل بیت است. «۱»

د: برخورد امام با نفس زکیّه

اختلاف میان فرزنـدان امام حسن و امام حسـین علیهما السّـلام از آنجا پدید آمد که عبد الله بن حسن بن حسن فرزندش محمد را به عنوان قائم آل محمد «۲» معرفی کرد. پس از آن بود که این اختلاف شدت گرفت و البته عباسـیان نیز در طول زمان، در تشدید این اختلاف فعالیت می‌کردنـد. بعـد از قیام و شـهادت زید، بنی هاشم، از علوی و عباسـی- به جز امام صادق و چند نفر دیگر- بر بیعت محمد بن عبد الله گردن نهادند. با اطلاعاتی که از حرکت پشت پرده عباسـیان داریم، باید شرکت آنها در این جنبش موقت را برای استفاده از آن دانست.

توان گفت هم که در آن زمـان هنوز امیـد آن که به قـدرت مستقلی برسـند نداشـتند و به همین مقـدار که در جنبش نفس زکیه به نوایی برسـند، راضی بودند. جریان بیعت علویان و عباسیان با نفس زکیه را، ابو الفرج اصفهانی به تفصیل نقل کرده است. بنا به نقل او، از عباسـیان داود بن علی، ابراهیم امام، صالح بن علی، منصور و سـفاح در این بیعت حاضر بودند. زمانی که در آن محفل از امام صادق علیه السّلام سخن به میان آمد، عبد الله بن حسن پدر نفس زکیه گفت:

لا نرید جعفرا لئلّا یفسد علیکم أمرکم؛

حضور جعفر در اینجا لزومی ندارد؛ زیرا او کار شما را خراب می‌کند.

---

(۱). شرح الاخبار، ج ۳، صص ۲۹۹- ۳۰۰

(۲). مقاتل الطالبیین، ص ۱۴۱

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۷۲

زمانی هم که امام مخالفت خود را با قیام آنها اعلام کرد، عبـد الله بن حسن این عمل او را حمل بر حسادت کرد. «۱» بیعت مزبور به جایی نرسـید و عباسـیان به قـدرت رسـیدند. بعدها، نفس زکیه فعالیت خود را آغاز کرد و در سال ۱۴۵ در مـدینه شورید اما اندکی بعد به دست نیروهای منصور به قتل رسـید. برادرش ابراهیم هم در سال ۱۴۶ در بصره شورید که او نیز کشته شد. در جریان شورش نفس زکیه در مـدینه، امام صادق علیه السّـلام از مدینه خارج شده و به منطقه فرع در راه مدینه به مکه رفتند و پس از پایان ماجرا به مدینه بازگشتند. «۲» پیش از آن هم منصـور از امـام صـادق به خـاطر فتنه‌انگیزی عبـد الله بن حسن و فرزنـدانش گله کرد. حضـرت اختلاف میان خود و آنها را به وی یادآور شد و با اشاره به آیه دوازده سوره حشر (لَئِنْ أُخْرِجُوا لا یَخْرُجُونَ مَعَهُمْ ...)

اشاره کردند که این حرکتی مورد حمایت عامه مردم نیست. «۳»

بسیاری از وابسـتگان بـه بنی الحسن هم در زنـدان منصـور درگذشـتند که فهرست نـام آنهـا را ابـو الفرج آورده است. این قیامهـا و شکسـتها، سـر آغاز قیامهای بعدی بود که به طور عمده با شـکست مواجه شد. نخستین قیام پیروز در شرق اسلامی، در طبرستان رخ داد که منجر به تأسیس دولت زیدی در این دیار شد. در این باره به تفصیل در «تاریخ تشیع در ایران» سخن گفته‌ایم.

این مسأله گذشت و طولی نکشید که هر دو برادر- محمد بن عبد الله بن حسن در مدینه و ابراهیم در بصره- قیام کرده و پس از درگیری نظامی کوتاهی با نیروهای عباسی کشته شدند. این شکست سرآغاز شکستهای دیگری برای زیدیها بود که در عراق و ایران دست به شورش نظامی زدند، گرچه یکی از این قیامها- قیام حسن بن زید- در طبرستان به پیروزی نسبی نائل آمد و برای مدتی- نزدیک به نیم قرن (نیمه دوم قرن سوم) دوام آورد.

---

(۱). مقاتل الطالبیین، صص ۴۱- ۴۰؛ سیره و قیام زید بن علی، ص ۷۵ به نقل از الارشاد، صص ۲۷۷- ۲۷۶؛ اعلام الوری (ترجمه)، صص ۳۸۴- ۳۸۳؛ الامام الصادق علیه السّلام، ص ۵۶ به نقل از الاحتجاج؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۷۳- ۱۷۲؛ و نک: تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۲، ط عز الدین

(۲). کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۶۲

(۳). نثر الدر، ج ۱، ص ۳۵۵

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۷۳

امام کاظم علیه السّلام

اشاره

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۷۵

قال الطبرسی:

کان الناس بالمدینهٔ یسمّونه زین المجتهدین اعلام الوری، ص ۲۹۸ امام کاظم علیه السّلام

هفتمین امام شیعه امامیّه، حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام است که مسلمانان، به ویژه شیعیان، او را به دلیل حلم و بردباری‌اش در برابر معاندان و فرونشاندن غیظ و خشم خویش در مقابل دشمنان «۱» لقب کاظم داده‌اند. تولّد آن حضرت به سال ۱۲۸- و در منابع اندکی ۱۲۹- در ابواء- که منطقه‌ای است میان مکه و مدینه- از مادری با نام حمیده بربریه، «۲» بوده است. ماه تولد در هیچ منبعی نیامده و تنها به سال اکتفا شده است. «۳» شهادت ایشان در بیست و پنجم رجب «۴» سال ۱۸۳ در بغداد، در زندان حاکم ستمگر عباسی، هارون الرشید، صورت گرفته است. برخی روز شهادت را پنجم و برخی ششم ماه رجب دانسته‌اند. «۵»

امام کاظم علیه السّلام پس از شهادت پدر بزرگوارش در سال ۱۴۸، رهبری شیعیان را بر عهده گرفت و عمر شریف خود را در مدینه و بغداد گذراند. در میان شخصیّت‌های

---

(۱). المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۳۸۲؛ الارشاد، ص ۲۷۹؛ عمدهٔ الطالب، ص ۱۹۶؛ الصواعق المحرقه، ص ۲۰۳

(۲). از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمودند: حمیدهٔ فی الدنیا، محمودهٔ فی الآخرهٔ. الکافی، ج ۱، ث ۴۷۷، حدیث ۱.

(۳). تواریخ النبی و الال، ص ۳۵

(۴). عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۰۴؛ مصباح المتهجد، ص ۵۶۶

(۵). الکافی، ج ۱، ص ۴۷۶؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۹۹

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۷۶

علوی موجود در عصر آن حضرت، کسی را توان برابری با وی نبوده و از نظر علم و تقوا و زهد و عبادت سرآمد روزگار خویش به

شمار می‌آمد.

شیخ مفید درباره آن حضرت می‌گوید:

کان أبو الحسن موسی علیه السّلام أعبد أهل زمانه و أفقههم و أسخاهم کفّا و أکرمهم نفسا. «۱»

ابو الحسن موسی علیه السّلام پرستنده‌ترین و سخی‌ترین و با شخصیّت‌ترین اهل زمان خود بود.

شیخ طبرسی می‌نویسد:

کان علیه السّلام أحفظ النّاس لکتاب اللّه ... و کان النّاس بالمدینهٔ یسمّونه زین المجتهدین. «۲»

آن حضرت حافظترین مردم نسبت به کتاب خدا بود ... و مردم مدینه او را زینت کوشندگان در عبادت خدا می‌نامیدند.

ابن ابی الحدید درباره آن حضرت چنین می‌نویسد:

جمع من الفقه و الدّین و النّسک و الحلم و الصّبر. «۳»

فقاهت، دیانت، عبادت و بردباری و شکیبائی، همه در آن حضرت جمع بود.

یعقوبی، مورّخ شهیر، درباره وی می‌نویسد:

و کان موسی بن جعفر من أشدّ النّاس عبادهٔ. «۴»

موسی بن جعفر علیه السّلام عابدترین مردم زمان خود بوده است.

در شذرات الذّهب آمده است: کان صالحا عابدا جوادا حلیما کبیر القدر.

آن حضرت از صالحان، عابدان، سخاوتمندان و بردباران بود و شخصیّتی بس بزرگ داشت. همانجا از قول ابو حاتم نقل می‌کند که گفت: ثقهٔ امام من أئمّهٔ المسلمین «۵» آن حضرت مورد وثوق و امامی از ائمه مسلمین است.

یافعی می‌گوید: کان صالحا عابدا جوادا حلیما و کان سخیّا. «۶»

یحیی بن حسن بن جعفر، نسب‌شناس مشهور، درباره آن حضرت چنین

---

(۱). الارشاد، ص ۲۷۷

(۲). اعلام الوری، ص ۲۹۸

(۳). شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۲۷۳

(۴). تاریخ الیعقوبی ج ۲، ص ۴۱۴

(۵). شذرات الذهب ج ۱، ۳۰۴

(۶). مرآت الجنان ج ۱۰، ص ۳۹۴

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۷۷

نوشته است:

کان موسی بن جعفر یدعی العبد الصّالح من عبادته و اجتهاده. «۱»

موسی بن جعفر علیه السّلام به علت عبادت و اجتهادش، عبد صالح خوانده می‌شد.

این جملات، نمونه‌هایی است از آنچه مورّخان و محدّثان شیعه و سنّی، آن حضرت را با آن توصیف کرده‌اند. استاد عطاردی جملات زیادی از این قبیل را در کتاب گرانبهای خود مسند الامام الکاظم فراهم آورده است.

آنچه از سجایای امام، بیش از همه قابل توجه بوده، کرم و سخاوت آن حضرت است که ضرب المثل بوده است. ابن عنبه در این باره می‌نویسد:

و فی کمّه صرر من الدّراهم فیعطی من لقیه و من ارد برّه و کان یضرب المثل بصرّهٔ موسی. «۲»

همواره نزد او کیسه‌هایی از زر بود و به هر کسی که می‌رسید و یا به هر کسی که به احسان آن حضرت چشم داشت از آنها می‌بخشید، به طوری که کیسه‌های زر او ضرب المثل شده بود.

سخاوت امام حتّی شامل کسانی می‌شد که به آزار و اذیّت او می‌پرداختند. در این زمینه ابن خلّکان از قول خطیب، چنین آورده است.

و کان سخیّا کریما و کان یبلغه عن الرّجل أنّه یؤذیه فیبعث الیه بصرّهٔ فیها ألف دینار و کان یصرّ الصّرر ثلاث مائهٔ دینار و اربع مائهٔ دینار و مأتی دینار ثمّ یقسّمها بالمدینهٔ «۳» فکانت صرر موسی مثلا. «۴»

او چنان بزرگوار و سخاوتمند بود که وقتی به وی اطلاع می‌دادند فردی در صدد اذیت شماست، کیسه زری که حاوی هزار دینار بود برایش می‌فرستاد. او همیشه زرها را در کیسه‌های سیصد و چهار صد و دویست دیناری می گذاشت و میان اهل مدینه تقسیم می کرد و کیسه‌های زر وی معروف بود.

ابو الفرج اصفهانی درباره بخشش آن حضرت به کسانی که به آزار او

---

(۱). تهذیب التهذیب ج ۱، ص ۳۳۹

(۲). عمدهٔ الطالب، ص ۱۹۶

(۳). تاریخ بغداد ج ۱۳، ص ۲۷؛ وفیات الاعیان ج ۵، ص ۳۰۸

(۴). همان

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۷۸

می‌پرداختند، روایت مفصلی آورده است که آدمی را به شگفتی وامی‌دارد. «۱»

ذهبی، رجالی مشهور درباره امام کاظم علیه السّلام می‌نویسد:

و قد کان موسی من أجواد الحکماء و من العبّاد الاتقیاء. «۲»

موسی بن جعفر از سخاوتمندان حکما و از بندگان پرهیزکار خداوند بود.

از جمله خصائص دیگر آن حضرت زهد و عبادت وی بود. حضرتش سالهای متمادی در زندان به سر برده و در تمام این مدت به عبادت خدا مشغول بود؛ به طوری که بسیاری از زندانبانان او تحت تأثیر قرار گرفته و از نگهداری امام در آن شرایط سخت خودداری می کردند. «۳»

هارون درباره آن حضرت به ربیع گفت: امّا انّ هذا من رهبان بنی هاشم؛ این مرد از راهبان بنی هاشم است. ربیع می گوید: به هارون گفتم: پس چرا او را زندانی کرده‌ای؟ هارون پاسخ داد: هیهات لا بدّ من ذلک؛ چاره‌ای جز این نیست. «۴»

ابن وردی از مورّخان قرن هفتم، روایت مستندی درباره کثرت عبادت آن حضرت آورده است. «۵»

مناسب است این نقل را هم بیفزاییم که امام صادق علیه السّلام سخت به فرزندش موسی علاقه‌مند بود. لذا از آن حضرت سؤال شد: ما بلغ من حبک لموسی؟ قال: ودت أن لیس لی ولد غیره کیلا یشرکه فی حبّی احد، شما چه اندازه موسی را دوست دارید؟

حضرت فرمود: دوست داشتم جز موسی فرزندی نداشتم تا هیچ شریکی در دوستی من نسبت به او وجود نداشت. «۶»

به دلیل همین سجایای پاک اخلاقی بود که آن حضرت نزد مردم، محبوبیّت فراوانی داشت و درباره او به کرامات فراوانی قائل بودند. ابن الجوزی در این زمینه روایتی آورده که ابن حجر هیتمی نیز آن را روایت کرده؛ مضمون روایت این است:

شقیق بلخی در سال ۱۴۹ در سفر حج به امام برخورد و چندین بار کوشید

(۱). مقاتل الطالبیین، ص ۳۳۲

(۲). میزان الاعتدال ج ۴، ص ۲۰۴

(۳). مقاتل الطالبیین، ص ۳۳۲

(۴). عیون اخبار الرضا ج ۱، ص ۳۱

(۵). تتمهٔ المختصر ج ۱، ص ۲۱۰؛ مسند الامام الکاظم ج ۲، ص ۴۲؛ زهر الآداب ج ۱، ص ۱۳۳؛ الارشاد، ص ۲۸۱

(۶). نثر الدر، ج ۱، ص ۳۵۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۷۹

مطلبی از آن حضرت بپرسد که هر بار امام با خواندن آیه‌ای ما فی الضمیر او را بر ملا کرد. «۱»

امامت پس از امام صادق علیه السّلام

اختلافی که معمولا میان شیعیان پدید می‌آمد، ناشی از تعیین امامت امام بعدی بود.

گاهی بنا به دلایل سیاسی، از جمله به دلیل وحشتی که از حاکمیّت عباسیان وجود داشت، امام برای بسیاری از شیعیان خود ناشناخته می‌ماند؛ زیرا امکان آن بود که اگر به صورت صریح، امامت امامی معین می‌شد، از ناحیه خلفا تحت فشار قرار گیرد.

شدّت اختناق منصور درباره علویان، به ویژه امام صادق علیه السّلام- که عظمت فراوانی در جامعه کسب کرده بود- سبب شد تا سردرگمی خاصی میان برخی از شیعیان، نسبت به رهبری آینده، به وجود آید. دعوت و جذب شیعیان آن حضرت از طرف بعضی از فرزندان امام صادق علیه السّلام- که به ناحق داعیه امامت داشتند- و بهره‌گیری آنان از این فرصت، مزید بر علت می‌شد. پراکندگی شیعیان نیز خود مشکل دیگری بود؛ زیرا آنها در شهرهای دور و نزدیک زندگی می‌کردند و کسب اطمینان درباره امام واقعی برای آنان کار دشواری بود. امام صادق علیه السّلام برای این که جانشینش مشخّص نشود، افزون بر دو فرزند خود، امام کاظم علیه السّلام و عبد الله، منصور عباسی را نیز وصیّ خود قرار داد. «۲»

این عوامل دست به دست هم داد و در ایجاد انشعاب میان شیعیان پس از شهادت هر امامی تأثیر زیادی بر جای گذاشت. به همین ترتیب، این انشعاب پس از رحلت امام صادق علیه السّلام نیز رخ داد؛ به طوری که یکی از اصحاب امام کاظم علیه السّلام با توجّه به اینکه: ذهب النّاس بعد ابی عبد اللّه علیه السّلام یمینا و شمالا. «۳» درباره جانشین آن حضرت نیز سؤال کرد.

نکته دیگری که در زمان امام صادق علیه السّلام وجود داشت و کسانی از آن بهره بردند، مسأله اسماعیل بن جعفر بن محمد بود. از آنجا که او فرزند بزرگتر امام صادق علیه السّلام بود،

(۱). صفهٔ الصفوهٔ ج ۲، ص ۱۰۳؛ الصواعق المحرقه، ص ۲۰۴

(۲). الخرائج، ص ۲۹۳؛ مسند الامام الکاظم ج ۱، ص ۳۹۰

(۳). عیون اخبار الرضا ج ۱، ص ۳۱

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۸۰

بسیاری از شیعیان گمان می‌کردند که رهبری آینده شیعه از آن او خواهد بود. وی در حیات پدر وفات کرد و به طوری که در روایت آمده، امام صادق علیه السّلام اصرار داشتند تا شیعیان با دیدن جنازه او به مرگش یقین کنند. با این حال عده‌ای، پس از آن حضرت با داعیه مهدویت اسماعیل و یا بهانه‌های دیگر، فرقه‌ای بنام خطابیه، باطنیّه یا اسماعیلیّه در شیعه به وجود آوردند. درباره

اسماعیل، نکته مهم این است که- به احتمال- مطرح شدن او به عنوان رهبر و امام شیعیان پس از پدر، جنبه سیاسی داشته و طبعا بزرگتر بودن او نیز در این امر مؤثر بوده است؛ به ویژه که امام صادق علیه السّلام تا آخرین روزهای زندگی خویش از تعین صریح جانشین خودداری می‌کرد. باید گفت که این امر با نقلهایی که در آنها آمده است: امام صادق علیه السّلام از آغاز امام کاظم علیه السّلام را به برخی از خواص اصحاب، به عنوان جانشین خود معرفی کرد، «۱» منافاتی ندارد.

این روایات از طرق مختلف نقل شده است. با این حال به دلایلی که ذکر شد اسماعیل در زمان پدر، به گونه‌ای مطرح شد که شبهه جانشینی و امامت او در میان برخی از شیعیان وجود داشت.

به عنوان نمونه در روایتی از فیض بن مختار آمده است که روزی نزد امام صادق علیه السّلام بوده و آن حضرت در ضمن برخوردی که پیش آمد به وی تصریح کرد که اسماعیل جانشین او نیست. فیض می‌گوید: عرض کردم: ما شکی نداشتیم که مردم (شیعه) پس از شما به سراغ او خواهند رفت. آنگاه در ادامه روایت آمده است که امام، فرزندش موسی را به عنوان جانشین خود به وی معرفی کرد. «۲»

اسحاق بن عمّار صیرفی نیز می‌گوید: نزد امام صادق علیه السّلام اشاره به امامت اسماعیل پس از آن حضرت نمودم و امام انکار فرمودند. «۳» در روایت دیگری آمده:

ولید بن صبیح به امام صادق علیه السّلام عرض کرد: عبد الجلیل به من گفته که شما اسماعیل را وصیّ خود قرار داده‌اید. امام این مطلب را انکار کرده و امام کاظم را به او معرّفی فرمود. «۴»

---

(۱). الکافی ج ۱، صص ۳۰۹- ۳۰۷

(۲). رجال کشی، ص ۳۵۵، ش ۶۶۳؛ نک: الغیبه، نعمانی، ص ۳۲۴

(۳). الغیبه، ص ۳۲۶

(۴). بحار الانوار ج ۴۸، ص ۲۲

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۸۱

به همین دلیل بود که امام صادق علیه السّلام پس از آن که اسماعیل درگذشت، اصرار داشت که شیعیان مرگ او را با اطمینان خاطر بپذیرند؛ زیرا تصوّر زنده بودن وی- با توجّه به سوابق اعتقاد به مهدویت که در میان برخی از غلات شیعه ترویج شده بود- خطر پیدایش فرقه جدید را در میان شیعه به دنبال داشت و اصرار امام صادق علیه السّلام بر مرگ اسماعیل نیز برای جلوگیری از همین انحراف بود.

در روایت دیگری از زراره نقل شده که، در خانه امام صادق علیه السّلام بودم که حضرت به من دستور داد تا داود بن کثیر رقّی، حمران، ابو بصیر و مفضّل بن عمر را پیش آن حضرت حاضر کنم. پس از آن که نامبردگان حاضر شدند، پشت سر آنان افراد دیگری هم به تدریج وارد شدند. بعد از آن که تعداد حاضران به سی نفر رسید امام فرمود: یا داود اکشف لی عن وجه اسماعیل؛ «ای داود رونداز را از روی اسماعیل بردار.»

او روانداز از روی اسماعیل کنار زد. امام پرسید: یا داود أ حیّ هو او میّت. «ای داود آیا او زنده است یا مرده»؟ داود گفت: او مرده است. سپس حاضران به دستور امام، یکی پس از دیگری جسد او را دیده و اعتراف به مرگ وی نمودند. امام بار دیگر این کار را تکرار فرموده تا این که او را به قبرستان آوردند و موقعی که می‌خواستند او را در لحد بگذارند، امام افراد را واداشت تا به مرگ او شهادت دهند؛ آنگاه به موسی بن جعفر به عنوان امام پس از خود تأکید فرمود. «۱»

شیخ مفید می‌نویسد:

و روی انّ ابـا عبـد الله جزع علیه جزعـا شدیـدا و حزن علیه حزنـا عظیما و تقـدّم سـریره بغیر حـذاء و لا رداء و امر بوضع سـریره علی الارض قبل دفنه مرارا کثیرهٔ و کان یکشف عن وجهه و ینظر الیه یریـد بـذلک تحقیق امر وفاته عند الظّانّین خلافته له من بعده و ازالهٔ الشّبههٔ عنهم فی حیاته. «۲»

روایت شـده که امام صادق علیه السّـلام در مرگ اسـماعیل، به شدت گریست و اندوه عظیمی او را فرا گرفت و بدون کفش و رداء جلو تابوت او راه افتاد و چندین بار دستور داد تابوت را بر زمین بگذارند و هر مرتبه صورت او را می‌گشود و به آن نگاه

---

(۱). الغیبه، نعمانی ص ۳۲۸

(۲). الارشاد، ص ۲۶۷

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۸۲

می‌کرد؛ منظورش از این کار آن بود که حتمیّت درگذشت او را برای کسانی که اسـماعیل را جانشین پدرش می‌دانستند ثابت کرده و در عین حال، در حیات خود این شبهه را از میان بردارد.

از روایـاتی که سـردرگمی برخی از شـیعیان را در این بـاره نشان می‌دهـد، روایتی است از هشام بن سالم که می‌گویـد: همراه مؤمن الطاق در مـدینه بودیم که دیـدیم شـماری بر در خانه عبـد الله بن جعفر بن محمّـد گرد آمده‌اند. ما مسائلی از عبد الله در باره زکات پرسـیدیم؛ ولی او جواب صـحیحی به ما نـداد. آنگاه بیرون آمـدیم و نمی‌دانستیم از فرقه‌های مرجئه، قـدریه، زیـدیه، معتزله، خوارج کدام یک را قبول کنیم. در این حال شخصـی را دیدیم که او را نمی‌شـناختیم. فکر کردیم جاسوسی از جاسوسان منصور است- که در مـدینه به منظور شـناسایی شـیعیان جعفر بن محمّـد در میان آنها نفوذ کرده بودند- ولی بر خلاف این احتمال، او ما را به خانه ابو الحسن موسـی بن جعفر برد. هنوز در آنجا بودیم که فضـیل و ابو بصـیر وارد شده، پرسشـهایی نمودند و بر امامت وی یقین حاصـل کردنـد. آنگاه مردم از هر سو دسـته دسـته می‌آمدنـد، جز گروه عمّار ساباطی و نیز شـمار بسـیار اندکی که عبد الله بن جعفر را قبول داشتند. «۱»

آنچه در روایت بالا جلب توجه می‌کند این است که شـیعیان کسانی نبودند که بدون تحقیق، هر کسی را که داعیه وصایت و امامت داشـت، بپذیرنـد بلکه بـا طرح سؤالاـت خاصـی، دانش او را ارزیـابی می‌کردنـد و آنگـاه که در امـامت وی از نـاحیه علمی به یقین می‌رسـیدند، او را به وصایت می‌پذیرفتند. روایت بالا این دقت و کنجکاوی را، هم درباره هشام و هم درباره فضـیل و ابو بصیر نشان می‌دهد. همچنین به تهدیدهایی اشاره دارد که از سوی منصور متوجّه شیعیان امام صادق علیه السّلام بود.

این نکته را که شـیعیان، عبـد الله بن جعفر را- که مشـهور به عبد الله افطح بود و به همین سـبب گروندگان به او را فطحیّه نامیده‌اند- «۲» به وسیله طرح بعضی از مسائل حلال و حرام درباره نماز و زکات و جز آن آزموده و دانشی پیش وی نیافتند و از او

---

(۱). الکافی ج ۱، ص ۳۵۲- ۳۵۱؛ الخرائج و الجرائح، ص ۲۹۷

(۲). درباره این نام نک: فرق الشیعهٔ، ص ۷۷

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۸۳

روی برتافتند، نوبختی نیز در فرق الشیعهٔ «۱» آورده است. در این نقل و روایات دیگری، اشاره به گرایش عبد الله، از نظر عقیدتی، به مرجئه شده است. «۲»

نوبختی انشعاب شیعه را به شش فرقه پس از رحلت امام صادق علیه السّلام بدین ترتیب برمی‌شمارد:

۱- کسانی که معتقد بر مهدویت خود امام صادق علیه السّلام بودند.

۲- اسماعیلیه خالصه که هنوز بر زنده بودن اسماعیل اصرار می‌ورزیدند.

۳- آنان که به امامت محمّد فرزند اسماعیل اعتقاد داشتند. «۳»

۴- دسته‌ای که به امامت محمّد بن جعفر معروف به دیباج معتقد بودند.

۵- گروهی که امامت عبد الله افطح را- که ذکرش گذشت- قبول داشتند.

نوبختی در تعلیل این اختلاف می گوید: شیعیان به استناد حدیث: الامامهٔ فی الأکبر من ولد الامام «۴» به سراغ او رفتند اما وقتی از پاسخ به پرسشهایش بر نیامد رهایش کردند. وی می‌نویسد: در ابتدا بسیاری از مشایخ شیعه به سراغ او رفتند.

عبد الله حدود ۷۰ روز پس از وفات امام صادق علیه السّلام بدرود حیات گفت و هیچ فرزند پسری از خود باقی نگذاشت و پیروان او ناچار همگی از اعتقاد به امامت وی برگشته و به امامت موسی بن جعفر علیه السّلام گرویدند. گرچه شماری از آنان در همان دوران حیات عبد الله به سوی امام موسی کاظم علیه السّلام بازگشته بودند.

۶- کسانی که به امامت موسی بن جعفر علیه السّلام اعتقاد داشتند.

از میان شیعیان افرادی چون هشام بن سالم، عبد الله بن ابی یعفور «۵»، عمر بن یزید بیّاع السابری، محمّد بن نعمان، مؤمن طاق، عبید بن زراره، جمیل بن درّاج، ابان بن تغلب «۶» و هشام بن حکم که از بزرگان آنان و اهل علم و نظر و از فقهای شیعه به حساب می‌آمدند، به امامت موسی بن جعفر علیه السّلام را پذیرفتند. تنها کسانی که به امامت

---

(۱). فرق الشیعهٔ، صص ۷۸- ۷۷

(۲). الفصول المختاره، ص ۲۵۳

(۳). شیخ مفید تعداد کسانی را که به امامت او قائل شدند بسیار اندک می‌داند، نک: الفصول المختاره، ص ۲۵۲. با این حال بعدها، همین گروه بود که به نام اسماعیلیه شهرت یافت.

(۴). امامت از آن بزرگترین فرزند امام قبلی است.

(۵). در برخی منابع به درگذشت او پیش از این قضایا اشاره شده است.

(۶). همان

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۸۴

وی نگرویدند تنها عبد الله بن بکیر بن اعین و دیگری عمّار بن موسی ساباطی بود. «۱»

مرحوم طبرسی در اعلام الوری، انشعابات پیدا شده در میان شیعیان امام صادق علیه السّلام پس از آن حضرت آورده و دلایل گرایش آنان را نیز ذکر کرده است. «۲»

برخوردهای سیاسی امام کاظم علیه السّلام

دورانی که امام کاظم علیه السّلام در آن زندگی می کرد، مصادف با نخستین مرحله استبداد و ستمگری حکّام عباسی بود. آنها تا چندی پس از آن که زمام حکومت را به نام علویان در دست گرفتند، با مردم و به خصوص با علویان برخورد نسبتا ملایمی داشتند؛ اما به محض این که در حکومت استقرار یافته و پایه‌های سلطه خود را مستحکم کردند و از طرف دیگر با بروز قیامهای پراکنده‌ای که به طرفداری از علویان پدید آمد و آنها را سخت نگران کرد، بنا را بر ستمگری گذاشته و مخالفان خود را زیر شدیدترین فشارها قرار دادند. آنها حتّی نزدیکترین دوستان خود همچون عبد الله بن علی را به خاطر تلاشهای پنهانیش، برای به دست آوردن جانشینی سفاح کشتند. به همین ترتیب ابو سلمه و ابو مسلم خراسانی را نیز از بین بردند.

منصور شمار فراوانی از علویان را به شهادت رساند؛ شمار بیشتری از آنان هم در زندانهای او درگذشتند. «۳»

این اعمال فشار از زمان امام صادق علیه السّلام آغاز شد و تا زمان امام رضا علیه السّلام که دوره خلافت مأمون بود با شدّت هر چه تمامتر ادامه یافت؛ مردم در زمان مأمون اندکی احساس امنیت سیاسی کردند، ولی دیری نپایید که دستگاه خلافت بدرفتاری و اعمال فشار بر مردم را دوباره از سر گرفت.

فشار سیاسی عباسیان در دوره‌ای آغاز شد که پیش از آن امام باقر و صادق علیهما السّلام با تربیت شاگردان فراوان، بنیه علمی و حدیثی شیعه را تقویت کرده بودند و جنبشی عظیم در میان شیعه پدید آورده بودند. امام کاظم علیه السّلام پس از این دوره در مرکز این

---

(۱). فرق الشیعهٔ، ص ۷۹

(۲). اعلام الوری، ص ۲۸۸

(۳). تاریخ فخری، صص ۲۲۱- ۲۲۲

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۸۵

فشارها قرار گرفت. در عین حال رسالت ایشان آن بود تا در این حرکت علمی، توازن و تعادل فکری را میان شیعیان برقرار کنند. طبعا عباسیان نمی‌توانستند تشکلی به نام شیعه را با رهبری امام بپذیرند. این مهمترین عاملی بود که آنها را وادار کرد تا امام را تحت فشار بگذارند.

امام کاظم علیه السّلام پس از شهادت پدرش در سال ۱۴۸ امامت را عهده‌دار شد. منصور عباسی در سال ۱۵۸ در مکه مرد. جانشین وی تا سال ۱۶۹ فرزندش مهدی عباسی بود.

پس از آن یک سال هادی عباسی خلافت کرد و آنگاه هارون به خلافت رسید. امام در سال ۱۸۳ به شهادت رسید و در تمام این سالها رهبری شیعیان امامی را عهده‌دار بود.

همانگونه که گفتیم عصر امام کاظم علیه السّلام دوران بسیار سختی برای شیعیان بود و در این دوران حرکتهای اعتراض‌آمیز متعددی از ناحیه شیعیان و علویان نسبت به خلفای عباسی صورت گرفت که از مهمترین آنها قیام حسین بن علی، شهید فخ- در زمان حکومت هادی عباسی- و نیز جنبش یحیی و ادریس فرزندان عبد الله بود که در زمان هارون رخ داد. در واقع مهمترین رقیب عباسیان، علویان بودند و طبیعی بود که حکومت آنان را سخت تحت نظارت آنها بگیرد.

کتب تاریخ و حدیث، برخوردهای متعدد خلفای عباسی با موسی بن جعفر علیه السّلام را نقل کرده‌اند که عمده‌ترین آنها برخوردهای هارون است. در عین حال باید توجه داشت که امامان شیعه همگی بر لزوم رعایت تقیه پافشاری کرده و می‌کوشیدند تا تشکّل شیعه و رهبری آنها را به طور پنهانی اداره نمایند. طبعا این وضعیت سبب می‌شد تا تاریخ نتواند از حرکات سیاسی آنها ارزشیابی دقیقی به عمل آورد. با این حال، شاهد این تلاشهای زیاد، همان استوار ماندن شیعه است که نمی‌توانست بدون چنین تلاشهایی پابرجا بماند. رهبری این حرکت و ظرافتی که در هدایت آن بکار برده شد، عامل مهم استواری شیعه در تاریخ است.

اینک مروری بر برخورد خلفا به ویژه هارون با امام کاظم علیه السّلام خواهیم داشت که در این برخوردها، موقعیت امام و نیز شیوه سیاسی آن حضرت به دست می‌آید.

ابن شهر آشوب خبری در برخورد منصور با امام کاظم علیه السّلام آورده می‌نویسد:

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۸۶

منصور از امام خواست تا در عید نوروز، به جای او در مجلسی نشسته و هدایایی را که می‌آورند از طرف او بگیرد. امام در پاسخ

فرمود:

انّی قد فتّشت الأخبار عن جدّی رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فلم اجد لهذا العید خبرا؛ انّه سنّة للفرس محاها الإسلام و معاذ الله أن نحیی ما محاه الإسلام. «۱»

من اخباری را که از جدّم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله وارد شده بررسی کردم و خبری در باره این عید پیدا نکردم. این عید از سنن ایرانیان است که اسلام بر آن خط بطلان کشیده است. به خدا پناه می‌برم از این که چیزی را که اسلام آن را از میان برده دوباره آن را زنده کنم.

منصور در پاسخ گفت: این کار را «سیاسة للجند» انجام می‌دهد، چرا که بسیاری از لشکریان منصور و حتی دهاقین معروف آن نواحی ایرانی بودند و طبیعی بود که به مناسبت این عید، هدایای زیادی به منصور اهدا می‌کردند. به این ترتیب وجوه زیادی به خزینه او- که به بخل نیز شهرت داشت- افزوده می‌شد. وی امام را مجبور کرد تا آن روز از طرف منصور در آن مجلس نشسته و هدایای لشکریان را بگیرد. با این حال برخورد امام با این حرکت منصور قابل توجه است.

بعد از آن، در دوران ده ساله حکومت مهدی عباسی که امام مشغول تدریس و نقل حدیث و تربیت شاگرد و ایجاد ارتباط میان خود و رهبران شیعه در نواحی مختلف بود، تاریخ برخوردهایی را ثبت کرده که قابل توجه است. از جمله مهمترین آنها که مورّخانی مانند ابن اثیر، خطیب بغدادی، و ابن خلّکان و نیز روات شیعه نقل کرده‌اند، بازداشت و زندانی کردن و سپس آزاد شدن امام در بغداد است. مهدی عباسی که احتمالا بخشش‌های امام او را به وحشت انداخته بود و احتمال می‌داد که حضرت وجوهی جمع‌آوری کرده و آن را برای سازمان دادن و تقویت شیعیان مصرف می‌کند، دستور بازداشت حضرت را به فرماندار خود در مدینه صادر نمود. او نیز امام را دستگیر و روانه بغداد کرد. مهدی او را بزندان انداخت. شب هنگام علی بن ابی طالب علیه السّلام را در خواب دید که به او می‌فرمود:

---

(۱). المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۲ ص ۳۷۹؛ مسند الامام کاظم علیه السّلام، ج ۱ صص ۵۲- ۵۱

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۸۷

فَهَلْ عَسَیْتُمْ إِنْ تَوَلَّیْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا أَرْحامَکُمْ؟ «۱»

آیا اگر به حکومت رسیدید می‌خواهید در زمین فساد کنید و پیوند خویشاوندیتان را ببرید؟

مهدی در همان لحظه از خواب بیدار شد؛ حاجب خود را که ربیع نام داشت صدا کرد و دستور داد امام کاظم علیه السّلام را پیش او حاضر کند. وقتی امام آمد، ایشان را در کنار خویش نشاند و گفت: امیر المؤمنین علیه السّلام را به خواب دیدم که این آیه را می‌خواند.

سپس از او پرسید:

أ فتؤمنّی ان لا تخرج علیّ او علی احد من ولدی؟

آیا به من اطمینان می‌دهی که علیه من و یا یکی از فرزندانم قیام نکنی؟

امام فرمود: و للّه ما فعلت ذلک و لا هو من شأنی.

به خدا سوگند من چنین کاری نکرده‌ام و این کار اصولا در شأن من نیست.

خلیفه کوشید تا با دادن سه هزار دینار و تصدیق گفته‌های امام، به گونه‌ای با او برخورد نماید تا او راضی به مدینه بازگردد و بیدرنگ آن حضرت را به مدینه بازگردانید. «۲»

بار دیگر نظیر چنین پیش‌آمدی برای آن حضرت در زمان هارون رخ داد که پس از این نقل خواهیم کرد.

گفتنی است که رویدادهای غیر عادی درباره امام کاظم علیه السّلام معمولا بیشتر از ائمه دیگر، جز امیر المؤمنین علیه السّلام نقل شده است؛ تا آنجا که چنانکه حتی در منابع غیر شیعی نیز شواهد زیادی برای این گونه حوادث می‌توان یافت. نمونه، آن خبری است که دینوری در اخبار الطوال درباره پیشگویی امام کاظم علیه السّلام به هارون، درباره اختلاف فرزندانش، نقل کرده است.

---

(۱). سوره محمد، ۴۷

(۲). حیاة الامام موسی بن جعفر علیه السّلام ج ۱، ص ۴۵۴ (از نور الابصار، ص ۱۳۶)؛ تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۰؛ وفیات الاعیان ج ۵، ص ۳۰۸؛ المناقب، ج ۲، ص ۲۶۴؛ جهاد الشیعة، ص ۲۵۱ (از مقاتل الطالبیین، ص ۵۰۰)؛ مسند الامام الکاظم علیه السّلام، ج ۱، ص ۵۷ (از کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۱۳؛ الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۸۵؛ مرآة الجنان، ج ۱، ص ۳۹۴، تتمة المختصر، ج ۱، ص ۳۱۰؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۳۰۴)

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۸۸

زمانی امام کاظم علیه السّلام بر مهدی عباسی وارد شد و دید که او رد مظالم می‌کند. امام که او را در چنین حالی دید پرسید: چرا آنچه را که از راه ستم از ما گرفته شده بر نمی‌گردانی؟ مهدی پرسید: آن چیست؟ امام ماجرای فدک را برای او چنین توصیف کرد: فدک به دلیل این که از جمله «ما لم یوجف علیه خیل و لا رکاب» است، ملک خالص پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بود که آن را به دخترش فاطمه علیها السّلام و امّ ایمن حاضر شده بود آن را به فاطمه علیها السّلام برگرداند، خلیفه دوم از این کار جلوگیری کرد. مهدی گفت: حدود آن را مشخص کن تا برگردانم. امام حدود فدک را مشخص کرد. خلیفه گفت: هذا کثیر فانظر فیه. «۱» (این مقدار زیاد است درباره آن فکر می‌کنم).

طبیعی بود که مهدی چنین کاری را انجام ندهد؛ زیرا افزون بر آن که او محکومیت کسانی را که مانع از بازگرداندن فدک به اهل بیت شده بودند می‌پذیرفت- و در میان آنها اجداد خود او نیز بودند- واگذاری آن می‌توانست امکانات مالی فراوانی را در اختیار امام قرار دهد که این به مصلحت حکومت نمی‌توانست باشد.

پس از مرگ مهدی در سال ۱۶۹، فرزندش موسی الهادی بر سر کار آمد. وی بیش از یک سال زنده نماند. در زمان او بود که حسین بن علی شهید فخّ، قیام کرد و کشته شد. وقتی سر او را برای هادی آوردند، او اشعاری چند بر زبان آورد و در آن از طالبی‌ها به قطع رحم و متهم کرد. وی سپس نگرانی شدید خود را از موسی بن جعفر علیه السّلام اظهار نمود و قسم یاد کرد که او را خواهد کشت: و اللّه ما خرج حسین الّا عن امره و لا اتّبع الّا حجّته لأنّه صاحب الوصیة فی هذا البیت قتلنی اللّه ان ابقیت علیه.

به خدا قسم حسین (شهید فخّ) به دستور او (امام کاظم) قیام کرده و تحت تأثیر او قرار گرفته؛ زیرا صاحب وصیت (پرنفوذ) در این خانواده او است، خدا مرا بکشد اگر او را زنده بگذارم.

قاضی ابو یوسف که در مجلس حاضر بود او را آرام کرد و گفت: نه موسی بن جعفر و نه هیچ کدام از فرزندان این خانواده اعتقاد به خروج علیه خلفا را ندارند. «۲» در

---

(۱). التهذیب ج ۴، ۳۰۴

(۲). حیاة الامام موسی بن جعفر علیه السّلام ج ۱، ص ۴۷۲

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۸۹

ادامه آمده است: زمانی که امام از خطر دستگیری و شهادت خود به دست هادی عباسی آگاه شد و تهدیدهای او را شنید، در حق وی نفرین کرد و چندی بعد خبر مرگ او به مدینه رسید. «۱»

در واقع ما نیز یقین نداریم که قیام شهید فخ به امر امام کاظم علیه السّلام بوده باشد؛ گرچه می‌توان پذیرفت که قیام فخ، در ردیف سالم‌ترین قیامهای علویان بر ضد عباسیان است. گفتنی است که شیعیان زیدی که جناح تندروی شیعه محسوب می‌شدند، اظهار می‌کردند که امام صادق علیه السّلام اعتقاد به جهاد ندارد. امام در پاسخ می‌فرمود: و لکن لا ادع علمی الی جهلهم (من علمم را به جهل آنان وانمی‌گذارم).

امّا درباره قیامهای زیدی باید گفت، این قیامها گرچه از روی صداقت و خلوص نیّت صورت می‌گرفت و گاهی رهبران آنها اشخاصی عالم و فاضل و فداکار بودند، امّا به دلایل مختلف سیاسی و علی رغم گستردگی و کثرتشان، کار اینها بی‌ثمر بود. آنها دست کم در عراق کمترین موفقیتی به دست نیاوردند. شیعیان امامی که موافقتی با این قیامها نداشتند، در این مسأله با آنها درگیر شده و میان آنها اختلافاتی پدید آمد. شرکت امامیان در این قیامها به خصوص با توجه به اختلافات عمیقی که به تدریج بین زیدیه و آنها به وجود آمد، درست نبود؛ زیرا رهبری زیدیها را کسانی غیر از امامان شیعه به عهده داشتند. اختلافات میان زیدیها و شیعه احتمالا از زمان خود زید آغاز شده و در جریان نفس زکیه به اوج خود رسید، تا آنجا که همکاری زیدیها و شیعه را بسیار مشکل ساخت؛ زمانی که شهید فخّ قیام کرد، اکثریت علویان مدینه در آن قیام شرکت کردند، امّا موسی بن جعفر علیه السّلام نه تنها در آن شرکت نکرد بلکه شکست و شهادت حتمی او را نیز به وی گوشزد نمود. «۲»

شهید فخّ مدتها در اندیشه قیام بود. آنچه سبب تعجیل وی شد، شدت فشارهای وارده بر علویان از سوی هادی عباسی بود. حاکم مدینه که شخصی از خاندان خلیفه دوم بود، درباره علویان سختگیری فراوان کرد. این مسأله سبب شد تا

---

(۱). نک: المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۳۷۰؛ عیون اخبار الرضا ج ۱، ص ۷۹. دعای مفصلی که امام با رسیدن خبر تهدید از جانب خلیفه خوانده، معروف به جوشن صغیر است که در کتب ادعیه وارد شده است.

(۲). مقاتل الطالبیین، صص ۲۹۸- ۲۹۷

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۹۰

قیام زودرس شود و در ایّام حج، که از طرف خلیفه نیز جمعیت‌هایی به مکه فرستاده شده بود، قیام انجام گردد. اما نتیجه آن شد که نیروهای خلیفه، قیام را به شدّت سرکوب کردند. جنگ میان آنها با شکست و شهادت اکثر یاران حسین بن علی و خود او پایان یافت و وقتی که سرهای آنان را نزد موسی بن عیسی آوردند، عدّه‌ای از فرزندان علی بن ابی طالب علیه السّلام حضور داشتند که از جمله موسی بن جعفر علیه السّلام بود.

موسی بن عیسی با اشاره به سر حسین بن علی از حضرت پرسید: این سر حسین بن علی است؟ امام پاسخ داد:

نعم انّا للّه و انّا الیه راجعون مضی و اللّه مسلما صالحا قوّاما آمرا بالمعروف و ناهیا عن المنکر و ما کان فی اهل بیته مثله. «۱»

آری انا لله و انا الیه راجعون؛ به خدا سوگند او در حالی که مسلمان صالحی بود و به عبادت پروردگارش قیام می‌کرد و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمود، عمر خود را به پایان برد؛ او در خانواده خود مانند نداشت.

موسی بن عیسی در برابر این جواب سکوت کرده و چیزی نگفت.

امام کاظم علیه السّلام و هارون الرشید

اشاره

بخش مهمی از روایات تاریخی درباره حیات امام کاظم علیه السّلام، است، پیرامون سختگیریهای هارون نسبت به آن حضرت است.

این روایات را در سه قسمت بیان می کنیم:

۱- روایاتی که اشاره به برخورد بین امام و هارون دارد.

۲- روایاتی که حوادث مربوط به دستگیری و زندانی شدن آن حضرت را بیان کرده است.

۳- روایات مربوط به شهادت آن حضرت.

لازم به یادآوری است که هارون از سال ۱۷۰، بر سر کار آمد و تا سال ۱۹۳ زمام قدرت را در دست داشت. او در این مدت درگیریهای مختلفی با علویان داشت و در

---

(۱). مقاتل الطالبیین، ص ۳۰۲

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۹۱

موارد متعددی به ایذاء و کشتار آنها اقدام کرد که در این مختصر مجال بیان تفصیلی آنها نیست. اخبار این قتل و کشتارها را «ابو الفرج اصفهانی» در «مقاتل الطالبیین» و نیز برخی از آنها را «طبری» در کتاب خود آورده است. به طور کلی می‌توان گفت اعمال فشارهای رشید نسبت به شیعیان قابل قیاس با دوره‌های پیشین نبوده و از لحاظ گستردگی و شدّت، باید با دوره‌هایی مانند دوران متوکّل مقایسه شود. البته بعید نیست که هارون در مواردی سهل‌گیرهایی هم نسبت به مخالفان خود به ویژه علویان از خود نشان داده باشد؛ ولی متأسفانه به دلیل آن که تاریخ دقیق برخوردهای بین امام کاظم علیه السّلام و هارون مشخص نیست، نمی‌توان آنها را در یک سیر تاریخی منظم بیان کرد.

نقلهای این برخوردها را در سه بخش بیان می کنیم:

بخش نخست برخی از این روایات نشان می‌دهد که هارون در اوایل کار نسبت به امام چندان سختگیری نشان نمی‌داد، ولی به مرور زمان و بنا به دلایلی، به تدریج حضرت را تحت فشار بیشتر و بیشتر قرار داد.

در روایتی که عیّاشی و شیخ مفید آن را نقل کرده‌اند آمده:

کان ممّا قال هارون لأبی الحسن موسی علیه السّلام حین ادخل علیه، ما هذه الدّار و دار من هی؟ قال: لشیعتنا فترة و لغیرهم فتنة: قال: فما بال صاحب الدّار لا یأخذها؟ قال: اخذت منه عامرة و لا یأخذها الّا معمورة؛ فقال: این شیعتک؟ فقرأ ابو الحسن: «لم یکن الّذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین منفکّین حتّی تاتیهم البیّنة» «۱» قال له: فنحن کفّار؟ قال: لا و لکن کما قال الله «أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ کُفْراً وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دارَ الْبَوارِ» «۲» فغضب عند ذلک و غلظ علیه «۳»

موقعی که موسی بن جعفر علیه السّلام را پیش هارون آوردند، قسمتی از سخنانی که به

---

(۱). بیّنه، ۱

(۲). ابراهیم، ۲۸

(۳). نک: الاختصاص، ص ۲۶۲؛ تفسیر عیاشی ج ۲، ص ۲۳۰؛ بحار الانوار ج ۴۸، ص ۱۳۸

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۹۲

آن حضرت گفت چنین بود:

این دنیا چیست؟ و برای چه کسانی است؟ فرمود: آن برای شیعیان ما مایه آرامش خاطر و برای دیگران مایه آزمایش است. هارون گفت: پس چرا صاحب آن، آن را در اختیار خود نمی‌گیرد؟ جواب داد: در حالی که آباد بود از او گرفته شده و وقتی آباد شد

صاحب آن، آن را در اختیار خود می گیرد. گفت: شیعیان شما کجایند؟

امام در جواب، این آیه را قرائت کرد: «کفار اهل کتاب و مشرکین از کفر خود دست‌بردار نبودند تا آن که بر ایشان دلیلی روشن از جانب خدا آمد». هارون گفت: پس بدین ترتیب ما کافریم؟! فرمود: نه، ولی همچنانید که خدا فرموده: «آیا نمی‌بینید کسانی را که نعمت خدا را تغییر داده و کفر را پیشه خود ساختند، چگونه مردم خود را به هلاکت انداختند.»

در این موقع هارون به خشم آمد و نسبت به آن حضرت با تندی رفتار کرد.

روایت دیگری را که صدوق آورده، حاکی از آن است که یک بار هارون کسی را دنبال موسی بن جعفر علیه السّلام فرستاد و دستور داد تا هر چه زودتر حضرت را حاضر کنند.

وقتی مأمور خلیفه در مدینه به حضور آن حضرت رسید و از ایشان خواست نزد خلیفه حاضر شود، امام فرمود:

لو لا انّی سمعت فی خبر عن جدّی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله انّ طاعة السّلطان للتّقیة واجبة اذا ما جئت.

اگر خبری از جدم نشنیده بودم که اطاعت از سلطان به جهت تقیه واجب است هرگز پیش او نمی‌آمدم.

و وقتی نزد رشید حاضر شد او غضب خود را پنهان کرد و به نوازش امام پرداخت و پرسید: چرا به دیدار ما نمی‌آیی؟ امام فرمود:

سعة مملکتک و حبّک للدّنیا.

پهناوری کشورت و دنیا دوستی تو مانع از آن می‌شود.

پس از آن رشید هدایایی به آن حضرت داد که درباره هدایا فرمود:

و اللّه لو لا ـ انّی أری أن أ تزوّج بها من عذّاب بنی طالب لئلّا ینقطع نسله ابدا ما حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ۳۹۳ بخش نخست برخی از این روایات نشان می‌دهد که هارون در اوایل کار نسبت به امام چندان سختگیری نشان نمی‌داد، ولی به مرور زمان و بنا به دلایلی، به تدریج حضرت را تحت فشار بیشتر و بیشتر قرار داد. ..... ص : ۳۹۱

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۹۳

قبلتها. «۱»

به خدا قسم اگر من در فکر تزویج عذبهای آل ابی طالب نبودم تا نسل او برای همیشه قطع نشود، هرگز این هدایا را نمی‌پذیرفتم.

بخش دوم درباره زندانی شدن امام، اخبار متعدد و مختلفی نقل شده است.

اشاره

آنچه از مجموع این روایات استفاده می‌شود، این است که امام کاظم علیه السّلام دو بار به دست هارون به زندان افتاده است که مرتبه دوم آن از سال ۱۷۹ تا ۱۸۳؛ یعنی به مدت چهار سال به طول انجامیده و به شهادت آن حضرت منجر شده است. درباره مرتبه نخست زندان اوّل مدّت قید نشده است. درباره دلیل زندانی شدن امام در این دو بار که هر دو به دست هارون بوده غیر از اشارات مورّخان، «۲» نقلهایی است حاکی از آزادی امام از زندان اوّل هارون که آن را بسیاری از روات اخبار، نقل کرده‌اند.

مسعودی می‌نویسد: عبد اللّه بن مالک خزاعی، مسئول خانه رشید و رئیس شرطه او می گوید:

فرستاده هارون زمانی که هیچ‌گاه در چنان اوقاتی پیش من نمی‌آمد، وارد شده و حتی مجال پوشیدن لباس به من نداد و با آن حال مرا پیش هارون برد. وقتی وارد شدم سلام کرده، نشستم. سکوت همه جا را فرا گرفته بود. حیرت عجیبی به من دست داد و هر آن بر نگرانیم من می‌افزود. در این هنگام هارون از من پرسید: عبد اللّه! می‌دانی چرا تو را احضار کرده‌ام؟ گفتم: نه بخدا، گفت: یک حبشی را در خواب دیدم که حربه‌ای به دست گرفته و به من می گفت: اگر همین حالا ـ موسی بن جعفر را آزاد نکنی با این حربه

سرت را از تن جدا می‌کنم. اکنون برو و او را آزاد کن و سی هزار درهم به وی بده و به او بگو که اگر می‌خواهد همین جا بماند و هر نیازی که داشته باشد بر آورده می‌کنیم؛ اگر هم می‌خواهد به مدینه باز گردد، وسائل حرکت او را آماده کن. با ناباوری سه بار پرسیدم: دستور می‌دهید موسی بن جعفر را آزاد کنم؟ هر مرتبه

---

(۱). عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۷۶

(۲). نک: عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۹۳

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۹۴

سخن خود را تکرار و بر آن تأکید ورزید. از پیش هارون بیرون آمده و وارد زندان شدم. وقتی موسی بن جعفر مرا دید وحشت زده در برابر من بپاخاست. او خیال می‌کرد که من مأمور شکنجه و اذیت او هستم. گفتم آرام باشید، من دستور دارم شما را همین لحظه آزاد کرده و سی هزار درهم در اختیارتان بگذارم. حضرت موسی بن جعفر پس از شنیدن حرفهای من چنین فرمود: اکنون جدم رسول خدا را در خواب دیدم که می‌فرمود: یا موسی حبست مظلوما؛ (تو از راه ستم زندانی شده‌ای). این دعا را بخوان که همین امشب از زندان خلاص خواهی شد و سپس آن دعا را خواند «۱»

نقل این روایت در کتب تاریخی دیگر، نشانه شهرت آن در میان مورخان است، گرچه در این نقلها تفاوتهایی در اسامی افراد و مسائل دیگر وجود دارد.

مرحوم صدوق این روایت را با تفصیل بیشتری نقل کرده است. «۲» اشاره شد که شبیه این حادثه در زمان مهدی عباسی نیز رخ داده است.

در هر حال این خبر حاکی از آن است که هارون نسبت به علویان حساسیت فراوانی داشته و سخت مراقب امام کاظم علیه السّلام نیز بوده است. گفتنی است که مشی امامان شیعه که در عمل حرکت در مسیری فرهنگی بود، از شدت برخورد عباسیان با آنها می‌کاست. امامان شیعه دقیقا تقیه را به همین معنا به کار برده و هر نوع تشکل درونی را در پرده تقیه حفظ می‌کردند. این تشکل هم نوعی ارتباط علمی و امامتی بود و طرح و توطئه سیاسی در آن وجود نداشت. دانسته است که این مقدار نیز مورد قبول حکومت نبود، چرا که آنها، این قبیل مسائل را مقدمه اقدامات سیاسی گسترده بعدی می‌دید. در حقیقت ارتباط امام و شیعیان، و نیز تعیین وکیل، می‌توانست وسیله‌ای برای مقاصد سیاسی در جهت براندازی حکومت و جایگزینی حکومت جدید باشد.

کاری که خود عباسیان کردند. در نهایت تهدیدی که هارون از ناحیه امام برای حکومت خویش احساس کرد سبب شد تا سخت مراقب امام باشد. باید حسادت برخی از علویان را نسبت به موقعیت امام و سخن‌چینی آنها را از نظر دور نداشت.

---

(۱). مروج الذهب ج ۳، ص ۳۵۶؛ شذرات الذهب ج ۱، ص ۳۰۴؛ وفیات الاعیان ج ۵، صص ۳۰۱- ۳۰۹

(۲). عیون الاخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۷۳؛ امالی صدوق، ص ۲۲۶؛ مسند الامام الکاظم ج ۱، ص ۹۲

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۹۵

آنها به دروغ گزارشاتی به حکومت می‌دادند که سبب تحریک آنها بر ضد امام می‌شدند.

نمونه‌ای از حوادثی که منجر به زندانی شدن امام گردید:

پیش از آوردن شرح برخوردهایی که به زندانی شدن امام انجامید، لازم است این نکته را بدانیم که از دلایل نفوذ علویان، آن بود که مردم آنان را به چشم فرزندان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله می‌نگریستند. این چیزی است که خود آن حضرت نیز مکرر بیان

می‌کردند. در برابر، امویان و عباسیان سخت با این نظر مقابله می‌کردند تا از حرمت علویان بکاهند. به نظر می‌رسد خود رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در این باره تعمد خاصی داشته است.

به هر روی این که حسنین علیهما السّلام فرزندان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شناخته شوند، می‌توانست سبب جلب توجه مسلمانان باشد. به همین دلیل بود که مخالفان و دشمنان اهل بیت همواره در صدد انکار این اصل بر آمده و در طول تاریخ- با وجود آن که اکثریت جامعه مسلمانان از تسنن و تشیع، آنها را به عنوان فرزند رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله پذیرفته بودند- حکّام کوشیده‌اند تا در برابر آن موضعگیری کنند. معاویه، از این که آنها به عنوان فرزندان رسول خدا شناخته شوند، به سختی خشمگین بود و اصرار داشت که مردم آنان را فرزندان علی علیه السّلام بدانند، «۱» عمرو بن عاص نیز از این مسأله نفرت داشت. «۲» حجّاج نیز در این باره موضع تندی داشت؛ به طوری که وقتی به او خبر دادند یحیی بن یعمر، حسن و حسین را فرزند رسول خدا می‌داند، او را از خراسان فرا خواند و زیر فشار گذاشت تا دلیلی از قرآن برای ادعای خود بیاورد. او نیز آیه ۸۵ از سوره انعام را که به صراحت حضرت عیسی را فرزند ابراهیم علیه السّلام معرفی می‌کند برای او خواند و چنین استدلال کرد:

در صورتی که قرآن عیسی را، که جز از طریق مادر به ابراهیم پیوندی نداشته، فرزند آن حضرت می‌داند، چگونه حسنین علیهما السّلام نمی‌توانند فرزندان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله

---

(۱). کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۷۶

(۲). شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۳۳۴

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۹۶

شمرده شوند. «۱» استاد جعفر مرتضی، شواهد بیشتری برای این مطلب آورده است. «۲»

این مسأله در زمان هارون و در برخوردهای او با اهل بیت پیامبر علیهم السّلام به ویژه امام کاظم علیه السّلام نیز مطرح بود و دست کم در یک برخورد، تکیه امام بر این مطلب، یکی از علل زندانی شدن آن حضرت می‌توانست به حساب آید. در نقلی آمده: هارون الرشید از امام کاظم علیه السّلام سؤال کرد: چگونه شما می‌گویید ما از ذرّیه رسول خدا هستیم در حالی که پیامبر فرزند ذکور نداشته و شما فرزندان دختر او هستید؟ آن حضرت دو دلیل برای او ذکر کرد: نخست آیه ۸۵ سوره انعام که عیسی را فرزند ابراهیم می‌شمارد.

دوم آیه مباهله که در آن، حسنین مصداق «و ابناءنا» دانسته شده‌اند. «۳»

این مسأله برای عباسیان که خود بنی اعمام رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بودند دشوارتر بود.

آنها از این راه برای اثبات خلافت خود بهره می‌بردند. مروان بن ابی حفصه، شعر خود را بر مبنای همین استدلال سروده است:

أنی یکون و لا یکون و لم یکن‌لبنی البنات وراثهٔ الأعمام چگونه ممکن است و هرگز نشده و نخواهد شد که حق عمو به فرزندان دختران ارث برسد.

در رد این شعر، اشعار دیگری نقل شده است. «۴»

با توجه به نظر فوق که عباسیان مروج آن بودند، باید یادآوری کنیم که شیعه امامیه برای اثبات امامت، هرگز به وراثت توجهی نداشته و تنها بر نصوص وارده از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در این رابطه و نصوص وارده از امام سابق درباره تعیین امام بعدی استناد جسته است. در برابر، عباسیان بر وراثت تکیه می‌کردند و می‌کوشیدند تا حسنین و فرزندان آنها را نه به عنوان فرزندان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بلکه به عنوان فرزندان امام علی علیه السّلام معرفی نمایند تا بدین وسیله اهمیّت و احترام فوق العاده آنان را

---

(۱). وفیات الاعیان ج ۶، ص ۱۷۴؛ تفسیر ابن کثیر ج ۲، ص ۱۵۵؛ الدرّ المنثور ج ۳، ص ۲۸؛ نور الابصار، ص ۲۲- ۲۱

(۲). الحیاة السیاسیة للامام الحسن علیه السّلام، صص ۳۵- ۳۴

(۳). نور الابصار، صص ۱۴۹- ۱۴۸؛ عیون اخبار الرضا ج ۱، صص ۸۵- ۸۴؛ الصواعق المحرقه، ص ۲۰۳؛ ینابیع الموده، ص ۴۳۵؛ مسند الامام الکاظم ج ۱، ص ۵۰

(۴). الاحتجاج ج ۲، ص ۱۶۷

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۹۷

به عنوان ابناء رسول الله در جامعه در معرض تردید قرار دهند. طبیعی است که بپذیریم نفوذ معنوی علویان در جوامع اهل سنت آن روز ایران، یمن، عراق و نقاط دیگر بدلیل تصریحات پیامبر بر عظمت اهل بیت خود و مطرح کردن حسنین علیهما السّلام به عنوان «ابناءنا» بوده است.

بنا به نقل ابن اثیر، هارون الرشید که در رمضان سال ۱۷۹ به قصد عمره به مکه می‌رفت در سر راه خود به مدینه آمد و وارد روضه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شد. وی برای جلب توجّه مردم به منظور این که رابطه نسبی خویش با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را به رخ آنها بکشد، پس از زیارت مرقد مطهر، به پیامبر این چنین سلام داد: السّلام علیک یا رسول الله یا بن عمّ؛ سلام بر تو ای رسول خدا ای پسر عمو. در این هنگام موسی بن جعفر علیه السّلام که در آن مجلس حاضر بود، پیش آمد و خطاب به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله گفت: السّلام علیک یا ابهٔ؛ سلام بر تو ای پدر. با شنیدن این سخن، رنگ از رخسار هارون پرید و خطاب به امام کاظم علیه السّلام گفت: هذا الفخر یا ابا الحسن جدّا؛ این مایه افتخار است ای ابو الحسن). پس از آن بود که دستور توقیف آن حضرت را داد. «۱» آنگاه هارون رو به یحیی بن جعفر کرده و گفت: أشهد أنّه أبوه حقّا. «۲»؛ قبول دارم که رسول خدا حقا پدر اوست.

زندانی شدن امام پس از آن، نشان می‌دهد که این، یک حرکت سیاسی بر ضد هارون تلقی شده است. این قبیل برخوردهای امام کاظم علیه السّلام خطراتی را برای هارون در بر داشت.

بخش سوم توقیف و زندانی شدن امام دلایل دیگری نیز داشت؛

از جمله این که شیعیان موظف بودند مطالب مربوط به امام و رهبری را، که به آنها گفته می‌شد، مخفی نگاه داشته و اسرار رهبری را افشا نکنند؛ طبیعی است آنگاه که مطالبی درباره امامت موسی بن جعفر علیه السّلام و مفترض الطاعه بودن آن حضرت در جایی مطرح می‌شد،

---

(۱). الکامل، ج ۶، ص ۱۶۴ و نک: الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۶۵؛ روضهٔ الواعظین، ص ۱۸۴؛ الصواعق المحرقه، ص ۲۰۴؛ مرآة الجنان، ج ۱، ص ۳۹۵

(۲). کامل الزیارات، ص ۱۸؛ الکافی ج ۴، ص ۵۵۳

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۳۹۸

مشکلاتی را برای امام و نیز برای افراد مطرح‌کننده در پی داشت. این مسأله در زمان امام صادق علیه السّلام نیز، که منصور حساسیّت خاصی از خود نشان می‌داد، مطرح بود.

اشاره کردیم که رعایت اصل تقیه در میان شیعیان سبب می‌شد تا دشمن تصور کند شیعیان کمترین اقدام سیاسی بر ضد آنها نخواهند داشت و نهایت آن که امامان خود را تنها به عنوان امام فکری و معنوی می‌پذیرند. به همین دلیل خلفا به علویان زیدی

مذهب که به طور دائم در پی شورش سیاسی بودند توصیه می‌کردند که، همانند عموزادگان خود- یعنی موسی بن جعفر- باشید تا سالم بمانید. «۱»

در حقیقت امامان شیعه با وجود اعتقاد به انحصار امامت و رهبری در خود و اثبات بطلان نظام حاکم، قیام بر نظام حاکم را در آن شرایط روا نمی‌دیدند، چرا که موفقیتی برای آن تصور نمی‌کردند. این روال پذیرفته شده در میان شیعیان امامی بود.

در عین حال، گاهی به سبب افشای همین اعتقاد که امام کاظم علیه السّلام، امام مفترض الطاعه است، گرفتاریهایی برای جامعه شیعه به وجود می‌آمد.

درباره زندانی شدن امام کاظم علیه السّلام، باید گفت یکی از دلایل زندانی شدن آن حضرت در همین ارتباط بوده است. در کتابهای روایی شیعه بابی تحت عنوان «باب تحریم اذاعة الحق مع الخوف به» «۲» آمده که حاوی احادیث فراوانی در این زمینه است.

این روایات از امامان مختلف به ویژه از امام صادق علیه السّلام می‌باشد.

در رجال کشّی روایتی نسبتا طولانی از یونس بن عبد الرحمن نقل شده که می‌تواند نمونه جالبی برای بحث مورد نظر باشد. وی می‌نویسد: یحیی بن خالد برمکی ابتدا نظر مساعدی نسبت به هشام داشت؛ امّا وقتی هارون به جهت شنیدن برخی از کلمات هشام بن حکم به او علاقه‌مند شد، یحیی کوشید تا هارون را علیه او تحریک کند. از جمله روزی در این رابطه به هارون گفت:

هو یزعم أنّ للّه فی أرضه اماما مفروض الطّاعة ... و یزعم أنّه لو أمره بالخروج لخرج و انّما نری أنّه ممّن یری الباد بالارض.

او فکر می‌کند که خداوند امام دیگری جز تو در روی زمین دارد که طاعتش

---

(۱). مقاتل الطالبیین، ص ۳۰۳

(۲). مستدرک الوسائل ج ۱۲، ص ۲۸۹

واجب است ... و اگر او را امر به قیام کند، اطاعت می‌کند، و افزود: ما البته او را از کسانی می‌دانستیم که قائل به خروج نیست و سر جایش خواهد نشست.

پس از آن هارون از یحیی خواست تا مجلسی از متکلّمان برپا سازد و هارون در پشت پرده بنشیند تا آنان در بحث آزاد باشند. مجلس برپا گردید و بحث شروع شد؛ اما به زودی به بن بست رسید. یحیی پرسید: آیا هشام بن حکم را به عنوان حکم قبول دارید؟ گفتند او مریض است وگرنه قبولش دارند، یحیی در پی هشام فرستاد.

هشام ابتدا به خاطر پرهیزی که از یحیی داشت نمی‌خواست در این مجلس حاضر شود. به همین جهت گفت: با خدا عهد کرده‌ام پس از بهبودی به کوفه رفته و به طور کلی از بحث دوری گزیده و به عبادت خدا بپردازم. در نهایت به دنبال اصرار یحیی در مجلس حضور یافت و پس از اطلاع از مسأله مورد اختلاف، بعضی را تأیید و برخی دیگر را محکوم کرد. در پایان بحث یحیی از هشام خواست تا پیرامون فساد این مطلب که «انتخاب امام حق مردم است» اظهار نظر کند. هشام با اکراه در این باره سخن گفت. یحیی از سلیمان بن جریر که کمی پیش از آن هشام قول او را رد کرده بود خواست که در این باره از هشام نظر خواهی کند. او سؤال خود را درباره امیر المؤمنین علی علیه السّلام شروع کرد و گفت: آیا او را مفترض الطّاعه می‌داند؟ هشام گفت: آری. وی گفت: اگر امام بعد از او دستور خروج دهد خروج می‌کنی؟ گفت: او چنین دستوری به من نمی‌دهد ... سخن که به اینجا رسید هشام گفت: اگر تو می‌خواهی که بگویم، اگر او دستور دهد خروج می‌کنم، آری چنین است. هارون که در پس پرده نشسته بود از این سخن برآشفت ... پس از آن بود که دنبال امام کاظم علیه السّلام فرستاد و او را به زندان انداخت.

یونس بن عبد الرحمن پس از ذکر این خبر می‌افزاید: این و جز این، از دلایل زندانی شدن امام بود.

و پس از آن هشام به کوفه رفته و در خانه ابن اشرف دار فانی را وداع گفت. «۱»

در روایت دیگری آمده: هشام از طرف امام امر به سکوت شده بود ولی دیری نپایید که سکوت را شکست و عبد الرحمن بن حجّاج یکی از یاران امام در این باره او

---

(۱). رجال کشی، صص ۲۶۲- ۲۵۶

را مورد توبیخ قرار داد و گفت: چرا سکوت خود را شکستی ... و سپس از قول امام به او گفت: آیا شرکت در خون مسلمانی، تو را خوش‌حال می‌کند؟ هشام گفت: نه، عبد الرحمن گفت: پس چرا شرکت می‌کنی؟ اگر ساکت شدی که هیچ و گرنه سر امام را به تیغ جلاد خواهی سپرد.

در پایان روایت آمده: فما سکت حتّی کان من امره ما کان علیه السّلام؛ «۱» هشام سکوت را مراعات نکرد تا این که آنچه نباید بشود اتفاق افتاد.

این ممکن است که مخالفان هشام در شیعه، در این باره افراط کرده باشند.

در نقل دیگری آمده که هارون از پشت پرده بحث را زیر نظر گرفته بود و حاضران تصمیم گرفته بودند که جز درباره امامت با هشام سخن نگویند. پس از آن هارون که در پس پرده سخنان هشام را می‌شنود بر آشفته، می‌گوید:

مثل هذا و یبقی لی ملکی واحدة؟ فو الله للسان هذا أبلغ فی قلوب النّاس من مائة ألف سیف؛ با وجود چنین شخصی، حکومت من یک ساعت هم دوام نخواهد آورد. زبان این مرد نافذتر از صد هزار شمشیر است.

هشام احساس خطر کرد و متواری شد و هارون چون او را نیافت برادران و یاران او را توقیف کرده و به زندان انداخت اما پس از چندی که خبر فوت هشام به او رسید آنها را آزاد ساخت. «۲»

مرحوم صدوق در جای دیگری از جمله علل به شهادت رسیدن امام کاظم علیه السّلام را آگاهی یافتن هارون از اعتقاد شیعیان به امامت امام دانسته است. هارون فهمید که شیعیان شب و روز به خدمت امام می‌رسند. و به خاطر ترس از جان و از دست دادن سلطنتش آن حضرت را به شهادت رسانید. «۳»

سعایت برخی از نزدیکان امام را نیز باید بر کینه شخصی یحیی بن خالد برمکی نسبت به آن حضرت افزود. شیخ مفید و ابو الفرج اصفهانی در این باره روایت مسندی نقل کرده‌اند که خلاصه آن چنین است: یحیی بن خالد برمکی از این که

---

(۱). همان، ۲۷۱

(۲). کمال الدین، ۳۶۲؛ بحار الانوار ج ۴۸، صص ۲۰۴- ۱۹۷؛ مسند الامام الکاظم ج ۱، ص ۳۹۹

(۳). عیون اخبار الرضا ص ۱۰۰

هارون فرزند خود را به منظور تربیت نزد جعفر بن محمّد بن اشعث که اعتقاد به امامت کاظم علیه السّلام داشت، سپرده بود ناراحت بود. به همین جهت نزد هارون از وی بدگویی می‌کرد (و گویا برای انتقام از وی، خواست تا بر ضد امام کاظم علیه السّلام توطئه‌ای بچینند.) لذا در پی یافتن شخصی از علویان که عامل مناسبی برای دسیسه چینی‌های او باشد برآمد. وی پس از پرس‌وجوی فراوان، علی بن اسماعیل بن جعفر صادق را که مردی فقیر بود یافت و با کمک مالی به وی، او را برای حضور در مجلس هارون، تشویق

کرد تا به وسیله او نقشه‌های خود را بر ضد امام کاظم علیه السّلام عملی سازد. زمانی که علی بن اسماعیل با حضور در مجلس هارون موافقت کرد، امام تلاش نمود تا با کمک مالی و ادای دین وی، او را از این کار منصرف کند، امّا او نزد هارون رفت و در حضور او بر ضد امام سخن گفت. «۱»

این مطلب را نیز دلیل دیگری برای زندانی شدن امام علیه السّلام دانسته‌اند.

شیخ صدوق این روایت را به صورت دقیقتر و کاملتر آورده و پس از یادآوری ارتباط پنهانی جعفر بن اشعث با امام کاظم علیه السّلام می‌نویسد: پس از سعایت یحیی درباره جعفر، هارون او را خواست و به او گفت: شنیده‌ام که خمس اموال و حتی پولهایی را که به تو داده‌ام، برای موسی بن جعفر فرستاده‌ای. جعفر با آوردن پولها پیش هارون، توطئه خبرچینان را نقش بر آب کرده و هارون را از خود مطمئن ساخت. پس از آن بود که یحیی بن خالد به فکر علی بن اسماعیل افتاد. در حقیقت آخرین باری که امام به زندان افتاد، به همین دلیل بود.

شیخ مفید پس از نقل روایت فوق می‌افزاید: در همان سال (سال ۱۷۹) هارون الرشید به حج آمد و در مدینه دستور توقیف امام را صادر کرد.

قبل از آن که اشاره به دستگیری امام کنیم، لازم به یادآوری است که در برخی از منابع، به جای علی بن اسماعیل بن جعفر صادق علیه السّلام، محمّد بن اسماعیل ذکر شده است.

در منبع دیگری آمده: محمّد بن اسماعیل همراه عمویش موسی کاظم علیه السّلام بود.

او در نامه‌ای که به هارون نوشت:

---

(۱). الارشاد، ص ۲۷۹؛ مسند الامام الکاظم ج ۱، ۱۱۵؛ مناقب ابن شهر آشوب ج ۴، ۳۷۱

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۰۲

ما علمت أنّ فی الارض خلیفتین یجبی الیهما الخراج.

تاکنون نشنیده بودم که در روی زمین دو خلیفه باشد که خراج نزد آنها برده شود.

منظور از این سخن سعایت از امام کاظم علیه السّلام بود که بلافاصله پس از آن، امام دستگیر و زندانی شد و همین زندان تا شهادت آن حضرت به طول انجامید. «۱»

این نقل را ابن شهر آشوب نیز آورده است ... «۲»

این دو روایت که یکی درباره علی بن اسماعیل و دیگری درباره محمّد بن اسماعیل وارد شده است، از جهات مختلف شباهتهایی با هم دارند. طبعا باید یکی از اینها درست باشد.

معروف است هارون یک سال به حج می‌رفت و سال دیگر به جنگ. در سال ۱۷۹ که نوبت سفر حج بود به مدینه آمد و در میان کسانی از اشراف مدینه، که به استقبال او آمده بودند و امام کاظم علیه السّلام نیز حضور داشت به حرام وارد گردید. هارون که از فعالیت‌های پنهانی او اطلاع داشت، وقتی در کنار ضریح رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آمد با خطاب به قبر پیغمبر گفت: یا رسول اللّه! أعتذر الیک من شیء أرید أفعله، أرید أحبس موسی بن جعفر فإنّه یرید التّشتّت بین أمّتک و سفک دمائها. «۳»

ای رسول خدا! من از آنچه می‌خواهم انجام دهم عذر می‌خواهم. می‌خواهم موسی بن جعفر را دستگیر کرده، به زندان بیندازم، زیرا او می‌خواهد میان امّت تو اختلاف اندازد و خون آنها را بریزد.

این ظاهرسازی از هارون بدان جهت بود که مردم موسی بن جعفر علیه السّلام را فرزند رسول خدا می‌دانستند و عذر خواهی‌اش از رسول خدا، برای توجیه این اقدام بود.

در نگاه مردم که به دنبال آگاهی از انگیزه چنین اقدامی بودند و همواره به صورت سؤال برایشان مطرح بود، تفرقه‌افکنی میان امّت دلیل قانع کننده‌ای به نظر می‌آمد.

نقل فوق نشان می‌دهد که امام کاظم علیه السّلام در مدینه مورد توجه مردم بوده و به همین

---

(۱). سرّ السلسلة العلویه، ص ۳۵؛ مسند الامام الکاظم ج ۱، ص ۱۲۷ به نقل از بخاری.

(۲). المناقب، ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۳۸۵

(۳). الارشاد، ص ۲۸۰

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۰۳

جهت هارون با آن همه سلطه و قدرت، مجبور بود تا دست به چنین توجیهاتی بزند تا اقدامش از طرف مردم مورد انکار و نفرت قرار نگیرد. هارون در همان مسجد دستور توقیف حضرت را صادر کرد. «۱» وی دستور داد تا دو کاروان آماده کرده، یکی را به سمت کوفه و دیگری را به سمت بصره بفرستند. او امام را همراه یکی از این دو کاروان روانه ساخت. این کار به این دلیل انجام گرفت تا مردم ندانند امام در کجا زندانی می‌شود. «۲»

ابو الفرج اصفهانی پس از آن می‌نویسد: رشید، امام کاظم علیه السّلام را نزد حاکم بصره، عیسی بن جعفر بن منصور فرستاد؛ امام چندی در زندان او بسر برد، اما در نهایت، عیسی از این کار خسته شد و به هارون نوشت تا او را تحویل شخص دیگری بدهد.

در غیر این صورت او را آزاد خواهد کرد، زیرا در تمام این مدت کوشیده تا شاهدی بر ضد امام به دست آورد، اما چیزی نیافته است.

جالب اینجا است که عیسی در ادامه نامه چنین می‌نویسد:

حتّی انّی لأستمع علیه اذا دعا لعلّه یدعو علیّ او علیک فما اسمعه یدعو الّا لنفسه یسأل الله الرّحمة و المغفرة. «۳»

حتی من موقعی که او مشغول دعا است گوش دادم ببینم، آیا برای من یا تو نفرین می‌کند یا نه، چیزی جز دعا برای خودش نشنیدم. او تنها از خداوند برای خویش طلب رحمت و مغفرت می‌کرد.

این نهایت زهد و پارسایی امام و در عین حال شدّت تقیّه و پنهانکاری آن حضرت را نشان می‌دهد.

پس از آن، امام را تحویل فضل بن ربیع دادند. امام مدتی طولانی نزد وی زندانی بود. گفته شده که از او خواستند تا آن حضرت را به قتل برساند، اما او از این کار سرباز زد. پس از آن، حضرت را تحویل فضل بن یحیی دادند و مدتی نیز در زندان او

---

(۱). الارشاد و نک: روضة الواعظین، ص ۱۸۷

(۲). مرحوم صدوق می‌نویسد: فردای آن روز در حالی که در جایگاه رسول خدا بود در حال نماز او را دستگیر کردند. عیون اخبار الرضا ج ۱، ص ۷۳

(۳). مقاتل الطالبیین، ص ۳۳۵؛ الائمة الاثنی عشر، ابن طولون، ص ۹۱؛ جهاد الشیعة، ص ۳۰۲

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۰۴

بسر برد. مطابق نقل مورّخان او حرمت امام را پاس می‌داشت. خبر به هارون رسید که امام کاظم علیه السّلام در آنجا در رفاه کامل بسر برده و از آزادی کافی برخوردار است. در این زمان رشید در شهر رقّه «۱» بود. به محض دریافت گزارش، از دست فضل چنان عصبانی شد که در مجلس به طور علنی دستور داد تا او را لعن و نفرین نمایند، زیرا بر خلیفه عصیان کرده است و به خاطر همین عمل صد ضربه شلاق نیز بر او زده شد. پس از آن امام کاظم علیه السّلام را تحویل زندانبان دیگری بنام سندی بن شاهک دادند.

«۲»

شهادت امام کاظم علیه السّلام

یحیی بن خالد که از این پیش آمد نگران شده بود، نزد هارون رفت و با عذر خواهی از عمل فضل، خود خواسته هارون را که به شهادت رساندن امام بود، به دست سندی بن شاهک انجام داد. «۳» روایات چندی در این که یحیی بن خالد عامل به شهادت رساندن امام بوده در دست است. به نقل ابو الفرج و دیگران، او به صورت ظاهر برای کار دیگری، ولی در واقع برای به شهادت رساندن آن حضرت به بغداد رفت. این پنهانکاری او حکایت از آن دارد که وی بر آن نبوده تا مسئولیت این اقدام را بپذیرد.

پیش از این دشمنی او را در جریان هشام بن حکم با امام کاظم علیه السّلام دیدیم. در این صورت این سخن که او در باطن به امام اعتقاد داشته نباید درست باشد.

در روایتی از امام رضا علیه السّلام آمده که به آن حضرت عرض شد: آیا یحیی بن خالد پدرتان را مسموم کرد؟ امام آن را تأکید فرمود. «۴» این مطلب در روایات دیگری نیز آمده است. «۵»

در اصل شهادت امام، بر حسب گواهی بیشتر مورّخان تردیدی وجود ندارد اما از آنجا که شهادت امام مخفیانه صورت گرفته و حاکمان عباسی فریبکارانه به مردم اعلام کردند که آن حضرت به مرگ طبیعی از دنیا رفته، برخی از مورخان تحت تأثیر قرار گرفته و در کتابهای خود مرگ آن حضرت را طبیعی گزارش کرده‌اند. برخی از

---

(۱). رقّه شهری است در قسمت شرقی فرات.

(۲). مقاتل الطالبیین، ص ۳۳۶

(۳). همان، ص ۳۳۵

(۴). رجال کشی، ص ۵۰۳

(۵). دلائل الامامه، ص ۱۴۷

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۰۵

اینان، خبر شهادت را با عبارت «چنین گفته شده» آورده‌اند. «۱»

درباره کیفیت شهادت امام سه روایت مختلف نقل شده است:

۱- شهادت آن حضرت در پی مسموم کردن امام صورت گرفته است. این در روایتی از امام رضا علیه السّلام آمده است. همینطور روایات دیگری که یحیی بن خالد را به قتل آن حضرت متهم می‌کند، این نکته آمده است.

۲- در نقلی آمده است که آن حضرت را در فرشی پیچانده و چنان فشار داده‌اند که حضرت به شهادت رسیده است. «۲»

۳- روایت دیگر آن است که مستوفی نقل کرده: شیعه گویند به فرمان هارون الرشید سرب گداخته در حلق او ریختند. «۳»

در این باره روایتی که بیش از همه شهرت دارد، مسموم ساختن امام است. پس از شهادت امام، جسد مبارک آن حضرت را به دو دلیل در معرض دید خواص اهل بغداد و عموم مردم قرار دادند:

الف: بنا به نوشته اربلی، سندی بن شاهک، فقها و وجوه اهل بغداد را که هیثم بن عدی نیز در میان آنها دیده می‌شد، بر سر جسد مبارک امام آورد تا ببینند زخم و جراحت و یا آثار خفگی در بدن آن حضرت وجود ندارد و به مرگ طبیعی از دنیا رفته است.

ب: از آنجا که برخی از شیعیان معتقد به مهدویت آن حضرت بودند و یا احتمال داشت اعتقاد به مهدویت او پیدا کنند، جسد امام را روی پل بغداد بر زمین نهادند و یحیی بن خالد دستور داد تا فریاد زنند: این موسی بن جعفر است که رافضه معتقدند او نمرده

است. پس از آن مردم آمده و او را در حالی که از دنیا رفته بود نگاه کردند. آنگاه جنازه را در «باب التین» بغداد در مقبره قریشی‌ها دفن کردند. «۴»

تاریخ شهادت امام بنا به نقل شیخ صدوق ۲۵ رجب ۱۸۳ بنا به نقل شیخ مفید ۲۴ رجب، و در نقل مستوفی، روز جمعه ۱۴ صفر بوده است.

---

(۱). نک: وفیات الاعیان ج ۵، ص ۳۱۰؛ عمدة الطالب، ص ۱۹۶

(۲). مقاتل الطالبیین، ص ۳۳۶

(۳). تاریخ گزیده، ص ۲۰۴

(۴). کشف الغمه ج ۲، ص ۲۳۴

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۰۶

نمونه‌های دیگر از مبارزه امام با خلافت

جز آنچه گذشت، نمونه‌های دیگری از مبارزه امام و برخورد او با دستگاه حاکم عباسی نقل شده است. از آن جمله، نوعی مبارزه منفی است، مبارزه‌ای که گرچه در قالب نقشه‌های براندازی نیست؛ بر عدم مشروعیّت نظام تأکید کرده و می‌کوشد تا اعتماد مردم را نسبت به آن سست کند. نکته مهم در مبارزه منفی، عدم همکاری است؛ امری که به خودی خود، عدم مشروعیّت هیأت حاکمه را نشان می‌دهد. شیوع و رسوخ چنین نگرشی نسبت به یک حکومت در میان مردم، خطر عمده‌ای برای آن بشمار می‌رود، زیرا با عدم اعتقاد مردم به مشروعیت حکومت، هر آن ممکن است جنبشی برای براندازی آن ایجاد شده و مردم به آن جنبش بپیوندند.

درباره برخورد امام با صفوان بن مهران جمّال آمده است: زمانی که وی به عنوان یک شیعه خدمت امام کاظم علیه السّلام مشرف شد، آن حضرت به او فرمودند:

یا صفوان کلّ شیء منک حسن جمیل ما خلا شیئا واحدا. همه کارهای تو نیکو و زیبا است جز یک کار. صفوان پرسید: ای فرزند رسول خدا! آن چیست؟ امام فرمود:

اکراءک جمالک من هذا الرّجل- یعنی هارون- این که شترهایت را به هارون کرایه می‌دهی.

صفوان گفت: من شترهایم را برای لهو و صید و امثال آن به وی کرایه نمی‌دهم، بلکه تنها برای سفر حج این کار را انجام می‌دهد. در این کار او خودش هم مباشرتی ندارد بلکه دیگران را برای آن اجیر می‌کند. امام فرمود: یا صفوان أ یقع کراءک علیهم؟

آیا به نظر تو کرایه دادن شترانت به آنها صحیح است؟ صفوان گفت: آری. امام فرمود: أ تحبّ بقائهم حتّی یخرج کراءک؟ آیا دوست داری آنها تا انقضای مدت کرایه و پس دادن شترانت زنده بمانند؟ صفوان گفت: آری. امام فرمود: فمن أحبّ بقائهم فهو منهم، و من کان منهم کان ورد النّار. هر کس بخواهد آنها زنده بمانند، در صف آنان قرار می‌گیرد و هر کس که از آنها باشد داخل جهنم می‌شود.

پس از آن، صفوان تمامی شتران خود را فروخت و وقتی هارون از علت این کار پرسید، جواب داد: دیگر پیر شده‌ام و غلامانم چنانکه باید به این کار نمی‌رسند.

هارون گفت: می‌دانم به اشاره چه کسی شترانت را فروخته‌ای؛ موسی بن جعفر

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۰۷

تو را به این کار واداشته است. او گفت: مرا با موسی بن جعفر چه‌کار! هارون گفت: دع عنک هذا، فوالله لو لا حسن صحبتک

لقتلتک. «۱» این حرفها را کنار بگذار، به خدا اگر به خاطر صفای مصاحبت با تو نبود تو را می‌کشتم.

نوع دیگر از برخورد امام کاظم علیه السّلام با خلافت عباسی، حرکتی بود که امام در برخورد با علی بن یقطین داشت و از وی خواست تا در دربار عباسی بماند و بکوشد تا شیعیان را از گرفتاری نجات دهد. علی بن یقطین در شمار اصحاب خاص امام کاظم علیه السّلام بود که در دستگاه خلافت عباسی دارای نفوذ بود. او در دوره مهدی و هارون نفوذ فراوانی داشت و از آن به نفع شیعیان بهره‌گیری می‌کرد. زمانی که او از امام خواست اجازه دهد تا خدمت دستگاه خلافت را ترک گوید امام از دادن چنین اجازه‌ای خودداری کرده و فرمود:

لا تفعل فانّ لنا انسا و لاخوانک بک عزّا و عسی أن یجبر الله بک کسرا و یکسر بک نائرة المخالفین عن أولیاءه؛ یا علیّ کفّارة اعمالکم الإحسان الی إخوانکم «۲»

این کار را نکن که ما به تو در آنجا انس گرفته‌ایم و تو مایه عزّت برادرانت (شیعه) هستی و شاید خدا به وسیله تو شکستی از دوستانش را جبران نموده و توطئه‌های مخالفان را درباره آنها بکشند. ای علی! کفّاره گناهان شما همانا نیکی به برادرانتان است.

در روایت دیگری آمده است که امام در جواب او چنین فرمود:

لا لک المخرج من عملهم و اتّق الله؛ «۳» تو را چاره‌ای جز ادامه کارت نیست، از خدا بترس.

و در نقل دیگری آمده که وقتی امام به عراق آمد، علی بن یقطین از این که امام را در چنین حالی می‌بیند اظهار تأسف کرد. امام به او فرمود: یا علیّ! إنّ للّه تعالی أولیاء مع أولیاء الظّلمة یدفع بهم عن أولیاءه و أنت منهم یا علی. «۴»

ای علی بن یقطین! خدا را دوستانی در صفوف دوستان ستمکاران هست که به

---

(۱). رجال کشی، ص ۴۴۱

(۲). بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۳۶

(۳). قرب الاسناد، ص ۱۲۶

(۴). رجال کشی، ص ۴۳۳

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۰۸

وسیله آنها از دوستانش دفع شرّ می‌کند و تو از آنها هستی.

و در روایت دیگری آمده: انّ للّه مع کلّ طاغیة وزیرا من اولیاءه یدفع به عنهم. «۱»

خدا را در کنار هر طغیانگری، یارانی هست که به وسیله آنها بلاها را از دوستانش دفع می‌کند.

تأکید امام بر درستی و حتی لزوم کار علی بن یقطین و نیز توصیه‌هایی که گذشت، نشان می‌دهد که آن حضرت از وی در دفاع از حقوق شیعیانش بهره‌گیری می‌کرده است. درباره علی بن یقطین خبر چینی‌های فراوانی شد که با استفاده از تقیّه و راهنماییهای امام کاظم از مهلکه نجات یافت. «۲» ابن یقطین همچنین در حل پاره‌ای از مشکلات مذهبی که حکومت با آن درگیر می‌شد می‌کوشید تا از نظرات امام کاظم علیه السّلام بهره‌گیری کند. «۳»

مبارزه با علمای خود فروخته و فاسدی که خود را در خدمت دربار عباسی قرار داده بودند، نمونه دیگری از مبارزات امام کاظم علیه السّلام است که در کلمات آن حضرت دیده می‌شود. وجود این افراد در دستگاه خلافت، مشروعیّت آن را از نظر عوام تضمین می‌کرد و به طور طبیعی عاملی در مقبولیت حکومت بود. به همین جهت چنین افرادی در دستگاه خلافت از محبوبیّت فراوانی نیز برخوردار بودند.

در روایتی از آن حضرت آمده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: الفقهاء امناء الرّسل ما لم یدخلوا فی الدّنیا؛ «۴» فقها تا

هنگامی که خود را به دنیا نفروخته‌اند امنای پیامبرانند.

سؤال شد: چگونه در دنیا داخل می‌شوند؟ حضرت فرمود: اتّباع السّلطان فإذا فعلوا ذلک فاحذروهم علی أدیانکم؛ وقتی که پیروی از حکّام نمایند. در این زمان بر دین خود از آنان بترسید.

نمونه چنین عالمانی کسانی بودند که هارون هنگام شهادت امام، از آنها بر مرگ طبیعی امام شهادت خواست و از وجهه آنها برای تحمیق مردم استفاده کرد.

بی‌مناسبت نیست در پایان این بحث این نقل را نیز بیاوریم که امام کاظم علیه السّلام

---

(۱). رجال کشی، ص ۴۳۵

(۲). الارشاد، ص ۲۷۵- ۲۷۴؛ الخرائج و الجرائح، ص ۲۹۷

(۳). تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۵

(۴). بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۰۹

شیعیان خود سفارش کرده بود تا ظاهری آراسته و مرتب داشته و شخصیت اجتماعی خود را حفظ کنند. روزی آن حضرت، یکی از شیعیان خود را دید که ماهیی در دست گرفته، راه می‌رود. خطاب به او فرمود: شما گروهی هستید که دشمنان زیادی دارید؛ پس هر چه می‌توانید ظاهری آراسته داشته باشید. «۱»

امام کاظم علیه السّلام و مباحث کلامی و فکری

از جمله مذاهب اسلامی که در اواخر قرن اول هجری پیدا شد و پس از آن هم سهم عمده‌ای در درگیری‌های فکری جامعه اسلامی داشت، مذهب اعتزال بود، اصل اساسی این مذهب، توجیه مسائل دین در سایه عقل بود، «و اصل بن عطاء» و «عمرو بن عبید» از جمله مهمترین رهبران آن بودند. توجیه مسائل دینی در پرتو عقل، چیزی نبود که برای شیعیان قبول نباشد، اما نکته مهم این بود که سپردن مقوله‌های دینی به دست عقل، به طوری که در توجیه و تحلیل عقلی این مقوله‌ها راه افراط سپرده شود، نمی‌توانست نتایج مطلوبی به بار آورد. از نمونه‌های آن انواع و اقسام عقایدی است که به وسیله این عقل‌گرایان درباره توحید مطرح می‌شد. گاهی صفات متضاد بر خدا نسبت داده و گاه برخی از صفاتی که به تصریح قرآن، خدا متّصف به آنها است از حضرت باری سلب کرده‌اند. این حرکت برای شیعیان که خود امام معصوم داشتند، قابل قبول نبود. به ویژه که در فرهنگ شیعه، اصول‌گرایی، به معنای توجه به احادیث رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از اساسی‌ترین اصول محسوب می‌شد. در کنار آن، امامان خود در دفاع از حقانیت اسلام، توجیهات عقلی نیز ارائه می‌دادند. در همین زمینه، شاگردانی هم تربیت شدند که رسالت آنها دفاع عقلانی از دین و عقاید مذهب شیعه بود.

در برابر معتزله، گروههایی از اهل حدیث بودند که گرفتار احادیث جعلی فراوانی بوده و در مسأله توحید، گرفتار شبهات و مشکلات بسیاری بودند.

به هر روی، در جامعه آن زمان، مبحث توحید و صفات خدا، اهمیت فراوانی داشت. طبعا راهنماییهای آن حضرت، می‌توانست، شیعیان را از تأویلات و

---

(۱). الکافی، ج ۶، ص ۴۸۰: «یا معشر الشّیعهٔ إنّکم قد عاداکم الخلق فتزیّنوا لهم بما قدرتم علیه ...»

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۱۰

توجیهات رایج نجات دهد.

در روایتی آمده است که از آن حضرت درباره صفات خداوند پرسیدند. آن حضرت در پاسخ فرمود: لا تجاوزوا عمّا فی القرآن؛ «۱»

از آنچه در قرآن است پا فراتر نگذارید.

و در تعبیر دیگری فرمود:

لا- تتجاوز فی التّوحید ما ذکره الله تعالی فی کتابه فتهلک؛ «۲» در مسأله توحید از آنچه خدای تبارک و تعالی در کتاب خود ذکر کرده پا فراتر نگذار که هلاک می‌شوی.

و در روایت دیگر آمده است: إنّ الله أعلی و اجلّ من أن یبلغ کنه صفته، فصفوه بما وصف به نفسه و کفّوا عمّا سوی ذلک. «۳» خداوند بالاتر و بزرگتر از آن است که کسی بتواند به حقیقت صفت او برسد؛ پس او را همانگونه که خودش توصیف فرموده بشناسید و از غیر آن دست بردارید.

و زمانی که خود می‌خواست صفات خدا را بر شمرد، تنها از مضامین قرآن بهره می گرفت. «۴» و در مقابل اهل حدیث که از مشبّهه بوده و با تشبّث به ظواهر آیات و روایات می کوشیدند برای خدا صفات انسانی و مادی بتراشند، موضع گرفته و خدا را از هر نوع تشبیه و صفت مادّی مبرّا می‌ساخت. «۵»

وقتی به آن حضرت گفته شد، عدّه‌ای را عقیده بر آن است که خدا به سماء الدّنیا (آسمان دنیا) نزول می کند فرمود: إنّ اللّه لا ینزل و لا یحتاج إلی أن ینزل انّما منظره فی القرب و البعد سواء. «۶» خدا تنزّل نمی کند و احتیاجی بدان ندارد؛ زیرا دور و نزدیک به طور مساوی در منظر و معرض دید اوست.

کلمات دقیق و بسیار گرانبهایی پیرامون صفات خدا از موسی بن جعفر علیه السّلام رسیده «۷» که لازم است مروری مستقل بر آنها داشته باشیم.

---

(۱). المحاسن، ص ۲۳۹؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۰۲

(۲). التوحید، ص ۷۶

(۳). الکافی، ج ۱، ص ۱۰۵

(۴). التوحید، ص ۷۶

(۵). التوحید، صص ۷۵، ۹۷، ۹۹

(۶). الکافی، ج ۱، ص ۱۲۵؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۵۶

(۷). التوحید، صص ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۳

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۱۱

مواضع کلامی امام کاظم علیه السّلام در برابر اهل حدیث

کنار گذاشتن نصّ الهی درباره امامت علی بن ابی طالب علیه السّلام آغاز اختلافات بعدی بود که در میان امّت اسلام به وجود آمد. به دنبال جایگزینی افراد ناصالح در منصب امامت، آنان علاوه بر این که عهده‌دار ریاست سیاسی شدند، کار تفسیر دین و بیان فقه را نیز به دست گرفتند و از آنجا که از لحاظ علمی توانایی نداشتند، دیدگاههایی را مطرح کردند که به طور طبیعی مشکلاتی را به

وجود آورد. در این زمینه، نخستین درگیری علمی در ظاهر، مسأله ارث پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و نیز جنگ با مخالفان پرداخت زکات بود. «۱» بعدها در دوران خلافت خلفا از این دست اختلافات فراوان مطرح گردید. در همین زمان، گاه مسائل کلامی نیز مطرح شده و پاسخهایی از طرف خلفا داده می‌شد. «۲»

افرادی که به دلایلی نمی‌توانستند، این پاسخها را بپذیرند راهی دیگر می گزیدند و جاهلان دچار سردرگمی می‌شدند. این وضعیت به تدریج اختلافاتی در این باره در جامعه اسلامی به وجود می‌آورد.

جلوگیری از تدوین و نقل حدیث، نفوذ آثار فرهنگی یهود در میان مسلمانان، رسوخ دنیا طلبی و تفسیر انحرافی دین برای تحکیم پایه‌های حکومت فاسد اموی و مهمتر از همه، کنار زدن «اهل ذکر» از صحنه علمی و دینی و سیاسی، دامنه اختلافات را گسترش داد و به زودی حوزه عقاید هر گروه به طور اساسی از معتقدات دیگران جدا شد. امامان شیعه نیز از همان آغاز، دیدگاههای خود را تا آنجا که ممکن بود، برای عموم و در موارد دیگر برای شیعیان خود بیان کردند و می‌کوشیدند آنان را از نفوذ عالمان و محدثان خود فروخته بازدارند. در دوران حکومت پنج ساله امیر مؤمنان علیه السّلام زمینه برای نشر عمومی فکر اهل بیت علیهم السّلام در عراق فراهم شد، اما با پایان یافتن آن

---

(۱). الملل و النحل، ج ۱، ص ۳۱

(۲). در این باره توجه به این روایت جالب است: اخرج اللالکائی فی السنهٔ عن عبد الله بن عمر، قال: جاء رجل الی ابی بکر، فقال: أ رایت الزنا بقدر؟ قال: نعم. قال: فان الله قدره علیّ ثم یعذبنی؟ قال: نعم یا بن اللخناء، اما و الله لو کان عندی انسان أمرت أن یلجأ انفک (الغدیر، ج ۷، ص ۱۵۳، از تاریخ الخلفاء، ص ۶۵). شخصی نزد ابو بکر آمد و از وی پرسید: آیا زنا مقدر الهی است. ابو بکر گفت: آری. آن شخص گفت: آیا خداوند خود تقدیر می‌کند و بعد هم مرا عذاب می‌کند؟ گفت: آری ای فرزند شیء بدبو، به خدا سوگند اگر کسی نزد من بود، دستور می‌دادم دماغت را خورد می‌کرد.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۱۲

دوره، بار دیگر محدثان و فقیهان وابسته به امویان جان گرفتند و در همراه ساختن مردم با حکومت کوشیدند.

در پایان قرن اول و اوایل قرن دوم هجری، جدای از شیعیان، چندین فرقه فعال بودند. خوارج، مرجئه، جهمیه و معتزله مهمترین آنها بودند. هر یک از اینان در زمینه‌ای خاص، عقایدی داشتند و به ترویج آنها مشغول بودند. آنچه می‌توان گفت این که: حکومت اموی با هیچ یک از این گروهها توافقی نداشت و عملاـ در خراسان با جهمیه و مرجئه درگیر بود؛ چنانکه در نواحی دور دست جنوب ایران، مشغول نبردهای سخت با خوارج بود. معتزله نیز جز در مواردی محدود قدرت چندانی نیافتند. در این میان وضعیت شیعه نیز در برابر امویان و مذهب عثمانی ساخته آنان روشن بود.

توده مردم به پیروی از فرمانروایان خود، به دنبال مذهبی بودند که افرادی چون ابن شهاب زهری و پیش از آن عروهٔ بن زبیر و پیشتر از وی ابو هریره و سمرهٔ بن جندب انتشار می‌دادند. آنها احساس می‌کردند که باید مردم را به وسیله «حدیث» فریب دهند، حدیث، سخنان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بود و به دلیل بی‌توجهی به آن در نسل اول صحابه و مخالفت با نوشتن آن به راحتی قابل جعل بود. بنابراین، به زودی دامنه نقل حدیث گسترش یافت و با این که برخی از پیشوایان اهل سنت تصریح داشتند که مجموع حدیث پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از چند صد حدیث تجاوز نمی‌کند، «۱» از اواسط قرن دوم به بعد تعداد حدیث به چندین هزار و پس از مدتی چند صد هزار رسید. این جعل حدیث، هم در زمینه فقه و هم در مسائل کلامی بود. جدای از جعل حدیث، تحریف در احادیث، وسیله دیگری برای تحریف دین بود.

از برخی نقلها چنین بر می‌آید که در اوایل، تنها تعدادی انگشت شمار حدیث جعلی درباره تشبیه وجود داشت، اما پس از چندی

ابن خزیمه در کتاب التوحید، چندین هزار جمع‌آوری کرد. روال عادی جامعه بر اساس این احادیث جعلی، نظم دینی یافت. پیروان آن را «سنّی» نامیدند و مخالفان به عنوان «اهل بدعت» از دور

---

(۱). مقدمه ابن خلدون، ص ۴۴۴ و نک: تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۴۱۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۱۳

خارج شدند. بدین سان «اهل حدیث» شکل گرفتند. در آغاز نام مذهب کسانی که متمسک به این احادیث بوده و دیگران را خارج از دین و مذهب تلقّی می‌کردند، مذهب عثمانی بود، همان مذهبی که جاحظ در تأیید و حمایت از آن، کتابی با عنوان «العثمانیه» نگاشت.

یکی از تلاشهای امامان شیعه آن بود که در برابر این احادیث و به عبارت دیگر «اهل حدیث» بایستند، به طوری که در موارد لازم تحریفات و جعلیّات را پاسخ داده و همچنین نادرستی برداشتهای عامیانه و ظاهرانه آنان را در تفسیر برخی از آیات متشابه و احادیث نشان دهند.

چنین حرکتی را می‌توان در میان زندگی فکری همه امامان و درباره برخی بیشتر دنبال کرد و در زمینه مواضع کلامی و فقهی آن بزرگواران به نتایج خوبی دست یافت.

در اینجا چند نمونه از این مواضع را در حیات فکری امام کاظم علیه السّلام دنبال می‌کنیم:

الف: یکی از روایاتی که اهل حدیث بدان تمسک نموده و فراوان نقل می‌کردند، حدیث «نزول خداوند به آسمان دنیا» بود.

عن ابی هریرة، انّ رسول الله صلّی اللّه علیه و آله قال: یتنزّل ربّنا تبارک و تعالی کلّ لیلة إلی السماء الدّنیا حین یبقی ثلث اللّیل الآخر یقول: من یدعونی فأستجیب له، من یسألنی فأعطیه و من یستغفرنی فأغفر له. «۱»

ابو هریره می‌گوید: رسول خدا فرمود: خداوند هر شب در ثلث باقی‌مانده از شب به آسمان دنیا فرود می‌آید و ندا می‌دهد: کیست مرا بخواند تا اجابتش کنم؟

کیست از من چیزی بخواهد تا به او بدهم؟ کیست استغفار کند تا من او را بیامرزم!؟

پذیرفتن ظاهر چنین روایتی بدین صورت، مستلزم اعتقاد به تشبیه و نیز قبول جابجایی خداوند از مکانی به مکان دیگر بود. اهل حدیث آشکارا این اعتقاد را مطرح

---

(۱). بخاری، ج ۴، ص ۱۰۱ (چاپ دار المعرفه)؛ سنن الدارمی، کتاب الصلاة، باب ۱۶۸؛ الموطّأ، کتاب القرآن، ش ۳۰

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۱۴

کرده و به احادیث دیگری نیز در این باب استناد می‌کردند. احمد بن حنبل که حاصل جریان فکری اهل حدیث بود و خود اندکی آن را تعدیل کرد، معتقد بود:

للّه عزّ و جلّ عرش و للعرش حملة یحملونه و اللّه عزّ و جلّ علی عرشه لیس له حدّ و اللّه أعلم بحدّه ... یتحرّک، یتکلّم، ینظر، یبصر، یضحک ... و ینزل کلّ لیلة الی سماء الدنیا و قلوب العباد بین إصبعین من أصابع الرّحمن ... و خلق آدم بیده علی صورته. «۱»

برای خداوند، عرش وجود دارد و کسانی آن عرش را بدوش می‌کشند.

خداوند بر عرش خود نشسته است و [بزرگی و اندازه‌اش] حدّی ندارد. او به حدّ خود دانا است ... خداوند حرکت می‌کند، سخن می‌گوید، نگاه می‌کند، می‌بیند، می‌خندد ... قلوب بنده‌های خود میان دو انگشت از انگشتان خداوند است ... و خداوند، آدم را با دست خود مانند صورتش خلق کرد.

در باب نشیمنگاه خداوند نیز معتقد بود که به اندازه چهار انگشت جای خالی وجود دارد که محل نشستن رسول الله صلّی اللّه علیه و آله در کنار وی می‌باشد. «۲» این عقاید بر اساس روایات تحریف شده و یا جعلی بود که به دست احمد بن حنبل رسیده بود.

همان گونه که پیش از این بیان شد، تمسک آنها به «حدیث» بود، زمانی که شخصی به احمد بن حنبل گفت: «کسانی گفته‌اند، حدیث «رأیت ربّی عزّ و جلّ شابّ امرد جعد قطط علیه حلهٔ حمراء» را گویا یک نفر فقط روایت کرده»، وی خشمگین شده و طرق متعددی برای آن شمرد. «۳»

این روایات در زمان احمد بن حنبل جعل نشده بود، بلکه بسیاری از آنها، پیش از این در دست مردم پراکنده بود. همین مسأله سبب سؤال مکرر شیعیان از ائمه در باره آن احادیث بود. درباره همین حدیث نزول خدا از امام کاظم علیه السّلام و نیز حضرت رضا علیه السّلام سؤال شده است:

عن یعقوب بن جعفر الجعفری، عن ابی ابراهیم علیه السّلام قال:

ذکر عنده قوم یزعمون ان الله تبارک و تعالی نزل الی السماء الدنیا، فقال: ان الله لا

---

(۱). طبقات الحنابله، ج ۱، ص ۲۹

(۲). همان، ج ۲، ص ۶۷

(۳). همان، ج ۲، ص ۴۶

ینزل و لا یحتاج الی ان ینزل، انما منظره فی القرب و البعد سواء، لم یبعد منه قریب و لم یقرب منه بعید و لم یحتج الی شیء بل یحتاج الیه و هو ذو الطول، لا إله الّا هو العزیز الحکیم، اما قول الواصفین: انه ینزل تبارک و تعالی، فانما یقول ذلک من ینسبه الی نقص او زیادهٔ، و کل متحرک محتاج الی من یحرّکه او یتحرک به، فمن ظنّ بالله الظنون هلک، فاحذروا فی صفاته من ان تقفوا له علی حد تحدّونه بنقص او زیادهٔ او تحریک او زوال او استنزال، او نهوض او قعود، فان الله جلّ و عزّ عن صفهٔ الواصفین و نعت الناعتین و توهّم المتوهّمین و توکّل علی العزیز الرحیم الذی یراک حین تقوم و تقلبک فی الساجدین. «۱»

یعقوب بن جعفر الجعفری می‌گوید: نزد امام کاظم علیه السّلام از کسانی سخن به میان آمد که گمان می‌کردند، خداوند به آسمان دنیا فرود می‌آید. امام فرمود: «خداوند فرود نمی‌آید: نیازی ندارد تا فرود آید. در نگاه او دوری و نزدیکی برابر است، نه نزدیکی به نزد او دور است و نه دوری به نزد او نزدیک. او نیاز به هیچ چیز ندارد، بلکه همه به او نیازمندند. او صاحب انعام و فضل است، جز او خدایی نیست، خدای قدرتمند و حکیم. اما درباره سخن آنان که خداوند را چنین توصیف کرده‌اند که: «خداوند فرود می‌آید!» این را کسی می‌گوید که خدا را به نقص و زیادت متّصف کرده است. هر متحرکی نیاز به محرک دارد تا او را به حرکت در آورده و یا به کمک آن به حرکت درآید، پس کسی که به خدا [چنین] گمانهایی ببرد، هلاک می‌شود. در توصیف خدا، از صفاتی که خدا را به نقص و زیادت، تحریک و تحرّک، انتقال و فرود آمدن، برخاستن و نشستن محدود سازد، بپرهیزید. خداوند بالاتر و برتر از وصف اینگونه وصف کنندگان و توهم این گمان کنندگان است. بر خداوند قدرتمند بخشنده که تو را هنگام ایستادن و در میان سجده کنندگان می‌بینند، توکّل کن.»

در این روایت، نزول خداوند به آسمان دنیا مورد انکار قرار گرفته و با تعبیرات دقیق، مذهب اهل بیت در باب نفی تشبیه بیان شده است. این تعابیر از اهل بیت فراوان نقل شده و اساس آنها نیز بر گرفته شده از خطبه‌های امیر مؤمنان علیه السّلام است که در نهج البلاغه منعکس شده است. در مذهب اهل بیت نه مذهب نفی و نه تشبیه، بلکه اثبات

(۱). الکافی، ج ۱، ص ۱۲۵؛ التوحید، ص ۱۸۳

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۱۶

بدون تشبیه مورد تأیید قرار گرفته است و این همان تعبیری است که از امام رضا علیه السّلام بدان تصریح شده است. «۱»

نکته قابل توجه درباره حدیث «نزول خداوند به آسمان دنیا» آن است که امام رضا علیه السّلام، اصل روایت را انکار نکرده، بلکه تحریفی را که در آن صورت گرفته بیان داشته است. این نکته مهمی است که تلاش عمدی را در تحریف احادیث از سوی جعّالان و کذّابان نشان می‌دهد.

عن ابراهیم بن محمود، قال: قلت للرضا علیه السّلام:

یا بن رسول الله! ما تقول فی الحدیث الّذی یرویه النّاس عن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله انّه قال:

انّ الله تبارک و تعالی ینزل کلّ لیلهٔ جمعهٔ الی السّماء الدّنیا؟» فقال: «لعن الله المحرّفین الکلم عن مواضعه، و الله ما قال رسول الله کذلک، انّما قال: انّ الله تعالی ینزّل ملکا الی السّماء الدّنیا کلّ لیلهٔ فی الثّلث الاخیر و لیلهٔ الجمعهٔ فی اوّل اللّیل فیأمره فینادی هل من سائل فأعطیه سؤاله؟

هل من تائب فاتوب علیه من مستغفر فاغفر له؟ ... حدّثنی بذلک ابی عن جدّی عن آبائه عن رسول الله صلّی اللّه علیه و آله «۲»

ابراهیم بن محمود گوید: «به امام رضا علیه السّلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! درباره حدیثی که مردم از رسول الله صلّی اللّه علیه و آله نقل می‌کنند که فرمود: خداوند تبارک و تعالی در هر شب جمعه به آسمان دنیا فرود می‌آید [نظرتان چیست]؟ امام فرمود: خداوند کسانی را که سخن را از معنای اصلی آن منحرف کرده و تحریف می‌کنند، لعنت کند، به خدا سوگند رسول خدا چنین نگفت، بلکه فرمود: خداوند در ثلث آخر هر شب و در ابتدای هر شب جمعه، فرشته‌ای را به آسمان دنیا می‌فرستد و به او دستور می‌دهد، تا ندا دهد آیا نیازمندی هست تا نیاز او را بر آورده سازم؟ آیا توبه‌کننده‌اند هست تا توبه‌اش را بپذیرم؟ آیا استغفار کننده‌ای هست تا گناهش را ببخشم؟ ...»

انتهای حدیث، بیانگر این حقیقت است که طریق اهل بیت در نقل احادیث رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله سالم‌ترین است، و شیعه به همین دلیل به این طریق وفادار بوده و حق دارد تا به طرق دیگر اعتماد نکند جز آن که به این طریق تأیید شود.

---

(۱). التوحید، ص ۱۰۲

(۲). عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۱، ص ۱۰۴

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۱۷

ب: نمونه دیگری که اهل حدیث به ظاهر آن تمسّک می‌کردند، آیه الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی «۱» بود. آنان به دلیل بی‌توجّهی به سایر آیات و نیز عدم بکارگیری استدلال و تعقّل- که خود میراث ضدیّت آنان با معتزله در طول سالهای متمادی بود- به نوعی ظاهربینی شدید گرفتار شده بودند و از آنجا که شماری حدیث در باب تشبیه در اختیار داشتند، طبیعی بود که این قبیل آیات را مطابق آن احادیث تعبیر کنند. اگر به ذیل آیه مذکور در تفسیر برهان نگاه کنیم، روایات فراوانی می‌بینیم که در تفسیر آیه وارد شده که بیشتر در پاسخ به پرسش اصحاب و یا اهل جدل می‌باشد. «۲» جهت‌گیری این احادیث، همان «اثبات بلا تشبیه» بوده و مفاهیم موجود در آیه، کنایه از علم و قدرت گرفته شده است.

درباره این آیه از امام کاظم علیه السّلام نیز پرسش شده و آن حضرت بدان پاسخ داده‌اند:

عن الحسن بن راشد قال: سئل ابو الحسن موسی علیه السّلام عن معنی قول اللّه تعالی: «الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی» «۳» فقال: استولی علی ما دقّ و جلّ «۴»

آیه مذکور کنایه از احاطه خداوند بر تمام امور کوچک و بزرگ است. آشکار است که این تعبیر در آیات محکمی آمده است که محدودیت خداوند را انکار می‌کند و اگر بنا باشد که به ظاهر آیه تمسّک شود، محدودیت خدا پذیرفته شده خواهد بود.

ج- اهل حدیث در مسأله جبر و اختیار، جبری مسلک بوده و این اندیشه، افراطی در برابر تفریط معتزله بود. اعتقاد به جبر، ریشه در جاهلیت داشت، چنانکه برخی از آیات قرآن از قول مشرکان بدان اشاره کرده است. «۵»

به اعتقاد معتزله، بعد از ظهور اسلام معاویه، اعتقاد به جبر را شایع کرد. «۶» ولی بنا به قراین و شواهدی چند، تحت تأثیر افکار جاهلی و نیز برخی از آراء یهودیان در معتقد ساختن برخی از مسلمانان از همان عصر اول به مسأله جبر مؤثر بوده است.

---

(۱). طه: ۵

(۲). تفسیر البرهان، ج ۳، صص ۴۳- ۴۴

(۳). طه: ۵

(۴). الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۵۷؛ مسند الامام الکاظم، ج ۱، ص ۲۶۲

(۵). نحل: ۳۵

(۶). فضل الاعتزال، ص ۱۴۴؛ نک: بحوث مع اهل السنّة و السلفیه، ص ۵۳

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۱۸

روشن است که اعتقاد به جبر می‌توانست پایه‌های قدرت خلفا را تقویت کرده و اشتباهات آنها را توجیه کند. همچنانکه می‌توانست مردم را از اعتراض نسبت به آنها بازدارد. در نقلی آمده است که حسن بصری را تهدید کردند که اگر دست از عقیده خود به اختیار بر ندارد، حکومت را خبردار کنند. «۱»

اهل حدیث برای اثبات عقیده خود به برخی از آیات و روایات تمسک می‌کردند؛ در برابر، «اهل عدل» نیز به آیات دیگر و نیز روایاتی تمسک می‌کردند. در اینجا نیز فهم درست آیات و بازگرداندن متشابهات به محکمات مهم بود.

از جمله روایات این باب، حدیث «الشّقّی من شقی فی بطن امّه و السّعید من سعد فی بطن امّه» بود. «۲»

این حدیث می‌توانست به گونه‌ای معنا شود که مذهب جبر را به طور کامل مورد تأیید قرار دهد، از این رو مشکلاتی را در ذهن یاران ائمه به وجود آورده و آنان درباره معنای درست حدیث سؤال می‌کردند. در این باره، از امام کاظم علیه السّلام سؤال شده است که روایت آن را در اینجا نقل می‌کنیم:

«... عن الفضل بن شاذان عن محمّد بن ابی عمیر، قال: سألت أبا الحسن موسی بن جعفر علیه السّلام عن معنی قول رسول الله صلّی اللّه علیه و آله:

«الشقیّ من شقی فی بطن امّه و السّعید من سعد فی بطن امّه».

فقال: الشّقّی من علم الله و هو فی بطن امّه انّه سیعمل أعمال الأشقیاء و السّعید من علم الله و هو فی بطن امّه انّه سیعمل أعمال السّعداء. «۳»

محمّد بن ابی عمیر گوید: «از امام کاظم علیه السّلام درباره معنای این سخن رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله پرسیدم که فرمود: انسان شقی، زمانی که در شکم مادر است شقی است و انسان سعادتمند، نیز از زمانی که در شکم مادر می‌باشد، چنین است. حضرت در معنای آن حدیث فرمود: انسان شقی کسی است که، وقتی در شکم مادر است، خداوند می‌داند که او کردار اشقیا را دارد و سعید کسی است که وقتی در شکم مادر

---

(۱). طبقات الکبری، ج ۷، ص ۱۲۲؛ و نک: بحوث مع اهل السنهٔ و السلفیه، ص ۵۳

(۲). نک: سنن ابن ماجه، مقدمه شماره ۷، سنن الدارمی مقدمه شماره ۲۳؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۱۷۶

(۳). التوحید، ص ۳۵۶؛ مسند الامام الکاظم، ج ۱، ص ۲۷۳

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۱۹

است، خداوند می‌داند او کردار سعادتمندان و نیک بختان را دارد.»

در ادامه همین روایت، سؤال دیگری درباره حدیثی دیگر شده است که از آن نیز جبر فهمیده می‌شود و امام پاسخ زیبایی می‌دهد:

قلت له: فما معنی قوله صلّی اللّه علیه و آله: «اعملوا فکل میسّر لما خلق له. فقال: انّ الله عزّ و جلّ خلق الجنّ و الانس لیعبدوه «۱» و لم یخلقهم لیعصوه، و ذلک قوله عزّ و جلّ: «و ما خلقت الجنّ و الانس الّا لیعبدوه فیسّر کلّا لما خلق له، فالویل لمن استحبّ العمی علی الهدی.» «۲»

پرسیدم، معنای سخن رسول الله که فرمود: هر چیزی به همان راهی که برای آن خلق شده برده خواهد شد چیست؟ حضرت فرمود: خداوند جن و انسان را خلق کرده تا او را عبادت کنند، خلق نکرده تا او را عصیان کنند. پس برای همه، امکان این که در مسیری که برای آن خلق شده‌اند حرکت کنند را فراهم کرده است. وای بر کسی که کوری را بر هدایت ترجیح دهد.

در سؤالی که از امام درباره «عامل معصیت» شده، آن حضرت پاسخ روشنی ارائه داده، فرمودند:

لا تخلوا من ثلاث: امّا ان تکون من الله عزّ و جلّ، و لیست منه، فلا ینبغی للکریم ان یعذّب عبده بما لا یکتسبه، و امّا أن تکون من الله عزّ و جلّ و من العبد و لیس کذلک، فلا ینبغی للشّریک ان یظلم الشّریک الضّعیف، و إمّا ان تکون من العبد و هی منه، فإن عاقبه اللّه فبذنبه و إن عفا عنه فبکرمه و جوده. «۳»

[عمل بنده] از سه حالت خارج نیست: یا آن که از خدای عزّ و جلّ صادر شده و ربطی به بنده ندارد، [در این صورت] سزاوار نیست که خداوند کریم، بنده‌اش را به آنچه انجام نداده، عذاب دهد. و یا آن که [عمل بنده] مشترکا از خداوند و بنده صادر گشته، در این صورت سزاوار نیست که شریک قوی [خدا] به شریک ضعیف ظلم کند، و یا آن که عمل بنده از خود بنده صادر شده و از اوست، در این صورت اگر خداوند او را عذاب دهد، به دلیل گناهی است که از وی سرزده است، و اگر خداوند از

---

(۱). در متن آیه: لیعبدون.

(۲). همان

(۳). التوحید، ص ۹۶؛ مسند الامام الکاظم، ج ۱، ص ۲۷۳

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۲۰

گناه بنده چشم‌پوشی کند، ناشی از کرم و بخشش خداوند است.

د: از بعد از جنگ جمل و صفین مشکلی در تعریف «ایمان» به وجود آمد.

مؤمن کیست؟ کسی که تنها به زبان اعتراف به شهادتین کند یا کسی که عمل به احکام هم داشته باشد و یا تعریفی دیگر. مسلمانان در این باره سه دسته شدند. گروهی گفتند:

کسی که گناه کبیره کند از دین خارج می‌شود و کافر است. اینها «خوارج» بودند.

گروهی گفتند: کسی که گناه کبیره مرتکب، فاسق غیر مؤمن و غیر مسلمان است. اینها «معتزله» بودند. گروهی گفتند: شهادتین به زبان کافی است و هر کس آن را بگوید، حتی اگر مرتکب کبائر شود مسلمان است، اینها «مرجئه» بودند. این نگرش، در ضمن درستی، به شکل افراط خود، بدانجا منتهی شد که عمل از اساس نقشی در ایمان ندارد.

کم کم بهانه به دست مخالفان داد تا این عقیده را از اصل محکوم بدانند. در حقیقت، هر کس که شهادتین را بگوید مسلمان است اما مؤمن آن است که عمل به احکام شرع کند و قلبش هم مطمئن به ایمان باشد.

در برابر رواج اندیشه افراطی مرجئی گری که «عمل» را تضعیف می‌نمود، امامان تأکید بر مفهوم عالی ایمان داشتند. این مفهوم از سه جزء ترکیب می‌شد؛ ایمان عبارت است از معرفت قلبی، اقرار زبانی و عمل خارجی. در اصل این حدیثی بود که امیر مؤمنان علیه السّلام از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نقل کرده بود؛ «الإیمان معرفة بالقلب و اقرار باللّسان و عمل بالأرکان؛ «۱» ایمان، شناخت قلبی، اقرار به زبان و عمل به ارکان است.»

امام کاظم علیه السّلام نیز چون دیگر امامان علیهم السّلام در برابر این اعتقاد نادرست برخورد کرد و آن را باطل شمرد. زمانی که از آن حضرت در این باره سؤال شد، فرمود:

إنّ للایمان حالات و درجات و طبقات و منازل، فمنه التّام المنتهی تمامه و منه الناقص المنتهی نقصه و منه الزّائد الرّاجح زیادته. «۲»

ایمان درجات و مراتبی دارد. مرتبه‌ای که در کمال، تمام است؛ مرحله‌ای که کاملا- ناقص است. و مرحله‌ای میانه که توان بر آن افزود.

---

(۱). نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۲۲۷

(۲). الکافی، ج ۱، ص ۳۹؛ درباره این فرقه بنگرید به کتاب «مرجئه، تاریخ و اندیشه»، قم، نشر خرّم از مؤلف.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۲۱

این پرسشها و پاسخها از طرف اصحاب، هم به دلیل آن بود که آنان در جامعه گرفتار این مشکلات بوده و برای اقناع ذهن خود پاسخ مناسب را می‌طلبیدند، «۱» و هم بدان جهت بود تا بتوانند در مجادلات کلامی خود با این فرقه‌ها به دیدگاههای درست اهل بیت علیهم السّلام مجهّز باشند. امام کاظم علیه السّلام، در این باره خود شخصا با اهل جدل وارد بحث می‌شد و در عین حال هم اصحاب را تقویت می‌کرد، تا دیدگاههای اهل بیت را در میان مردم منتشر کند. هشام بن حکم از قوی‌ترین اصحاب امام صادق و کاظم علیهما السّلام برای انتقال دیدگاههای اهل بیت علیهم السّلام به مخالفان بود.

افزون بر این، امام کاظم، اصحابی را که قدرت بحث و جدل داشتند تشویق می‌کرد تا با مخالفان به بحث بپردازند و عقاید کلامی شیعه را که گاه به صورت محرّف در دست بود، بیان کنند. کتاب «انتصار» از ابو الحسین خیّاط معتزلی نشان می‌دهد که چه مقدار در حق شیعه، تحریف صورت گرفته و عقاید آنان در باب توحید به صورت تشبیه منعکس شده است؛ در حالی که احادیث کلامی امامان علیهم السّلام نشان می‌دهد که در مذهب شیعه تا چه حد بر مذهب تنزیه [منزه بودن خداوند از جسم بودن و شکل داشتن] پافشاری شده است.

از مواردی که امام کاظم علیه السّلام اصحاب را به بحث با مخالفان دستور می‌داد، درباره محمّد بن حکیم است. درباره وی نقل شده است که:

کان ابو الحسن علیه السّلام یأمر محمّد بن حکیم ان یجالس اهل المدینة فی مسجد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله و أن یکلّمهم و یخاصمهم؛ «۲»

امام کاظم علیه السّلام، به محمّد بن حکیم دستور می‌داد تا در مسجد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بنشینند و با آنان به بحث و گفتگو بپردازد.

این تلاشها از سوی امامان شیعه و اصحاب آنان، با وجود همه محدودیتها، سبب شد تا عقاید اهل بیت علیهم السّلام، بنیاد فکری شیعه را تشکیل داده و اسلام درست و به دور از تحریف، از طریق اهل بیت باقی بماند.

(۱). احتمالاـ امـام به همین دلیـل همنشـینی اصـحاب خود را بـا کسـانی که اعتقادات نادرستی در تشبیه داشـتند، منع می‌فرمود. نک: مسند الامام الکاظم، ج ۱، ص ۲۶۱

(۲). رجال کشی، ص ۳۸۰

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۲۳

امام رضا علیه السّلام

اشاره

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۲۵

روی الرضا علیه السّلام عن آبائه عن رسول الله صلّی اللّه علیه و آله عن الله تعالی:

کلمـهٔ لاـ اله الا الله حصـنی، فمن دخل حصـنی أمن من عـذابی ثم قال الرضا علیه السّـلام: بشـروطها و أنا من شـروطها امام رضا علیه السّلام

امام رضا علیه السّـلام بنا به قول بسیاری از مورّخان، در سال ۱۴۸ «۱» و به اندکی از آنان، از جمله شیخ صدوق «۲» در سال ۱۵۳ در ۱۱ ذی‌قعـده (یـا ذی حجه و یـا ربیع الاـول) چشم به جهـان گشوده است. در تاریـخ وفات آن امام اختلاف نظر فراوانی وجود دارد. برخی سال ۲۰۲ و برخی سال ۲۰۳ «۳» را سال رحلت دانسته‌اند. از نظر ماه نیز کلینی «۴» و شیخ مفید «۵» ماه صفر را بدون تعیین روز یاد کرده‌اند. نوبختی آخرین روز ماه صفر را روز رحلت دانسته «۶» و برخی دیگر هفدهم یا بیست و سوم آن ماه و آخر ذی حجه را روز وفات دانسته‌اند. «۷» به نظر می‌رسد که در عرف شیعه، سخن نوبختی پذیرفته شده است.

مادر آن حضـرت خیزران نامیده می‌شد. بعضـی گفته‌اند که ایشان ام ولد و از اهالی نوبه بوده و اروی نام داشـته و لقبش شقراء بوده است. برخی گفته‌اند اسم او

(۱). الکافی، ج ۱، ص ۴۸۶؛ الارشاد، ص ۳۴۱؛ التهذیب، ج ۶، ص ۸۳

(۲). عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۸۱. نوبختی سال ۱۵۱ را نقل کرده است. نک: فرق الشیعهٔ، ص ۹۶

(۳). الکافی، ج ۱، ص ۴۸۶؛ الارشاد، ص ۳۴۱؛ فرق الشیعهٔ، ص ۹۶

(۴). الکافی، ج ۱، ص ۴۸۶

(۵). الارشاد، ص ۳۴۱

(۶). فرق الشیعهٔ، ص ۹۶

(۷). تواریخ النبی و الآل، ص ۷۰

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۲۶

نجمه و کنیه‌اش امّ البنین بود و برخی نام آن بانو را تکتم دانسـته‌اند. «۱» نقش انگشتری آن حضرت: ما شاء الله و لا حول و لا قوّهٔ الّا بالله بوده است. «۲»

امام رضا علیه السّـلام تا سال ۲۰۱ در مـدینه بودنـد. در رمضان آن سال وارد مرو شـده و- همانگونه که گذشت- در ماه صـفر سال ۲۰۳ به شهادت رسیدند.

حوادث سیاسی مربوط به امام علیه السّلام، بیشتر از دوران ولایتعهدی آن حضرت است، و از پیش از آن، موارد بسیار اندکی درباره برخوردهای سیاسی ایشان به دست رسیده است که یک نمونه از آنها درباره حمله جلودی، یکی از فرماندهان هارون الرشید برای سرکوبی قیام محمد بن جعفر به مدینه بوده است. «۳»

ابو الفرج، از نوفلی، خبری درباره وساطت امام رضا علیه السّلام در جریان قیام محمد بن جعفر نقل کرده که صحّت آن محلّ تردید است. «۴»

رافعی می‌نویسد: مشهور است که علی بن موسی الرضا علیه السّلام در سفری به قزوین تشریف آورده و در خانه داود بن سلیمان غازی مخفی شده است؛ چنانکه اسحاق بن محمد و علی بن مهرویه در نوشته‌ای از طریق همین داود از امام نقل کرده‌اند که فرزندی از آن حضرت که دو سال یا کمتر داشته در قزوین مدفون شده است. «۵» این همان امامزاده حسین است که اکنون در قزوین وجود دارد. به احتمال این مسافرت در سال ۱۹۳ مقارن با مرگ رشید صورت گرفته است. «۶»

اصفهانی آورده که جلودی مأمور آوردن آل ابی طالب از مدینه به خراسان شده بود و امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام نیز در میان علویان به خراسان آمده و در هنگام حضور امام در خراسان، بیعت ولایتعهدی صورت گرفته است. «۷» این روایت با روایات دیگر خلط شده است، زیرا اگر چه جلودی به مدینه آمده اما زمان حمله او به مدینه، پیش از سفر امام علیه السّلام به مرو بوده است.

---

(۱). در اصل چندین نام برای آن بانو یاد کرده‌اند که نجمه، اروی، سکینه، سمانه، تکتم از آن جمله است. نک:

تواریخ النبی و الآل، ص ۹۱. چنین شایع است که مقبره مادر آن حضرت در مشربه ام ابراهیم در مدینه منوره واقع شده است.

(۲). بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۲، از کافی.

(۳). عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۵۹

(۴). مقاتل الطالبیین، ص ۳۶۰

(۵). التدوین فی اخبار قزوین، ج ۳، ص ۴۲۸؛ ضیافة الاخوان، ص ۲۷۲

(۶). حیاة الامام الرضا، ص ۲۲۵

(۷). مقاتل الطالبیین، ص ۳۷۵

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۲۷

در اینجا ابتدا بحث را از اختلافی که پس از رحلت امام کاظم علیه السّلام به وجود آمد شروع کرده و آنگاه به مسائل مهمّ بعدی که در زندگی امام پیش آمد می‌پردازیم:

وجود ادله روایی گسترده و همچنین مقبولیت امام رضا علیه السّلام در میان شیعیان و نیز برتری علمی و اخلاقی حضرت، امامت ایشان را به خوبی ثابت می‌کند، گرچه وضعیت مسأله امامت در اواخر زندگی موسی بن جعفر علیه السّلام بسیار پیچیده و سخت بود، اما بیشتر اصحاب امام کاظم علیه السّلام جانشینی امام رضا علیه السّلام را از طرف آن حضرت پذیرفتند.

شیخ مفید نام دوازده تن از این صحابه را که روایاتی در موضوع تعیین امام رضا علیه السّلام به جانشینی پدر بزرگوارش نقل کرده‌اند، ذکر می‌کند که مهمترین آنها: داود بن کثیر الرقّی، محمد بن اسحاق بن عمّار، علی بن یقطین و محمد بن سنان می‌باشند. «۱»

شیخ پس از آن، روایات مذکور را به تفصیل آورده است. مجموع آنچه در این زمینه گرد آمده، توسط شیخ صدوق و برخی از متأخران بوده است. «۲»

اختلافی که پس از شهادت امام صادق علیه السّلام در مسأله جانشینی آن حضرت به وجود آمد، سبب شد تا این بار پس از شهادت

امام کاظم علیه السّلام، اصحاب، در موضوع جانشینی دقّت و احتیاط بیشتری به خرج دهند و قبل از شهادت آن حضرت، درباره شناخت او اصرار بورزند.

نصر بن قابوس می‌گوید: به ابو ابراهیم (موسی بن جعفر) عرض کردم: من از پدر شما درباره جانشینش سؤال کردم، شما را معرفی فرمود (فأخبرنی انّک انت هو).

پس به عرض آن حضرت رساندم که وقتی حضرت صادق علیه السّلام به شهادت رسید، میان مردم اختلاف افتاد (ذهب النّاس یمینا و شمالا). من و دوستانم شما را برگزیدیم، اینک ما را مطلع فرمایید که چه کسی جانشین شما خواهد بود؟ امام علیه السّلام، فرزند خود علی را معرفی کرد. «۳»

با این حال باز به دلیل تقیّه و نیز فرصت طلبی اشخاصی که اموالی از طرف

---

(۱). الارشاد، ص ۳۰۴

(۲). عیون اخبار الرضا، ج ۱ صص ۱۷- ۲۷؛ مسند الامام الرضا، ج ۱، صص ۱۸- ۳۷ و نک: روضهٔ الواعظین، ج ۱، ص ۲۲۲

(۳). الکافی، ج ۱، ص ۳۱۳؛ رجال کشی، ص ۴۵۱

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۲۸

کاظم علیه السّلام از شیعیان گرفته بودند و همچنین وجود برخی از روایات نادرست که در آنها علایمی را برای منحرف ساختن اذهان از امام علیه السّلام، شناسانده بودند، مشکلاتی به وجود آمد. این در حالی بود که امام کاظم علیه السّلام در مدینه، میان شیعیان و علویان- که شمار فراوانی از آنان شاهد و ناظر جریان بودند- امام رضا علیه السّلام را به جانشینی خود منصوب فرمود. «۱»

آنگونه که مرحوم طبرسی روایت کرده: اشکال اصلی از سوی کسانی بود که در آخرین حبس امام که منجر به شهادت آن حضرت شد، اموالی نزدشان جمع شده بود.

عبارت طبرسی در این باره چنین است:

سبب ظاهری این اشکال‌تراشی‌ها طمع در اموال و ودایعی بود که در زمان زندانی بودن امام کاظم علیه السّلام پیش بعضی از اصحاب آن حضرت جمع شده بود، این موضوع آنان را به انکار وفات آن حضرت و ادّعای زنده بودن او و انکار جانشینی برای وی و انکار نص درباره امام بعدی واداشت. «۲»

شاهد سخن طبرسی روایتی است که کشّی نقل کرده و در آن آمده است که، سی هزار دینار نزد دو وکیل امام کاظم علیه السّلام بنام حیّان سرّاج و شخصی دیگر بود. زمانی که امام علیه السّلام در زندان بود، آنها با این پول خانه و غلّات خریدند و وقتی خبر رحلت امام علیه السّلام به آنها رسید، وفات آن حضرت را انکار کرده و در میان شیعه شایع کردند که امام کاظم علیه السّلام نمرده است؛ زیرا او قائم آل محمّد است (أذاعا فی الشّیعهٔ انّه لا یموت لانّه هو القائم). در پایان روایت تصریح شده است که برای شیعیان روشن شد این دو نفر به خاطر خوردن اموالی که پیش ایشان بوده، این شایعه را درست کرده‌اند. «۳»

یکی دیگر از علل پیدایش این انحراف، چنانکه پیش از آن نیز درباره بعضی از امامان پیش آمده بود، مفهوم «قائم» و «مهدی» بود که در میان شیعه از قوت زیادی برخوردار بود، گرچه باید گفت که در منابع اهل سنت هم فراوان وجود داشت. این انحراف در مواردی ناشی از فرصت طلبی و سودجویی اشخاص نبود، بلکه در

---

(۱). عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۸

(۲). إعلام الوری، ص ۳۰۳

(۳). رجال کشی، ص ۴۶۰

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۲۹

مواردی به دلیل اعتقاد به مهدی آل محمد و نشناختن مصداق واقعی آن، دچار این کج‌روی و انحراف می‌شدند. ناگفته نماند که وجود رگه‌هایی از غلوّ نیز در پیدایش این کج‌روی بی‌تأثیر نبود، به هر حال، مسأله مهدویت امام کاظم علیه السّلام نیز پس از شهادت آن حضرت، به این معنا که او هنوز زنده است و غیبت اختیار فرموده، از طرف عدّه‌ای ترویج می گردید.

شیخ مفید در کتاب «الفصول المختاره» جناح‌بندیهایی را که پس از رحلت امام کاظم علیه السّلام در میان شیعیان پدید آمد، تشریح کرده است. پیش از وی سعد بن عبد الله اشعری نیز شبیه همین مطالب را در «المقالات و الفرق» آورده است. نقل تمامی مطالب آنها در این مختصر امکان‌پذیر نیست، امّا اشاره کوتاهی بدان، خالی از فایده نخواهد بود.

پس از شهادت امام کاظم علیه السّلام دو گرایش عمده بنامهای «قطعیّه» و «واقفیه» پدید آمد. قطعیّه رحلت امام کاظم علیه السّلام را تأیید کرده و امامت امام رضا علیه السّلام را پذیرفت. «۱» اما گرایش واقفیه به بهانه باور نداشتن به درگذشت امام کاظم علیه السّلام بر اعتقاد به امامت یا مهدویت آن حضرت باقی ماند. شهرستانی قطعیّه را با اثنی‌عشریه که به امامت ائمه پس از امام رضا علیه السّلام تا امام دوازدهم اعتقاد دارند، یکی دانسته است.

به هر روی باور به مهدویّت یا قائمیت امام کاظم علیه السّلام سبب پیدایش انحراف در شیعه گردید و کسانی بدون امام و در واقع سر در گم رها شدند. «۲» نتیجه این انحراف این شد که شخصی از غلات به نام محمد بن بشیر از موقعیت استفاده کرده و فرقه‌ای به نام «ممطوره» به وجود آورد که به حلول و تناسخ عقیده داشت و محرّمات را مباح می‌شمرد. این نام را که بر گفته از کلاب ممطوره است، «۳» علی بن اسماعیل یکی از متکلّمان شیعی بدانان نهاد که بعدها بدان نام شهرت یافتند. «۴» اشعری جزئیاتی از عقائد

---

(۱). نک: الفرق بین الفرق، بغدادی، تحقیق: محمد زاهد الکوثری، ص ۴۰. الملل و النّحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۱۵۰؛ اصطلاح قطعیّه، بعدها تا زمان امام زمان علیه السّلام به اثناعشریه اطلاق می‌شد.

(۲). امام رضا علیه السّلام در روایتی سرنوشت آنها را اینگونه بیان فرمود: یعیشون حیاری و یموتون زنادقهٔ (در حیرت زندگی می کنند و نهایت در حال کفر می‌میرند).

(۳). سگهایی که به وسیله آب باران خیس شده‌اند، لانّ الکلاب اذا اصابها المطر فهی انتن من الجیف.

(۴). نک: الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۵۰؛ تعلیقات مقالات و الفرق از مشکور، ص ۲۳۹

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۳۰

آنان را آورده و می‌افزاید: مذاهبهم فی التّفویض مذاهب الغلاهٔ المفرطهٔ؛ عقاید اینها در تفویض- واگذاری اختیارات خداوند به امامان- عین عقاید غلات است. این فرقه تا زمان تألیف کتاب اشعری باقی بوده‌اند. «۱»

هم اشعری و هم مفید به پیدایش اعتقاد دیگری دایر بر این که «ائمه بعدی تنها امرای امام کاظم علیه السّلام هستند، چون او هنوز زنده و غایب است» اشاره کرده‌اند که بنیاد آن نیز مهدویّت است. «۲»

گفتنی است که این زمان، زمانی بود که فرهنگ و معارف شیعی در شکل کامل و گسترده‌ای در میان شیعه روشن شده بود. از این رو، این قبیل انحرافات جزئی تأثیری در اصل تشیّع نداشت. از زمان امام باقر علیه السّلام به بعد و نیز توسط امام صادق و امام کاظم علیهما السّلام شمار فراوانی از شیعیان چنان پرورش یافتند که هر کدام اسطوانه‌ای در فقه و کلام شیعی به حساب می‌آمدند. از سوی دیگر، بیشتر منحرفین از افراد ضعیف النفسی بودند که جز در شرایط خاصی زمینه رشد نداشتند. افرادی چون هشام بن حکم،

هشام بن سالم، یونس بن عبد الرّحمن و علی بن اسماعیل از بزرگانی بودند که به طور عمده مانع رسوخ انحرافات در مذهب شیعه شده و از آن پس فرهنگ حدیثی شیعه را با کمک اصول تألیف شده، حفظ کردند. این وضعیت تا زمانی که مرحوم کلینی و صدوق به جمع‌آوری منظم آن اصول پرداختند، ادامه داشت.

مسأله ولایتعهدی

مهمترین فصل تاریخی زندگی امام رضا علیه السّلام جریان ولایتعهدی آن حضرت است. در این مختصر می‌کوشیم تا گوشه‌هایی از آن را روشن کنیم. مهمترین نکات اساسی مربوط به مسأله ولایتعهدی امام رضا علیه السّلام عبارتند از:

۱- هدف مأمون از ایجاد این جریان. ۲- موضع امام رضا علیه السّلام در ناکام گذاشتن مأمون در رسیدن به این هدف.

---

(۱). المقالات و الفرق ص ۹۳ و بنا به روایت کشّی (ص ۴۶۰) تا زمان امام عسکری علیه السّلام بوده‌اند.

(۲). الفصول المختاره، ص ۲۵۴؛ المقالات و الفرق، ص ۹۰

این مسأله به طور فراگیر توسط استاد عزیز و گرانقدر ما علامه سید جعفر مرتضی در کتاب پرارزش «الحیاة السیاسیة للامام الرضا» توضیح داده شده است. ما با رعایت اختصار می‌کوشیم تا اساسی‌ترین نکات این مسأله را به دست دهیم.

استاد در کتاب خود یازده نکته را به عنوان انگیزه‌های اقدام مأمون ارائه داده و برای هر کدام شواهد و قرائنی آورده‌اند. «۱» آن مقدار که ما در اینجا به ذکر آن خواهیم پرداخت مطالبی است که می‌توان از کلمات خود مأمون و یا امام رضا علیه السّلام در این باره استفاده کرد. برای تفصیل بیشتر، خوانندگان را به مطالعه آن کتاب ارجاع می‌دهیم.

هدف مأمون از طرح مسأله ولایتعهدی

آنچه از ظاهر رفتار مأمون به دست می‌آید آن است که وی با ظرافت خاصی کوشید تا وانمود کند که در این اقدام، خلوص نیت دارد و از سر حق باوری نسبت به حق علویان و نیز علاقه وافری به امام رضا علیه السّلام دارد دست به این کار زده است. ظاهرسازی مأمون به اندازه‌ای ماهرانه انجام گرفت که حتی بعدها، آنگونه که اربلی به سید بن طاووس نسبت داده و خود نیز تمایل آشکاری بدان نشان داده، در مسأله شهادت امام، مأمون مبری دانسته شده و به عنوان یک فرد شیعه و یا متمایل به امام شناسانده شده است. «۲» بخوبی روشن است که واگذاری خلافت به یک علوی، آن هم در شرایطی که خلفای عباسی علویان را به شدیدترین وجهی سرکوب می‌کردند، می‌تواند هر انسانی را درباره مأمون به اشتباه بیندازد. به نظر می‌رسد که دو بزرگوار مذکور هم به این اشتباه افتاده باشند. «۳»

با نگاهی به کلمات مأمون و نیز خود امام علیه السّلام و حتی برخی از اصحاب و شیعیان آن حضرت، می‌توان حقیقت ماجرا را دریافت. آنچه که باید مورد توّجه قرار گیرد آن است که مأمون از نبوغ سیاسی بالایی برخوردار بوده و با تمامی مشکلاتی که از آغاز

---

(۱). حیاة السیاسیة للإمام الرضا، (چاپ بیروت)، صص ۲۱۲- ۲۴۲

(۲). کشف الغمّه، ج ۲، ص ۲۸۲- ۲۸۳

(۳). اخیرا آقای سید حسن امین نیز ضمن رساله‌ای همان باور را از لحاظ تاریخی بحث و مورد تأیید قرار داده است.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۳۲

خلافتش بر سر راهش قرار گرفته بود، توانست مرحله به مرحله مبارزه کرده و پایگاه خود را نیرومند و حاکمیت خود را استوار سازد.

نکته دیگری که ورای ظاهرسازی مأمون، و نسبت به موضع مذهبی وی باید مورد توجه قرار گیرد، آن است که در میان گرایشات مهم مذهبی موجود در عصر مأمون، غیر از شیعیان امامی و زیدی، می‌توان از اهل حدیث و معتزله نیز نام برد. اهل حدیث به عنوان یک فرقه عثمانی، موضع مخالفی با امیر المؤمنین علیه السّلام داشتند، ولی در میان معتزله، بر خلاف قدمایشان در بصره که عثمانی مذهب بودند، در بغداد گرایش مثبتی نسبت به امیر المؤمنین علیه السّلام پیدا شد. این مسأله سبب گردید تا اتهام تشیّع از طرف اهل حدیث نسبت به کسانی که نظر مثبتی به امام علی علیه السّلام از خود نشان می‌دادند شروع شود. بدین ترتیب بود که معتزلیان متهم به تشیّع شدند، تشیعی که از نظر اهل حدیث جز به معنای داشتن نظر مساعد به امیر مؤمنان علیه السّلام و حتی اعتقاد به خلافت ایشان به عنوان چهارمین خلیفه، چیز دیگری نبود. گرچه بعدها در فرهنگ علمای رجال تغییراتی در این مفهوم به وجود آمد که اینجا محل بحث آن نیست. «۱»

در آن روزگار بازار تهمت به تشیّع در میان سنیان چنان گرم شد که شخص مأمون نیز شیعه معرفی شد و در منابع به همین مذهب شناسانده شد.

گفته شده که او علی علیه السّلام را مقدّم بر تمام خلفا می‌دانست. این امر سبب شد تا مأمون در تاریخ به عنوان یک فرد شیعی تمام عیار مطرح شود. «۲» لازم است اشاره شود که پذیرش چنین مسأله‌ای درباره مأمون، به عنوان یک فرد معتزلی و دارای چنین اعتقادی نسبت به امیر مؤمنان علیه السّلام، منافاتی با مشی سیاسی او در موضوع امام رضا علیه السّلام و استفاده از آن حضرت در بازیهای سیاسی ندارد؛ گرچه می‌توان احتمال داد که حتی آن عقاید نیز، چیزی جز یک نمایش سیاسی نبوده است. به هر روی بحث بیشتر در این زمینه به نیات باطنی افراد برمی‌گردد که مورخ نمی‌تواند بر آن واقف شود.

---

(۱). در تاریخ تشیع در ایران تا قرن دهم هجری، فصلی را به گونه‌های مختلف تشیع اختصاص داده و در این باره به تفصیل بحث کرده‌ایم.

(۲). مروج الذّهب، ج ۳، صص ۴۱۷- ۴۵۴؛ کامل ابن اثیر، ج ۶، ص ۴۰۸. بحث خاصی را با عنوان گرایش شیعی مأمون در تاریخ تشیع در ایران تا قرن دهم، ج ۲، صص ۲۷۹- ۲۸۰ آورده‌ایم.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۳۳

به هر روی هدف مأمون از این اقدام چه بوده است؟

مأمون در برابر اعتراضی که از سوی هوا خواهان حکومت عباسی در مسأله ولایتعهدی امام رضا علیه السّلام به او شد، مطالبی را بیان کرد که خطوط اصلی سیاست او را در این باره روشن می‌سازد:

فقال المأمون قد کان هذا الرّجل مستترا عنّا یدعوا الی نفسه فاردنا ان نجعله ولیّ عهدنا لیکون دعاءه لنا و لیعترف بالملک و الخلافة لنا و لیعتقد فیه المفتونون به انّه لیس ممّا ادّعی فی قلیل و لا کثیر و انّ هذا الأمر لنا من دونه و قد خشینا ان ترکناه علی تلک الحالة ان ینفتق علینا منه ما لا نسدّده و یأتی علینا منه ما لا نطیقه و الان فاذ قد فعلنا به ما فعلناه و أخطأنا فی امره بما اخطأنا و اشرفنا من الهلاک بالتّنویه به علی ما اشرفنا فلیس یجوز التّهاون فی امره و لکنّا نحتاج ان نضع منه قلیلا قلیلا حتّی نصوّره عند الرّعایا بصورة من لا یستحقّ لهذا الأمر ثمّ ندبّر فیه بما یحسم عنّا موادّ بلائه. «۱»

مأمون گفت: این مرد کارهای خود را از ما پنهان کرده و مردم را به امامت خود می‌خواند. ما او را بدین جهت ولیعهد قرار دادیم

که مردم را به خدمت ما خوانده و به سلطنت و خلافت ما اعتراف نماید و در ضمن، فریفتگانش بدانند که او آنچنان که ادّعا می‌کند نیست و این امر (خلافت) شایسته ما است نه او، و همچنین ترسیدیم اگر او را به حال خود بگذاریم در کار ما شکافی به وجود آورد که نتوانیم آن را پر کنیم و اقدامی علیه ما بکند که تاب مقاومتش را نداشته باشیم. اکنون که با وی این رویّه را پیش گرفته و در کار او مرتکب خطا شده و خود را با بزرگ کردن او در لبه پرتگاه قرار داده‌ایم، نباید در کار وی سهل انگاری کنیم، بدین جهت باید کم کم از شخصیّت و عظمت او بکاهیم تا او را پیش مردم بصورتی درآوریم که از نظر آنها شایستگی خلافت را نداشته باشد، سپس درباره او چنان چاره‌اندیشی کنیم که از خطرات او که ممکن بود متوجه ما شود جلوگیری کرده باشیم.

مأمون در آغاز سخنش هدف خود از این اقدام را خاطر نشان کرده است، بدین معنی که اگر امام رضا علیه السّلام ولایتعهدی او را بپذیرد، الزاما مشروعیت خلافت بنی عباس

---

(۱). عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۶۷- ۱۶۸

را پذیرفته است. این نکته که علویان خلافت عبّاسیان را به رسمیّت بشناسند، خود امتیاز بزرگی برای آنها به حساب می‌آمد. بدین ترتیب اختلاف و دشمنی دیرینه‌ای که میان این دو خاندان وجود داشت، خود به خود و به نفع عبّاسیان از بین می‌رفت.

نکته دیگر این که با آوردن امام رضا علیه السّلام در تشکیلات خلافت، فعالیّتهای آن حضرت کنترل و محدود شده و او دیگر نمی‌توانست خود را امام معرفی نماید، زیرا در این صورت مردم را نه تنها به پذیرش ولایتعهدی خود، بلکه حتی برای خلیفه‌ای که جانشینی او را پذیرفته بود می‌بایست دعوت نماید. بدین ترتیب جنبه استقلالی عنوان امامت آل علی برای همیشه از بین می‌رفت.

نکته سوم این که مقام و منزلت امام رضا علیه السّلام با پذیرفتن ولایتعهدی مأمون کاستی یافته و از چشم طرفدارانش خواهد افتاد و دیگر کسی او را به عنوان یک چهره منزّه و مقدس نخواهد شناخت و معلوم خواهد شد که آنچه او ادعا می‌کند نه کم و نه زیاد هیچ ندارد.

ابو صلت هروی نیز در تعلیل واگذاری ولایتعهدی به امام رضا علیه السّلام می‌گوید:

جعل له ولایهٔ العهد لیری النّاس انّه راغب فی الدّنیا فیسقط محلّه من نفوسهم «۱» ولایتعهدی را به امام واگذاشت تا به مردم نشان بدهد که او دنیا خواه است و بدین ترتیب موقعیت معنوی خود را پیش از آنها از دست بدهد.

واقعیت این است که مردم همواره احترام خاصّی به علویان به ویژه امامان شیعه قائل بودند و این خود سبب شده بود به آنان اعتقاد و اعتماد بیش از حدّی معمول داشته باشند. هاله‌ای از تقدس که امامان را فرا گرفته بود، همه را در برابر آنان به خضوع واداشته و یک نوع تسلیم درونی را برای مردم نسبت بدانان به وجود آورده بود. مأمون می‌کوشید تا به شکلی این قداست را به هم در ریخته و حد اقل آنها را چون سایر مردمی که وقتی به حکومت رسیدند مرتکب ظلم و فساد می‌شوند، نشان دهد.

این مسأله را قفطی در کتاب خود شکل روشنی نشان داده است. «۲» از آنجایی که خود

---

(۱). عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۴۱

(۲). تاریخ الحکماء، ص ۲۲۱- ۲۲۲ به نقل از حیاهٔ الامام الرضا، ص ۲۲۲

خلافت و سیاست از نظر مردم، نوعی آلودگی تلقی می‌شد، وارد ساختن یک شخص مهذّب در آن، خود بخود باعث کاهش اثر وجودی او می‌گردید. این مسأله که زهد با خلافت نمی‌سازد آن هم خلافتی که عبّاسیان بنیان‌گذار آن بودند، موقعیت و منزلت

امـام را تنزّل می‌داد؛ از این رو به عنوان اعتراض، به امـام گفته می‌شـد: شـما با آن همه اظهار زهـد در دنیا چرا ولایتعهـدی مأمون را پذیرفتید؟ امام می‌فرمود: قد علم الله کراهتی «۱» (خدا می‌داند که من از این امر چقدر کراهت داشتم).

ورای اهـدافی که ذکرش رفت از نکات دیگری نیز می‌توان یاد کرد و آن این که مأمون با این روش، بهتر می‌توانست امام رضا علیه السّـلام را کنترل نمایـد. بدین ترتیب برای وی- که امام در چنگال خود داشت- مراقبان و محافظان زیادی گذاشـته بود تا اخبار امام رضا علیه السّـلام را به وی برساننـد. «۲» این مسأله، سـبب جـدایی امام از شـیعیان واقعی خود نیز گردیـده بود. اسـتفاده از طرفداران علویان با آوردن امام رضا علیه السّـلام در تشـکیلات خلافت، پس از آن که عباسـیان به خاطر جنگ مأمون با برادرش امین، از دور او پراکنده شده بودند، امری بس مهم درباره تهدید و در نتیجه جلب آنها به سوی مأمون می‌توانست باشد. «۳»

گرفتاری مأمون در مقابل قیامهای علویان، از مسائلی بود که او باید به شـکلی آن را حل می‌کرد، لذا در نامه‌ای که بعدها به عبد الله بن موسـی نوشت تا او را به جای برادر ولایتعهدی دهد، چنین آمده: ما ظننت انّ احدا من آل ابی طالب یخافنی بعد ما عملته بالرّضا. «۴» فکر نمی‌کنم پس از واگذاری ولایتعهدی به امام رضا، کسی از آل ابی طالب از من بترسد.

البته او فریب نخورد و مأمون را متهم به قتل برادرش امام رضا علیه السّـلام کرد. آوردن امام رضا علیه السّـلام به بهانه ولایتعهـدی از نظر توده مردم می‌توانست او را از اتهام قتل

---

(۱). بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۳۰؛ علل الشرایع، ص ۲۳۸؛ حیاة الامام الرضا، ص ۲۴۴

(۲). عیون اخبار الرضا، ج ۲، صص ۱۵۱- ۱۵۲؛ حیاة الامام الرضا، ص ۲۱۳- ۲۱۴

(۳). الصّلة بین التشیّع و التصوّف، ص ۲۲۳- ۲۲۴

(۴). مقاتل الطالبیین، ص ۶۲۸؛ افرادی از علویین که در پایان قرن دوم هجری شورش کردنـد عبارت بودنـد از: محمد بن ابراهیم بن اسـماعیل که ابو السـرایا فرمانـدهی که سـپاهش را بر عهده داشت؛ ابراهیم بن موسـی بن جعفر در یمن؛ زید بن موسـی بن جعفر در بصره. نک: مسند الامام الرضا، ج ۱، صص ۵۰- ۵۱

حضـرتش کاملاـ تبرئه نمایـد، او بالاـخره توانست بـا وانمود کردن علاقه و محبت خویش نسـبت به امام رضا علیه السّـلام- که برای بخشی از مردم قابل قبول بود- او را به شهادت رسانده و کسی هم به ظاهر متوجه خیانت او نگردد. «۱»

عکس العمل امام علیه السّلام

یک طرف مسأله مأمون بود که اهـداف او را از آوردن امام به خراسان و سپردن ولایتعهـدی به آن حضـرت بیان کردیم. اکنون باید از عکس العمل امام علیه السّلام در این باره سخن بگوییم.

الف: آنچه به عنوان اولین عکس العمـل در این باره از طرف امام نشان داده شـد این بود که آن حضـرت ابتـدا از آمـدن به خراسان سرباززد. طبیعی بود که نفس این عمـل می‌توانست برای مأمون یک پیروزی به حساب آیـد. امام تا آنجا مخالفت کرد که رجاء بن ابی ضحاک که از طرف مأمون آمده بود، مجبور شد امام را به زور به مرو ببرد.

کلینی از یاسـر خادم و ریّان بن صلت نقل کرده که: وقتی کار امین پایان یافت و حکومت مأمون استقرار پیدا کرد، او نامه‌ای به امام علیه السّـلام نوشت و از آن حضـرت خواست تا به خراسان بیاید. امام هرگز به درخواست او جواب مساعد نمی‌داد: فلم یزل المأمون یکـاتبه فی ذلـک حتّی علم أن لاـ محیص له و لاـ یکفّ عنه؛ «۲» مـأمون پیوسـته در این بـاره نامه‌نگـاری می‌کرد تـا آن که امام راه گریزی ندید. چرا که مأمون دست‌بردار نبود.

صدوق از معول سجستانی آورده: زمانی که برای بردن امام رضا علیه السّلام به خراسان پیکی به مدینه آمد، من در آنجا بودم. امام به منظور وداع از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله وارد حرم شد، او را دیدم که چندین بار از حرم بیرون می‌آمد و دوباره به سوی مدفن پیغمبر بازمی‌گشت و با صدای بلند گریه می‌کرد. من به امام نزدیک شده و سلام کردم و علّت این موضوع را از آن حضرت جویا شدم. در جواب فرمود: من از جوار جدّم بیرون رفته و در غربت از دنیا خواهم رفت. «۳»

---

(۱). نک: حیاة الامام الرضا، ص ۲۴۱، به بعد.

(۲). الکافی، ج ۱، ص ۴۴۸؛ مسند الامام الرضا، ج ۱، ص ۶۴

(۳). عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۱۸

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۳۷

افزون بر این، وقتی که امام علیه السّلام می‌خواست به خراسان برود، هیچ‌کدام از افراد خانواده‌اش را به همراه نبرد و این خود دلیل روشنی بود بر این که این مسافرت از نظر آن حضرت، هیچ آینده روشنی نداشته و سفری از روی امید نیست.

از حسن بن علی وشّاء نقل شده که امام به من فرمود:

إنّی حیث أرادوا الخروج بی من المدینة جمعت عیالی فأمرتهم ان یبکوا علیّ حتّی أسمع، ثمّ فرّقت فیهم اثنی عشر ألف دینار قلت: أمّا إنّی لا أرجع الی عیالی أبدا؛ «۱» موقعی که می‌خواستند مرا از مدینه بیرون ببرند، افراد خانواده‌ام را جمع کرده و دستور دادم برای من گریه کنند تا گریه آنها را بشنوم. سپس در میان آنها دوازده هزار دینار تقسیم کرده و گفتم من دیگر به سوی شما باز نخواهم گشت.

چنین برخوردی بی‌تردید می‌توانست کسانی را که درک درستی داشتند، به ویژه شیعیان را که در ارتباط مستقیم با امام بودند متوجه سازد که امام به اجبار این مسافرت را پذیرفته است. به طوری که آن حضرت بعدها این مسأله را برای یاران نزدیک خود بیان فرموده است. از جمله از عبد السلام هروی نقل شده:

و اللّه ما دخل الرّضا علیه السّلام فی هذا الأمر طائعا؛ «۲» قسم به خدا امام رضا علیه السّلام به میل خود در این امر وارد نشد.

به هر روی امام علیه السّلام را از مدینه بیرون آورده و از طریق بصره به فارس و از آنجا به خراسان آوردند. «۳»

در آنجا بود که مأمون درخواست خود را مبنی بر سپردن خلافت به امام رضا علیه السّلام مطرح کرد و پس از اصرار فراوان مأمون و استنکاف امام از پذیرفتن آن، در نهایت ولایتعهدی بر آن حضرت تحمیل شد. همانگونه که استاد جعفر مرتضی به تفصیل بحث کرده، عرضه خلافت به آن حضرت جدّی نبود، درست همانطور که تهدید قتل امام از طرف مأمون در صورت نپذیرفتن ولایتعهدی، می‌تواند دلیل قانع

---

(۱). عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۱۹؛ اثبات الوصیه، ص ۲۰۳؛ مسند الامام الرضا، ج ۱، جزء ۲، ص ۱۶۹

(۲). عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۴۰

(۳). کتابی ویژه درباره جغرافیای تاریخی مسیر هجرت امام رضا (ع) به خراسان تألیف شده که دوستداران آگاهیهای بیشتر در این زمینه به آن کتاب مراجعه کنند.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۳۸

کننده‌ای بر این ادعا باشد. «۱» زیرا تهدید به قتل با ارادتی که مأمون از وجهه نظر اعتقادی نسبت به امام از خود نشان می‌داد، قابل جمع نیست. اگر او واقعا به آن حضرت اعتقاد داشت، صحیح نبود که او را از خواندن نماز عید بازگرداند.

به هر روی اصرار مأمون در مسأله پذیرش ولایتعهدی از طرف امام رضا علیه السّلام توأم با تهدید قتل آن حضرت در صورت مخالفت، امام را در وضعیتی قرار داد که از پذیرفتن آن ناچار بود. «۲» در عین حال امام نهایت کوشش خود را به کار گرفت تا مأمون به اهداف مورد نظر خویش از این سیاست نرسد. این کوششها تنها پس از دو ماه جرّ و بحثی که بین امام و مأمون جریان داشت به انجام رسید، «۳» این در حالی بود که امام «باک حزین» بود. «۴»

زمانی که تلاش امام برای نیامدن و نپذیرفتن ولایتعهدی سودی نبخشید، امام در پی بی‌آن شد تا از این مسأله در جهت اهداف سیاسی خویش بهره ببرد. در این باره نکته مهم آن بود که امام این اقدام مأمون را، به عنوان اقدامی در شناخت حق علویان در امر خلافت نشان دهد. آگاهیم که تا آن زمان خلفای عباسی چنین حقّی را برای علویان نپذیرفته بودند. این اقدام به خوبی می‌توانست بطلان اقدامات خلفای پیشین را در خلاف این جهت؛ اعم از اموی و عبّاسی نشان دهد. و لذا امام فرمود:

الحمد للّه الّذی حفظ منّا ما ضیّع النّاس و رفع منّا ما وضعوه حتّی لقد لعنّا علی منابر الکفر ثمانین عاما و کتمت فضائلنا و بذلت الأموال فی الکذب علینا و الله یأبی لنا الّا ان یعلی ذکرنا و یبیّن فضلنا. «۵»

سپاس خدای را که آنچه مردم از ما تباه کرده بودند، حفظ فرمود و قدر و منزلت ما را که پایین برده بودند، بالا برد. هشتاد سال بر بالای چوبهای کفر ما را لعن و نفرین کردند، فضایل ما را کتمان نمودند و داراییهایی در دروغ بستن به ما هزینه شد و

---

(۱). حیاة الامام الرضا، صص ۲۸۵- ۲۹۸؛ درباره اجبار امام به پذیرش ولایتعهدی نک: علل الشرایع، ج ۱ ص ۲۲۶- ۲۳۸؛ عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۳۹؛ امالی صدوق، ص ۴۳؛ بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۲۹؛ مجموعة الآثار، ص ۲۱۶

(۲). نک: مقاتل الطالبیین، ص ۳۷۵

(۳). عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۴۸

(۴). ینابیع المودّه، ص ۲۸۴

(۵). عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۶۲

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۳۹

خداوند، جز بلندی یاد ما و آشکار شدن فضل ما را نخواست.

در نخستین جلسه‌ای که به منظور معرفی امام به عنوان ولیعهدی برپا گردید، آن حضرت همین تعبیر را به شکل مختصری بیان داشت:

انّ علیکم حقّا برسول الله صلّی اللّه علیه و آله و لکم علینا حقّ به، فاذا أدّیتم الینا ذلک وجب علینا الحقّ لکم. «۱»

به خاطر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله ما حقّی بر گردن شما و شما حقّی بر گردن ما دارید، پس اگر شما حق ما را به ما ادا کنید ما نیز حق شما را می‌دهیم.

آنچه جالبتر از این موارد به نظر می‌رسد، استدلالی است که امام علیه السّلام در برابر مأمون پیش از پذیرش پیشنهاد ولایتعهدی بدان تمسّک جست و او را تلویحا و به گونه‌ای خاص در بن بست قرار داد، آن گونه که مجبور شود یا از اساس منکر حقّ خلافت برای خود و پدرانش شود و یا دست از سر امام بر دارد. امام در برابر او فرمود:

ان کانت هذه الخلافة لک و اللّه جعلها لک فلا یجوز أن تخلع لباسا البسک الله و تجعله لغیرک و ان کانت الخلافة لیست لک فلا یجوز لک ان تجعل لی ما لیس لک. «۲»

اگر این خلافت مال تو است و خدا آن را برای تو قرار داده است، در این صورت، جایز نیست لباسی را که خدا به تو پوشانده از خود خلع کرده و در اختیار دیگری قرار دهی و اگر مال تو نیست در این صورت جایز نیست آنچه را که مال تو نیست به دیگران

ببخشی.

همچنین امام برای خنثی کردن سیاست مأمون در بهره‌گیری از ولایتعهدی او، در مقام پاسخ از این که چرا ولایتعهدی را پذیرفتی؟ فرمود: به همان دلیلی که جدّم داخل شوری گردید. «۳»

و نیز فرمود: قد علم الله کراهتی لذلک، فلمّا خیّرت بین قبول ذلک و بین القتل اخترت القبول علی القتل. «۴»

خدا می‌داند که من از قبول این امر کراهت داشتم. ولی وقتی در وضعی قرار

---

(۱). مقاتل الطالبیین، ص ۳۷۵

(۲). عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۳۸- ۱۳۹؛ روضهٔ الواعظین، ص ۲۲۳

(۳). عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۴۰

(۴). عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۳۹

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۴۰

گرفتم که میان قبول ولایتعهدی یا قتل یکی را می‌بایست اختیار کنم، بناچار پذیرش ولایتعهدی را بر کشته شدن ترجیح دادم.

به هر حال امام را به پذیرش ولایتعهدی مجبور کردند و امام هم در برابر کوشید تا مانع از آن شود که مأمون به اهدافش برسد. در خطبه‌ای که آن حضرت پس از تثبیت ولایتعهدی خواندند، به نکات مهمی اشاره شده است. از جمله آن که فرمودند:

إنّ امیر المؤمنین عضّده الله بالسّداد و وفّقه للرّشاد، عرف من حقّنا ما جهله غیره ...

و انّه جعل الیّ عهده و الإمرة الکبری ان بقیت بعده. «۱»

امیر المؤمنین (؛ یعنی مأمون) که خدا او را در رفتن راه راست کمک کند و در استقامت امرش توفیق دهد، آنچه از حق ما را که دیگران انکار کرده بودند به رسمیّت شناخت. او ریاست کل و خلافت را برای من واگذاشت اگر بعد از او زنده ماندم.

گرفتن اعتراف از مأمون بر این که «خلافت حقّ اهل بیت است» جزو نکات اساسی این مسأله بود که امام آن را دنبال می‌کرد؛ زیرا بر عکس آنچه مأمون می‌خواست امام رضا علیه السّلام را به تأیید خلافت خود وادارد، خود مجبور شده بود امامت اهل بیت را تأیید کند. این تعبیر هم که اگر من بعد از او بمانم، با توجه به این که سن امام قریب بیست سال بیش از مأمون بود، نشان می‌داد که امام بر آن است تا نیت ناخالص مأمون را آشکار کند.

افزون بر آنچه گذشت امام شرط کرد تا در صورت پذیرش ولایتعهدی، هیچ‌گونه مداخله‌ای در امور سیاسی و جاری نداشته باشد:

و أنا أقبل ذلک علی انّی لا اوّلی أحدا و لا اعزل أحدا و لا انقض رسما و لا سنّة و أکون فی الأمر من بعید مشیرا. «۲»

من این امر را می‌پذیرم با این شرط که کسی را به کاری نگمارم، کسی را از

---

(۱). عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۴۶

(۲). عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۴۸؛ و نک: نور الابصار، ص ۱۴۳؛ الارشاد ص ۳۱۰؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۸۷؛ روضهٔ الواعظین، ص ۲۲۴- ۲۲۵؛ اعلام الوری، ص ۳۲۰؛ بحار، ج ۴۹، ص ۳۴- ۳۵؛ حیاة الامام الرضا، ص ۳۴۷

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۴۱

مقامش عزل نکنم، رسم و روشی را نقض نکنم و فقط از دور، مورد مشورت قرار گیرم.

این شرط نشان می‌دهد که امام نمی‌خواست مسئولیت وضع موجود و کارهایی را که از طرف حکومت اعمال می‌شود به عهده بگیرد و کسانی گمان کنند که آن حضرت نظارت و یا دخالتی در امور دارد، در این صورت طبعا کسی او را متهم نمی‌کرد، زیرا

مسائلی که در کشور مطرح شده و دستوراتی که به مرحله اجرا در می‌آمد، به پای خود مأمون گذاشته می‌شد و این امتیاز بزرگی بود که امام علیه السّلام موفق شد از مأمون گرفته و بدین ترتیب مانع از آن شود که به خاطر حضورش در تشکیلات، بدنامی برای خود فراهم کند. از این رو خود می‌فرمود:

انّی ما دخلت فی هذا الامر الّا دخول الخارج منه. «۱»

من در این موقع داخل نشدم، مگر مانند داخل شدن کسی که از آن خارج است.

واقعیت این است که امام نمی‌توانست وضعیت ناهنجاری را که محصول نزدیک به دو قرن انحراف بود، بپذیرد. وقتی محمّد بن ابی عباد با لحن اعتراض‌آمیزی به آن حضرت گفت: چرا مسئولیت ولایتعهدی را نپذیرفته و از موقعیت استفاده نمی‌کنید (تا به ما هم نفعی برسد)؟ امام فرمود: اگر این کار به دست من بود و تو نیز همین موقعیت را نزد من داشتی، حقوق تو از بیت المال برابر حقوق مردم عادی می‌شد. (ما کانت نفقتک الّا فی کمّک و کنت کواحد من النّاس). «۲»

در اصل پذیرش ولایتعهدی بر جامعه‌ای که قادر نیست و قابل هم نیست که رهبری چنین امامی را که امام تشیع مذهبی است بپذیرد، نوعی کار عبث و بیهوده بوده و جز مانعی بر سر راه سیاستهای اصولی‌تری که امامان شیعه در پیش گرفته بودند، نمی‌توانست باشد.

امام رضا علیه السّلام و مأمون

در فاصله پذیرش ولایتعهدی تا شهادت امام، باید چند مسأله در روابط مأمون با آن

---

(۱). عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۳۸

(۲). عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۹۰

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۴۲

حضرت مورد بحث قرار گیرد.

الف: مأمون پس از آوردن امام رضا علیه السّلام به مرو، جلسات علمی متعددی با حضور افراد مختلف از علما تشکیل می‌داد. در این جلسات مذاکرات زیادی میان امام علیه السّلام و دیگران صورت می‌گرفت که به طور عمده در حول و حوش مسائل اعتقادی و فقهی بود. بخشی از این مذاکرات را طبرسی در کتاب خود فراهم آورده است. «۱»

هدف مأمون از تشکیل این محافل علمی، نشان از علم دوستی او یا تظاهر به آن بود. در اصل باید وی را از این زاویه متمایز از دیگر خلفای عبّاسی دانست، به ویژه که مذاق عقلی او و همراهیش با معتزله، او را بر آن می‌داشت تا در برابر اهل حدیث «۲» ایستادگی کرده و آنان را منکوب سازد. با این حال مسأله در اینجا خاتمه نمی‌یافت.

مأمون از تشکیل چنین جلساتی هدف دیگری نیز داشت. او می‌خواست با کشاندن امام به بحث، تصوّری را که عامّه مردم درباره ائمه اهل بیت علیهم السّلام داشتند و آنان را صاحب علم خاص مثلا از نوع «علم لدنّی» می‌دانستند، از بین ببرد.

مرحوم صدوق در این باره می‌گوید: مأمون اندیشمندان سطح بالای هر فرقه را در مقابل امام قرار می‌داد تا حجت آن حضرت را به وسیله آنان از اعتبار بیندازد و این به جهت حسد او نسبت به امام و منزلت علمی و اجتماعی او بود. اما هیچ‌کس با آن حضرت رو به رو نمی‌شد جز آن که به فضل او اقرار کرده و به حجتی که از طرف امام علیه او اقامه می‌شد، ملتزم می‌گردید. «۳»

در روایتی آمده: هدف مأمون از این کارها جلب نظر امام بود؛ اما آن حضرت به اصحاب خود فرمود: فریب ظاهرسازیهای او را نخورید، من به دست مأمون به شهادت خواهم رسید. «۴»

این مجالس که در اوائل به همین مقصود تشکیل می‌شد، به تدریج مشکلاتی را برای مأمون درست کرد. زمانی که مأمون متوجه شد، تشکیل چنین مجالسی برای وی

---

(۱). الاحتجاج، ج ۲، صص ۲۳۷- ۱۷۱ و نک: عیون اخبار الرضا، ج ۱، صص ۱۶۷- ۱۲۶؛ بحار، ج ۴۹، صص ۲۱۶- ۱۸۹

(۲). در مجالس اهل حدیث نیز شرکت می‌کرد نک: بحار، ج ۴۹، ص ۱۸۹

(۳). عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۵۲

(۴). همان، ج ۲، ص ۱۸۳؛ بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۸۹

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۴۳

خطرناک است، اقدام به محدود کردن امام کرد. از عبد السلام هروی نقل شده که به مأمون اطلاع دادند: امام رضا علیه السّلام مجالس کلامی تشکیل داده و بدین وسیله مردم شیفته آن بزرگوار می‌شدند. مأمون به محمّد بن عمرو طوسی مأموریت داد تا مردم را از مجلس آن حضرت طرد نماید. پس از آن امام در حق مأمون نفرین کرد و از جمله چنین فرمود: یا بدیع یا قویّ یا منیع یا علیّ یا رفیع! صلّ علی من شرّفت الصّلاة بالصّلاة علیه و انتقم لی ممّن ظلمنی و استخفّ بی و طرد الشّیعة عن بابی. «۱»

ای پدیدآورنده زمین و آسمانها، ای پروردگاری که دارای قدرت بی‌پایانی، ای پروردگاری که تغییر و تبدیلی در او راه ندارد، ای پروردگار بلند مرتبت، درود بفرست بر کسی که نماز را با صلوات و درود به او، شرافت دادی و از کسی که به من ستم روا داشت و مرا سبک کرد و شیعه مرا از در خانه من راند و متفرق کرد، انتقام مرا بگیر.

این مسأله به صورت یک دلیل عمده برای شهادت امام در آمد. احمد بن علی انصاری می‌گوید: از ابو صلت پرسیدم: چگونه مأمون راضی به قتل امام رضا علیه السّلام شد؟

ابو صلت گفت: ... مأمون ولایتعهدی را بدین جهت به امام رضا داد که به مردم نشان دهد آن حضرت رغبت به دنیا دارد، تا از چشم مردم بیفتد. اما وقتی از امام جز آنچه برتری او را بر مأمون نشان می‌داد چیزی برای مردم آشکار نمی‌شد، دست به دعوت و جلب متکلّمان تمامی سرزمینهای اسلامی زد تا به وسیله آنان، امام را از نظر علمی محکوم نماید و از این رهگذر، نقص آن حضرت میان عامّه مردم ثابت شود؛ ولی امام با هیچ عالم یهودی و نصرانی و ... روبرو نمی‌شد جز آن که بر او برتری می‌یافت و مردم می‌گفتند: آن حضرت شایسته‌تر از مأمون برای تصدی مقام خلافت است.

جاسوسان نیز چگونگی امر را به اطلاع او می‌رساندند. بدین ترتیب بود که مأمون دست به مسموم ساختن امام زد. «۲»

ب. از جمله اموری که سبب تیرگی روابط مأمون با امام گردید، رفتن آن حضرت به نماز عید بود. مأمون از امام خواست تا نماز عید را بخواند، امّا امام بر مبنای

---

(۱). عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۷۱

(۲). همان، ج ۲، ص ۲۴۱

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۴۴

شرایطی که در ابتدای ولایتعهدی با مأمون کرده بود از پذیرش اقامه نماز عید عذر خواست. مأمون اصرار کرد و امام ناچار قبول کرد و فرمود: پس من همچون رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به نماز خواهم رفت. مأمون نیز پذیرفت. مردم انتظار داشتند که امام رضا علیه السّلام همچون خلفا با آداب و رسوم خاصی از خانه خارج خواهد شد، اما شگفت زده دیدند که حضرت با پای برهنه در حالی که تکبیر می‌گوید به راه افتاد. امیران که با لباس رسمی و معمول این گونه مراسم آماده بودند، با دیدن این وضع، یکباره از

اسبها فرود آمده و کفش‌ها را از پا در آوردند و با گریه و تکبیرگویان پشت سر امام به راه افتادند.

امام در هر قدم که می‌رفت سه بار تکبیر می‌گفت. گفته‌اند که فضل به مأمون گفت:

ان بلغ الرّضا المصلّی علی هذا السّبیل افتتن به النّاس و الرّأی ان تسأله ان یرجع فبعث الیه المأمون فسأله الرّجوع فدعا ابو الحسن بخفّه فلبسه و رکب و رجع. «۱»

اگر امام رضا بدین صورت به مصلّی برسد، مردم فریفته او می‌شوند، بهتر آن است که از او بخواهی برگردد. پس مأمون فردی را فرستاد و از امام خواست که برگردد. آن حضرت کفش خود را خواست، آن را بپا کرد و سوار بر مرکب شد و بازگشت.

احساس خطری که مأمون از این حادثه کرده بود، او را به این فکر انداخت که وجود امام نه تنها دردی را برای او دوا نمی‌کند بلکه اوضاع را علیه او سخت تحریک خواهد کرد. از این رو مراقبانی برای آن حضرت گمارد تا به دقّت او را تحت نظر بگیرند و اخبارش را به مأمون برساندند تا مبادا اقدامی بر ضد مأمون انجام دهد.

مواردی از این قبیل گزارش دادنها درباره امام به مأمون وجود دارد. «۲»

ابو صلت می‌گوید: و کان الرّضا لا یحابی المأمون من حقّ و کان یحبیبه بما یکره فی أکثر أحواله فیغظه ذلک و یحقده علیه و لا یظهره له. «۳»

امام رضا علیه السّلام در بیان مسائلی که حق می‌دانست، از مأمون وحشتی نداشت و در اکثر اوقات به او چنان جواب می‌داد که ناراحتش می‌کرد. این وضع سبب غضب

---

(۱). الکافی، ج ۱، ص ۴۹۰؛ عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۴۹؛ روضهٔ الواعظین، صص ۲۲۷- ۲۲۸

(۲). نک: بحار، ج ۴۹، ص ۱۳۹؛ مسند الامام الرضا، ج ۱، ص ۷۷- ۷۸؛ عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۵۳، به نقل حیاهٔ الامام الرضا، ص ۲۱۴

(۳). عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۴۱

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۴۵

مأمون و ازدیاد عداوتش نسبت به آن حضرت می‌گردید. ولی غضب و عداوت خود را هرگز به امام آشکار نمی‌کرد.

شیخ مفید آورده است که امام در مجالس خصوصی با مأمون، او را نصیحت می‌کرد و از عذاب الهی بیم می‌داد و به خاطر کارهای خلافی که مرتکب می‌شد به نکوهش او می‌پرداخت. مأمون به ظاهر اندرزهای امام را می‌پذیرفت، ولی در واقع از این برخوردهای امام سخت ناراحت می‌شد. شیخ نمونه‌ای از اینگونه موارد نیز یاد کرده است. «۱»

در موارد دیگری نیز امام به صراحت اعمال امام را مورد انتقاد قرار می‌داد. از جمله زمانی که او به پیشروی نظامی در کشورهای غیر اسلامی مشغول بود، خطاب به مأمون چنین فرمود: چرا به فکر امّت محمّد صلّی اللّه علیه و آله نبوده و به اصلاح آنها نمی‌پردازی؟. «۲»

شهادت امام علیه السّلام

از مطالبی که در بالا- بدان اشاره شد، به دست می‌آید که مأمون از آوردن امام به مرو به نتایج مطلوبش دست نیافته بود. چنانچه وضع به همین منوال ادامه می‌یافت، به احتمال ضررهای غیر قابل جبرانی برای او در پی داشت. مأمون که از کشتن برادر خود برای رسیدن به خلافت خودداری نکرده بود و بعدها از کشتن وزیر خویش که برای رسیدن او به خلافت آن همه زحمت کشیده بود احساس نگرانی نکرد، این بار نیز همانند اجداد جنایتکار خود، به منظور حفظ خلافت، برای کشتن امامی دیگر از امامان شیعه اقدام

به توطئه کرده و آن حضرت را با سیاست بازیهای خاص خود به شهادت رساند. «۳» در عین حال به مردم چنان وانمود کرد که از رحلت امام بسیار غمگین و افسرده شده است، به طوری که سه شبانه روز حاضر به ترک آرامگاه امام نگردید. توسّل به تزویر توسط او چنان گیرا و ظاهر فریب بود که حتی اقلیتی از

---

(۱). الارشاد، (چاپ بیروت) ص ۳۱۵

(۲). نک: مسند الامام الرضا، ج ۱، ص ۷۴

(۳). مقاتل الطالبیین، ص ۳۳۷؛ الارشاد، ص ۳۱۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۴۶

علمای شیعه نیز حاضر به پذیرفتن شهادت آن حضرت به دست او نشده‌اند که اربلی از جمله آنهاست. «۱» این در حالی است که اکثریت علمای شیعه و در رأس آنها صدوق که مفصل‌ترین کتاب را درباره امام و اخبار مربوط به آن حضرت نگاشته، به صراحت و با استناد به روایات زیادی، شهادت امام به دست مأمون را پذیرفته‌اند. «۲»

امام علیه السّلام و تبلیغات ضدّ علوی

به یقین می‌توان گفت که از مهمترین مشکلات عبّاسیان در دوران خلافتشان، شورشهایی بود که توسط علویان علیه آنها برپا می‌شد. رهبری این شورشها را اوائل زیدیه عهده‌دار بودند. اندکی بعد اسماعیلیان هم به آنها پیوستند.

با گذشت دوران سفّاح که حتّی آن دوره نیز شامل یک قیام شیعی به نام علویان- قیام شریک بن شیخ المهری- در خراسان بود، در زمان منصور، مهدی، هادی، هارون و ... به طور مرتب و هر چند گاه، شورشهایی بر ضد خلافت عبّاسیان برپا می‌شد. از این رو بیشتری خلفای عبّاسی در سرکوبی علویان، بیرحمانه‌ترین رفتارها را در پیش می گرفتند. شعله‌های این شورشها طی قرون متوالی هر چند وقت یک بار از گوشه‌ای از کشور پهناور اسلامی سر به آسمان برمی‌داشت. چنانکه این مسأله در قرن سوم و چهارم به صورت یک مشکل جدی مطرح بود. حتی در واپسین روزهای حکومت بنی عباس، هنوز برخی از سلاطین همچون محمّد خوارزمشاه می کوشیدند به بهانه این که خلافت اسلامی از آن علویان است از اطاعت خلفای عبّاسی سرپیچی نمایند.

ورای این سرکوبیها که داستان آن را در کتب تاریخ، به ویژه کتاب مهم «مقاتل الطالبیین» می‌توان یافت، عباسیان به منظور طرد علویان از جامعه به شیوه‌های دیگری نیز متوسّل می‌شدند که از مهمترین آنها تبلیغات زهرآگین آنان در شکل‌های مختلف به هدف بی‌اعتبار کردن شخصیّت علمی علویان نزد مردم بود. خدشه وارد ساختن به تصورات مردم درباره عظمت خاندان رسالت، تنها هدف مهمی بود که از

---

(۱). کشف الغمه، ج ۲، صص ۲۸۲- ۲۸۳. این مسأله را به سید بن طاووس نیز نسبت داده است.

(۲). نک: مسند الامام الرضا، ج ۱، صص ۱۲۴- ۱۳۹

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۴۷

طرق مختلف توسط عباسیان دنبال می‌شد و در هر زمان، متناسب با شرایط و اوضاع و احوال آن زمان به تبلیغات خود شکل می‌دادند.

یکی از شیوه‌های تبلیغاتی عبّاسیان بر ضد علویان- که احتمالا مروج اصلی آن هارون الرشید بود و یا در دوران او شایع کردند- این بود که می گفتند: علویان آنچنان حقی برای خود قائلند که سایر مردم را «عبید» و برده خود می‌دانند. آنها این مفهوم را از روایاتی

که درباره برتری اهل بیت علیهم السّلام یا مفهوم امامت و برتری و برگزیدگی (اصطفاء) از خود پیامبر و ائمه شیعه نقل شده است، گرفته و در تبلیغات خود از آن سوء استفاده می‌کردند؛ در حالی که در این گونه روایات، تنها اطاعت بی‌چون و چرای مردم از امام خاطر نشان شده و این مفهومی است غیر از آنچه بنی عباس در این باره عنوان می‌کردند، زیرا بنی عباس در تبلیغات خود به مردم می‌گفتند: علویان شما را برده خود دانسته و بدین ترتیب شما را مورد تحقیر قرار می‌دهند! طبیعی است که این گونه شایعات بی‌اساس، عدّه‌ای از مردم ساده‌لوح را به دوری از علویان وامی‌داشت.

دو شاهد تاریخی بر این مطلب می‌توان آورد.

۱- حادثه‌ای که میان محمّد بن ادریس شافعی و هارون الرشید پیش آمد.

شافعی از کسانی بود که نسبت به اهل بیت اظهار علاقه کرده و ارادت نشان می‌داد و اشعاری نیز در این باره سرود. «۱»

وقتی شافعی به یمن رفت، مدت یک سال در آن دیار اقامت گزید. در این وقت به هارون خبر دادند که شافعی به همراه یکی از علویان در صدد قیام علیه تو بر آمده است. هارون از شنیدن این خبر خشمگین شد و دستور توقیف شافعی و اعزام او را به پایتخت صادر کرد. او را همراه با برخی از اصحابش در پایتخت حاضر کردند. این خبر به محمّد بن حسن شیبانی فقیه حنفی که در خدمت هارون بود رسید و او برای آن که این حرکت بر دسیسه‌چینی او نسبت به شافعی حمل نشود، از هارون خواست تا از او بگذرد. ولی هارون این درخواست را رد کرد. وقتی شافعی در برابر هارون قرار گرفت موضوع قیام را تکذیب کرده، افزود:

---

(۱). نک: دیوان الامام الشافعی، صص ۳۸، ۵۷، ۷۴. تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، ص ۲۸

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۴۸

أ و لیس فی النّاس علویّ الّا و یظنّ انّ النّاس له عبید فکیف اخرج رجلا یرید أن یجعلنی عبدا.

آیا چنین نیست که علویان مردم را برده خود می‌دانند، در این صورت چگونه من مردی از آنها را بر جنگ علیه تو علم کنم که خود مرا در صورت پیروزی برده خود خواهد کرد.؟ هارون از این سخن خشنود شده و او را خلعت علما پوشانید. «۱»

ممکن است شافعی از روی تقیه چنین مطلبی را اظهار کرده باشد، اما به هر روی چنین به دست می‌آید که روزگاری این شایعه در جامعه رواج داشته که کسی جز عباسیان نمی‌توانستند آن را ساخته و پرداخته باشند. حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ۴۴۸ امام علیه السلام و تبلیغات ضد علوی ..... ص : ۴۴۶

هد دیگر، روایتی است که بسیاری از مصادر آن را نقل کرده‌اند. مرحوم کلینی آورده که محمّد بن زید طبری گفت: من بالای سر امام رضا علیه السّلام ایستاده بودم در حالی که گروهی از بنی هاشم نیز در کنار او بودند. از جمله آنها اسحاق بن حسین عباسی بود که امام رو به او کرده و فرمود:

یا اسحاق! بلغنی انّ النّاس یقولون انّا نزعم انّ النّاس عبید لنا؛ لا، و قرابتی من رسول الله صلّی اللّه علیه و آله ما قلته و لا سمعته من آبائی قاله و لا بلغنی عن احد من آبائی قاله و لکنّی اقول: النّاس عبید لنا فی الطّاعة موال لنا فی الدّین فلیبلّغ الشّاهد الغائب. «۲»

ای اسحاق! به من خبر رسیده که مردم می‌گویند: ما آنها را بردگان خود می‌پنداریم، نه، قسم به قرابتی که با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله دارم، نه من خود چیزی گفته‌ام و نه از یکی از اجدادم شنیده‌ام که چنین بگوید و نه از یکی از پدرانم به من چنین روایتی رسیده ولی من می‌گویم: مردم در این که اطاعت ما بر آنها واجب است فرمانبردار ما و از نظر دینی موالیان و دوستان ما هستند. این مطلب را حاضران به غایبان برسانند.

در روایت دیگری از ابو صلت آمده که به امام عرض کردم: مردم چیزهایی از شما نقل می‌کنند. امام فرمود: چه چیزی از ما نقل می‌کنند؟ گفتم: می‌گویند: شما ادعا دارید که مردم بردگان شما هستند، امام فرمود:

(۱). الفتوح، ج ۸، ص ۲۴۹- ۲۴۸

(۲). الکافی، ج ۱، ص ۱۸۷؛ الامالی، طوسی، ج ۱، ص ۲۱؛ الامالی مفید، ص ۱۵۶؛ مسند الامام الرضا، ج ۱، ص ۹۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۴۹

ای پروردگاری که آسمانها و زمین را گستردی و دانای پنهان و آشکاری، تو شاهدی که من چنین نگفته‌ام، از پدران خود نیز هرگز نشنیده‌ام چنین بگویند، تو آگاهی از ستمهایی که از این مردم به ما روا داشته می‌شود که این هم یکی از آنها است.

پس از آن امام رو به من کرد و فرمود: اگر چنانکه از ما حکایت می‌کنند ما همه مردم را بردگان خود می‌دانیم، پس به چه کسی آنها را می‌فروشیم؟ گفتم: راست می‌فرمایید ای فرزند رسول خدا. سپس امام به فرق میان ولایت و برده دانستن مردم پرداخته و فرمود: ای عبد السلام! آیا تو منکر ولایتی هستی که خدا به ما عطا فرموده؟ گفتم: نه به خدا پناه می‌برم، من ولایت شما را قبول دارم. «۱»

این دو روایت به خوبی نشان می‌دهد که بنی عباس چگونه با گرفتن سوژه‌ای از یک مسأله حق (ولایت)، کوشیده‌اند مردم را از ائمه علیهم السّلام دور نگاه دارند.

۲- جعل حدیث و نسبت دادن آن به ائمه اهل بیت علیهم السّلام به منظور تخریب شخصیّت آنها در میان مردم نیز نوع دیگری از تبلیغات بود که غیر عبّاسیان هم در آن نقش فعالی داشتند. امام رضا علیه السّلام پرده از روی این سیاست خطرناک نیز برداشت و در روایاتی که از آن حضرت آمده، فرمود:

مخالفان ما احادیثی درباره فضائل ما از پیش خود ساخته و به ما نسبت می‌دهند که از این کار نظر خاصی دارند، و این احادیث بر سه دسته تقسیم می‌شود:

الف: روایات غلوآمیز که ما را بالاتر از آنچه هستیم نشان می‌دهد.

ب: روایات تقصیر که ما را پایین‌تر از آنچه هستیم نشان می‌دهد.

ج: روایاتی که در آن به عیوب دشمنان ما تصریح شده است.

مردم وقتی روایات غلوآمیز را می‌بینند، شیعیان ما را تفکیر کرده و عقیده به ربوبیّت ما را بدانها نسبت می‌دهند و وقتی روایات دسته دوم را می‌بینند، به ما در حد همانها اعتقاد پیدا می‌کنند و وقتی عیوب دشمنان ما را می‌شنود به ما همان نسبتها را می‌دهند. «۲»

(۱). عیون اخبار الرّضا، ج ۲، ص ۱۸۳؛ الامالی مفید، ط نجف، ص ۱۴۸؛ الامالی، طوسی، ج ۱، ص ۲۱؛ مسند الامام الرضا، ج ۱، ص ۹۶

(۲). بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲۳۹ از عیون اخبار الرضا، صص ۱۶۷- ۱۶۸

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۵۰

روایت فوق نشان می‌دهد که چگونه سعی می‌شده تا موقعیت علویان در میان مردمی که دوستدار آنها بودند تخریب شود.

امام رضا علیه السّلام و مسائل کلامی

دوران امام رضا علیه السّلام از دورانهایی است که بحثهای کلامی از ناحیه جریانات گوناگون فکری به سرعت رو به رشد و توسعه گذاشته و در هر زمینه اختلاف نظر پدید آمده است. دو گروهی که ما آنها را به نامهای «معتزله» و «اهل حدیث» می‌شناسیم، در بر پایی این جدالها و کشمکشهای فکری، بیشترین سهم را دارا بودند. خلفای عباسی نیز هر کدام به نحوی در این مسائل مشارکت

می‌کردند، اما هیچ‌کدام با مأمون قابل مقایسه نیستند. بعد از زمان مأمون نیز خلفا بصورت جدّی در مسائل فکری و کلامی درگیر شدند. در برابر این دو گروه، که یکی عقل را بر نقل ترجیح می‌داد و دیگری (اهل حدیث) به عکس، امام رضا علیه السّلام می‌کوشید تا موضع خود را بیان کند. از این روست که بخش عمده روایاتی که از آن حضرت نقل شده، در موضوعات کلامی آن هم در شکل پرسش و پاسخ و یا احیانا مناظرات است. از آنجا که امام رضا علیه السّلام مدتی در سمت ولایتعهدی، برخوردهای آشکارتری در این زمینه داشت، این مناظرات بیشتر پیش می‌آمد، به ویژه که مأمون هم در اوائل، به دلایل متعددی به منظور ترتیب و تشکیل چنین جلساتی سعی وافری از خود نشان می‌داد.

در میان این مباحث، آنچه از همه بیشتر مطرح می‌شد، بحثهای مربوط به امامت بود که یک پایه آن بر عقل و پایه دیگرش بر نقل استوار بود. البته مباحث مختلف مربوط به توحید، به ویژه مبحث صفات خداوند، از جمله صفت عدل که ارتباط مستقیمی با موضوع جبر و اختیار داشت، از داغ‌ترین بحثهای کلامی در طول چندین قرن، در میان مسلمانان بود. آغاز این بحثها از اواخر قرن اول و گسترش آن در نیمه دوم قرن دوم صورت پذیرفت. ما در بیان شرح حال امامان پیشین، گاه‌وبیگاه مسائل کلامی را مطرح می‌کردیم. در اینجا می‌کوشیم تا به نحوی مسائل جاری آن زمان را که نسبت به زمان قبل از آن گسترش بیشتری داشت و از کیفیت بالاتری

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۵۱

برخوردار بود، مطرح کرده و موضع امام رضا علیه السّلام را که در اوج‌گیری این مسائل نقش مهمی در بیان آراء امامیّه داشته، بیان کنیم.

محدودیتهایی که عبّاسیان برای علویان و شیعیان فراهم کرده بودند، غالبا باعث دوری شیعیان از ائمه بوده و از نظر فراگیری اعتقادات، مشکلاتی برای آنها فراهم می‌کرد. لذا از ابی نصر بزنطی نقل شده که خدمت امام عرض کردم:

انّ اصحابنا بعضهم یقولون بالجبر و بعضهم یقولون بالاستطاعة.

از شیعیان گروهی اعتقاد به جبر پیدا کرده‌اند و گروهی قائل به اختیار هستند. «۱»

در روایت دیگری آمده است که یکی از شیعیان خطاب به امام گفت:

یا بن رسول الله! صف لنا ربّک فإنّ من قبلنا قد اختلفوا علینا. «۲»

ای فرزند رسول خدا! خدا را برای ما وصف کن؛ زیرا میان اصحاب ما در شناخت خدا اختلاف زیادی پیدا شده است.

مشکل مهمتر از ناحیه اهل حدیث بود، کسانی که تنها خود را متعهد به قبول ظواهر آیات و روایات دانسته و تحت تأثیر برخی از سوء تفسیرهای مغرضانه‌ای که از طرف امویان و یا یهودیان سرچشمه گرفته و ترویج شده بود، قرار می‌گرفتند و ظاهر آیات و روایات را که دالّ بر تشبیه بود، می‌پذیرفتند. این افراد هرگز حاضر به جمعبندی کلّی از آیات و تکیه به محکمات، که می‌توانست متشابهات را تفسیر کرده و مشکل تشبیه را حل کند، نبودند. اینان روایاتی نقل کرده و با استناد به آن روایات، خدا و صفات او را طوری تفسیر می‌کردند که او را به شکل یک انسان تصویر کرده و برای او اثبات چشم و دست و پا ... می‌کردند.

طبعا شیعیان که خود را متعهد به روایات می‌دیدند در برابر این روایات، وامانده و از امام علیه السّلام در این رابطه پرسش می‌کردند. هروی می‌گوید: از امام درباره حدیث: «انّ المؤمنین یزورون ربّهم من منازلهم فی الجنّة»؛ «۳» که اهل حدیث این روایت و روایاتی دیگر از این نوع را دالّ بر رؤیت بصری خداوند در قیامت می‌دانند، پرسیدم.

---

(۱). التوحید، ص ۳۳۸

(۲). التوحید، ص ۴۷

(۳). مؤمنین در بهشت خدا را از منازلشان زیارت خواهند کرد.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۵۲

امام به تفصیل به بررسی این روایات پرداخته و قسمتی را از اساس غیر صحیح خوانده و برخی را نیز با استفاده از آیات و روایات دیگر و مقدّمات عقلی توجیه نمود. «۱»

و در روایت دیگری در این باره به صراحت فرمود:

«ما شهد به الکتاب و السّنّة فنحن القائلون به»؛ «۲»

«هر آنچه را که کتاب و سنّت صحّت آن را تأیید می‌کنند، ما آن را می‌پذیریم.»

شیعه که از ابتدا از موضع نفی تشبیه و جبر برخوردار بوده، با این دو مسأله (تشبیه و جبر) که مروّج آن یهودیان و متأثّران از آنها و نیز حکّام اموی بودند، مبارزه کرده است. اما به دلایلی که از جمله آنها: وجود غلات در میان شیعه، تبلیغات نادرست و تحریف‌کننده درباره عقاید آنها و همچنین عدم فهم درست نظرات آنها می‌باشد، سبب شد تا کسانی، شیعه را به داشتن عقیده تشبیه متهم نمایند. این تهمت در قرن چهارم هجری، تا زمانی که مرحوم شیخ صدوق کتاب «توحید» خود را به منظور ابطال همین تهمتهای نادرست مخالفان تألیف کرد وجود داشت که خود سبب تألیف کتاب مزبور از ناحیه شیخ شد. مشکل مزبور در زمان خود امام رضا علیه السّلام وجود داشت. علت آن هم وجود پاره‌ای از روایات تشبیه بود که غلات آنها را بیشتر به منظور توجیه عقاید خودشان از قبیل حلول روح خدا در وجود امام و امثال آن، ساخته بودند.

حسین بن خالد می‌گوید: به امام عرض کردم: عامه ما را معتقد به تشبیه و جبر می‌دانند و این به دلیل روایاتی است که از پدران شما نقل شده است. امام پاسخ بسیار جالبی داده و فرمودند: ای پسر خالد! روایاتی که می‌گویی از پدران من درباره تشبیه و جبر آمده زیادتر است یا آنچه که در این زمینه از خود پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت شده؟ گفتم:

آنچه از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نقل شده بیشتر است. امام فرمود: پس باید بگویید رسول خدا قائل به تشبیه و جبر بوده است. گفتم: آنها می‌گویند رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله این کلمات را

---

(۱). التوحید، ص ۱۱۷؛ عیون اخبار الرّضا، ج ۱، ص ۱۱۵

(۲). التوحید، ص ۱۱۳؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۰۰

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۵۳

نفرموده است، بلکه به دروغ به او بسته‌اند. امام فرمودند: به مردم بگویید پدران من نیز چنین چیزی نفرموده‌اند بلکه این روایات را به نام آنها جعل کرده‌اند. بعد امام علیه السّلام فرمود: هر کس قائل به تشبیه و جبر باشد کافر و مشرک می‌شود و ما در دنیا و آخرت از او بیزاریم. امام پس از بیان این مطالب، آن روایات را ساخته دست غلات دانسته و از شیعیان خواست تا آنها را از خود طرد کنند. «۱» همین شبهات سبب شد که امام رضا علیه السّلام به طور روشنی ضدیّت موضع شیعه با اهل حدیث را بر ملا کند و در تعابیر گوناگونی، با استفاده از فرمایشات امیر مؤمنان علیه السّلام «۲» و یا خودش عقیده تنزیه را تشریح فرمود. در اینجا نمونه‌هایی از آن را عرضه می‌کنیم:

امام به نقل از پدرانش و آنها از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده‌اند که:

ما عرف الله من شبّهه بخلقه، و لا وصفه بالعدل من نسب الیه ذنوب عباده؛ «۳»

هر کس که خدا را به آفریدگانش تشبیه کند او را نشناخته و کسی که گناهان بندگان را به او نسبت دهد او را عادل ندانسته است.

این روایت در نفی هر دو اعتقاد (تشبیه و جبر) گویا و روشن است.

در روایت دیگری امام علیه السّلام اعتقاد به تشبیه را که به بدترین شکل در میان اهل حدیث رواج داشت، اعتقاد کفرآمیز نامید.

داود بن قاسم می گوید: از علی بن موسی الرضا علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود:

من شبّه اللّه بخلقه فهو مشرک و من وصفه بالمکان فهو کافر. «۴»

هر کس خدا را به آفریدگانش تشبیه کند، مشرک است و هر کس برای خدا قائل به مکان شود کافر است.

در اینجا برای روشن شدن این مطلب که اهل حدیث در مسأله تشبیه کار را به چه درجه از وقاحت کشانده‌اند، بهتر است به برخی از روایات آنها اشاره‌ای داشته باشیم:

---

(۱). التوحید، ص ۳۶۳؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۴۲

(۲). امام رضا علیه السّلام گاهی عینا خطبه‌های امیر المؤمنین علیه السّلام را نقل می‌فرمودند؛ نک: التوحید، ص ۶۹؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۲۱

(۳). التوحید، ص ۴۷

(۴). التوحید، ص ۶۹

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۵۴

الف: قلوب بندگان خدا در میان دو انگشت او قرار دارد.

ب: خدا روز عرفه به آسمان دنیا فرود می‌آید.

ج: در روز قیامت آتش جهنم همچنان شعله می کشد تا خدا پاهایش را روی آن بگذارد.

د: به دروغ به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نسبت داده‌اند که آن حضرت می گوید: «من پروردگارم را در بهترین شکل آن دیدم». این روایات را با همان ظواهر کفر آمیزش پذیرفته‌اند. «۱»

و در روایات دیگری آورده‌اند: «الکرسیّ الّذی یجلس علیه الرّبّ ما یفضل منه الّا قدر اربع اصابع»؛ «آن صندلی که خدا روی آن می‌نشیند همه (جسم) خدا را می گیرد و تنها مقدار چهار انگشت از آن باقی می‌ماند!»

و آنگاه ابو بکر بن ابی مسلم اضافه می کند:

انّ الموضع الّذی یفضل لمحمّد صلّی اللّه علیه و آله لیجلسه معه. «۲» مقداری که از صندلی خدا باقی می‌ماند، مخصوص رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله است تا خدا او را در کنار خودش بنشاند.

این نمونه‌ای از عقاید نادرستی بود که اهل حدیث سخت به آن معتقد بودند.

از مسائلی که اهمیت کلامی بسیار داشت، مسأله رؤیت خدا بود، مسأله‌ای که حتی اشاعره با تمام کوششی که در این راه به کار بردند، نتوانستند از آن خلاصی یابند و در نهایت همچون اهل حدیث اعتقاد به رؤیت خدا در روز قیامت را باور کردند.

برای اثبات این اعتقاد، به رؤیت خداوند توسط پیامبر که در برخی از آیات متشابه آیات قرآن آمده؛ مانند «لقد راه نزلهٔ اخری» و احادیثی که در اطراف آن نقل شده، استناد کرده‌اند.

امام رضا علیه السّلام در ردّ این برداشت و استدلال به آن، و به عنوان انکار رؤیت به طور کلی، فرمودند: در دنبال این آیه، آیه دیگری نازل شده و آنچه را که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله دیده روشن می کند: «ما کذّب الفؤاد ما رای» (آنچه را که پیامبر با دل خود- نه به چشم سر- دیده تکذیب نمی کند) و پس از این آیه می‌فرماید: «لَقَدْ رَأی مِنْ آیاتِ رَبِّهِ الْکُبْری»

---

(۱). نک: طبقات الحنابله، ج ۲، ص ۲۳

(۲). طبقات الحنابله، ج ۲، ص ۶۷

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۵۵

(پیامبر پاره‌ای از آیات بزرگ خدایش را دیده) و روشن است که آیات خدا، غیر از خود خدا است؛ چنانکه در جای دیگری فرموده: لا یُحِیطُونَ بِهِ عِلْماً» (هیچ کسی به خدا احاطه علمی نمی‌تواند پیدا کند.) اگر کسی بتواند او را به چشم ببیند، پس به او احاطه علمی پیدا کرده و خدا مورد معرفت او قرار گرفته است. ابو قرّه گفت: آیا شما روایات را تکذیب می‌کنید؟ امام فرمود: اذا کانت الرّوایات مخالفهٔ للقرآن کذّبتها. «۱»

وقتی روایات مخالف با قرآن باشد من آن را تکذیب می‌کنم.

امام در تفسیر آیات دیگری که مورد استدلال اهل حدیث بود یعنی آیه «إِلی رَبِّها ناظِرَةٌ» فرمود: یعنی مشرفهٔ تنتظر ثواب ربّها. «۲»

در روز قیامت چهره‌های مؤمنین از زیبایی می‌درخشد و انتظار ثواب پروردگارشان را دارند.

و در تفسیر آیه «وَ جاءَ رَبُّکَ ...» فرمود: «و جاء [امر] ربّک و الملک صفّا صفّا. «۳» امر پروردگارت رسید در حالی که ملائکه صف به صف در جایگاه خود قرار گرفته‌اند.

ابراهیم بن عباس تعبیر جالبی درباره امام دارد و آن این که: کان کلامه کلّه و جوابه و تمثّله انتزاعات من القرآن. «۴» سخنان امام رضا علیه السّلام و جوابها و مثالهای آن حضرت به طور کلی از قرآن برداشت شده بود.

تکیه امام بر قرآن در مقابل اقوال دیگران نیز جالب است. موقعی که قول معتزله نزد امام مطرح شد که به اعتقاد آنها گناهان کبیره بخشوده نمی‌شود، فرمود:

قد نزل القرآن بخلاف قول المعتزلهٔ: و انّ ربّک لذو مغفرهٔ للنّاس علی ظلمهم. «۵»

قرآن بر خلاف قول معتزله نازل شده، خدا می‌فرماید: پروردگار تو گناه مردم را می‌بخشد.

از روایات دیگری که اهل حدیث در مقام توصیف آنچنانی خدا به کار گرفته‌اند و نشانه‌ای از مشبّهی بودن آنها است، روایتی است که در آن آمده: «فانّ الله

---

(۱). التوحید، ص ۱۱۰؛ الکافی، ج ۱، ص ۹۵

(۲). عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۱۴؛ الامالی، صدوق، ص ۲۴۶؛ مسند الامام الرضا، ج ۱، ص ۳۷۹

(۳). التوحید، ص ۱۶۲

(۴). عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۸۰

(۵). سوره رعد، ۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۵۶

خلق آدم علی صورته. احمد بن حنبل می‌گفت: مقصود از این روایت آن است که خدا آدم را شبیه به خودش آفریده است. و به منظور تأکید بیشتر در اعتقادش اضافه می‌کرد: اگر ضمیر در «صورته» به خود آدم برگردد، آن وقت کلام خدا بی‌معنی و لغو می‌شود، زیرا قبل از آدم، آدم دیگری نبوده که آدم دوم را شبیه او بیافریند. «۱»

امام رضا علیه السّلام در برابر این نوع استدلال، شأن صدور این کلام از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را چنین فرمودند:

خدا آنها را بکشد؛ قسمت نخست روایت را حذف کرده‌اند:

انّ رسول الله صلّی اللّه علیه و آله مرّ برجلین یتسابّان، فسمع احدهما یقول لصاحبه: قبّح الله وجهک و وجه من یشبهک، فقال رسول الله صلّی اللّه علیه و آله: یا عبد الله لا تقل هذا لأخیک فانّ الله عزّ و جلّ خلق آدم علی صورته. «۲»

رسول خدا دو مرد را دید که به همدیگر دشنام می‌دادند و شنید که یکی به دیگری می گوید: خدا زشت کند صورت تو و کسی را که به تو شبیه است. رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: ای بنده خدا، به برادرت این چنین نگو که خدا حضرت آدم را شبیه او آفریده است.

روایت نشان می‌دهد که چگونه احادیث در خاندان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله سالم و محفوظ مانده و در میان دیگران با حذف قسمتی از آن و یا با تصرف در آن، دچار تحریف شده است.

امام در روایتی مردم را از نظر نقطه اعتماد به صفات الهی، به سه دسته تقسیم فرمود: گروهی قائل به تشبیه هستند و گروه دیگری قائل به تعطیل، که اعتقاد هر دو باطل است و راه سوم اثبات صفات خدا بدون تشبیه او به چیزی می‌باشد. «۳»

اهل حدیث برای اثبات دست برای خدا به آیه «بَلْ یَداهُ مَبْسُوطَتانِ» «۴» استدلال کرده‌اند. وقتی از نظر و دیدگاه امام علیه السّلام درباره این آیه و تفسیر آن به وسیله مشبّهه سؤال شد، فرمود: اگر منظور از دو دست مانند دستهای انسان باشد، آن وقت خدا باید

---

(۱). طبقات الحنابله، ج ۲، ص ۱۳۱

(۲). عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۱۹

(۳). التوحید، ص ۱۰۰

(۴). بلکه دو دست خدا باز است.

مخلوق باشد. «۱»

روایات متعددی نیز درباره قضا و قدر و مسأله جبر و اختیار، از امام وارد شده که توضیح مبانی آنها نیازمند به شرح و بسط زیادی است که این مختصر جای آن نیست؛ ولی به طور اشاره لازم است گفته شود که امام در این باره نیز حدّ فاصل عقیده معتزله و اهل حدیث را که اوّلی معتقد به تفویض و دومی قائل به جبر است، اختیار فرموده و همان مفهوم «الأمر بین الأمرین» جدّش امام صادق علیه السّلام را توضیح داده است. «۲»

برای حسن ختام، به نقل یک حدیث در این باب بسنده می کنیم:

حسن بن علی الوشّاء می گوید: از ابو الحسن علیه السّلام پرسیدم: آیا خدا اختیار انجام کارهای بندگانش را به دست خودشان سپرده است؟ فرمود: خداوند اجلّ از آن است که چنین کند. عرض کردم: پس خدا آنها را اجبار به انجام معاصی می کند، فرمود: خدا عادلتر و حکیم‌تر از آن است که چنین کند. سپس فرمود: خدا خطاب به بندگانش چنین می گوید:

یا بن آدم أنا أولی بحسناتک منک و أنت أولی بسیّئاتک منّی عملت المعاصی بقوّتی الّتی جعلتها فیک. «۳»

ای فرزند آدم! من به کارهای خوب تو، از خود تو شایسته‌ترم و تو به کارهای بدت شایسته‌تر از من هستی، با نیرویی که من به تو داده‌ام، مرا نافرمانی کردی.

در مبحث امامت مطالب با ارزشی از ائمه هدی علیهم السّلام در دست داریم. دانسته است که بحث امامت ابتدا متّکی بر نقل بود، چرا که از نظر تاریخی، این بحث بر این پایه است که آیا پیغمبر برای جانشینی پس از خود کسی را تعیین کرده یا نه؟ به مرور زمان، مسأله نیازمند توضیح عقلی شد. برای پاسخ به این سؤال که چه کسی باید پس از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله حکومت کند؟ و آیا این شخص باید منصوب از جانب خدا باشد یا مردم؟ مبانی عقلی مطرح گردید و ورای آن، سایر مباحث مربوط به امامت مانند این که: آیا دو امام در یک زمان می‌توانند این مقام را تصدّی نمایند یا نه؟ مطرح شد و

---

(۱). التوحید، ص ۱۶۸

(۲). عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۲۴

(۳). التوحید، ص ۳۶۲؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۵۷؛ و نک: مجموعهٔ الآثار، ص ۱۴۴

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۵۸

بحثهای عقلی فراوانی در حول و حوش آن در گرفت.

بدین جهت تا زمان امام رضا علیه السّلام ما بیشتر با شیوه نقل و گاهی هم با شیوه عقل در این باره مواجهیم. در زمان آن حضرت، بحثها با تفصیل بیشتری شکل عقلی به خود گرفت و امام رضا علیه السّلام در این باره، معارف زیادی را مطرح فرمود. البته دلیل دیگری نیز وجود داشت و آن مطرح شدن حق اهل بیت علیهم السّلام برای خلافت بود که مأمون آن را پذیرفته بود. در «مسند الامام الرضا»، بیش از ۴۹۰ روایت در فصل «الامامهٔ» آمده که قسمتی از آنها مباحث تاریخی مربوط به جریانات امام رضا علیه السّلام می‌باشد. در ضمن احادیث این فصل، بحثهای عقلی فراوان دیده می‌شود. روشن است که این حجم از معارف مربوط به امامت، تا پیش از آن نبوده است. در این باره، روایت مفصلی را که بحث قرآنی- عقلی مبسوطی درباره امامت از طرف امام رضا علیه السّلام در آن مطرح شده، مرحوم کلینی نقل کرده است، روایتی که به طور جامع، ابعاد مختلف امامت را مورد بحث قرار داده و می‌تواند به عنوان یک متن جامع در این زمینه بشمار رود. «۱»

روایت مهم دیگری از طریق فضل بن شاذان نقل شده که بخشی از آن مباحث عقلی مربوط به امامت است. از جمله پاسخ امام به این سؤال است که: فلم جعل اولی الامر و امر بطاعتهم؟»؛ «خدا چرا اولو الامر را قرار داده و مردم را به پیروی از آنان امر کرده است؟»، امام علل مختلفی برای لزوم تعیین امام از طرف خدا بیان کردند. قسمت دیگری از آن پاسخ این سؤال است که: فلم لا یجوز ان یکون فی الارض امامان فی وقت واحد؟ که پاسخهای جالبی به آن داده شده است. دیگر آن که چرا باید امام از خانواده رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله باشد؟ «۲»

شاید یکی از مهمترین دلایلی که در بیان ارتباط ولایت با توحید مطرح شده، روایتی است که امام علیه السّلام در سر راه خود به خراسان، در نیشابور بیان فرمود و نقش تاریخی چنین روایتی را که در میان ابراز علاقه شدید مردم به آن حضرت مطرح

---

(۱). الکافی، ج ۱، ص ۱۹۸؛ کمال الدین، ص ۶۷۵

(۲). عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۹۹

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۵۹

گردید، به خوبی می‌توان حدس زد. در این روایت همانگونه که مشهور است چنین آمده است. امام از طریق پدرانش- چنانکه همه احادیث آن بزرگواران چنین بود- از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نقل کرده که خداوند فرمود:

لا- اله الّا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی. لا اله الا الله حصار من است هر کس داخل آن حصار شود از عذاب من در امان خواهد بود.

فلمّا مرّت الرّاحلهٔ نادانا: بشروطها و أنا من شروطها. «۱»

آنگاه که مرکب امام گذشت، خطاب به ما فرمود: با شرایطش که من یکی از آن شرایط هستم.

از دیگر فعالیّتهای علنی امام علیه السّلام درباره امامت، تعبیر زیبایی است که آن حضرت در کنار مأمون- در زمان طرح مسأله ولایتعهدی- بیان فرمود: مأمون حقّی را به ما داد که دیگران آن را نپذیرفتند. «۲»

در هر حال امام رضا علیه السّلام با آزادی نسبی که در طول درگیری مأمون با امین و نیز پس از طرح ولایتعهدی از سال ۲۰۰ تا

۲۰۳ به دست آورده بود، معارف جالبی را در باره مسأله امامت مطرح کردنـد. از جمله تأکیـد کردند که هیچ‌گونه تقیّه‌ای در اظهار امر امامت ندارد. «۳»

اثبات این مسأله که امامت حق علویان است، از نکاتی است که ولایتعهدی امام علیه السّلام و حرکت تبلیغی ایشان در توضیح معنای امامت و مناظرات آن حضرت، تأثیر منحصر به فردی داشته است.

امام رضا علیه السّلام و ایران

در میان امامان شـیعه، تنها امامی که در کشور اسـلامی ایران دفن شده، امام رضا علیه السّـلام است؛ امامی که از بدو ورودش به این سرزمین، سبب خیر و برکت و وجود پرجودش منشأ خیرات و مبرّات شد. در حال حاضر آرزوی هر مسلمان شیعه ایرانی آن

---

(۱). عیون اخبـار الرضا، ج ۲، ص ۱۳۴؛ التوحید، صص ۲۵- ۲۶؛ معانی الاخبار، ص ۳۷۱؛ الامالی، صدوق، ص ۱۴۲؛ حلیهٔ الاولیاء، ج ۳، ص ۱۹۲، به نقل مسند الامام الرضا، ج ۱، صص ۴۵- ۴۶

(۲). عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۴۵

(۳). عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۱۳

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۶۰

است که سالانه یک بار و یا حتی بیشتر به زیارت مرقـد شـریفش مشـرّف شود. اینک جا دارد برای حسن ختام، نقلی را از ابن حبّان بیاورم که نشان می‌دهد نه تنها شـیعیان بلکه محدّثان و مردمان سـنی مذهب نیز زمانی احترام وافر نسـبت به قبر آن امام همام از خود نشان می‌داده‌اند و به زیارت قبر شریفش نائل شده و بهره می‌گرفته‌اند.

بنـا به نقـل ابن حجر افرادی چـون أبـو بکر بن خزیمه و ابو علی ثقفی و عـدّه‌ای دیگر از مشایـخ محـدّثین به زیـارت مرقـد شـریفش می‌رفته‌اند. «۱»

ابن حبان از محدثان و رجال‌شـناسان قرن چهارم هجری، ذیل نام علی بن موسـی الرضا علیه السّلام می‌نویسد: علی بن موسی الرضا- علیه السلام- به وسیله سمّی که مأمون به ایشان خوراند، رحلت یافت. این حادثه در روز شنبه، آخرین روز صفر سال ۲۰۳ بود. قبر او در سناباد، خارج از نوقان در کنار قبر هارون معروف است. من بارها آن را زیارت کرده‌ام. وقتی در طوس بودم، هیچ مشکلی بر من وارد نمی‌شد، مگر آن که به زیارت قبر علی بن موسی الرضا صلوات الله علی جده و علیه رفته و از خدا گشایش آن را می‌خواستم و به درجه اجابت می‌رسید و سختی از من برطرف می‌شد.

بعد می‌نویسد:

و هذا شیء قد جرّبته مرارا فوجدته کذلک اماتنا الله علی محبّهٔ المصطفی و اهل بیته صلّی الله علیه و علیهم اجمعین. «۲»

و این چیزی است که بارها آن را تجربه کردم و دیدم نتیجه همان بود، خدا ما را با محبت رسول خدا و اهل بیتش بمیراند.

از نظر تاریخی، تردیدی نیست که وجود قبر امام در این محدوده، موجب گسترش تشیع بوده است. تماس شیعیان این ناحیه با امام و نگـارش نامه‌هایی به آن حضـرت و طرح سؤال و گرفتن پاسـخ، یکی از شواهـد این امر است. مجموعه نامه‌های امام به افراد مختلف در توضـیح مبـانی شـیعه به راحتی، گستردگی آن را نشـان می‌دهـد؛ نامه‌هـایی از قبیل تبیین جایگاه اهل بیت در کتاب و سـنّت. «۳» برخی از مسائل کلامی «۴» و

---

(۱). تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۸۷

(۲). الثّقات، (چاپ هند)، ج ۸، ص ۴۵۶- ۴۵۷

(۳). الکافی، ج ۱، ص ۲۲۳؛ بصائر الدرجات، ص ۱۱۸؛ بحار، ج ۲۳، ص ۳۳۶

(۴). نک: عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۶۱

نیز مسائل اختلافی میان شیعه و سنی مانند مسأله ایمان ابو طالب «۱»، توضیح مصداق شیعه «۲»، توضیح مصداق صحابی «۳» و معنای اولی الأمر «۴» و جز آن. این پاسخها آموزه‌هایی بود که برای شیعیان به عنوان دیدگاه قطعی پذیرفته می‌شد. گزارشی هم حکایت از آن دارد که امام اموال خود را در روز عرفه میان مردم قسمت کرد و در برابر اعتراض فضل بن سهل که آن را «زیان» خوانده بود، امام آن را «غنیمت» دانست. «۵»

یکی از شیعیان خالص امام که در زمان حضور امام در مرو به خدمت ایشان رسید، دعبل خزاعی بود. دانسته است که طایفه خزاعیان از طوایف شیعی عرب به شمار می‌روند و دعبل در این زمان شاعر برجسته عرب، خزاعی و شیعی شناخته می‌شد. زمانی که دعبل به خراسان آمد، قصیده تائیه خود را سروده و گفته بود که نباید کسی پیش از امام رضا علیه السّلام آن را بشنود. «۶» این قصیده تاریخ شیعه را در این دوره منعکس می‌کند، تاریخی که همراه با درد و رنج و قتل و آزار است:

مدارس آیات خلت من تلاوۀو منزل وحی مقفر العرصات

لآل رسول الله بالخیف من منیو بالرکن و التعریف و الجمرات

دیار علی و الحسین و جعفرو حمزۀ و السجاد ذی الثفنات

دیار عفاها جور کلّ منابذو لم تعف بالأیّام و السنوات

... هم أهل میراث النبی اذا انتمواو هم خیر سادات و خیر حماۀ

تخیرتهم رشدا لأمری فإنهمعلی کلّ حال خیرۀ الخیرات

نبذت الیهم بالمودۀ جاهدا «۷»و زد حبّهم یا ربّ فی حسناتی

... أ لم تر أنّی مذ ثلاثین حجۀأروح و أغدو دائم الحسرات

أری فیئهم فی غیرهم متقسّماو أیدیهم من فیئهم صفرات دعبل امیدوار است که امامت در اختیار اهل بیت قرار گیرد:

---

(۱). معادن الحکمه، ج ۲، ص ۱۷۶

(۲). قرب الاسناد، صص ۲۰۳، ۲۰۶

(۳). عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۸۷

(۴). تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۶۰؛ بحار، ج ۲۳ ص ۲۹۶

(۵). محاضرات الادباء، ج ۱، ص ۵۸۹

(۶). دعبل بن علی الخزاعی شاعر اهل البیت، ص ۸۳، از الغدیر، ج ۲، ص ۳۵۹، الاتحاف، ص ۱۶۱

(۷). فیا رب زد قلبی هدیّ و بصیرۀ

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۶۲ خروج امام لا محالۀ خارجیقوم علی اسم الله و البرکات

یمیّز فینا کلّ حقّ و باطلو یجزی علی النعماء و النقمات امام از این شعر به شدت متأثر شد و یک صد دینار از دینارهایی که به اسم مبارک امام ضرب شده بود، به همراه جبّه‌ای به وی داد. «۱» عجیب آن که در راه دزدان قافله‌ای را که دعبل در آن بود مورد حمله قرار دادند و پس از آن که دعبل را شناختند و او قصیده خود را برای آنها خواند، وسائل اهل قافله را پس دادند. مردمان قم، از وی

خواستند تا جبّه اهدائی امام را به قیمت هزار دینار به آنان بفروشد، اما او نپذیرفت. پس از خروج از قم، جوانان عرب آن را از وی گرفتند. وی به شهر برگشت و تنها رضایت داد تا بخشی از جبه را به وی داده و هزار دینار نیز بگیرد. «۲» به نظر آقای «اشتر» وی به احتمال در قم مانده تا زمانی که خبر درگذشت امام را شنیده است. مأمون از روی خباثتی که داشت امام را در نزدیکی قبر پدرش رشید در طوس دفن کرد. این امر آشوبی در وجود دعبل و شیعیان برانگیخت. در اشعار بعدی دعبل حملات صریحی به عباسیان است. وی به ویژه به همین ماجرا اشاره کرد:

أری أمیّهٔ معذورین ان قتلواو لا أری لبنی العباس من عذر

... قبران فی طوس: خیر الخلق کلهمو قبر شرّهم هذا من العبر «۳» زمانی که مأمون در سال ۲۱۰ فدک را به طالبیان بازگرداند، دعبل در شعری چنین سرود:

أصبح وجه الزمان قد ضحکابردّ مأمون هاشم فدکا «۴» دعبل با همه ارتباطی که با امیران و درباریان دوره مأمون و معتصم داشت، هیچ‌گاه از تشیع دست نکشید و خود می‌گفت که پنجاه سال است که چوبه دار خود را همراه می‌برد اما کسی او را بر دار نیاویخته است. اشعار وی در ستایش اهل بیت بسیار فراوان است:

بأبی و أمی خمسهٔ أحبهم‌الله، لا لعطیهٔ أعطاها

---

(۱). دعبل بن علی الخزاعی، ص ۸۹، از عیون اخبار الرضا، ص ۳۶۸، الفصول المهمه، ص ۲۳۱

(۲). دعبل بن علی الخزاعی، ص ۹۱

(۳). همان، صص ۹۵- ۹۸

(۴). فتوح البلدان، ص ۳۷، به نقل از دعبل بن علی الخزاعی، ص ۱۰۷

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۶۳ بأبی النبی محمد و وصیّه‌الطیّبان و بنته و ابناها «۱» و در آخرین شعری که پیش از وفاتش سرود، گفت:

أعدّ لله یوم یلقاه‌دعبل: أن لا اله الا الله

... الله مولاه و النبیّ، و من‌بعدهما فالوصیّ مولاه «۲» به هر روی در زمینه گسترش تشیع در ایران، یکی از نکات غیر قابل انکار آمدن امام رضا علیه السّلام به ایران است. توجه به حفظ آثار بر جای مانده از مسیر امام در شهرها و مناطقی که به نحوی محل استقرار امام بوده، نشان از علاقه ویژه شیعی در میان مردم است، هر چند ممکن است درباره برخی از این مکانها و ارتباط آنها با امام رضا علیه السّلام خبر درستی در دست نداشته باشیم.

به عنوان نمونه، «مسجد امام رضا در اهواز» «۳» یکی از قدیمی‌ترین نقاطی است که در ایران به نام امام رضا علیه السّلام وجود دارد. جدای از ابو دلف، یاقوت هم از پل شوشتر در اهواز و مسجدی که به نام امام رضا علیه السّلام روبروی آن بوده یاد کرده است. «۴» دو نقطه منسوب به امام رضا علیه السّلام در شهر شوشتر است یکی از آنها کمی دورتر از پل شاه علی و لشکر «۵» و دیگری در شرق شوشتر نزدیک رودخانه شطیط. «۶» بر این بنای دوم تاریخی از سال ۱۰۹۴ دیده می‌شود.

قدمگاه دیگری هم در شرق شهر دزفول موجود است. «۷» همه اینها به نام امام رضا علیه السّلام دیمی قرار دارد که این دیمی نامی بر گرفته از منطقه است. «۸» دو بقعه دیگر، یکی در دزفول و دیگری در شوشتر با نام شاخراسون وجود دارد. دو بقعه دیگر در شوشتر با نامهای «امام ضامن» در حوالی کنارستان و «بقعه امام رضا» در حوالی بلوک

---

(۱). دعبل بن علی الخزاعی، ص ۲۱۲؛ دیوان دعبل الخزاعی، ص ۲۴۷

(۲). دیوان دعبل الخزاعی، ص ۱۴۰

(۳). ابو دلف (سفرنامه، ص ۸۹) در قرن چهارم از آن خبر داده است.

(۴). معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۸۵، مرات البلدان، ج ۱، ص ۱۳۲

(۵). درباره آن نک: جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السّلام صص ۵۸- ۵۹

(۶). درباره آن نک: همان، صص ۵۹- ۶۰

(۷). درباره آن نک: همان، ص ۶۱

(۸). نک: دیار شهر یاران، بخش اول، ۱/ ۵۵۴، ۳۶۸، جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا (ع) ص ۵۷

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۶۴

عقیقی وجود دارد. «۱» محلی هم به عنوان «قدمگاه امام رضا» در جنوب آبادی کهنک «۲» در حوالی شوشتر وجود دارد.

در شهر ارجان که در قدیم شهر آبادی بوده و اکنون در یک فرسخی آن بهبهان با قدمت سیصدساله وجود دارد، محلی با نام قدمگاه یا مسجد امام رضا است که گفته شده حضرت در حرکت خود به خراسان در اینجا نماز خوانده‌اند. «۳»

مسجد قدمگاه امام رضا در ابرقو، مشهور به مسجد بیرون هم از اماکنی است که شناخته شده و آثاری از آن بر جای مانده است. «۴»

در شهر یزد هم چندین قدمگاه وجود دارد. از جمله آنها قدمگاه خرانق (مشهدک) است. خرانق در شصت کیلومتری شهر یزد قرار دارد. تاریخ این قدمگاه بر اساس کتیبه موجود در آن مکان به قرن ششم هجری بازمی‌گردد. در این کتیبه آمده است:

لا اله الا اللّه، محمد رسول اللّه، امیر المؤمنین به تاریخ ست و تسعین مائة علی بن موسی الرضا اینجا رسیده است و در این مشهد فرود آمد و مقام کرد و به تاریخ سنه اثنی و تسعین و خمسمائة خراب بوذ و از جهد بوبکر بن علی ابی نصر فرموذند و به دست ضعیف پرگناه یوسف بن علی بن محمد بنا واکرده شد خدایا بر آن کس رحمت کن کی یک بار قل هو الله به اخلاص در کار آنک فرموذ و آنک کرد و آنک خواند کنذ کتبه یوسف بن علی بن محمد فی شهر ربیع الاول سنة خمس و تسعین و خمسمائة. «۵»

به یقین در آن حوالی شیعیانی زندگی می‌کرده‌اند که این بقعه را سر پا نگاه داشته‌اند. اثر تاریخی دیگر مربوط به آثار سفر امام رضا علیه السّلام قدمگاه ده‌شیر در فراشاه است. این قدمگاه در کنار جاده تفت به ده‌شیر و در مرکز فراشاه قرار دارد. کتیبه‌ای که

---

(۱). دیار شهر یاران، بخش اول، ۱/ ۳۲۰، ۸۶۹، ۷۷۱، ۷۷۵

(۲). جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا- علیه السلام- ص ۶۳

(۳). مرات البلدان، ج ۱، ص ۳۶۸، زندگانی امام رضا، سحاب، ص ۲۴۳، جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا- علیه السلام- صص ۷۸- ۷۹

(۴). یادگارهای یزد، ج ۱، ص ۳۵۷، ۳۵۸. قسمتهایی از کتیبه کاشی معرق مورد نظر که اشاره به ورود امام رضا- علیه السلام- در آن آمده، به طور عمده از بین رفته است.

(۵). یادگارهای یزد، ج ۱، ص ۱۷۳- ۱۷۷

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۶۵

در محراب بنای آن وجود دارد حکایت از آن می‌کند که گرشاسب بن علی از امرای کاکویه دیلمی در سال ۵۱۲ آن مکان را ساخته است. بنای مزبور در همان عصر به نام مسجد مشهد علی بن موسی الرضا شهرت داشته است.

کتیبه بر جای مانده چنین است:

حاشیه اول: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ ذلِکَ الَّذِی یُبَشِّرُ اللَّهُ عِبادَهُ ... (شوری ۲۳)

حاشیه دوم: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

و نام دوازده امام.

متن: آیه تطهیر

خط دوم: لا اله الا الله محمد رسول الله (در زیر آن علی ولی الله با خط جدیدتر به آن الحاق شده است)

خط سوم: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ...

خط چهارم: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ...

امر بعمارهٔ هذا المسجد المعروف بمشهد علی بن موسی الرضا علیهما السّلام العبد المذنب الفقیر الی رحمهٔ الله تعالی کرشاسب بن علی بن فرامز ابن علاء الدوله تقبل الله منه فی شهور سنهٔ اثنی عشرهٔ و خمس مائهٔ «۱»

در محله دار الشفای یزد، مسجدی با نام مسجد فرط یا پتک وجود دارد که بسیار کهن و قدیمی است. داستان بنای این مسجد به زمان خروج ابو مسلم خراسانی برمی‌گردد. گفته شده است که امام رضا علیه السّلام چون در سفر خراسان به یزد آمد در این مسجد نماز گزارد. اکنون نیز یکی از حجرات مسجد به نام «صومعه امام رضا» شناخته می‌شود. این مسجد در سال ۱۰۸۷ بازسازی شده است. سنگی در صومعه وجود دارد با این عبارت: وقف کرد بر صومعه متبرکه امام علی موسی الرضا میرک شربت‌دار فی تاریخ سنهٔ ۹۳۷. «۲»

دو سنگ نبشته یکی با تاریخ ۵۱۶ در موزه آستان قدس مشهد و دیگری با تاریخ ۵۴۷ در موزه فریر گالری واشنگتن مربوط به مسجد مشهد امام رضا موجود است که هر دو نشانی است از قدمگاههای یزد و دیگر حضور تشیع در این دیار. متن

---

(۱). همان، ج ۱، ص ۳۸۳- ۳۸۴

(۲). همان، ج ۲، ص ۲۱۱- ۲۱۷.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۶۶

هر دو سنگ را آقای افشار چاپ کرده‌اند.

عبارات سنگ مورخ ۵۱۶ چنین است:

حاشیه اول: بسم الله الرحمن الرحیم و نام دوازده امام

حاشیه دوم: بسم الله الرحمن الرحیم و آیه انما ولیکم الله

حاشیه سوم: امر بعمارهٔ المشهد الرضوی علی بن موسی الرضا علیه السّلام المذنب الفقیر الی رحمهٔ الله ابو القاسم احمد بن علی بن احمد العلوی الحسینی تقبل الله منه

پیشانی: الله اکبر

متن: هذا مقام الرضا علیه السلم اقبل علی صلاتک و لا تکن من الغافلین شعبان سنهٔ ستهٔ عشر و خمس

زیر: مائهٔ. عمل عبد الله بن احمد مره. «۱»

سنگ نبشته دوم:

حاشیه اول: آیه ۱۷ و ۱۸ آل عمران

حاشیه دوم و سوم: بسم الله الرحمن الرحیم و نام چهارده معصوم

پیشانی: آیه تطهیر

متن: سوره اخلاص و این جمله: امر بعمارهٔ هذا المسجد المعروف بمشهد علی بن موسی الرضا علیه السلام العبد المذنب الی رحمهٔ

الله تعالی جنید بن عمار بر الفاد (نقطه فاء مشخص نیست).

زیر سنگ: فی سنهٔ سبع و اربعین و خمس مائهٔ. عمل احمد بن محمد بن احمد اسک. «۲»

مسجد دیگری با نام «مسجد قدمگاه» در شهر یزد در محله مالمیر خارج حصار وجود دارد. «۳»

در روستای بافران در پنج کیلومتری نائین درختی وجود دارد که مردم آن را «موم رضا» می‌نامند و چنین شهرت دارد که امام رضا علیه السّلام زیر این درخت غذا تناول

---

(۱). همان، ج ۲، ص ۹۱۷

(۲). یادگارهای یزد، ج ۲، ص ۹۱۸ گویا نویسنده دانشمند کتاب جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا از این موارد و نمونه بعدی غفلت کرده‌اند.

(۳). یادگارهای یزد، ج ۲، ص ۲۷۴

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۶۷

فرموده‌اند. مردم هم در روز عاشورا و بیست و یکم رمضان در آنجا جمع می‌شوند.

گفته شده که شاه عباس هم در آنجا بنایی ساخته بوده است. «۱» در خود نائین هم قدمگاه مسجد قدیمان وجود دارد. گفته شده که حضرت در این مسجد نماز خوانده است.

ایضا در نائین حمام و مسجد امام رضا وجود دارد که گفته شده حضرت در آنجا استحمام نموده و در مسجد نماز خوانده است. این دو در محله گودالو در نائین قرار دارند. در پشت مسجد کلوان هم قدمگاهی وجود دارد که منسوب به امام رضاست. «۲»

رافعی نوشته است که قد اشتهر اجتیاز علی بن موسی الرضا بقزوین و یقال انه کان مستخفیا فی دار داود بن سلیمان غاری. «۳» شهرت دارد که علی بن موسی الرضا از قزوین عبور کرده و گفته شده که در خانه داود بن سلیمان غازی پنهان بوده است. گویا کسی در این نکته تردید ندارد که مسیر امام در سفر به خراسان از قزوین نبوده است. نیز گزارش شده است که امام رضا علیه السّلام از نطنز گذشته و محلی که اکنون به نام قدمگاه علی علیه السّلام شهرت دارد مربوط به توقف امام رضا علیه السّلام در این شهر است. «۴»

همچنین گزارش شده است که امام رضا علیه السّلام از دامغان گذشته و در محلی با نام آهوان، چند آهو خدمت آن حضرت رسیده‌اند. «۵»

ورود امام رضا علیه السّلام به نیشابور در منابع فراوانی آمده است. شیخ صدوق از ورود آن حضرت به محله «فرد» در نیشابور یاد کرده و نوشته است که تاکنون (نیمه دوم قرن چهارم) در آن محل حمامی بنا شده که به حمام رضا مشهور است. «۶» همچنین در بیست و شش کیلومتری نیشابور قدمگاه معروف منسوب به امام رضا علیه السّلام موجود است و به این نام شهرت دارد. جایی هم با نام عین الرضا در محلی با نام حمراء «۷»

---

(۱). تاریخ نائین، ج ۲، ص ۲۳۶- ۲۳۷، جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السّلام ص ۱۰۹

(۲). تاریخ نائین، ج ۲، ص ۲۳۰، ۲۳۷، جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا صص ۱۱۳- ۱۱۵

(۳). التدوین فی أخبار قزوین، ج ۳، ص ۴۲۸

(۴). نک: میراث فرهنگی نطنز، صص ۱۵۸- ۱۶۱

(۵). بحر الانساب، ص ۱۰۱- ۱۰۳ اشاره به ولایت خراسان کرده نه خصوص دامغان. نک: جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه

السّلام ص ۱۱۶- ۱۱۷

(۶). جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا- علیه السلام- ص ۱۳۲- ۱۳۳

(۷). الثاقب فی المناقب، ص ۱۴۶. گفته شده که شاید حمراء آن روزگار ده سرخ فعلی باشد. نک: جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا- علیه السلام- ص ۱۳۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۶۸

شناخته شده بوده است. از جایی نیز با نام پسندیده، که محل اقامت امام بوده و ایشان از آن راضی بوده و به همین دلیل از آن با عنوان پسنده یاد شده نام برده شده است. «۱»

در میان اصحاب امام رضا علیه السّلام کسانی هستند که حتی اگر عرب نیز بوده‌اند، در شهرهای ایرانی زندگی می‌کرده و نامی ایرانی یافته‌اند. چند نفری که به همدانی شهرت دارند ندانستیم که همدانی هستند یا همدانی. بنا بر این یادی از آنها نکردیم. از رازیها و قمی‌ها و غیر شهرهای ایران هم یاد نکرده‌ایم. کسانی که لقب آنها منسوب به شهرهای ایرانی است عبارتند از: ابراهیم بن ابی محمد خراسانی (مسند الرضا علیه السّلام ۲/ ۵۱۱) ابو سعید الخراسانی (مسند ۲/ ۵۱۴) محمد بن عبد الله الخراسانی (مسند ۲/ ۵۴۸) سلیمان بن حفص مروزی (مسند ۲/ ۵۳۳) سلیمان بن صالح مروزی (مسند ۲/ ۵۳۴) سهل بن قاسم نوشجانی (مسند ۲/ ۵۳۴) ابو القاسم الفارسی (مسند ۲/ ۵۱۵) فتح بن یزید الجرجانی (مسند ۲/ ۵۴۲) فضالهٔ بن ایوب ازدی سکن اهواز (مسند ۲/ ۵۴۳) محمد بن اسحاق طالقانی (مسند ۲/ ۵۴۵) محمد بن ابی یعقوب بلخی (مسند ۲/ ۵۴۵) محمد بن زید طبری (اصله کوفی) (مسند ۲/ ۵۴۷) نعیم بن صالح طبری (مسند ۲/ ۵۵۳) ابو سعید النیسابوری (مسند ۲/ ۵۱۵) حمزهٔ بن جعفر الارجانی (مسند ۲/ ۵۱۵) ابو حیون مولی الرضا (مسند ۲/ ۵۱۴).

---

(۱). الثاقب فی المناقب، ص ۱۴۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۶۹

امام جواد علیه السّلام

اشاره

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۷۱

قال المأمون: إنّه لأفقه منکم و أعلم باللّه و رسوله و سنّته و أحکامه و أقرأ لکتاب الله منکم و أعلم بمحکمه و متشابهه و ناسخه و منسوخه و ظاهره و باطنه و خاصّه و عامّه و تنزیله و تأویله منکم تحف العقول، ص ۴۵۱

امام جواد علیه السّلام

محمد بن علی بن موسی الرضا علیه السّلام نهمین پیشوای شیعیان امامی مذهب و از برگزیدگان خدا برای هدایت امّت نیای خویش می‌باشد.

کلینی، شیخ مفید و شیخ طوسی تولّد آن حضرت را در ماه رمضان دانسته‌اند. «۱»

شیخ مفید روز آن را پانزدهم رمضان «۲» و شماری دیگر از مورخان «۳» آن را در نوزدهم ماه مزبور دانسته‌اند. تولّد آن حضرت بدون تردید در سال ۱۹۵ هجری بوده است. «۴»

رحلت آن حضرت، به نقل کلینی و شیخ طوسی و نوبختی، «۵» در آخر ذی‌قعده سال ۲۲۰ هجری است. «۶» مسعودی آن را در

پنجم ذی حجه دانسته «۷» و برخی منابع

---

(۱). الکافی، ج ۱، ص ۴۹۲؛ الارشاد، ص ۲۹۷؛ التهذیب، ج ۶، ص ۹۰

(۲). مسار الشیعهٔ، ص ۷

(۳). اثبات الوصیه، ص ۲۰۹؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۴۳؛ روضهٔ الواعظین، ص ۲۸۹؛ اعلام الوری، ص ۳۴۴؛ المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۷۹

(۴). در تواریخ النبی و الآل، ص ۳۸ به خطا آمده که «و کیف کان فلا خلاف فی سنته، سنهٔ خمس و سبعین و مائهٔ» که باید «خمس و تسعین و مائهٔ» باشد.

(۵). الکافی، ج ۱، ص ۴۹۷؛ التهذیب، ج ۶، ص ۹۰؛ فرق الشیعهٔ، ص ۱۰۰

(۶). تنها در مروج الذهب، سال رحلت، ۲۱۹ هجری ذکر شده که درست نیست. نک: ج ۳، ص ۴۶۴

(۷). اثبات الوصیه، ص ۲۲۰؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۶۴

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۷۲

ششم ذی حجه را نقل کرده‌اند. «۱»

مادر آن حضرت سبیکه [سکینه] نوبیّه «۲» و به روایت دیگر خیزران بوده که او را از خانواده امّ المؤمنین ماریه قبطیه دانسته‌اند. «۳» نام مادر آن بزرگوار، ریحانه نیز ذکر شده است، به نوشته نوبختی نام این بانو درّه بوده که بعدها او را خیزران خوانده‌اند. «۴»

مشهورترین لقب امام، «جواد» است و القاب دیگری همچون: زکی، مرتضی، قانع، رضی، مختار، متوکل، منتجب نیز برای آن حضرت برشمرده‌اند. کنیه‌اش ابو جعفر است که معمولا- در روایات تاریخی ابو جعفر ثانی ذکر می‌شود تا با ابو جعفر اول، یعنی حضرت باقر علیه السّلام اشتباه نشود. عمر آن حضرت ۲۵ سال بوده و پس از شهادت پدر بزرگوارش در سال ۲۰۳ تا ۲۲۰ امامت شیعه را بر عهده داشته است.

امامت امام جواد علیه السّلام

یکی از مسائلی که بعدها در مباحث کلامی مربوط به امامت، جایگاه ویژه‌ای یافت، این بود که آیا ممکن است کسی پیش از بلوغ به مقام امامت برسد؟ این مسأله از آن هنگام که امام جواد علیه السّلام در سال ۲۰۳ به امامت رسید، به صورت جدّی‌تری در محافل علمی- کلامی امامیه مطرح شد و بعدها در سال ۲۲۰ درباره امامت امام هادی علیه السّلام و پس از آن حضرت مهدی علیه السّلام نیز ادامه یافت.

در سال ۲۰۳ که امام رضا علیه السّلام به شهادت رسید، شیعیان آن حضرت به علت این که تنها فرزند وی (امام جواد علیه السّلام) بیش از هشت سال نداشت، در نگرانی و اضطراب عمیقی فرو رفتند. به نوشته برخی از مورّخان: در این جریان، شیعیان به حیرت افتاده و میان آنان اختلاف پدید آمد؛ چنانکه شیعیان دیگر شهرها نیز متحیّر شدند. «۵» به همین جهت، گروهی از آنان در منزل عبد الرحمن بن حجّاج گرد آمده، ضجّه و ناله سر

---

(۱). تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۵۵؛ در آنجا آمده است که حضرت در روز سه شنبه ششم ذی حجه سال ۲۲۰ درگذشت.

(۲). «نوبه» به سرزمینهای وسیعی واقع در جنوب مصر اطلاق می‌شود، مردم آن نصرانی هستند و روایتی نیز از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله درباره خوبی مردم این دیار نقل شده است، معجم البلدان، ج ۵، ص ۳۰۹

(۳). الکافی، ج ۱، ص ۴۹۲؛ التهذیب، ج ۶، ص ۹۰

(۴). فرق الشیعهٔ، ص ۱۰۰

(۵). دلائل الامامه، ص ۲۰۴

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۷۳

دادند. «۱» این مشکل برای شیعیان، که مهمترین رکن ایمان را اطاعت از امام معصوم دانسته و در مسائل و مشکلات فقهی و دینی خود به وی رجوع می‌کردند، از اهمّیت بسیار برخوردار بود و نمی‌توانست همچنان لا ینحل بماند. البته برای شیعیان مسلّم بود که امام رضا علیه السّلام فرزند خود امام جواد علیه السّلام را به جانشینی برگزید، ولی مشکل ناشی از خردسالی آن حضرت، آنان را بر آن می‌داشت تا برای اطمینان خاطر، به کاوش و جستجوی بیشتری در این باره بپردازند.

در میان نصوصی که درباره جانشینی امام جواد علیه السّلام از حضرت رضا علیه السّلام بر جای مانده، به ویژه خاطر نشان شده است که امام رضا علیه السّلام فرزند خردسالش امام جواد را به جانشینی خود برگزید و با این که هنوز فرصت زیادی برای این کار وجود داشت، به جانشینی او اصرار می‌ورزید تا آنجا که در برابر اشاره برخی از اصحاب به سن اندک امام جواد علیه السّلام با اشاره به نبوّت حضرت عیسی علیه السّلام در دوران شیرخوارگی فرمودند:

سنّ عیسی هنگامی که نبوّت به وی اعطا شد، کمتر از سن فرزند من بوده است. «۲»

اضطرابی که پس از رحلت امام رضا علیه السّلام در میان شیعیان آن حضرت به وجود آمد، سبب شد تا برخی از آنها به دنبال عبد الله بن موسی برادر امام رضا علیه السّلام بروند، ولی از آنجا که حاضر نبودند بدون دلیل، امامت کسی را بپذیرند، جمعی از آنها پیش وی سؤالاتی مطرح کردند و هنگامی که او را از جواب مسائل خود ناتوان دیدند، وی را ترک کردند. «۳»

شمار دیگری نیز به واقفی‌ها، که بر امام کاظم علیه السّلام توقف کرده بودند، پیوستند.

علّت پیدایش این اختلاف، به نظر نوبختی، همین بود که آنها بلوغ را یکی از شرایط امامت می‌دانستند. «۴»

با تمام این احوال، بیشتر شیعیان به امامت امام جواد علیه السّلام گردن نهادند. گرچه در میان آنان، کسانی بودند که مسأله کمی سنّ را به خود امام جواد علیه السّلام هم یادآور شدند و آن حضرت در جواب، اشاره به جانشینی سلیمان از داود علیه السّلام کرد و فرمود: حضرت

---

(۱). عیون المعجزات، ۱۱۹

(۲). روضهٔ الواعظین، ص ۲۰۳

(۳). نک: مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۲۹: مسند الامام الجواد علیه السّلام، صص ۲۹- ۳۰، ۲۲۲

(۴). فرق الشیعهٔ، ص ۸۸؛ المقالات و الفرق، ص ۹۵

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۷۴

سلیمان، هنگامی که هنوز کودکی بیش نبود و گوسفندان را به چرا می‌برد، حضرت داود او را جانشین خود کرد، در حالی که عبّاد و علمای بنی اسرائیل، این عمل او را انکار می‌کردند. «۱»

به نوشته نوبختی برهان استدلال کنندگان به امامت حضرت جواد علیه السّلام، مسأله یحیی بن زکریّا علیهما السّلام و نبوّت عیسی علیه السّلام در دوران شیرخوارگی و داستان یوسف و علم حضرت سلیمان بود که نشان می‌داد علم در «حجت خدا» و لو به سن بلوغ نرسید باشند، بدون آموزش و یادگیری و به طور لدنّی، می‌تواند وجود داشته باشد. «۲»

شیعیان امامی از یک سو امامت را از جنبه الهی آن می‌نگریستند و به همین دلیل کمی سنّ امام هرگز نمی‌توانست در عقیده آنها

خللی وارد آورد، امـا از سوی دیگر آنچه اهمیت داشت بروز این وجهه الهی بود که می‌بایست در علم و دانش امامان علیهم السّـلام باشد. در واقع امامان، پاسخگوی کلیّه سؤالات شیعیان بودند. از این رو آنان درباره تمامی امامان این اصل را رعایت کرده و آنان را در مقابـل انواع پرسشـها قرار می‌دادنـد و تنهـا موقعی که احسـاس می‌کردنـد آنـان بخوبی از عهـده پاسـخ گویی به این سؤالاـت بر می‌آیند (با وجود نص به امامتشان) از طرف شیعیان به عنوان امام معصوم شناخته می‌شدند.

بـا توجه به سنّ کم امـام جواد علیه السّـلام این آزمایش از طرف شـیعیان درباره آن حضـرت ضـرورت بیشتری پیـدا می‌کرد. بر این اسـاس، در مواقع و فرصـتهای مختلف، آزمـایش مزبور را دربـاره آن حضـرت به عمـل آورده و پس از آن، اکثریت قریب به اتفـاق آنان- جز اندکی- با اطمینان خاطر، امامت او را پذیرفتند.

در مجلسـی که پیشتر اشاره شد، شـیعیان گرد آمدند تا مسأله جانشینی را حل کنند. یونس بن عبد الرحمن که از شیعیان قابل اعتماد نزد امام رضا علیه السّـلام بود گفت: تا زمانی که این فرزنـد؛ یعنی امام جواد علیه السّـلام بزرگ شود بایـد چه کنیم؟ در این هنگام، ریّان بن صلت از جای خود برخاست و به اعتراض گفت: تو خود را در ظاهر مؤمن به امام

---

(۱). الکافی، ج ۱، ص ۳۸۳

(۲). فرق الشیعهٔ، ص ۹۰؛ المقالات و الفرق، صص ۹۴- ۹۵

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۷۵

جواد علیه السّـلام نشان می‌دهی ولی پیـدا است که در باطن در امامت او تردیـد داری! اگر امامت وی از جانب خدا باشد، حتی اگر طفل یک روزه هم باشـد به منزله شـیخ است و چنانکه از طرف خـدا نباشد، حتی اگر هزار سال هم عمر کرده باشد مانند سایر مردم است.

دیگران برخاستند و ریّان را ساکت کردند ... سرانجام در ایام حجّ، هشتاد نفر از علمای شیعه از بغداد و دیگر شهرها گردهم آمده و عازم مـدینه شدنـد. ابتـدا پیش عبـد الله بن موسـی رفتنـد، ولی هنگامی که گمشـده خود را پیش او نیافتند، از وی روی برتافتند و به حضور امـام جواد علیه السّـلام مشـرّف شدنـد. آن حضـرت به سؤالات آنان پاسـخ گفت و آنها از پاسـخهای وی که نشان بارزی از امامت و علم الهی وی بود شادمان شدند. «۱»

بـار دیگر گروهی از شـیعیان، از اقطـار مختلـف نزد آن حضـرت گرد آمـده و در مجلسـی پرسشـهای زیـادی را مطرح کردنـد؛ آن حضرت در حالی که بیش از ده سال نداشت، به تمام این پرسشها پاسخ داد. «۲» از این روایت چنین به دست می‌آید که:

اولا: شیعیان اصرار داشتند تا از طریق دانش امام، امامت وی را بپذیرند.

ثانیـا: امـام در حـالی که هنوز کودک خردسـالی بیش نبود، به دلیـل الهی بودن امر امـامت، به خوبی قادر بود به پرسشـهای علمی و فقهی شیعیان پاسخ دهد.

شیـخ مفیـد- بـا اشـاره به این که پس از وفـات امـام رضا علیه السّـلام گروهی از شـیعیان حتّی امامت آن حضـرت را انکار کرد و به عقیده واقفه گرویدند و عده‌ای دیگر به امامت احمد بن موسـی قائل شدند- بر امام حضـرت جواد علیه السّـلام که اکثریت شیعه آن را پـذیرفته بودنـد تأکید کرد و برای اثبات آن، علاوه بر دلیل عقلی (کمال العقل لا یستنکر، لحجج الله مع صـغر السنّ) به آیاتی که درباره حضـرت عیسـی علیه السّلام نازل شده، استدلال می‌کند. همچنین اشاره به دعوت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از امام علی علیه السّـلام برای پذیرش اسـلام (در حالی که آن حضرت هنوز به سن بلوغ نرسیده بود) دارد، در صورتی که از دیگر افراد هم سنّ و سال وی هرگز چنین دعوتی به عمل نیاورده است. و در نهایت شـرکت دادن حسن و حسین علیهما السّلام در مباهله، در حالی که در آن هنگام هنوز دو کودک خردسال

(۱). بحار الانوار، ج ۵۰، صص ۹۹، ۱۰۰ از عیون المعجزات، صص ۱۱۹، ۱۲۱؛ و نک: اثبات الوصیه، ص ۲۱۳

(۲). الکافی، ج ۱، ص ۳۱۴

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۷۶

بودند، شاهد دیگر شیخ مفید بر صحّت امامت امام جواد علیه السّلام است. «۱»

در امر امامت، آنچه مهم است، تنصیص امام سابق بر امامت امام پس از خود می‌باشد که شیخ مفید آن را از شماری از اصحاب بزرگ و نزدیک به امام رضا درباره امامت امام جواد علیه السّلام نقل کرده و راویان این نص را چنین برمی‌شمارد:

علی بن جعفر بن محمد صادق علیهما السّلام، صفوان بن یحیی، معمّر بن خلّاد، حسین بن بشّار، ابن ابی نصر بزنطی، ابن قیام واسطی، حسن بن جهم، ابو یحیی صنعانی، خیراتی، یحیی بن حبیب بن زیّات و گروهی دیگر. «۲»

شیخ، روایات برخی از نامبردگان را در کتاب ارشاد آورده و استاد عطاردی تقریبا همه آنها را در مسند الامام الجواد علیه السّلام گرد آورده است. «۳» علّامه مجلسی نیز در بحار، فصلی را به ذکر نصوص وارد شده در امامت آن امام همام اختصاص داده است. «۴»

از این روایات به خوبی برمی‌آید که امام رضا علیه السّلام در موارد متعدد و مناسبتهای گوناگون، امامت فرزند بزرگوارش را گوشزد کرده و اصحاب بزرگ خود را در جریان امر گذاشته است. در واقع، استقرار اکثریت اصحاب امام رضا علیه السّلام بر امامت حضرت جواد علیه السّلام که پشتوانه‌اش همین فرمایشات امام رضا علیه السّلام بوده، بهترین دلیل بر حقانیّت امامت آن بزرگوار است؛ زیرا فقها و محدثان شیعه، در پذیرش امامت امامان، دقت عجیبی از خود نشان می‌دادند و همان گونه که گذشت، با وجود نص، تنها بعد از سؤالات علمی متعدد، امامت آنان را می‌پذیرفتند. این بدان دلیل بود که گاه نص نسبت به چند نفر ابراز می‌شد تا دشمن حساسیت روی شخص خاصی نداشته باشد.

حیات تاریخی امام جواد علیه السّلام

آگاهیهای تاریخی درباره زندگی امام جواد علیه السّلام چندان گسترده نیست؛ زیرا افزون بر آن که محدودیّتهای سیاسی همواره مانع از انتشار اخبار مربوط به امامان معصوم علیهم السّلام

(۱). الفصول المختاره، صص ۲۵۶- ۲۵۷

(۲). الارشاد، ص ۳۱۷؛ اعلام الوری، ص ۳۳۰

(۳). مسند الامام الجواد علیه السّلام، صص ۲۵۰- ۳۳۳؛ ما از این مجموعه در این نوشته بهره کامل برده‌ایم.

(۴). بحار الانوار، ج ۵۰، صص ۱۸- ۳۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۷۷

می گردید، تقیه و شیوه‌های پنهانی مبارزه که برای «حفظ امام و شیعیان از فشار حاکمیت» بود، عامل مؤثری در عدم نقل اخبار در منابع تاریخی است. افزون بر آن، زندگی امام جواد علیه السّلام چندان طولانی نبوده است که اخبار فراوانی هم از آن در دسترس ما قرار گیرد.

و نیز گفتنی است، زمانی که امام رضا علیه السّلام به خراسان برده شد، هیچ یک از اعضای خانواده خود را به همراه نبرد و در آنجا تنها زندگی می کرد. در این که آیا در این مدت، امام جواد علیه السّلام به منظور دیدار پدر به طوس رفته است یا نه، تنها ابن فندق

در تاریخ بیهق نقل کرده است که آن حضرت در سال ۲۰۲ به طوس آمد و با پدر بزرگوارش دیدار کرد. متن گزارش ابن فندق در این باره چنین است:

و محمد بن علی بن موسی الرضا علیه السّلام که لقب او تقی بود، از راه طبس مسینا، دریا عبرت کرد- «۱» که آن وقت راه قومس [دامغان] مسلوک نبود و آن راه را در عهدی نزدیک مسلوک گردانید- به ناحیت بیهق آمد و در دیه ششتمد نزول کرد و از آنجا به زیارت پدر خویش علی بن موسی الرضا علیه السّلام رفت در سنه ۲۰۲. «۲»

این گزارش در مصادر دیگر نیامده و از اخبار مربوط به شهادت امام رضا علیه السّلام چنین برمی‌آید که امام جواد علیه السّلام آن هنگام در مدینه اقامت داشت و تنها برای غسل پدر و اقامه نماز به آن حضرت در طوس حضور یافت. البته محتمل است که پیش از آن، یک بار به طوس آمده باشد. با دقت در خبر مذکور، چنین به نظر می‌رسد که ابن فندق، به احتمال، گزارش خود را از تاریخ نیشابور حاکم نیشابوری گرفته است.

هنگامی که مأمون بعد از شهادت امام رضا علیه السّلام در سال ۲۰۴ به بغداد بازگشت، از ناحیه حضرتش اطمینان خاطر پیدا کرده بود؛ ولی این را می‌دانست که شیعیان پس از امام رضا علیه السّلام فرزند او را به امامت خواهند پذیرفت و در این صورت خطر همچنان بر جای خود خواهد ماند. او سیاست کنترل امام کاظم علیه السّلام توسط پدرش را- که او را به بغداد آورده و زندانی کرده بود- به یاد داشت و با الهام از این سیاست، همین رفتار را با امام رضا علیه السّلام در پیش گرفت، ولی با ظاهری آراسته و فریبکارانه؛ به گونه‌ای که

---

(۱). عبارت در اصل چنین است.

(۲). تاریخ بیهق، ص ۴۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۷۸

می‌کوشید نه تنها در ظاهر امر مسأله زندان و مانند آن در کار نباشد، بلکه با برخورد دوستانه، چنین تبلیغ شود که او علاقه و محبت ویژه نیز به ایشان دارد. اینک نوبت امام جواد علیه السّلام فرا رسیده بود تا به نحوی کنترل شود. مأمون برای انجام این هدف، دختر خود را به عقد وی در آورد و او را داماد خود کرد. از همین رهگذر بود که مأمون به راحتی می‌توانست از طرفی امام را در کنترل خود داشته باشد و از طرف دیگر آمد و شد شیعیان و تماسهای آنان را با آن حضرت زیر نظر بگیرد.

بر اساس برخی نقلها، مأمون پس از ورود به بغداد- در سال ۲۰۴- بلافاصله امام جواد علیه السّلام را از مدینه به بغداد فرا خواند. «۱» افزون بر این، مأمون متهم بود که امام رضا علیه السّلام را به شهادت رسانده است. اکنون می‌بایست با فرزند وی به گونه‌ای رفتار کند که از آن اتهام نیز مبرّی شود.

این نکته نیز باید مورد توجه قرار گیرد که طبق برخی از روایات تاریخی، مأمون از آن هنگام که ولایت‌عهدی خود را به امام رضا علیه السّلام واگذاشت، دختر خود ام الفضل را به عقد امام جواد علیه السّلام در آورد و یا نامزد او کرد. به نوشته طبری و ابن کثیر، در سال ۲۰۲ که امّ حبیب دختر مأمون به عقد امام رضا در آمد، دختر دیگرش ام فضل را نیز به عقد امام جواد علیه السّلام داد. «۲» شاید این موضوع خود قرینه‌ای بر درستی گزارش صاحب تاریخ بیهق باشد که امام جواد علیه السّلام در سال ۲۰۲ برای دیدن پدرش به طوس آمده است.

از روایتی که شیخ مفید از ریّان بن شبیب نقل کرده، چنین بر می‌آید: موقعی که مأمون تصمیم به ازدواج ام فضل با امام جواد علیه السّلام گرفت، عباسیان برآشفتند؛ زیرا ترس آن داشتند که پس از مأمون، خلافت به خاندان علوی بر گردد، چنانکه درباره امام رضا علیه السّلام هم به سختی دچار همین نگرانی شده بودند؛ «۳» ولی به طوری که از دو روایت

(۱). الحیاة السیاسیة للامام الجواد علیه السّلام، ص ۶۵؛ این روایتی است که عده‌ای به نقل آن پرداخته‌اند؛ ولی آنچه بیشتر نقل شده و بعد تذکر خواهیم داد همان نقل طبری و ... است مبنی بر این که امام جواد علیه السّلام در سال ۲۱۵ به بغداد آمده است.

(۲). تاریخ الطبری، ج ۷، ص ۱۴۹؛ البدایة و النهایه، ج ۱۰، ص ۲۶۰

(۳). الارشاد، ص ۳۱۹

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۷۹

فوق بر می‌آید، آنان مخالفت خود را به گونه دیگری وانمود کرده و گفتند: دختر خود را به ازدواج کودکی در می‌آورد که: «لم یتفقّه فی دین الله و لا یعرف حلاله من حرامه و لا فرضا من سنّته»؛ کودکی که تفقه در دین خدا ندارد، حلال را از حرام تشخیص نمی‌دهد و واجب را از مستحب بازنمی‌شناسد.

مأمون در مقابل این برخورد، مجلسی برپا کرد و امام جواد علیه السّلام را به مناظره علمی با یحیی بن اکثم، بزرگترین دانشمند و فقیه سنّی آن عصر، فرا خواند تا بدین وسیله مخالفان و اعتراض کنندگان عباسی را به اشتباه خود آگاه کند. «۱» این در حالی بود که بنا به این دو روایت، هنگام عقد ازدواج ام فضل با امام جواد علیه السّلام هنوز به آن حضرت «صبی» اطلاق می‌شده است.

بنابر روایتی که از ابن طیفور، ابن اثیر و برخی دیگر نقل شده، و درستی آن کاملا محتمل است: هنگامی که مأمون در سال ۲۱۵ به تکریت وارد شد، امام جواد علیه السّلام نیز از مدینه به بغداد رسیده بود. آن حضرت برای ملاقات با مأمون به شهر تکریت رفت و در آنجا بود که ام فضل بدو پیوست. سپس آن حضرت تا فرارسیدن موسم حج، در بغداد، در منزل احمد بن یوسف، که در کنار دجله بنا شده بود، اقامت فرمود و آنگاه با خانواده خویش برای انجام مراسم حج به مکّه رفت و از آنجا به مدینه بازگشت و در آنجا ماندگار شد. «۲»

بر اساس این روایت، امام تنها همین مدت کوتاه را در بغداد اقامت گزیده است؛ گرچه احتمال اقامت آن حضرت در بغداد در زمانهای دیگر منتفی نیست. در این زمینه و نیز درباره آمدن آن حضرت در کودکی به بغداد، روایت دیگری از اربلی در دست داریم: هنگامی که مأمون به بغداد آمد، از امام جواد علیه السّلام خواست تا به آن شهر آید و در همانجا بود که روزی امام را در میان همگنانش دید که مشغول بازی است. با نزدیک شدن موکب مأمون، بچه‌ها همگی خود را از سر راه او کنار کشیده و فرار کردند؛ ولی امام در کناری همچنان بی‌حرکت و با آرامش و ابّهت خاصی ایستاد. این

(۱). همان، صص ۳۱۹- ۳۲۰

(۲). تاریخ الطبری، ج ۷، ص ۱۹۰، حوادث سال ۲۱۵؛ تاریخ بغداد، ج ۳، صص ۵۴- ۵۵؛ مسند الامام الجواد، ص ۵۵؛ الحیاة السیاسیة للامام الجواد علیه السّلام، ص ۷۹

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۸۰

وضع، مأمون را به شگفتی انداخت و از امام پرسید: چرا تو مثل دیگران فرار نکردی؟

امام پاسخ داد: من مرتکب گناهی نشده‌ام که از ترس مجازات فرار کنم و از طرف دیگر، راه آنچنان تنگ نیست که مانع عبور موکب شما شود. مأمون پرسید: شما کیستید؟ فرمود: من محمد بن علی بن موسی الرضا هستم ...

به دنبال این روایت مطالب دیگری آمده که محل چند و چون برخی از محققان قرار گرفته و از جمله استاد بزرگوار ما علّامه سید جعفر مرتضی در تأیید آن کوشیده است. «۱» با این حال برخی اعتراضات پاسخ درستی نیافته است.

در صورت درست بودن روایت، باید موقعی که مأمون در سال ۲۰۴ به بغداد آمده، بلافاصله و یا اندکی بعد امام جواد علیه السّلام

را به بغداد فراخوانده باشد. این تنها روایتی است که اشاره به آمدن امام جواد علیه السّلام در کودکی به بغداد دارد. اگر روایت مزبور را نپذیریم، باید اظهار کنیم که، طبق آنچه در مصادر در دسترس آمده، امام تنها در سال ۲۱۵ یک بار به بغداد آمده و تا قبل از آن که معتصم آن حضرت را در سال ۲۲۰ به بغداد احضار کند، در مدینه زندگی می‌کرده است؛ در حال حاضر گزارش دیگری مبنی بر آن که امام در فاصله سالهای ۲۱۵ تا ۲۲۰ به بغداد سفر کرده است در دست نداریم.

درباره آمد و شد امام در مدینه و احترام مردم نسبت آن حضرت، اطلاعات مختصری در پاره‌ای از روایات آمده است. «۲»

فراخوانی آن حضرت به بغداد، در سال ۲۲۰، توسط معتصم عباسی، آن هم درست در همان اولین سال حکومت خود، نمی‌توانست بی‌ارتباط با جنبه‌های سیاسی قضیّه باشد. به ویژه که درست همان سال که حضرت جواد علیه السّلام به بغداد آمد، رحلت کرد؛ این در حالی بود که تنها ۲۵ سال از عمر شریفش می‌گذشت. عناد عباسیان با آل علی علیه السّلام به ویژه با امام شیعیان که در آن زمان جمعیت معتنابهی تابعیت مستقل آنها را پذیرفته بودند، شاهدی است بر توطئه حکومت در شهادت امام جواد علیه السّلام. همچنین خواستن آن حضرت به بغداد و درگذشت وی در همان سال در

---

(۱). الحیاة السیاسیة للامام الجواد علیه السّلام، صص ۶۸- ۷۵

(۲). الکافی، ج ۱، صص ۴۹۲- ۴۹۳

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۸۱

بغداد، همگی شواهد غیر قابل انکاری بر شهادت آن بزرگوار به دست عوامل عباسی می‌باشد.

مرحوم شیخ مفید، با اشاره به روایتی درباره مسمومیت و شهادت امام جواد علیه السّلام، رحلت آن حضرت را مشکوک دانسته است. «۱» افزون بر روایات مذکور که در مصادر متعدد آمده، «۲» قرائنی هم که گذشت، دلالت بر این امر دارد. بنا به روایت مستوفی، عقیده شیعه بر این است که معتصم آن حضرت را مسموم نموده است. «۳»

پاره‌ای از منابع اهل سنت، اشاره بر این دارند که امام جواد علیه السّلام به میل خود و برای دیداری از معتصم عازم بغداد شده است. «۴» در حالی که منابع دیگر، حاکی از آنند که معتصم به ابن زیّات مأموریت داد تا کسی را برای آوردن امام به بغداد بفرستد. «۵» ابن صبّاغ نیز با عبارت «اشخاص المعتصم له من المدینة»، «۶» این مطلب را تأیید کرده است.

مسعودی روایتی نقل کرده که بنا بر آن، شهادت آن حضرت به دست ام فضل، در زمانی رخ داده که امام از مدینه به بغداد نزد معتصم آمده بود. «۷» ام فضل پس از شهادت امام، به پاس این عمل خود به حرم خلیفه پیوست. «۸» این نکته را نباید از نظر دور داشت که ام فضل در زندگی مشترک خود با امام جواد علیه السّلام از دو جهت ناکام مانده بود:

نخست آن که از آن حضرت دارای فرزندی نشد.

دوم آن که امام نیز چندان توجهی به وی نداشت و فرزندانش عموما از ام ولدهای آن حضرت متولد شدند.

ام فضل یک بار (گویا از مدینه) نامه‌ای نگاشت و از امام نزد مأمون شکایت کرد و از این که امام چند کنیز دارد گله نمود، ولی مأمون در جواب او نوشت:

---

(۱). الارشاد، ص ۳۲۶

(۲). الفصول المهمّه، مالکی، ص ۲۷۶

(۳). تاریخ گزیده، صص ۲۰۵- ۲۰۶

(۴). الائمه الاثنی عشر، ابن طولون، ص ۱۰۳؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۴۸

(۵). بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۸

(۶). الفصول المهمّه، ص ۲۷۵

(۷). مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۶۴

(۸). الائمه الاثنی عشر، ابن طولون ص ۱۰۴؛ الفصول المهمّه، ص ۲۷۶. ام فضل، خواهرزاده معتصم بود.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۸۲

ما تو را به عقد ابو جعفر در نیاوردیم که حلالی را بر او حرام کنیم. دیگر از این شکایتها نکن. «۱» به هر حال، ام فضل پس از مرگ پدر، امام را در بغداد مسموم کرد و راه یافتن او به حرم خلیفه و برخورداری از مواهب موجود در آن، نشانی از آن است که این عمل به دستور معتصم و به دستور او عنوان شده است. «۲»

شاهد دیگر آن است که امام جواد علیه السّلام هنگام سفر به بغداد در سال ۲۱۵، جانشینی برای خود تعیین نفرمود، ولی در آستانه سفری که به دستور معتصم به بغداد رفت، جانشین خود را تعیین فرمود و این خود نشانه آن است که امام خطرناک بودن سفر را دریافته بود.

مناظرات علمی امام جواد علیه السّلام

امام جواد علیه السّلام از دو جهت به مناظرات علمی کشانده می‌شد:

نخست از طرف شیعیان خود که با توجه به سن کم آن حضرت می‌خواستند علم الهی امام را دریابند؛ بنا بر این طبیعی بود که مجالس متعددی بدین منظور ترتیب داده می‌شد.

دوم از حکومت، به ویژه مأمون و معتصم، دو خلیفه معاصر آن حضرت. از آنجا که شیعیان، مدعی علم الهی برای امامان خود بودند، خلفا می‌کوشیدند با تشکیل مجالس مناظره، آنان را رو در روی برخی از دانشمندان بنام زمان قرار دهند تا شاید در پاسخ برخی از پرسشها درمانده شوند و شیعیان از این رهگذر، در اعتقاد خود (وجود علم الهی نزد ائمه اهل بیت علیهم السّلام) دچار مشکل شوند و از پیروی آنها خودداری کنند.

همین مسأله بود که سبب شد مأمون امام رضا علیه السّلام را به مجلس مناظره دعوت کند.

گرچه مأمون هدف خود را عکس آنچه گذشت وانمود می‌کرد و نشان می‌داد که برای نشان دادن دانش امام دست به این اقدام زده است.

افزون بر اینها، علاقه شخصی مأمون در بر پایی این مناظرات بی‌تأثیر نبوده

---

(۱). الارشاد، ص ۳۲۳؛ بحار الانوار، ج ۵۰، صص ۷۹- ۸۰

(۲). الکافی، ج ۱، ص ۳۲۳

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۸۳

است. او شهرت به علم دوستی داشت و فیلسوف خلفای عباسی شناخته می‌شد.

مهمترین سندی که درباره این مناظرات در دست است، روایت مفضّل است که مفید آن را از ریّان بن شبیب «۱» نقل کرده و ما خلاصه‌ای از آن را می‌آوریم:

هنگامی که مأمون بر آن شد تا ام فضل را به تزویج امام جواد علیه السّلام درآورد، عباسیان برآشفتند و سخت به وحشت افتادند؛ زیرا بر این گمان بودند که این اقدام خلیفه، همان پی‌آمدهایی را به دنبال خواهد داشت که اقدامش درباره پدرش امام رضا علیه

السّلام پیش آورد. لذا پیش مأمون آمدند و او را بدان جهت که ممکن است خلافت از دست بنی عباس بیرون شود، از این اقدام بر حذرش داشتند. آنها همچنین با اشاره به منازعات گذشته میان عباسیان و علویان گفتند: همان ماجرای علی بن موسی الرضا علیه السّلام کافی است. مأمون در پاسخ گفت:

درباره آنچه میان شما و آل ابو طالب پیش آمده، خود شما مقصّر بوده‌اید؛ زیرا اگر انصاف داشتید، آنان بر شما اولویت داشتند؛ اما آنچه را که خلفای پیش از من در باره آنان انجام داده‌اند، جز قطع رحم چیز دیگری نبوده است! من درباره جانشینی علی بن موسی الرضا هنوز هم پشیمان نیستم!. «۲» ابو جعفر (امام جواد علیه السّلام) را با این که سن او اندک است، بدان جهت برگزیده‌ام که برتری او را بر همه اهل فضل و علم محرز می‌دانم و امیدوارم آنچه را که هم اکنون فهمیده‌ام، در آینده بر همگان روشن شود تا بدانند نظر من درباره وی درست بوده است.

آنان در جواب گفتند: محمد بن علی (امام جواد علیه السّلام) کودکی بیش نیست، نه معرفتی به دین دارد و نه فقهی می‌داند، خلیفه اجازه بدهند تا تفقّهی در دین پیدا کند و پس از آن، هر چه مصلحت دانست درباره او انجام دهد.

مأمون گفت: وای بر شما! من این جوان را بیش از شما می‌شناسم. او از خاندانی

---

(۱). ریّان بن شبیب از راویان موثق و قابل اعتماد می‌باشد. وی در خراسان نزد امام رضا علیه السّلام بود و بعدها در قم سکونت گزید. او مسائل (روایات) صباح بن نصر هندی از امام رضا علیه السّلام را گردآوری کرده است، نک:

رجال النجاشی، ص ۱۶۵

(۲). ما در جریان بحث از زندگی امام رضا علیه السّلام مطالبی آوردیم که بنا بر آن نمی‌توانیم این ادعاهای مأمون را بپذیریم، و در روایات ابن شعبه نیز آمده: این مأمون بود که به منظور به زانو درآوردن امام جواد علیه السّلام از یحیی بن اکثم خواست با آن حضرت مناظره علمی به عمل آورد. تحف العقول، ص ۳۳۵

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۸۴

است که علمشان لدنّی و از الهام خدا سرچشمه می گیرد و پدرانش همواره در علم و ادب از کسب علم و آموزشهای معمول بی‌نیاز بوده‌اند و به منظور روشن شدن مسأله، هر وقت خواستید می‌توانید او را بیازمایید.

آنان موافقت خود را اعلام کرده، تصمیم گرفتند یحیی بن اکثم «۱» را که از قضات بنام و فقیهی مشهور بود، برای مناظره با امام برگزینند و پس از جلب موافقت یحیی، از او خواستند تا سؤال دشوار و پیچیده‌ای را برای مناظره آماده کند و به او قول دادند در صورتی که امام جواد علیه السّلام را در جریان مناظره به عجز وادارد، اموال و اشیاء نفیسی به وی خواهند داد. سپس، روزی را برای این کار تعیین کردند و در آن روز همه عباسیان و نیز امام جواد علیه السّلام و یحیی بن اکثم، و حتی شخص مأمون در مجلس حضور داشتند.

ابتدا یحیی بن اکثم اجازه خواست تا پرسشهای خود را در مقابل امام مطرح کند. پس از کسب اجازه از مأمون، از حضرت جواد علیه السّلام نیز اجازه خواست و پس از آن که امام آمادگی خود را اعلام کرد، یحیی از ایشان پرسید:

محرمی که حیوانی را کشته، وظیفه‌اش چیست؟ امام در جواب از وی پرسید:

آیا فرد محرم، صید را در حرم کشته یا در بیرون از آن؟ آیا محرم جاهل به حکم بوده یا عالم به حکم؟ آیا عمدا آن را کشته یا به خطا؟ آیا محرم آزاد بوده یا برده؟ آیا بالغ بوده یا نابالغ؟ هنگام رفتن به مکه آن را کشته یا در موقع بازگشت؟ صید از پرندگان بوده یا غیر آن؟ صید کوچک بوده یا بزرگ؟ محرم اصرار بر عمل خود دارد یا از کرده خود پشیمان است؟ در شب صید را کشته یا در روز؟ محرم در حال عمره بوده یا حج؟

بـا این فروضـی که امام جواد علیه السّـلام برای مسأله مطرح کرد، یحیی حیرت زده و درمانـده شـد تا جایی که همه حضار از رنگ باختن چهره‌اش، شـکست او را به وضوح دریافتند. آنگاه مأمون با ابراز رضایت از وضعی که پیش آمده بود، رو به آل عباس کرد و گفت: آیا شناخت درست مرا از امام جواد علیه السّلام فهمیدید؟ سپس دخترش ام فضل را به

---

(۱). به نقل ذهبی یحیی از فقیهان بزرگ بوده و به سال ۲۴۲، درگذشته است؛ میزان الاعتدال، ج ۴، صص ۳۶۱- ۳۶۲

عقد آن حضرت درآورد و مهریه را همان مهریه حضرت زهرا علیها السّلام قرار داد. پس از آن که حاضران مجلس را ترک کردند، مأمون از امام خواست تا خود پاسخ فروضـی را که در جواب یحیی بن اکثم مطرح کرده بود بدهـد. امام به یکایک آنها پاسخ داد. آنگاه امام از یحیی بن اکثم چنین پرسـید: مرا از مردی خبر ده که زنی در اوایل صبح بر او حرام بود؛ روز که بالا آمد آن زن بر وی حلال شـد و هنگام ظهر دوباره بر او حرام گردیـد و در موقع عصـر حلال شد و در وقت غروب آفتاب بار دیگر بر او حرام شد و در وقت عشـا، حلال و در نیمه شب بـاز بر او حرام و هنگام طلوع آفتاب حلال شـد؛ مسأله این زن چیست و چگونه مرتّبا بر او حلال و حرام می‌شود؟

یحیی بن اکثم از پاسـخ به این سؤال وامانـد و از امام خواست تا خود جواب مسأله را روشن کنـد. آن حضـرت فرمود: این زن، کنیز شخص دیگری بوده که بر این مرد حرام بود، روز که بالاـ آمـد کنیز را از صاحبش خریـداری کرد و بـدین ترتیب بر او حلال شـد، ظهر او را آزاد کرد و بـدین جهت دوبـاره بر او حرام شـد. عصـر بـا او ازدواج کرد و حلال شـد. هنگام غروب او را ظهار کرد و در نتیجه به او حرام شـد و در وقت عشـا کفاره ظهار را داد دوباره به وی حلال شـد. نیمه شب او را طلاق داد و به این علت حرام شـد؛ صبح رجوع کرد و دوباره بر او حلال شد.

مأمون بار دیگر در مقابل دانش امام اظهار شگفتی کرد و گفت: کمی سنّ مانع از کمال عقل برای این خاندان نمی‌شود. «۱»

در صورتی که زمان ازدواج رسـمی امام با ام فضل سال ۲۱۵ باشد، سن آن حضرت هنگام مناظره مذکور بیست سال بوده است. در ادامه همین روایت آمـده است که امام پس از مراسم عقـد، ام فضل را با خود به مـدینه برد؛ بنابراین بایـد مناظره مورد بحث در سال ۲۱۵ اتفاق افتاده باشد.

در حضور معتصم مجلس مناظره مانندی تشـکیل شد که پس از ثبوت برتری علم امام، ماجرا منتهی به شـهادت آن بزرگوار گردید.

عیّاشی مفسر شیعی از زرقان

---

(۱). الارشاد، صـص ۴۶- ۵۱؛ الفصول المهمّه، صـص ۲۶۷- ۲۷۱؛ تفسـیر القمی، ج ۱، ص ۱۸۳؛ دربـاره قسـمت اخیر نک: تحف العقول، ص ۳۳۵

چنین روایت می‌کند: روزی دوست من ابن ابی داود در حالی که به شدت ناراحت بود از پیش معتصم بازگشت، در حالی که از ابو جعفر جواد علیه السّـلام به شـدت گله‌منـد بود. وقتی از علّت ناراحتی او پرسـیدم، گفت: شخصـی را در مجلس معتصم آوردنـد که اعتراف به دزدی کرده بود و قرار بود به وسـیله اجرای حدّ او را تطهیر نمایند. بحث فقها بر سـر آن بود که دست دزد را از کجا باید برید؟ من گفتم: تا مچ (الکرسوع) را دست می‌گویند.

بنابراین بایـد دست او از مـچ قطع شود و دیگران نیز با من موافق بودند. برخی نیز مرفق را محل قطع می‌دانسـتند، ولی معتصم در این بـاره از ابو جعفر نظر خواست. او ابتـدا از پاسـخ طفره رفت، اما وقتی خلیفه اصـرار کرد، فرمود: وَ أَنَّ الْمَساجِـدَ لِلَّهِ فَلا تَـدْعُوا مَعَ اللَّهِ

أَحَداً؛ «۱» یعنی محل سجده از آن خداست، با خدا کسی را مخوانید. یعنی کف دست که برای سجده است، باید برای سجده بماند و قطع نشود. معتصم نظر او را پذیرفت. من آنچنان خجلت زده شدم که آرزوی مرگ کردم. چند روز بعد نزد معتصم رفتم و او را به خاطر ترجیح رأی یک جوان بر آراء فقیهان مورد سرزنش قرار داده و عواقب ناگوار آن را بازگو کردم. معتصم تحت تأثیر سخنان من قرار گرفت و به یکی از منشیانش فرمان داد امام جواد علیه السّلام را به خانه‌اش دعوت کند و او را مسموم نماید و او فرمان را اجرا کرد! «۲»

مناظره درباره فضائل خلفا

در محفل دیگر و یا به احتمال، در همان مجلسی که ذکرش رفت، یحیی بن اکثم پرسشهای دیگری نیز- از جمله مسائلی درباره خلفای نخستین- از امام جواد علیه السّلام پرسید؛ ابتدا روایتی را مطرح کرد که در ضمن آن چنین آمده:

جبرئیل از طرف خدا و رسولش صلّی اللّه علیه و آله گفت: از أبو بکر سؤال کن، آیا او از من راضی است؟ من که از او راضی هستم. امام در آن مجلس که تعداد زیادی از علمای اهل سنت حضور داشتند فرمود: من منکر فضل ابو بکر نیستم، ولی کسی که این

---

(۱). جن: ۱۸

(۲). تفسیر العیاشی، ص ۳۱۹؛ مسند الامام جواد علیه السّلام صص ۱۸۱- ۱۸۳

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۸۷

روایت را نقل کرده، می‌بایست به روایتی که از رسول خدا نقل شده و همه حدیث‌شناسان صحت آن را پذیرفته‌اند توجه داشته باشد، مبنی بر این که، آن حضرت در حجة الوداع فرمود: نسبت سخنان دروغ و ساختگی بر من زیاد شده و پس از این زیادتر خواهد شد (قد کثرت الکذّابة علیّ)، کسانی که دروغ بر من می‌بندند جایگاهشان از آتش پر خواهد شد. هنگامی که حدیثی از طرف من به شما می‌رسد، آن را بر کتاب خدا و سنّت من عرضه کنید، در صورتی که با آن دو موافقت داشت آن را بپذیرید وگرنه کنارش گذارید. اکنون حدیثی که تو نقل می کنی، با کتاب خدا موافق نیست؛ زیرا خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ وَ نَعْلَمُ ما تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ.» «۱» آیا خدا از رضا و سخط أبو بکر آگاهی نداشت که از او می‌پرسد؟

این عقلا محال است.

این روایت نشانگر آن است که امام چگونه با درایت خاص خود با این روایت برخورد کرده و پس از عرضه آن به قرآن، به انکار آن پرداخت. نظیر همین شیوه بحث را در بخش بررسی زندگانی امام رضا علیه السّلام آوردیم که امام فرمود: حدیثی که مخالف با کتاب خدا باشد نمی‌پذیریم. «۲»

پس از آن یحیی درباره روایت «مثل أبی بکر و عمر فی الأرض کمثل جبرئیل و میکائیل فی السّماء»؛ مثل أبو بکر و عمر روی زمین، مثل جبرئیل و میکاییل در آسمان است. امام در جواب فرمود: محتوای این روایت درست نیست؛ زیرا جبرئیل و میکاییل همواره بندگی خدا را نموده و لحظه‌ای به او عصیان نکرده‌اند، در حالی که أبو بکر و عمر پیش از آن که اسلام بیاورند، سالهای طولانی مشرک بوده‌اند. آنگاه یحیی از حدیث «ابو بکر و عمر سیّد اکهول أهل الجنّة» پرسید. امام فرمود: در بهشت جز جوان کسی وجود نخواهد داشت تا آن دو نفر، سیّد و سرور پیران آن باشند.

یحیی درباره حدیث «انّ عمر بن الخطاب سراج أهل الجنّة» سؤال کرد. امام فرمود:

در بهشت ملائکه مقربین خدا و آدم و محمد صلّی اللّه علیه و آله و کلیّه انبیای عظام حضور خواهند داشت، آیا نور آنان برای روشن کردن بهشت کافی نیست که نیاز به نور خلیفه دوم

---

(۱). ق (۵۰): ۱۶

(۲). التوحید، ص ۱۱۰؛ الکافی، ج ۱، ص ۹۵

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۸۸

باشد؟

یحیی از حدیث: «انّ السکینهٔ تنطق علی لسان عمر» سؤال کرد. امام فرمود: من منکر فضل عمر نیستم، اما أبو بکر که افضل از وی بود، بالای منبر می گفت: «انّ لی شیطانا یعترینی، فاذا ملت فسدّدونی.»

یحیی گفت: درباره این حدیث چه می گویید که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «لو لم أبعث لبعث عمر»؟ امام فرمود: کتاب خدا صادق‌تر است که می‌فرماید: وَ إِذْ أَخَذْنا مِنَ النَّبِیِّینَ مِیثاقَهُمْ وَ مِنْکَ وَ مِنْ نُوحٍ؛ «۱» خداوند که از انبیا برای ادای صحیح و درست رسالتشان پیمان گرفته و آن بزرگواران لحظه‌ای به وی شرک نورزیده‌اند، چگونه ممکن است بر خلاف پیمان خود، شخصی را که بخشی از عمرش را در حال شرک به خدا گذرانده به پیامبری برگزینند؟ همچنین روایت شما با حدیث صحیح «نبّئت و آدم بین الروح و الجسد» که از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نقل شده مباینت دارد. یحیی گفت: از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نقل شده که فرمود: «ما احتبس عنّی الوحی قطّ الّا ظننته قد نزل علی آل خطّاب»؛ وحی بر من متوقف نشد، مگر آن که گمان کردم بر آل خطاب نازل می‌شود. امام فرمود: برای پیامبران جایز نیست حتّی لحظه‌ای در رسالت خود دچار تردید شوند.

از طرف دیگر خدا می‌فرماید: اللَّهُ یَصْطَفِی مِنَ الْمَلائِکَهِ رُسُلًا وَ مِنَ النَّاسِ: «۲» چگونه ممکن است که نبوّت از برگزیده خدا به کسی که مدّتها بود شرک ورزیده است منتقل شود؟

یحیی گفت: از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نقل شده که فرمود: «لو نزّل العذاب لما نجی الّا عمر»؛ امام فرمود: این روایت با قرآن که می گوید: وَ ما کانَ اللَّهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِیهِمْ وَ ما کانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ؛ «۳» سازگار نیست و حجّت نتواند بود. «۴»

میراث علمی امام جواد علیه السّلام

به طور معمول، پس از رحلت هر امام، تا مدتی به دلیل مشکلاتی که پیش می‌آمد، ارتباط شیعیان با امام بعدی بسیار محدود می‌شد. حتی وکلای امام پیشین هم که در

---

(۱). احزاب (۳۳): ۷

(۲). حج (۲۲): ۷۵

(۳). انفال (۸): ۳۳

(۴). الاحتجاج، ج ۲، صص ۲۴۵- ۲۴۹

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۸۹

بلاد اسلامی حضور داشتند، برقراری ارتباطشان با امام، با دشواریهایی مواجه می گشت. در آغاز امامت امام جواد علیه السّلام کمی سنّ آن حضرت نیز مشکلی بر مشکلات دیگر افزوده بود و تا زمانی که شک و تردید شیعیان بر طرف شود، مدّتی به طول انجامید. در نصّ دیگری آمده که امام تا ده سالگی امامت خویش را مخفی می‌داشت. «۱»

این خود دلیل دیگری بر پیچیدگی برقراری ارتباط میان او و شیعیانش بود. از سوی دیگر حکّام نیز سخت‌گیریهایی در این زمینه اعمال می‌کردند که برقراری ارتباط را به میزان بسیار زیادی مشکلتر می‌کرد؛ در نتیجه شیعیان نمی‌توانستند آزادانه با امامشان آمد و شد داشته باشند. ساده‌ترین و کم مشکل‌ترین راه ارتباط نگاشتن نامه به امام و دریافت جواب آن بود؛ لذا از امام جواد علیه السّلام به بعد و حتی پیش از آن از زمان امام رضا علیه السّلام شیعیان از طریق نامه‌نگاری با امام خود ارتباط داشتند.

وانگهی امام جواد علیه السّلام هنوز ۲۵ سال از عمرش نگذشته بود که رحلت فرمود.

کوتاه بودن عمر آن حضرت، سبب شد تا زمینه بسط روابط با شیعیانش کمتر به وجود آید. در عین حال، علاوه بر مطالبی که درباره اصحاب و یا کتب آنها از امام جواد علیه السّلام روایت شده، بیش از دویست و بیست حدیث پیرامون مسائل مختلف اسلامی از آن حضرت در دسترس ما قرار دارد. طبیعی چنان است که در شرایط سیاسی آن روز، نامه‌های زیادی از دست رفته باشد. نیز گفتنی است که تعداد یکصد و بیست نفر، احادیث صادره از آن حضرت را روایت کرده‌اند. «۲» شیخ طوسی یکصد و سیزده تن از راویان حدیث امام جواد علیه السّلام را برشمرده است.

از این مقدار حدیث که از آن امام نقل شده، می‌توان به عظمت علمی و احاطه او بر مسائل فقهی، تفسیری و عقیدتی و نیز دعا و مناجات پی برد، چنان که در لابلای کلمات قصار، زیبایی که از آن حضرت بر جای مانده، کمالات اخلاقی وی بخوبی نمودار است.

بخشی از کلمات قصار امام را ابن صباغ مالکی در الفصول المهمه آورده است؛

---

(۱). اثبات الوصیه، ص ۲۱۵

(۲). این بر اساس شمارش آقای عطاردی، در مسند الامام جواد علیه السّلام است.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۹۰

چنانکه در تحف العقول و مصادر دیگر نیز از این دست کلمات فراوان یافت می‌شود.

بخش عمده روایات فقهی امام را باید در نامه‌هایی که در پاسخ اصحاب به بلاد مختلف اسلامی فرستاده‌اند جستجو کرد.

برخورد با فرقه‌های منحرف

امام جواد علیه السّلام در برابر فرقه‌هایی که در دوران آن حضرت وجود داشتند، شیعیان خود را از این نظر که این فرقه‌ها چه مواضعی در مقابل آنان به خود گرفته‌اند راهنمایی می‌فرمود. یکی از این فرقه‌ها اهل حدیث بودند که مجسّمی مذهب بوده و خدا را جسم می‌پنداشتند. امام درباره آنان به شیعیان می‌فرمود که اجازه ندارند پشت هر کسی که خدا را جسم می‌داند نماز گزارده و به او زکات بپردازند. «۱»

واقفه، یکی دیگر از فرقه‌های موجود انشعابی از شیعه در زمان امام جواد علیه السّلام بود که به صورت مشکلی در مقابل شیعیان مطرح شده بود. آنان کسانی بودند که پس از شهادت امام کاظم علیه السّلام بر آن حضرت توقّف کرده و امامت فرزندش علی بن موسی الرضا علیه السّلام را نپذیرفتند. وقتی از امام درباره خواندن نماز پشت سر واقفی مذهبان سؤال شد، آن حضرت در جواب، شیعیان خود را از این کار نهی کردند. «۲»

زیدیه نیز فرقه‌ای بود منشعب از شیعه که پیش از این در فصل مربوط به زندگی امام صادق علیه السّلام مطالبی درباره آنها و مواضعشان نسبت به امامان علیهم السّلام گفتیم.

دشمنی زیدیه با امامیه و طعن آنها بر امامان علیهم السّلام سبب موضع‌گیری تند ائمه در برابر آنها شد؛ چنانکه در روایتی از امام

جواد علیه السّلام واقفیه و زیدیه مصداق آیه: وجوه یومئذ خاشعة عاملة ناصبة؛ «۳» خوانده شده و در ردیف ناصبی‌ها قرار گرفتند. «۴»

غلات نیز به سبب آن که در بدنام کردن شیعه سهم بسزایی داشتند، مورد تنفر امامان بودند. خطر اینها برای شیعیان بسیار جدّی بود؛ زیرا آنها به نام امامان علیهم السّلام روایاتی را جعل کرده و بدین وسیله شیعیان را که پیرو ائمه علیهم السّلام بودند به انحراف

---

(۱). التوحید، ص ۱۰۱؛ التهذیب، ج ۳، ص ۲۸۳

(۲). کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۷۹

(۳). غاشیه (۸۸): ۲ و ۳

(۴). رجال کشی، ص ۳۹۱؛ مسند الامام جواد علیه السّلام، ص ۱۵۰

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۹۱

می کشاندند.

امام جواد علیه السّلام درباره ابو الخطاب که از سران غلات بود، فرمودند: لعنت خدا بر ابو الخطاب و اصحاب او و کسانی که درباره لعن بر او توقف کرده و یا تردید کنند. «۱»

آنگاه امام به ابو الغمر، جعفر بن واقد و هاشم بن ابی هاشم اشاره کرد و پس از تذکر در باره بهره‌گیری آنها از ائمه علیهم السّلام به منظور بهره‌کشی از مردم، آنان را در ردیف ابو الخطاب دانستند؛ حتی در روایتی به اسحاق انباری فرمودند: دو تن از غلات به نامهای ابو المهری و ابن ابی الزرقاء- که خود را سخنگویان امامان علیهم السّلام قلمداد می‌کردند- به هر طریقی هست باید کشته شوند. اسحاق در صدد اجرای دستور امام بود، ولی آن دو از دستور امام مطلع شده و خود را از دید اسحاق مخفی کردند. دلیل این تصمیم امام، نقش بسیار حساس آنان در منحرف ساختن شیعیان ذکر شده است. «۲»

اصحاب امام جواد علیه السّلام

بسیاری از اصحاب امام جواد علیه السّلام از اصحاب پدر بزرگوار و فرزندان آن حضرت بودند که عده‌ای از آنها سالها عمر کرده و حتی تألیفات گرانبهایی مشتمل بر احادیث امامان علیهم السّلام از خود به یادگار گذاشته‌اند.

یکی از اصحاب امام جواد علیه السّلام حضرت عبد العظیم حسنی است که مقدار قابل توجهی حدیث از آن حضرت نقل کرده است. این بزرگمرد علوی حسنی، در ری سکنا گزید و به ترویج و اشاعه احادیث اهل بیت علیهم السّلام همت گماشت. در اثر فعالیتهای او بود که شیعیان ری رو به افزایش گذاشتند و تشیّع در این دیار رو به گسترش نهاد. «۳»

داود بن قاسم مشهور به ابو هاشم جعفری، یکی دیگر از اصحاب امام جواد علیه السّلام است. او احادیث زیادی از امام جواد علیه السّلام نقل کرده و یکی از برجسته‌ترین یاران آن حضرت می‌باشد. ابو هاشم از خاندان جعفر بن ابی طالب بود و در کتب رجال از وی به نیکی یاد شده است.

---

(۱). رجال الکشی، ص ۴۴۴

(۲). همان، ص ۴۴۴

(۳). کتابی با عنوان «عبد العظیم الحسنی، حیاته و مسنده» توسط استاد عطاردی به رشته تحریر کشیده شده و مختصری از آن ذیل نامه آن بزرگوار در مسند امام جواد علیه السّلام صص ۲۹۸- ۳۰۸ آمده است.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۹۲

علی بن مهزیار یکی دیگر از اصحاب امام جواد علیه السّلام و شخصیتی است پرارج و شناخته شده در میان شیعیان؛ وی در اصل از هندیجان بود و پس از آن که به اهواز آمد، به اهوازی شهرت یافت. به نوشته نجاشی او از امام رضا و امام جواد علیهما السّلام هر دو روایت نقل کرده و از نزدیکان امام جواد علیه السّلام بوده و آن حضرت در بزرگداشت وی عنایت ویژه‌ای داشته‌اند. «۱» روایات او از امام جواد علیه السّلام نسبتا زیاد است. «۲»

به نوشته نجاشی، ابن مهزیار با علی بن اسباط که فطحی مذهب بود، مناظراتی داشت و مسائلی در این باره میان آن دو رد و بدل گردید. سرانجام آن دو مسائل مورد بحث خود را پیش امام جواد علیه السّلام بردند که این امر، با بازگشت علی بن اسباط از عقیده باطل خود، خاتمه یافت.

خیران الخادم یکی از وکلای امام جواد علیه السّلام بود که کشی از او یاد کرده است. «۳»

ابراهیم بن محمد همدانی یکی از وکلای آن حضرت بوده و روایاتی از وی نقل کرده است. «۴»

احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی که از اصحاب اجماع به شمار می‌رود، یکی از یاران امام جواد علیه السّلام است. وی از خواص شیعیان امام رضا و امام جواد علیهما السّلام بود که همه علمای رجال از او ستایش کرده‌اند. او در سال ۲۲۱ بدرود حیات گفت. ابن ندیم از وی و کتابش که مشتمل بر روایات او از امام رضا علیه السّلام می‌باشد یاد کرده و دو کتاب «الجامع» و «المسائل» را از آثار وی دانسته است. «۵»

ارتباط شیعیان ایران با امام جواد علیه السّلام

شیعیان امامی در سر تا سر بلاد اسلامی زندگی می‌کردند. بسیاری از آنان در بغداد، مدائن و سواد عراق «۶» و عده‌ای نیز در ایران و یا سایر نقاط کشورهای آن روز بسر می‌بردند. اینها علاوه بر ارتباط از طریق وکلای آن حضرت، در ایام حجّ نیز در مدینه با

---

(۱). رجال النجاشی، ص ۱۷۷

(۲). مسند الامام الجواد علیه السّلام، ص ۳۱۶

(۳). رجال کشی، ص ۵۰۸

(۴). مسند الامام الجواد علیه السّلام، ص ۲۵۲ به نقل از جامع الرواة

(۵). الفهرست، ابن ندیم، ص ۲۷۶

(۶). الغیبه، طوسی، ص ۲۱۲

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۹۳

امام دیدار می‌کردند. از روایتی استفاده می‌شود که شماری از شیعیان امام جواد علیه السّلام در مصر سکنا گزیده بودند. در این روایت علی بن اسباط می‌گوید: قامت امام را به دقت می‌نگریستم تا آن حضرت را برای اصحابمان در مصر بتوانم وصف کنم. «۱» در روایت دیگری آمده است که یک نفر از شیعیان خراسان خدمت امام جواد علیه السّلام مشرّف شده است. «۲»

روایت دیگری از حرّ بن عثمان همدانی حاکی از آن است که گروهی از شیعیان ری به محضر آن حضرت شرفیاب شدند. «۳» تا آنجا که می‌دانیم همواره شیعیانی در ری زندگی می‌کردند که به طور مرتب و به مرور زمان بر تعدادشان افزوده شده است. «۴»

قم نیز یکی از مراکز مهم شیعه بوده و در دوران امام جواد علیه السّلام، شیعیان آن دیار با حضرت در ارتباط نزدیک بودند. احمد بن محمد بن عیسی که از وی با عنوان «شیخ القمیین» یاد شده، از اصحاب امام رضا علیه السّلام و پس از ایشان از یاران امام جواد

علیه السّلام و فرزند گرامی آن حضرت بوده و حتی محضر امام حسن عسکری علیه السّلام را نیز درک کرده است. وی تألیفات فراوانی در حدیث از خود بر جای گذاشت. «۵» صالح بن محمد بن سهل یکی دیگر از اصحاب امام جواد علیه السّلام در قم بود که رسیدگی به امور موقوفات آن حضرت در آن شهر را عهده‌دار بود. «۶»

در روایت دیگر آمده: شخصی از اهالی بست و سجستان در ایام حجّ به حضور آن حضرت رسید و گفت: والی ما از دوستداران اهل بیت و به شما علاقه‌مند است؛ من هم خراجی به دیوان بدهکارم. نامه‌ای به او بنویسید تا در این باره با من سختگیری نکند. امام فرمود: او را نمی‌شناسم. من گفتم: او از دوستداران شما اهل بیت است.

حضرت کاغذی گرفت و بر آن چنین نوشت: آورنده این نامه عقیده مبارکی را از تو نقل کرد. هر عمل نیکویی که انجام دهی از آن تو خواهد بود. پس بر برادرانت نیکی کن و بدان که خدا از تک تک و ذره ذره اعمالت خواهد پرسید. نامه را از حضرت

---

(۱). الکافی، ج ۱، ص ۳۸۴

(۲). الثاقب فی المناقب، ص ۲۰۸

(۳). همان

(۴). تاریخ تشیّع در ایران از آغاز تا قرن دهم هجری، ج ۱، صص ۲۴۵- ۲۵۴

(۵). مسند الامام الجواد علیه السّلام، ص ۲۶۵

(۶). التهذیب، ج ۴، ص ۱۴۰؛ الاستبصار، ج ۲، ص ۶۰

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۹۴

گرفتم و قبل از این که به سجستان برسم این خبر به گوش حسین بن عبد الله نیشابوری (والی) رسید و او در دو فرسخی شهر به استقبالم شتافت. نوشته حضرت را به او دادم؛ آن را بوسید و بر دیده نهاد و گفت: حاجتت چیست؟ گفتم: خراجی به حکومت بدهکارم. حسین بن عبد الله دستور داد که آن خراج را بر من بخشودند. افزون بر آن، گفت که تا والی است خراج از من نگیرند. سپس از زندگیم سؤال کرد و بعد به کارگزارانش گفت که مستمری در حق من قرار دهند. «۱» علی بن مهزیار نیز از جمله اصحاب امام جواد علیه السّلام است که در اصل نصرانی بود و پس از آن که اسلام آورد از خواص اصحاب امام رضا علیه السّلام و پس از ایشان، از یاران امام جواد علیه السّلام شد. او اهل قریه‌ای در جنوب بنام هندوان- هندیجان فعلی- بود که بعدها در اهواز اقامت گزید. «۲»

بررسیهای دقیق درباره روابط موجود میان امامان شیعه علیهم السّلام و شیعیان آنها نشان می‌دهد که این روابط از زمان امام رضا علیه السّلام به بعد رو به گسترش بوده است. این می‌تواند به معنای افزایش شیعیان در این مناطق در عهد این امامان باشد. این گستردگی ارتباط بیش از هر چیز ناشی از سفر امام رضا علیه السّلام به خراسان و همچنین مدیون شبکه وکلای آن بزرگواران در مناطق مختلف ایران می‌باشد.

یکی از وکلای آن حضرت، ابراهیم بن محمّد همدانی است که بنا به روایت کشی چهل بار به زیارت حج مشرّف شده است. «۳» امام جواد علیه السّلام طی نامه‌ای به وی نوشت:

قد وصل الحساب، تقبّل اللّه منک و رضی عنهم و جعلهم معنا فی الدّنیا و الآخرة. «۴»

وجوه ارسالی به من رسید، خدا از تو قبول فرموده و از شیعیان ما راضی باشد و آنان را در دنیا و آخرت در جوار ما قرار دهد.

از این روایت به طور صریح، مسئولیت مالی این وکیل، که اموالی را از شیعیان دریافت می‌کرد و برای امام ارسال می‌داشت، استفاده می‌شود. امام در ادامه این نامه خطاب به وکیل مذکور می‌نویسد: سفارش شما را به نضر (بن محمد الهمدانی) «۵» کرده

(۱). الکافی، ج ۵، ص ۱۱۱؛ التهذیب، ج ۶، ص ۳۳۶

(۲). مسند الامام الرضا علیه السّلام، ص ۳۱۵

(۳). همان، ص ۶۰۸

(۴). همان، ص ۶۱۱

(۵). تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۷۱

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۹۵

و موقعیت تو در نزد خودم را به اطلاع وی رساندم و به او نوشتم که متعرّض شما نباشد. به ایوب (بن نوح بن دراج) «۱» نیز مانند همین دستور را داده‌ام؛ همچنین به دوستان خود در همدان نامه‌ای نوشته و به آنان تأکید کردم که از شما پیروی نمایند؛ زیرا من جز تو وکیلی در آن ناحیه ندارم. «۲»

کتابهایی که مشتمل بر احادیث امامان علیهم السّلام بوده و اصحاب آنان از زمان امام باقر علیه السّلام به بعد تنظیم کرده بودند و در واقع نشانگر توجه روزافزون امامان علیهم السّلام و شیعیان آنان به کار فرهنگی و فکری بود، نقش بسیار سازنده‌ای در ترویج عقاید و فقه شیعه در این مناطق بر عهده داشت. وقتی از امام جواد علیه السّلام درباره روایت از کتب اصحاب که به دلیل تقیه مخفی بوده سؤال شد، فرمودند: حدّثوا بها فإنّها حقّ؛ «۳» از آنها روایت کنید که حق و صحیح است. بدین گونه بود که شیعیان در نشر و احیای آثار سلف خود کوشیدند و بنیه فقهی شیعه را که در واقع اساس کار بود تقویت کردند. آنها همچنین وظیفه داشتند به آن قسمت از مسلّمات فقه که توسط منحرفان کنار گذاشته شده بود، عمل کنند تا رواج یابد. از آن جمله حجّ تمتّع بود که پرفضیلت‌ترین عمل برای یک حاجی شمرده می‌شد. «۴» چنین تأکیدی درباره متعه نساء نیز شده است.

(۱). همان، ج ۱، ص ۱۵۹

(۲). رجال کشی، صص ۶۱۲- ۶۱۱؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۰۹

(۳). الکافی، ج ۱، ص ۵۳

(۴). الکافی، ج ۴، ص ۲۹۱؛ التهذیب، ج ۵، ص ۳۰

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۹۷

امام هادی علیه السّلام

اشاره

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۴۹۹

الامام الهادی علیه السّلام

إذا کان زمان العدل فیه أغلب من الجور، فحرام أن یظنّ بأحد سوءا حتی یعلم ذلک منه؛ و اذا کان زمان الجور فیه من العدل فلیس لأحد أن یظنّ بأحد خیرا ما لم یعلم ذلک منه بحار الانوار، ج ۸۷، ص ۳۷۰

امام هادی علیه السّلام

حضرت علی بن محمد علیهما السّلام ملقب به «هادی»، دهمین امام شیعیان است که تولد آن حضرت بنا به روایت کلینی، شیخ مفید

و شیخ طوسی و نیز ابن اثیر، در نیمه ذی حجه سال ۲۱۲ هجری «۱» بوده است. در برخی از منابع، ۲۷ ذی حجه، «۲» و در منابعی دیگر در ماه رجب (سال ۲۱۴)- دوازدهم یا پنجم «۳» یا سیزدهم «۴»- یاد شده است. «۵» مادر آن حضرت را سمانه «۶» یا سوسن «۷» نامیده‌اند.

رحلت آن حضرت در سال ۲۵۴ بوده، هر چند در ماه و روز آن اختلاف فراوان وجود دارد. برخی از منابع آن را سوم رجب دانسته‌اند، «۸» در حالی که منابع دیگر، رحلت را در ۲۵ یا ۲۶ جمادی الثانی یاد کرده‌اند. «۹»

---

(۱). الکافی، ج ۱، ص ۴۹۷؛ الارشاد، ص ۳۲۷؛ التهذیب، ج ۶، ص ۹۲؛ کامل ابن اثیر، ج ۷، ص ۱۸۹

(۲). مسار الشیعهٔ، ص ۲۳

(۳). مصباح المتهجد، ص ۷۴۱

(۴). کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۷۴

(۵). اثبات الوصیه، ص ۲۲۱؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۷۴

(۶). الکافی، ج ۱، ص ۴۹۷؛ الارشاد، ص ۳۰۷؛ اثبات الوصیه، ص ۲۲۰

(۷). فرق الشیعهٔ، ص ۱۰۲

(۸). مسار الشیعهٔ، ص ۳۴؛ مصباح المتهجد، ص ۷۵۳؛ فرق الشیعهٔ، ص ۱۰

(۹). کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۸۴؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۹۷؛ مروج الذهب، ج ۱، ص ۸۴

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۰۰

آن حضرت و فرزند گرامیش امام حسن علیهما السّلام به عسکریین شهرت یافتند؛ «۱» زیرا خلفای بنی عباس آنها را از سال ۲۳۳ به سامرّاء (عسکر) برده و تا آخر عمر پربرکتشان در آنجا، آنها را تحت نظر قرار دادند.

امام هادی علیه السّلام به لقبهای دیگری مانند: نقی، عالم، فقیه، امین و طیّب شهرت داشت و کنیه مبارکش ابو الحسن است. از آنجا که کنیه امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السّلام، نیز ابو الحسن بود، لذا برای اجتناب از اشتباه، ابو الحسن اول به امام کاظم علیه السّلام، ابو الحسن ثانی به امام رضا علیه السّلام و ابو الحسن ثالث به حضرت هادی علیه السّلام اختصاص یافته است.

نقش انگشتر امام هادی علیه السّلام بنا به روایت ابن صبّاغ مالکی، «اللّه ربّی و هو عصمتی من خلقه» بوده است. «۲»

آن حضرت چنانکه مفید و دیگران روایت کرده‌اند، در ماه رجب سال ۲۵۴ پس از بیست سال و نه ماه اقامت در سامرا رحلت کرد. «۳» در آن زمان معتز، سیزدهمین خلیفه عباسی، بر اریکه قدرت بود. به نقل ابن شهر آشوب، آن حضرت به مرگ طبیعی از دنیا نرفته و در این باره روایتی از ابن بابویه- دایر بر این که معتمد عباسی او را مسموم کرده- آورده است. «۴» روشن است که معتمد در سال ۲۵۵؛ یعنی حدود یک سال پس از رحلت آن حضرت، به خلافت رسید و آن خبر نمی‌تواند با معتمد ارتباطی داشته باشد. به هر حال، اصل شهادت و مسمومیت آن امام همام، در تاریخ ثبت شده است، گرچه بسیاری از مورخان یا اشاره‌ای به آن نکرده و یا آن را قولی در مقابل اقوال دیگر تلقی کرده‌اند. چنانکه مسعودی و سبط بن جوزی از مسمومیت و شهادت آن حضرت به عنوان یک روایت یاد نموده‌اند. «۵» طبیعی است با توجه به عناد و دشمنی که از طرف زورمداران آن عصر، نسبت به خاندان علوی، به ویژه

---

(۱). یافعی در «مرآة الجنان» ج ۱، ص ۱۶۰، با اشاره به مطلب فوق دلیل شهرت «سامرّاء» به عسکر را آن دانسته که معتصم خودش با لشکرش بدانجا انتقال یافت؛ نک: تذکرة الخواص، ص ۳۵۹؛ معانی الأخبار، ص ۶۵

(۲). الفصول المهمّه، ص ۲۷۷

(۳). تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۵۶

(۴). المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۴۲؛ مسند الامام الهادی علیه السّلام، ص ۵۶

(۵). مروج الذهب، ج ۴، ص ۸۶؛ تذکرهٔ الخواص، ص ۳۶۲؛ و نک: الفصول المهمّه، ص ۲۸۳

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۰۱

بزرگان آنها و امامان شیعه، اعمال می‌شد و با در نظر داشتن این که امام هادی علیه السّلام پس از دوران طولانی اقامت اجباری در سامرّاء، هنگام وفاتش حدود چهل و چهار سال از زندگی خود را پشت سر گذاشته بود و ناراحتی جسمی خاصی نیز برای آن حضرت در تاریخ گزارش نشده است، احتمال صحّت روایت مسمومیت و شهادت ایشان قوی به نظر می‌رسد.

امامت امام هادی علیه السّلام

پس از شهادت امام جواد علیه السّلام در سال ۲۲۰، فرزندش امام هادی علیه السّلام که هنوز بیش از شش سال نداشت، به امامت رسید. از آنجا که شیعیان به استثنای معدودی مشکل بلوغ امام درباره امام جواد علیه السّلام را پشت سر گذاشته بودند، در زمینه امامت امام هادی علیه السّلام تردید خاصی برای بزرگان آنها به وجود نیامد. به نوشته شیخ مفید و همچنین نوبختی، همه پیروان امام جواد علیه السّلام به استثنای افراد معدودی، به امامت امام هادی علیه السّلام گردن نهادند. آن عده معدود که از قبول امامت حضرت هادی علیه السّلام سرباززدند، تنها برای مدّت کوتاهی به امامت موسی بن محمد (م ۲۹۶) معروف به «موسی مبرقع» مدفون در قم «۱» معتقد گردیدند؛ لیکن پس از مدّتی از امامت وی روی برتافتند و امامت امام هادی علیه السّلام را پذیرفتند. «۲» سعد بن عبد اللّه بازگشت این افراد به امام هادی علیه السّلام را، از آن روی می‌داند که خود موسی مبرقع از آنان بیزاری جست و از خود راند. «۳»

از نظر طبرسی و ابن شهر آشوب، همین اجماع شیعیان به امامت امام هادی علیه السّلام دلیل محکم و غیر قابل تردیدی است بر صحّت امامت آن حضرت. «۴» با این حال، مرحوم کلینی و دیگران نصوص مربوط به امامت حضرتش را برشمرده‌اند و از پاره‌ای روایات چنین بر می‌آید که امام جواد علیه السّلام هنگامی که از طرف معتصم عباسی به

---

(۱). نک: رساله میرزا حسین نوری درباره موسی مبرقع تحت عنوان «البدر المشعشع فی احوال ذرّیهٔ موسی المبرقع» که در آن از موسی مبرقع به شدّت دفاع کرده است.

(۲). فرق الشیعهٔ، ص ۹۱؛ الفصول المختاره، ص ۲۵۷

(۳). المقالات و الفرق، ص ۹۹

(۴). اعلام الوری، ص ۳۳۳؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۴۳؛ مسند الامام الهادی علیه السّلام، ص ۲۰

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۰۲

بغداد فرا خوانده شد- به دلیل آن که این احضار را تهدیدی برای خود تلقی نموده و احساس خطر کرده بود- امام هادی علیه السّلام را به جانشینی خود برگزید. «۱» حتی نصّ مکتوبی درباره امامت ایشان به جای گذاشت تا پس از وی هیچ‌گونه تردیدی در این خصوص باقی نماند. «۲»

سیاست متوکل در برابر امام هادی علیه السّلام

معتصم عباسی از رجب سال ۲۱۸ تا ربیع الأول ۲۲۷ و پس از وی واثق تا ذی حجّه ۲۳۲ حکومت کردند. سپس متوکل عباسی تا شوال ۲۴۷ زمام خلافت را در دست داشت. پس از متوکل، منتصر (م ۲۴۸) مدّت یک سال و پس از وی مستعین تا اواخر سال ۲۵۱ و سپس معتزّ تا سال ۲۵۵ بر مسند خلافت نشستند. سال وفات امام هادی علیه السّلام، چنانکه پیشتر گذشت، ۲۵۴ و طبعا در دوران معتز بوده است.

پیش از آن که متوکل سر کار آید، سیاست خلفا همان سیاست مأمون بود. این سیاست، از معتزله در برابر اهل حدیث، که سنیان افراطی بودند، دفاع می‌کرد و این مسأله، فضای سیاسی مساعدی برای علویان به وجود آورده بود. با آمدن متوکل، تنگ‌نظریها از نو آغاز شد و با حمایت از اهل حدیث و بر انگیختن آنها بر ضدّ معتزله و شیعه، سرکوبی جریانات مزبور با شدّت هر چه بیشتر دنبال شد.

ابو الفرج اصفهانی در آغاز سخن از نهضتهای علوی که در عصر متوکل صورت می‌گرفت، به برخورد ناهنجار وی با طالبی‌ها اشاره کرده و وزیر او عبید اللّه بن یحیی بن خاقان را نیز مانند خود وی، از دشمنان سر سخت خاندان علوی بر شمرده است. از جمله برخوردهای تند و ناخوشایند متوکل با طالبیان، تخریب مقبره حضرت سید الشهدا امام حسین علیه السّلام و شخم زدن و هموار کردن زمینهای اطراف مقبره و زراعت بر روی آن و سختگیری شدید بر زائران امام حسین و مجازاتهای هولناک آنهاست «۳». این تنشها تنها بدان دلیل بود که قبر امام حسین علیه السّلام در کربلا می‌توانست

---

(۱). الکافی، ج ۱، ص ۳۲۳؛ بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۱۱۸

(۲). الکافی، ج ۱، ص ۳۲۵؛ نک: مسند الامام الهادی علیه السّلام، صص ۲۰- ۱۸

(۳). مقاتل الطالبیین، ص ۴۷۸. ابو الفرج در ادامه گزارش خود می‌افزاید: عده‌ای از شیعیان امام حسین علیه السّلام

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۰۳

ارتباط عاطفی توده مردم را با طرز تفکر شیعی و امامان آنها تقویت نماید. همچنین ابو الفرج نمونه‌هایی از سختگیری این خلیفه را نسبت به علویان در مدینه می‌آورد که بسیار ناراحت‌کننده است. حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ۵۰۳ احضار امام هادی علیه السلام به سامرا ..... ص : ۵۰۳

احضار امام هادی علیه السّلام به سامرا

متوکل در بحبوحه این سختگیریها به یاد امام هادی علیه السّلام افتاد و دستور داد آن حضرت را در مدینه بازداشت کنند و به سامرّاء بیاورند. بدین ترتیب می‌توانست آمدوشدهای مردم با امام هادی علیه السّلام را از نزدیک تحت کنترل درآورد. این همان سیاست مأمون بود که پیشتر درباره امام رضا علیه السّلام اعمال شد و البته ظاهر آن در زمان مأمون آراسته‌تر بود.

در منابع حدیثی و تاریخ، گزارشهای بسیاری درباره جلب امام هادی علیه السّلام از مدینه به سامرا وجود دارد که می‌کوشیم با تلفیق آنها، گزارش جامعی در این زمینه ارائه دهیم.

متوکل در سال ۲۳۳ مصمم شد تا امام را از مدینه به سامرا بیاورد. شیخ مفید تاریخ آن را ۲۴۳ دانسته است که صحیح نیست، بلکه در این تاریخ یکی از شیعیان، نامه متوکل دایر بر احضار امام هادی علیه السّلام را استنساخ کرده است. «۱»

در آن سال عبد اللّه بن محمد هاشمی، ضمن نامه‌ای به متوکل نوشت: اگر نیازی به حرمین داری علی بن محمد را از آن طرد کن؛ زیرا او مردم را به سوی خود خوانده و جمعیت زیادی به دعوت وی پاسخ مثبت داده‌اند. همسر متوکل نیز نامه تحریک‌آمیزی در همین زمینه به او نوشت. «۲» به دنبال همین گزارشها بود که متوکل برای جلب امام به سامرّاء، اقدام کرد. «۳» ابن اثیر با اشاره به

رفتار خشن متوکل با خاندان علوی، از برخی ناصبیان و نیز همین عبد اللّه بن محمد هاشمی نام می‌برد که مرتب بر آتش

پس از تخریب قبر شریف، علائمی تعیین کرده بودند که پس از کشته شدن متوکل به کربلا- آمده و همراه افرادی از علویان و طالبیان قبر را مشخص کرده و مقبره‌ای بر آن بنا کردند.

(۱). نک: الارشاد، صص ۳۳۴- ۳۳۳؛ الکافی، ج ۱، ص ۵۰۱

(۲). ثم کتبت الیه بهذا المعنی زوجة المتوکل.

(۳). بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۲۱۳، به نقل از عیون المعجزات

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۰۴

خشم خلیفه دامن می‌زند. این افراد همواره متوکل را از علویان بیم داده و او را به تبعید و رفتار خشونت‌آمیز با آنها تحریک می‌کردند. «۱»

ابن جوزی پس از اشاره به سعایت برخی افراد بدبین به خاندان رسالت نزد متوکل، می‌نویسد: متوکل به دلیل همین گزارشهای حاکی از میل مردم به امام هادی علیه السّلام او را به سامرّاء احضار کرد. «۲»

شیخ مفید می‌نویسد: امام هادی علیه السّلام طی نامه‌ای به متوکل، این گزارشها را تکذیب نمود. «۳» و متوکل در پاسخ امام، نامه احترام‌آمیزی نوشت و ضمن عزل عبد اللّه بن محمد هاشمی- که امور مربوط به نماز و جنگ در مدینه را به عهده داشت- زیرکانه از امام خواست تا به سامرّاء (عسکر) حرکت کند. مرحوم کلینی و همچنین شیخ مفید، متن نامه متوکل را آورده‌اند.

متوکل در این نامه، با تأکید بر این که شخصیت والای امام را درک می‌کند و حاضر است هر نوع کمک لازم را در حق وی انجام دهد، خبر عزل عبد اللّه بن محمد و جانشینی محمد بن فضل به جای او را به اطّلاع امام رساند و افزود که به محمد بن فضل دستور داده، احترام امام را رعایت کند و از رأی و فرمان وی سر نتابد. در ادامه نامه متوکل آمده: او مشتاق تجدید عهد با امام است و قصد دیدار او را دارد، بدین جهت لازم است آن حضرت خود به همراهی هر کسی که می‌خواهد- در فرصت مناسب و با آرامش کامل- رهسپار سامرّاء شود و اگر تمایل دارد، یحیی بن هرثمه و سپاهیان همراه وی- که از فرمان آن حضرت اطاعت خواهند کرد- «۴» در این سفر او را همراهی نمایند. آنگاه یحیی را خواست و به او دستور داد با سیصد تن نظامی به کوفه رفته و در آنجا بار و بنه را نهاده و از طریق بادیه به مدینه رود و علی بن محمد الهادی علیه السّلام را با رعایت احترام نزد او بیاورد. «۵»

متوکل، برنامه کار خود را از آن روی چنین ریخته بود که حساسیت مردم بر

---

(۱). الکامل، ابن اثیر، ج ۷، ص ۲۰؛ و نک: مقاتل الطالبیین، ص ۴۸۰

(۲). تذکرة الخواص، ص ۳۵۹

(۳). الارشاد، ص ۳۳۳

(۴). الکافی، ج ۱، ص ۵۰۱؛ الارشاد، ص ۳۳۳؛ تذکرة الخواص، ص ۳۶؛ الفصول المهمّه، ص ۲۷۹

(۵). بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۱۴۲، به نقل از الخرائج و الجرائح

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۰۵

انگیخته نشود و مسافرت اجباری امام، پی‌آمدهای ناملایمی را به دنبال نداشته باشد، ولی مردم مدینه از همان آغاز متوجه موضوع شده بودند.

ابن جوزی در این باره از یحیی بن هرثمه نقل می‌کند: من به مدینه رفتم و داخل شهر شدم، مردم بسیار ناراحت و برآشفته شدند و

دست به یک سری عکس العملهای غیر منتظره و در عین حال ملایم زدند. بتدریج ناراحتی مردم به حدی رسید که به طور علنی داد و ناله راه انداختند و در این کار چنان زیاده روی کردند که تا آن زمان، مدینه چنین وضعی به خود ندیده بود. آنها بر جان امام هادی علیه السّلام می‌ترسیدند؛ زیرا او افزون بر این که به طور مرتب در حق آن‌ها نیکی می‌کرد، همواره ملازم مسجد بوده و اصلا کاری به کار دنیا نداشت. در مقابل این وضع ناچار شدم به مردم اطمینان دهم و آنها را به خویشتن‌داری و حفظ آرامش دعوت کنم. نزد آنها قسم خوردم که من هیچ گونه دستوری مبنی بر رفتار خشونت‌آمیز با امام هادی علیه السّلام را ندارم و هیچ خطری امنیت آن حضرت را تهدید نمی‌کند. «۱»

روشن بود که امام علیه السّلام به میل خود قصد آمدن به سامرا- که شهری نظامی و محدود بود را نداشت و فرستاده متوکل مأموریت داشت تا امام را به اجبار به آن دیار بیاورد. به همین جهت، همان طور که در ادامه روایت بالا آمده، به تفتیش منزل امام پرداخت و جز کتبی درباره ادعیه و علم، چیزی نیافت. گفته‌اند که خود یحیی بن هرثمه، شیفته امام شد و به امامت آن حضرت گرایش قلبی پیدا کرد. «۲»

روایتی در «عیون المعجزات» حاکی از آن است که یحیی بن هرثمه نخست نزد عبد اللّه بن محمد هاشمی رفت و نامه متوکل را به رؤیت او رسانید و آنگاه با هم نزد امام آمده و او را سه روز مهلت دادند که خود را برای سفر آماده سازد. پس از سه روز که به سراغ امام آمدند آن حضرت خود را آماده حرکت کرده بود. «۳» در روایتی دیگر آمده است که امام هادی علیه السّلام فرمود: او را به اجبار به سامرّاء آورده‌اند. «۴»

---

(۱). تذکرة الخواص، ص ۳۵۹

(۲). مروج الذهب، ج ۴، ص ۸۴؛ تذکرة الخواص، ص ۳۵۹

(۳). بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۲۰۹

(۴). المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۵۴؛ مسند الإمام الهادی علیه السّلام، ص ۴۴

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۰۶

اقامت امام در سامرّاء

امام هادی علیه السّلام به هنگام ورود به سامرا، با استقبال مردم مواجه شد و در خانه خزیمة بن حازم سکنا داده شد. «۱» یحیی بن هرثمه می‌گوید: وقتی در سر راهمان وارد بغداد شدیم، اسحاق بن ابراهیم طاطری را که والی بغداد بود دیدم. او درباره امام به من چنین گفت: ای یحیی! این مرد فرزند رسول خداست؛ با توجه به وضعیت اخلاقی متوکل- که خود بدان آشنایی کامل داری- اگر درباره او گزارش تحریک‌آمیزی به خلیفه بدهی او را می‌کشد؛ و اگر چنین شود، در روز قیامت کارت با رسول خداست.

هنگامی که به سامرّاء رسیدیم نخست وصیف ترکی را دیدم و خبر ورود امام را به اطلاع وی رساندم. او گفت: اگر یک مو از سر این مرد کم شود، بازخواست خواهی شد. سپس پیش متوکل رفتم و گزارشی دادم که حاکی از حسن سیرت و ورع و زهد امام بود و بدو گفتم که در جریان تفتیش از منزل او، چیزی جز چند کتاب علمی و مصحف نیافتم. «۲»

به نقل شیخ مفید، نخستین روزی که امام وارد سامرّاء شد، متوکل دستور داد تا او را یک روز در «خان «۳» صعالیک» نگاه داشتند و روز بعد به خانه‌ای که برای اسکان آن حضرت در نظر گرفته شده بود، بردند. «۴» به نظر صالح بن سعید، این اقدام به قصد تحقیر امام علیه السّلام انجام شده بوده است. او می‌گوید: در همان آغاز ورود امام علیه السّلام خطاب به ایشان عرض کردم: اینها همواره سعی در فرونشاندن نور و نادیده گرفتن موقعیت الهی شما دارند؛ برای همین شما را در این خان که به خان الصعالیک معروف

است، جای داده‌اند. «۵»

امام علیه السّلام تا پایان عمر خود- بیش از بیست سال- در این شهر به سر برد. شیخ مفید با اشاره به اقامت اجباری امام در سامرّاء می‌نویسد: آن حضرت به ظاهر مورد

---

(۱). اثبات الوصیّه، ص ۲۲۸

(۲). تذکرهٔ الخواص، ص ۳۵۹؛ مروج الذهب، ج ۴، ص ۸۵

(۳). محل فرود کاروانها، مسافر خانه.

(۴). الارشاد، ص ۳۳۴؛ روضهٔ الواعظین، ص ۲۱۰

(۵). الارشاد، ص ۳۳۴

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۰۷

احترام خلیفه بود، ولی در باطن به وسیله متوکل دسیسه‌هایی علیه آن حضرت می‌شد که هیچ یک از این نقشه‌ها در عمل موفق نبود. «۱»

برخوردهای متوکل با امام علیه السّلام

امام علیه السّلام در مدت اقامت اجباری‌اش در سامرّاء، به ظاهر زندگی آرامی داشت، و متوکل می‌خواست ضمن نظارتهای کلّی و تحت کنترل گرفتن، وی را در نقش یکی از درباریان در آورده و از أبّهت و عظمت آن بزرگوار در چشم مردم بکاهد.

طبرسی می‌نویسد:

متوکل سخت در تلاش بود تا شخصیت امام را نزد مردم پایین آورد. «۲»

مسعودی مورّخ مشهور دو نمونه از برخوردهای امام علیه السّلام با متوکل را اینگونه آورده است:

۱- محمد بن یزید مبرد می‌گوید: روزی متوکل از امام پرسید: فرزند پدر تو (یعنی شما) درباره عباس بن عبد المطّلب چه می‌گوید؟ امام در پاسخ فرمود:

ای خلیفه، فرزند پدرم درباره شخصی که خداوند اطاعت فرزندانش را بر مردم و اطاعت او را بر فرزندانش واجب کرده، جز نیکی چه می‌تواند بگوید؟

متوکل که پاسخ امام را موافق میل خود تلقی کرده بود، خوش‌حال شد و یکصد هزار درهم به آن حضرت بخشید. مسعودی پس از نقل این موضوع می‌افزاید: هدف واقعی امام از این پاسخ، وجوب اطاعت از دستورهای خداوند بر فرزندان عباس بود که این چنین به اشارت آن را بیان کرد. «۳»

این گونه پاسخگویی به خوبی نشان می‌دهد که آن حضرت در معرض تهدید متوکل قرار داشت؛ بنابراین می‌بایست تقیه پیشه کرده و جواب را با چنان زیرکی بدهد که فقط اهل دقت و فهم، هدف اصلی امام را دریابند.

متوکل دریافته بود که از نظر امام آیه شریفه: یَوْمَ یَعَضُّ الظَّالِمُ عَلی یَدَیْهِ «۴» اشاره به

---

(۱). همان

(۲). اعلام الوری، ص ۴۳۸

(۳). مروج الذهب، ج ۴، صص ۱۱- ۱۰: «قال المسعودی: انما اراد ابو الحسن طاعهٔ الله علی بنیه».

(۴). فرقان (۲۵): ۲۷. روزی که ستمگر دست حسرت می گزد.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۰۸

برخی از خلفا است. از این رو به فکر سوء استفاده از این مسأله افتاد و خواست با مطرح کردن آن، حضرت را به شکلی در مقابل «عامّه» یعنی اهل حدیث قرار دهد.

بدین جهت، زمانی که افراد زیادی در مجلس بودند، درباره این آیه از امام سؤال کرد.

آن حضرت فرمود:

منظور دو مرد هستند که خداوند از آنها به کنایت سخن گفته و با عدم تصریح به نامشان، بر آنان منّت نهاده است؛ آیا خلیفه می‌خواهد آنچه را که خدا مخفی نگاه داشته در اینجا بر ملا کند؟ متوکل گفت: نه. «۱» بدین شکل امام از خطری که برایش تدارک دیده شده بود رهایی یافت.

۲- به متوکل گزارش دادند که در منزل امام هادی علیه السّلام ادوات جنگی و نامه‌هایی از شیعیانش به او و ... وجود دارد. او دستور داد تا عده‌ای از سربازان و مأموران- نابهنگام و غافلگیرانه- به منزل امام حمله برند. دستور اجرا شد و وقتی وارد خانه شدند، او را در اطاقی که زیرانداز آن از شن و ماسه بود تنها یافتند، در حالی که در را بر روی خود بسته، لباسی پشمینه بر تن کرده، روپوشی بر سر انداخته و آیاتی از قرآن در مورد وعد و وعید را زمزمه می‌کرد. حضرتش را در همان حال پیش متوکل آوردند.

وقتی امام به مجلس متوکل وارد شد، او کاسه شرابی در دست داشت؛ متوکل آن حضرت را در کنار خود جای داد و پیاله‌ای به طرف او گرفت و گفت: بنوش. امام عذر خواست و فرمود: گوشت و خون من تا به حال با شراب آلوده نشده است. آنگاه متوکل خواست تا آن حضرت شعری که او را به وجد و نشاط آورد برایش بخواند.

امام فرمود: کمتر شعر می‌خوانم. اما متوکل اصرار ورزید و آن حضرت این اشعار را برایش خواند:

باتوا علی قلل الأجبال تحرسهم‌غلب الرّجال فما تنفعهم القلل

و استنزلوا بعد عزّ من معاقلهم‌فأودعوا حفرا یا بئس ما نزلوا

ناداهم صارخ من بعد ما قبرواأین الأساور و التّیجان و الحلل

أین الوجوه التی کانت منعّمهٔمن دونها تضرب الأستار و الکلل

---

(۱). بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۱۴

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۰۹ فاصفح القبر عنهم حین سائلهم‌تلک الوجوه علیها الدود تنتقل «۱»

قد طال ما أکلوا دهرا و قد شربواو أصبحوا الیوم بعد الأکل قد أکلوا

و طالما عمّروا دورا لتحصنهم‌ففارقوا الدور و الأهلین و انتقلوا

و طالما کنزوا الأموال و ادّخروافخلّفوها علی الأعداء و ارتحلوا

أضحت منازلهم قفرا معطّلهٔو ساکنوها إلی الأجداث قد رحلوا «بر بلندای کوهها شب را به سحر آوردند، در حالی که مردان چیره و نیرومندی از آنان پاس می‌دادند، ولی آن قله کوهها برایشان سودی نبخشید.»

از پناهگاههایشان پایین کشیده شدند و در زیر خاک سیاه قرار گرفتند و چه بد جایی را برای رحل اقامت برگزیدند.»

«پس از آن که در قبرهای خود قرار گرفتند، فریاد زنی بر آنها بانگ زد: کجا رفت آن بازوبندها، کو آن تاجها، و کجاست آن زر و زیورها.»

«کجا رفت آن چهره‌ها که با ناز و نعمت پرورش یافته و مقابل آنها پرده‌های گرانبهای نازک آویخته بودند.»

«هنگامی که این سؤال از آنها می‌شود، قبرهایشان از طرف آنها جواب می‌دهد: آن چهره‌ها هم اکنون محل آمد و شد کرمهای لاشخوار شده‌اند.»

«عمرهای دراز، خوردند و آشامیدند و اکنون پس از آن همه عیش و نوش، خود خوراک کرمها شده‌اند.»

«چه بسیار کاخها ساختند که آنها را در بر گیرد، ولی سرانجام آن کاخها و عزیزان خود را واگذاشتند و درگذشتند.»

«چه بسیار اموالی که روی هم انباشته کردند، ولی آن را برای دشمنانشان بر جای گذاشتند و زندگی را بدرود گفتند.»

«عاقبت نشیمن‌گاههای آنان به ویرانی گرایید و به حال خود رها شد و ساکنان آن کاخها به سوی قبرهایشان شتافتند.»

امام علیه السّلام با این اشعار، تمامی حاضران را تحت تأثیر قرار داد؛ حتی شخص

---

(۱). و در نسخه دیگر «تقتتل»: یعنی کرمها به جدال با یکدیگر مشغولند.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۱۰

متوکل را، که از کثرت گریه صورتش خیس گردید. آنگاه خلیفه دستور داد بساط شراب را برچینند. سپس دستور داد امام را با احترام به خانه‌اش بازگردانند. «۱»

متوکل امام را واداشت تا مانند رجال دربارش از قبیل وزیران و امیران، نیروهای نظامی و دیگر اطرافیان، لباسهای فاخر بپوشند و خود را در بهترین شکل و قیافه بیارایند و مانند دیگران در رکاب متوکل- که سوار بر اسب حرکت می‌کرد- پیاده راه برود. تنها کسی که از پیاده رفتن در برابر خلیفه مستثنی بود، فتح بن خاقان وزیر کینه‌توز وی بود که او نیز مانند متوکل سواره می‌رفت. این وضع، برای امام بسیار دشوار و غیر قابل تحمل بود. به دنبال همین ماجرا بود که آن حضرت به خواندن «دعاء المظلوم علی الظالم» توسل جست. «۲»

متوکل همچنین اصرار داشت تا امام در مجالس بزم او حضور داشته باشد و طبیعی است که از این طریق بهتر می‌توانست آن حضرت را- که امام شیعیان و پیشوای پاک مردان بود- تحقیر کرده و از دیده‌ها بیندازد و پیروان او را از دور و بر ایشان پراکنده سازد، چنانکه متوکل خود اعتراف داشت: مقاومت امام مانع از آن گشته که بتواند او را در بزم شراب حاضر کند. «۳»

امام در سامرا از چنان شخصیت والا و عظمت روحی برخوردار بود که همگان در مقابل وی فروتنی نشان می‌دادند و ناخواسته در برابرش تواضع کرده و سخت محترمش می‌داشتند. «۴»

متوکل در آخرین روزهای زندگی خود تصمیم گرفت آن حضرت را به شهادت برساند. ابن ارومه می‌گوید: در آن روزها به سامرا رفته بودم. دیدم متوکل امام هادی علیه السّلام را به دست سعید حاجب سپرده و می‌خواهد به قتل رساند؛ اما متوکل دو روز بعد- همانگونه که امام پیشگویی کرده بود- شبانه مورد حمله ترکان قرار گرفت و در خانه‌اش- در حالی که در بستر خود آرمیده بود- به قتل رسید. بدین ترتیب امام از

---

(۱). مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۱؛ مرآة الجنان، ج ۲، ص ۱۵۹؛ تتمة المختصر، ص ۳۴۷

(۲). مهج الدعوات، ابن طاووس، تهران، ص ۲۶۵؛ مسند الامام الهادی علیه السّلام، صص ۱۹۱- ۱۸۶

(۳). کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۸۱

(۴). همان، ج ۲، ص ۳۹۸

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۱۱

چنگال وی رهایی یافت. «۱»

در روایات دیگری آمده: وقتی متوکل دستور بازداشت امام را داد، سه روز بعد به قتل رسید. «۲»

پس از متوکل فرزندش منتصر بر سر کار آمد و این خود سبب شد که فشار حکومت بر خاندان علوی؛ از جمله امام هادی علیه السّلام کاستی گیرد. گرچه در بلاد مختلف، فشار دولتمردان بر شیعیان، همچنان ادامه داشت. «۳»

کاهش نسبی اختناق نسبت به زمانهای قبل، سازماندهی شیعیان را در بلاد مختلف تقویت کرد و هر زمان که یکی از وکلای امام در شهرها دستگیر می‌شد، آن حضرت شخص دیگری را به جای وی برمی‌گزید. یکی از وکلای آن حضرت علی بن جعفر بود که بازداشت شد و به زندان افتاد. «۴» همچنین محمد بن فرج در مصر دستگیر و به عراق آورده شد و مدت هشت سال در زندان بود. «۵»

دکتر جاسم حسین در این باره می‌نویسد: بنا به نوشته کندی، امامیه در مصر به دست یزید بن عبد اللّه ترکی- حاکم مصر از طرف خلیفه- مورد آزار قرار می‌گرفتند.

همو، ابو حمزه را که یکی از رهبران علوی مصر بود همراه پیروانش دستگیر کرد. اینها متهم به فعالیتهای زیر زمینی بودند که در سال ۲۴۸ به عراق رانده شدند. «۶»

شیخ کلینی می‌نویسد: عملیات تعقیب و دستگیری، بر پیروان امام هادی علیه السّلام اثر نامطلوبی گذاشت. «۷» به عنوان نمونه، محمد بن حجر کشته شد و املاک سیف بن لیث مصادره شد و همزمان در عراق، برخی از پیروان امام هادی علیه السّلام ساکن سامرا بودند، دستگیر شدند «۸» و ایوب بن نوح وکیل آن حضرت در کوفه، تحت تعقیب قاضی شهر قرار گرفت. «۹» شیعیان از دیرباز، به دستور امامان علیهم السّلام داخل در مناصب حکومتی شده و

---

(۱). همان، ج ۲، ص ۳۹۴

(۲). مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۴۷؛ مسند الامام الهادی علیه السّلام، ص ۴۱

(۳). نک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السّلام، ص ۸۵

(۴). اثبات الوصیه، ص ۲۳۲

(۵). بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۴۰

(۶). ولاة مصر، ص ۲۲۹، به نقل از تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۸۹

(۷). الکافی، ج ۱، صص ۵۱۳- ۵۱۱

(۸). مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۱۶

(۹). کشف الغمّه، ج ۳، ص ۲۴۷، به نقل از تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۸۹

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۱۲

در مناسبتهای لازم به شیعیان کمک می‌کردند. یعقوب بن یزید کاتب، از منشیان منتصر عباسی بود و در عین حال چندین کتاب در موضوع بداء و نیز کتابهای «المسائل» و «نوادر الحج» را تألیف کرده است. «۱» روشن است که این گونه افراد بسیار مخفیانه عمل می‌کردند، زیرا در غیر این صورت خلفا پی به ماهیت آنان برده و از روابطشان با امام هادی علیه السّلام مطلع می‌شدند و آنها را تحت فشارهای شدید قرار می‌دادند و سرانجام طردشان نموده و مقرری‌شان را قطع می‌کردند. «۲»

صرف نظر از شیعیان و پیروان امام هادی علیه السّلام نزدیک به یکصد و نود صحابی راوی آن حضرت برای ما شناخته شده‌اند که از حدود یکصد و هشتاد نفر آنها، احادیثی در ابواب مختلف در دسترس ماست. در آن زمان شیعیان کتابهای حدیث مدوّن فقهی و کلامی ائمه را در اختیار داشتند و از طریق همین وکلا مشکلات خود را از امام می‌پرسیدند. امام نیز آنها را به آن دسته از اصحاب

خود که سابقه زیادی داشته و بسیار علاقه‌مند به اهل بیت بودند رهنمون می‌شدند. «۳» از قرائن بعدی- گرچه تاریخ اطلاعات دقیق حاکی از وضعیت شیعه در آن زمانها در دسترس ما نمی‌گذارد- به خوبی می‌توان فهمید که جامعه شیعه مدیون فعالیتهای منظم آن بزرگواران و وکلای آن و همچنین مدیون محبت عمیق مسلمانان به اهل بیت رسول خدا علیهم السّلام بوده است.

در دوره امام هادی علیه السّلام ائمه زیدیه نیز قیامهای وسیعی در سر تا سر بلاد اسلامی به راه انداختند. زیدیه در مجموع- به دلیل برخورد تندشان با امامیه- از نظر ائمه مطرود بودند. ولی برخی از اوقات که در قیام خود صداقت و خلوص نیت نشان می‌دادند، شیعیان امامی نیز از نظر عاطفی با آنان همدردی می‌کردند. اخبار مربوط به این قیامها را در مقاتل الطالبیین ابو الفرج اصفهانی می‌توان دید.

وکلای امام هادی علیه السّلام و اختیارات آنان

دوران آخرین امامان شیعه علیهم السّلام همراه با اختناق شدید از سوی خلفای عباسی بود. در

---

(۱). رجال النجاشی، ص ۳۱۳

(۲). امالی شیخ طوسی، ج ۱، ص ۹۱؛ مسند الامام الهادی علیه السّلام، صص ۳۹- ۳۸

(۳). رجال کشی، ص ۱۱؛ مسند الامام الهادی علیه السّلام، ص ۸۳

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۱۳

عین حال در همین دوران، شیعه در سر تا سر بلاد اسلامی گسترده شده بود. رشد کمّی شیعه در این دوران، از فعالیتهای ضد شیعی که از این دوره بر جای مانده و همچنین از اقدامات سیاسی و نظامی حکام به منظور جلوگیری از گسترش روزافزون تشیع به خوبی روشن است. به همان صورتی که بعد از این درباره ارتباط امام هادی علیه السّلام با شیعیان ایران خواهد آمد، میان آن حضرت و شیعیان عراق، یمن، مصر و نواحی دیگر نیز رابطه برقرار بود. سیستمی که ضامن پیدایش و دوام و استحکام این ارتباط بود مسأله وکالت بود. کسانی که به عنوان وکالت از طرف امام رضا علیه السّلام و پس از آن امام جواد و امام هادی علیهما السّلام کار ایجاد و تنظیم ارتباط میان امام و شیعیان را بر عهده داشتند علاوه بر جمع‌آوری خمس و ارسال آن برای امام، در معضلات کلامی و فقهی نیز، نقش سازنده‌ای داشته و در جا انداختن امامت امام بعدی، موقعیت محوری در منطقه خود داشتند. گاهی افرادی از این وکلا دستخوش انحراف از خط امام شده و مورد تکذیب آن حضرات قرار می‌گرفتند. در این شرایط کسان دیگری جایگزین آنها می‌شدند.

به هر روی نظام وکالت، نقشی اساسی در تثبیت موقعیت سیاسی و فرهنگی شیعه ایفا می‌کرد. به نوشته دکتر جاسم حسین: چنانکه از روایات تاریخی استفاده می‌شود، شهرهای مورد نظر برای تعیین وکلا به چهار منطقه تقسیم می‌شد:

الف: بغداد، مدائن، سواد و کوفه.

ب: بصره و اهواز.

ج: قم و همدان.

د: حجاز، یمن، و مصر. «۱»

وکلای ائمه بیشتر به وسیله نامه، آن هم توسط افراد مطمئن با امام در رابطه بودند. چنانکه در شرح حال امام جواد و نیز امام یازدهم علیهما السّلام بر این نکته تأکید کرده‌ایم، بخش عمده‌ای از معارف فقهی و کلامی آن بزرگواران، طیّ نامه‌هایی به شیعیانشان می‌رسید که به نقل از نامه‌ها در مصادر حدیثی آمده و امروزه در دسترس ما قرار گرفته

(۱). تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۱۳۷

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۱۴

است. علی بن جعفر یکی از وکلای امام هادی علیه السّلام و از اهالی همینیا از قرای بغداد بود.

درباره وی گزارشهایی به متوکل رسیده بود که به دنبال آن او را بازداشت و زندانی کرد. وی پس از گذراندن دوره طولانی زندان، به دستور امام هادی علیه السّلام رهسپار مکه گشت و تا آخر عمر در آنجا ماندگار شد. «۱»

امام هادی علیه السّلام در صدد تأیید موقعیت وی در برابر یکی از رؤسای غلات- به نام فارس بن حاتم قزوینی- نامه‌هایی در پاسخ برخی از اصحاب نوشته‌اند. این نامه‌ها در سال ۲۴۰ نوشته شده است. «۲»

حسن بن عبد ربّه و یا- بنا به گزارش برخی دیگر- فرزند او علی «۳» از وکلای امام هادی علیه السّلام بوده که پس از وی ابو علی بن راشد از طرف آن حضرت به عنوان جانشین او تعیین و اعلام شد. امام در سال ۲۳۲ طی نامه‌ای به علی بن بلال چنین نوشت:

ثم انّی أقمت ابا علیّ مقام الحسین بن عبد ربّه و ائتمنته علی ذلک بالمعرفة بما عنده الّذی لا یتقدّمه أحد و قد أعلم أنّک شیخ ناحیتک فأحببت إفرادک و إکرامک بالکتاب ذلک فعلیک بالطّاعة له و التّسلیم الیه جمیع الحقّ قبلک و أن تحضّ موالیّ علی ذلک و تعرّفهم من ذلک ما یصیر سببا الی عونه و کفایته فذلک توفیر علینا و محبوب لدینا و لک به جزاء من اللّه و اجر، فإنّ اللّه یعطی من یشاء أفضل الإعطاء و الجزاء برحمته و أنت فی ودیعة اللّه و کتبت بخطّی و أحمد اللّه کثیرا. «۴»

من ابو علی را به جای حسین بن عبد ربّه برگزیدم و او را در این مقام امین خود قرار دادم؛ زیرا به دیانت و امانت او- که کسی در آن بر او پیشی نمی‌گرفت- آشنا بودم.

می‌دانم که تو شیخ منطقه خودت هستی و لذا خواستم از تو تجلیل کرده، طی نامه‌ای تو را خصوصا از این موضوع آگاه سازم. پس، از ابو علی اطاعت کن و کلیه وجوهی که پیش توست به وی بسپار و دوستان ما را به اطاعت از وی تشویق کرده و بدانها چنان

(۱). رجال کشی، صص ۶۰۸- ۶۰۷؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۷۱ از کشی؛ اثبات الوصیه، ص ۲۳۲

(۲). رجال کشی، صص ۵۲۷- ۵۲۵

(۳). مامقانی در این باره به تفصیل بحث کرده و پس از معرفی حسین بن عبد ربّه به عنوان وکیل امام هادی علیه السّلام می‌گوید: بعید نیست که هم علی هم پدرش در زمانهایی وکیل آن حضرت بوده باشند. نک:

تنقیح المقال، ج ۱، صص ۳۳۲- ۳۳۱

(۴). رجال کشی، ص ۵۱۳؛ بحار، ج ۵۰، ص ۲۲۲

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۱۵

آگاهی ده که این آگاهی انگیزه یاری شیعیان ما از وی و سبب کفایت او در انجام کارهایش باشد و این اقدام تو به عنوان رعایت احترام او مطلوب ما بوده و به خاطر این کار خداوند تو را پاداش و اجر عطا می‌فرماید. خدا به هر کس خواهد به رحمت خود برترین پاداشها را عطا می‌فرماید. تو را به خدا می‌سپارم. این نامه را به خط خود نوشته و خدا را حمد و سپاس فراوان می‌کنم.

دقت در متن این نامه، وظایف و حوزه اختیارات یک وکیل و نحوه ارتباط وکلای جزء را با آنان که در یک منطقه وسیع عمل می‌کرده‌اند بخوبی نشان می‌دهد.

درباره همین ابو علی بن راشد نامه دیگری از امام هادی علیه السّلام در دست است که در آن ضمن بیان موقعیت ابن راشد، اطاعت از وی، اطاعت از خدا و امام قلمداد شده است.

عین عبارت امام در نامه یاد شده چنین است:

فقد أوجبت فی طاعته طاعتی و الخروج الی عصیانه الخروج الی عصیانی فالزموا الطریق یأجرکم اللّه و یزیدکم من فضله. «۱»

اطاعت از خود را در پیروی از وی قرار دادم و اقدام به سرپیچی از فرمان او سرپیچی از فرمان من است؛ پس این رویّه را حفظ کنید که خدا به شما اجر دهد و از فضل خود بر شما بیفزاید.

همینطور در نامه دیگری خطاب به ایوب بن روح نوشته‌اند: از برخورد با ابو علی حذر کن، تو و ابو علی هر کدام در ناحیه خاصّ خود به وظایفی که بر عهده‌تان می‌باشد عمل کنید. عین همین نامه را نیز به ابو علی نوشته و طی آن درباره ایوب بن نوح سفارش فرموده و از آن دو خواسته است که هر کدام به امور مالی شیعیان در منطقه خود پرداخته و از منطقه دیگری چیزی دریافت نکند. «۲»

از روایتی که کشّی درباره اسماعیل بن اسحاق نیشابوری آورده، چنین استنباط می‌شود که: به احتمال احمد بن اسحاق رازی یکی دیگر از وکلای امام هادی علیه السّلام بوده است. «۳»

---

(۱). رجال کشی، ص ۵۱۴؛ بحار، ج ۵۰، ص ۲۲۰

(۲). رجال کشی، ص ۵۱۴

(۳). مسند الامام الهادی علیه السّلام، ص ۳۲۰

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۱۶

اصالت قرآن در مکتب امام هادی علیه السّلام

از انحرافاتی که غلات شیعه پدید آورده و سبب حمله دیگر فرق اسلامی به آنها شدند، مشکل تحریف قرآن بود؛ مسأله‌ای که اهل سنت نیز به علت اشتمال کتابهایشان به پاره‌ای از روایات نادرست حاوی تحریف، گرفتار آن هستند. در عین حال اکثریت مسلمانان اعم از اهل سنت و شیعه امامی، بجز پاره‌ای از غلات، به شدت با این اعتقاد نادرست برخورد کرده‌اند. با این حال، چنانکه از ایضاح ابن شاذان و انتصار خیاط معتزلی برمی‌آید، در قرن سوم هجری، اتّهام اعتقاد به تحریف قرآن به شیعه بر سر زبانها بوده است.

در برابر این اتّهام، ائمه شیعه همواره اصالت را به قرآن داده و هر روایت مخالف با آن را باطل اعلام داشته‌اند. ما در بحث از زندگی امام صادق علیه السّلام به این مسأله پرداختیم.

امام هادی علیه السّلام ضمن رساله مفصلی که ابن شعبه حرّانی از آن حضرت نقل کرده، به شدت بر اصالت قرآن تکیه فرمود و آن را در مقام سنجش روایات و تشخیص صحیح از ناصحیح به عنوان معیاری دقیق اعلام نمود. افزون بر این، به طور رسمی قرآن را به عنوان تنها متنی که همه گروههای اسلامی بدان استناد می‌کنند، مطرح کرد.

امام هادی علیه السّلام در مرحله اول، اخبار را به دو دسته تقسیم می‌نماید: نخست روایاتی که حق است و باید مبنای عمل قرار گیرد و دسته دوم اخباری که باطل است و باید از عمل بدان اجتناب شود. سپس امام اجماع قاطبه امّت را بر این نکته متذکر شد که «قرآن حق است و هیچ فرقه‌ای در آن تردیدی ندارد» و آنگاه فرمود:

«در صورتی که قرآن بر صحّت روایتی صحّه گذاشت، اما گروهی از امّت آن را نپذیرفت، بایست بر صحّت آن اعتراف کرد؛ زیرا که در اصل، بر حقانیت قرآن اتفاق نظر دارند.» سپس به عنوان نمونه، حدیث ثقلین را با توجه به آیه ولایت بر اساس شأن نزولی که برای این آیه در روایات اهل سنّت نقل شده ذکر می‌کند. پس از آن درباره توضیح حدیث: «لا- جبر و لا- تفویض بل امر بین الأمرین» باز به سراغ قرآن می‌آید و با

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۱۷

ارائه آیات متعدد، تأیید آن را از صحّت حدیث ابراز می‌دارد.

امام در طول استدلال خود، دهها آیه از قرآن، که از جهتی بر جبر و از جهت دیگر به تفویض اشاره دارد، ارائه می‌دهد و در پایان از سخنان محکم و متین امیر مؤمنان علیه السّلام در این باره به عنوان شاهد استفاده می‌کند. «۱»

در نشستی دیگر درباره یک مسأله اختلافی، امام علیه السّلام با استناد به قرآن، همه را ملزم به قبول نظر خود ساخت. «۲» در روایتی نیز که عیاشی نقل کرده، آمده است: کان ابو جعفر و ابو عبد الله علیهما السّلام لا یصدّق علینا الا بما یوافق کتاب الله و سنّة نبیه. «۳»

امام هادی علیه السّلام و علم کلام

اختلاف آراء موجود در میان گروههای شیعه، کار هدایت آنها را برای امامان علیهم السّلام دشوار می‌ساخت. پراکندگی شیعه در بلاد مختلف و این که گاه‌وبیگاه تحت تأثیر پاره‌ای از آرای دیگران قرار می‌گرفتند، مزید بر علت شده بود. در این گیرودار، اصحاب گروههای غیر شیعی و متعصّبان ضد شیعه نیز بر دامنه این اختلافات افزوده و آن را بسیار عمیق‌تر نشان می‌دادند. روایتی از کشی در دست است که به طور آشکار نشان می‌دهد یکی از اصحاب فرق، مذاهبی به نامهای زراریه، عمّاریه، یعفوریه از پیش خود ساخت و هر یک از آنها را به یکی از اصحاب بزرگ امام صادق علیه السّلام، زراره، عمار ساباطی، و ابن ابی یعفور نسبت داده است. «۴»

امامان شیعه علیهم السّلام گاهی در برابر پرسشهایی قرار می‌گرفتند که سرچشمه برخی از آنها، همین اختلافات داخلی میان دانشوران شیعی بود که گاه جنبه صوری داشت و در مواردی عمیق‌تر بود و ائمه علیهم السّلام در آن مداخله می‌کردند. یکی از این مسائل کلامی، بحث تشبیه و تنزیه بود. ائمه شیعه از همان آغاز بر حقانیت نظریه تنزیه تأکید می‌کردند. خطبه‌های حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام که پس از آن بزرگوار همواره در

---

(۱). تحف العقول، صص ۳۵۶- ۳۳۸؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۵۱؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۲۵

(۲). مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۴۳؛ مسند الامام الهادی علیه السّلام، صص ۲۹- ۲۸

(۳). تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۹؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۴۴

(۴). رجال کشی، ص ۲۶۵؛ قاموس الرجال، ج ۹، ص ۳۲۴

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۱۸

دسترس ائمه طاهرین علیهم السّلام و حتی شیعیان آنها بود، بهترین گواه این مدّعاست. روایات نقل شده از سایر ائمه نیز که شیخ صدوق با تلاش گسترده‌اش آنها را در کتاب «التوحید» گرد آورده، بر همین مسأله دلالت دارد. با این حال، تهمت تشبیه از تهمتهای رایجی است که اصحاب فرق، همواره آن را به شیعه نسبت داده‌اند. البته آنهایی که تا حدودی منصف بوده‌اند، تنها برخی از فرقه‌های شیعی را بدین امر متهم کرده‌اند.

در برابر، ائمه هدی علیهم السّلام نهایت سعی خود را برای رفع این تهمت از دامن شیعه مبذول داشتند، چنانکه بعدها علمای شیعه نیز در این باره کوششهای امامان خود را دنبال کردند. از آن جمله شیخ صدوق است که انگیزه تألیف کتاب «التوحید» خود را در مقدمه کتابش «دفع شبهه تشبیه از شیعه» یاد کرده است. «۱»

نکته روشن در این باره به عنوان یک مثال مهم، اقوال منسوب به هشام بن حکم و هشام بن سالم است. این دو نفر، اگر چه اختلافاتی با هم داشته‌اند و حتی هشام بن حکم رساله‌ای در رد بر هشام بن سالم نگاشت، ولی باید دانست، تنها به کار بردن نابجای

لفظ جسم و اطلاق آن بر خدا از سوی آنها، منشأ ایراد تهمت تشبیه و تجسیم بر شیعه شد تا آن حد که هشام بن حکم، به عنوان یک رافضی معتقد به تشبیه معرفی شده است. «۲»

در این باره که آیا هشام بن حکم اعتقاد به تجسیم داشته است یا نه، اختلاف نظرهایی در میان برخی از محققان بروز کرده است. برخی از محققان عرب و نیز علمای شیعه به خوبی توضیح داده‌اند که هشام با بکار بردن لفظ جسم درباره خداوند، قصد بیان یک نظریه تشبیهی را نداشته بلکه وی «جسم» را با «شیء» هم معنا و به اصطلاح مساوق می‌دانسته و از آن، موجود را اراده می‌کرده است. «۳»

با این حال، ائمه طاهرین علیهم السّلام که متوجه سوء استفاده مخالفان از این رأی هشام بودند- و در واقع می‌توان آن را نوعی کج‌سلیقگی از جانب هشام دانست- با نظریه

---

(۱). التوحید، ص ۱۷

(۲). الانتصار، ص ۶۱

(۳). نک: «مقولهٔ جسم لا کالاجسام بین هشام بن حکم و مواقف سایر اهل کلام»، مجله تراثنا، شماره ۱۹، صص ۱۰۸- ۷.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۱۹

ابراز شده از طرف او به مخالفت برخاسته‌اند؛ هر چند که در فرصتهای مناسب، او را از اعتقاد به تجسیم و تشبیه مبری کردند.

مطالب بالا مقدمه‌ای بود برای توضیح روایتی از امام هادی علیه السّلام که در تکذیب عقیده هشام بن حکم از آن حضرت نقل شده است. صقر بن ابی دلف گوید:

سألت ابا الحسن علیّ بن محمّد بن علیّ بن موسی الرّضا علیه السّلام عن التّوحید و قلت له: انّی أقول بقول هشام بن الحکم؛ فغضب (علیه السّلام) ثمّ قال: ما لکم و لقول هشام، انّه لیس منّا من زعم أنّ اللّه عزّ و جلّ جسم و نحن منه براء فی الدّنیا و الآخرة، یا بن ابی دلف! إنّ الجسم محدث و اللّه محدثه و مجسّمه. «۱»

از امام درباره توحید پرسیدم و عرض کردم: من بر عقیده هشام بن حکم هستم؛ امام برآشفت و فرمود: شما را با قول هشام چه‌کار؟ از ما نیستند کسانی که گمان می‌برند خدای عزّ و جلّ جسم است و ما در دنیا و آخرت از آنها بیزاریم. ای پسر ابی دلف! جسم، خود مخلوق است و پدیدآورنده آن خداست و اوست که بدان جسمیت بخشیده است.

در روایت دیگری آمده است:

عن محمّد بن الفرج الرّخّجیّ قال: کتبت الی ابی الحسن علیه السّلام أسأله عمّا قال هشام بن الحکم فی الجسم و هشام بن سالم فی الصّورة؛ فکتب علیه السّلام: دع عنک حیرة الحیران و استعذ باللّه من الشّیطان، لیس القول ما قال الهشامان. «۲»

نامه‌ای به امام هادی علیه السّلام نوشته و درباره گفتار هشام بن حکم درباره جسم و سخن هشام بن سالم درباره صورت از آن حضرت سؤال کردم؛ در پاسخ نوشتند:

سرگردانی سرگشتگان را کنار بگذار و از شیطان به خدا پناه بر. آنچه را که هشام بن حکم و هشام بن سالم گفته‌اند از ما نیست.

از طرف امام صادق و امام کاظم علیهما السّلام نیز مخالفت شدیدی با این نظر منسوب به هشام ابراز شده است. «۳»

---

(۱). التوحید، ص ۱۰۴

(۲). همان، ص ۹۷

(۳). نک: التوحید، صص ۱۰۵- ۹۷

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۲۰

سخنان هشام بن حکم و هشام بن سالم موجب بروز اختلافاتی میان شیعیان شد و به طور مرتب امامان علیهم السّلام در برابر چنین پرسشهایی قرار می گرفتند. از جمله آنها ابراهیم بن محمد همدانی است در این باره، نامه‌ای اینچنین به امام هادی علیه السّلام نوشت:

دوستداران شما در این ناحیه درباره توحید دچار اختلاف شده‌اند. شماری به تجسیم و عده‌ای دیگر به تشبیه گرایش نشان می‌دهند. امام در جواب چنین نوشت:

سبحان من لا یحدّ و لا یوصف، لیس کمثله شیء و هو السّمیع البصیر. «۱»

منزه است خدایی که نه حدّی می‌پذیرد و نه وصف او ممکن است. او بی‌همتا و شنوا و بیناست.

مانند همین پرسش را از محمد بن علی کاشانی «۲» و اشخاصی دیگر نقل کرده‌اند که نشان بارزی از بروز اختلاف در میان شیعیان در این زمینه است.

در تأیید عدم امکان رؤیت خدا، اگر چه در روز قیامت- چنانکه در میان مشبّهه و اهل حدیث قول به مکان آن رایج است- روایتی از امام هادی علیه السّلام نقل شده است که در آن عدم امکان رؤیت در معرض استدلال، «۳» و در روایت دیگری فرو آمدن خدا به آسمان دنیا به شدّت مورد انکار امام قرار گرفته است. «۴»

در این باره، بیش از بیست و یک روایت که برخی از آنها بسیار مفصّل است از امام هادی علیه السّلام نقل شده و همه آنها گویای آن است که امام در موضع تنزیه قرار گرفته بود. «۵»

پیرامون اعتقاد امامان شیعه درباره مسأله جبر و اختیار نیز رساله مفصّلی از امام هادی علیه السّلام در دست است. در این رساله، بر اساس آیات قرآن، در شرح و حلّ حدیث «لا جبر و لا تفویض بل امر بین الأمرین»- که از امام صادق علیه السّلام روایت شده- کوشش به عمل آمده و مبانی کلامی شیعه، در مسأله جبر و تفویض، بیان شده است. «۶»

امام علیه السّلام در بخشی از این رساله، درباره این مسأله چنین فرموده‌اند:

---

(۱). التوحید، ص ۱۰۱؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۰۲

(۲). همان

(۳). الکافی، ج ۱، ص ۹۷؛ التوحید، ص ۱۰۹

(۴). الکافی، ج ۱، ص ۱۲۶

(۵). مسند الامام الهادی علیه السّلام، صص ۹۴- ۸۴

(۶). تحف العقول، صص ۳۳۸- ۳۵۶؛ مسند الامام الهادی علیه السّلام، صص ۲۱۳- ۱۹۸

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۲۱

لکن نقول: إنّ اللّه جلّ و عزّ خلق الخلق بقدرته و ملّکهم استطاعهٔ تعبّدهم بها، فأمرهم و نهاهم بما أراد فقبل منهم اتّباع أمره و رضی بذلک لهم. و نهاهم عن معصیته و ذمّ من عصاه و عاقبه علیها و للّه الخیرهٔ فی الأمر و النّهی یختار ما یرید و یأمر به و ینهی عمّا یکره و یعاقب علیه بالاستطاعهٔ الّتی ملّکها عباده لاتّباع أمره و اجتناب معاصیه لأنّه ظاهر العدل و النّصفهٔ و الحکمهٔ البالغهٔ. «۱»

ما می گوییم: خدای عزّ و جل آفریده‌های خود را به قدرت بی‌پایان آفرید و به آنها توانایی عبادت و بندگی داد. پس آنان را بدانچه می‌خواست امر و از آنچه می‌خواست نهی فرمود و از آنان، پیروی از اوامرش را پذیرفت و به همین از آنان راضی شد و آنها را از نافرمانی خود بازداشت و بر مبنای آن، نافرمانان را مورد بازخواست قرار داد. در امر و نهی، حق انتخاب و اختیار با خداست. به

آنچه می‌خواهد امر و از آنچه اکراه دارد، نهی کرده و بر اساس آن مؤاخذه می‌فرماید، به خاطر آن که به بندگان خود توانایی پیروی از اوامر و پرهیز از گناهان را عطا فرموده است؛ زیرا او عدالت و انصاف و حکمت بالغه‌اش آشکار و غیر قابل انکار است.

به دنبال آن از شبهاتی که با استناد به ظواهر برخی از آیات در اثبات جبر استدلال شده، پاسخ داده شده است.

در میان روایاتی که به عنوان احتجاجات امام هادی علیه السّلام نقل شده، بیشترین رقم، از آن روایات مسأله جبر و تفویض است. «۲»

امام هادی علیه السّلام و فرهنگ دعا و زیارت

اشاره

این واقعیت را نباید از نظر دور داشت که شیعه از فرهنگ ادعیه و زیارات بسیار غنی برخوردار است، به طوری که هیچ یک از فرق اسلامی از این مقدار ادعیه و زیارات، بهره‌مند نیستند. این نشان از چهره معنوی تشیع و عرفان شیعی است که خلوص دینی و تزکیه نفس را در جامعه تشیع قوّت می‌بخشد.

دعا جایگاه والایی در میان امامان علیهم السّلام داشته و از برخی از آنان ادعیه فراوانی

---

(۱). مسند الامام الهادی علیه السّلام، ص ۲۰۵

(۲). همان، صص ۲۲۷- ۱۹۸

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۲۲

نقل شده است. «۱» پیش از این در شرح حال امام سجاد علیه السّلام نقش دعا را بیان کردیم. در کارنامه امام هادی علیه السّلام نیز دعا و زیارت از نظر تربیت شیعیان و آشنا ساختن آنها با معارف شیعی، نقش عمده‌ای ایفا کرده است. این دعاها به جز راز و نیاز با خدا، به صورتهای مختلف، به پاره‌ای از مسائل سیاسی- اجتماعی نیز اشاراتی دارد؛ اشاراتی که در حیات سیاسی شیعه بسیار مؤثر بوده و به طور منظم، مفاهیم خاصی را به جامعه تشیع القا می‌کرده است. اینک به چند نمونه از مسائل مطروحه در این دعاها اشاره می‌کنم:

۱- ایجاد پیوند میان مردم و اهل بیت علیهم السّلام

افزون بر صلواتهای مکرر بر محمد آل محمد علیهم السّلام- که در این دعاها و تقریبا تمامی ادعیه ائمه اهل بیت علیهم السّلام وجود دارد- نسبت به ارتباط محکم و ناگسستنی میان امّت و آل محمد علیهم السّلام تأکید خاصّی شده است. به عنوان نمونه، قطعه‌ای از یک دعا را ملاحظه فرمایید:

اللّهمّ فصلّ علی محمّد و آله و لا تقطع بینی و بینهم فی الدّنیا و الآخرة و اجعل عملی بهم متقبّلا. «۲»

پروردگارا! درود فرست بر محمد و آل محمّد علیهم السّلام و ارتباط میان من و ایشان را در دنیا و آخرت قطع مفرما و اعمال مرا به خاطر ایشان قبول فرما.

۲- تأکید بر مقام والا و رهبری اهل بیت علیهم السّلام

در زیاراتی که از امام هادی علیه السّلام روایت شده، به طور مکرر بر این معنا تأکید شده و اهل بیت رسول خدا علیهم السّلام به

معنای خاص آن، با تعبیرهایی همچون: «معدن الرّحمة، خزّان العلم، قادة الامم، ساسة العباد، امناء الرحمن، ائمة الهدی، ورثة الانبیاء، و حجج اللّه علی

---

(۱). فهرستی از آثار دعایی شیعه را در مقدمه کتاب نزهة الزاهد و نزهة العابد (تهران، نشر اهل قلم، ۱۳۷۶) آورده‌ایم.

(۲). مصباح المتهجّد، ص ۲۳۹؛ مسند الامام الهادی علیه السّلام، ص ۱۸۷

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۲۳

أهل الدنیا و الآخرة و الاولی» وصف شده‌اند، «۱» همچنین در همین زیارت، خطاب به ائمه هدی علیهم السّلام آمده:

أشهد أنّکم الائمّة الرّاشدون، المهدیّون المعصومون، المکرّمون، المقرّبون، المتّقون، الصّادقون، المصطفون، المطیعون للّه ...

گواهی می‌دهم که شما امامان مرشد، هادی، معصوم، بزرگوار، مقرب نزد خدا، پرهیزگار، راستگو، برگزیده و مطیع خداوند هستید.

ادامه این فقرات، علاوه بر آن که خصایص ائمه طاهرین علیهم السّلام را بیان کرده، شیعیان را با تعریف دقیق امام و خصوصیاتی که باید دارا باشد آشنا می‌سازد.

۳- تأکید بر مکتب اهل بیت علیهم السّلام

در بخشی دیگر به شیعیان می‌آموزد که امامان خود را در جایگاهی بدانند. در شهادت نسبت به آنها، می‌گوید:

و جاهدتم فی اللّه حقّ جهاده حتّی أعلنتم دعوته و بیّنتم فرائضه و أقمتم حدوده و نشرتم شرائع أحکامه و سننتم سنّته ... و فصل الخطاب عندکم و آیات اللّه لدیکم و عزائمه فیکم و نوره و برهانه عندکم و أمره إلیکم. (شهادت می‌دهم) که شما آنگونه که سزاوار بود جهاد کردید، تا آنجا که دعوت خداوند را آشکار نمودید، احکام الهی را روشن ساخته، حدود الهی را اقامه کردید، شریعت الهی را نشر دادید و سنتهای خداوندی را استوار نمودید ... فصل الخطاب و آیات الهی نزد شماست، استوانه‌های خداوند در میان شماست، چنان که نور و برهان خداوند هم نزد شماست و امر خداوند به شما واگذار شده. بدین ترتیب از دید امام، معارف حقه الهی را تنها در مکتب اهل بیت پیامبر علیهم السّلام می‌توان یاد گرفت. در این صورت تنها کسانی بر حقّند که پیروی از مکتب و تعلیمات این خاندان پاک کرده باشند وگرنه مارق و از جادّه حق کنار افتاده‌اند؛ فالزّاغب عنکم مارق و اللّازم لکم لاحق. «۲»

---

(۱). کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۰؛ عیون اخبار الرضا علیه السّلام، ج ۲، ص ۲۷۲؛ تهذیب، ج ۶، ص ۹۵؛ مسند الامام الهادی علیه السّلام، ص ۲۴۷

(۲). مسند الامام الهادی علیه السّلام، ص ۲۴۹

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۲۴

۴- مبارزه با ظلم و ستم

از آشکارترین مفاهیم مقبول شیعه، مبارزه با ستم است. این مطلب به روشنی در دعاهای رسیده از امام هادی علیه السّلام به چشم می‌خورد. دعایی مانند «دعاء المظلوم علی الظالم» به طور مستقل، دعایی است که از خداوند بر ضد ستم ستمکاران و جباران استمداد شده است. این درست است که در دعای مذکور، از میان بردن ستم به خدا واگذار شده، ولی در واقع، می‌تواند هدف از آن، آگاه کردن مردم از وجود ستم و وجوه مختلف آن در جامعه باشد که این خود قدم اساسی برای از میان بردن آن است. این دعا به دنبال ستم و اهانتی که از طرف متوکل نسبت به امام علیه السّلام روا داشته شد، از سوی آن حضرت انشا شد که آشکارا

جنبه سیاسی دارد. متن دعا ذیلا از نظر خواننده محترم می گذرد.

فها أنا ذا یا سیّدی مستضعف فی یدیه مستضام تحت سلطانه مستذلّ بعنائه مغلوب مبغیّ علیّ مغضوب و جل خائف مروّع مقهور ... فأسئلک یا ناصر المظلوم المبغیّ علیه إجابهٔ دعوتی، فصلّ علی محمّد و آل محمّد و خذه من مأمنه أخذ عزیز مقتدر و افجأه فی غفلته مفاجئهٔ ملیک منتصر و اسلبه نعمته و سلطانه و افضض عنه جموعه و أعوانه و مزّق ملکه کلّ ممزّق ...

و اقصمه یا قاصم الجبابرهٔ و اهلکه یا مهلک القرون و ابره یا مبیر الأمم الظّالمهٔ و اخذله یا خاذل الفئات الباغیهٔ ... «۱»

امام هادی و شیعیان غالی

مشکلات درونی شیعه کمتر از مشکلاتی نبود که از خارج و به وسیله دشمنان بر آنان وارد می‌شد. به ویژه که مشکلات درونی در افزایش مشکلات خارجی تأثیر مستقیم داشت. به همین جهت، امامان شیعه علیهم السّلام به هر شکلی بود سعی داشتند تا دامن تشیع را از لوث غلوّ پاک کرده و غلات را از خود طرد نمایند و بدین وسیله راهی برای حل مشکلات درونی خود پیدا کنند. اما غلات، به منظور سودجویی و یا به دلیل کج

---

(۱). مسند الامام الهادی علیه السّلام، صص ۱۹۰- ۱۸۹

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۲۵

فکری، خود را منتسب به ائمه شیعه علیهم السّلام کرده و مخالفتهای ائمه با خود را نوعی تقیّه قلمداد می کردند؛ آن چنان که در بلاد دور دست که شیعیان از علم و فقه و فرهنگ شیعی رشد یافته‌ای برخوردار نبودند، عده‌ای فریب غالیان را خورده و از نظر عقیدتی به انحراف کشانده می‌شدند. این جریان در بدنام ساختن شیعیان نزد فرق دیگر بسیار مؤثر می‌افتاد.

امام هادی علیه السّلام در ادامه فعالیت امامان پیشین، با غالیان درگیر شد؛ زیرا در میان اصحاب او نیز افرادی از غالیان وجود داشتند. احمد بن محمد بن عیسی یکی از شیعیان دانشمند و معتدل که سخت به ائمه طاهرین علیهم السّلام دل بسته و با هر گونه غلوّی در دین مخالف بود، نقل کرده که طی نامه‌ای از امام هادی علیه السّلام سؤال شد: احادیثی را به شما و پدرانتان نسبت می‌دهند که دلها از شنیدن آن مشمئز است و بدان دلیل که این احادیث از پدران بزرگوار شما نقل می‌شود، جرأت ردّ آن را به خود نمی‌دهیم؛ آنگاه ادامه می‌دهد: علی بن حسکه و قاسم یقطینی که خود را از موالی و منسوبان شما معرفی می کنند نقل می کنند که در آیه إِنَّ الصَّلاهَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ، «۱» فحشا و منکر اشاره به شخصی است که اهل رکوع و سجود نبوده است. همین‌طور منظور از زکات مردی مشخص است نه پرداخت مبلغی درهم و دینار، و اموری از فرائض و سنن و معاصی را بر همین منوال تأویل می کنند. اگر مصلحت می‌دانید این امر را برای ما روشن فرمایید و به پیروانتان منّت گذاشته، آنها را از منجلاب این چنین تأویلات انحراف‌آمیز نجات دهید. آن حضرت در جواب نوشتند:

لیس هذا من دیننا فاعتزله. «۲»

این گونه تأویلات از دین ما نیست از آن بپرهیزید.

مانند همین نامه از ابراهیم بن شیبه و سهل بن زیاد نیز روایت شده است، به طوری که جواب امام در پاسخ یکی از آنها بسیار مفصل بوده و در آن علاوه بر رد محمد بن حسکه و انکار ولایت و وابستگی او به خاندان رسالت، سخنان وی را باطل شمرده و شیعیان خود را به اجتناب از آنها امر فرموده است. حتی از آنها خواسته به هر

---

(۱). عنکبوت (۲۹): ۴۵

(۲). رجال کشی، ص ۵۱۷

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۲۶

کدام از این دو نفر که دسترسی پیدا کردید، بی‌درنگ به قتلشان اقدام کنید. «۱» در روایت دیگری محمد بن حسکه و قاسم یقطینی از سوی امام مورد لعن و نفرین قرار گرفته‌اند. «۲»

علی بن حسکه استاد قاسم شعرانی یقطینی بوده که او نیز از بزرگان غلات و مطرود ائمه طاهرین علیه السّلام است. «۳» حسن بن محمد بن بابای قمی و محمد بن موسی شریقی نیز از شاگردان علی بن حسکه بوده‌اند. از کسانی که مورد لعن امام هادی علیه السّلام قرار گرفته‌اند، محمد بن نصیر نمیری و فارس بن حاتم قزوینی بودند. امام ضمن نامه‌ای که در آن از ابن بابای قمی بیزاری جسته‌اند فرمودند: او- ابن بابا- گمان برده که من او را به نبوّت برانگیخته‌ام و او باب من است. سپس خطاب به شیعیان می‌فرماید: اگر توانستید او را بکشید. «۴»

محمد بن نصیر نمیری که ادعای نبوت می‌کرد، رئیس فرقه نمیریه و یا نصیریه بوده است. گفته شده است که او معتقد به تناسخ و ربوبیت امام هادی علیه السّلام و همچنین معتقد به جواز نکاح با محارم و ازدواج مرد با مرد بوده و ادعا داشت که از طرف امام هادی علیه السّلام به نبوت مبعوث شده است؛ محمد بن موسی بن حسن بن فرات نیز او را پشتیبانی می‌کرده است. پیروان محمد بن نصیر که نصیریه خوانده شده‌اند، از مشهورترین فرقه‌های غالی بوده‌اند که خود به چند گروه تقسیم می‌شدند. «۵»

از دیگر غالیان این دوره عباس بن صدقه، ابو العباس طرفانی (طبرانی) و ابو عبد اللّه کندی معروف به شاه رئیس بود که همه از بزرگان غلات بوده‌اند. «۶»

امام هادی علیه السّلام دستور داد فارس بن حاتم دستور را تکذیب و هتک نمایند و درباره اختلافی که میان فارس بن حاتم و علی بن جعفر پیدا شده بود، جانب علی بن جعفر را گرفته و ابن حاتم را رد و طرد کرد. همچنین دستور قتل ابن حاتم را صادر نمود و برای قاتل وی سعادت اخروی و بهشت را تضمین کرد. سرانجام شخصی از

---

(۱). همان

(۲). همان، ص ۵۱۹- ۵۱۸

(۳). همان، ص ۵۱۸

(۴). همان، صص ۵۲۱- ۵۲۰

(۵). رجال کشی، ص ۵۲۱؛ فرق الشیعهٔ، ص ۹۳؛ المقالات و الفرق، صص ۱۰۱- ۱۰۰ و نک: ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۳۰۹؛ الغیبه، ص ۲۵۹

(۶). رجال کشی، ص ۵۲۲

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۲۷

شیعیان به نام جنید پس از کسب اجازه شفاهی از امام، ابن حاتم را به قتل رساند.

روایات زیادی که درباره ابن حاتم در رجال کشی آمده، وجود خطر بزرگی از جانب او را که موجودیت شیعه را تهدید می‌کرده، نشان می‌دهد. شیعیان مکرر درباره او از امام هادی علیه السّلام پرسشهایی کرده و امام در جواب تمامی این پرسشها از وی بیزاری می‌جستند. «۱»

سری بن سلامه نامه دیگری را درباره غالیان و فساد آنها به امام هادی علیه السّلام فرستاد که امام در جواب آن، شیعیان را دعا فرمود و آنها را به ثبات قدم و مقاومت در برابر غلات دعوت کرد. «۲»

از دیگر غالیانی که خود را از اصحاب امام هادی علیه السّلام قلمداد می‌کرد، احمد بن محمد سیاری است، «۳» که بیشتر علمای رجال او را غالی و فاسد المذهب دانسته‌اند. «۴» کتاب القراءات او از مصادر اصلی روایاتی است که در تحریف قرآن توسط برخی از افراد نادان به آن، استدلال شده است. «۵» به ویژه که امام هادی علیه السّلام خود به سلامت قرآن از تحریف و دست‌نخوردگی آن از نظر کلیه فرق اسلامی تأکید ورزیده است:

قد اجتمعت الامّة قاطبة لا اختلاف بینهم انّ القرآن حقّ لا ریب فیه عند جمیع أهل الفرق. «۶»

حسین بن عبید از دیگر غالیانی بود که خود را از اصحاب امام هادی علیه السّلام می‌دانست. احمد بن محمد بن عیسای قمی که از عالمان ضد غلو شهر قم بود، او را همراه جمعی دیگر به اتهام غلوّ از قم بیرون راند. چنانکه پیش از این نیز متذکر شدیم قمی‌ها اندیشه ناب شیعی داشته و کوچکترین غلوّی را تحمّل نمی‌کردند. بدین سبب گاهی اشخاصی را که حتی از غلات نبوده و گاه از مفوضه به شمار آمده و یا روایات

---

(۱). همان، صص ۵۲۸- ۵۲۲

(۲). حیاة الامام الهادی علیه السّلام، ص ۳۳۶

(۳). مسند الامام الهادی علیه السّلام، ص ۳۲۳

(۴). رجال النجاشی، ص ۵۸؛ معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۲۹۰

(۵). در این باره نک: اکذوبة تحریف القرآن بین الشیعة و السنه، تألیف نگارنده.

(۶). تحف العقول، ص ۳۳۸

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۲۸

نقل شده توسط راویان غالی را روایت می‌کردند، تحمل نکرده از قم بیرون می‌کردند.

به هر روی تکذیبها و طردهای مکرر ائمه علیهم السّلام از غالیان سبب شد که آنها رو به زوال گذارده و مهمترین سلاحشان که انتساب و تمسک واهی به ائمه طاهرین علیهم السّلام بود از دست بدهند. با این حال اندیشه‌های غالیان تا قرنها باقی ماند و هنوز نیز مذاهبی در این گوشه و آن گوشه جهان اسلام یافت می‌شود که نسبتی با این فرقه‌های گمراه دارند. افزون بر آن، تأثیرهای فکری آنها در متون حدیثی شیعه باقی مانده و گاه کسانی، برای مسائلی که سابقه‌ای در تشیع اصیل ندارد، به آنها استناد می‌کنند.

فتح بن یزید جرجانی ضمن روایت مفصلی از امام هادی علیه السّلام اعتراف می‌کند که او بر این باور بود که امام نیازی به خوردن و آشامیدن ندارد؛ زیرا با مقام امامت سازگار نیست؛ و امام هادی علیه السّلام خطاب به وی فرمود:

ای فتح بن یزید! حتی پیامبران که اسوه ما هستند می‌خورند و می‌آشامند و در بازارها راه می‌روند و هر جسمی این چنین است، جز خدا که جسم را جسمیت بخشیده است. «۱»

امام هادی علیه السّلام و خلق قرآن

از مهمترین بحثهایی که در آغاز قرن سوم، دنیای تسنّن را به خود مشغول داشته، جدال بر سر مسأله حدوث و قدم قرآن بود که خود موجب پیدایش فرقه‌ها و گروههایی در میان آنها شد. اولین کسی که این مسأله را مطرح کرد، احمد بن ابی دؤاد بود. «۲» پس آن مأمون و به دنبال وی معتصم آن را دنبال کرده و سخت کوشیدند تا علما و محدثان را بر قبول مسأله خلق قرآن وادارند. این فشار بر علما در تاریخ به عنوان «محنة القرآن» شهرت یافته که کسانی چون احمد بن حنبل سخت در آن درگیر بودند. وی در رأس اهل حدیث اعتقاد به قدیم بودن قرآن داشت و در این باره تحت فشارها و اهانتهای حکومت عباسی قرار گرفت و حتی به دستور آنها،

ضربه‌های

---

(۱). کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۳۸؛ و نک: تنقیح المقال، ج ۳، ص ۳

(۲). الطبقات السنیهٔ فی تراجم الحنفیهٔ، (ریاض، ۱۹۸۳ م)، ج ۱، ص ۲۹

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۲۹

شلاق را هم تحمل کرد.

با گذشت دوران مأمون و معتصم، متوکل جانب ابن حنبل را گرفت و این بار اعتقاد به قدیم بودن قرآن بر دیگران تحمیل شد. افزون بر آن، دولت متوکل، به ترویج مذهب اهل حدیث با تعریفی که ابن حنبل برایش درست کرده بود، پرداخت و مذاهب دیگر را به عنوان «بدعت» انکار کرد. درست در همین دوره بود که عنوان «سنی» به اهل حدیث داده شد و دیگران اهل «بدعت» خوانده شدند.

نکته جالب آن است که مسأله خلق یا قدیم بودن قرآن چندان در میان شیعیان انعکاسی نداشت. دلیل آن نیز این بود که طرح اصل مسأله، امری نابخردانه و بی‌معنا بود.

تا آنجا که می‌دانیم در روایات اهل بیت و سخنان اصحاب ائمه هدی علیهم السّلام بحثی در این زمینه به میان نیامده و شیعیان درباره آن سکوت اختیار کرده‌اند. در حال حاضر نامه‌ای از امام هادی علیه السّلام در دست است که طی آن به یکی از شیعیان خود دستور می‌دهد در این زمینه اظهار نظر نکرده و جانب هیچ یک از دو نظر؛ حدوث یا قدم قرآن را نگیرد. آن حضرت در نامه خود چنین نوشته‌اند:

بسم الله الرحمن الرحیم، عصمنا الله و ایّاک من الفتنهٔ، فإن یفعل فقد أعظم بها نعمهٔ و إن لا یفعل فهی الهلکهٔ؛ نحن نری أنّ الجدال فی القرآن بدعهٔ، اشترک فیها السائل و المجیب، فیتعاطی السائل ما لیس له، و یتکلّف المجیب ما لیس علیه، و لیس الخالق إلّا اللّه عزّ و جلّ، و ما سواه مخلوق، و القرآن کلام الله، لا تجعل له اسما من عندک فتکون من الظالمین، جعلنا الله و إیّاک من الذین یخشون ربّهم بالغیب و هم من السّاعهٔ مشفقون. «۱»

خداوند ما و تو را از ابتلای در فتنه بر حذر دارد! اگر خود را از آن دو نگاه داری، نعمتی را بزرگ داشته‌ای وگرنه به هلاکت خواهی افتاد.

به عقیده ما جدال و گفتگو درباره قرآن بدعت است و در گناه و مسئولیت آثار زشت ناشی از آن، سؤال‌کننده و جواب دهنده هر دو شریکند؛ زیرا سؤال‌کننده بی‌جهت درباره آنچه که بر عهده‌اش نیست می‌پرسد و جواب دهنده را بدون هیچ

---

(۱). التوحید، ص ۲۲۴؛ أمالی الصدوق، ص ۴۳۸؛ بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۱۸

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۳۰

دلیلی درباره چیزی که به پاسخش مکلف نیست به زحمت می‌اندازد. آفریننده‌ای جز خدا نیست و غیر او، همه آفریدگان او هستند؛ قرآن کلام خدا است؛ از پیش خود اسمی بر آن نپذیر که در این صورت از ستمگران خواهی بود. خداوند ما و شما را از افرادی که ایمان به غیب آورده و از خدا و روز جزا می‌ترسند قرار بدهد. «۱»

این موضع گیری، سبب شد تا شیعیان گرفتار این بحث بی‌حاصل نشوند.

امام هادی علیه السّلام و شیعیان او در ایران

بیشتر شیعیان در قرن نخست از شهر کوفه بودند. این مطلب با مراجعه به کتب رجالی شیعه به خوبی به دست می‌آید؛ زیرا ملقب شدن این افراد به کوفی، بهترین ملاک برای شناخت نکته‌ای است که به آن اشاره کردیم.

از دوران امام باقر و امام صادق علیهما السّلام به این طرف، لقب «قمی» در آخر اسم شماری از اصحاب ائمه به چشم می‌خورد. اینها اشعری‌های عرب تباری بودند که در قم می‌زیستند. «۲»

در زمان امام هادی علیه السّلام قم مهمترین مرکز تجمّع شیعیان ایران بود و روابط محکمی میان شیعیان این شهر و ائمه طاهرین علیهم السّلام وجود داشت. این نکته را نباید فراموش کرد که درست همان اندازه که میان شیعیان کوفه گرایشات انحرافی و غلوّآمیز رواج داشت، در قم اعتدال و بینش ضد غلوّ حاکم بود. شیعیان این دیار، اصرار و ابرام فراوانی در این مسأله از خود نشان می‌دادند. پیش از این، از نامه قمی‌ها به امام هادی علیه السّلام درباره غلو سخن گفتیم و اشاره به سختگیری آنها درباره غالیان و یا راویانی که سخت‌گیری در نقل از غالیان نداشتند کردیم.

در کنار قم، دو شهر آبه یا آوه و کاشان نیز تحت تأثیر تعلیمات شیعی قرار داشته و از بینش شیعی مردم قم پیروی می‌کردند. در پاره‌ای روایات از محمد بن علی

---

(۱). متشابه القرآن و مختلفه، ج ۱، ص ۶۱، و در همین صفحه روایتی از امام سجاد علیه السّلام نقل شده که آن حضرت فرمود: قرآن نه خالق است و نه مخلوق، بلکه کلام خداوند خالق است.

(۲). نک: تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، بحث: قم پایگاه تشیع در ایران.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۳۱

کاشانی نام برده شده که در باب توحید از امام هادی علیه السّلام سؤالی کرده است. «۱»

مردم قم، رابطه مالی نیز با امام هادی علیه السّلام داشته‌اند. در این زمینه، از محمد بن داود قمی و محمد طلحی یاد شده است که از قم و بلاد تابع آن، اموال و اخبار در باره وضعیت آن سامان به امام می‌رسانیدند. «۲» چنان که یکی از اتهامات آن حضرت این بود که اموالی از طرف مردم قم برای او فرستاده می‌شود. «۳»

مردم قم و آوه، همچنین برای زیارت مرقد مطهر امام رضا علیه السّلام به مشهد الرضا علیه السّلام مسافرت می‌کردند و امام هادی علیه السّلام نیز آنها را در قبال این عمل «مغفور لهم» وصف کرده‌اند. «۴»

مردم شیعه دیگر شهرهای ایران نیز، چنین رابطه‌ای را با امامان علیهم السّلام داشتند. این در حالی بود که بیشتر شهرهای ایران، به دلیل نفوذ قهرآمیز امویان و عباسیان، گرایشات سنی داشتند و شیعه در اقلیت بود.

صالح معروف به ابو مقاتل دیلمی، یکی دیگر از اصحاب امام هادی علیه السّلام بود که کتابی روایی و کلامی درباره مسأله امامت تألیف کرد. «۵» دیلم از اواخر قرن دوم هجری، شیعیان زیادی را در آغوش خود داشت. افزون بر آن، کسانی از مهاجران دیلمی در عراق نیز به مذهب تشیع گرویده بودند. لقبهای شهری که نسبتهای محلی اصحاب امام هادی علیه السّلام را مشخص می‌کند، تا حدودی می‌تواند نشان از مراکز و اقامتگاههای شیعیان باشد؛ به عنوان نمونه می‌توان از بشر بن بشار نیشابوری، فتح بن یزید جرجانی، احمد بن اسحاق رازی، حسین بن سعید اهوازی، حمدان بن اسحاق خراسانی و علی بن ابراهیم طالقانی یاد کرد که در شهرهای مختلف ایران می‌زیسته‌اند. جرجان «۶» و نیشابور «۷» در پرتو فعالیتهای روزافزون شیعیان، به مرور، به

---

(۱). الکافی، ج ۱، ص ۱۰۲؛ التوحید صدوق، ص ۱۰۱

(۲). مشارق الأنوار، ص ۱۰۰؛ مسند الإمام الهادی، ص ۴۵

(۳). امالی طوسی، ج ۱، ص ۲۸۲؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۵۱؛ مسند الامام الهادی علیه السّلام، ص ۳۷

(۴). عیون اخبار الرضا علیه السّلام، ج ۲، ص ۲۶۰

(۵). مسند الامام الهادی علیه السّلام، ص ۳۱۷؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۹۰

(۶). احسن التقاسیم، صص ۳۱۵، ۳۵۸، ۳۶۱، ۳۷۱

(۷). همان، ص ۳۶۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۳۲

صورت مراکز نفوذ شیعه در قرن چهارم در آمد.

شواهد دیگری حاکی از آن است که در قزوین نیز کسانی از اصحاب امام هادی علیه السّلام ساکن بوده‌اند. «۱»

اصفهان که شایع بود اهالی آن سنّیان متعصب حنبلی هستند- و بخش عمده‌ای نیز چنین بود- گاه شیعیانی از اصحاب امام هادی علیه السّلام را در خود داشت که از آن جمله باید به ابراهیم بن شیبه اصفهانی اشاره کرد. وی گرچه کاشانی بوده، ولی به احتمال مدتی طولانی در اصفهان می‌زیسته که ملقب به «اصفهانی» شده است. عکس این مطلب نیز صادق است. چنانکه علی بن محمد کاشانی که از اصحاب امام هادی علیه السّلام، است اصلا اصفهانی بوده است. «۲» در روایتی از عبد الرحمن نامی، نام برده شده که از مردم اصفهان بوده و تحت تأثیر کرامتی که در سامرّاء از امام هادی علیه السّلام دیده به مذهب شیعه در آمده است. «۳»

در اصفهان قرن چهارم کسانی که امیر مؤمنان علی علیه السّلام را بیشتر از مال و جان و خانواده خود دوست می‌داشتند، فراوان بودند. «۴»

روایت دیگری حاوی نامه‌ای از امام هادی علیه السّلام به وکیل خود در همدان است که طی آن چنین فرموده: من سفارش شما را به دوستداران خود در همدان کرده‌ام. «۵»

---

(۱). رجال کشی، ص ۵۲۶

(۲). مسند الامام الهادی علیه السّلام، ص ۳۵۲

(۳). بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۱۴۱؛ مسند الإمام الهادی، ص ۱۲۳

(۴). مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۰، ص ۱۰۴

(۵). رجال کشی، ص ۶۱۰

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۳۳

امام عسکری علیه السّلام

اشاره

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۳۵

ابو عثمان عمرو بن بحر الجاحظ:

و من الذی یعدّ من قریش او من غیرهم ما یعدّه الطالبیین عشرة فی نسق، کلّ واحد منهم عالم زاهد ناسک شجاع جواد طاهر زاک، فمنهم خلفاء، و منهم مرشحون: ابن ابن ابن ابن، هکذا الی عشرة؛ و هم الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی علیهم السلام، و هذا لم یتفق لبیت من بیوت العرب و لا من بیوت العجم.

شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۲۷۸

امام حسن عسکری علیه السّلام

امام حسن بن علی عسکری علیهما السّلام یازدهمین امام شیعیان است. بنا به روایت مورخان، آن حضرت در ربیع الثانی- روز دهم «۱» یا هشتم «۲» یا چهارم «۳»- سال ۲۳۲- به نقل خطیب «۴» ۲۳۱- چشم به جهان گشود و ۲۸ سال زندگی کرد. «۵» ابن خلّکان تولد ایشان را روز پنجشنبه یکی از ماههای سال ۲۳۱ دانسته و قول دیگری را نیز که ششم ربیع الآخر سال ۲۳۲ می‌باشد، نقل کرده است. «۶» مسعودی سن آن حضرت را به هنگام شهادت ۲۹ سال دانسته است. «۷» بنابراین او باید تولد آن حضرت در سال ۲۳۱ را معتبر بداند.

---

(۱). مسار الشیعهٔ، ص ۳۰

(۲). اعلام الوری، ص ۳۶۷

(۳). مصباح کفعمی، ص ۵۳۰

(۴). تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۵۷

(۵). کافی، ج ۱، ص ۵۰۳.

(۶). وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۹۴؛ الائمهٔ الاثنی عشر، ابن طولون، ص ۱۱۳.

(۷). مروج الذهب، ص ۴، ص ۱۱۲.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۳۶

نیز اتفاقی مورخان است که رحلت امام عسکری علیه السّلام در هشتم ربیع الاول از سال ۲۶۰ اتفاق افتاده است؛ «۱» گرچه برخی جمادی الاولی آن سال نیز به عنوان قولی دیگر نقل کرده‌اند. «۲» از آنجا که رحلت امام هادی علیه السّلام در سال ۲۵۴ رخ داده، طبعا دوران امامت حضرت عسکری علیه السّلام طبق روایت شیخ مفید، شش سال «۳» و بر اساس گفته سعد بن عبد الله پنج سال و هشت ماه بوده است. «۴»

درباره نام مادر آن حضرت که ام ولد بوده، گزارشهای مختلفی وجود دارد. در برخی از مصادر، نام آن بانو، «حدیث» یا «حدیثه» آمده و برخی دیگر نامش را «سوسن» «۵» و عسفان «۶» یاد کرده‌اند. صاحب «عیون المعجزات» نام صحیح او را «سلیل» دانسته و با عبارت «کانت من العارفات الصالحات» وی را ستوده است. «۷»

القاب خود آن بزرگوار را «الصّامت»، «الهادی»، «الرّفیق»، «الزّکی» و «النّقی» ذکر کرده‌اند؛ برخی از مورخان لقب «الخالص» را هم بر القاب آن حضرت افزوده‌اند.

«ابن الرضا» عنوانی است که امام جواد و امام عسکری علیهما السّلام هر دو به آن شهرت یافته‌اند. «۸»

چنان که امام هادی علیه السّلام و امام عسکری علیه السّلام به لقب عسکریین معروف شده‌اند.

گفتنی است که عسکر عنوان نامشهوری برای سامرا بوده است.

نقش انگشتری امام عسکری علیه السّلام به دو صورت «سبحان من له مقالید السّماوات و الارض» «۹» و «إنّ الله شهید» ذکر شده است. «۱۰»

احمد بن عبید الله بن خاقان مشخصات ظاهری آن بزرگوار را چنین وصف کرده است: دارای چشمانی سیاه، قامتی نیکو، صورتی زیبا و بدنی موزون. «۱۱»

---

(۱). الارشاد، ص ۳۳۵؛ المقالات و الفرق، ص ۱۰۲؛ نور الابصار، ص ۱۶۸؛ الکافی، ج ۱، ص ۵۰۳. نک:

تواریخ النبی و الآل، ص ۷۵

(۲). وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۹۴

(۳). الارشاد، ص ۳۳۵

(۴). المقالات و الفرق، ص ۱۰۲.

(۵). کافی، ج ۱، ص ۵۰۳؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۲۴۹؛ فصول المهمه، ص ۲۸۴؛ کشف الغمّه، ج ۲، ص ۴۰۲؛ نور الابصار، ص ۱۶۶.

(۶). فرق الشیعهٔ، ص ۱۰۵

(۷). بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۳۸

(۸). مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۲۱؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۳۶؛ نور الابصار، ص ۱۶۶

(۹). نور الابصار، ص ۱۶۶

(۱۰). بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۳۸

(۱۱). کمال الدین، ج ۱، ص ۴۰

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۳۷

امامت آن حضرت

با رحلت امام هادی علیه السّلام در سال ۲۵۴ و به تنصیص آن حضرت، فرزندش امام عسکری علیه السّلام به سمت امامت شیعیان اثنی عشری منصوب گردید. روایاتی که در وصیت و تنصیص امام هادی علیه السّلام درباره امامت فرزندش وارد شده، در بسیاری از کتب حدیث و تاریخ شیعه، فراوان به چشم می‌خورد. «۱» طبعا با توجه به این وصیت و تنصیص امام هادی علیه السّلام، که از نظر شیعیان نشانه صحت امامت امام بعدی است، آنان امام حسن عسکری علیه السّلام را به امامت پذیرفتند. یکپارچگی شیعیان، به جز شماری اندک، خود دلیلی بر مقبولیت این امر در جامعه شیعه در آن روزگار است.

بنا به نقل سعد بن عبد الله جز عده‌ای که به امامت محمد بن علی (که در زمان حیات پدرش امام هادی علیه السّلام وفات کرد) گرویدند و تعداد انگشت شماری که جعفر بن علی را امام خود دانستند، اکثریت یاران امام هادی علیه السّلام به امامت حضرت عسکری گردن نهادند. پیروان جعفر بن علی «جعفریه خلّص» لقب یافتند. «۲» مسعودی، جمهور شیعه را از پیروان امام عسکری و فرزندش می‌داند که این فرقه در تاریخ به «قطعیّه» معروف شده‌اند. «۳» عنوان قطعیه اشاره به گروهی است که نوعا نه به مهدویت امام رحلت کرده بلکه بر رحلت امام پیشین قطع کرده و امامت امام بعدی را پذیرفته‌اند.

این نام، نخست بار در برابر واقفه که پس از رحلت امام کاظم علیه السّلام پدید آمدند اطلاق شده است. ما درباره جعفر و پیروان وی در زندگی امام مهدی علیه السّلام سخن خواهیم گفت.

امام عسکری علیه السّلام در سامرا

در زندگی امام هادی علیه السّلام اشاره کردیم که شیخ مفید تاریخ نامه متوکل به امام را برای آوردن وی به سامرا، سال ۲۴۳ یاد کرده است. «۴» در حالی که بر طبق روایت کافی، «۵» آن

(۱). نک: الغیبه، طوسی، ص ۱۲۰- ۱۲۲؛ کشف الغمّه، ج ۲، صص ۴۰۴- ۴۰۷؛ الارشاد، ص ۳۳۵؛ روضهٔ الواعظین، ص ۲۴۷؛ بحار الانوار، ج ۵۰، صص ۲۳۹- ۲۴۶

(۲). المقالات و الفرق، ص ۱۰۱

(۳). مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۱۲

(۴). الارشاد، ص ۳۳۴

(۵). الکافی، ج ۱، ص ۴۱۹ ح ۷

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۳۸

تاریخ مربوط به زمانی است که راوی متن نامه را از یحیی بن هرثمه گرفته است. در اصل امام ده سال پیش از آن به سامرا فراخوانده شد و همانگونه که ابن خلکان نوشته، امام هادی زمانی نزدیک به بیست سال و نه ماه در سامرا به سر برد و به همین دلیل همراه فرزندش «عسکری» لقب یافته است. «۱»

آنچه مسلم است آوردن این دو امام بزرگوار به «سامرا»- مرکز خلافت عباسی در آن عصر- از جهاتی شبیه سیاست مأمون در آوردن امام رضا علیه السّلام به خراسان بود؛ زیرا در چنین شرایطی بود که رفت و شد شیعیان با امام تحت کنترل در آمده و شناسایی شیعیان برای آنها ممکن می‌شد. تصور عباسیان این بود که ممکن است امامان، همانند سایر علویان، با داشتن هوادارانی چند، دست به قیام بزنند. حضور آنها در مرکز خلافت مانع از چنین اقدامی می‌شد.

سالهایی که امام در این شهر می‌زیست بجز چند نوبتی که به زندان افتاد در صورت ظاهر همانند یک شهروند عادی زندگی می‌کرد. طبعا رفتار وی به طور محتاطانه‌ای زیر نظر حکومت قرار داشت. روشن است که امام عسکری علیه السّلام همانند سایر امامان، در صورت داشتن اختیار و آزادی، نه سامرا بلکه مدینه را برای زندگی انتخاب می‌کردند. در واقع اقامت طولانی ایشان در سامرا جز نوعی بازداشت از طرف خلیفه قابل توجیه نیست. این مسأله به خصوص به علت وجود شبکه منظم و متشکل شیعیان که از مدتها قبل شکل گرفته بود، در نظر خلیفه از اهمیت فراوانی برخوردار بود و موجبات نگرانی می‌شد و وحشت او را فراهم می‌آورد؛ چیزی که می‌بایست به نحوی کنترل می‌شد.

به همین جهت از امام خواسته بودند حضور خود را در سامرا، به طور مداوم به آگاهی حکومت برساند؛ چنان که طبق نقل یکی از خدمتکاران امام، آن حضرت هر دوشنبه و پنجشنبه مجبور بود در دار الخلافه حاضر شود. «۲» چنین حضوری، گرچه در ظاهر نوعی احترام برای آن حضرت تلقی می‌شد، ولی در واقع تنها وسیله کنترل او از

---

(۱). وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۹۴- ۹۵؛ معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۳۴؛ الائمهٔ الاثنی عشر، ص ۱۱۳

(۲). الغیبه، طوسی، ص ۱۲۹، در بعضی نسخه‌ها «دار العامه» آمده که گویا منظور همان «دار الخلافه» است.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۳۹

نظر خلیفه بود.

شیعیان برای دیدن امام مشکل داشتند؛ آن گونه که یک بار، تنها موقعی که خلیفه برای دیدن «صاحب البصره» می‌رفت، و امام را نیز همراه خویش می‌برد، اصحاب امام در طول راه خود را برای دیدن آن حضرت آماده می‌کردند «۱» از این روایت به خوبی می‌توان فهمید که در زندگی امام حد اقل دورانی وجود داشته که امکان دیدار مستقیم با آن بزرگوار در خانه‌اش نبوده است.

اسماعیل بن محمد می‌گوید: برای طلب پول در سر راه آن حضرت نشستم و هنگام عبور امام تقاضای کمک مالی از وی کردم. «۲»

ابو بکر فهفکی می‌گوید: برای کاری- دیدن امام- از سامرا خارج شدم و در روز «موکب» در خیابان ابی قطیعهٔ بن داود منتظر

رسیدن امام شدم تا او را در حال حرکت به دار العامه ملاقات کنم. «۳»

محمد بن عبد العزیز بلخی نیز، هنگام حرکت امام به دار العامه، در خیابان الغنم منتظر تشریف فرمایی آن حضرت بوده است. «۴»

محمد بن ربیع شیبانی می‌گوید: به منظور دیدن امام، در باب احمد بن خضیب نشسته بودم و او را در حال عبور دیدم. «۵»

علی بن جعفر از حلبی نقل می‌کند: در یکی از روزها که قرار بود امام به دار الخلافه برود ما در عسکر به انتظار دیدار وی جمع شدیم؛ در این حال از طرف آن حضرت توقیعی بدین مضمون به ما رسید:

ألّا یسلمنّ علیّ أحد و لا یشیر الیّ بیده و لا یؤمئ فإنّکم لا تؤمنون علی أنفسکم. «۶»

کسی بر من سلام و حتی اشاره هم به طرف من نکند؛ زیرا که در امان نیستید.

این روایت به خوبی نشان می‌دهد که دستگاه خلافت تا چه حد روابط امام با شیعیانش را زیر نظر داشته و آن را کنترل می‌کرده است. البته امام و شیعیانش در فرصتهای گوناگونی همدیگر را ملاقات می‌کرده‌اند و سرپوشهایی نیز برای این

---

(۱). الکافی، ج ۱، ص ۵۰۹؛ الارشاد، ص ۳۸۷؛ اعلام الوری، ص ۳۷۰؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۲۵؛ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۴۴؛ الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۰۸

(۲). کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۱۳

(۳). الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۴۶

(۴). الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۴۷؛ در پاورقی از مستدرک، ج ۹، ص ۷۲؛ اثبات الوصیه، ص ۲۴۳

(۵). کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۲۵؛ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۴۵؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۹۳

(۶). الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۳۹؛ الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۲۰۷

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۴۰

تماسها وجود داشته است. یکی از بهترین راههای ارتباطی شیعیان با امام، مکاتبه بوده که در مصادر نیز فراوان به آن بر می‌خوریم.

موقعیت امام علیه السّلام در سامرا

امام عسکری علیه السّلام اگر چه بسیار جوان بود، ولی به دلیل موقعیت بلند علمی و اخلاقی، به ویژه رهبری شیعیان و اعتقاد بی‌شائبه آنان به امام و احترام بی‌چون و چرای مردم از وی، شهرت فراوانی پیدا کرده بود. نیز به دلیل آن که مورد توجه عام و خاص بود، حاکمیت عباسی جز در مواردی چند، در ظاهر رفتار احترام‌آمیزی از خود نسبت به آن حضرت نشان می‌داد.

روایتی طولانی که در بسیاری از منابع نقل شده، حاکی از اهمیّت و عظمت موقعیت روزافزون امام در سامرا می‌باشد. اینک به خاطر اهمیت این روایت به ذکر قسمتهایی از آن می‌پردازیم:

سعد بن عبد الله اشعری از علمای معروف شیعه که احتمالا به ملاقات امام عسکری علیه السّلام نیز شرفیاب شده «۱» می‌گوید:

در شعبان سال ۲۷۸- هیجده سال پس از رحلت امام علیه السّلام- در مجلس احمد بن عبید الله بن خاقان «۲»- که آن روزها مسئولیت خراج قم را بر عهده داشت و به آل محمد و مردم قم نیز عداوت می‌ورزید- نشسته بودیم. سخن از طالبیون ساکن سامرا و مذهب و موقعیت آنان در پیش حاکم به میان آمد، احمد گفت: من کسی از علویان را چون حسن بن علی عسکری علیه السّلام در سامرا ندیده و نشنیده بودم که این چنین به وقار و عفاف و زیرکی و بزرگ منشی در میان اهل بیت خود شناخته شده و پیش سلطان و بنی هاشم محترم باشد، چنان که او را بر افراد مسن حتی امراء و وزراء و منشیان نیز برتری می‌دادند. روزی من بالای سر پدرم ایستاده بودم؛ آن روز پدرم برای دیدار با مردم نشسته بود. یکی از حاجبان وارد شد و گفت: ابن الرضا در بیرون در ایستاده

(۱). رجال النجاشی، ص ۱۲۶

(۲). پدرش وزیر معتمد عباسی بود. نک: کامل ابن اثیر، ج ۷، ص ۲۳۵

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۴۱

است. پدرم با صدای بلندی گفت: او را اجازه ورود بدهید و آن حضرت وارد شد ...

وقتی پدرم او را دید چند قدم به سوی او رفت، کاری که ندیده بودم با کسی حتی امرا و ولات عهد انجام بدهد. وقتی به او نزدیک شد، دست به گردنش انداخت و صورت و پیشانی او را بوسید. آنگاه دستش را گرفت و در جای خود نشاند. پدرم خود روبروی او نشست و با وی به گفتگو پرداخت. در سخنان خود، او را با کنیه- که حاکی از احترام او بود- مورد خطاب قرار می‌داد و مرتب می‌گفت: پدر و مادرم فدایت ...

شب هنگام نزد پدرم رفتم ... و از وی پرسیدم: پدر! آن شخص که امروز آن همه اجلال و احترامش نمودی، چه کسی بود که حتی پدر و مادرت را فدای او می‌کردی؟ گفت: او ابن الرضا، امام رافضیان بود؛ آنگاه ساکت شد. چند لحظه بعد سکوتش را شکست و ادامه داد: فرزندم اگر روزی خلافت از دست بنی عباس بیرون رود، در میان بنی هاشم، جز او کسی شایستگی تصدی آن را ندارد. او به خاطر فضل، صیانت نفس، زهد، عبادت و اخلاق نیکو سزاوار مقام خلافت است. اگر پدر او را دیده بودی مردی بود بزرگوار، عاقل، نیکوکار و فاضل. با شنیدن این سخنان آتش خشم سر تا سر وجودم را فرا گرفت. در عین حال حس کنجکاویم برای شناختن او برانگیخته شد. از هر کس از بنی هاشم، منشیان، قضات، فقها، حتی مردم عادی که درباره‌اش سؤال می‌کردم او را در نزد آنان در نهایت جلالت و بزرگواری و مقدم بر سایر افراد اهل بیت می‌یافتم. همه می‌گفتند: او امام رافضیان است. از آن پس اهمیت وی پیش من رو به فزونی گذاشت؛ زیرا دوست و دشمن او را به نیکی می‌ستودند. «۱»

این روایت با توجه به راوی آن که خود یکی از معاندان سر سخت اهل بیت بوده، موقعیت اخلاقی و اجتماعی امام را در میان عامه مردم و حتی خواص نشان می‌دهد.

خادم امام عسکری علیه السّلام می‌گوید: روزهایی که امام به مقر خلافت می‌رفت، شور و شعف عجیبی در مردم پیدا می‌شد. خیابانهای مسیر آن حضرت از جمعیتی که سوار

(۱). بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۲۵؛ الکافی، ج ۱، ص ۵۰۵؛ الغیبه، طوسی، صص ۱۳۱- ۱۳۲؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۴۰- ۴۱؛ اعلام الوری، صص ۳۵۷- ۳۵۹؛ الارشاد، ص ۳۳۸- ۳۴۰؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۴۰۷

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۴۲

بر مرکبهای خود بودند، پر می‌شد. وقتی امام تشریف می‌آوردند، هیاهو یک باره خاموش می‌گشت. آن حضرت از میان جمعیت گذشته و وارد مجلس می‌شد. «۱»

طبیعی است که باید بیشترین این افراد از شیعیانی باشند که از مناطق دور و نزدیک برای دیدن امام به سامرا می‌آمدند؛ هر چند ارادت سایر مردم نیست به فرزندان رسول خدا نیز آنها را برای دیدن امام تهییج کرده و سبب فزونی جمعیت می‌شد.

دورانهای بازداشت امام

همان گونه که اشاره شد جلب امام هادی به همراه امام عسکری علیهما السّلام به سامرا به دستور متوکل عباسی، خود به معنای زندانی کردن این دو امام در آن شهر به منظور کنترل آنها و روابطشان با شیعیان بود. در مواردی در بازداشت این پدر و فرزند،

سختگیری بیشتری اعمال می‌شد؛ به ویژه هنگام پیدایش جریانات خاصی که نوعی تهدید بر ضد حاکمیت بود، شخص امام با شماری از یاران نزدیکش به زندان می‌افتاد.

روایات زیادی درباره بازداشت امام عسکری علیه السّلام وجود دارد که البته از جهاتی با یکدیگر ناسازگارند. علت این امر، افزون بر این که می‌تواند اشاره به تعدّد بازداشت آن حضرت باشد، اشتباه مردم در نام خلفا نیز هست. با گردآوری تمام گزارشهای مربوط و مقایسه آنها با یکدیگر، امید دست‌یابی به واقعیت امر بیشتر می‌شود.

خبری درباره زندانی شدن آن حضرت در دوران مستعین (۲۴۸- ۲۵۲) در دست است. صیمری در کتاب «الاوصیاء» نقل کرده است که مستعین دستور بازداشت امام عسکری علیه السّلام و آوردن وی به کوفه را به سعید حاجب داد. ابو الهیثم بن سیابه ضمن نامه‌ای که به امام نوشت، از این خبر اظهار نگرانی کرد. امام در جواب وی نوشتند:

پس از سه روز فرجی حاصل خواهد شد. سه روز بعد، مستعین خلع شد و خطر رفع گردید. «۲» این خبر در منابع دیگر درباره معتز نقل شده است. دانسته است که آغاز زمان امامت حضرت عسکری علیه السّلام سال ۲۵۴ بوده و شاید این شاهدی بر نادرستی این خبر

---

(۱). الغیبه، طوسی، ص ۱۲۹

(۲). بحار الانوار، ج ۵۰، صص ۳۱۲۱- ۳۱۳ از مهج الدعوات ابن طاووس.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۴۳

درباره مستعین باشد. اربلی هم متوجه این خطا شده و گفته است که در خبر مزبور یا نام مستعین به غلط آمده و یا باید مربوط به امام هادی علیه السّلام باشد. «۱»

معتز که از خلفای سختگیر عباسی بود در سال ۲۵۲ به خلافت رسید. گزارش شده است که در همین سال شماری از شیعیان، از جمله ابو هاشم جعفری در زندان بوده است. خطیب بغدادی از قول ابن عرفه علت بازداشت وی را چنین بیان می‌کند:

سخنانی از او شنیده شد که سبب زندانی شدن وی گردید. «۲»

در روایتی که شیخ طوسی نقل کرده، بازداشت ابو هاشم مذکور با تنی چند از بنی هاشم و غیر آنها به سبب کشته شدن عبد الله بن محمد عباسی بوده است. «۳» مسئول این زندان آن گونه که در پاره‌ای از روایات آمده، صالح بن وصیف بوده که در سال ۲۵۶ توسط موسی بن بغا کشته شده است. «۴» در خبری که در اعلام الوری آمده، ابو هاشم گفته است که در سال ۲۵۸ همراه شماری از طالبیان در زندان معتز بوده است.

این تاریخ باید اشتباه باشد؛ زیرا معتز در سال ۲۵۵ و نیز وصیف در سال ۲۵۶ کشته شده‌اند. به احتمال قوی، خبر مربوط به پس از سال ۲۵۲ است که در نقل خطیب و دیگران نیز اشاره به زندانی شدن ابو هاشم در آن سال شده است. «۵»

وی در این خبر اشاره به آمدن امام عسکری و برادرش جعفر به زندان کرده است. با توجه به شهادت امام هادی علیه السّلام در سال ۲۵۴ و امامت فرزندش، آمدن دو برادر به زندان باید در سال ۲۵۴ یا ۲۵۵ باشد. در این خبر آمده است که حضرت با اشاره به یک مرد عجمی (خ ل جمحی) که مدعی بود علوی است کرده، فرمود: اگر این مرد نبود می‌گفتم پس از چه مدتی از این زندان رها می‌شوید؛ زیرا او شما را زیر نظر گرفته و حرکاتتان را به خلیفه گزارش می‌کند. ابو هاشم می‌گوید: روزی ما این مرد را غافلگیر کرده و کاغذی را که در آن درباره تک تک ما گزارشهای بدی برای خلیفه

---

(۱). و نیز نک: مرآة العقول، ج ۶، ص ۱۵۱

(۲). به نقل از قاموس الرجال، ج ۴، ص ۵۹. سمعانی به اشتباه ۲۴۲ آورده است.

(۳). الغیبه، طوسی، ص ۱۳۶؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۰۶

(۴). الکامل، ج ۷، صص ۲۱۸- ۲۱۹، ۲۲۵

(۵). نک: بحار الانوار، ج ۵۰، صص ۳۱۱- ۳۱۲ از اعلام الوری، ص ۳۵۴. علامه متوجه این اشتباه شده است.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۴۴

آماده کرده بود از لباسش درآوردیم. «۱»

صالح بن وصیف از ایادی عباسیان که حراست امام را در زندان بر عهده داشت، از طرف برخی شخصیتهای عباسی به سختگیری بر آن حضرت و آزار وی تشویق می‌شد که در پاسخ آنها گفت:

قد وکّلت به رجلین شرّ من قدرت علیه فقد صارا من العبادهٔ و الصّلاهٔ الی أمر عظیم.

دو تن که آنها را بدترین مردم می‌دانستم بر او مأمور کردم ولی آنان چنان تحت تأثیر امام عسکری قرار گرفتند که در عبادت و نماز به حد والایی رسیدند. «۲»

مدارکی حاکی از آن است که شخص امام در زندان به طور دائم روزه بوده‌اند. «۳»

افزون بر خبر بالا، آمده است که معتز به سعید حاجب دستور داد تا امام را به کوفه بیاورند اما سه روز بعد کشته شد. «۴» این مشابه خبری است که درباره زمان مستعین گذشت.

خبری هم درباره دوران مهتدی (۲۵۵- ۲۵۶) موجود است. این خلیفه مدعی بود که عمر بن عبد العزیز عباسیان است. «۵» افزون بر آن در میان عامه، متهم بود که معتزلی و قدری شده و گویا همین امر در کشتن وی دخیل بوده است. «۶» ابو هاشم جعفری گفته است: در دوران مهتدی، هنگامی که در زندان بودم، امام عسکری علیه السّلام را به زندان آوردند. با کشته شدن مهتدی در سال ۲۵۶ خدا جان او را از خطر مرگ رهانید؛ زیرا خلیفه قصد کشتن آن حضرت را داشت. «۷»

چنان که نقل شده امام عسکری بار دیگر در خلافت معتمد عباسی (۲۵۶- ۲۷۹) زندانی شدند. در روایتی آمده که آن حضرت در سال ۲۵۹ ق در زندان معتمد

---

(۱). نور الابصار، ص ۱۶۶؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۳۲؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۵۴؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۱۸۲

(۲). الارشاد، ص ۳۳۴؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۱۴؛ روضهٔ الواعظین، ص ۲۴۸

(۳). نور الابصار، ص ۱۶۸؛ الفصول المهمه، ص ۲۸۶؛ الکافی، ج ۱، ص ۵۱۲

(۴). کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۱۶؛ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۵۱؛ بحار الانوار ج ۵۰، ص ۲۹۵

(۵). المنتظم، ج ۱۲، ص ۸۳ (حوادث سال ۲۵۵)

(۶). بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۱۳ از کتاب الأوصیاء صیمری به توسط مهج الدعوات.

(۷). بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۱۳ از مهج الدعوات، ص ۳۴۳؛ الغیبه، طوسی، ص ۱۲۳

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۴۵

عباسی بوده و علی بن جرین زندانبان او بوده است. او در پاسخ معتمد که درباره امام از وی سؤالاتی نموده، چنین گفته است: همواره روزها روزه‌دار و شبها مشغول نماز است. «۱»

همچنین صیمری در کتاب «الاوصیاء» روایت کرده که گفت: من خود خط ابو محمد عسکری علیه السّلام را هنگام خروج از زندان معتمد دیدم که این آیه را نوشته بود:

یُرِیدُونَ لِیُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ. «۲»

شیخ مفید از محمد بن اسماعیل علوی چنین روایت کرده:

امام عسکری علیه السّلام نزد علی بن اوتامش (یا بارمش) زندانی شد. این مرد از دشمنان سرسخت آل ابی طالب بود. به وی دستور داده شد درباره امام هر چه می‌تواند تند و سختگیر باشد. اما وی با دیدن آن حضرت ... در حالی از او جدا شد که بیش از دیگران عظمت الهی آن حضرت را شناخته و از او ستایش می‌کرد. «۳»

به احتمال قریب به یقین این زندان برای امام در سال ۲۵۹ اتفاق افتاده است و شاهدی که در درستی این مطلب وجود دارد روایت ذیل است:

کشّی در «رجال» آورده است: محمد بن ابراهیم سمرقندی گفت: عازم حج بودم که تصمیم گرفتم در سر راهم به یکی از دوستان به نام بودق بوشنجانی «۴» که به صدق و صلاح و ورع و خیر معروف بود سری بزنم. پیش او بودم که سخن از فضل بن شاذان به میان آمد، بودق گفت: او به دلیل نفخ معده به شدت بیمار بود. و ... بودق در ادامه سخنانش گفت: در سفری که به قصد انجام مراسم حج عازم مکه بودم، نزد محمد بن عیسی العبیدی که شیخی فاضل بود ... رفتم. در خانه او عده‌ای را که با حالتی افسرده و مغموم نشسته بودند دیدم، علت را جویا شدم، گفتند: ابو محمد علیه السّلام زندانی شده است. من سفر خود را دنبال کرده و در بازگشت باز به دیدن محمد بن عیسی رفتم. او را با چهره‌ای شاد و سرحال دیدم، چگونگی اوضاع را از وی

---

(۱). بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۱۴ از کتاب الاوصیاء به توسط مهج الدعوات، ص ۳۴۴

(۲). سوره صف (۶۱): ۸

(۳). الارشاد، ص ۳۴۲؛ الکافی، ج ۱، ص ۵۰۸؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۱۲

(۴). بوشنجان روستای از روستاهای هرات.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۴۶

پرسیدم، جواب داد: امام آزاد شده است. من در حالی که کتاب یوم و لیله را همراه داشتم به سامرا رفته و به محضر ابو محمد علیه السّلام شرفیاب شدم. کتاب را به آن حضرت نشان داده، گفتم: فدایت شوم این کتاب را ببینید. امام در حالی که ورق به ورق آن را می‌دید، فرمود: صحیح است، سزاوار است به آن عمل شود. عرض کردم: فضل به شدت بیمار است و شنیدم به خاطر دعای شما به این مرض دچار شده است؛ زیرا درباره او به شما گفته‌اند که وی وصی ابراهیم را برتر از وصی رسول خدا می‌داند، در حالی که چنین نیست و این سخن را به دروغ بر او بسته‌اند. امام فرمود: آری خدا فضل را رحمت کند. بودق می‌گوید: من بازگشتم و دیدم در همان ایامی که امام فرمود:

«رحم الله الفضل» فضل بدرود حیات گفته است. «۱»

اگر چنانکه مشهور است بپذیریم که فضل بن شاذان در سال ۲۶۰ وفات کرده است، به طور طبیعی باید بگوییم امام در اواخر سال ۲۵۹ قبل از ذی حجه در زندان بوده است.

امام و رابطه او با شیعیان

آنگاه که امام رضا علیه السّلام به خراسان آمد، سادات علوی به دلایل گوناگونی به نقاط مختلف کشور پهناور اسلامی مهاجرت کردند و این مهاجرت از زمانی که فشار و اختناق به علویان و شیعیان در عراق شدت گرفت رو به گسترش نهاد. شیعیان ناگزیر به فکر یافتن مناطق امن‌تری برای زندگی خود افتادند. سرزمین عرب به علت تسلط روحیات و طرز تفکر اموی در آن، نمی‌توانست

جای امنی برای آنان باشد، اما در شرق، به ویژه در ایران زمینه‌های مناسبی برای این هدف وجود داشت؛ از این رو بسیاری از شیعیان به این سرزمین سرازیر شده و در شهرهایی با فاصله‌های دور از هم به زندگی پرداختند. آنها در درجه اول، نیاز مبرمی به ایجاد رابطه میان خود داشتند؛ زیرا هم امام حاضر داشتند و هم نیازمند به حل پرسشهای دینی و احیانا یافتن راه حلهایی برای مشکلات سیاسی و اجتماعی بودند که با آن روبرو می‌شدند. به همین

---

(۱). رجال کشی، صص ۵۳۷- ۵۳۸، روایت ۱۰۲۳

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۴۷

دلیل از روشهای مختلف ارتباطی؛ از قبیل اعزام افراد خاص نزد امام و تماس با آن حضرت در ایام حج و مدینه و نیز مکاتبه، استفاده می‌کردند و از این راهها به دریافت روایات و رهنمودهای علمی از آن حضرات توفیق می‌یافتند.

پراکندگی شیعیان را، در شصت سال پایانی دوران حضور تا آغاز غیبت صغرا، از شواهد و قرائن تاریخی که حتی در احادیث فقهی نیز فراوان به چشم می‌خورد به روشنی می‌توان یافت. در اینجا ابتدا پراکندگی شیعیان در دوران مذکور و سپس چگونگی رابطه امام با آنها را مورد بحث قرار می‌دهیم. البته بحث ما تنها شامل شیعیانی می‌شود که رابطه فکری و دینی در حدّ اعتقاد به امامت ائمه دوازده‌گانه پس از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله داشتند، نه محبّان آنها که تنها دوستدار اهل بیت به معنای عام آن بودند.

تفاوت این دو گروه در روایتی از امام عسکری علیه السّلام مطرح و دقیقا روشن شده است. از آن حضرت در تفاوت تشیع از نوع اعتقادی آن و تشیع در حد دوستی اهل بیت علیهم السّلام پرسش شد: ما الفرق بین الشیعهٔ و المحبین؟ قال: شیعتنا هم الذین یتّبعون آثارنا و یطیعونا فی جمیع أوامرنا و نواهینا و من خالفنا فی کثیر ممّا فرضه الله فلیس من شیعتنا. «۱»

از جمله مناطق مهمی که شیعیان فراوانی را در خود جای داده بود و با امام نیز در رابطه بودند، نیشابور را می‌توان نام برد. اصولا شرق ایران جزو مناطقی است که نام شماری از اصحاب ائمه و همچنین نام علمای مشهوری از شیعیان در قرنهای سوم و چهارم در تاریخ آن به چشم می‌خورد، یکی از نمونه‌های بارز اینگونه شخصیتها فضل بن شاذان است که مقام ارجمندی در میان اصحاب ائمه و علمای شیعه داشته است. غیر از نیشابور مناطقی مانند سمرقند، بیهق و طوس نیز از محلهای تجمع شیعیان به شمار می‌رفت، چنان که در بیهق بیشتر مردم از شیعیان بودند. پراکندگی بدین شکل- که مشابه آن در مناطق دیگری نیز وجود داشت- یک سیستم ارتباط منظم و بسیار حساسی را می‌طلبید تا به وسیله آن بتوان به گسترش تشیع و یا حد اقل به حفظ وضعیت موجود آن دست یازید. این سیستم با تعیین «وکلا» از طرف امامان شکل می‌گرفت و با ارتباطی که بین امام و وکلای وی- به ویژه در شکل مکاتبه‌ای- به

---

(۱). تفسیر الامام العسکری- علیه السلام- ص ۳۱۶، ش ۱۶۱؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۶۸۴

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۴۸

وجود می‌آمد، سعی می‌شد تا راهنماییهای لازم از نظر دینی و سیاسی ارائه شود.

این حرکت سابقه‌داری بود که امام عسکری علیه السّلام نیز در دوران حیات خود به آن نظر داشت و در توسعه و استفاده از آن می‌کوشید. افرادی که سابقه علمی درخشان و همچنین ارتباط استواری با امامان قبلی یا خود آن حضرت داشتند و می‌توانستند از نظر حدیثی پشتوانه‌ای برای شیعیان به شمار آیند، به عنوان وکیل انتخاب می‌شدند.

نیشابور که مرکزیت آن از نظر علمی و فرهنگی و همچنین از نظر اقتصادی بسیار قویتر از دیگر نقاط بود، برای خراسان اهمیت زیادی داشت. وکیل امام در این شهر طبق روایتی که ذیلا به نقل آن می‌پردازیم ابراهیم بن عبده بود. در اینجا برای آن که اهمیت

این سیستم و کارهای انجام شده از طریق آن روشن شود نامه‌های امام درباره این وکالت را به اختصار مرور می‌کنیم:

در نامه‌ای که امام عسکری علیه السّلام به عبد الله بن حمدویه نوشته، آمده است:

من ابراهیم بن عبده را بر شما نصب کردم تا اهالی آن نواحی و ناحیه شما حقوق واجب ما را به او بپردازند. من او را امین خود برای دوستانم در آن نواحی قرار دادم، تقوا پیشه کنید و مراقب باشید که حقوق را ادا کنید که در ترک و یا تأخیر آن عذری نیست. «۱»

از این نامه به دست می‌آید که شعاع وکالت و فعالیت ابراهیم، تمام نواحی و حتی ناحیه عبد الله بن حمدویه بیهقی- ناحیه عبد الله احتمالا همان بیهق بود- را در بر می‌گرفته است. گویا بعضی از شیعیان درباره اصالت و صحّت خط امام درباره ابراهیم، دچار تردید شدند. به دنبال آن، امام نامه‌ای به شرح زیر نوشت:

نامه‌ای که در آن ابراهیم به عنوان وکیل من تعیین و به وی مأموریت اخذ حقوق من از دوستانم داده شده از خود من است و آن را به خط خود نوشته‌ام. من او را در شهر خودشان به حق منصوب کرده‌ام. از خدا بترسید و حقوق مرا به وی بپردازید که من به او اجازه تام و کامل در این باره داده‌ام. «۲»

طولانی‌ترین نامه از توقیعات امام عسکری علیه السّلام درباره همین ابراهیم بن عبده

---

(۱). رجال کشی، ص ۵۸۰

(۲). رجال کشی، ص ۵۸۰

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۴۹

می‌باشد که به اسحاق بن اسماعیل نیشابوری فرستاده است. این نامه مشحون از پندهای اخلاقی و رهنمودهای بسیار با ارزش است. امام در آغاز نامه، پس از مقدمه‌ای طولانی درباره اهمیت هدایت الهی از طریق اوصیا و این که ائمه هدی علیهم السّلام ابواب علم الهی هستند، آیه «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ ...» را دلیل بر منت خدا بر انتخاب آنان جهت هدایت مردم شمرده است. آن حضرت همچنین از حقوقی که قرار است به ائمه معصومین علیه السّلام پرداخت شود سخن گفته و نوشته‌اند:

ابراهیم بن عبده از طرف من تعیین شده است. تو ای اسحاق فرستاده من نزد ابراهیم عبده هستی تا او به آنچه من طی نامه‌ای به محمد بن موسای نیشابوری فرستاده‌ام عمل کند و همچنین تو و کلیه کسانی که در شهر تو زندگی می‌کنند مأمور هستند به محتوای آن نامه عمل کنند. درود بر ابراهیم و تو و تمامی دوستان ما. کسانی که این نامه را بخوانند و کسانی که در ناحیه شما بوده و دچار انحراف نیستند باید حقوق ما را به ابراهیم بپردازند تا آو هم به رازی برساند و این دستور من است. ای اسحاق! نامه مرا برای بلالی که مورد اعتماد ما است و همچنین برای محمودی بخوان و هنگامی که به بغداد رفتی برای دهقان که وکیل و ثقه ما بوده و پول از دوستان ما می‌گیرد و بالاخره برای هر کس از موالی ما که دیدی، بخوان و اگر کسی خواست نسخه‌ای از آن بردارد، مانعی نیست. به هر حال جز از شیطانی که مخالف شما است آن را از کسی پنهان مدار، از شهر بیرون برو تا عمری را ببینی که هر چه از دوستان به ما رسد در نهایت پس از چند واسطه به دست او می‌رسد تا به ما برساند. «۱»

از این نامه نکات مهمی درباره سیستم وکالت به دست می‌آید: موضوع آن به ویژه هدایت شیعیان در شیوه پرداخت واجبات مالیشان است که ضرورت اساسی در حفظ و حراست آنها داشته است. معرفی وکلا و اظهار اعتماد کامل به آنها برای استحکام موقعیتشان، از جمله نکاتی است که به روشنی در این توقیعات به چشم می‌خورد، اضافه بر این، روشن می‌کند که در میان وکلای مناطق، سلسله مراتبی وجود داشته که حقوق مالی امام بایستی از طریق آن به وکیل اصلی وی رسانده شود. گاهی

---

(۱). این شخص بعدها به خاطر طمع و انحرافات دیگر از طرف امام طرد شد.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۵۰

شبهاتی درباره وکالت افرادی به وجود می‌آمد که در چنین مواردی امام مجبور بود با ارسال نامه‌های دیگری ای شبهات را از بین ببرد.

ایجاد و حفظ چنین پیوندهایی بود که سبب احیای شیعیان در عرصه حیات فرهنگی و اجتماعی و مانع از پیدایش ضعف در تشکیلات آنها می‌شد و در نتیجه هضم شدن در جامعه تسنن را در پی داشت، امری که به هر حال برای هر اقلیتی امکان دارد. این سیستمی بود که شبیه آن را زمانی عباسیان و مدتی طولانی نیز اسماعیلیان به کار بسته بودند و طبعا حاصل آن چیزی جز حراست شیعه در مقابل خطرات بنیان کن که همواره متوجه آنها بوده و موجودیت آنان را تهدید می‌کرد، نبوده است.

افزون بر آن، استفاده از چنین سیستم ارتباطی دقیق، موجب گسترش آموزه‌های شیعی در قالب حدیث و کلام به تمامی جوامع کوچک و پراکنده شیعی می‌شد، همانند کشّ و سمرقند. این مناطق با آن که از مراکز زندگی ائمه بسیار دور بودند، بخش مهمی از علمای شیعه از آنجا برخاسته‌اند. به طوری که ذکر شد اشکالات ناشی از این پراکندگی را فرستادگان و نامه‌های پربار و به موقع ائمه هدی علیهم السّلام برطرف می‌کرد. ارتباط به وسیله نامه در این دوران بسیار گسترده و از نوع پیشرفته آن به حساب می‌آمده است، گرچه معمولا- به دلایل مختلف، بیشتر این نامه‌ها از میان رفته، اما مقدار باقی مانده شاهد آن است که نامه‌های متبادله میان شیعیان و امام بسیار فراوان بوده است.

ابو الادیان می‌گوید: من خدمتگزار امام عسکری علیه السّلام بودم. کار من بردن نامه‌های آن حضرت به شهرهای مختلف بود، آخرین بار که حامل نامه‌ای از ایشان بودم امام مریض بود، نامه را به من داده، فرمود: این را به مدائن ببر، پانزده روز دیگر که بازمی‌گردی؛ در آن وقت مرا در حال تغسیل و تکفین خواهی یافت. من نامه را بردم و موقع بازگشت، همان که امام به من فرموده بود را دیدم. «۱» این روایت نشان می‌دهد که امام برای بردن و آوردن نامه پیک مخصوصی داشته است.

محمد بن حسین بن عباد می‌گوید: ابو محمد حسن بن علی عسکری علیهما السّلام روز

---

(۱). بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۳۲ از کمال الدین، ج ۲، ص ۱۴۹

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۵۱

جمعه هشتم ربیع الاول از سال ۲۶۰ در حالی که ۲۹ سال تمام داشت در حین ادای نماز صبح رحلت فرمود. حضرت همان شب، نامه‌های زیادی برای مدینه نوشته بود. «۱» در حال حاضر ما نامه‌ای از امام عسکری علیه السّلام به مردم قم و آبه (آوه) در اختیار داریم. «۲»

ابن شهر آشوب می‌نویسد: امام عسکری علیه السّلام نامه‌ای به علی بن حسن بن بابویه نوشته است. البته با توجه با فوت ابن بابویه در سال ۳۲۹ این امر بعید به نظر می‌رسد، اما تردیدی نیست که وی توسط حسین بن روح ارتباط مکاتبه‌ای با امام زمان علیه السّلام داشته است. «۳»

تماس مستقیم با امام، با فرستادن افرادی از طرف شیعیان به محضر آن حضرت، نوع دیگری از وجود ارتباط میان امام و دوستانش بود. از جعفر بن شریف جرجانی نقل شده که گفت: به زیارت خانه خدا مشرّف شدم و در سامرا به خدمت امام عسکری علیه السّلام رسیدم، خواستم اموالی را که دوستان به وسیله من فرستاده بودند به آن حضرت بدهم. پیش از آن که بپرسم، به چه کسی بدهم فرمود: آنچه را همراه آورده‌ای به مبارک، خادم من بسپار. «۴»

در روایتی دیگر آمده: مردی از علویان برای به دست آوردن «فضل» راهی منطقه جبل شد. شخصی که در حلوان او را دید، از وی پرسید: از کجا می‌آیی؟ گفت:

از سامرا. پرسید: آیا در سامرا خانه فلانی را می‌شناسی؟ جواب داد: آری، آن مرد پرسید: آیا از حسن بن علی علیه السّلام خبری داری؟ گفت: نه. مرد پرسید: برای چه آمده‌ای؟

گفت: برای به دست آوردن پول. آن مرد به او گفت: من پنجاه دینار به تو می‌دهم تا مرا نزد حسن بن علی در سامرا ببری. علوی پذیرفت و او را نزد امام در سامرا آورد. آن مرد چهار هزار دینار خدمت امام علیه السّلام تقدیم کرد. «۵»

یکی دیگر از وکلای امام ابراهیم بن مهزیار اهوازی- ساکن اهواز- بوده است. «۶»

بنا به نقل کشی وی، در اصل هندیجانی بوده است.

---

(۱). بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۳۱ از کمال الدین، ج ۲، صص ۱۴۹- ۱۵۰

(۲). مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۲۵؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۱۷

(۳). رجال النجاشی، ص ۱۸۴

(۴). کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۲۷

(۵). همان، ص ۴۲۶

(۶). قاموس الرجال، ج ۱، ص ۳۱۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۵۲

قم اصیل‌ترین شهری بود که گروه انبوهی از شیعه را در خود جای داد و از زمان امام صادق علیه السّلام به طور مرتب و منظم با امامان معصوم علیهم السّلام در رابطه بود. از جمله شخصیتهای شیعی قم که با امام عسکری علیه السّلام رابطه داشت، احمد بن اسحاق بن عبد الله اشعری بود که نجاشی او را با عنوان «کان وافد القمّیین» واسطه قمی‌ها و امام دانسته و تصریح کرده است که احمد از خواص اصحاب ابو محمد العسکری علیه السّلام بوده است. «۱»

امام عسکری علیه السّلام احمد بن اسحاق را فردی مورد اعتماد معرفی کردند. «۲» در منابع دیگر از وکالت او برای امام علیه السّلام یاد شده است. «۳»

از مهمترین وکلای امام علیه السّلام که بعدها به منصب نیابت خاص در غیبت صغرا رسید، عثمان بن سعید مشهور به سمّان بود. او از طرف امام هادی و عسکری علیهما السّلام به وکالت برگزیده شد. شیخ طوسی با اشاره به این مطلب درباره وجه تسمیه او به سمّان می‌نویسد: او به تجارت روغن مشغول بود تا به عنوان سرپوشی برای کار اصلی خود (وکالت) بهره‌برداری کند. در مواقعی که مالی از شیعیان به او می‌رسید آن را در ظرف روغن جاسازی می‌کرد و پنهانی نزد ابو محمد عسکری علیه السّلام می‌فرستاد. «۴»

در روایتی که پیش از این آوردیم، تصریح شده است که عثمان بن سعید در رأس سلسله مراتب قرار داشت و مسائل یا اموالی که می‌بایست به دست امام برسد از آن طریق به آن حضرت می‌رساند. «۵» امام هادی و عسکری علیهما السّلام بر اعتماد خود نسبت به او بارها تأکید فرمودند. «۶» شماری از شیعیان یمن به منظور زیارت آن حضرت و ضمنا پرداخت وظایف مالی خود به سامرا آمده بودند که امام عثمان بن سعید را فرستاد تا اموالی را که آنها با خود آورده بودند تحویل بگیرد. «۷»

آنچه درباره وکلای ائمه هدی علیهم السّلام موجب تعجب آمیخته با تأسف عمیق شده، آن است که گاه‌وبیگاه در میان وکلا، افرادی یافت می‌شدند که در مقابل اموالی که شیعیان به آنها می‌سپردند تا به امام برسانند، دچار وسوسه شده و دست به خیانت

---

(۱). رجال النجاشی، ص ۶۶؛ الفهرست، طوسی، ص ۲۶

(۲). رجال کشی، ص ۵۵۷، حدیث ۱۰۵۳

(۳). تنقیح المقال، ج ۱، ص ۵۰

(۴). الغیبه، طوسی، صص ۲۱۴- ۲۱۵

(۵). رجال کشی، ص ۵۷۵، حدیث ۱۰۸۸

(۶). الغیبه، طوسی، ص ۲۱۵

(۷). همان، ص ۲۱۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۵۳

می‌زدند و به همین سبب از طرف امام مورد لعن و سرزنش قرار گرفته و طرد می‌شدند. این امر تا بدانجا رسید که برخی از وکلا پس از رحلت امام، وفات او را انکار می‌کردند تا آن را بهانه قرار داده و از پرداخت پولهایی که نزد آنها جمع شده بود به امام بعدی طفره روند. اصولا می‌توان همین پیش‌آمدها را یکی از ریشه‌های بسیار مهم پیدایش فرقه‌های انشعابی در میان شیعیان دانست. عروهٔ بن یحیی معروف به دهقان- که پیش از آن در نامه امام به اسحاق بن اسماعیل نیشابوری توثیق شده و از وکلای امام در بغداد بود- به خاطر دروغهایی که به امام هادی و عسکری علیهما السّلام نسبت داد گرفتار لعن و طرد از طرف امام عسکری علیه السّلام گردید. آن حضرت دستور داد تا همه شیعیان او را لعن و نفرین کنند و از او دوری نمایند؛ زیرا وی در سمت مسئول خزانه‌داری امام، اموالی را از خزانه اختلاس کرده و به خود اختصاص داده بود. «۱»

توقیعاتی که در چنین مواردی از طرف امام صادر می‌شد، به سرعت در میان شیعیان شایع می‌شد و بدین ترتیب همه آنان از مضمون توقیع آگاهی می‌یافتند و بلافاصله شخص مورد نظر امام از جامعه شیعه طرد می‌شد. همچنین علیه احمد بن هلال- که عمری در مصاحبت ائمه سپری کرده بود و سپس به خاطر اشکالاتی که در روابط او با امام عسکری علیه السّلام پیش آمد- توقیعاتی از طرف آن حضرت صادر گردید.

امام به وکلای خود در عراق نوشت: احذروا الصّوفیّ المتصنّع؛ «از صوفی ریاکار دوری کنید». «۲» زمانی که برخی از شیعیان، به دلیل شدت اعتمادشان به احمد، در صحّت توقیع به تردید افتادند، امام نامه مفصلتری خطاب به شیعیان نوشته و خطاهای او را که عمده‌ترین آنها بی‌اعتنایی به دستورات امام و خود رأی بودن در مقابل حضرتش بود برشمرد. «۳» همچنین امام در مواردی کسانی را که بی‌جهت در کار وکلا دخالت کرده و- به عنوان نمونه- پرداختهای پولی آنان را به باد انتقاد می‌گرفتند، مورد عتاب

---

(۱). رجال کشی، ص ۵۷۳، حدیث ۱۰۸۶

(۲). رجال کشی، صص ۵۳۵- ۵۳۶، حدیث ۱۰۲۰؛ نک: تنقیح المقال، ج ۱، صص ۹۹- ۱۰۰؛ رجال النجاشی، ص ۶۰؛ الغیبه، طوسی، ص ۲۱۴

(۳). رجال کشی، صص ۵۳۵- ۵۳۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۵۴

قرار داده و آنها را از دخالت در مسائلی که ارتباطی با آنها نداشت بر حذر می‌داشتند. «۱»

بدینسان بود که سیستم وکالت، نقش خود را در زمینه ایجاد پیوند بین امام و شیعیان، به ویژه در اخذ وجوهات شرعی- که بخش عمده آن برای رسیدگی به وضع شیعیان نیازمند به مصرف می‌رسید- ایفا می‌کرد، چنان که در کتب مربوط به شرح حال امام، بارها به این نمونه کمکها اشاره شده است. «۲»

نفوذ واقفیه، غلات و سایر افکار انحرافی در شیعیان، به ویژه آن دسته از شیعیانی که در بلاد دور از زیستگاه امام زندگی می‌کردند، از همین طریق وکالت، کنترل و دفع می‌شد و این خود در حفظ اصالت فرهنگی شیعه و جلوگیری از آلودگی دیدگاههای آنها به

انحراف، نقش بسزایی داشت.

اصحاب امام و حفظ میراث فرهنگی شیعه

نگارش جوامع حدیثی در میان اصحاب ائمه علیهم السّلام بسیار طولانی است، به ویژه، پس از دوران امام صادق علیه السّلام، افراد زیادی در جامعه شیعه مصمم شدند تا روایات را جمع‌آوری کرده و آنها را برای شیعیان ساکن در کشورهای دور و نزدیک به منظور راهیابی به افکار و اندیشه‌های اهل بیت، بفرستند. با گذشت زمان بر شمار این مؤلفان افزوده شد و کتابهای بیشتر و مفصلتر تألیف شد. یکی از چهره‌های مؤلف در روزگار امام عسکری علیه السّلام حسین بن اشکیب سمرقندی است. کسی که مدتی در قم خادم مقبره حضرت معصومه علیها السّلام بود، بعدها به سمرقند رفت و در آنجا ماندگار شد. وی باید یکی از حلقات پیوند تشیع قم با حوزه سمرقند، که در اواخر قرن سوم و اوائل قرن چهارم نضج گرفت، باشد. نجاشی تألیفات او را بر شمرده که در میان آنها کتابی با عنوان «الرد علی الزیدیة» به چشم می‌خورد. «۳» نظر به شدت فعالیت زیدیها در این دوران و قیامهای مکرر آنها احتمال آن می‌رفت که شماری از شیعیان تحت تأثیر آنان قرار گیرند. بدین سبب این دست کتابها که بیشتر با استناد به روایات صادره از امامان

---

(۱). الغیبه، طوسی، ص ۲۱۳؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۰۶

(۲). نک: الکافی، ج ۱، صص ۵۰۷- ۵۰۸؛ اعیان الشیعة، ج ۴، جزء ۲، ص ۱۸۶

(۳). رجال النجاشی، ص ۴۴، ش ۸۸

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۵۵

معصوم علیهم السّلام تدوین می‌شد، وسیله خوبی برای کنترل این گونه انحرافات بود.

محمد بن خالد برقی از چهره‌های برجسته این دوران بوده و آثاری تألیف کرده است. فرزند او احمد (م ۲۷۴ یا ۲۸۰) شهرتی بیش از پدر داشته و یکی از شیعیان معاصر با امام هادی و امام عسکری علیهما السّلام بود که کتاب «المحاسن» وی دائرة المعارفی مشتمل بر احادیث امامان در تمامی زمینه‌های مختلف معارف دینی از قبیل: اخلاق، تفسیر و جز آن بوده است. «۱» وی تألیفات دیگری هم داشته که از جمله آنها کتاب التبیان فی اخبار البلدان در جغرافیای تاریخی دنیای اسلام بوده است.

حسن بن موسی خشاب از اصحاب امام عسکری علیه السّلام تألیفاتی از خود باقی گذاشته که کتاب «الرد علی الواقفیه» از آن جمله است. «۲» اهمیت این نوشتار، با توجه به مشکلاتی که در آن دوران واقفه ایجاد می‌کردند، روشن است. افزون بر کتابهایی که به عنوان رد بر فرق و یا در موضوعات فقهی نوشته می‌شد، کتابهایی هم در دانش تاریخ اسلام نوشته می‌شد. محمد بن علی بن حمزه از اصحاب امام عسکری علیه السّلام کتابهای فراوانی از خود به یادگار گذاشت. «۳» عیاشی درباره او می‌نویسد: هیچ کتابی در موضوعات مختلف از امامان بر جای نمانده بود جز آن که پیش او وجود داشت. «۴» این روایت به ویژه بر وجود روایات ائمه و حتی مکتوبات آنان در دسترس اصحاب تأکید داشته و نشانه یک جنبش قابل تقدیر علمی است که خود پشتوانه اصلی دانش شیعی به حساب می‌آید. اصولی که تا این دوره تألیف شد، پایه‌های اصلی جوامع حدیثی بزرگتری مانند «کافی» و «کتاب من لا یحضر» و دیگر آثار حدیثی شیخ صدوق و شیخ طوسی است که با استفاده از همین مدوّنات اصحاب تدوین شده است. در برخی از منابع آمده است که اصحاب امامان، درباره پاره‌ای از کتابها (اصول اولیه)، نظرات آن بزرگواران را جویا می‌شدند که از جمله آنها طبق روایتی که پیش از این آوردیم، همان بورق بوشنجانی بود که کتاب «یوم و لیله» را به امام عسکری علیه السّلام تقدیم داشته و نظر آن

---

(۱). متأسفانه تنها بخشی از این کتاب بر جای مانده که در دو جلد به تصحیح مرحوم محدث ارموی (و اخیرا با تصحیح سید مهدی رجایی) چاپ و منتشر شده است.

(۲). همان، ص ۳۱ حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ۵۵۵ اصحاب امام و حفظ میراث فرهنگی شیعه ..... ص : ۵۵۴

(۳). رجال طوسی، ص ۴۳۳؛ رجال النجاشی، ص ۱۸۲

(۴). رجال کشی، ص ۵۳۰، حدیث ۱۰۱۴

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۵۶

حضرت را درباره آن خواست. «۱»

در میان اصحاب امام عسکری علیه السّلام کسانی نیز پیدا می‌شدند که در زمینه مسائل علمی دست به تألیف می‌زدند. نجاشی پس از یاد از احمد بن ابراهیم بن اسماعیل به عنوان یکی از خواصّ و نزدیکان امام عسکری علیه السّلام ضمن برشماری آثار او، از کتابی با عنوان «اسماء الجبال و المیاه و الادویه» «۲» که تألیفی در دانش جغرافی بوده است نام می‌برد.

امام عسکری علیه السّلام و یعقوب بن اسحاق کندی

ابن شهر آشوب (م ۵۸۸) به نقل از کتاب «التبدیل «۳» [و التحریف]» تألیف ابو القاسم کوفی می‌نویسد: یعقوب بن اسحاق کندی (۱۸۵- حدود ۲۵۲) فیلسوف عرب در عصر خود، دست به تألیف کتابی [به زعم خود] در تناقضات قرآن زد و کسی را در جریان کار خود نگذاشت. روزی یکی از شاگردان او به حضور امام عسکری علیه السّلام رسید. امام به او فرمود: آیا در میان شما کسی نیست تا استادتان را از آنچه درباره قرآن می‌نویسد، بازدارد؟ او گفت: ما شاگرد او هستیم، چگونه می‌توانیم درباره این موضوع یا غیر آن به او اعتراض کنیم؟ امام به او فرمود: اگر چیزی بگویم به کندی خواهی گفت؟ آن مرد گفت: آری، امام فرمود: پیش او برو و از وی بپرس: آیا از نظر شما ممکن است منظور قرآن غیر از آن معانی باشد که شما گمان کرده و پذیرفته‌اید؟

خواهد گفت ممکن است؛ زیرا اهل فهم است. پس بگو: چه می‌دانی؟ شاید همان گونه که امکان آن را پذیرفتی، مراد قرآن غیر از آن باشد که تو می‌فهمی و سخنان آن برای معانی دیگری به کار گرفته شده باشد. آن مرد نزد کندی آمد و سخنان امام را به او منتقل کرد. کندی که این مسأله را در سخن، امری محتمل و از نظر عقلی جایز می‌دانست، گفت: قسم می‌خورم که این کلام از تو نیست. آن مرد گفت: این سخنان از ابو محمد عسکری علیه السّلام است. کندی گفت: هم اکنون پیش او می‌روم که این امر جز از

---

(۱). همان، ص ۵۳۸، حدیث ۱۰۲۳

(۲). رجال النجاشی، صص ۶۷- ۶۸

(۳). نک: ذریعه، ج ۳، ص ۳۱۱

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۵۷

این خاندان بر نمی‌آید؛ آنگاه آتش خواست و همه آنچه را که نوشته بود، سوزاند و از بین برد. «۱»

روایت فوق تنها از طریق ابن شهر آشوب نقل شده و ابو القاسم کوفی، راوی آن نیز متهم به غلو شده است. برخی گفته‌اند سیاق این روایت به گونه‌ای است که کندی را تا حد ناباوری به اسلام پیش برده است و این در حق او روا نیست. علاوه بر این دلیل مستقلی هم که این روایت را تأکید کند، در دست نیست. «۲» دیگر این که اگر کندی در سال ۲۵۲ از دنیا رفته باشد، در زمان او هنوز امام عسکری علیه السّلام به عنوان امام شیعیان مطرح نبوده است.

درباره نمونه اخیر می‌توان گفت که تاریخ وفات کندی احتمالی است و خبر دقیقی درباره آن به دست نیامده است. طبعا امکان

دارد فوت کندی چند سال پس از تاریخ فوق صورت گرفته باشد. دیگر آن که لزومی ندارد که امام عسکری علیه السّلام در دوران امامت خود این سخنان را به کندی گفته باشد.

درباره این که این روایت، کندی را تا حد عدم اعتراف به اسلام پیش برده، باید گفت: روایت مورد بحث الزاما چنین مفهومی را نمی‌رساند؛ زیرا ممکن است کندی به خاطر عقل‌گرایی بیش از حد، در درون خود دچار اشکالات و ابهاماتی شده و در این باره کسی را هم از آن موضوع آگاه نکرده باشد. با این حال باید پذیرفت که راوی خبر چندان محل اعتماد نیست. «۳»

---

(۱). مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۲۴؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۱۱

(۲). تاریخ الغیبة الصغری، صص ۱۹۵- ۱۹۶

(۳). هنری توماس در شرح حال کندی می‌نویسد: «کندی می‌گوید اگر فلسفه، علم به حقایق اشیاء باشد در این صورت میان دین و فلسفه خلافی نیست ... فلسفه، حقیقت است، دین نیز علم حقیقت است. پس همچنان که اگر کسی به حقایق دینی عصیان ورزد کافر شناخته می‌شود، منکر فلسفه نیز از آنجا که منکر حقیقت است کافر محسوب می‌گردد. اما با این همه میان اندیشه‌های فلسفی و آیات قرآنی تناقضاتی وجود دارد. این تناقضات را چگونه باید حل کرد؟ کندی برای این مشکل نیز راه حل پیشنهاد می‌کند و آن تأویل است. به عقیده کندی لغات عربی دارای یک معنای حقیقی و یک معنای مجازی است از این رو بسیاری از جاها، آیات قرآنی را باید با معانی مجازی آنها تأویل کرد. در این صورت میان اندیشه فلسفی و تفکر دینی اختلافی وجود نخواهد داشت. بزرگان فلسفه هنری توماس، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، کیهان، صص ۳۲۷- ۳۲۸

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۵۸

کتب منسوب به امام عسکری علیه السّلام

الف: تفسیر؛ کتاب تفسیری به امام عسکری علیه السّلام نسبت داده شده که شامل تفسیر سوره حمد و قسمتی از سوره بقره است. این کتاب از ابتدای طرح آن در محافل علمی، از قرن چهارم تا به امروز، مورد قضاوتهای گوناگونی قرار گرفته است.

شماری از عالمان آن را از اثار امام دانسته و احادیثی نیز از آن نقل کرده‌اند.

برخی دیگر آن را ساختگی شمرده و آن را فاقد اعتبار علمی دانسته‌اند. بخشی از این قضاوتها متکی به سند کتاب است؛ زیرا دو نفر به نامهای یوسف بن محمد بن زیاد، و محمد بن سیّار، اساس روایت آن هستند و واسطه این دو و شیخ صدوق، یک نفر با نام محمد بن قاسم استرآبادی است، گرچه بر اساس روایت ابن شهر آشوب، حسن بن خالد برقی نیز راوی این تفسیر است. «۱» افزون بر ابهام و اشکالاتی که در هویت افراد فوق به جز خالد بن حسن وجود دارد، در کیفیت سند و نیز این که آیا این دو نفر خود راوی کتاب هستند یا پدرانشان، صحت انتساب آن به امام علیه السّلام را زیر سؤال می‌برد. «۲» از برخی از این اشکالات پاسخهایی داده شده است.

اشکال دیگری که بر کتاب وارد شده، این است که در آن روایاتی نقل شده که از نظر محتوی به طور جدی قابل انتقاد و ایراد بوده و گاهی به صورتی آمیخته با خرافات است که به هیچ وجه نمی‌توان آن را به امام علیه السّلام نسبت داد. چنان که علامه تستری چهل مورد از این نمونه‌ها را ارائه داده است. «۳» از میان مخالفان این تفسیر می‌توان به ابن الغضائری، علامه حلّی، علامه بلاغی و آیة الله خویی اشاره کرد.

در برابر، شماری دیگر سخت با نسبت آن به امام موافقند که از جمله آنان، شیخ صدوق، طبرسی صاحب احتجاج، کرکی، مجلسی اول و دوم و شیخ حرّ عاملی را می‌توان نام برد. «۴» از این اسامی چنین به دست می‌آید که گرایش اخباری نوعا کتاب را

(۱). معالم العلماء، ص ۳۴: عبارت چنین است: حسن بن خالد برقی، اخو محمد بن خالد، من کتبه: تفسیر العسکری من املاء الامام علیه السلام، مائهٔ و عشرون مجلدهٔ.

(۲). «رسالهٔ حول التفسیر المنسوب الی الامام العسکری علیه السّلام» علامه محمد جواد بلاغی، تحقیق رضا استادی، نور علم، دوره دوم، ش ۱، ص ۴۹

(۳). الاخبار الدخیلهٔ، ج ۱، ص ۴۹

(۴). «بحثی درباره تفسیر امام حسن عسکری علیه السّلام»، رضا استادی نور علم، دوره دوم، ش ۱، ص ۱۱۸- ۱۳۵.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۵۹

پذیرفته و گرایش عقل‌گرا آن را نامقبول دانسته است.

برخی دیگر از علما موضعی میانه برگزیده و نظر داده‌اند که این تفسیر، مانند کتب دیگر می‌تواند مورد انتقاد قرار گرفته و روایات صحیح آن پذیرفته شود. علامه بلاغی ضمن رساله‌ای در نقد آن، مواردی را که موجب سلب اعتبار آن تفسیر می‌شود، برشمرده است. «۱»

نکته مهم این است که علی بن ابراهیم قمی و محمد بن مسعود عیاشی از مفسران متقدم شیعه، هیچ کدام در تفسیرهای خود، روایتی از این کتاب نقل نکرده‌اند.

این مسأله می‌تواند نقش تعیین کننده‌ای در قضاوت درباره این تفسیر داشته باشد.

ب: کتاب المقنعهٔ؛ کتاب دیگری که ابن شهر آشوب به امام منسوب کرده، کتاب المقنعه است. کتاب مزبور در نسخه‌ای از مناقب با عنوان «کتاب المنقبه» ضبط شده و صاحب ذریعه نیز تحت همین عنوان از آن یاد کرده است. اما در چاپ نجف و قم از مناقب، «رسالهٔ المقنعهٔ» آمده است. بیاضی هم از آن با عنوان «کتاب المقنعه» یا «رسالهٔ المقنعه» یاد کرده است. «۲» در هر دو منبع آمده است که این کتاب مشتمل بر علم حلال و حرام است. بنابراین نمی‌تواند اثری در مناقب باشد و بدین ترتیب در عنوان المنقبه باید تصحیفی صورت گرفته باشد.

برای حل این مسأله باید سه نقل مختلف در کنار هم قرار گیرد:

۱- نجاشی در شرح حال رجاء بن یحیی عبرتایی کاتب می‌نویسد: رجاء از امام هادی علیه السّلام روایت می‌کرده و به وسیله پدرش که در خانه ابو الحسن مشغول به کار بوده، به خانه آن حضرت راه یافته، از خواص وی شده و کتابی با عنوان «المقنعهٔ فی ابواب الشریعه» از او نقل کرده است. ابو المفضل شیبانی نیز آن را از رجاء بن یحیی، روایت کرده است. «۳»

۲- ابن طاووس نوشته است: علی بن عبد الواحد با سند خود به رجاء بن یحیی، نقل کرد که از خانه ابو محمد حسن بن علی صاحب العسکر، در سال ۲۵۵ کتابی به

(۱). «رسالهٔ حول التفسیر المنسوب الی الامام العسکری علیه السّلام»، صص ۱۳۷- ۱۵۱

(۲). المناقب، ج ۴، ص ۴۲۴؛ الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۱۷۵؛ ذریعه، ج ۲۳، ص ۱۴۹؛ اعیان الشیعهٔ، ج ۴، جزء ۲، ص ۱۸۸

(۳). رجال النجاشی، ص ۱۱۹

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۶۰

دست ما رسید. آنگاه «الرسالهٔ المقنعه» را به تمامه نقل کرد. «۱»

۳- ابن شهر آشوب آورده است که کتاب مزبور در سال ۲۵۵ تألیف شده است. «۲»

بر اساس این سه نقل چنین به دست می‌آید که کتاب مزبور، اثری بوده است که محتوایش بر گرفته از امام هادی علیه السّلام که توسط رجاء بن یحیی روایت شده و در سال ۲۵۵ از خانه امام عسکری- که آن زمان منصب امامت شیعه را داشته- به بیرون راه یافته است.

نکته قابل توجه: در مناقب تصریح شده است که در آغاز کتاب «المقنعه» چنین آمده: أخبرنی علی بن محمد بن موسی (که همان امام هادی علیه السّلام است). ابو المفضل در سال ۳۱۴ از رجاء بن یحیی نقل کرده که فوت رجاء نیز در همین سال اتفاق افتاده است. «۳»

رحلت امام عسکری علیه السّلام

گذشت که رحلت امام عسکری علیه السّلام در هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ بوده است. در این باره که آیا امام به مرگ طبیعی بدرود حیات گفته و یا به شهادت رسیده است، کماکان اختلاف نظر وجود دارد؛ گرچه بنا به نقل طبرسی، برخی از علمای شیعه با استناد به این سخن امام صادق علیه السّلام که فرمود: ما منّا الّا مسموم أو مقتول، حتی درباره امامانی که روایتی درباره شهادتشان در دست نیست، بر این باورند که خلفای جور، آنان را به شهادت رسانده‌اند. «۴»

البته روایتی درباره شهادت امام عسکری علیه السّلام در یکی از منابع تاریخی قرن ششم وجود دارد. «۵» از این روی شهادت آن حضرت امری کاملا محتمل است. سوابق بازداشت و خطری که همواره از طرف دستگاه حاکم متوجه جان حضرتش بود و این که حضرت یک شخصیت مخالف سیاسی به حساب می‌آمد و نیز رحلت آن حضرت

---

(۱). اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۸۰

(۲). المناقب، ج ۴، ص ۴۲۴

(۳). مکارم الاخلاق، ص ۴۵۸؛ ذریعه، ج ۲۲، ص ۴۲۱؛ نوابغ الرواة، ص ۳۱

(۴). بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۳۸؛ اعلام الوری، ص ۳۴۹؛ الفصول المهمه، ص ۲۹۰

(۵). مجمل التواریخ و القصص، ص ۴۵۸: «و گویند زهر دادنش»

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۶۱

در سنین جوانی، همگی می‌تواند مؤید شهادت باشد.

از آنجا که امام یک چهره کاملا شناخته شده در سامرا بود، هنگام رحلتش هاله‌ای از غم و بهت‌زدگی فضای سامرا را فرا گرفت.

احمد بن عبید الله در روایتی که قسمتی از آن پیش از این ارائه شد، این صحنه را چنین وصف کرده:

وقتی امام عسکری علیه السّلام رحلت کرد، صدای شیون و فریاد همه جا را فرا گرفت.

مردم فریاد می‌زدند: ابن الرضا رحلت کرد. آنگاه برای تدفین آماده شدند، بازار به حال تعطیل درآمد. پدر من (وزیر معتمد عباسی)، بنی هاشم، شخصیتهای نظامی و قضایی و منشیان و مردم به سوی جنازه هجوم آوردند، آن روز در سامرا قیامتی برپا بود. «۱»

با حضور امام علیه السّلام و پدرش- به مدت حد اقل ۱۷ سال- در سامرا، نه تنها مردم جذب آنان شده بودند، بلکه بسیاری از شیعیان نیز بدین شهر هجوم آورده بودند. در چنین وضعیتی، طبیعی بود که هنگام رحلت آن حضرت، سامرا یکپارچه در ماتم فرو رود و در سوگ از دست دادن فرزند رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بی‌تابی کند و عزا بگیرد.

---

(۱). کمال الدین، ج ۱، ص ۴۳؛ نور الابصار، ص ۱۶۸؛ الغیبه، طوسی، ص ۱۳۲

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۶۳

امام مهدی علیه السّلام

اشاره

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۶۵

و لقد کتبنا فی الزّبور من بعد الذّکر أنّ الأرض یرثها عبادی الصّالحون انبیاء/ ۱۰۵

ولادت امام زمان علیه السّلام

دوازدهمین حجّت خداوند، حضرت صاحب الامر، امام زمان- عجل اللّه تعالی فرجه الشریف- است که بنا به برخی از روایات، در قرآن کریم با عنوان «بقیهٔ اللّه» «۱» به آن امام همام اشاره شده است.

درباره روز ولادت آن حضرت، در منابع تاریخی اختلاف چندانی به چشم نمی‌خورد؛ زیرا از نظر اکثریت قریب به اتفاق مورّخان و اشخاص صاحب نظر، روز پانزده شعبان به عنوان تولد آن بزرگوار پذیرفته شده است. اما در سال تولد وی اختلاف نظرهایی وجود دارد. بدیهی است که این اختلاف به دلیل مخفی نگاه داشتن تولد آن حضرت به وجود آمده است.

شیخ مفید سال تولد آن حضرت را ۲۵۵ هجری ذکر کرده است. بنابراین، آن بزرگوار در زمان رحلت پدر هنوز بیش از پنج سال از عمر پربرکتش را پشت سر نگذاشته بود. «۲» ثقهٔ الاسلام کلینی نیز همان سال ۲۵۵ را سال تولّد آن حضرت دانسته است. «۳» روایتی از حکیمه، عمّه امام حسن عسکری علیه السّلام نیز حاکی از تولّد امام در همان

---

(۱). هود (۱۱): ۸۶

(۲). الارشاد، ص ۳۴۶

(۳). الکافی، ج ۱، ص ۵۱۴

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۶۶

سال می‌باشد. «۱» در میان پاره‌ای از فرق- که اشعری از آنها یاد می‌کند- کسانی بوده‌اند که تولد آن حضرت را، حتی پس از هشت ماه پس از رحلت امام عسکری دانسته‌اند. «۲» این نظر، افزون بر آن که با بسیاری از روایات منافات دارد، همچنین با عقیده شیعه مبنی بر این که «زمین هرگز از حجّت خدا خالی نمی‌ماند» توافق ندارد.

قول دیگر، حاکی از آن است که آن حضرت در سال ۲۵۸ چشم به جهان گشوده است. «۳» در اثبات الوصیه سن آن بزرگوار، در آغاز غیبت صغرا چهار سال و هفت ماه دانسته شده که بنابر آن تولد امام در سال ۲۵۶ می‌باشد. «۴» در نقلی دیگر تاریخ تولد امام زمان علیه السّلام سال ۲۵۷ دانسته شده است. «۵»

با این همه، روشن است که سال ۲۵۵ که مبتنی بر حدیثی مستند از حکیمه (دختر امام جواد علیه السّلام) است، مورد تأیید بیشتر مورّخان می‌باشد. این روایت گزارش نسبتا دقیقی درباره تولد امام از قول حکیمه، عمّه امام عسکری علیه السّلام ارائه می‌دهد.

حکیمه خاتون می‌گوید: امام عسکری علیه السّلام با پیکی از من خواست که امشب هنگام افطار پیش ما بیا تا خدا تو را به دیدار حجّت خود و خلیفه پس از من شاد کند. آن شب را به خانه امام عسکری علیه السّلام رفتم و در آنجا ماندم تا آن فرزند متولد شد. «۶»

حکیمه خاتون در روایت دیگری می‌گوید: فردای آن روز باز به خانه برادرزاده‌ام آمدم؛ اما آن کودک را ندیدم؛ وقتی سراغ او را از برادرزاده‌ام گرفتم فرمود:

او را به همان کسی سپردیم که مادر موسی فرزندش را به او سپرد. هفت روز بعد به دستور امام به خانه او رفتم و برادرزاده‌ام در حالی که فرزند خود را در آغوش گرفته بود خطاب به وی فرمود: پسرم! سخن بگو و آن کودک لب به سخن گشود؛ سپس این آیه را تلاوت فرمود: وَ نُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا ... «۷»

دکتر جاسم حسین با اشاره به برخی اشارات موجود در روایات مربوط به تولد حضرت بقیهٔ اللّه علیه السّلام چنین استنباط کرده که آن حضرت پس از تولد، به منظور مخفی

---

(۱). الغیبه، ص ۱۴۱، ۱۴۳

(۲). المقالات و الفرق، ص ۱۱۴

(۳). کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۳۷

(۴). اثبات الوصیه، ص ۲۳۱

(۵). نک: تاریخ اهل البیت، پاورقی، ص ۸۸

(۶). الغیبه، طوسی، ص ۱۴۱- ۱۴۲

(۷). قصص (۲۸): ۵ و نک: الغیبه، ص ۱۴۳

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۶۷

ماندن از چشم دشمنان به مدینه برده شده است. «۱»

مادر حضرت مهدی علیه السّلام

درباره نام مادر آن حضرت روایات گوناگونی در دست است. در روایتی از شیخ طوسی، از مادر آن بزرگوار به نام ریحانه نام برده شده، ولی بلافاصله افزوده شده که به او، نرجس، صیقل و سوسن نیز می‌گفتند. «۲» به نظر عده‌ای، که شهید از آن با عبارت «قیل» تعبیر آورده، مادر آن حضرت، مریم بنت زید العلویه بوده است. «۳» در روایت حکیمه خاتون که مشهورترین و مستندترین روایت درباره تولد حضرت بقیهٔ اللّه علیه السّلام می‌باشد، همان نام «نرجس» آمده است. «۴»

به نظر برخی از محققان، امکان دارد نام اصلی او همان نرجس بوده و دیگر اسامی، به جز صیقل را، بانوی او حکیمه، دختر امام جواد علیه السّلام به وی داده باشد. در آن روزگار، مردمان کنیزان را برای خوشامدگویی به اسامی گوناگون می‌خواندند؛ دانستنی است که اسامی نرجس، ریحانه، و سوسن، همه اسامی گلها هستند. «۵»

نکاتی درباره تولد امام زمان علیه السّلام

تلاشهایی که عباسیان حاکم بر سامرا و بغداد برای کنترل زندگی امام حسن عسکری علیه السّلام به عمل آورده بودند، اختفای مسأله مهم تولّد امام زمان علیه السّلام را کاملا توجیه می‌کند. همچنین این نکته را که در آن زمانها، مسأله غیبت آن حضرت بر سر زبانها بوده و بنی عباس در صدد بودند تا به هر طریق ممکن، راه امامت را بر شیعه مسدود سازند، روشن می‌کند.

شیخ مفید در آغاز شرح حال امام زمان علیه السّلام می‌نویسد: به دلیل مشکلات آن دوران و جستجوی شدید سلطان وقت و کوشش بی‌امان برای یافتن آخرین حجّت خدا، ولادت آن حضرت بر همگان مخفی ماند. «۶»

(۱). تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۱۲۴

(۲). الغیبه، ص ۲۳۱؛ تاریخ اهل البیت، ص ۱۲۵

(۳). بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۸

(۴). همان، ص ۲.

(۵). تاریخ سیاسی امام دوازدهم، ص ۱۱۴

(۶). الارشاد، ص ۳۴۵

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۶۸

پیش از آن نیز در روایات امامان علیهم السّلام به ولادت اسرارآمیز آن حضرت اشاره شده و حتی این مطلب یکی از دلایل شناخت وی تعیین شده بود. «۱»

تلاش بی‌وقفه بنی عباس برای یافتن فرزندی از امام یازدهم، در بیشتر منابع تاریخی گزارش شده است. احمد بن عبید اللّه بن خاقان که کار خراج قم را بر عهده داشته، درباره موضوع کاوش خانه امام عسکری علیه السّلام، گزارشی داده که متن آن چنین است:

وقتی خبر بیماری امام عسکری علیه السّلام شایع شد، خلیفه به دنبال پدرم فرستاد. او به دار الخلافه رفت و همراه پنج تن از کارمندان نزدیک خلیفه که از معتمدان او بودند بازگشت. پدرم به آنان دستور داد تا خانه امام را در کنترل خود گرفته و لحظه به لحظه از احوال و اخبار وی اطلاع داشته باشند؛ آنگاه برخی از طبیبان را فرا خوانده و دستور داد شبانه روز بر بالین امام حضور داشته باشند.

پس از دو یا سه روز به او اطلاع دادند که امام ضعیف‌تر شده است و او دستور داد طبیبان بر مراقبتهای خود بیفزایند؛ آنگاه پیش قاضی القضات رفت و از او خواست ده نفر از معتمدان خود را که از نظر دین و ورع، کاملا ـ به آنان اطمینان دارد به منزل امام عسکری علیه السّلام بفرستد که شبانه روز در آنجا باشند. این وضع ادامه داشت تا آن که امام وفات کرد. پس از این حادثه، خانه امام عسکری علیه السّلام به دستور خلیفه بررسی دقیق شد و همه چیز مهر و موم گردید و پس از آن تلاشهای پی‌گیرانه‌ای برای یافتن فرزندی از آن حضرت آغاز شد؛ حتی کنیزان امام نیز تحت نظر قرار گرفتند تا معلوم شود کدام یک از آنها باردار است؛ یکی از آنها را که احتمال حمل درباره‌اش می‌رفت در حجره‌ای تحت مراقبت قرار دادند تا وقتی که باردار نبودن وی مسلم شد. آنگاه میراث امام را میان مادر و برادرش جعفر تقسیم کردند. در همین روایت، به دنبال گزارش مزبور، اشاره‌ای به فرصت طلبی جعفر به منظور جانشینی برادرش شده است؛ از جمله آن که، وی از عبید اللّه بن خاقان خواست او را به عنوان جانشینی امام

(۱). منتخب الاثر، ص ۲۸۷- ۲۸۸

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۶۹

عسکری علیه السّلام اعلام و معرفی نماید و او تقاضای جعفر را رد کرد. «۱»

روایت دیگری اشاره بدان دارد که برخی از شیعیان قم، بی‌خبر از رحلت امام عسکری علیه السّلام برای پرداخت وجوه خویش به سامرا آمدند. پس از ورود به سامرا، کسانی آنها را پیش جعفر بردند. قمی‌ها نخست در صدد امتحان جعفر بر آمدند؛ بدین منظور از وی پرسیدند: آیا او از مبلغ پولی که با خود آورده‌اند اطلاع دارد؟ جعفر پس از اظهار بی‌اطلاعی گفت: تنها خدا از غیب آگاه است. در نتیجه قمی‌ها از پرداخت پول به او خودداری کردند. در آن هنگام، شخصی آنها را به خانه‌ای هدایت کرد و در آنجا پس از آن که مبلغ وجوهات به آنها گفته شد، پول را به شخصی که درست گفته بود تحویل دادند. جعفر این موضوع را به معتمد

گزارش داد و به دستور او خانه امام و حتی خانه‌های همسایگان آن حضرت تفتیش مجدد شد.

در اینجا بود که کنیزی به نام ثقیل که گویا به خاطر حفظ جان امام زمان علیه السّلام ادعای بارداری کرده بود بازداشت شد و مدّت دو سال تحت نظر قرار گرفت تا اطمینان به عدم بارداری وی حاصل شد؛ سپس او را رها کردند. «۲»

به طور مسلم، چنین حساسیت شدیدی از طرف دستگاه خلافت همراه با تحریکات جعفر، بدان سبب بود تا گذشته از کنترل امام دوازدهم، در صورت عدم دسترسی به آن حضرت، دست کم بتوانند اعلام کنند که امام حسن عسکری علیه السّلام فرزندی نداشته است. احضار افراد موثق در منزل امام نیز برای این بود تا به ادعای خود در این باره رنگ حقیقت داده و شیعیان را دچار حیرت و سردرگمی نمایند، چنانکه در ادامه همان نقل از شیخ طوسی افزوده شده: افراد مورد اعتماد مذکور که در خانه امام حضور داشتند، شهادت دادند که آن حضرت در گذشته است. «۳» حقیقت آن است که مطابق طرح دقیق و منظمی که از پیش در این باره ریخته شده بود، مسأله ولادت آن حضرت از اساس از چشم مردم و حتی بیشتر شیعیان به دور مانده و با این حال مشکل چندانی نیز به دنبال نیاورد.

---

(۱). الکافی، ج ۱، صص ۵۰۵- ۵۰۶؛ الغیبه، صص ۱۳۱- ۱۳۲؛ کمال الدین، ج ۱، صص ۴۱- ۴۲؛ اعلام الوری، ص ۳۵۹؛ الارشاد، ص ۳۴۰؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۴۰۷

(۲). کمال الدین، ص ۴۷۳- ۴۷۴

(۳). الغیبه، طوسی، ص ۱۳۲

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۷۰

آگاهی برخی از شیعیان از تولّد امام زمان علیه السّلام

البته چنین نبود که کسی از تولد آخرین حجّت خدا آگاهی نداشته و یا پس از تولد، آن حضرت را ندیده باشد. برخی از شیعیان مورد اعتماد و عده‌ای از وکلای امام عسکری علیه السّلام و کسانی که در خانه امام مشغول خدمت بودند از این امر با خبر بودند.

شیخ مفید از تعدادی از اصحاب، خادمان و یاران نزدیک امام عسکری علیه السّلام روایت کرده که آنان موفق به دیدار امام زمان علیه السّلام شده‌اند. محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر، حکیمه خاتون دختر امام جواد علیه السّلام، ابو علی بن مطهر، عمرو اهوازی و ابو نصر طریف خدمتگزار خانه امام، از آن جمله بودند. «۱»

بدین ترتیب امام حسن عسکری علیه السّلام فرزند خود را به برخی نشان داد و ایشان را جانشین خویش معرفی کرد.

شیخ کلینی از ضوء بن علی عجلی روایت کرده که مردی ایرانی از اهالی فارس به او گفته بود: به منظور خدمت در منزل امام عسکری علیه السّلام به سامرا رفتم و امام مرا به عنوان مسئول خرید خانه پذیرفت. وی می گوید: روزی حضرت عسکری علیه السّلام فرزند خود را به من نشان داد و فرمود: «هذا صاحبکم»؛ وی اظهار می کند که پس از آن نیز تا رحلت امام آن کودک را ندیده است. او می‌افزاید: در زمانی که وی آن حضرت را دید، حدود دو سال سن داشته است. «۲»

شاید پراهمیت‌ترین دیدار اصحاب امام عسکری علیه السّلام از حضرت بقیة اللّه علیه السّلام زمانی بود که محمد بن عثمان عمری از وکلای خاص امام زمان علیه السّلام همراه با چهل نفر دیگر در خدمت امام بودند. آن حضرت فرزند خود را به آنان نشان داد و فرمود:

هذا إمامکم من بعدی و خلیفتی علیکم، أطیعوه و لا تتفرقوا من بعدی فی أدیانکم لتهلکوا، أما انّکم لا ترونه بعد یومکم هذا.

این امام شما پس از من و جانشین من در میان شماست. از او فرمان برید و پس

(۱). الارشاد، ص ۳۵۰- ۳۵۱ و نک: ینابیع المودّه، ص ۴۶۱

(۲). الکافی، ج ۱، ص ۵۱۴

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۷۱

از من در دین خود اختلاف نکنید که در این صورت هلاک می‌شوید و پس از این هرگز او را نخواهید دید.

در ادامه این روایت آمده است که: چند روز پس از آن، امام عسکری علیه السّلام رحلت کرد. «۱»

همین روایت را شیخ طوسی نیز نقل کرده و برخی رجال شیعه را که در این جمع چهل نفری حضور داشتند، نام برده که از آن جمله: علی بن بلال، احمد بن هلال، محمد بن معاویهٔ بن حکیم و حسن بن ایوب بن نوح بوده‌اند. «۲»

نام بردن از آن حضرت در آن دوران ممنوع بود و امام عسکری علیه السّلام تأکید داشتند که تنها با عنوان الحجهٔ من آل محمّد علیه السّلام از ایشان نام برند. «۳»

اختلاف پس از رحلت امام عسکری علیه السّلام

مشکلات سیاسی و سخت‌گیریهایی که خلفای عباسی برای امامان شیعه به وجود می‌آوردند، در برقراری رابطه منظم آنان با شیعیان، نابسامانی‌هایی را ایجاد می‌کرد.

این مشکل به ویژه، در فاصله رحلت یک امام و جانشینی امام بعدی رخ داد؛ عده‌ای از شیعیان در شناخت امام خود دچار تردید شدند و مدتی طول می‌کشید تا فرقه‌های انشعابی و افکار و اندیشه‌های ناروا رو به افول نهاده و امام جدید کاملا استقرار یابد.

گاهی این مشکلات به قدری تند بود که جناحی از شیعه را کاملا از بدنه اصلی آن جدا می‌کرد، چنانکه پیدایش و مقاومت واقفه، فطحیه و حتی اسماعیلیه را می‌توان از مصادیق آن به شمار آورد.

این مشکل پس از رحلت امام عسکری علیه السّلام دو چندان بود؛ زیرا گذشته از آن که تولد و نگهداری و وصایت امام زمان علیه السّلام به طور کاملا- محرمانه انجام شده بود، دوران غیبت نیز آغاز شده و تنها پشتوانه نیرومند امامت حضرت حجّت، در یک بخش، میراث عظیم احادیث موجود درباره اصل مهدویت و پاره‌ای از لوازم آن و در بخش

(۱). منتخب الاثر، ص ۳۵۵ از کمال الدین، و نک: ینابیع المودّه، ص ۴۶۰؛ الغیبه، طوسی، ص ۲۱۷

(۲). منتخب الاثر، ص ۳۵۵

(۳). کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۴۹

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۷۲

دیگر، استقرار سیستم ارتباطی قوی و حضور برخی از عناصر سرشناس شیعه در میان امام عسکری علیه السّلام از یک سو و شیعیان آن حضرت از سوی دیگر بود.

چگونگی پیدایش اختلاف در میان شیعیان پس از رحلت حضرت عسکری علیه السّلام در کتابهای «المقالات و الفرق» و «فرق الشیعهٔ» نوبختی به تفصیل گزارش شده است. شیخ مفید گزارش نوبختی را با تلخیص و اضافاتی نقل و نقد کرده است.

اشعری از پانزده فرقه نام می‌برد که هر یک اعتقاد خاصی درباره جانشینی امام عسکری علیه السّلام را دنبال کردند؛ چنان که شماری در امامت امام یازدهم نیز دچار تردید شدند، چرا که گمان می‌کردند فرزندی از ایشان باقی نمانده است، بنابراین، در امامت خود آن بزرگوار هم تردید کردند. نوبختی ابتدا از چهار فرقه نام برده اما در ضمن تشریح تک تک آنها، از سیزده فرقه یاد

کرده است. شیخ مفید به نقل از نوبختی، چهارده فرقه را نام برده است. «۱»

شیخ دیدگاههای اصلی این فرقه‌ها را- که ذیلا به جمع‌بندی آنها خواهیم پرداخت- نقل کرده و با استناد به روایات و استدلالهای کلامی، به نقد آنها پرداخته است. «۲» در مقام جمع‌بندی فرقه‌های مزبور، می‌توان گفت که آنها از لحاظ اصولی، به پنج گروه به ترتیب زیر تقسیم می‌شوند:

۱- کسانی که رحلت امام عسکری علیه السّلام را باور نداشته و او را به عنوان «مهدی آل محمد علیهم السّلام» زنده می‌دانند و به نام «واقفه»؛ یعنی کسانی که بر امام عسکری توقف کرده‌اند، شناخته می‌شوند. «۳»

۲- کسانی که پس از رحلت امام عسکری علیه السّلام به برادر آن حضرت جعفر بن علی الهادی گرویده و به دلیل آن که فرزند امام عسکری علیه السّلام را ندیده بودند، به امامت جعفر ملقب به کذاب گردن نهادند که دسته‌ای از آنان وی را به جانشین امام یازدهم و دسته‌ای دیگر او را به عنوان امام یازدهم می‌شناختند: به اینها «جعفریه» می گفتند.

۳- عده‌ای که پس از انکار امامت حضرت عسکری علیه السّلام به امامت اولین فرزند

---

(۱). نک: المقالات و الفرق، ص ۱۰۲- ۱۱۶؛ فرق الشیعهٔ، ص ۹۶- ۱۱۲؛ الفصول المختاره، صص ۲۵۸- ۲۶۶

(۲). الغیبه، طوسی، صص ۱۳۰- ۱۳۵

(۳). نک: کمال الدین، ص ۴۰

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۷۳

امام هادی علیه السّلام «محمد» که در حیات پدر چشم از جهان فرو بسته بود، گرویدند؛ به اینان «محمدیه» گفتند.

۴- شمار دیگری بر این باور بودند، همانگونه که پس از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله دیگر پیامبری نخواهد آمد، پس از رحلت امام عسکری علیه السّلام نیز امامی وجود نخواهد داشت.

۵- فرقه دیگر، امامیه بودند که اکثریت قریب به اتفاق شیعیان را تشکیل می‌دادند و به امامت حضرت مهدی علیه السّلام اعتقاد داشتند. این جریانی بود که رهبری اصولی شیعیان امامی را به عهده گرفت. «۱»

از این فرقه‌ها، تنها فرقه‌ای که مورد حمایت برخی از چهره‌های معروف قرار گرفت، قائلین به امامت جعفر بن علی است که به نوشته نوبختی، یکی از متکلمان کوفه به نام علی بن الطاحی از آنها حمایت کرد و خواهر فارس بن حاتم قزوینی- غالی مشهور- نیز او را در این کار یاری داد. «۲» پیش از آن نیز، هواداران فارس بن حاتم که از طرف امام هادی علیه السّلام سخت مورد ملامت قرار گرفته بود، در زمان حیات امام عسکری علیه السّلام مسأله امامت جعفر را مطرح می کردند. گاه هم گفته می‌شد که محمد فرزند امام هادی علیه السّلام که در واقع امام بوده، پس از خود، جعفر را به امامت برگزیده است.

آنچه مسلم است این که فرقه جعفریه- به معنای طرفداران امامت جعفر بن امام هادی، سرسخترین مخالفان امامیه بوده و در میان شیعیان نیز هوادارانی از غالیان و جز آنها داشته‌اند. نمونه آنها، همان علی طاحن «۳» و نیز علی بن حسن بن فضال است که از فطحی مذهبان بود و در ادامه، به امامت جعفر معتقد شد. شاید بتوان گفت که پس از انشعاب زیدیه و اسماعیلیه، ایجاد گرایش شیعی پیرو جعفر، انشعاب بزرگی بود که رخ داد و گرچه در بغداد به دلیل گرایش آل نوبخت به تشیع امامی دوامی نیاورد، در نقاط دیگر به طور محدود به زندگی خود ادامه داد.

شیخ مفید تأکید فرموده، در سال ۳۷۳ هجری که وی مشغول تنظیم این متن

---

(۱). تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، صص ۱۰۳- ۱۱۲

(۲). فرق الشیعهٔ، ص ۹۹

(۳). امامیه، پیروان جعفر را به همین مناسبت طاحنیه می‌خواندند.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۷۴

بوده، از فرق چهارگانه بالا، تنها امامیه موجودیت خود را ادامه می‌دهد و در وصف آنان چنین می گوید:

امامیه از نظر تعداد و از لحاظ علمی، پرجمعیت‌ترین فرقه شیعه هستند. آنان دانشمندان علم کلام و صلحا و عبادت‌پیشگان فقیه و علمای حدیث و ادبا و شعرای زیادی را به خود اختصاص داده‌اند. اینان «وجه الامامیهٔ و رؤساء و المعتمد علیهم فی الدیانهٔ» می‌باشند. «۱»

شیخ طوسی نیز پیروی برای مذهب وی نشناسانده است. «۲» با این حال شواهد نشان می‌دهد که در برخی از نقاط دور دست، یارانی برای جعفر مانده‌اند که تاکنون نیز مذهب خویش را حفظ کرده‌اند. «۳»

مذهبی که توانست خود را در مرکز خلافت اسلامی حفظ کرده و حضور قاطع خود را نگاه دارد، مذهب امامی بود که به فرزند امام عسکری علیه السّلام حضرت حجهٔ بن الحسن العسکری- عجل الله تعالی فرجه الشریف- ایمان آورد و توانست عمده شیعیان را در مسیری مشخص هدایت کند. این نشانگر آن است که اقدامات صورت گرفته و مقدماتی که از پیش برای چنین تحوّلی ترتیب داده شده بود، از چنان دقت و استحکامی برخوردار بود که به راحتی از گرفتاری اکثریت شیعه در وادی فرقه‌سازیهای مخرب، جلوگیری کرده است.

به هر روی باید توجه داشت که مسأله غیبت، به سادگی برای جامعه شیعه حل نشده و در دهه‌های پایانی قرن سوم و نیز قرن چهارم، دشواریهای زیادی در این زمینه در جامعه شیعه به وجود آمد. همین امر بود که علمای شیعه را بر آن داشت تا به تفصیل درباره مسأله غیبت به تألیف پرداخته و ابعاد آن را روشن کنند. بسیاری از عالمان این دوره آثاری در این موضوع تألیف کرده‌اند.

محمد بن بحر رهنی در انتهای قرن چهارم، کتابی در این زمینه نگاشت. «۴» شیخ صدوق، به عنوان بزرگترین محدث شیعی در نیمه قرن چهارم، کتاب پرارج «کمال

---

(۱). الفصول المختاره، ص ۲۶۱

(۲). الغیبه، ص ۲۱۸

(۳). تفصیل این مسأله را بنگرید در: مکتب در فرآیند تکامل، صص ۱۲۰- ۱۲۱

(۴). معالم العلماء، ص ۹۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۷۵

الدین و تمام النعمه» را در پاسخ به همین شبهات و حیرتهایی تألیف کرد که در این زمینه به وجود آمده بود. محمد بن ابراهیم نعمانی در همین قرن، کتاب الغیبه خود را برای دفع تردیدی که برای شیعیان رخ داده و سبب اختلاف میان آنها شده بود تألیف کرد. «۱» او علت این شک و تردیدها را عدم توجه به روایات فراوانی که درباره مسأله غیبت وارد شده، دانسته و خود این مهم را بر عهده گرفته است. به جز نعمانی که در نیمه اول قرن چهارم هجری کتاب الغیبه را نوشت، بسیاری در این باره تألیفاتی دارند؛ از جمله در قرن چهارم، شیخ مفید چندین نوشته تألیف کرد که نجاشی در رجال خود از آنها نام می‌برد. «۲»

پس از مفید، مهمترین اثر در این زمینه را شیخ طوسی در سال ۴۴۷ با عنوان «کتاب الغیبه» پدید آورد. با گذشت زمان طبعا ضرورت بررسی و تبیین مسأله غیبت و پاسخ گویی به مسائل جنبی آن، به طور جدی احساس می‌شده است. «۳» شیخ طوسی این ضرورت را در آغاز کتاب خود خاطر نشان کرده است. «۴»

زمینه‌سازی غیبت توسط پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و امامان شیعه علیهم السّلام

روایات زیادی درباره غیبت و قیام حضرت حجّت علیه السّلام از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و امامان معصوم علیه السّلام در دسترس مردم بوده است. نگاهی به انبوه این روایات- که اخیرا به صورت معجمی گردآوری شده- نشانگر آن است که این مسأله از دید هیچ امامی دور نمانده و همه آن بزرگواران بر آن تأکید ورزیده‌اند. گذشته از احادیث رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در این زمینه که دو جلد از معجم مزبور را به خود اختصاص داده، از هر کدام از امامان علیهم السّلام روایاتی درباره جنبه‌های مختلف مسأله غیبت و مهدویت و همچنین تعیین مصداق مورد نظر آن وارد شده است که در مجموع بیش از ششصد حدیث می‌شود. «۵»

---

(۱). الغیبه، نعمانی، ص ۲۱

(۲). رجال النجاشی، صص ۲۸۳- ۲۸۷

(۳). درباره به سیر کتاب‌نویسی درباره مسأله غیبت بنگرید: نور مهدی علیه السّلام، مقاله سیر تاریخی غیبت امام، صص ۷۷- ۹۵

(۴). الغیبه، صص ۲- ۳

(۵). معجم احادیث المهدی، در پنج جلد (مؤسسة المعارف الاسلامیة).

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۷۶

این نشانه آن است که مهدویت در قاموس روایی شیعه از اهمیّت بسزایی برخوردار است؛ زیرا پس از رحلت هر یک از امامان علیهم السّلام- به هر دلیلی که بدرود حیات می گفتند- و یا حتی در حال حیاتشان، توهّم مهدویت اوج می گرفته است. سیر بحثهایی که درباره با فرق شیعه توسط اشعری و نوبختی عنوان شده نشان می‌دهد که مهمترین دلیل تفرقه‌ها و انشعابها در میان شیعه، همین مسأله مهدویت بوده که به غلط از سوی برخی از اصحاب ائمه علیهم السّلام مطرح می‌شده و انشعابی را- و لو به طور محدود- به دنبال داشته است.

قابل توجه آن که اساسا اعتقاد به مهدویت محمد بن حنفیه، نفس زکیه «۱» و بسیاری دیگر از علویان، ناشی از همین تأکیدی است که بر اصل مسأله مهدویت شده است. یک نمونه ادعای مهدویت درباره عبد الله بن معاویة بن عبد الله بن جعفر (م ۱۲۹) بود. درباره امام باقر علیه السّلام نیز همین ادعا شد که از سوی امام علیه السّلام رد شد و به شدت انکار گردید. درباره اسماعیل فرزند امام صادق علیه السّلام و حتی شخص امام صادق و امام کاظم علیهما السّلام «۲» و برخی از رهبران علوی که بر ضد عباسیان قیام کردند، مانند حسن بن قاسم، یحیی بن عمر، محمد بن قاسم و ... همین ادعا مطرح شده است و «۳» القابی که خلفای عباسی از آنها استفاده کردند، به طور غالب، القابی است که در برخی از روایات، به عنوان «القاب مهدی» شناسانده شده است؛ سفاح، منصور، مهدی، هادی، رشید، أمین و مأمون از این دست القاب هستند.

وجود این همه ادعای مهدویت در قرون نخستین اسلامی در میان شیعیان و همچنین اهل سنت، نشانه آن است که وجود «قائم» و «مهدی» امری ثابت و اصلی مسلم در میان مسلمانان بوده است و تنها در مورد تعیین مصداق، مشکلاتی پیش آمده است. گفتنی است که عنوان «قائم» در متون روایی شیعه، بیش از لقب «مهدی» به کار رفته است، در حالی که در روایات اهل سنت، تنها کلمه «مهدی» وارد شده است.

در قرون بعد، به ویژه قرنهای هشتم و نهم هجری نیز ناظر دهها مورد ادعای

---

(۱). درباره نفس زکیه، شمار زیادی از اهل سنت وقت، ادعای مهدویت کردند نک: مقاتل الطالبیین، صص ۲۴۹- ۲۴۰

(۲). فرق الشیعهٔ، صص ۷۸- ۹۰

(۳). دراسات و بحوث فی التاریخ و الاسلام، ج ۱، صص ۵۷- ۷۵. مقاله «المهدیهٔ بنظرهٔ جدیدهٔ».

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۷۷

مهدویت هستیم. همه اینها نشانه وجود زمینه‌های کافی برای ادعای این امر در روایاتی است که مذاهب مختلف اسلامی در اختیار داشته و دارند. این روایات در جوامع حدیثی شیعه فراوان بوده و در منابع اهل سنت هم به فراوانی یافت می‌شود. «۱»

مسائل کلامی و جانشینی حضرت مهدی علیه السّلام

عقاید کلامی شیعیان درباره جایگزینی امامی پس از امام دیگر، نقش مهمی در تثبیت موقعیت امام جدید ایفا می‌کرده است. این عقاید کم و بیش در میان شیعیان رسمیت پیدا کرده و عدول از آنها پذیرفتنی نبوده است. درباره امامت حضرت مهدی علیه السّلام نیز بخشی از این مسائل مطرح شد. گزارش نوبختی و اشعری مبنی بر مسائلی که امامیه درباره جانشینی آن حضرت مطرح کردند، نموداری است از دیدگاه کلامی آنها درباره امامت و جایگزینی امام بعدی در قرن سوم، که بعدها مبانی کلامی شیعه درباره امامت بر اساس همین دیدگاهها شکل گرفت.

نوبختی ضمن بحث درباره فرقه دوازدهم از فرق شیعه، که همان امامیه بوده‌اند به بخشی از این مبانی به ترتیب زیر اشاره می‌کند:

۱- زمین نمی‌تواند خالی از حجّت باشد.

۲- پس از امام حسن و حسین علیهما السّلام امامت دو برادر امکان ندارد.

۳- اگر تنها دو نفر در روی زمین زندگی کنند، حتما یکی از آن دو، حجّت خدا خواهد بود.

۴- کسی که امامت او ثابت نشده، امامت فرزندان وی جایز نیست؛ مثلا اسماعیل فرزند امام صادق علیه السّلام چون در زمان حیات پدر- بدون این که به امامت برسد- درگذشت، فرزندش محمد نمی‌تواند مقام امامت را دارا باشد.

سپس اضافه می‌کند: مبانی فوق برگرفته از روایات صادقیین علیهما السّلام است که کسی از شیعه در مقام رد یا انکار آن برنیامده و در صحّت طرق و اثبات و استحکام اسناد آن

---

(۱). مجموعه دو جلدی کتاب «المهدی فی کتب اهل السنه» شامل آثاری است که به نوعی حاوی این قبیل احادیث است.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۷۸

جای هیچ گونه شک و تردیدی وجود ندارد. از نظر شیعه، زمین، نمی‌تواند لحظه‌ای از حجّت خدا خالی باشد؛ زیرا در چنین صورتی زمین و هر آنچه در روی آن است، بی‌درنگ از هم فرو می‌پاشد. ما به امامت امام ماضی- امام عسکری علیه السّلام- که مقرون به وفات آن حضرت بوده اعتقاد و اعتراف داریم که او را جانشینی است از صلب خود او و هموست که امامت امت پس از آن حضرت به عهده وی گذاشته شده و به اذن خدا روزی از پرده غیبت بیرون خواهد آمد و امر خود را آشکار خواهد ساخت؛ زیرا اختیار غیبت و ظهورش در دست خدا است. چنانکه امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:

اللّهم إنّک لا تخلوا الأرض من حجّهٔ لک علی خلقک ظاهرا معروفا أو خائفا مغمورا کیلا تبطل حجّتک و بیّناتک.

ما به این مطلب امر شده‌ایم و در تأیید این اعتقاد، روایات صحیحی از امامان گذشته به دست ما رسیده است. بندگان خدا را نشاید که در کارهای خدا به جستجو و کاوش بپردازند و در صدد کشف آنچه که خدا از آنان پنهان داشته برآیند و در مورد آنچه که آگاهی بدان ندارند به قضاوت پردازند و جایز نیست نام مبارک آن حضرت را بر زبان آورده و برای شناسایی اقامتگاه آن حضرت به پرسش و کسب اطلاع بپردازیم مگر وقتی که امر شد ...

در ادامه، از مسأله تقیه سخن به میان آورده و با اشاره به رعایت تقیه از طرف امام صادق، کاظم و رضا علیهم السّلام، رعایت آن را از طرف شیعیان در شرایط آغاز غیبت، به مراتب لازم‌تر از دوران آن بزرگواران می‌داند. وی در مقام اثبات این مطلب، به روایاتی استناد کرده که بنا به مدلول آنها ولادت با برکت آن حضرت برای مردم پنهان و نام مقدسش ناشناخته خواهد ماند تا کمی پیش از قیام جهانی خویش خود را به مردم معرفی فرماید.

و در پایان می‌گوید: فهذا سبیل الأمانهٔ و المنهاج الواضح الأحبّ الّذی لم تزل الشیعهٔ الامامیهٔ الصحیحهٔ التشیّع علیه. «۱»

شیخ مفید نظیر همین دلایل را برای رد عقاید گروههایی که درباره جانشینی

---

(۱). فرق الشیعهٔ، صص ۱۰۸- ۱۱۲

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۷۹

امام یازدهم نظرات نادرستی دارند به کار گرفته است. از اصول مهمی که شیخ بدان اشاره می‌کند، همان اصل خالی نبودن زمین از حجّت خدا و نیز حدیث «هر کس بدون شناخت امام زمان خود بمیرد بر مرگ جاهلی مرده است» می‌باشد. «۱»

نظیر همین روایات و پاره‌ای از دلایلی که از این روایات استفاده می‌شود، توسط شیخ طوسی در «الغیبه» در ردّ آراء گروههایی که پس از رحلت حضرت عسکری علیه السّلام پیدا شده‌اند، ارائه شده است. «۲»

علاوه بر اصل «خالی نبودن زمین از حجت خدا» دو آیه از قرآن نیز به عنوان پشتوانه کلامی مهم مهدویت نازل شده است:

وَ نُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِینَ. «۳»

وَ لَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصَّالِحُونَ. «۴»

شیخ مفید در آغاز بحث از شرح حال امام زمان علیه السّلام به این دو آیه و نیز این حدیث مشهور نبوی استناد کرده است:

لن تنقضی الأیّام و اللّیالی حتّی یبعث اللّه رجلا من أهل بیتی یواطی اسمه یملأها قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا. «۵»

حضرت مهدی علیه السّلام و نوّاب خاصه

اشاره

پس از رحلت امام عسکری علیه السّلام به سال ۲۶۰، بلافاصله غیبت صغرا شروع شد و تا رحلت آخرین نایب امام زمان علیه السّلام در سال ۳۲۹ ادامه داشت. پس از آن غیبت کبری آغاز گردید.

در دوره غیبت صغرا، امام زمان علیه السّلام از طریق چهار نفر نایبان خاص خودش با شیعیان در رابطه بود و امور آنان را حلّ و فصل می‌کرد. این امور، افزون بر مسائل مالی، شامل مسائل عقیدتی و فقهی نیز می‌شد. رابطین میان آن حضرت و شیعیان

---

(۱). الفصول المختاره، صص ۲۶۳- ۲۶۴

(۲). الغیبه، طوسی، صص ۱۳۰- ۱۳۷

(۳). قصص (۲۸): ۵. بنا به روایت حکیمه خاتون دختر امام جواد علیه السّلام حضرت مهدی علیه السّلام بلافاصله پس از تولد، این آیه را تلاوت فرموده است، «الغیبه»، ص ۱۴۳

(۴). انبیاء (۲۱): ۱۰۵

(۵). الارشاد، ص ۳۴۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۸۰

چهار نفر از اصحاب با سابقه و مورد اعتماد امامان پیشین بودند که یکی پس از دیگری این وظیفه خطیر را بر عهده داشته و به عنوان نوّاب خاص آن حضرت معروفند. این افراد از طرف امام علیه السّلام با وکلای او در دورترین نقاط بلاد اسلامی در تماس بوده و نامه‌ها و خواسته‌های شیعیان را به محضر مقدس ایشان می‌رساندند و در جواب، توقیعاتی از طرف آن حضرت صادر می‌شد.

نکته قابل توجه آن که در این دوره نه تنها شخص حضرت بقیهٔ اللّه علیه السّلام از دیده‌ها پنهان بود، بلکه سفرای او نیز به طور ناشناخته و بدون آن که جلب توجه کنند عمل می‌کردند. افزون بر آن، دوری شیعیان امامی از برنامه‌های انقلابی و براندازی، سبب شد تا با تهدیدهای کمتری مواجه شده و بتوانند به اوضاع خویش سر و سامانی بدهند. نتیجه این موضعگیری آن بود که شیعیان امامی در مرکز خلافت عباسی، حضور قاطع خویش را حفظ نمودند و به عنوان یک اقلیت رسمی و شناخته شده، خود را بر حکومت عباسی و سنیان افراطی ذی نفوذ در بغداد، تحمیل کردند. در این زمان، مرکزیت شیعه در بغداد، با نظارت خود بر شیعیان دیگر بلاد، زندگی مذهبی آنها را نیز تحت سازمان و تشکیلات خود در آورد.

سیاستهای خاصی که در آن دوره، از سوی شیعیان به کار گرفته شد و از پشتیبانی امامان معصوم علیهم السّلام نیز برخوردار بود، نفوذ برخی از بزرگان شیعه در دستگاه خلافت عباسی و حتی تصدّی مقام وزارت آنها بود. «۱»

در اینجا شرحی کوتاه از نوّاب خاصّ امام زمان علیه السّلام و نیز اقداماتی که به دستور آن حضرت و به وسیله آنان صورت می‌گرفت ارائه می‌دهیم:

۱- عثمان بن سعید عمری سمّان

او اولین نایب خاص حضرت بقیهٔ اللّه علیه السّلام بود. سمّان یعنی روغن فروش.

اختیار این شغل، به منظور پوشش برای فعالیتهای مذهبی و سیاسی وی بود؛ زیرا اموالی، که برای رسانیدن آن به امام، به وی داده می‌شد، در ظرف روغن می‌نهاد و نزد

---

(۱). نک: خاندان نوبختی، صص ۹۶- ۹۷

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۸۱

آن حضرت می‌برد. «۱» پیش از آن هم برخی از وکلای امامان، این سیاست را به کار می‌گرفتند؛ چنانکه محمد قطان وجوهات را در پوشش پارچه‌فروش به آن حضرت می‌رسانید. «۲»

عثمان بن سعید از قبیله اسد و از وکلای حضرت عسکری علیه السّلام محسوب می‌شد.

پیش از آن نیز از افراد مورد اعتماد امام هادی علیه السّلام بود؛ چنانکه آن حضرت او را به عنوان فردی موثق و معتمد به اصحاب خود معرفی فرموده بود. «۳» هنگامی که جمعی از شیعیان یمن خدمت امام عسکری علیه السّلام مشرف شده بودند، آن حضرت به عثمان بن سعید، به عنوان وکیل خود، مأموریت داد تا اموالی را که برای ایشان آورده بودند تحویل بگیرد. «۴» همو بود که تغسیل و تکفین حضرت امام عسکری علیه السّلام را به عهده گرفت و جسد پاک آن حضرت را در قبر نهاد. «۵»

۲- ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری

دومین نایب خاص حضرت مهدی علیه السّلام محمد بن عثمان بود که پس از درگذشت پدرش، حضرت ضمن توقیعی به وی تسلیت گفت و پس از دعای خیر در حقّش، امور را به او واگذار کردند. «۶» او نیز همانند پدرش از نزدیکان و افراد مورد اعتماد

امام عسکری علیه السّلام بود؛ چنانکه ضمن روایتی از آن حضرت چنین آمده:

العمری و ابنه ثقتان، فما أدّیا الیک فعنّی یؤدّیان و ما قالا لک فعنّی یقولان، فاسمع لهما و أطعهما فإنّهما ثقتان المأمونان. «۷»

عمری و پسرش هر دو ثقه و مورد اعتمادند. هر چه رسانند از طرف من می‌رسانند و هر چه گویند از من است. به حرف آنان گوش بده و از آنان پیروی کن که آنان ثقه و امین منند.

علی رغم مخالفتهایی که از ناحیه برخی غالیان با وی صورت گرفت، بیشتر

---

(۱). الغیبه، طوسی، ص ۲۱۴

(۲). بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۹۷

(۳). همان، ص ۲۱۵

(۴). همان، ص ۲۱۶

(۵). همان.

(۶). الغیبه، طوسی، ص ۲۱۹

(۷). همان

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۸۲

شیعیان پیروی از او را گردن نهاده و هرگز در عدالت وی تردیدی به خود راه ندادند. «۱»

او تا سال ۳۰۵ هجری در قید حیات بود و رابط امام علیه السّلام با شیعیان محسوب شده و کنترل و هدایت وکلای آن حضرت در بلاد اسلامی را بر عهده داشت. در طول مأموریت او توقیعاتی ناظر بر تأیید سفارت وی از ناحیه مقدسه صادر گردید. «۲»

به نوشته شیخ طوسی، او تألیفاتی در حدیث نیز داشته که به دست حسین بن روح و سپس ابو الحسن سمری رسیده است. «۳»

۳- ابو القاسم حسین بن روح

سومین نایب خاص حضرت بقیة اللّه علیه السّلام حسین بن روح بود که از معتمدان ابو جعفر عمری و از نزدیکان وی در بغداد به شمار می‌رفت. «۴» ابو جعفر با ارجاع مراجعین به حسین بن روح، زمینه جانشینی وی را فراهم آورد و در واپسین روزهای حیات، به دستور حضرت ولی عصر علیه السّلام او را به عنوان جانشین خود معرفی کرد؛ پس از آن شیعیان برای تحویل اموال به وی رجوع می‌کردند. «۵» اقبال در «خاندان نوبختی» اخبار مفصلی درباره حسین بن روح آورده و او را از طرف مادر منتسب به خاندان نوبختی دانسته است. این بدان دلیل است که وی را قمی نیز خوانده‌اند. «۶» وی از اصحاب امام عسکری علیه السّلام بوده و با حضور جمعی از بزرگان شیعه در بغداد مانند ابو علی بن همام، ابو عبد اللّه بن محمد الکاتب، ابو عبد اللّه الباقطانی، ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی، ابو عبد اللّه بن الوجناء و عده‌ای دیگر به جانشینی ابو جعفر عمری معرفی شده است. «۷»

ام کلثوم دختر ابو جعفر، ضمن روایتی نقش برجسته حسین بن روح در زمان پدرش ابو جعفر و موقعیت بلند او را در میان شیعیان به تفصیل توضیح داده است. «۸»

---

(۱). همان، ص ۲۲۱

(۲). همان، ص ۲۲۰

(۳). همان، ص ۲۲۱، و شرح حال او را ببینید در تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۴۹

(۴). الغیبه، طوسی، ص ۲۲۳

(۵). همان، صص ۲۲۴- ۲۲۶

(۶). خاندان نوبختی، صص ۲۱۳- ۲۱۴

(۷). الغیبه، طوسی، صص ۲۲۶- ۲۲۷

(۸). همان، ص ۲۲۷

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۸۳

وی همچنین در دورانی که آل فرات متصدی مقام وزارت مقتدر عباسی و از هواداران شیعیان بودند، در دستگاه خلافت نفوذ کرد، اما با روی کار آمدن حامد بن عباس که از مخالفان شیعه حمایت می‌کرد، مشکلاتی برای حسین بن روح به وجود آمد. از سال ۳۱۱ که حامد بن عباس روی کار آمد تا سال ۳۱۷ که حسین بن روح از زندان رها شد، گزارش دقیقی از زندگی او در دست نیست. فقط می‌دانیم که وی از سال ۳۱۲ تا ۳۱۷ در زندان به سر می‌برده است. «۱»

پس از آن تا شعبان سال ۳۲۶- که درگذشت- از موقعیت والایی در بغداد برخوردار بود و به دلیل نفوذ آل نوبخت در دستگاه حکومتی، کسی مزاحم وی نمی‌شد.

اقبال می‌نویسد: ابو القاسم حسین بن روح به تصدیق مخالف و موافق از فهمیده‌ترین و عاقلترین مردم روزگار بوده است. «۲»

۴- ابو الحسن علی بن محمد سمری

او چهارمین و آخرین نایب امام زمان علیه السّلام است که به دستور آن حضرت و توسط حسین بن روح به جانشینی وی منصوب شد و تا سال ۳۲۹ مجموعا در حدود سه سال نیابت خاص آن حضرت را بر عهده داشت. ابو الحسن در اصل اهل یکی از روستاهای اطراف بصره بود. بنا به نقل برخی از مورخان، بسیاری از اعضای خاندان او همچون حسن و محمد فرزندان اسماعیل بن صالح و علی بن زیاد در بصره املاک زیادی داشتند. آنها نیمی از درآمد این املاک را وقف امام عسکری علیه السّلام کرده بودند که آن حضرت همه‌ساله درآمد آن را دریافت و با ایشان مکاتبه می‌کردند. «۳»

در واقع مهمترین تحولی که در دوره سمری رخ داد، توقیعی از حضرت بقیة اللّه علیه السّلام حاوی پیش گویی درباره مرگ قریب الوقوع این نایب بود که چند روز پیش از درگذشت وی مطرح شد. متن این توقیع، آغاز غیبت کبری را وعده می‌داد.

---

(۱). نک: خاندان نوبختی، صص ۲۱۷- ۲۱۸

(۲). همان، ص ۲۲۱

(۳). اثبات الوصیه، صص ۲۴۶- ۲۴۷، به نقل از تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۲۱۰

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۸۴

اینک متن توقیع:

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم یا علی بن حمد السمری! أعظم اللّه أجر إخوانک فیک، فإنّک میّت ما بینک و بین ستّة أیّام، فاجمع أمرک و لا توص إلی أحد فیقوم مقامک بعد وفاتک فقد وقعت الغیبة التّامّة فلا ظهور إلا بعد إذن اللّه- تعالی ذکره- و ذلک بعد طول الأمد و قسوة القلوب و امتلاء الأرض جورا و سیأتی لشیعتی من یدّعی المشاهدة، ألا فمن ادّعی المشاهدة قبل خروج السفیانی و الصیحة فهو کذّاب مفتری و لا حول و لا قوة إلّا باللّه العلیّ العظیم. «۱»

خداوند به برادرانت در فقدان تو پاداش بزرگ عطا فرماید. تو تا شش روز دیگر رحلت خواهی کرد؛ کارهایت را جمع و جور کن

و به هیچ کس به عنوان جانشین خود وصیت نکن. اکنون زمان غیبت کبری فرا رسیده و ظهور من تنها با اجازه خداوند خواهد بود و آن پس از مدتی طولانی و زمانی خواهد بود که دلهای مردم در نهایت قساوت و روی زمین پر از بیداد و ستم باشد. کسانی پیش شیعیان ما مدّعی ارتباط و دیدار با من خواهند شد. هر کس پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی- که از علائم ظهور است- چنین ادعایی کند دروغگویی بیش نخواهد بود.

این توقیع اصول کلی دوره جدید را خاطر نشان کرد و در کنار سایر توقیعات و احادیثی که پیش از آن از ائمه شیعه علیهم السّلام صادر شده بود، راه نوینی را برای شیعیان ترسیم کرد.

مروری بر اقدامات نواب در ارتباط با شیعیان

اشاره

تمامی کارهای نواب خاص، حتی در امور جزئی جاری، در شعاع رهنمودها و دستورهای امام زمان علیه السّلام انجام می گرفت. بنابراین، ما بایستی مرور خود را بر اساس مطالبی که در توقیعات صادره از ناحیه مقدس آمده ارزیابی کنیم؛ گرچه بسیاری از آنها- اگر زمانی هم گردآوری شده- متأسفانه، در حال حاضر در دسترس ما قرار ندارد. اقدامات نوّاب را در چند جهت می‌توان مورد بررسی قرار داد:

---

(۱). الغیبه، طوسی، ص ۲۴۳

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۸۵

الف: مبارزه با غلات

ما پیش از این در شرح حال بیشتر ائمه هدی علیهم السّلام این مسأله را دنبال کرده و یادآور شدیم که یکی از اساسی‌ترین محورهای مبارزات فرهنگی و سیاسی آن بزرگواران، مبارزه با انشعابات درونی تشیع و در رأس آنها مسأله غلات بوده است. در این اواخر، نفوذ غلات بیشتر شد و با همراهی برخی از فرزندان امامان نظیر جعفر بن علی الهادی با آنها، و نیز حمایت برخی از شخصیت‌های سیاسی شیعه، کار آنها رونق گرفت.

از جمله غلاتی که در این دوره به صحنه آمدند، یکی محمد بن نصیر مؤسس نصیریه بود که در زمان امام هادی علیه السّلام و پس از آن ادعاهای غلوآمیزی از وی بر سر زبانها افتاد. شیخ طوسی می گوید: او در زمان نایب دوم، عقاید غلوّآمیزی نظیر عقاید غلات پیشین از قبیل اعتقاد به ربوبیت ائمه علیهم السّلام و جواز نکاح با محارم را رواج می‌داد.

ابو جعفر او را مورد لعن و نفرین قرار داد و از وی بیزاری جست. پیروان او پس از وی به سه فرقه تقسیم شدند که البته چندان دوامی نیاوردند. «۱»

از دیگر کسانی که در ابتدا از فقهای امامیه و از وکلای ائمه علیهم السّلام محسوب می‌شد، محمد بن علی شلمغانی بود. وی با وجود سمتی که داشت، به دلایل جاه طلبانه‌ای به سوی غلوّ کشیده شد و مخصوصا به نظریه حلول تکیه فراوانی کرد.

او می کوشید برخی از زیردستان خود را که از خاندان برجسته بنو بسطام بودند فریب داده و لعن و طردهای حسین بن روح را درباره خود چنین توجیه کند که چون او اسرار را درک کرده و اکنون به افشای آن می‌پردازد، و به همین دلیل این چنین مورد طرد و لعن قرار می گیرد. «۲»

بنا به نقل شیخ طوسی، او می‌پنداشت روح رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در کالبد نایب دوم و روح امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السّلام در بدن نایب سوم و روح فاطمه زهرا علیها السّلام در ام کلثوم دختر ابو جعفر نایب دوم حلول کرده است. حسین بن روح این عقیده را کفر و الحاد آشکار دانست و او را فردی نیرنگ باز و حیله گر نامید و عقاید او را مانند

---

(۱). همان، صص ۲۴۴- ۲۴۵

(۲). همان، ص ۲۴۸

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۸۶

عقائد نصارا درباره مسیح و نیز شبیه عقاید حلاج دانست. «۱» وی برای بی‌اعتبار کردن شلمغانی تلاش زیادی کرد و در نهایت نیز توقیع امام زمان علیه السّلام بر مجاهدت او در این زمینه مهر تأیید نهاد. «۲»

در عین حال شگردهای شلمغانی برای مدتی توانست برای امامیه مشکلاتی ایجاد کند. بدون تردید او و همکارانش یکی از مهمترین اسباب بدنامی برای شیعیان بودند. غیر از اشخاص معینی که رهبری غلات را بر عهده داشتند، گاه‌وبیگاه در میان توده شیعیان نیز عقاید غلو گونه‌ای بروز می‌کرد. در روایتی که آن را شیخ طوسی نقل کرده در این باره چنین آمده است:

جماعتی از شیعیان بر سر این که آیا خدا توانایی خلق کردن و روزی دادن را به ائمه هدی علیهم السّلام اعطا کرده یا نه، با هم اختلاف کردند. گروهی آن را مجاز دانسته و گروه دیگر بر بطلان آن حکم کردند. در نهایت به ابو جعفر نایب دوم رجوع کرده و از او خواستند تا توقیعی در این مورد از حضرت ولی عصر برای آنها بیاورد. جواب امام علیه السّلام چنین بود:

إنّ اللّه تعالی هو الّذی خلاق الأجسام و قسّم الأرزاق لأنّه لیس بجسم و لا حالّا فی جسم، لیس کمثله شیء و هو السمیع العلیم؛ و أما الأئمهٔ علیهم السّلام فإنّهم یسألون اللّه تعالی فیخلق و یسألونه فیرزق ایجابا لمسألتهم و إعظاما لحقّهم. «۳»

همه چیزها را خدا آفریده و روزی را او تقسیم می‌کند؛ زیرا او نه جسم است و نه در جسمی حلول می‌کند. او را انبازی نیست و همو شنوا و بیناست. اما ائمه هدی علیهم السّلام از خدا می‌خواهند و او به درخواست آنها و برای احترام آنها، خلق می‌کند و روزی می‌دهد. بدین ترتیب روشن می‌شود که بحث و جدل درباره عقاید غلوآمیز در آن زمان به طور جدی مطرح بوده و یکی از وظایف خطیر نوّاب حل این مشکلات و مبارزه بی‌امان با اندیشه‌های انحرافی غلات بوده است.

---

(۱). همان، ص ۲۴۹

(۲). همان، ص ۲۵۰ و نک: تاریخ الغیبهٔ الصغری، ص ۵۱۸. گزارش مفصلی از شلمغانی در تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، صص ۲۰۰- ۲۰۶ آمده است.

(۳). الغیبه، طوسی، ص ۱۷۸

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۸۷

ب: رفع شک و تردیدهای موجود درباره حضرت مهدی علیه السّلام

یکی از اقدامات حساس نواب خاصه آن بود که شک و تردیدهای موجود درباره وجود مقدس امام زمان علیه السّلام را از میان بردارند. این تلاشها بیشتر در دوران نایبان اول و دوم انجام شد و پس از آن نیز تا پایان غیبت صغرا مسائلی در این زمینه مطرح می‌شد.

در میان توقیعاتی که هم اکنون از آن حضرت در دست است، تعدادی درباره همین مسأله است. به نقل از شیخ طوسی، در میان ابن

ابی غانم قزوینی و جماعتی از شیعیان بحثی درگرفت؛ او اصرار می‌ورزید که امام یازدهم فرزندی نداشته است. به ناچار شیعیان نامه‌ای به «ناحیه مقدسه» فرستاده و از حضرت بقیهٔ اللّه علیه السّلام جواب خواستند تا بدین وسیله به بحث و جدل در این باره فیصله داده شود. در جواب، نامه‌ای به خط آن حضرت صادر شد که در آن ضمن مروری بر اصل مسأله امامت و ولایت و اشاره به ائمه پیشین، چنین آمده بود:

«گمان می‌برید که خدا پس از امام یازدهم دینش را باطل ساخته و رابطه میان خود و مردم را قطع کرده است؟ نه، چنین نیست و تا قیام قیامت نیز چنین نخواهد بود.»

به دنبال آن درباره ضرورت غیبت و لزوم مخفی ماندن آن حضرت از چشم ستمکاران مطالبی در توقیع مزبور عنوان شده است. «۱»

روایت دیگری، از توقیع نسبتا مفصلی حکایت دارد که پس از ادعای جانشینی امام عسکری علیه السّلام از طرف برادرش جعفر از ناحیه مقدسه صادر شد و در آن نیز ضمن مروری بر مسأله امامت ائمه هدی علیهم السّلام و علم و عصمت آنان و اشاره به ناآگاهی جعفر از حلال و حرام و عدم تشخیص حق از باطل و محکم از متشابه، سؤال شده است که، وی در چنین شرایطی چگونه مدعی امامت شده است؟ «۲»

تردید محمد بن ابراهیم بن مهزیار در این زمینه که پدرش از وکلای امام

---

(۱). همان، صص ۱۷۳- ۱۷۴

(۲). همان، صص ۱۷۴- ۱۷۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۸۸

یازدهم بود، پس از دریافت نامه‌ای از امام زمان علیه السّلام برطرف شد. «۱»

در این زمینه روایات دیگری نیز وارد شده است. «۲» از جمله روایتی است حاوی توقیعی که حضرت مهدی علیه السّلام در آن، ضمن اثبات وجود مقدس خود در برابر شکّاکان، به پاره‌ای مسائل فقهی پاسخ داده است. «۳» چنانکه پیشتر اشاره کردیم، نوّاب خاص با این که بر اثبات وجود امام دوازدهم اصرار داشتند، از شیعیان می‌خواستند که درباره شناخت مشخصات آن حضرت اصرار نورزند و این رویّه، به دلیل حفظ امنیّت امام علیه السّلام اتخاذ شده بود.

ج: سازماندهی وکلا

سیاست تعیین وکیل به منظور اداره امور نواحی مختلف و ایجاد رابطه میان شیعیان و امامان، حد اقل از زمان امام کاظم علیه السّلام به این سو معمول بود. پس از آغاز غیبت، تماس مستقیم وکلا با امام قطع شد و به جای آن، محور ارتباط، نایب خاصی شد که آن حضرت تعیین فرموده بود. مناطق شیعه‌نشین تا حدّی مشخص بود و بنا به ضرورت، در هر منطقه وکیلی تعیین می‌شد؛ چنان که گاهی تعدادی از آنها که در مناطق کوچکتری انجام وظیفه می‌کردند، تحت سرپرستی وکیل دیگری قرار می‌گرفتند که پیش از غیبت از طرف امام وقت و در زمان غیبت به وسیله نایب خاص برای آنان تعیین می‌شد. این وکلا اموالی را که بابت وجوه شرعی از مردم می‌گرفتند به طرق گوناگون پیش نایب خاص در بغداد می‌فرستادند و آنها نیز وجوه رسیده را طبق دستور حضرت ولی عصر علیه السّلام در موارد معین مصرف می‌کردند.

در مواردی امکان داشت برخی از وکلا برای یک بار به ملاقات امام زمان علیه السّلام شرفیاب شوند، چنانکه محمد بن احمد قطّان، از وکلای ابو جعفر نایب دوم، به ملاقات آن حضرت نائل شد. «۴» ولی این ملاقاتهای بسیار نادر، به هیچ وجه به معنای ارتباط مستقیم آنان با امام نبود بلکه معمولا با اشراف نایب خاص انجام می‌گرفت. به

(۱). الکافی، ج ۱، ص ۵۱۸

(۲). همان، صص ۵۱۸- ۵۱۹

(۳). همان، ص ۱۷۶

(۴). کمال الدین، ص ۴۴۲

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۸۹

روایت احمد بن متیل قمی، ابو جعفر ده وکیل در بغداد داشت که نزدیکترین آنها به وی، حسین بن روح بود که بعدها به عنوان نایب سوم از جانب حضرت ولی عصر علیه السّلام تعیین شد. «۱»

از دیگر نزدیکان وی جعفر بن احمد بن متیل بود. بسیاری از بزرگان شیعه بر این باور بودند که وی به جانشینی ابو جعفر تعیین خواهد شد.

روایتی حاکی از این است که مردم در برابر اموالی که به وکلا- می‌دادند، قبوضی از آنان دریافت می‌کردند. ولی از نایب خاص هرگز قبض و سندی مطالبه نمی‌شد.

بنابراین وقتی که ابو جعفر نیابت خاص حسین بن روح را اعلام کرد، دستور داد تا از وی درخواست قبض نشود. «۲» وکلایی در اهواز، سامرا، مصر، حجاز، یمن و نیز در مناطقی از ایران مانند خراسان، ری، قم و ... بودند که اخبار آنها به طور جسته و گریخته درباره مسائل و موضوعات دیگری در کتاب «الغیبه» طوسی و «کمال الدین» صدوق آمده است.

د: مخفی نگاه داشتن امام زمان علیه السّلام

از روایتی چنین برمی‌آید که امام در عراق، مکه و مدینه بوده و به نحوی زندگی می‌کرده که نایب خاص می‌توانسته با وی ملاقات کند. چنان که گاهی از میان اصحاب نیز کسانی می‌توانستند به حضور آن حضرت شرفیاب شوند؛ چنانکه درباره محمد بن احمد قطّان گذشت. همچنین زمانی که ابو طاهر محمد بن علی بن بلالـ در نیابت ابو جعفر عمری دچار تردید شد، ابو جعفر او را به حضور امام برد تا خود از زبان آن حضرت نیابت او را بشنود و آنگاه در یک گردهمایی عمومی از وی اعتراف گرفت که حضرت قائم- عجل الله تعالی فرجه الشریف- دستور فرموده شیعیان وجوه خود را به ابو جعفر تحویل دهند. «۳»

با تمام این احوال، پنهان نگاه داشتن امام علیه السّلام و مشخصات وی، یکی از وظایف

(۱). الغیبه، طوسی، ص ۲۲۵

(۲). همان، صص ۲۲۵- ۲۲۶

(۳). الغیبه، طوسی، ص ۲۶، به نقل از تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۱۶۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۹۰

اساسی نوّاب خاصّ بوده است.

هنگامی که حسین بن روح نوبختی افتخار نیابت امام علیه السّلام را پیدا کرد، یکی از بزرگان امامیه به نام ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی در بغداد سکونت داشت و از مقام والایی برخوردار بود. پس از تعیین ابن روح به نیابت خاصّ شخصی از ابو سهل، حکمت انتخاب حسین بن روح را- و نه انتخاب ابو سهل را- جویا شد. ابو سهل در پاسخ گفت: کسانی که او را به این مقام برگزیده‌اند، از ما بیناترند؛ زیرا کار من مناظره با خصم و بحث و گفتگو با آنان است. اگر من مکان امام غایب را چنان که ابو القاسم می‌داند،

می‌دانستم، شاید در تنگنای بحث و جدل او را به خصم نشان می‌دادم؛ در صورتی که اگر ابو القاسم امام را زیر دامن خود پنهان داشته باشد، هرگز او را به کسی نشان نمی‌دهد، حتی اگر با قیچی قطعه‌قطعه‌اش کنند. «۱»

عدم جواز افشای نام آن حضرت در غیبت کبری

روایات زیادی دلالت بر آن دارد که خواندن آن حضرت به نام مقدسش در دوره غیبت روا نیست.

این مطلب که آیا این رویه یک اقدام سیاسی مقطعی بوده یا این که نام بردن از آن بزرگوار تا ظهور وی، همچنان بر حرمت باقی خواهد ماند، منشأ اختلاف نظرهایی در میان فقها و مورخان گشته است. این روایت را علامه مجلسی ضمن بابی تحت عنوان «باب النهی عن التسمیه» فراهم آورده است. «۲»

از عبد اللّه بن جعفر حمیری روایت شده: همراه احمد بن اسحاق نزد عثمان بن سعید، نایب امام قائم علیه السّلام، رفته بودیم که خطاب به عثمان بن سعید چنین گفتم:

می‌خواهم همانند ابراهیم، که تنها برای اطمینان قلبی خود از خدا سؤال کرد، پرسشی کنم. سپس سؤال کردم: آیا شما حضرت صاحب الامر را دیده‌اید؟ گفت: آری؛ پرسیدم: نامش چیست؟ او جواب داد:

---

(۱). الغیبه طوسی، ص ۲۵۵، به نقل خاندان نوبختی، ص ۲۱۷

(۲). بحار الانوار، ج ۵۱، صص ۳۰- ۳۴ و نک: الکافی، ج ۱، صص ۳۳۲- ۳۳۳؛ میر داماد در «شرعهٔ التسمیه» بیست حدیث در این زمینه نقل کرده است.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۹۱

«إیّاک أن تبحث عن هذا، فإنّ عند القوم إنّ هذا النّسل انقطع». «۱»

هرگز از این موضوع سؤال نکن؛ زیرا این قوم (حکومت) بر این باورند که رشته این نسل، قطع شده است.

از این روایت بخوبی می‌توان فهمید عباسیان هنگامی که اطمینان یافتند امام عسکری علیه السّلام فرزندی ندارد، خود را از پی گیری این امر راحت ساختند و این به نفع امام علیه السّلام و شیعیان تمام شد.

در یکی از توقیعات که در طول غیبت صغرا از طرف حضرت ولی عصر علیه السّلام صادر شده، آمده است: ملعون است کسی که نام مرا در محافل بر زبان آورد. «۲»

این امر حتی از زمان امام هادی علیه السّلام مطرح بوده و به دستور آن حضرت مقرر شده بود که تنها گفته شود: الحجّهٔ من آل محمد علیه السّلام. «۳»

شیخ صدوق اعتقاد صریح خود را دایر بر عدم جواز تسمیه، حتی پس از ذکر روایت معروف «لوح» بیان داشته است. «۴»

اربلی پس از اشاره به روایات نهی از تسمیه حضرت مهدی و تصریح به کنیه آن وجود مقدس می گوید: شیعیان در دوران غیبت اول (صغرا) از آن حضرت به «ناحیه مقدسه» تعبیر می کردند و این رمزی بود که شیعیان با آن، آن حضرت را می‌شناختند. رمز دیگر کلمه «غریم» بود که مقصودشان از این کلمه نیز آن حضرت بود. سپس اضافه می کند: تعجب از شیخ طوسی «۵» و مفید است که پس از تأکید بر حرمت تسمیه و ذکر کنیه امام مهدی علیه السّلام می گویند: «اسمه اسم النبی صلّی اللّه علیه و آله و کنیته کنیته» و آنگاه گمان می‌برند که نام و کنیه آن حضرت را فاش نساخته‌اند! من بر آنم که این رویّه، به دلیل تقیّه بوده و در زمانی مطرح بوده است که آن حضرت تحت تعقیب قرار داشته و خطراتی برای امنیت جانی ایشان وجود داشته است؛ اما اکنون چنین نیست. «۶»

---

(۱). بحار، ج ۵۱، ص ۳۳

(۲). بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۳؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۳؛ الغیب، طوسی، ص ۲۶۲؛ اعلام الوری، ص ۴۳۲؛ شرعهٔ التسمیهٔ، ص ۶۰

(۳). الکافی، ج ۱، ص ۳۳۳

(۴). عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۴۱

(۵). در اصل طبرسی است اما باید طوسی درست باشد؛ زیرا آقا بزرگ نیز در نقل این سخن، طوسی آورده است نک: الذّریعهٔ، ج ۱۴، ص ۱۷۸

(۶). کشف الغمّه، ج ۲، صص ۵۱۹- ۵۲۰

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۹۲

این مسأله در میان علمای شیعه مورد اختلاف بوده و بعدها میر داماد در جواب استفتایی در این باره «۱» کتابی به نام «شرعهٔ التسمیه فی النهی عن تسمیهٔ صاحب الزمان علیه السّلام» نگاشته و در آن با تمسّک به اطلاقات موجود در روایات نهی از تسمیه، در این باره به تفصیل سخن گفته است. «۲» علامه آقا بزرگ از کتاب دیگری در این باره به نام «کشف التعمیهٔ فی جواز التسمیهٔ» از شیخ حر عاملی نام برده است. «۳» از عنوان کتاب به خوبی روشن می‌شود که شیخ حر طرفدار جواز تسمیه بوده است نه حرمت آن؛ گفته شده که او کتابش را در رد بر شرعهٔ التسمیه نوشته است.

از پاره‌ای روایات که پیش از این به آنها اشاره کردیم، به وضوح فهمیده می‌شود که تنها مشکلات سیاسی، انگیزه عدم جواز تسمیه در آن دوره بوده است؛ چنانکه در روایتی که کمی پیش ارائه کردیم تصریح شده که نایب اول امام علیه السّلام به حمیری فرمود: سؤال از نام آن حضرت بر شما حرام است؛ زیرا سلطان بر این باور است که امام یازدهم در گذشته در حالی که فرزندی از خود بر جای نگذاشته و به همین جهت میراثش تقسیم شده است ... اگر نام وی فاش شود آنها او را تحت تعقیب قرار می‌دهند. «۴»

با این حال برای روشن شدن دقیق این موضوع، باید به متونی که اختصاص به این باب دارد نوشته شده است مراجعه کرد و مسأله را تحت بررسی قرار داد.

جریان رو به رشد تشیع در دوران غیبت صغرا

شاید نخستین مرحله از نفوذ شیعه در دستگاه عباسی به صورت یک جریان قوی، ماجرای ولایتعهدی امام رضا علیه السّلام باشد. اما می‌دانیم که پیش از آن نیز علی بن یقطین از سوی امام کاظم علیه السّلام دستور یافت تا در دستگاه عباسی بماند و در آنجا به شیعیان کمک

---

(۱). به نوشته میر لوحی: بر سر این مسأله میان شیخ بهایی و میر داماد بحث بود تا آنجا که میر داماد این رساله را نوشت، نک: فوائد الرضویه، ص ۴۲۲

(۲). نک: الذّریعهٔ، ج ۱۴، صص ۱۷۸- ۱۷۹، این کتاب با تصحیح جناب آقای استادی توسط مهدیه میر داماد در اصفهان چاپ شده است.

(۳). الذّریعهٔ، ج ۱۸، ص ۲۳، در این باب رساله‌های دیگری نیز تألیف شده که در گزارشی در مقدمه آقای استادی بر «شرعهٔ التسمیه» آمده است.

(۴). الکافی، ج ۱، ص ۳۳۰

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۹۳

کند. «۱» در جریان ولایتعهدی امام رضا علیه السّلام برای مدتی در ظاهر نیز تشیع رنگ حکومتی به خود گرفت. بعد از آن، مأمون همواره اظهار تشیع می‌کرد و گرچه تشیع وی، تشیع امامی نبود، اما می‌توانست صبغه‌ای از تشیع به حساب آید و هواداری کسانی را نسبت به تشیع جلب کند. در نقلی آمده است که مأمون پس از آمدن به عراق، سعی کرد امور مملکتی را به کسانی که تمایلات شیعی داشتند واگذار کند؛ بعد از آن که راضی شد تا از عامّه نیز کسانی را بکار گمارد، تصمیم گرفت تا در کنار هر نفر از عامه، یک نفر شیعه نیز بگذارد. «۲»

بعد از مأمون و معتصم، متوکل این شیوه را دگرگون کرد و به دفاع از اهل حدیث که به شدت ضد معتزله و شیعه بودند، پرداخت. وی در دشمنی خود با علویان تا آنجا پیش رفت که حتی دستور خرابی مشهد امام حسین علیه السّلام را صادر کرد و گفت تا زمینهای گرداگرد آن را شخم زده و کشت کردند. «۳» این حرکت هم دوامی نیاورد و پس از روی کار آمدن خلفایی که با شدّت و ضعف این سیاست را دنبال می‌کردند، با روی کار آمدن مقتدر عباسی از سال ۲۹۵ به بعد، زمینه رشد شیعه در بغداد و نقاط دیگر فراهم شد.

در این دوره شاهد آن هستیم که بسیاری از شیعیان برجسته دارای مشاغل حکومتی و اداری بوده‌اند. پیش از این اشاره کردیم که آمادگی شیعیان برای نفوذ در امور حکومتی از مدتها قبل بوده است. شیخ طوسی نقل کرده است که حکم بن علیا گفت: من فرمانروایی بحرین را داشتم و در آنجا به مال زیادی دست یافتم که مقداری را انفاق کرده و با مقدار دیگر آن زمین و ... خریدم. پس از مدتی خمس آن را نزد امام جواد علیه السّلام آوردم. امام فرمود: همه اموالی که داری از آن ماست، اما من همان مقدار را که آورده‌ای قبول می‌کنم و باقی را به تو می‌بخشم. «۴»

نجاشی از حمدویه نقل کرده که محمد بن اسماعیل بن بزیع و نیز احمد بن حمزه از وزیران بودند. حمدویه از شیعیان امام کاظم علیه السّلام بوده و امام جواد علیه السّلام را نیز

---

(۱). بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۳۶

(۲). تاریخ تشیع در ایران، ص ۱۶۹

(۳). مقاتل الطالبیین، ص ۴۷۸

(۴). الاستبصار، ج ۲، ص ۵۸

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۹۴

درک کرده است. «۱»

حسین بن عبد الله نیشابوری که از شیعیان امام جواد علیه السّلام بود، مدتی حکومت سیستان را داشت. «۲» نوح بن دراج از شیعیانی بود که قاضی کوفه به شمار می‌رفت. او می‌گفت که از برادرش جمیل بن دراج که از اصحاب امام صادق علیه السّلام بود، اجازه (قضاوت در کوفه) را گرفته است. «۳»

جریان مشارکت شیعیان امامی در دستگاه حکومتی در دوران آخرین امامان علیهم السّلام رو به گسترش گذاشت. در دوران امام یازدهم علیه السّلام و پس از آن در غیبت صغرا، شمار فراوانی از شیعیان در دستگاه عباسی شغلهای مهمی به دست آوردند.

می‌دانیم که یعقوبی، مورخ برجسته شیعی امامی، شغل دبیری را داشته و لذا به «کاتب» شهرت یافته است. علی بن محمد بن زیاد از دیگر شیعیانی است که شوهر خواهر جعفر بن محمد وزیر بود و توانست در حکومت شغل مهمی بدست آورد. وی نویسنده کتاب «الأوصیاء» است که مجلسی با واسطه از آن نقل و یاد کرده است. «۴»

نکته مهم در این دوران این بود که شیعیان با وجود دشواریهای فراوان، توانستند این قبیل موقعیتها را به دست آورند و جایگاه خویش را در بغداد مستحکم سازند. در این زمان، افزون بر دشمنی عباسیان نسبت به شیعیان، شورشهای شیعیان زیدی، جنبش قرامطه و نیز حرکت اسماعیلیه خطرات فراوانی را برای شیعیان امامی به دنبال داشت؛ چرا که به هر حال نام شیعه میان آنها مشترک بود. با این حال شیعیان امامی کوشیدند تا خود را از این جریانات بدور داشته و سلطه خویش را در بغداد استوار سازند.

عباس اقبال ضمن شرحی از زندگی ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی (۲۳۷- ۳۱۱) درباره رشد شیعه در این دوره و رسوخ شیعیان در دستگاه اداری عباسی مطالبی بیان کرده و می‌نویسد:

«ابو سهل، لا اقل در قسمت اول از خلافت مقتدر خلیفه و وزارت ابن فرات، در

---

(۱). رجال النجاشی، ص ۲۳۳

(۲). الکافی، ج ۵، ص ۱۱۱

(۳). رجال کشی، ص ۲۵۱

(۴). بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۳ و نک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۲۱۰

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۹۵

دربار نفوذی فوق العاده داشته و فرقه امامیه در آن دوره یعنی ایام غیبت صغرا که از خاندان نوبخت افرادی دیگر مثل ابو الحسین علی بن عباس (م ۳۲۴) و ابو القاسم حسین بن روح (م ۳۲۶) در بغداد دارای ریاست و قدرت بوده‌اند، در تحت توجه و راهنمایی ابو سهل اسماعیل بن علی به عزت و شوکت بسیار زیست می‌کرده‌اند.» وی با اشاره به وزارت آل فرات و پشتیبانی آنها از آل ابی طالب می‌نویسد:

«شمار مخالفان اهل تسنن- عموما و طایفه امامیه خصوصا- در سایه پشتیبانی آل فرات رو به افزایش گذاشت.» «۱»

اقبال در شرح حال حسین بن روح، نایب سوم امام زمان علیه السّلام می‌نویسد: «حسین بن روح از سال انتصاب خود به مقام نیابت تا اوان وزارت حامد بن عباس (از جمادی الثانیه ۳۰۶ تا ربیع الثانی ۳۱۱) به حرمت تمام در بغداد می‌زیست و منزل او محل رفت و آمد امیران و اعیان و وزیران معزول بود ... بعد از خلاصی از حبس، حسین بن روح، باز در بغداد به همان عزّت و احترام پیشین به اداره امور دینی شیعه مشغول شد و امامیه اموالی را که بر عهده داشتند به او می‌رساندند. چون در این دوره چند نفر از آل نوبخت، مثل ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل (مقتول ۳۲۲) و ابو الحسین علی بن عباس (م ۳۲۴) و ابو عبد الله حسین بن علی نوبختی (م ۳۲۶) در دربار خلفا و امرای لشکری مقامهای مهمی داشتند، دیگر کسی نمی‌توانست چندان اسباب زحمت ابو القاسم حسین بن روح را فراهم آورد.» «۲»

شیخ صدوق نیز از قول مخالفان اشکالی را درباره مسأله غیبت امام زمان علیه السّلام آورده و آن این که چرا امامان در دوران اموی که فشار شدیدتر بود غیبت نکردند اما در دورانی که شیعیان فراوان شده و به واسطه دوستی با بزرگان دولتی و صاحبان قدرت، قدرت و شوکتی یافتند، مسأله غیبت پیش آمد؟ در این نقل، به طور تلویحی به نفوذ سیاسی شیعیان در این دوره اشاره شده است. پاسخ شیخ صدوق آن است که آن زمان، حرکت امامان علیهم السّلام سیاسی نبوده و بحث قیام به سیف برای امامان شیعه در کار نبود، اما نسبت به امام زمان علیه السّلام مسأله «قائم» بودن و قیام به سیف مطرح بود و به همین

---

(۱). خاندان نوبختی، صص ۹۹- ۹۶

(۲). خاندان نوبختی، صص ۲۲۰- ۲۱۷

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۹۶

دلیل خطر از این ناحیه بسیار پیش‌بینی می‌شد. «۱»

آنچه قابل تأمّل است این که شیعه از یک سو امامت عباسیان را نامشروع می‌دانست و از سوی دیگر در حکومت آنها تا حد وزارت به کار می‌پرداخت. این مسأله‌ای است که از دیرباز در فقه سیاسی شیعه مورد توجه بوده و افزون بر عبارات فراوانی که در کتابهای فقها در این باره آمده، سید مرتضی رساله‌ای خاص در این باره تألیف کرده که ما گزارش آن را در جای دیگری آورده‌ایم. «۲»

سیرت امام مهدی علیه السّلام

اشاره

پس از ارائه آنچه که به اختصار در شرح احوالات امام زمان علیه السّلام آوردیم، مناسب می‌دانیم به عنوان حسن ختام این مجموعه، بخشی از روایاتی را که درباره سیرت امام زمان علیه السّلام پس از ظهور است نقل کنیم. در این باره، آنچه را که استاد محمد رضا حکیمی در کتاب پرارج خورشید مغرب آورده است عینا نقل کرده و علاوه بر محتوای این روایات، از قلم ادیبانه استاد نیز بهره می گیریم:

الف- سیرت دینی

مهدی علیه السّلام در برابر خداوند و جلال خداوند، فروتن است، همچون عقاب، به هنگامی که بال خویش فرو گشاید و سر به زیر انداخته، از اوج آسمان فرود آید.

مهدی، در برابر جلال خداوند اینسان خاشع و فروتن است. خدا و عظمت خدا، در وجود او متجلّی است، و همه هستی او را در خود فرو برده است. «۳»

مهدی علیه السّلام، عادل است و خجسته و پاکیزه. او ذرّه‌ای از حق را فرو نگذارد.

خداوند دین اسلام را به دست او عزیز گرداند ... مهدی، همواره بیم خداوند را به دل

---

(۱). کمال الدین، ص ۴۵

(۲). نک: دین و سیاست در دوره صفوی، گفتار نخست آن تحت عنوان «مبانی فقهی مشارکت علما در دولت صفوی». عنوان رساله سید مرتضی «مسألة فی العمل مع السلطان» است که در «رسائل الشریف المرتضی، ج ۲، صص ۹۷- ۸۹ چاپ شده است.

(۳). المهدی الموعود ...، ج ۱، ص ۲۸۰ و ۳۰۰

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۹۷

دارد، و به مقام تقرّبی که نزد خدا دارد مغرور نشود. او به دنیا دل نبندد، و سنگی روی سنگ نگذارد. در حکومت او، به احدی بدی نرسد، مگر آنجا که حدّ خدایی جاری گردد. «۱»

ب: سیرت خلقی

مهدی علیه السّلام، صاحب حشمت و سکینه و وقار است. مهدی جامه‌هایی درشتناک پوشد، و نان جو خورد. علم و حلم مهدی از همه مردمان بیشتر است. مهدی، همنام پیامبر است (محمّد)، و خلق او، خلق محمدی است. «۲»

مهدی علیه السّلام، در جهان، با مشعل فروزان هدایت سیر کند، و چونان صالحان بزید. «۳»

ج- سیرت عملی

به هنگام رستاخیز مهدی علیه السّلام، آنچه هست، دوستی و یگانگی است، تا آنجا که هر کس هر چه نیاز دارد، از آن دیگری بردارد، بی‌هیچ ممانعتی. «۴»

در زمان مهدی، مؤمنان در معاملات از یکدیگر سود نگیرند. «۵» کینه‌ها از دلها بیرون رود، و همه جا را آسایش و امنیت فراگیرد. «۶»

مهدی، بخشنده است، و بیدریغ، مال و خواسته، به این و آن دهد. نسبت به عمّال و کارگزاران و مأموران دولت خویش بسیار سختگیر باشد، و با ناتوانان و مستمندان، بسیار دل‌رحم و مهربان. «۷»

علامهٔ المهدیّ، أن یکون شدیدا علی العمّال، جوادا بالمال، رحیما بالمساکین. «۸»

مهدی علیه السّلام، در رفتار چنان است که گویی با دست خود، کره و عسل، به دهان

---

(۱). همان.

(۲). همان، ج ۱، ص ۲۸۱- ۲۸۲ و ۲۶۶ و ۳۰۰

(۳). همان

(۴). الاختصاص، ص ۲۴

(۵). وسائل الشیعهٔ، ابواب تجارت.

(۶). بحار الأنوار، ج ۱۰

(۷). المهدی الموعود ... ج ۱، ص ۲۷۷- ۲۷۶

(۸). همان

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۹۸

مسکینان می‌نهد. «۱» مهدی علیه السّلام، چونان امیر المؤمنین علیه السّلام زندگی کند، نان خشک بخورد، و با پارسایی بزید. «۲»

د- سیرت انقلابی

مهدی علیه السّلام، حقّ هر حقداری را بگیرد و به او دهد؛ حتی اگر حق کسی زیر دندان دیگری باشد، از زیر دندان انسان متجاوز و غاصب بیرون کشد، و به صاحب حق بازگرداند. «۳»

چون مهدی قیام کند، جزیه برداشته شود، و غیر مسلمانی نماند. او مردم را با شمشیر به دین خدا دعوت کند، هر کس نپذیرد، گردن زند، و هر کس را سرکشی کند، خرد سازد. «۴» مهدی علیه السّلام، وارد شهر کوفه شود، و هر منافق و شک‌باوری را بکشد، و کاخها را ویران سازد، و ارتش مستقر در آنجا را از دم تیغ بگذراند. اینچنین، ظلمه و اعوان ظلمه را بیدریغ بکشد، تا خدا راضی شود و خشنود گردد. «۵»

مهدی، مانع الزّکاهٔ «۶» را بکشد. زانی محصن را نیز بدون طلب شاهد رجم کند. «۷»

زرارهٔ بن أعین گوید: «از امام محمد باقر علیه السّلام پرسید: آیا قائم، با مردمان، مانند پیامبر صلّی اللّه علیه و آله رفتار کند؟ فرمود: هیهات، هیهات! پیامبر با ملایمت با مردم رفتار می‌کرد، و می‌کوشید تا محبت مردم را، در راه دین، جلب کند و تألیف قلوب نماید.

امّا قائم با شمشیر و قتل با مردم روبرو شود. خدا به او اینگونه امر کرده است که بکشد و توبه‌ای از کسی نپذیرد. وای به حال کسی که با مهدی بر سر ستیز آید. «۸»

مهدی، فقط و فقط شمشیر بشناسد؛ او از کسی توبه نپذیرد، و در راه اجرای حکم خدا و استقرار بخشیدن به دین خدا، به سخن کسی گوش ندهد، و نکوهش احدی را نشنود. «۹»

---

(۱). همان، ج ۱، ص ۲۹۷

(۲). الغیبه، نعمانی؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۹

(۳). المهدی الموعود ...، ج ۱، ص ۲۷۹، ۲۸۲- ۲۸۳

(۴). همان

(۵). الارشاد؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۳۸

(۶). کسانی که زکات را پرداخت نمی‌کنند.

(۷). کمال الدین؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۵

(۸). الغیبه، نعمانی؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۵۵

(۹). همان

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۵۹۹

ه- سیرت سیاسی

به هنگام حکومت مهدی علیه السّلام، حکومت جبّاران و مستکبران، و نفوذ سیاسی منافقان و خائنان نابود گردد. «۱»

شهر مکه، قبله مسلمین، مرکز حرکت انقلابی مهدی شود. نخستین افراد قیام او، در آن شهر، گرد آیند، و در آنجا به او بپیوندند.

مهدی علیه السّلام، به نفوذ یهود و مسیحیت در جهان خاتمه دهد. از غار انطاکیّه، تابوت سکینه را بیرون آورد. نسخه اصلی تورات و انجیل در آن است. و بدین گونه در میان اهل تورات با تورات، و در میان اهل انجیل با انجیل حکم کند، و آنان را به متابعت خویش فراخواند. برخی به او بگروند. «۲»

با دیگران جنگ کند، و هیچ صاحب قدرتی و صاحب مرامی (چه از اهل کتاب و چه از دیگر مسلکها و مرامها) باقی نماند، و دیگر هیچ سیاستی و حکومتی، جز حکومت حقّه اسلامی و سیاست عادله قرآنی، در جهان جریان نیابد. بدین گونه حکومت مهدی، شرق و غرب عالم را فراگیرد. عیسی علیه السّلام از آسمان فرود آید، و پشت سر مهدی علیه السّلام نماز گزارد، و فریاد زند که: «در بیت المقدس را باز کنید!» در را باز کنند.

در این میان، دجّال با هفتاد هزار یهودی مسلّح پدیدار شود ... و چون عیسی آهنگ کشتن دجال کند، دجال بگریزد. عیسی بگوید: من تو را با یک ضربت بکشم و چنین شود. او را بگیرد و بکشد. یهودیان در گوشه و کنار، و در پناه هر سنگ و درخت و جانور و چیز دیگری پنهان شوند. اما همه چیز به سخن آید و بانگ بردارد: ای بنده مسلمان خدا، اینجا یک یهودی است بیا و او را بکش. «۳»

و اینچنین جهان از وجود یهود پاک گردد. آری، چون مهدی علیه السّلام قیام کند، زمینی نماند، مگر این که در آنجا گلبانگ محمدی: «أشهد أن لا إله إلّا اللّه، و أشهد أنّ محمّدا رسول اللّه» بلند گردد. «۴»

---

(۱). المهدی الموعود، ج ۱، ص ۲۵۲

(۲). همان، ج ۱، ص ۲۵۴- ۲۵۵

(۳). همان، ج ۲، ص ۵، ۷

(۴). تفسیر عیاشی؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۴۰

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۶۰۰

و- سیرت تربیتی

در زمان حکومت مهدی علیه السّلام، به همه مردم، حکمت و علم بیاموزند، تا آنجا که زنان در خانه‌ها، با کتاب خدا و سنّت پیامبر، قضاوت کنند. «۱» در آن روزگار قدرت عقلی توده‌ها تمرکز یابد. مهدی، به تأیید الهی، خردهای مردمان را به کمال رساند، و در دل همگان فرزانگی پدید آورد. «۲» در روزگار ظهور دولت مهدی، عیب و آفت از شیعه برطرف گردد، و دلهای آنان چون پاره‌های پولاد شود. یک مرد، به نیرو، چون چهل مرد باشد. و حکومت و سروری روی زمین به دست آنان افتد. «۳»

ز- سیرت اجتماعی

چون مهدی علیه السّلام، در آید- پس از سختیها که افتد، و جنگها که رود- ظلم و ستم را براندازد، و سراسر زمین را از عدل و داد بپاکند. هیچ جای در زمین باقی نماند، مگر این که از برکت عدل و احسان او فیض برد و زنده شود، حتی جانوران و گیاهان نیز از این برکت و عدالت و داد و نکویی بهره‌مند گردند. «۴» و همه مردم، در زمان مهدی، توانگر و بی‌نیاز شوند. «۵»

عدالت مهدی چنان باشد، که بر هیچ کس، در هیچ چیز، به هیچ‌گونه، ستمی نرود. نخستین نشانه عدل او آن است که سخنگویان حکومت او، در مکه، فریاد زنند: «هر کس نماز فریضه خویش را، در کنار حجر الأسود و محل طواف، خوانده است، اکنون می‌خواهد نماز نافله بخواند، به کناری رود، تا حق کسی پایمال نگردد، و هر کس می‌خواهد نماز فریضه بخواند، بیاید و بخواند». «۶»

ح- سیرت مالی

همه اموال جهان، در نزد مهدی علیه السّلام گرد آید، آنچه در دل زمین است و آنچه بر

---

(۱). بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۵۲

(۲). اصول کافی، ج ۱، کتاب العقل، حدیث ۲۱

(۳). خصال صدوق؛ خرائج راوندی؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۱۷، ۳۳۵

(۴). بحار الأنوار، ج ۱۰. در این باره روایات بسیار است و معروف.

(۵). بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۴۶

(۶). الکافی، ج ۴، ص ۴۲۷

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۶۰۱

روی زمین. آنگاه مهدی به مردمان بگوید: «بیایید! و این اموال را بگیرید! اینها همان چیزهایی است که برای به دست آوردن آنها، قطع رحم کردید و خویشان خود را رنجاندید، خونهای بناحق ریختید، و مرتکب گناهان شدید. بیایید و بگیرید!»

پس دست به عطا گشاید، چنانکه تا آن روز کسی آنچنان بخشش اموال نکرده باشد. «۱»

در زمان مهدی علیه السّلام، زمین محصول بسیار دهد، و مال و خواسته همی خرمن شود. هر کس نزد مهدی آید و گوید: «به من مالی ده!»، مهدی بیدرنگ بگوید: «بگیر». «۲»

مهدی علیه السّلام، اموال را، به صورت مساوی، میان همگان تقسیم کند. «۳» و کسی را بر کسی امتیاز ندهد. «۴»

ط- سیرت اصلاحی

مهدی علیه السّلام، فریادرسی است، که خداوند او را بفرستد، تا به فریاد مردم عالم برسد. در روزگار او، همگان، به رفاه و آسایش و وفور نعمتی بی‌مانند دست یابند، حتی چهارپایان فراوان گردند، و یا دیگر جانوران، خوش و آسوده باشند. زمین گیاهان بسیار رویاند. آب نهرها فراوان شود. گنجها و دفینه‌های زمین و دیگر معادن استخراج گردد. «۵» در زمان مهدی، آتش فتنه‌ها و آشوبها بیفسرد، رسم ستم و شبیخون و غارتگری برافتد، و جنگها از میان برود. «۶»

مهدی علیه السّلام، مردم جهان را، از آشوبی بزرگ و همه‌گیر و سر در گم نجات بخشد. «۷»

در جهان، جای ویرانی نماند، مگر آن که مهدی علیه السّلام آنجا را آباد سازد. «۸»

یاران قائم به سراسر جهان پا نهند، و همه جا قدرت را در دست گیرند. همه کس و همه چیز مطیع آنان شوند، حتی درندگان صحرا و مرغان شکاری، همه و همه،

---

(۱). علل الشرایع صدوق؛ بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۲۹

(۲). کشف الغمّه اربلی؛ کفایهٔ الطالب کنجی شافعی؛ بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۸۸

(۳). فصل سیزدهم کتاب خورشید مغرب، عنوان تساوی در اموال را نیز ملاحظه کنید.

(۴). المهدی الموعود، ج ۱، ص ۲۶۴، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۸، ۳۱۱، ۳۱۸؛ و ج ۲، ص ۱۱

(۵). همان

(۶). همان

(۷). همان

(۸). همان

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۶۰۲

رضا و خشنودی آنان را بطلبند. شادی و شادمانی یافتن به این پیام آوردن دین و صلاح و عدالت، تا بدان جاست که قطعه‌ای از زمین بر قطعه‌ای دیگر مباهات کند که یکی از یاران مهدی بر آنجا پا نهاده است. «۱» هر یک از یاران قائم، به نیرو، چون چهل مرد باشد، و دل آنان، مانند پاره‌های پولاد. اگر کوههایی از آهن بر سر راه آنان پیدا شود، آنها را بشکافند. یاران قائم، شمشیرهای خویش را بر زمین ننهند، تا این که خدای عز و جل راضی شود «لا یکفّون سیوفهم، حتّی یرضی اللّه عزّ و جلّ.» «۲»

آری، هنگامی که جهان را فتنه و آشوب آکنده سازد، و همه جا را غارتگری و فساد و ستم بپوشد، خداوند مصلح بزرگ را بفرستد، تا دژهای ضلالت و گمراهی را از هم فرو پاشد، و فروغ توحید و انسانیت و عدالت را، در دلهای تاریک و سنگ شده، بتاباند. «۳» و سرانجام، درباره سیرت اصلاحی مهدی علیه السّلام، به سخنان علی علیه السّلام می‌رسیم، در «نهج البلاغه»: شهادت پدر، در حق پسر: «چون مهدی در آید، هواپرستی را به خداپرستی بازگرداند، پس از آن که خداپرستی را به هواپرستی بازگردانده باشند. رأیها و نظرها و افکار را به قرآن بازگرداند. پس از آن که قرآن را به رأیها و نظرها و افکار خود بازگردانده باشند ... او

عمّال و کارگزاران را مؤاخذه کند. زمین آنچه را در اعماق خویش دارد برای وی بیرون دهد، و همه امکانات و برکات خویش را در اختیار او گذارد. آنگاه است که مهدی به شما نشان دهد که سیرت عدل کدام است، و زنده کردن کتاب و سنّت چیست؟». «۴»

ی- سیرت قضایی

در قضاوتها و احکام مهدی، و در حکومت وی، سر سوزنی ظلم و بیداد بر کسی نرود، و رنجی بر دلی ننشیند. «۵»

مهدی علیه السّلام، بر طبق احکام خالص دینی (بدون توجه به آراء و افکار دیگران و فقها و علمای مذاهب)، حکم و حکومت کند. «۶»

---

(۱). کمال الدین؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۲۷

(۲). همان

(۳). المهدی الموعود ...، ج ۱، ص ۳۱۰

(۴). نهج البلاغه، چاپ فیض الاسلام، ص ۴۲۴- ۴۲۵

(۵). المهدی الموعود ...، ج ۱، ص ۲۸۰، ۲۸۳- ۲۸۴

(۶). همان

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۶۰۳

مهدی، میزان عدل را، در میان مردم نهد، و بدین گونه هیچ کس نتواند به دیگری ستمی کند. «۱»

مهدی، قضاوتی جدید آورد ... «۲» مهدی، به حکم داود و آل داود حکم کند، و از مردم بیّنه و شاهد نطلبد.

شیخ مفید، می گوید: «چون قائم آل محمد علیه السّلام قیام کند، مانند حضرت داود علیه السّلام، یعنی بر حسب باطن، قضاوت کند، و بی‌هیچ نیازی به شاهد حکم دهد. خداوند حکم را به او الهام کند، و او بر طبق الهام الهی حکم کند. مهدی، نقشه‌های پنهانی هر گروه را بداند و به آنان آن نقشه‌ها را بگوید. مهدی، دوست و دشمن خود را، با نگاه، بشناسد». «۳»

---

(۱). همان

(۲). الغیبه، نعمانی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۴۹ و ۳۵۴

(۳). الارشاد، ص ۳۶۵- ۳۶۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۶۱۷

فهرست نامها «۱»

آقا بزرگ، علامه، ۵۵۹، ۵۹۲

ابان بن تغلب، ۳۴۶، ۳۵۹، ۳۸۳

ابراهیم امام، ۳۷۱

ابراهیم بن ابی محمد خراسانی، ۴۶۸

ابراهیم بن شیبه، ۵۲۵

ابراهیم بن عباس، ۴۵۵

ابراهیم بن عبد الله بن حسن، ۳۱۵، ۳۶۱، ۳۷۲

ابراهیم بن عبده، ۵۴۸

ابراهیم بن محمد همدانی، ۴۹۲، ۵۲۰

ابراهیم بن محمود، ۴۱۶

ابراهیم بن مهزیار اهوازی، ۵۵۱

ابراهیم بن ولید بن عبد الملک، ۲۸۶

ابراهیم (ع)، ۳۵۷، ۳۹۵

ابراهیم نخعی، ۲۹۲

ابرش کلبی، ۲۹۱

ابن ابی الحدید، ۴۸، ۵۱، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۶۸، ۲۶۲، ۳۷۶

ابن ابی الدنیا، ۱۱۱، ۱۱۲

ابن ابی الزرقاء، ۴۹۱

ابن ابی غانم قزوینی، ۵۸۷

ابن اثیر، ۳۸۶، ۳۹۷

ابن ارومه، ۵۱۰

ابن اعثم، ۶۴، ۱۴۶، ۱۵۹، ۲۰۰، ۲۰۷، ۲۱۲

ابن ام الحکم، ۹۶

ابن بابویه، ۵۵۱

ابن جریح، ۲۹۰، ۳۲۸، ۳۴۷

ابن حبان، ۲۶۲، ۴۶۰

ابن حجر عسقلانی، ۲۹۲، ۴۶۰

ابن حجر هیتمی، ۳۲۸، ۳۷۸

ابن حضیر، ۲۱۶

ابن خلدون، ۳۵۲

ابن خلکان، ۳۳۰، ۳۸۶، ۵۳۵، ۳۷۷

ابن خیاط، ۸۷

ابن زیاد، ۱۸۴– ۱۸۶، ۱۹۳، ۱۹۵– ۱۹۸، ۲۰۷، ۲۱۱– ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۲۳– ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۴۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۷۰، ۳۱۲

ابن سعد، ۱۱۰، ۱۴۶، ۱۹۷، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۶۰

ابن شعبه حرّانی، ۵۱۶

---

(۱). در این فهرست نامهایی که در مقدمه بوده و نیز نامهای چهارده معصوم علیهم السّلام نیز نیامده است.

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۶۱۸

ابن شهر آشوب، ۱۵۹، ۲۸۷، ۴۰۲، ۵۵۱، ۵۵۶، ۵۶۰ حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ۶۱۸ فهرست نامها

ن صباغ مالکی، ۴۸۹، ۵۰۰

ابن صوحان، ۷۰، ۸۶، ۱۰۰

ابن طاووس، ۵۵۹

ابن طیفور، ۴۷۹

ابن عباس، ۵۱، ۵۹، ۶۸، ۸۶، ۹۰، ۹۷، ۹۹، ۱۰۱، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۴۲، ۲۰۰، ۲۹۴، ۳۶۱

ابن عبد البر، ۱۱۱

ابن عدیّ، ۳۴۷

ابن عرفه، ۵۴۳

ابن عساکر، ۱۱۱، ۲۵۸

ابن عنبه، ۳۶۸، ۳۷۷

ابن غضائری، ۵۵۸

ابن فندق، ۲۵۸، ۴۷۷

ابن قتیبه، ۸۹، ۱۹۷

ابن قیام واسطی، ۴۷۶

ابن کثیر، ۴۷۸

ابن مفضل، ۳۳۶

ابن منظور، ۲۸۷

ابن ندیم، ۳۰۵، ۴۹۲

ابن وردی، ۳۷۸

ابو اسحاق، ۲۲۳، ۲۹۸

ابو اسحاق ثقفی شیعی، ۱۱۰

ابو الادیان، ۵۵۰

ابو الاسود دئلی، ۱۲۸

ابو الجارود زیاد بن منذر، ۳۰۶

ابو الحسن علی بن محمد سمری، ۵۸۲، ۵۸۳

ابو الحسین خیّاط، ۴۲۱

ابو الحسین علی بن عباس، ۵۹۵

ابو الخطاب، ۳۳۸، ۳۴۱، ۳۴۲، ۴۹۱

ابو الزناد، ۲۹۲

ابو الشیخ انصاری، ۱۱۵

ابو العباس طرفانی، ۵۲۶

ابو الفرج اصفهانی، ۱۳۱، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۵، ۳۷۲، ۳۷۷، ۳۹۱، ۴۰۰، ۴۰۳، ۴۲۶، ۵۰۲، ۵۱۲

ابو القاسم احمد بن علی حسینی، ۴۶۶

ابو القاسم الفارسی، ۴۶۸

ابو القاسم کوفی، ۵۵۷

ابو المفضل شیبانی، ۵۵۹

ابو المهری، ۴۹۱

ابو الهیثم بن سیابه، ۵۴۲

ابو ایوب انصاری، ۱۰۷

ابو بشیر عابدی، ۶۳

ابو بصیر لیث مرادی، ۳۳۴، ۳۸۱، ۳۸۲

ابو بکر، ۴۹، ۵۳، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۷۲، ۸۵، ۹۴، ۱۳۰، ۲۹۴، ۴۸۷، ۴۸۸

ابو بکر بن خزیمه، ۴۶۰

ابو بکر بن داود، ۳۵۲

ابو بکر بن محمد بن حزم، ۱۷۴، ۲۹۳

ابو بکر فهفکی، ۵۳۹

ابو ثمامهٔ صائدی، ۱۸۴

ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید سمری، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۹

ابو جعفر نقیب (یحیی بن ابی زید)، ۷۱، ۵۷

ابو حازم، ۲۶۱

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۶۱۹

ابو حمزه ثمالی، ۲۶۹

ابو حنیفه، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۷، ۳۱۵، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۴۴، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۷

ابو حیون مولی الرضا، ۴۶۸

ابو خالد کابلی، ۲۶۷، ۲۶۹

ابو ذر، ۸۰، ۱۲۴، ۱۷۸

ابو رزین، ۱۶۵

ابو زبیب بن عوف، ۹۶

ابو زرعه دمشقی، ۲۹۱

ابو زهره، ۲۶۲، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۷، ۳۰۳، ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۴۷، ۳۵۵

ابو سعید خدری، ۴۹، ۲۱۶

ابو سعید خراسانی، ۴۶۸

ابو سعید نیسابوری، ۴۶۸

ابو سفیان ۹۴، ۱۸۸، ۲۵۶

ابو سلمه، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۸۴

ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی، ۵۸۲، ۵۹۰، ۵۹۴، ۵۹۵

ابو صلت هروی، ۲۳۷، ۴۳۴، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۵۱

ابو طالب (ع)، ۴۷، ۵۲

ابو طاهر محمد بن علی بن بلال، ۵۸۹

ابو عبد اللّه باقطانی، ۵۸۲

ابو عبد اللّه بن الوجناء، ۵۸۲

ابو عبد اللّه بن محمد کاتب، ۵۸۲

ابو عبد الله حسین بن علی نوبختی، ۵۹۵

ابو عبد اللّه کندی، ۵۲۶

ابو عبیده، ۱۳۰

ابو عفک، ۱۸۸

ابو علی بن راشد، ۵۱۴، ۵۱۵

ابو علی بن مطهر، ۵۷۰

ابو علی بن همام، ۵۸۲

ابو علی ثقفی، ۴۶۰

ابو لهب، ۷۱

ابو لؤلؤ، ۱۲۴

ابو مخنف، ۱۰۲

ابو مریم، ۶۵

ابو مسلم خراسانی، ۳۸۴، ۴۶۵

ابو مقاتل صالح دیلمی، ۵۳۱

ابو موسی اشعری، ۷۸، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶

ابو نصر طریف، ۵۷۰

ابو نعیم اصفهانی، ۲۴۱

ابو واقد لیثی، ۲۰۱

ابو ولاد کاهلی، ۳۶۴

ابو هاشم بن محمد بن حنفیه، ۳۱۰، ۳۶۵

ابو هریره، ۴۱۲

ابو هریره عجلی، ۳۰۹

ابو هلال عسکری، ۲۲۴

ابو یحیی، ۱۸۰

ابو یحیی صنعانی، ۴۷۶

ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل، ۵۹۵

ابی بکر بن ابی عیاش، ۳۴۷

احمد ابن ابی نصر بزنطی، ۴۷۶، ۴۵۱

احمد بن ابراهیم بن اسماعیل، ۵۵۶

احمد بن اسحاق اشعری، ۵۵۲، ۵۹۰

احمد بن اسحاق رازی، ۵۳۱

احمد بن حمزه، ۵۹۳

احمد بن حنبل، ۴۸، ۵۱، ۱۱۱، ۴۱۴، ۵۲۹

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۶۲۰

احمد بن خضیب، ۵۳۹

احمد بن عبید الله بن خاقان، ۵۳۶، ۵۴۰، ۵۶۱، ۵۶۸

احمد بن قاسم کوفی، ۲۵۵

احمد بن متیل قمی، ۵۸۹

احمد بن محمد بن خالد برقی، ۵۵۵

احمد بن محمد بن عیسی، ۴۹۳، ۵۲۵

احمد بن محمد سیاری، ۵۲۷

احمد بن هلال، ۵۵۳، ۵۷۱

احمد بن یوسف، ۴۷۹

ادریس بن عبد الله علوی، ۳۸۵

اربلی، ۲۷۷، ۴۰۵، ۴۴۶، ۵۹۱

اسامهٔ بن زید، ۶۴

اسحاق انباری، ۴۹۱

اسحاق بن اسماعیل نیشابوری، ۵۴۹، ۵۵۳

اسحاق بن حسین عباسی، ۴۴۸

اسحاق بن عمّار صیرفی، ۳۸۰

اسحاق بن محمد، ۴۲۶

اسد حیدر، ۳۲۸

اسماعیل بن اسحاق نیشابوری، ۵۱۵

اسماعیل بن جعفر (ع)، ۳۷۹، ۳۸۱، ۵۷۶

اسماعیل بن محمد، ۵۳۹

اسماعیل بن یسار، ۱۶۶

اسماء بنت عمیس، ۶۱

اسود بن قیس، ۱۱۴

اشعث بن قیس، ۷۰، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۱۰

اصمعی، ۱۷۸

اعمش، ۲۹۰

اعور شنّی، ۱۲۷

اقبال، عباس، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۹۴

ام الفضل، ۴۷۸

امام خمینی، ۲۴۹، ۲۵۲

امامزاده حسین بن الرضا (ع)، ۴۲۶

ام بکر دختر مسور، ۱۶۸

امّ حبیب، ۴۷۸

ام سلمه، ۸۴

ام فضل، ۴۸۱، ۴۸۳، ۴۸۵

ام کلثوم بن ابو جعفر محمد بن سعید عمری، ۵۸۲، ۵۸۵

ام کلثوم بنت علی (ع)، ۶۰، ۱۱۵

ام هانی، ۹۱

امین، سید محسن، ۲۸۱

انس بن مالک، ۲۹۵

اوریا، ۷۹، ۳۰۱

اوزاعی، ۲۹۰، ۲۹۲

اویس قرنی، ۹۹

ایوب بن روح، ۵۱۵

ایوب بن نوح بن دراج، ۴۹۵

ایوب فقیه، ۳۲۸

بجیر بن شداد، ۲۰۵

بحرانی، هاشم، ۳۰۲

برک بن عبد الله تمیمی، ۱۱۰

برید بن معاویه عجلی، ۳۱۴، ۳۳۴

برید عجلی، ۳۱۰

بسر بن ارطاة، ۹۹، ۱۴۲– ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۶۵

بشر بن بشار نیشابوری، ۵۳۱

بلاذری، ۱۴۲، ۱۵۹، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۱۲

بلاغی، آیة الله، ۵۵۸، ۵۵۹

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۶۲۱

بودق بوشنجانی، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۵۵

بیان بن سمعان، ۳۰۸

بیان بن سمعان، ۳۲۹

تستری، علامه، ۵۵۸

ثقیل، ۵۶۹

جابر بن عبد الله انصاری، ۲۱۶، ۲۵۷، ۲۸۷

جابر بن یزید جعفی، ۲۸۶، ۳۱۴

جاحظ، ۲۶۱، ۳۲۸، ۵۳۵

جاسم حسین، ۵۱۱، ۵۶۶

جریر بن عبد الله، ۹۳، ۱۲۶

جعده بن هبیره، ۹۱، ۱۱۱

جعده دختر اشعث بن قیس، ۱۶۷

جعفر بن ابی طالب، ۲۱۶، ۵۲

جعفر بن احمد بن متیل، ۵۸۹

جعفر بن شریف جرجانی، ۵۵۱

جعفر بن علی الهادی، ۵۳۷، ۵۴۳، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۸۷

جعفر بن محمّد بن اشعث، ۴۰۱

جعفر بن واقد، ۴۹۱

جعفر مرتضی، ۳۹۶، ۴۳۱، ۴۳۷، ۴۸۰

جلودی، ۴۲۶

جمیل بن درّاج، ۳۸۳، ۵۹۴

جندب بن عبد الله، ۵۵

جنید (از اصحاب امام هادی (ع))، ۵۲۷

جویریهٔ بن اسماء، ۲۶۴

حارث اعور، ۷۳

حارث همدانی، ۱۴۰

حارثهٔ بن نعمان، ۴۹

حافظ حسین کربلائی، ۲۴۲

حامد بن عباس، ۵۸۳، ۵۹۵

حبیب بن مسلمه، ۹۸

حبیب بن مظاهر، ۱۸۲، ۱۹۷، ۱۹۸

حجاج، ۲۶۰، ۲۶۵، ۲۶۹، ۳۱۲، ۳۹۵

حجاج بن مسروق، ۲۲۶

حجر بن حجر، ۱۶۴

حجر بن عدی، ۹۶، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۹۲

حدیثه، ۵۳۶

حرّ بن عثمان همدانی، ۴۹۳

حر بن یزید ریاحی، ۱۹۱، ۱۹۶، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۶

حرقوص بن زهیر تمیمی، ۱۰۴

حسان بن ثابت، ۶۴

حسن بصری، ۷۹، ۲۹۶، ۴۱۸

حسن بن اسماعیل بن صالح، ۵۸۳

حسن بن ایوب بن نوح، ۵۷۱

حسن بن جهم، ۴۷۶

حسن بن خالد برقی، ۵۵۸

حسن بن صالح بن حی، ۳۷۱

حسن بن عبد ربّه، ۵۱۴

حسن بن علی الوشاء، ۳۲۹، ۴۳۷

حسن بن قاسم علوی، ۵۷۶

حسن بن محمد بن بابای قمی، ۵۲۶

حسن بن موسی خشاب، ۵۵۵

حسین بن اشکیب سمرقندی، ۵۵۴

حسین بن بشّار، ۴۷۶

حسین بن خالد، ۴۵۲

حسین بن روح، ۵۵۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۵، ۵۸۹،

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۶۲۲

۵۹۰، ۵۹۵

حسین بن سعید اهوازی، ۵۳۱

حسین بن عبد الله نیشابوری، ۴۹۴، ۵۹۴

حسین بن عبید، ۵۲۷

حسین بن علی شهید فخ، ۳۱۵، ۳۸۵، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰

حصین بن منذر، ۱۶۴

حصین بن نمیر، ۱۸۹، ۱۹۷

حفصه، ۸۴

حکم بن علیا، ۵۹۳

حکم بن عیینه، ۲۸۹، ۲۹۶، ۳۰۴

حکیم بن عیاش کلبی، ۳۶۴

حکیمه، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۷۰

حکیمی، محمد رضا، ۵۹۶

حلی، علامه، ۵۵۸

حمدان بن اسحاق خراسانی، ۵۳۱

حمدویه، ۵۹۳

حمران، ۳۸۱

حمران بن ابان، ۱۶۴

حمران بن اعین، ۳۱۵

حمزه، ۲۱۶

حمزة بن جعفر الارجانی، ۴۶۸

حمزة بن سنان أسدی، ۱۰۴

حمید بن مسلم، ۲۵۶

حمیده بربریه، ۳۷۵

حنظله بن ابی سفیان، ۹۶

حنظلة بن اسعد شامی، ۲۳۷

حنظلة بن ربیع، ۹۵

حیّان سرّاج، ۴۲۸

خالد بن معمر، ۱۴۵

خالد بن ولید، ۵۸

خزیمه ذو الشهادتین، ۱۰۰

خزیمة بن حازم، ۵۰۶

خطیب بغدادی، ۳۷۷، ۳۸۶، ۵۳۵، ۵۴۳

خویی، آیة الله، ۵۵۸

خیراتی، ۴۷۶

خیران الخادم، ۴۹۲

خیزران، ۴۲۵، ۴۷۲

داود (ع)، ۷۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۴۷۴

داود بن سرحان، ۳۵۳

داود بن سلیمان غازی، ۴۲۶، ۴۶۷

داود بن علی، ۳۷۱

داود بن قاسم ابو هاشم جعفری، ۴۹۱، ۴۵۳، ۵۴۳، ۵۴۴

داود بن کثیر الرقّی، ۴۲۷

داود بن کثیر رقّی، ۳۸۱

درّه، ۴۷۲

دعبل خزاعی، ۴۶۱، ۴۶۲

دینوری، ۱۴۲، ۱۹۶، ۲۱۲، ۳۸۷

ذهبی، ۲۸۹، ۲۹۴، ۳۳۳، ۳۷۸

راغب اصفهانی، ۲۸۷

رافعی، ۴۲۶

ربیع بن خثیم، ۹۶

رجاء بن ابی ضحاک، ۴۳۶

رجاء بن حیاة، ۲۹۲

رجاء بن یحیی عبرتائی کاتب، ۵۵۹، ۵۶۰

رفاعة بن شداد، ۱۸۲

ریّان بن شبیب، ۴۸۳

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۶۲۳

ریّان بن صلت، ۴۳۶، ۴۷۴

زبیر، ۵۴، ۵۵، ۶۱- ۶۴، ۶۷، ۸۱، ۸۳، ۸۶، ۸۷، ۹۰

زراره، ۲۸۶، ۳۱۴، ۳۳۴، ۳۸۱، ۵۱۷

زمخشری، ۲۶۲

زهری، ۱۴۰، ۱۴۱، ۲۲۹، ۲۶۱، ۲۹۲، ۴۱۲

زهیر بن قین، ۱۸۹، ۲۱۶

زیاد بن سمیّه، ۱۷۷

زیاد بن صعصعه، ۱۴۰

زید بن ارقم، ۲۱۶

زید بن ثابت، ۴۹، ۶۴، ۳۰۸

زید بن حصین، ۱۰۶

زید بن علی، ۴۸، ۱۳۴، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۸۸، ۳۱۱، ۳۲۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۴

زینب، ۲۱۹، ۲۵۶، ۲۷۰

سبط ابن جوزی، ۵۰۰، ۵۰۴، ۵۰۵

سبیکه، ۴۷۲

سجستانی، ۴۳۶

سدیر صیرفی، ۳۳۹

سری بن سلامه، ۵۲۷

سعد الخیر، ۲۹۲

سعد بن ابی وقاص، ۶۲، ۶۳، ۸۲، ۱۰۰، ۱۳۲

سعد بن عباده، ۵۷

سعد بن عبد الله اشعری، ۴۲۹، ۴۳۰، ۵۰۱، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۴۰، ۵۷۶

سعد بن عبیده، ۱۹۹

سعد مولی عمر بن خالد، ۱۹۷

سعید بن جبیر، ۸۶، ۲۶۹

سعید بن عاص، ۶۷، ۱۶۹

سعید بن عبد العزیز، ۳۵۸

سعید بن قیس، ۱۴۲

سعید بن مسیب، ۵۲، ۶۲، ۲۶۱، ۲۶۹

سعید حاجب، ۵۱۰، ۵۴۴

سفاح، ۳۶۶، ۳۷۱، ۳۸۴، ۴۴۶

سفیان بن ابی لیلی، ۱۵۷

سفیان بن عیینه، ۲۹۱

سفیان ثوری، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۲۸، ۳۲۹

سلمان، ۷۱

سلمهٔ بن کهیل، ۲۹۶

سلیل، ۵۳۶

سلیمان (ع)، ۴۷۳، ۴۷۴

سلیمان بن جریر، ۳۹۹

سلیمان بن حفص مروزی، ۴۶۸

سلیمان بن صالح مروزی، ۴۶۸

سلیمان بن صرد خزاعی، ۱۶۲، ۱۸۲، ۲۶۵

سمانه، ۴۹۹

سمرهٔ بن جندب، ۴۱۲

سندی بن شاهک، ۴۰۴، ۴۰۵

سوده دختر عماره همدانی، ۱۱۶

سوسن، ۴۹۹، ۵۳۶، ۵۶۷

سهل بن حنیف، ۸۵، ۸۶

سهل بن زیاد، ۵۲۵

سهل بن قاسم نوشجانی، ۴۶۸

سهمی (نویسنده تاریخ جرجان)، ۳۴۰

سهیل بن عمرو، ۱۰۳، ۱۶۸

سید الاهل، ۲۸۰

سید حمیری، ۳۳۵

سید حیدر آملی، ۲۴۱

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۶۲۴

سیف بن لیث، ۵۱۱

شبراوی، ۲۵۸

شریح، ۱۸۵

شریح بن أوفی العبسی، ۱۰۴

شریعتی، علی، ۲۵۱

شریک بن اعور، ۱۸۷

شریک بن شیخ المهری، ۴۴۶

شعبهٔ بن حجاج، ۳۲۸، ۳۴۷

شمر، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۲۳، ۲۵۶

شهرستانی، ۳۳۰

شهیدی، جعفر، ۲۵۸

شیخ حر عاملی، ۲۵۹، ۳۴۵، ۵۹۲، ۵۵۸

شیخ صدوق، ۲۳۷، ۲۸۶، ۳۹۴، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۵، ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۳۰، ۴۳۶، ۴۴۲، ۴۴۶، ۴۵۲، ۴۶۷، ۵۰۰، ۵۱۸، ۵۵۸، ۵۷۴، ۵۸۹، ۵۹۱، ۵۹۵

شیخ طوسی، ۱۱۱، ۱۱۹، ۴۷۱، ۴۹۹، ۵۴۳، ۵۵۲، ۵۷۱، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۹، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۹، ۵۹۳

شیخ مفید، ۸۳، ۱۴۳، ۱۴۸، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۴۴، ۳۵۴، ۳۷۶، ۳۸۱، ۳۹۱، ۴۰۰، ۴۰۵، ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۴۵، ۴۷۱، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۸۱، ۴۹۹، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۶، ۵۳۷، ۵۶۷، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۵

صالح بن سعید، ۵۰۶

صالح بن علی، ۳۷۱

صالح بن وصیف، ۵۴۳، ۵۴۴

صالحی نجف‌آبادی، ۲۴۷، ۲۵۰

صفوان بن مهران جمّال، ۴۰۶

صفوان بن یحیی، ۴۷۶

صقر بن ابی دلف، ۵۱۹

صیقل، ۵۶۷

صیمری، ۵۴۲، ۵۴۵

ضحاک بن قیس، ۹۱

ضوء بن علی عجلی، ۵۷۰

طبرسی (صاحب اعلام الوری)، ۳۷۶، ۳۸۴، ۴۲۸، ۴۴۲، ۵۰۷، ۵۶۰

طبرسی (صاحب احتجاج)، ۵۵۸

طبری، ۱۷۰، ۲۷۱، ۳۹۱، ۴۷۸

طرماح بن عدی، ۲۱۱

طلحه، ۵۴، ۵۵، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۷، ۸۱، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۹۰

عاصم بن عمر، ۳۰۱

عایشه، ۲۹، ۵۰- ۵۳، ۶۱، ۶۴، ۸۱- ۹۰، ۱۶۸، ۲۲۲، ۲۴۷

عباس، ۵۷، ۲۱۶، ۵۰۷

عباس بن صدقه، ۵۲۶

عباس بن علی، ۲۱۴، ۲۲۷

عبد الجلیل؟، ۳۸۰

عبد الرحمن، ۷۲

عبد الرحمن اصفهانی، ۵۳۲

عبد الرحمن بن حجّاج، ۳۹۹، ۴۷۲

عبد الرحمن بن سمره، ۱۴۴

عبد الرحمن بن عبد الله یزنی، ۲۲۶

عبد الرحمن بن عوف، ۵۹

عبد الرحمن بن محمد بن اشعث، ۲۶۵

عبد الرحمن بن ملجم، ۱۱۰، ۱۱۱

عبد الرحمن بن هشام، ۲۰۰

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۶۲۵

عبد الرحمن بن ابزی، ۶۴

عبد السلام هروی، ۴۳۷، ۴۴۳

عبد العظیم حسنی (ع)، ۴۹۱

عبد الله بن ابی یعفور، ۳۸۳، ۵۱۷

عبد الله بن انس، ۱۶۶

عبد الله بن بدیل، ۹۶

عبد الله بن بکیر بن اعین، ۳۸۴

عبد الله بن جعفر، ۱۱۲، ۱۸۰، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۲۹

عبد اللّه بن جعفر حمیری، ۵۹۰

عبد الله بن جعفر معروف به افطح، ۳۸۲

عبد الله بن حرث بن بن نوفل، ۱۵۹

عبد الله بن حرث بن نوفل، ۱۶۱، ۱۶۲

عبد الله بن حسن بن حسن (ع)، ۳۶۷، ۳۷۱

عبد الله بن حمدویه، ۵۴۸

عبد الله بن حنظله، ۲۷۱

عبد الله بن خباب، ۱۰۶

عبد الله بن زبیر، ۸۴، ۸۸، ۱۸۱، ۲۷۱

عبد الله بن سبأ، ۱۱۲

عبد الله بن سلام، ۳۰۱

عبد الله بن شجرهٔ سلمی، ۱۰۴

عبد الله بن شریک، ۳۱۵

عبد الله بن عامر، ۸۴، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۶۰، ۱۶۵

عبد اللّه بن عطاء، ۲۸۹

عبد الله بن علی، ۳۸۴

عبد الله بن عمر، ۴۹، ۶۳، ۶۴، ۸۴، ۱۳۲، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۲۴، ۲۲۵

عبد الله بن مالک خزاعی، ۳۹۳

عبد اللّه بن محمد بن عمر، ۲۸۱

عبد اللّه بن محمد هاشمی، ۵۰۳- ۵۰۵، ۵۴۳

عبد الله بن مسعود، ۹۶، ۱۰۵

عبد الله بن مطیع، ۲۰۰

عبد الله بن عمیر لیثی، ۲۹۷

عبد الله بن موسی کاظم (ع)، ۴۳۵، ۴۷۳، ۴۷۵

عبد الله بن وال، ۱۸۲، ۱۸۳

عبد الله بن وهب السبئی، ۱۱۲

عبد الله بن وهب راسبی، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷

عبد الله بن یقطر، ۱۹۰

عبد الملک بن عرم، ۳۳۵

عبد الملک بن مروان، ۲۶۰، ۲۶۵

عبید الله بن ابی رافع، ۶۷

عبید اللّه بن خاقان، ۵۶۸

عبید الله بن عباس، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۸

عبید اللّه بن عمر، ۱۲۴، ۱۷۵

عبید اللّه بن یحیی بن خاقان، ۵۰۲

عبید بن زراره، ۳۸۳

عتریس بن عرقوب شیبانی، ۱۰۵

عثمان، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۶۰- ۶۶، ۷۱، ۷۲، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۲، ۸۴، ۸۷، ۹۳، ۹۵، ۹۷، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۵۵، ۲۱۴، ۲۲۷

عثمان بن حنیف، ۸۵

عثمان بن سعید سمّان، ۵۵۲، ۵۸۰، ۵۹۰

عثمان بن علی بن ابی طالب، ۲۲۷

عدی بن حاتم، ۱۴۰

عروهٔ بن جدیر، ۱۰۴

عروهٔ بن زبیر، ۴۱۲

عروهٔ بن یحیی معروف به دهقان، ۵۵۳

عزیر، ۲۶۷

عسفان، ۵۳۶

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۶۲۶

عطاء، ۵۲

عقبهٔ بن بشیر اسدی، ۳۱۷

عقبهٔ بن علقمه، ۱۱۴

علامه امینی، ۲۱۸

علی اکبر، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۲۵، ۲۶۴

علی بن ابراهیم طالقانی، ۵۳۱

علی بن ابراهیم قمی، ۵۵۹

علی بن اسباط، ۴۹۲، ۴۹۳

علی بن اسماعیل، ۴۲۹، ۴۳۰

علی بن اسماعیل بن جعفر صادق، ۴۰۱

علی بن بلال، ۵۱۴، ۵۷۱

علی بن جرین، ۵۴۵

علی بن جعفر، ۴۷۶، ۵۱۴، ۵۳۹

علی بن حسکه، ۵۲۶

علی بن حسن بن فضال، ۵۷۳

علی بن طاحی، ۵۷۳

علی بن عبد الواحد، ۵۵۹

علی بن محمد بن بشیر همدانی، ۱۵۷

علی بن محمد بن زیاد، ۵۹۴

علی بن محمد کاشانی، ۵۳۲

علی بن محمد نوفلی، ۳۱۰

علی بن مهرویه، ۴۲۶

علی بن مهزیار، ۴۹۲، ۴۹۴

علی بن یقطین، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۲۷

علی حسن، دکتر، ۲۹۵

عمار، ۵۵، ۶۱، ۶۴، ۷۸، ۹۵، ۹۶، ۹۹، ۲۲۸

عمّار بن موسی ساباطی، ۳۸۲، ۳۸۴، ۵۱۷

عمر، ۴۹، ۵۴، ۵۷، ۶۰، ۶۶، ۶۹، ۷۸، ۸۲، ۹۳، ۱۰۷، ۱۳۰، ۲۹۴، ۲۹۸، ۴۸۷، ۴۸۸

عمران بن حصین، ۷۷

عمر بن خالد صیداوی، ۱۹۷

عمر بن سعد، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۵

عمر بن عبد العزیز، ۵۱، ۵۳، ۲۹۳، ۳۱۱، ۳۲۰، ۵۴۴

عمر بن مقدام، ۳۲۸

عمر بن یزید بیّاع سابری، ۳۸۳

عمرو اهوازی، ۵۷۰

عمرو بن ادیّه، ۱۰۴

عمرو بن ارطاة، ۱۶۵

عمرو بن بعجه، ۱۷۰

عمرو بن بکیر تمیمی، ۱۱۰

عمرو بن حجاج، ۲۱۷، ۲۲۳

عمرو بن حمق خزاعی، ۹۶، ۱۷۶

عمرو بن دینار، ۲۹۰

عمرو بن سعید بن عاص، ۲۱۸، ۲۲۳

عمرو بن سلمه، ۱۱۵

عمرو بن عاص، ۵۴، ۶۱، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۱۰، ۱۳۲، ۱۷۸، ۳۹۵

عمرو بن عبد ود، ۵۲

عمرو بن عبید، ۴۰۹

عمرة بنت عبد الرحمن بن عوف، ۲۲۴

عنایت، حمید، ۲۳۴، ۲۵۰

عیاشی، محمد بن مسعود، ۴۸۵، ۵۵۹

عیسی الحجرانی، ۳۴۰

عیسی بن جعفر بن منصور، ۴۰۳

عیسی (ع)، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۶۷، ۳۹۵

فارس بن حاتم قزوینی، ۵۱۴، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۷۳

فاطمه بنت حسن بن علی (ع)، ۲۸۵

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۶۲۷

فاطمه بنت اسد، ۴۷

فاطمه معصومه (س)، ۵۵۴

فتح بن خاقان، ۵۱۰

فتح بن یزید الجرجانی، ۴۶۸، ۵۲۸

فتح بن یزید جرجانی، ۵۳۱

فرات بن احنف، ۲۶۹

فرزدق، ۱۸۹، ۱۹۵، ۲۰۱

فروه دختر قاسم بن محمد، ۳۲۵

فروة بن نوفل، ۱۰۴، ۱۰۷

فضالة بن ایوب ازدی، ۴۶۸

فضل الله بن روزبهان خنجی، ۲۴۲

فضل بن ربیع، ۴۰۳

فضل بن شاذان، ۴۱۸، ۵۴۶

فضل بن یحیی برمکی، ۴۰۳

فضیل بن یسار، ۳۱۴، ۳۸۲

فیض بن مختار، ۳۳۹، ۳۸۰

فیض کاشانی، ۳۰۲

قاسم بن عوف، ۲۶۸ حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ۶۲۷ فهرست نامها

سم بن محمد، ۱۸۰

قاسم بن محمد بن ابی بکر، ۳۴۷

قاسم شعرانی یقطینی، ۵۲۶

قاسم یقطینی، ۵۲۶

قاضی ابو یوسف، ۳۸۸

قاضی عبد الجبار، ۲۲۴

قاضی نعمان، ۲۵۹

قتاده، ۲۹۲

قثم بن عباس، ۸۳

قرة بن خالد، ۲۹۰

قطام بنت شجنة بن عدی، ۱۱۰

قطیفی، شیخ ابراهیم، ۲۳۳

قعقاع بن سوید، ۱۹۵

قفطی (نویسنده تاریخ الحکما)، ۴۳۴

قیس بن ربیع، ۲۹۸

قیس بن سعد، ۹۵، ۱۰۷، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶

قیس بن مسهر، ۱۸۳، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۰۹

کاشفی، ملا حسین، ۲۳۲، ۲۴۲

کرشاسب بن علی بن فرامز ابن علاء الدوله، ۴۶۵

کسری، ۲۵۹

کعب الاحبار، ۲۲۵، ۳۰۱، ۳۰۲

کعب بن اشرف، ۱۸۸

کعب بن سور، ۸۵

کعب بن مالک، ۶۴

کلینی، ۴۷، ۱۱۹، ۲۵۹، ۴۲۵، ۴۳۰، ۴۴۸، ۴۷۱، ۴۹۹، ۵۱۱، ۵۶۵، ۵۷۰

کندی (نویسنده اخبار القضاة)، ۵۱۱

ماریه قبطیه، ۴۷۲

مالک بن اعین جهنی، ۳۰۵

مالک اشتر، ۶۳، ۷۳، ۹۱، ۹۵، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۳۱۵

مالک بن انس، ۲۶۲، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۵۱

مالک بن ضمره، ۱۵۴

مأمون، ۲۳۵، ۳۲۶، ۳۸۴، ۴۳۰– ۴۵۰، ۴۵۸ ۴۶۲، ۴۷۷– ۴۸۵، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۸، ۵۹۳

مبارک خادم، ۵۵۱

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۶۲۸

متقی هندی، ۱۱۱

متوکل، ۵۰۲– ۵۱۱، ۵۲۹، ۵۹۳

مجاهد، ۲۲۰

مجلسی اول، ۵۵۸

مجلسی، علامه، ۲۳۷، ۲۴۶، ۴۷۶، ۵۵۸، ۵۹۰

مجمّع بن عبد الله العائذی، ۱۹۵، ۱۹۷

محقق کرکی، ۲۳۳، ۵۵۸

محمد بن ابراهیم بن مهزیار، ۵۸۷

محمد بن ابراهیم سمرقندی، ۵۴۵

محمد بن ابراهیم نعمانی، ۵۷۵

محمد بن ابی بکر، ۶۱، ۸۹، ۱۳۰، ۲۲۲

محمّد بن ابی عمیر، ۴۱۸

محمد بن ابی یعقوب بلخی، ۴۶۸

محمد بن احمد قطّان، ۵۸۸، ۵۸۹

محمّد بن ادریس شافعی، ۴۴۷

محمد بن اسامهٔ بن زید، ۲۶۴

محمد بن اسحاق بن عمّار، ۴۲۷

محمد بن اسحاق طالقانی، ۴۶۸

محمد بن اسماعیل بن بزیع، ۵۹۳

محمد بن اسماعیل بن صادق (ع)، ۳۸۳

محمد بن اسماعیل بن صالح، ۵۸۳

محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر، ۵۷۰

محمد بن اشعث، ۱۶۰

محمد بن امام هادی (ع)، ۵۷۳

محمد بن بحر رهنی، ۵۷۴

محمد بن بشیر، ۱۸۴، ۴۲۹

محمد بن جبیر بن مطعم، ۲۶۹

محمد بن جعفر علوی، ۴۲۶

محمد بن جعفر معروف به دیباج، ۳۸۳

محمد بن حسکه، ۵۲۵

محمد بن حسن شیبانی، ۳۵۲، ۴۴۷

محمد بن حسین بن عباد، ۵۵۰

محمد بن حنفیه، ۶۴، ۸۷، ۹۹، ۱۱۲، ۱۶۹، ۱۸۲، ۲۰۰، ۲۲۹، ۲۶۶– ۲۶۹، ۳۶۱، ۵۷۶

محمد بن خالد برقی، ۵۵۵

محمد بن ربیع شیبانی، ۵۳۹

محمد بن زید طبری، ۴۶۸

محمد بن سلیمان، ۵۵

محمد بن سنان، ۴۲۷

محمد بن سیّار، ۵۵۸

محمد بن عبد العزیز بلخی، ۵۳۹

محمد بن عبد الله الخراسانی، ۴۶۸

محمد بن عثمان بن سعید عمری، ۵۷۰، ۵۸۱

محمد بن علی بن حمزه، ۵۵۵

محمد بن علی شلمغانی، ۵۸۵

محمد بن علی کاشانی، ۵۲۰، ۵۳۰

محمّد بن عمرو طوسی، ۴۴۳

محمد بن عیسی، ۵۴۵

محمد بن عیسی العبیدی، ۵۴۵

محمد بن فرج، ۵۱۱

محمد بن فرج رخجی، ۵۱۹

محمد بن فضل، ۵۰۴

محمد بن قاسم استرآبادی، ۵۵۸

محمد بن قاسم علوی، ۵۷۶

محمد بن کعب قرظی، ۲۸۸

محمد بن مسلم، ۳۱۴، ۳۱۸، ۳۳۳، ۳۳۴

محمد بن مسلمه، ۶۴

محمد بن معاویهٔ بن حکیم، ۵۷۱

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۶۲۹

محمد بن منکدر، ۲۹۰، ۳۰۴

محمد بن موسی بن حسن بن فرات، ۵۲۶

محمد بن موسی شریقی، ۵۲۶

محمد بن موسی نیشابوری، ۵۴۹

محمد بن نصیر، ۵۲۶، ۵۸۵

محمد بن نعمان، مؤمن طاق، ۳۸۳

محمد بن یزید مبرد، ۵۰۷

محیی الدین بن عربی، ۲۴۱

مختار، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۸۳، ۱۹۸، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸

مخنف بن سلیم، ۹۷

مدایینی، ۱۳۱

مروان بن ابی حفصه، ۳۹۶

مروان بن حکم، ۵۷، ۶۷، ۸۹، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۷۱

مریم بنت زید العلویه، ۵۶۷

مستعین، ۵۴۲، ۵۴۳

مستوفی (مؤلف تاریخ گزیده)، ۴۰۵

مسعودی، ۴۸، ۱۲۹، ۲۱۲، ۳۹۳، ۴۷۱، ۴۸۱، ۵۰۰، ۵۰۷، ۵۳۵

مسلم، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۴، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۲۳

مسلم بن عقبه، ۲۷۱

مسلم بن عوسجه، ۱۸۸، ۱۹۷

مسلمهٔ بن مخلّد، ۶۴

مسور بن مخرمه، ۲۰۱

مسیب بن نجبه، ۱۵۷، ۱۸۲

مصطفی عبد الرزاق، ۳۰۶

مطرف بن عبد الله، ۷۷

مطهری، مرتضی، ۲۴۵

معاویه، ۵۴، ۵۹، ۶۸، ۷۵، ۸۴، ۹۱- ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۷- ۱۴۰، ۱۴۴- ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۹- ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۵، ۱۸۱، ۱۸۴، ۲۰۰، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۵۶، ۲۷۰، ۲۹۴

معتز، ۵۰۰، ۵۰۲، ۵۴۴

معتصم، ۴۸۰، ۴۸۵، ۴۸۶، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۹۳

معتمد، ۵۰۰، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۶۱، ۵۶۹

معروف بن خربوز، ۳۱۴

معقل بن قیس، ۱۴۰

معلّی بن خنیس، ۳۶۰

معمّر بن خلّاد، ۴۷۶

مغیره ضبی، ۷۰

مغیرة بن سعید، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۴۴

مغیرة بن شعبه، ۹۳، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۶۵

مغیرة بن نوفل، ۱۴۰

مفضل بن عمر، ۳۳۸، ۳۸۱

مقتدر، ۵۹۳

مقداد، ۲۲۸

مکحول، ۲۹۲، ۲۹۸، ۳۰۷

منتصر، ۵۰۲، ۵۱۱

منذر بن جارود، ۱۲۷

منصور، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۶۰، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۹، ۳۸۵، ۳۸۶، ۴۴۶

موسی بن بغا، ۵۴۳

موسی بن عیسی، ۳۹۰

موسی بن محمد «موسی مبرقع»، ۵۰۱

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۶۳۰

موسی (ع)، ۵۰، ۱۵۳، ۳۵۷

مهتدی، ۵۴۴

مهدی عباسی، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۹۴، ۴۰۷، ۴۴۶

میثم تمار، ۱۱۱

میر داماد، ۵۹۲

مؤمن الطاق، ۳۸۲

نافع بن هلال مرادی، ۱۹۷، ۲۲۷

نجاشی، ۵۵۹، ۵۷۵، ۵۹۳

نجمه، ۴۲۶

نرجس، ۵۶۷

نصر بن قابوس، ۴۲۷

نصر بن مزاحم، ۹۷، ۱۰۴، ۱۲۷

نصیر بن کثیر، ۳۲۹

نعمان بن بشیر، ۱۸۴، ۱۹۳، ۲۰۷

نعیم بن صالح طبری، ۴۶۸

نفس زکیه، ۳۶۱، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۸۹، ۵۷۶

نوبختی، ۱۱۹، ۳۸۳، ۴۲۵، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۴، ۵۷۲، ۵۷۶، ۵۷۷

نوح بن دراج، ۵۹۴

واصل بن عطاء، ۴۰۹

واقدی، ۲۵۷، ۳۶۰

ولید بن صبیح، ۳۸۰

ولید بن عبد الملک، ۲۵۸

ولید بن عتبهٔ بن ابی سفیان، ۱۸۱، ۲۱۱

ولید بن عقبه، ۶۷

هادی عباسی، ۳۸۵، ۳۸۹، ۴۴۶

هارون، ۵۰، ۳۷۵، ۳۷۸، ۳۸۵، ۳۸۷، ۳۹۰– ۴۰۸، ۴۲۶، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۶۰

هاشم، ۲۵۹

هاشم بن ابی هاشم، ۴۹۱

هاشم بن عتبه، ۹۹

هاشمی‌نژاد، عبد الکریم، ۲۵۱

هانی بن عروه، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۴

هشام بن اسماعیل، ۲۸۱، ۲۸۲

هشام بن حکم، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۴، ۴۲۱، ۴۳۰، ۵۱۸– ۵۲۰

هشام بن سالم، ۳۸۲، ۳۸۳، ۴۳۰، ۵۱۸– ۵۲۰

هشام بن عبد الملک، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۱، ۲۹۷، ۳۰۲، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۶۲

هشام بن عروه، ۲۹۲

هلال بن نافع، ۲۲۶

هلال بن یساف، ۱۲۹

هوی، ۱۷۹

هیثم بن عدی، ۱۲۸، ۱۶۸، ۴۰۵

یاسر خادم، ۴۳۶

یافعی، ۳۷۶

یحیی بن اکثم، ۴۸۴، ۴۸۵

یحیی بن ام الطویل، ۲۶۹

یحیی بن حبیب بن زیّات، ۴۷۶

یحیی بن خالد برمکی، ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۰۴، ۴۰۵

یحیی بن زید، ۳۶۴، ۳۶۵

یحیی بن سعید، ۳۲۸

یحیی بن عبد الله علوی، ۳۸۵

یحیی بن عمر علوی، ۵۷۶

یحیی بن هرثمه، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۳۸

یزدگرد سوم، ۲۵۸

حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان ،ص:۶۳۱

یزید، ۱۸۱، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۴۵، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۷۰

یزید بن عبد اللّه ترکی، ۵۱۱

یزید بن هانی، ۱۰۱

یعقوب بن اسحاق کندی، ۵۵۶

یعقوب بن جعفر جعفری، ۴۱۴

یعقوب بن یزید کاتب، ۵۱۲

یعقوب (ع)، ۲۷۹

یعقوبی، ۱۰۵، ۱۱۹، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۷، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۳۷۶، ۵۹۴

یوسف بن محمد بن زیاد، ۵۵۸

یوسف (ع)، ۲۷۹

یونس بن ضبیان، ۳۴۵

یونس بن عبد الرّحمن، ۴۳۰

یونس بن یعقوب، ۳۴۶

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».

مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹